

کوشهٔ نثر از تیغ اجتہاد علی

نشت دہمی عمر

تألیف
حسن آزاد

چاپ اول



ارومیه، انتشارات انزلی.

پشت پرده‌های حرمسرا

ناهلیم: حسن آزاد

چاپ اول: زمستان ۱۳۵۷

تیراژ: ۷۰۰۰

چاپ: دیبا

فهرست اعلام: بهمن طاهری

فهرست

۱۳	سخن ناشر
۱۵	پیشگفتار
۲۳	کوتاه سخنی از زن در طول تاریخ
۳۳	وضع خانواده در گمن اولیه
۳۳	دوره مادرشاهی
۳۴	دوره پدرشاهی
۳۷	حرم و حرمرای
۳۹	پیشدادیان
۳۹	نشانه‌ای از عیش و عشرت
۳۹	ساد
۴۳	خلاصه‌ای از تشکیل دولت ماد
۴۴	وضع زنان در دوره ماد
۴۶	ازدواج در میان مادها
۴۹	هخامنشیان
۴۹	نگاهی کوتاه به تشکیل دولت هخامنشی
۵۲	موقعیت زنان در عهد هخامنشی
۵۶	ازدواج با محارم
۵۹	تعدد زوجات
۶۱	حرمرای شاهان هخامنشی
۷۱	انحطاط و فساد هخامنشیان

۷۵	ایران در جنگ اسکندر و سلوکی‌ها
۷۶	عباشی‌های اسکندر در ایران
۸۱	پایان کار اسکندر
۸۳	اشکانیان
۸۳	تشکیل دولت اشکانی
۸۴	وضع زنان در دوره اشکانیان
۸۵	ازدواج با محارم در زمان اشکانیان
۸۶	تعدد زوجات و وجود حرمسرا در عهد اشکانیان
۹۱	ساسانیان
۹۱	پیدایش دولت ساسانی
۹۴	موقعیت اجتماعی و حقوق زنان
۹۷	ازدواج با اقارب
۹۸	ازدواج استقراضی
۱۰۰	تعدد زوجات
۱۰۱	ازدواج آزاد
۱۰۳	ازدواج ابدال
۱۰۳	طلاق در دوره ساسانیان
۱۰۴	زن در آیین مزدک
۱۰۶	حرمسرا و تجملات درباری
۱۱۷	نگاهی کوتاه به ظهور اسلام
۱۱۸	وضع اجتماعی زنان در دوره جاهلیت
۱۲۳	وضع زنان در صدر اسلام
۱۲۵	حجاب
۱۲۷	ازدواج در اسلام
۱۳۳	دوران خلفای بنی امیه
۱۳۳	وضع زنان بعد از نهضت اسلامی
۱۳۴	علل گرایش اعراب به فساد
۱۳۷	همخواهی با کنیزان
۱۳۸	عباشی‌های خلفای اموی
۱۴۱	عاقبت زن بازی و شهوترانی

۱۴۳	عباسیان
۱۴۳	علل ظهور عباسیان
۱۴۴	تجمل خواهی عباسیان
۱۴۶	زن در زمان عباسیان
۱۴۷	نقش کنیزان و غلامان حرمسرا در جاسوسی
۱۴۸	وسعت حرمسرای عباسیان
۱۵۴	علل سقوط خلفا
۱۵۵	ایران بعد از اسلام
۱۵۵	زن و حرمسرا
۱۵۷	طاهریان تا غزنویان
۱۶۱	غزنویان
۱۶۳	سلطان مسعود غزنوی
۱۶۵	فعالیت زنان
۱۶۷	سلجوقیان
۱۶۷	موقعیت اجتماعی زنان
۱۶۹	فساد سلاجقه
۱۶۹	دربار سلجوقی
۱۷۰	غلامبارگی سلاطین سلجوقی و قدرت غلامان
۱۷۳	خوارزمشاهیان
۱۷۳	ترکان خاتون
۱۷۶	وضع زنان در دوره خوارزمشاهیان
۱۷۷	سیرت جلال الدین خوارزمشاه
۱۷۹	عیاشی‌های جلال الدین خوارزمشاه
۱۸۵	چگونگی استقرار قوم مغول در ایران
۱۸۶	موقعیت زنان در عهد مغول و جانشینان آنها
۱۹۳	تعدد زوجات و زنیارگی و فساد
۲۰۳	فترت بین دوره ایلخانی و دوره تیموری
۲۰۴	وضع زنان در دوره فترت
۲۱۵	تیموریان
۲۱۶	وضع زنان در عهد تیمور

۲۱۸	شرکت زنان در مجالس بزم
۲۱۹	زنان متعدد تیمور
۲۱۳	سلسله‌های قره‌قویونلو و آق‌قویونلو
۲۲۴	زنان در عهد آق‌قویونلوها
۲۲۵	ازدواج‌های اوزون حسن
۲۲۷	فساد برخی زنان دربار آق‌قویونلو
۲۲۸	شکست جهان‌شاه قره‌قویونلو در اثر عیاشی
۲۲۹	صفویه
۲۲۹	نگاهی کوتاه به ظهور این سلسله
۲۳۰	زن در دوره صفویه
۲۳۵	فساد و فسق و فجور در عهد صفوی
۲۳۷	تصویر کلی از ساختمان‌های حرمسرای شاهان صفوی
۲۳۹	حافظان و خادمان حرمسرا
۲۴۱	زنان حرمسرای صفوی
۲۴۵	چگونگی ازدواج‌های شیخ جنید و شیخ حیدر
۲۴۶	شاه اسماعیل اول و ماجرای بهروزه خانم
۲۴۹	توبه شاه طهماسب اول از فساد و عیاشی
۲۵۰	زندانی قلعه قهقهه
۲۵۱	سلطان محمد خداپسند آلت دست زنان حرمسرا
۲۵۱	شاه عباس اول و زنان حرمسرای او
۲۵۸	تصفیه در حرمسرای شاهی
۲۶۰	شوخی زنان حرمسرا با شاه
۲۶۱	زنان حرم در رکاب شاه
۲۶۳	تفریحات شاه
۲۶۵	تفریحات زنان شاه
۲۶۹	فحشاء در زمان شاه عباس اول
۲۷۰	شاه صفی اول و زنان متعدد او
۲۷۱	شاه عباس دوم و عیاشی‌ها و زن‌سوزی‌های او
۲۷۴	شاه سلیمان مردی میخواره و زنیاره
۲۷۶	وضع حرمسرای شاه سلیمان

۲۷۸	قدرت حرمسرا
۲۷۹	تربیت ولیعهد در حرمسرا
۲۸۱	عشق بدفرجام یکی از زنان حرمسرا
۲۸۴	سرگرمی زنان حرم
۲۸۸	قتل اولاد ذکور شاهزاده خانم‌ها
۲۸۸	خرافه پرستی شاه سلیمان
۲۸۹	شاه سلطان حسین نمونه کامل فساد و عیاشی و سستی
۲۹۰	خیل زنان و دختران در حرمسرا
۲۹۱	راحت خانه
۲۹۲	میل سیری ناپذیری شاه در مجامعت با زنان
۲۹۴	تقویت شاه برای مجامعت بیشتر
۲۹۴	تنوع تفریحات شاه و زنان حرم
۲۹۶	کنیز اهدایی شاه، مادر بزرگ آقا محمد خان شد
۲۹۶	فساد اطرافیان شاه
۲۹۷	عاقبت کار
۲۹۹	شاه طهماسب ثانی فرزند خلف شاه سلطان حسین
۳۰۳	افشاریه
۳۰۳	ظهور نادر شاه
۳۰۴	زن در زندگی نادر
۳۰۵	زنان در لشکرکشی‌ها
۳۰۵	نادر و مسائل ناموسی
۳۰۶	رفتار نادر با زنان لرگی
۳۰۸	شرابخواری نادر
۳۰۹	زندیه
۳۰۹	نگاهی کوتاه به تشکیل سلسله
۳۱۱	زن در زندگی کریم خان زند
۳۱۳	خوشگذرانی مردم در عهد وکیل‌الرعایا
۳۱۷	قاجاریه
۳۱۷	نظری کوتاه به آغاز کار این سلسله
۳۲۰	وضع اجتماعی زنان

- ۳۲۵ زن در تنگناهای اقتصادی خانواده
 ۳۲۶ زنجاری و نظربازی شاهان قاجار
 ۳۲۸ و باز هم از فساد دربار قاجار
 ۳۲۹ قدرت خواجگان حرمسرا
 ۳۳۰ فتنه یعقوب آقا خواجه حرمسرا
 ۳۳۱ خدمه و ساکنان اندرون
 ۳۳۲ شام و ناهار اندرون
 ۳۳۳ آبدارخانه شاه
 ۳۳۴ زن در زندگی آقا محمد خان
 ۳۳۸ زنان حرمسرای آقا محمد خان
 ۳۳۸ عقده‌های خواجه بودن
 ۳۴۱ گوشه‌هایی از صفات فتحعلیشاه
 ۳۴۳ پادشاهی با زنان و فرزندان بسیار
 ۳۴۴ سنبل باجی یا فاطمه خانم راه‌بری
 ۳۴۶ زوجه‌های مورد احترام فتحعلیشاه
 ۳۴۷ آداب خوابگاه فتحعلیشاه
 ۳۴۹ دستگاه طرب
 ۳۵۱ سلطان حقی
 ۳۵۱ وضع اهل حرم بعد از فوت شاه
 ۳۵۲ نام و برخی مشخصات تعدادی از زنان فتحعلیشاه
 ۳۵۹ محمد شاه قاجار سلطانی خسته و خمود
 ۳۶۰ زنان دربار محمد شاه
 ۳۶۱ ناصرالدین شاه و خصایص او
 ۳۶۵ زنان حرمسرای ناصرالدین شاه
 ۳۶۹ گلین خانم نخستین زن شاه
 ۳۶۹ خجسته خانم (تاج الدوله)
 ۳۷۰ شکوه السلطنه
 ۳۷۰ جیران زن آهوچشم شاه
 ۳۷۱ زبیده خانم مشهوره به امینه اقدس
 ۳۷۶ انیس الدوله

۳۷۸	عایشه خانم و لیلی خانم
۳۸۰	نجم‌السحر
۳۸۰	خانم باشی
۳۸۴	شاخ گل
۳۸۵	هما خانم
۳۸۵	طوفان بی‌بی
۳۸۶	ستاره خانم
۳۸۶	قمرتاج خانم
۳۸۷	تاج الملوک
۳۸۷	فهرست دیگر زنان صفه‌ای ناصرالدین شاه
۳۸۸	نحوه پرداخت حقوق زنان و فرزندان شاه
۳۸۹	خوابگاه ناصرالدین شاه و آداب خواب
۳۹۰	چگونگی انتخاب همخوابگان
۳۹۱	خیانت زنان حرم
۳۹۳	دختر به ما نمی‌دهند
۳۹۴	حمام رفتن هر روزه شاه
۳۹۵	لباس و آرایش زنان اندرون
۳۹۷	ساختمان‌های اندرون
۴۰۰	سفرهای شاه و زنانش
۴۰۲	تفریحات و سرگرمی‌های زنان اندرون
۴۰۷	خواجه فندقی و بی‌بی نقلی
۴۱۱	نعل کردن حاجیه قدمشاد
۴۱۳	شرکت زنان در عزاداری محرم و صفر
۴۱۶	ماه رمضان در اندرون
۴۱۷	برگزاری اعیاد در اندرون
۴۱۸	ملیجک عشق بزرگ شاه
۴۲۵	بهری خان عزیز کرده دیگر شاه
۴۲۷	سلطنت مظفرالدین شاه و دوره بیداری
۴۲۷	عیاشی در دوران طولانی ولیعهدی
۴۳۰	از محمد علی‌شاه تا پایان کار قاجاریه

یادآوری بسیار ضروری :

نویسندگان و پژوهشگرانی که از آنان مطالبی در کتاب حاضر
نقل شده ، فقط حاصل کار تحقیقاتی شان مورد نظر بوده نه
چهره سیاسی آنان .

سخن ناشر

شاید به تصور بسیاری از آنها که مطالعه و تحقیقی در تاریخ ایران دارند موضوع بیان چگونگی
حیات اجتماعی زنان ، و نقش آنان در امور سیاسی مملکت ، و اینکه نیمی از قشر جامعه به عنوان
زن بازیچه دست شهوت رانان و عیاشان زمانه بوده اند حرف تازه و سخنی بدیع نباشد ، چه در
جایگاه تاریخ این سرزمین مواردی وجود دارد که به اینگونه مطالب اشاره رفته است ، اما بسیار
کوتاه و مختصر . ولی مجموعه ای از آنچه که منظور نظر هست در قالب یک تألیف وجود نداشت ، زیرا
به گفته استاد باستانی پاریزی "متأسفانه مورخین قدیم ما خیلی کم در خصوصیات زندگی بزرگان و
امرا وارد می شدند ، خصوصاً" در مورد روابط آنها با زنان و روابط زنان خانواده با یکدیگر و دخالت
آنها در سیاست مملکت خیلی به اجمال و کنایه سخن میمان می آوردند ، و این خاصه ، علاوه بر ترسی
که از احتمال افشای آن داشتند ، شاید بر خصوصیات اخلاقی و روحی و حجب اجتماعی و عصمت
مذهبی خود مورخین نیز مربوط میشده است ، و بالنتیجه از یک عنصر مهم تاریخ ساز که جای پای
زن در تاریخ باشد غافل مانده اند ، خصوصاً "که وقتی بدانیم که بسیاری از کینه ها و نفرت های
خانوادگی زنانه موجبات کشته شدن سرداران و بزرگان و جنگ های بین الملل و آشفتگی های اقتصاد
و حتی سقوط دولت ها بوده است ، "علاوه بر اینها باید در بیان زندگانی زنان در حرمسراها توجه
داشت که حرمبازی و حرمسازی و بسیاری مطالب از این دست بخاطر تعصبات موجود در هردوره ای ،

بطور وضوح در کتاب‌ها و آثار تاریخی نیامده است، و همین امر مشکل بزرگی برای ارائه یک کار تحقیقی در این زمینه بوجود آورده است. اما با تمام کمبود منابع، اثر حاضر تا حدی گوشه‌هایی از تاریخ اجتماعی ایران را در موضوع هرمسراها روشن ساخته و نگاهی به پشت پرده‌های هرمسرا داشته و ما را از ماجراهای اندرونی شاهان و بزرگان آگاه ساخته است. گرچه به کوتاه سخن، خود هرمبازان و هرمسازان نیز بی‌آنکه خود بدانند جزئی از اسباب مضحکه نظام مبتنی بر خودکامگی و عیاشی خود شدند، و در همان هرمسراها که ساخته بودند زندانی گشتند، و بدون آنکه بتوانند اثری از شخصیت خود به عنوان یک انسان بروز دهند در کنار کنیزکان زیباروی در جستجوی لذات حیوانی خویش، عمر به پایان بردند.

به سخنی دیگر "پشت پرده‌های هرمسرا" نگرش دیگری است به تاریخ بشریت مظلوم، زیرا که زن را جدا از مجموعه بشریت تصور کرد، و در تدوین چنین غمنامای از زندگانی زنان هرمسراها هر چند در تألیف کتاب حاضر، مؤلف با تنگناهای دسترسی به منابع و مآخذ روبرو بوده و بخاطر رعایت پاره‌ای مسائل نمیتوانسته بطور آشکار به بیان نحوه عشق‌بازی‌ها و اعمال غیرانسانی داخل هرمسراها بپردازد، اما با تمام این مشکلات، تا حد بسیاری در کار خود موفق بوده است. و بسیار بجاست سعی و کوشش مؤلف که اغلب منابع و مآخذ این تألیف را از نویسندگان و محققان معاصر انتخاب کرده، چرا که این عمل وی، خود قائل شدن ارج و اهمیت به تألیفات معاصران است که بالاخره باید آثار آنان نیز به عنوان مآخذی در تاریخ ایران شناخته شود.

با توجه به این نکته که چاپ‌های اول و دوم کتاب در ماه‌های نخست انتشار نایاب شد، اینک با سپاس فراوان از استقبال بسیار مردم چاپ سوم را تقدیم دوستداران تاریخ اجتماعی ایران می‌داریم. با این امید که خوانندگان عزیز و اهل دانش و فضیلت مانند گذشته از راهنمایی‌های خویش بهره‌مندمان سازند.

محمد باقر انزلی

پیشگفتار

من ترجیح میدهم که نسل انسان به تمامی نابود شود تا اینکه
بماند و با تبدیل زن، ظریف‌ترین مخلوق الهی به یک وسیله
عیانی و شهوترانی، از هر حیوانی پست‌تر گردد.
گاندی

در زمینه تالیف کتاب حاضر گرچه سخن بسیار است، اما در مقدمه بطور خلاصه بخاطر آشنائی
خوانندگان با نحوه گردآوری مطالب و تدوین آن، توضیح چند نکته ضرورت دارد. مطالب این کتاب
شاید بتواند برای خواننده شیرین باشد و موضوعاتی را بطور مدون در اختیار بگذارد، اما جمع‌آوری
آنچه که درین مجموعه هست، برای مؤلف کار آسانی نبوده است، زیرا در تاریخ زندگانی شاهان و
بزرگان گرچه در هر کتابی به اختصار در مورد وضع اجتماعی زنان، کثرت زوجات و حرمسراها
مطالبی وجود دارد، ولی آنچنان نیست که بتواند علاقمندان به مسائل تاریخی را قانع کند و
اطلاعات بیشتری در زمینه مورد بحث در اختیارشان قرار دهد.

برای اینکه مجموعه‌ای متکی به اسناد و مدارک تاریخی در این مورد تدوین شود و از پرداختن
به موضوعات افواهی که سندیت ندارند تا حد ممکن پرهیز گردد، مؤلف ناچار بوده است که
کتابها و یادداشت‌های بسیاری را بخواند و مطالب زیادی را بررسی و با هم مقایسه کند تا بتواند
آنچه را که به واقعیت نزدیک بوده انتخاب کند. در این راه، چندین سال کار مؤلف در پی‌جویی از آثار
نویسندگان و محققان بوده و هر کتابی را که امکان داشت مطالبی در زمینه مورد نظر در آن موجود
باشد مورد بررسی قرار داده است، زیرا اگر غیر از این عمل میشد راه ناصواب و خطائی بود و در
تالیف اثری تاریخی، هر چند ناچیز و کم‌مقدار، لطمه وارد می‌آید. بقول استاد پاریزی "... یک
محقق تاریخ، برخلاف سایر اهل ذوق و اهل ادب، جز در پی‌جویی هفت شهر عشق آرشوها و منابع
و مآخذ کاری ندارد، و اصلاً "یک تحقیق تاریخی در چنین خواهد مرد اگر متکی به اسناد گونه‌گون و

در واقع گدائی از این در و آن در نباشد، اسنادی که هر ورقش خاک‌خور مسجدی و موزه‌ای و آرشیوی است." (۱)

و بنده مؤلف در این گدائی نیز نتوانستم بخاطر بی‌دستی و بی‌موفقیت کامل داشته باشم و انبان در یوزگی را از احسان دیگران بخوبی انباشته کنم. اما باید برای آگاهی صاحب‌نظران مسائل تاریخی و علاقمندان به کتاب یادآور شوم که در تألیف این کتاب از کوشش و تلاشی که برایم مقدور و میسر بود دریغ نکرده‌ام، گرچه منابع بسیار کمی در دسترس و در اختیار بود.

در این کتاب از شرح کلی وقایع تاریخی تا حد امکان صرف‌نظر شده، و تنها، حرکت در خطی بوده است که بتواند روشنگر واقعیاتی در مورد زن و حرم‌سرای پادشاهان و بزرگان و قدرتمندان و توجه ویژه برخی از آنان به جنس لطیف باشد، زیرا در طول تاریخ بسیاری از آنها که بر اینکه قدرت تکیه زده‌اند، گویا از رسیدن به مقام و منصب و ثروت هدفشان این بوده که هر چه بیشتر اسباب عیش و عشرت خود را فراهم آورند و بخصوص از وجود زن بعد کافی در دستگاه عریض و طویل خویش بهره‌مند شوند، آنچنانکه همین توجه به موضوع یاد شده در بسیاری موارد کار اداره مملکت را مختل ساخته و مسیر تاریخ سلسله‌ها و کشورهایی را تغییر داده است. و گاه نیز تسلط همین زنان حرم بر پادشاه بگونه‌ای بوده که استفاده‌های بسیاری بوسیله آنها در جهت میل و خواسته سرداران و امیران انجام میگرفته و کار مملکت رو به آشوب و هرج و مرج میگذاشته است.

"اصولاً" در حکومت مطلقه که اختیارات جمعی بدست یک تن نهاده میشود، از تاثیر قدرت جنس لطیف در تبدلات سیاست نباید غافل بود، زیرا یک فرد هر قدر مقتدر و متسلط باشد، مقهور نفس خویش است و زن تنها عاملی است که میتواند بر نفس آن فرد جبار مطلق العنان مسلط و قاهر شود.. مقصود اینست که این نازک‌دنان تنها عاملان مسلط بر پادشاهان بوده‌اند و رسم حرم‌سازی و ولات و کارگزاران هم بودند که با اعزام و ارسال این امتعه نرم بدن، دل سنگ سلاطین را بخود رام میساختند و در حقیقت بسیاری از این کنیزکان، کارگزاران و خبرگیران حکام و ولات در دربار شاه شمرده میشدند." (۲)

ابن خلدون اندیشمند و جامعه‌شناس معروف، ضمن بحث در پیرامون خصوصیات حکومت مطلقه و بریز و بپاش دستگاه سلاطین می‌نویسد:

"یکی از مقتضیات طبیعی کشورداری ناز و نعمت و تجمل‌خواهی است و در نتیجه این عادات و رسوم بسیاری در میان اعضای دولت رواج می‌یابد، و دخل ایشان با خرج برابری نمی‌کند، بدین سبب تهی دست در میان ایشان از بینوایی می‌میرد و آنکه در ناز و نعمت است، مستمری خویش

را صرف وسایل تجمل میکند و در فراخی معیشت و خوشگذرانی مستغرق میگردد، نگاه این وضع به مرحله‌ای میرسد که کلیه حقوق و مستمری خدمتگزاران دولت در برابر فزونی عادات تجملی کافی وافی نمی‌باشد. " (۳)

ابن‌خلدون سپس در بیان نتیجه اینگونه اعمال مینویسد: "در چنین شرایطی سلطان مستبد به مصادره اموال ثروتمندان می‌پردازد تا مخارج خود و ایادی و نزدیکان را تامین کند و چون از این راه احتیاج دولت و اطرافیان فراهم نمی‌شود، ناچار دولت با افزایش خراج‌های گذشته و تحمیل مالیات‌های جدید می‌کوشد اطرافیان و لشکریان را راضی نگهدارد ولی این کوشش‌ها بی‌حاصل است، اساس حکومت متزلزل میشود و همسایان و قبایل تازه نفس از وضع موجود استفاده میکنند و بنیان دولت پوسیده را درهم می‌ریزند. (۴)

بهر صورت حرم‌سرداری برای هر پادشاهی هزینه بسیاری داشت که بر آحاد و افراد مملکت تحمیل میشد و از طرف دیگر خود ثروت نیز تشکیل مجالس عیش و عشرت را بدنبال می‌آورد که گوشه‌ای از دارائی‌های اشخاص متمول داشتن بنده‌ها و کنیزکان بود و در جمع‌بندی کلی رابطهای در وجود ثروت با پیدایش حرم‌سراها و در نتیجه فقر، و لذت‌جویی اغنیا مشاهده می‌شود. "درحالیکه طبقات زحمتکش، یعنی کشاورزان و پیشه‌وران در نتیجه پرداخت مالیات‌ها و عوارض گوناگون و تحمل بیگاری و دیگر مظالم در کمال عسرت بسر می‌بردند، طبقه اشراف و فئودال‌ها در نهایت تنعم زندگی می‌کردند. دارائی اشراف به حکایت منابع تاریخی عبارت بود، از زر نقد، جواهر، ملک مستقل (ضیاع و عقار)، زرینه و سیمینه، ملک و ده، آسها، قنات، کاروانسرا، گرمابه اسب و قاطر و گله‌های گوسفند و گاو و شتر و بنده‌های درم خرید و کنیزکان هنرمند و جزاینها... " (۵)

در این میان وزراء و امیران و سرداران نیز با تاسی به پادشاهان معاصر خود از داشتن زنان و کنیزکان بی‌بهره نبوده‌اند، آنچنانکه "... در تقسیم اموال موروثه، خواجه رشیدالدین که حاصل ۲۱ سال وزارت بوده به حرم و سربات (۶) و خواجه‌سرایان و صدها کنیز برمی‌خوریم. " (۷) و همین عوامل موجب میشد تا عیش و عشرت را یکی از امور جاری پادشاهان بدانند و بزرگان و اندیشمندان نیز در آثار خود، در بیان حکومت سلاطین، هر کدام بنوبه، خویش اشاره بدان اعمال داشته باشند. شاعر آزاد اندیش عرب ابوالعلا معری هزار سال پیش، از مختصات یک جامعه طبقاتی در قرون وسطا سخن بمیان می‌آورد، و از اقلیتی ناچیز که بر اکثریت مردم فرمان میرانند به سختی نکوهش میکند.

۳- مقدمه ابن‌خلدون، ج ۱، ترجمه گنابادی، ص ۳۱۲ به بعد

۴- همان

۵- تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ج ۳، ص ۲۵۳

۶- کنیزانی که با آنان همبستر میشده‌اند.

۷- همان

ابوالعلاء می‌گوید: "امیر کسی است که بر گرسنگی مردم توجه نمیکند، و تمام شب را به عیش و نوش می‌گذراند." (۸) و هولباک فیلسوف و متفکر مادی فرانسه در قرن هجدهم نیز در مورد سلاطین آن دوران چنین داوری میکند: "ما در روی زمین فقط پادشاهان و فرمانروایان نالایق و ظالمی را می‌بینیم که خوشگذرانی و عیاشی و تجمل در آنها، ایجاد یک نوع رخوت و سستی نموده، تعلق و چالپوسی اطرافیان آنها را گرفتار فساد و تباهی ساخته و بقدری از آزادی سوءاستفاده نموده‌اند و کسی آنها را مورد عتاب و مجازات قرار نداده که جز تشدید تباهی و فساد نتیجه دیگری عاید آنان نشده است. بطور کلی، این فرمانروایان و سلاطین دارای استعداد، اخلاق و خصایص حسنه نمی‌باشند." (۹) ابن‌فضلان نیز که از جهانگردان بنام قرن چهارم هجری است و مشاهدات خود را بسیار شیوا و ادیبانه در سفرنامه‌اش آورده در زمینه عیاشی‌ها و زنبارگی‌های برخی پادشاهان ممالک که به آنجا سفر کرده مطالب جالبی دارد. از جمله وی در مورد سستی و عیاشی پادشاه روس می‌نویسد: "... تخت او بزرگ و با جواهر گرانبها آرایش یافته، پهلوی وی چهل کنیز برای همخوابی با او روی تخت نشینند، او گاهی هم در حضور همراهانش با یکی از ایشان جماع میکند. او از تخت خویش پائین نمی‌آید و اگر بخواهد قضاء حاجت بکند در تشت انجام میدهد، و هر وقت بخواهد سوار شود اسب او را نزدیک تخت می‌آورند و از روی تخت سوار آن میشود، و چون قصد پیاده شدن را بکند اسب خود را نزدیک می‌برد تا روی تخت پیاده شود..." (۱۰) آنچنانکه در سفرنامه ابن‌فضلان آمده، اعمال و رفتار این پادشاه روس که در نیمه اول قرن دهم میلادی سلطنت میکرد حکایتی از شکوه و عظمت و قدرت او نبوده، بلکه خفتن در کنار چهل کنیز بر روی تخت جواهرنشان و جماع هر ساعته‌اش در حضور اطرافیان، دیگر حالی برای او باقی نگذاشته بود تا بتواند لاقلاً برای قضاء حاجت از تخت سلطنت کنار رود و یا برای سوار شدن قدمی از تخت خویش دور شود. ابن‌فضلان همچنین در مورد حرمسرای پادشاه خرمز می‌نویسد: "... پادشاه خرمز را عادت اینست که بهیست و پنج زن داشته باشد. هر یک از ایشان دختر یکی از پادشاهان هم مرز وی میباشد و او را خواه و ناخواه میگیرد. او شصت کنیز برای همخوابی با خود دارد که همشان بی اندازه زیبا هستند. زن‌های آزاد و کنیزان او هر یک در یک کاخ زیست می‌کند و یک قبه مخصوص بخود دارد که از چوب ساج (۱۱) پوشیده شده است. اطراف هر قبه را یک محوطه فرا گرفته و هر یک از ایشان

۸- همان، ج ۴، ص ۹۵

۹- همان، ص ۱۲۲

۱۰- سفرنامه احمد بن فضلان بن العباس بن راشد بن حماد، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، چاپ دوم، انتشارات شرق، ص ۱۵۸ به بعد به اختصار

۱۱- ساج درختی است که بسیار بزرگ و تنومند میشود و در هند می‌روید. چوب آن سیاه و محکم است و در خاک نمی‌پوسد.

خدمتکاری دارد که او را حفاظت کند. هر وقت شاه بخواهد با یکی از ایشان بخواهد نزد خدمتکار (حاجب) او می‌فرستد. وی او را زودتر از یک چشم برهمزدن با خود می‌برد تا به بستر شاه میرساند و خود در آستانه قبه (۱۲) شاه می‌ایستد و پس از آنکه شاه با او خوابید دستش را گرفته می‌رود و بعد از انجام عمل یک لحظه او را رها نمی‌کند. " (۱۳)

البته ناگفته نماند که همه ازدواج‌های سلاطین و طبقات ممتازه با زنان و دختران متعدد، صرفاً "جنبه" ارضاء شهوت نداشته است، بلکه در مواردی نیز به انگیزه سیاسی و مادی و به این خاطر که با سلطانی مراتب دوستی برقرار کنند انجام می‌گرفته و یا به جهت افزودن بر ثروت و یا گرفتن جهیز و هدایای سنگین از خانواده دختر تن به ازدواج‌های متعدد میدادند. با آنکه برخی از بزرگان توصیه می‌کنند که "پادشاه باید بردبار و پرحوصله باشد و همیشه بر نفس اماره خود سوار باشد، نه آنکه نفس اماره را بر خود سوار نماید، و همیشه شهوت و غضب را مغلوب بدارد و نگذارد که بر وی غالب شوند. " (۱۴) اما بوده‌اند دیگر متفکرانی که با توجیه چند زنی و تجویز آن، بهانه‌ای بدست برخی عیاشان روزگار داده‌اند. ویل دورانت اشاره به نکته ظریفی دارد و می‌نویسد: "مرد ذاتاً" طبیعت چند همسری دارد، و فقط نیرومندترین قیود اخلاقی، میزان مناسبی از فقر، و کار سخت، و نظارت دائمی زوجه می‌تواند تک‌همسری را تحمیل کند. " (۱۵) با این استدلال، اگر قیود اخلاقی نیرومند نبود، و مال و منالی نصیب مرد میشد که در اثر وجود همین ثروت، کار سختی نیز برایش پیش نمی‌آمد و همسر نخستین را هم به وسایلی راضی میکرد، آنوقت میشد چند همسری و داشتن حرمسرا را توجیه کرد و مجاز شمرد.

اما نباید فراموش کرد که در میان طوایف مختلف و عشیره‌هایی که بکار تولیدی از قبیل دامداری اشتغال دارند نیز مساله چند زنی وجود داشته است، اما نه به این خاطر که بساط عیش و عشرت برپا کنند، بلکه موضوع تولید بیشتر در بین عشایر موجب این امر بوده است. " زیرا زنان در اقتصاد دامی سهم مهمی دارند و بر اثر تقسیم کار و این که هر زنی می‌تواند تعداد معدودی گوسفند را بدوشد، ایجاد میکند که تعداد زنان خانواده زیاد شود. این امر به سود مرد تمام میشود، چون قدرت اقتصادی در دست اوست، و چون نیروی کارگر گران است، بهترین راه، استفاده از ازدواج می‌باشد. در مواردی، زنان نخست خود به خواستگاری می‌روند و برای شوهرانشان زن میگیرند، زیرا این امر از بهره‌گشی آنان می‌گاهد. " (۱۶) حال در این میان لذتی هم نصیب مرد میشود و تنوعی

۱۲ - قبه، خانه گنبدی شکل و چادر را می‌گفتند.

۱۳ - همان، ص ۱۱۴

۱۴ - رستم التواریخ، محمد هاشم آصف (رستم الحکما) به اهتمام محمد مشیری، ص ۴۶

۱۵ - تاریخ تمدن، ویل دورانت، کتاب پنجم، بخش سوم، ص ۷۲، ترجمه ابوطالب صارمی

۱۶ - تاریخ اجتماعی ایران، بهشتین، ج ۳، ص ۲۷۷

در زندگی او بوجود می‌آید جای بحث نیست، زیرا این موضوع در درجه دوم اهمیت قرار دارد. البته پادشاهانی را هم میتوان نام برد که حرمسرایی عریض و طویل نداشتند ولی به تحقیق اغلب سلاطین دارای زنان متعدد و کنیزگان بسیار بوده‌اند، اما از آنجا که برخی شاهان در امر مضاجعت (۱۷) زیاده‌روی کرده‌اند و کار ملک را بر کار عیش و نوش خویش ترجیح نداده‌اند و عیاشی‌هایشان موجب نابسامانی مملکت و دستگاه‌های اداری شده است و یا کار حرمسراداریشان آنچنان بوده که سایر مسائل راجع‌الشعاع قرار داده لذا معروفیت خاصی یافته‌اند، وگرنه بطور خلاصه در کتب تواریخ از وجود زنان و کنیزگان متعدد در دستگاه بسیاری از سلاطین مطالبی هست ولی گروهی از آنان چنان توجهی در موضوع زنجاری و غلامبارگی و عیش و نوش داشته‌اند که برای خود فصل بزرگی در این زمینه در کتب تاریخ بازکرده‌اند.

البته نباید فراموش کرد که موضوع توجه به زنان و گستردن بساط عیش و نوش نیز در میان پادشاهان یک سلسله متفاوت بوده است، و معمولاً آن تعداد از شاهانی که فراغت از کار جنگ و ستیز چه در داخل کشور و چه با ممالک بیگانه حاصل میکردند، چنین بساطی داشتند، بخصوص پادشاهان اواخر هر سلسله نسبت به گذشتگان خود در این راه زیاده‌روی بیحد داشته‌اند و اغلب شاهان سرسلسله که مشکلاتی در تحکیم سلطنت جدید و نوپای خود برایشان وجود داشت از چنین مسائلی دور بوده‌اند و حتی زندگانی عادی و معمولی خود را نیز فدای تثبیت سلسله تازه نمیکرده‌اند. در زمینه فصول مختلف این کتاب نیز باید توضیح داد که با توجه به مدارک و اسناد موجود، سعی شده فقط حرمسراداری در میان پادشاهان و بزرگان ایران مورد بررسی قرار گیرد، اما از آنجا که تحولاتی در مسیر تاریخ ایران موجب شده است تا تغییراتی در موضوع تشکیل حرمسراها و نحوه زندگانی زنان در دستگاه سلاطین بوجود آید لذا به موضوع چند زنی در بعضی از ممالک و اقوام نیز به اختصار اشاره شده است. این نکته را نیز باید یادآور شد که در تالیف کتاب کوشش بعمل آمده تا هر کجا مبالغه‌ها و اغراق غیرقابل قبول و باورنکردنی در کتب مورخین بوده با مقایسه سایر اسناد و مدارک نسبت به انتخاب مطالب اقدام شود، که البته با اشاره به این اغراق‌گویی‌ها در متن کتاب، در همانجا، آن مطالب را مردود می‌شناسیم.

برای نمونه، رستم الحکما (محمد هاشم آصف) در رستم‌التواریخ از نواب بنده پرور آقا محمد رضا نامی یاد می‌کند (۱۸) که زنگ و حیل‌گر و در سلطنت کاملاً "مستقل" بوده است. و نکته جالب اینجاست که مورخ می‌گوید این جناب آقا محمد رضا "... بر تختی نشسته بوده از زر ناب و جواهر گرانبها که پنجاه ذرع در پنجاه ذرع بوده...." (۱۹) یعنی ۵۲ متر در ۵۲ متر که در حقیقت

۱۷ - نزدیکی و همبستری با زنان

۱۸ - به نوشته رستم‌التواریخ، این آقا محمد رضا ولد آقا کبیر صراف بوده که در زمان فتح‌علیشاه به هندوستان رفته و دعوی پادشاهی در آن دیار نموده است.

۱۹ - رستم‌التواریخ، پیشین، ص ۲۳

تخت وی مساحتی نزدیک به ۲۷۰۴ متر داشته است. حال پا ما در اشتباهیم یا آن مورخ چنین مبالغه‌هایی روش کارش بوده. البته از مورخی که ناگاهانه ناپلئون بناپارت را پادشاه انگلستان میداند! بیش از این نمیتوان انتظار داشت، اما مطالب اغراق آمیزی که در مواردی بسیار ساده از جمله در کار به شکار پرداختن همین آقا محمدرضا آورده، میتواند خود نمونه‌ای از بزرگ‌نمایی غیرقابل قبول وقایع از طرف مورخ یاد شده باشد.

رستم الحکماء در وصف شکار آقا محمدرضا می‌گوید: "... وقتی اراده به شکار نمود پنجاه هزار سوار و پیاده! آراسته و پانصد فیل آذوقه‌کش و پیشخانه و پسخانه و آتشخانه بسیار و سراپرده‌ها و خیمه‌های زربفت و مروارید دوخته ... و هزار و هفتصد سگ و یوز و گرگ تربیت یافته، شکاری! و چهل مار بازیگر رقاص، و صد خرس و بوزینه، و پنجهزار از لولیان شیرین‌کار طناب‌خواننده و نوازنده و سازنده و بازیگر و بندباز! همه رعنا و زیبا، همه ماهرو، همه هلال ابرو و همه دلربا و همه مشکین‌مو و همه شوخ و بی‌پروا و همه نیکوزلف و گیسو و خوش‌خلق و مجلس‌آرا ... " (۲۰) و در میان اینهمه اغنام و احشام و دلبران و پری‌پیکران "چهل شش‌پرونده که هر یک بقدر کبوتری بودند و هر یک موکلی داشتند." (۲۱)

بگفته مورخ محترم! این حضرت آقا محمدرضا به شکار میرفته! آنهم با این خدم و حشم که نه باورکردنش آسانست و نه این چنین به شکار رفتنش مورد قبول است که علاوه بر آنهمه عجایب، پنجهزار پری‌پیکر نیز همراه داشته باشد. البته بخاطر اینکه صاحب رستم‌التواریخ نیز در تألیف این کتاب کمکی در ایجاد تنوع مطالب داشته باشد او را هم بی‌نصیب نمیشد گذاشت، بهمین خاطر از نوشته‌هایش برای بیان برخی مطالب اغراق آمیز از جمله جماع بعضی پادشاهان به حد غیرقابل باور در یک شبانه‌روز، نکاتی آورده شده است. ضمناً "در هر فصلی، از آنجا که بدون تشریح وضع و موقعیت اجتماعی زنان، نمیشد بدرستی حق مطلب را ادا کرد و موضوع مورد نظر را توضیح داد، لذا نگاهی نیز به وضعیت اجتماعی زنان شده است.

در خاتمه از همه استادان و پیشکوتان و صاحبان اندیشه و مورخان حاضر که بخود اجازه داده‌ام با بودن آنها تألیفی هر چند ناچیز داشته باشم پوزش می‌خواهم و اضافه میکنم که چه بسا راهنمایی آنان بتواند جوانان علاقمند به موضوعات تاریخی را هر چه بیشتر جرات و شهامت بخشد تا قدم در راه تحقیق و تألیف بگذارند و در زمینه تاریخ‌نگاری، شاگردانی کوچک در محضرشان باشند، و همچنین این بنده حقیر استدعا و انتظار دارد، اگر لغزشی در مطالب وجود داشت که حتماً وجود دارد از راهنمایی و ارائه طریق دریغ نفرمایند.

کوتاه سخنی از زن در طول تاریخ

گرچه در کتاب حاضر سعی شده است تا بیشترین موضوع درباره ایران و وجود زنان در حرمسرای بزرگان و شاهان این سرزمین باشد، اما بهر صورت لازمست تا نگرشی هر چند کوتاه نیز در تمامی طول تاریخ به زن و زندگی او داشته باشیم و از سرگذشت موجودی که همیشه بازجبه هوسهای مردان قرار میگرفته مطالبی بدانیم.

باید اعتراف کرد که چون تاریخ‌نویسان گذشته اغلب در خدمت بزرگان و سلاطین بوده‌اند، لذا همیشه کارهای آنان را در کتب تاریخی مینگاشتند، و لزومی نمیدیدند که زندگی زنان دوران خود را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند. به همین خاطر کسی که قصد موشکافی در نوع و شکل زندگی زنان و وضع اجتماعی آنان را در گذشته داشته باشد، کمتر میتواند به منابعی کاملاً "موتق دست یابد و غبار از چهره زنان در تاریخ گذشته جهان برگردد و به معرفی وضع آنان بپردازد.

منابع زیادی که معرف وضع زنان باشد و زندگی آنان را در اندرونی‌های شاهان و بزرگان بیان کند بطور وسیع وجود ندارد، و باید به مختصری که از مآخذ مختلف بدست آمده قناعت کرد و به خلاصه‌ای از وضع زندگی زنان برای آشنا شدن با او در جهان اکتفا نمود و بهمین اندازه قانع و راضی بود.

در جهان آفرینش بنا به روایات موجود، اولین کسی که بهانه نخستین قتل تاریخ بشریت قرار گرفت، وجود یک زن بود. در رومف الصفا آمده است که "حوا هر بار که حامله گشتی پسری و دختری آوردی، و اول فرزندی که از وی متولد گشت قابیل بود با توام خود اقلیمیا، و دوم هابیل با خواهر خود لبودا، و چون ایشان به مرتبه بلوغ رسیدند، آدم بنابر فرمان ایزد تعالی خواست که لبودا را با قابیل نکاح کرده و اقلیمیا را به هابیل دهد. قابیل بواسطه آنکه اقلیمیا جمالی فایق داشت ازین معنی امتناع نموده گفت من توام خود را نگذارم که در تحت تصرف دیگری درآید و تو از آن جهت که هابیل را از من دوست‌تر داری میخواهی که اقلیمیا را بدو بدی، آدم گفت من این کار را بنابر خبر جبرائیل میکنم نه بواسطه شدت محبت هابیل، چه فرمانبرداری خداوند تعالی بر بندگان لازمست.

قابیل را عناد و لجاج مسلوک داشته هر چند پدر او را نصیحت کرد سودمند نیفتاد، آخر الامر گفت قربان کنید و قربان هر که مقبول افتاد اقلیمیا او را باشد ... (۱)

خلاصه کلام اینکه هابیل و قابیل برسم آن روزگار قربانی کردند و قربانی هابیل مورد قبول پروردگار قرار گرفت، اما با اینهمه تن به این نتیجه آزمایش نداد و هابیل را تهدید به کشتن نمود ... تا آنکه یک روز هابیل را بر سر کوهی در خواب یافت و به تعلیم شیطان سنگی چنان بر سر آن مظلوم زد که تا قیامت بیدار نگردد ... (۲)

داستان هابیل و قابیل گرچه نشانه‌ای است از این موضوع که از همان زمان مقصود این بوده که روابط جنسی زن و مرد تحت ضابطه خاصی قرار گیرد و از طغیان آن جلوگیری شود، اما همچنانکه آمد از دوران بسیار دور، بر سر این غریزه بشری درگیری‌ها، نزاع‌ها و کشتارها وجود داشته و در میان سایر مسایل زندگانی انسان، جای ویژه‌ای را بخود اختصاص داده است.

بگفته یکی از نویسندگان معاصر، زن ... در ردیف عجیب و غریب‌ترین موجودات و بغرنج‌ترین مجهولات قرار دارد ... (۳) و "زن در تاریخ باستانی و دوران تاریک، یک داستان پر از رنج و محنت و مهلکه و مشقت و انواع محرومیت و مظلومیت بوده است، مردان قدیم تاریخ زنان را تحقیر میکردند و جز جمال ظاهر زن را نمیدیدند و نمیخواستند به خصایص فطری و امتیازات معنوی زن توجه داشته باشند، یا غافل از این معجون خلقت بودند که بتواند بزرگترین مربی انسان باشد ... (۴)"

از همان آغاز توجه به زن جز برای اطفاء شهوت نبوده است، حتی در میان بزرگان دین نیز گاهی از این جهت داستانها میخوانیم که چگونه پیامبری نیز در مقابل زن، دین و دل از کف میدهد و در خطر هوی نفس قرار میگیرد.

در داستان زندگانی داود پیامبر میخوانیم که "... خدا عزوجل بدو وحی کرد که نیاکان تو به معرض امتحان آمدند و بلیه‌ها تحمل کردند که تو نکرده‌ای، ابراهیم به کشتن فرزند خود مبتلا شد، اسحاق کور شد و یعقوب به غم دوری یوسف دچار شد، ولی تو به اینگونه بلیات نیفتاده‌ای. داود گفت پروردگارا مرا نیز چون بلیات آنها ده و از عطیات آنها بهره‌ور کن.

خدا عزوجل وحی کرد که به معرض امتحان میروی مراقب باش. گوید: و روزی چند گذشت و شیطان بصورت کبوتر طلائی بیامد و به پیش‌داود افتاد و او به نماز ایستاده بود و دست برد که آن را بگیرد و کبوتر دور شد و داود بدنبال آن رفت و دورتر شد تا به سوراخی افتاد و برفت تا آن را بگیرد و کبوتر از سوراخ به پرواز آمد و داود بنگریست کجا می‌رود که کس بدنبال آن فرستد. گوید:

۱ - روضة الصفا، میر محمد بن نیدبرهان الدین خواندشاه مشهور به میرخواند، ج ۱، ص ۳۲

۲ - همان

۳ - حقوق زن در اسلام یا زنان پیامبر، حسین عمادزاده، ص ۱۶

۴ - همان، ص ۲۲

و زنی را دید که بر بام خویش شستشو میکرد و بسیار زیبا بود و زن او را بدید و موی بیفشاند و خویشتن را ببوشاند و رفتار وی رغبت و شوق داود را بیفزود و جستجو کرد و گفتند: "شوهر وی در فلان اردوگاه است، و کس به فرمانروای اردو فرستاد که اهریا (۵) را سوی فلان دشمن فرست و بفرستاد که پیروز شد و به داود نوشت. باز کس فرستاد که او را سوی فلان دشمن فرست که نیرومندتر بود و بفرستاد و باز پیروز شد. گوید: فرمانده اردوگاه قضیه را به داود نوشت و پاسخ آمد که او را سوی فلان دشمن فرست و فرستاد و این بار شوهر زن کشته شد و داود زن را بگرفت و اندک مدتی با وی ببود که خدا دو فرشته بصورت انسان فرستاد که خواستند به نزد او شوند و روز عبادت داود بود و نگهبانان مانع شدند، و از دیوار به نمازگاه وی درآمدند و داود به نماز بود که آنها را پیش روی خود نشسته دید و بترسید. گفتند بیم مدار که ما دو حریفیم که یکیمان از دیگری ستم دیده و به حق میان ما داوری کن. گفت: قصه خویش را بگوئید. یکیشان گفت: این برادر من است که نودونه گوسفند دارد و من یکی دارم و میخواهد گوسفند مرا بگیرد که گوسفندان خویش را کامل کند. به دیگری گفت: "تو چه میگوئی؟ گفت: من نودونه گوسفند دارم و برادرم یکی دارد و میخواهم آن را از وی بگیرم که صد گوسفند داشته باشم و او رضایت نمیدهد. داود گفت: ترا بنگذاریم چنین کنی. گفت نتوانی مرا بازداري. داود گفت: اگر بدین کار دست زنی به اینجا و اینجايت میزنیم، و بینی و پیشانی خویش را نشان داد. گفت: ای داود حق اینست که به اینجا و اینجا تو بزنند که نودونه زن داشتی و اهریا یک زن داشت و پیوسته او را به معرض خطر فرستادی تا کشته شد و زنش را بگرفتی. و داود نظر کرد و کس را ندید و بدانست که به معرض امتحان بوده و در بلیه افتاده است و به سجده افتاد و زاری کرد و چهل روز سجده کرد و گریست و جز به ضرورت سربرنداشت و باز به سجده رفت و گریست که از اشک وی علف روئید. پس از چهل روز خدا بدو وحی کرد که ای داود سربردار که تو را بخشیدم." (۶)

البته ناگفته نگذیریم که داود بنا به روایاتی که در تاریخ طبری آمده، ایام را به سه قسمت کرده بود. روزی میان مردم داوری میکرد، و روزی برای عبادت خدا به خلوت می‌نشست، و روزی با زنان خویش بسر میبرد. او نودونه زن داشت که به آنها اکتفا نکرد و آنچنانکه خواندید باوجود تذکر قبلی خداوند که قصد آزمایش او را داشت دل در گروی عشق زن اهریا نهاد و او را نیز به چنگ آورد که از آن زن، سلیمان با به عرصه وجود گذاشت.

از گذشته‌های دور، در هر جامعه‌ای که علم و دانش و اخلاق و فضیلت بیشتر بود زن نیز از آزادی‌هایی برخوردار میشد، و هر اندازه خرافات و نادانی حاکم بر جوامع میگشت زن نیز در

۵ - نام شوهر زن اهریا بود.

۶ - تاریخ طبری یا تاریخ‌الرسل والملوک، تألیف محمد بن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، ص ۲۹۴ بعد.

شدیدترین شرایط تمایلات جاهلانه مردان قرار میگرفت.

بهر صورت در هر دوره تاریخی، توجه به زن از جهت اطفاء شهوت بیش از جهت دیگر مورد نظر بوده، آنچنانکه تمایلات جنسی در نظر چینیان مانند گرسنگی، حاجتی طبیعی بشمار میرفت و از دیرگاه روسپی‌خانه‌ها برای رفع حوائج جنسی در آن سرزمین وجود داشته و دولت بر این موسسات نظارت میکرده است. مارکوپولو میگوید: "در دوره قویلی‌قان، روسپیان بسیار بودند و حکومت به آنها جواز میداد و آنها را تحت نظارت میگرفت و زیباترین آنها را به رایگان نزد سفیران میفرستاد." (۷)

از گذشته‌ها تاکنون، همیشه وضع اقتصادی جامعه، در توجه مردان به زن موثر بوده است. مردان ثروتمند به تشکیل حرمسراها روی می‌آوردند و زنان دلخواه خویش را در آنجا گرد می‌آوردند و مردان فقیر به روسپی‌خانه‌ها برای دفع شهوت اکتفا میکردند. آنچنانکه در چین باستان نیز "تهیدستان بیش از یک زن نمیگرفتند ولی مردم متوسط الحال میتوانستند چند زن نگهداری کنند. غیر از زن اصلی، داشتن متعه نیز معمول بود و فرزند متعه یا زنان فرعی نیز مقام فرزندان اصلی را داشت. خاقان‌های چین در گردآوری زنان زیبا افراط میکردند. یکی از آنها برای محافظت حرمسرا، سه هزار خواجه‌سرا داشت که پیش از هشت سالگی آنها را اخته کرده بودند." (۸)

البته مرد چینی به بهانه‌های مختلف میتواند تجدید فراش کند و زن جدیدی را صاحب گردد، و بهترین و جالب‌ترین بهانه نیز برای راندن زن پرگوئی و نازایی بود. از طرف دیگر مرد چینی پس از مرگ همسر خود، میتواندست بار دیگر صاحب همسر و همسرانی شود، اما زن چینی بعد از مرگ شوهر ازدواج مجدد برایش ناپسند بود، و حتی تا پایان سده نوزدهم، زنان بیوه چینی برای ابراز وفاداری نسبت به شوی فوت شده، خودکشی می‌کردند.

زن همیشه در تاریخ موجود بدبختی بوده است و هرگاه نیز در یک مقطع زمانی، خواسته تا خود را از حقوق و امتیازاتی برخوردار نماید، بار دیگر در اثر محدودیت‌هایی کوشش‌ها و تلاش‌هایش مورد هجوم قرار گرفته و حقوق باز یافته را از دست داده است.

کنفوسیوس، این فیلسوف اخلاق یا بقولی پیامبری که پنج قرن پیش از میلاد مسیح زندگی میکرده، مرد را در جامعه چین قدیم حاکم، و زن را محکوم دانسته است که هرگز استقلالی ندارد. زن چینی قرن‌ها مانند اشیاء تجملی و یا حیوانات اهلی بود و چینی‌ها یعنی کهن‌ترین ملل جهان در نهایت حقارت به زنان می‌نگریستند و پایشان را در قالب کفش‌های سنگین آهنی می‌نهادند تا بندی بر هوس‌های آنان زده باشند. (۹)

۷- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۲

۸- همان، ص ۲۸۳

۹- بعدها این عمل در ژاپن نیز معمول شد.

در مصر باستان نیز داشتن زنان متعدد برای مردان آزاد بود، اما محدودیت‌های زیادی که در میان سایر ملل دنیای قدیم در مورد زن مشاهده می‌شد، در مصر چهره نشان نمی‌دهد، آنچنانکه "در سلسله ملوک مصر و فراعنه پنج تن از زنها به مقام سلطنت رسیدند که معروفترین آنها کلشوپاترا بود که بعدها زن امپراطور روم شد." (۱۰)

البته نباید فراموش کرد که ارتباط کشورهای بابل و مصر و ایران با یکدیگر، چه بسا از جهت آداب و عادات تأثیراتی بر هم داشته‌اند، چرا که در آن روزگاران در این سه کشور زنان نسبت به سایر کشورها و ملتها از حقوق بیشتری برخوردار بوده‌اند و در بسیاری موارد در امور مملکتی و سیاست و سلطنت شرکت داشته‌اند، اما با تمام این احوال، در این ممالک چند زنی میان مردان رایج بود و بخصوص سلاطین و بزرگان و تمامی آنها که از تنعم بیشتری برخوردار بودند می‌توانستند زنان بیشتری را نیز جهت ارضاء امیال شهوانی خود فراهم آورند. از جمله "رامسس دوم چندصد زن گرفت و صد پسر و پنجاه دختر بوجود آورد." (۱۱)

مردم آتن نیز که در دنیای قدیم خود را از ملل متقدم جهان میدانستند، زن را مانند کالا در بازار خرید و فروش می‌کردند، زیرا آنان زنان را فرزندان شیطان و موجودی پلید می‌دانستند که جز نظافت خانه نمی‌بایستی کاری به آنها سپرده شود. اما همین مردم که زن را موجود پلیدی بحساب می‌آوردند، بمنظور دفع شهوت، نسبت به توانایی خود تعداد بسیاری را در اختیار می‌گرفتند. در یونان باستان با کشاندن زنان به عیاشی‌های بی‌حساب، فساد بی‌حدی نیز رونق گرفته بود. آنچنانکه "در میان روسپیان، فواحش ممتاز در مجامع مردان موقعیت خاصی داشتند و جمعی از سیاستمداران و فلاسفه در جلب محبت آنان با یکدیگر رقابت می‌کردند." (۱۲) در بیان فساد در یونان باستان، در تاریخ تمدن ویل دورانت آمده است که: "... بازرگانان پسران خوهری وارد می‌کنند و آنان را به کسانی که بیش از دیگران پول بدهند می‌فروشند و باین ترتیب مردان زیبا رقیب عمده روسپیان ممتاز بشمار می‌روند. گاه زنان با همجنسان خود روابط جنسی برقرار می‌کنند. تقویم‌یوس با بیانات مبالغه‌آمیز معلمان اخلاق می‌گوید: جوانان تمام وقت خود را در عیش و عشرت با دختران و مطربان می‌گذرانند، و آنانکه کمی مس‌ترند خویشان را وقف قمار و فساد می‌نمایند و مردم بطور کلی، بیش از آنکه متوجه بهبود وضع دولت خود باشند، در مجالس عیش و عشرت و تفریحات عمومی وقت صرف می‌کنند. جلوگیری از تولید نسل چه از راه سقط، یا کشتن نوزاد، آئین روز بود. ارسطو یادآوری می‌کند که بعضی زنان با مالیدن روغن میوه سرو به دهانه رحم و با مالیدن مرهم سرب مخلوط با صغ و روغن زیتون از بچه‌دار شدن جلوگیری می‌کردند.

۱۰- زنان پیامبر اسلام، پیشین، ص ۲۹

۱۱- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۲

۱۲- همان، ص ۲۹۵

همچنین در تاریخ تمدن ویل دورانت آمده است که یک مرد میتواند علاوه بر همسر خویش با زنان دیگر نیز آمیزش کند. دوستنس می‌گوید: از فواحش تمتع می‌بریم، با کنیزکان و زنان غیرمشروع خود در اوقات روز، سلامت جسم خویش را تامین میکنیم و زنانمان فرزندان مشروع برای ما می‌آورند و وفادارانه خانه‌هايمان را حفظ و حراست می‌کنند.

می‌بینیم که در یونان، با بقولی مهد تمدن دنیای باستان نیز زن موجودی است در جهت کامبخشی و خدمتکاری مردان. از یک سو بخاطر ارضاء شهوت مورد توجه است و از طرف دیگر بخاطر انجام کارهای خانه، و حتی این عقیده که تبدیل زن به فاحشه و تمتع از آنان برای تمایلات جسمانی امری نیکو و پسندیده بشمار میرفته، از جانب بزرگان و دانشمندان آنها نیز تأیید شده است. در این میان جالب است که بدانید، در اسپارت خلاف آنچه که در میان سایر اقوام عمل می‌کردند با این موضوع برخورد میشده است. آنچنانکه "مرد جز در موارد مخصوص حق گرفتن بیش از یک زن نداشت. از طرفی زن، آزاد بود که بهر اندازه بخواهد شوهر داشته باشد. زنان عمده اسپارت هر یک چند شوهر داشتند و این درجه انحطاط اخلاقی را بد نمیدانستند." (۱۳)

البته باید اقرار کرد که در هیچ کجای تاریخ و در هیچ نوشتهای نه تنها شمشیر تیز انتقاد آنچنانکه لازم است علیه مردان بکار گرفته نشده بلکه در بسیاری موارد این عمل مردان مورد تأیید قرار گرفته است. برای مثال در یونان باستان از پرداختن مردان به زنان متعدد هر چند بصورت فواحش جانبداری شده است، درحالیکه موضوع چند شوهری انحطاط اخلاقی بشمار آمده و سرکوبگرانه با تمایلات و غرایز جنسی زنان مقابله شده است. لازم به یادآوری است، در دوره‌هاییکه چند شوهری وجود داشته قبح موضوع آنچنانکه اکنون از آن یاد میشود نه تنها جلوه نداشته بلکه عملی عادی نیز بشمار میرفته اما بعدها، با تسلط مردان بر جامعه و ایجاد حکومت‌های پدرشاهی این مساله مورد نکوهش قرار گرفته است.

هرگاه در جامعه‌ای چند شوهری رشد می‌کرده، فساد آن آشکار و تقبیح آن عمومیت داشته است اما عکس آن گویا موجب فساد و تباهی و انحطاط اخلاقی نمیگشته است! در روم زن مانند کالایی دست‌بدست میگشت و با آنکه در همان دوران تعدد زوجات مشروع نبود، هر مرد بخود اختیار میداد که دارای چندین همسر باشد، اما وقتی موضوع چندشوهری نیز در جامعه روم رشد میکند و رواج می‌یابد، بگفته علمای اخلاق فساد به کمال میرسد و والنتیان دوم امپراطور روم فرمان صادر میکند که این امر ممنوع شود و فقط مردان اگر بخواهند میتوانند بیش از یک زن داشته باشند. البته نباید طرح این موضوع، و دفاع از زنان و مقایسه عمل چندشوهری را با چند زنی دلیل بر تأیید این قضیه دانست، اما اگر اصل بر این باشد که فساد توسعه نیابد، همانگونه که عادات و آداب اجتماعی و سنن ملل مختلف و قوانین مذاهب بر غرایز زن عنان می‌زنند، باید راه چاره‌ای نیز

برای جلوگیری از هوس‌های جنسی غیرمتعارف و غیرمتعادل مردان بیاندیشند، چرا که آزاد گذاشتن مردان در هوسبازی‌ها چه بسا بیشتر به ترویج فساد در خانواده‌ها و جوامع کمک کند.

در دنیای قدیم زن را صاحب هیچ اختیاری نمی‌بینیم تا انتخاب کند، و در راه گزینش همسر دارای رای و عقیده‌ای باشد. همانگونه که کالائی را می‌خریدند و حیوانی را ابتیاع می‌کردند، زن را نیز این چنین بدست می‌آوردند.

در میان اعراب دوره جاهلیت چون شوهری می‌برد یکی از وزات جامه خود را بر روی سر زن او، حال مادر آن وزات باشد یا نامادری می‌افکند و او را به ارث می‌برد و آن زن را یا خود صاحب میشد یا به دیگری تزویج میکرد یا درحقیقت میفروخت و مهرش را برای خود میگرفت. زن آنچنان در میان اعراب دوره جاهلیت حقیر شمرده میشد که "وقتی به یکی از مردان میگفتند دختری پیدا کردی این مژده مولود، روی مرد را از فرط ناراحتی سیاه می‌نمود و خشمگین میشد و از شرم، این خبر ناخوش را پنهان میکرد یا از کنارها فرار می‌نمود و با خود در اندیشه فرومی‌رفت که چگونه تن به خواری دهد، یعنی با داشتن دختر بسازد یا او را زنده زنده در گور سازد... (۱۴)

زن در تاریخ زندگانی خود همیشه چون کالائی مورد معامله بوده است، که اگر به تشریح تمامی آنها در میان ملل مختلف بپردازیم خود کتابی خواهد شد با صفحات بسیار، اما از آنجا که مقصود ما بیان حقایقی در زمینه بازیچه بودن زن برای عیاشی در میان پادشاهان، سلاطین و بزرگان ایران است و تصمیم بر چگونگی تشریح وضع حرمسراهای آنان داریم تا از زندگی زنان این سرزمین در هر دوره‌ای آگاه شویم، لذا در مورد سایر ملل و مذاهب به اختصار مطالبی اکتفا می‌کنیم.

نه تنها در تاریخ بسیار دور جهان، بلکه در اروپای بعد از میلاد مسیح نیز وجود زن را به هیچ می‌شمردند و او را فقط کارخانه آدم‌سازی می‌دانستند که در اختیار هر مرد میتواند باشد. حالب است بدانند که "در سال ۵۷۶ میلادی در فرانسه انجمنی تشکیل دادند و درباره زن به گفتگو پرداختند که آیا زن انسان است یا از نوع دیگرست. در پایان کار ممتد انجمن‌های زن‌شناس رای داد که زن انسان هست و لکن برای خدمت مرد آفریده شده است و بس." (۱۵)

زن در میان کلدانیان نیز ارزش تجارتي داشت و فاقد هرگونه ارزش اجتماعی بود. کلدانیان برای زنان نرخ ثابتی در بازارها تعیین میکردند، و در حقیقت مزاحمت با زنان نوعی تجارت بود و دختران را یا میفروختند و یا به اجاره میدادند.

هرودوت می‌نویسد: "کلدانیان دختران زیبا را در میان جمع میکردند و آنها را میفروختند و از پول آنها جهیزه برای دختران زشت تهیه میدیدند. زن کلدانی حق ورود به معابد و مکان مقدس نداشت، زیرا آنها را نجس میدانستند. زن مطیع کامل پدر و شوهر، یا درحقیقت متعلق به

مالک خود بود و هر کس که زن او دختری بدنیا می‌آورد به او تسلیت می‌گفتند و کوچکترین خطای دختر موجب قتل او میشد.

هندوها نیز زن را مورد معامله قرار میدادند و داد و ستد زنان و دختران برای آنان تجارت سودبخشی بشمار می‌آمد. با اینکه تجارت زنان چنین نفعی برای هندوان داشت، اما این منفعت مانع آن نمیشد که در موارد عده‌به دختران را زنده‌زنده دفن نکنند و زنان آبستن را سوزنبرند و خویش را قربانی معاهد نسازند. در میان هندوها به هنگام مرگ شوهر، زن بایستی زنده‌زنده نزد جسد شوهر دفن شود یا او را با مرده شوهر بسوزانند، آنچنانکه یکی از اعیان هند بنام مارا تا که دارای زنان متعددی نیز بود در زمان مرگ، همسرانش نیز تمامی با او سوزانده شدند. بطور کوتاه همین اندازه به ارزش زن در میان هندوها اشاره میکنیم که او را به دو زن بیل برنج میفروختند و به این مقدار او را در اختیار هر مردی که خواهانش بود قرار میدادند.

در میان معتقدان به ادیان و مذاهب مختلف نیز چندان ارزشی در مورد زن نمی‌بینیم. چنانکه "یهودی‌ها با دختر خود مانند کنیز معامله میکردند و بخود حق فروش او را میدادند و دختر در میراث پدر حقی نداشت مگر آنکه اولاد ذکور نداشته باشد. یک عمل زشت‌تر در میان یهود بنابر آنچه در تورات نوشته شده اینست که برادر میتواند دختر برادر را به زنی بگیرد، و این رسم است که غالب، دختر را به عمو شوهر میدهند. از طرف دیگر لازم است اگر برادری مرد برادر زنده زن او را بگیرد و اکثر این زن همان دختر خودش بود. بنابر این دختر خود را بیک واسطه می‌گیرند..." (۱۶)

ما برای شرح بیشتر برخورد مردان با زنان در میان نصاری نیز قسمتی از نوشته‌های حسین عمادزاده نویسنده کتاب زنان پیامبر اسلام را نقل میکنیم که "در دوران جاهلیت روم و یونان یک زن بدون هیچ شرم و پروا مرتب با مردان متعددی ازدواج میکرد." (۱۷)

مارشل در قرن اول میلادی مینویسد زنی در پنج سال با هشت شوهر هم‌آغوش بود و پدر مقدس بنام جروم در ۳۴۰ - ۴۲۰ میلادی زنی را نام میبرد که ۲۳ بار ازدواج کرده بود، و خود او بیست و سومین همسر و آخرین شوهر او بود تا آنجا که علمای اخلاق زنا را کاری معمولی بحساب آوردند و فحش‌های آشکار را در دوران جوانی تجویز کردند." (۱۸)

آنچه آمد بطور اجمال گوشه‌هایی از تاریخ زندگی زنان و برخورد جوامع و اقوام مختلف با آنان بود که باز باید متذکر شد این همه تمامی غننامه زندگانی زنان و دختران در تاریخ گذشته نیست، و از آنجا که زن را بهیچ می‌شمردند، لذا در موردشان نیز آنچنانکه روشنگر حقایقی باشد

۱۶ - همان، ص ۵۷

۱۷ - سال‌های ۶۰ تا ۱۴۰ میلادی

۱۸ - همان، ص ۵۸، با اندکی تغییر

مطالبی در آثار گذشتگان بدست نمی‌آید، و ما در فصل‌های بعدی کتاب تا آنجا که منابع مختلف باری داده است به بیان وضع زنان در دوره‌های گوناگون تاریخ به‌ویژه در ایران پرداخته‌ایم.

وضع خانواده در کمون اولیه

دوره مادرشاهی

در دوره کمون اولیه همانطور که کار و تولید عمومی بود، زن‌ها و مرد‌ها نیز بیکدیگر تعلق داشتند. در این دوره تقریباً "تمام اموال اشتراکی بود، مالکیت خصوصی وجود نداشت، از فقیر و غنی اثری نبود، زیرا بهره‌کشی و استثمار انسانی از انسان دیگر آغاز نشده بود. مرگان محقق آمریکایی میگوید: در اثر تحقیقات باین نتیجه میرسیم که خانواده در طول عمر بشر شکل‌های مختلفی به خود گرفته که با شکل امروزی آن کاملاً مخالف است. امروز اینطور تصور میکنند که در دنیا خانواده فقط بر روی وحدت زوج و زوجه یعنی مونوگامی قرار داشته، ولی مطالعه تاریخ بدوی بشر نشان میدهد روزگاری بوده که تعداد زوجات و تعداد ازدواج یکدیگر را تکمیل میکرد است، و روابط جنسی بشر در داخل قبیله بهیچ قاعده و اصولی مقید نبود. هر مرد به هر زن و هر زن به هر مرد تعلق داشته است. حسد و فکر زنای با محارم وجود نداشت، زیرا که نه فقط در ادوار اولیه برادر و خواهر با یکدیگر زن و شوهر بودند، بلکه حتی امروز هم روابط جنسی میان والدین و فرزندان در میان عده‌ای از قبایل در آلاسکا، در مرکز آمریکای شمالی، شیلی و هندوستان مجاز است.

در چنین وضعیتی در هیچیک از شکل‌های خانواده‌های گروهی، نمیتوان به تحقیق دانست پدر فلان فرزند کیست، ولی مادرش معلوم است. مادر کلیه فرزندان خود را، فرزندان خانواده مشترک میخواند و نسبت به آنها وظایف مادری دارد و سلسله نسب از جانب مادر معین میشود. بعد از دوره مونوگامیک که مختصری بدان اشاره شد با گذشت زمان، روابط جنسی میان برادران و خواهران و انشعابات دورتر آنها، یعنی زناشویی در بین اقوام همخون تحریم شد و خانواده سند یاسمیک (۱) بوجود آمد، در این مرحله یک مرد با یک زن زندگی میکند ولی تعدد

زوجات و رابطه داشتن با زنان دیگر یکی از حقوق مردان است، اما زن باید کاملا "به مرد خود وفادار باشد، و زناى او با قساوت تنبيه و مجازات ميشود.

در دوره مادرشاهی فعالیت کشاورزی و سایر اعمال مهم اقتصادی بهمت زنان صورت میگرفت، به همین مناسبت مردم آن روزگار برای زنان ارزش و مقام بزرگی قایل بودند و نسوان را مظهر نعمت و فراوانی میخواندند و قوام و دوام اجتماع را بوجود آنان موقوف میدانستند. ارزش اقتصادی زنان سبب شده بود که ریاست اقوام و قبایل با آنان باشد. از مختصات این دوره یکی اینکه فرزندان فقط در کلان مادران وارد میشدند و فقط از او فرمانبرداری داشتند و شوهرها نیز در قبیله مادران وارد میشدند و از بانوی قبیله پیروی می‌کردند، و مردم فقط به اجداد مادری خود احترام مینمودند. در اجتماعات قبیله‌ای، مردم یعنی زنان و مردان روسای خود را تعیین میکردند و راجع به جنگ و صلح تصمیم میگرفتند. در این دوره غالباً "روسای قبیله از بین زنان انتخاب میشدند، به همین علت است که این دوره را دوره مادرشاهی میخوانند.

دوره پدرشاهی

در کمون اولیه تربیت و نگهداری حیوانات اهلی ابتدا بوسیله مردان صورت میگرفت، درحالیکه کار پرمشقت زراعت به وسیله زنان انجام مییافت. کم کم اهمیت و تاثیر چوپانی در زندگی اقتصادی کلان‌ها آشکار شد و انسان موفق گردید که از گاو و گوسفند و اسب برای فعالیت کشاورزی و شخم زمین استفاده نماید و بار سنگین کشت و زرع را از دوش زنان بردارد. از این دوره است که مقام و ارزش زنان با تغییر طرز تولید تنزل می‌یابد و احترام و قدرت مردان فزونی میگیرد و به این ترتیب دوره مادرشاهی سبزی میشود و دوره پدرشاهی جای آن را میگیرد.

پس از آنکه روابط جنسی میان برادران و خواهران و انشعابات دورتر آنها تحریم شد گروه‌های خانواده شرکایی به صورت ژنس درآمد، یعنی حلقه ثابتی از خویشان همخون از شاخه زن بوجود آمد که اعضای آن نمیتوانستند میان یکدیگر ازدواج نمایند. تا مدتی که نسبت فقط از سمت زنان معین میشد، میراث معمولاً "به نزدیکترین اقوام یعنی به همخون‌های سمت مادر میرسید، زیرا ثروت ژنس می‌بایست در خود ژنس باقی بماند، به این ترتیب اگر مالک گله میمرد گله‌های او بین برادران و خواهران او و اخلاف آنها تقسیم میشد و فرزندان متوفی از پدر خود ارثی نمیبردند، ولی با زیاد شدن ثروت و استقرار رژیم پدرشاهی قدرت مرد فزونی گرفت و کم کم نسبت بجای آنکه از سمت مادر تعیین شود از سمت پدر تعیین گردید و حقوق ارثی در بین همخون‌های سمت پدر تقسیم شد.

یکی از دانشمندان بزرگ اجتماعی، وازگون شدن رژیم مادرشاهی را بزرگترین انقلاب خانواده و شکست بزرگ تاریخی جنس زن می‌شمارد، زیرا از این پس زن اسیر اقتصادی و بنده شهوت مرد و

افزار ساده‌توالد و تناسل می‌گردد و مرد در خانه نیز فرمانروای مطلق میشود .
باین‌ترتیب باتوجه به مسائل موجود در دوران‌های مادرشاهی و پدرشاهی موضوع مورد بحث
را در زمینه وضع زنان و حرم و حرمسرا داری ادامه میدهیم .

حرم و حرمسرا

در کتاب تاریخ اجتماعی ایران تعریف مختصر و مفیدی در مورد حرم و حرمسرا در ایران آمده است که در اینجا برای شناختن دو محیط یاد شده قسمت‌هایی از آن مطالب را نقل می‌کنیم .

حرم به معنی دقیق کلمه ، به منطقه و خریم مقدسی گفته می‌شد که زنان در آنجا منزل داشتند ، یعنی آن بخشی از منزل که خانواده ، یعنی زن‌ها و بچه‌ها در آن سکونت می‌کردند و کاملاً "به روی اجانب بسته بود . قبل از اسلام زنان وابسته به طبقات ممتاز محدودیت‌هایی داشتند اما زنان وابسته به طبقات محروم در تمام ساعات در کوی و برزن به کار و فعالیت‌های معمولی خود مشغول بودند .

حرمسرا عبارت از ساختمانی بود شامل حیاط مشجر و گلکاری شده و آب‌دان (۱) و ایوان و مهتابی (۲) و غیره که زنان در آن زندگی می‌کردند و غیر از مردان خانواده ، احدی در محوطه آن قدم نمی‌گذاشت ، مگر کنیزان ، و احیاناً "خادمان که به عنوان خدمتکار در قسمت اندرونی زندگی می‌کردند . با این حال ، گاهی فالگیران ، ستاره‌شناسان ، پزشکان که کمابیش دوره‌گرد بودند ، مگر آنها که دکان پزشکی یعنی عطاری داشتند ، و کسبه دوره‌گرد و نقالان به داخل حرمسرا خوانده می‌شدند . در این موارد ، زنان نخست خود را در حجاب مخفی می‌کردند ، سپس با آنان وارد گفتگو می‌شدند .

حرم محل زندگی خانوادگی بود ، تعدد زوجات با آنکه شرها "تجویز شده بود ، اصل کلی و مورد علاقه عموم مردان نبود ، چه نگاهداری چندین زن در یک خانه ، گذشته از جنبه اخلاقی ، از نظر مالی و اقتصادی برای همه کس امکان‌پذیر نبود . زیرا ازدواج و پرداخت مهر و نگهداری و تامین غذا و سایر تنقلات آنها و تحمل اعتراضات زنان و مخارج فرزندان فقط از عهده اعیان و اشراف برمی‌آمد و ناچار اکثریت مردم به یک زن قناعت می‌کردند .

در دوران قرون وسطا ، قسمت اعظم عمر بانوان در محیط خانه ، یعنی در حرم سپری می‌شد ،

۱ - حوض ، لغت‌نامه دهخدا ، حرف الف ص ۲۲

۲ - ایوان جلو عمارت ، فرهنگ عمید ، ص ۱۰۰۸

فقط در موقع دید و بازدیدهای دوستانه و شرکت در تشریفات خانوادگی یا مذهبی، یا هنگام رفتن به حمام زنانه، حرم را ترک می‌کردند. در آن روزگار، عملاً "اجتماعات مردان از زنان مجزا بود و مردان فقط با مردان گفتگو و آمیزش می‌کردند، و از مسائلی که از لحاظ مردان مهم و جالب بود سخن می‌گفتند.

در شب‌نشینی‌ها و میهمانی‌های شبانه، بیشتر مردان شرکت می‌کردند، و تنها به رقاصه و کنیزان اجازه ورود به محفل داده میشد. در ادبیات درخشان قرون وسطی همواره مخاطب مردان بودند و جز در موارد استثنائی، نامی از زنان در میان نیست. حتی مردان وابسته به طبقه اشراف هنگام محاوره با زنان خود، رعایت ادب و احترام را نمی‌کردند. مردان کمتر با زنان خود سخن می‌گفتند و هرگز با آنان از خانه خارج نمیشدند. ملاقات و گفتگوی آنان بیشتر در محیط خانه و هنگام صرف غذا بود... حتی هنگام اعیاد بزرگ و تفریحات و شادمانی‌های خانوادگی مانند عروسی و ختنه‌سوزان و غیره، زنان و مردان به اتفاق هم در جشن‌ها، شرکت نمی‌کردند.

وقت زنان وابسته به طبقات ممتاز بیشتر به کارهای داخلی منزل و تعلیم و تربیت فرزندان و آرایش خود و ترتیب دادن مهمانی‌هایی برای دوستان سپری میشد. هنگامی که بانوان از هم پذیرایی می‌کردند، اختگان، خانه را با گل می‌آراستند، حوضخانه و روی فرش اتاق از شاخه‌های یاسمن و گل سرخ پر میشد. خواجگان مخده‌ها و نازبالش‌ها را در محل خود قرار میدادند، سپس دانه‌های معطر و شاخه‌های عود و تکه‌هایی از عنبر اشهب (۳) در مجمر می‌افکندند.

در ساعت مقرر مهمانان که بعضی از آنها روی خر و استرو و برخی بر تخت روان نشسته و کاملاً "خود را پوشانیده بودند وارد منزل میزبان خود میشدند و بیدرنگ چادر زینای رنگارنگ و ابریشمین را از سر برمی‌داشتند و کفش‌ها را از پا بیرون می‌کردند. بلافاصله خدمتکاران با لباسی آراسته و قیافه‌ای متبسم، درحالی که گلابدانی نقره‌ای در کف داشتند، به میهمانان نزدیک میشدند و در دست هر یک از آنان گلاب می‌ریختند، و به آنان بادبزین و فوطه ابریشمین می‌دادند، تا چادر خود را در آن بگذارند. به تدریج هر یک از مهمانان بر روی بالش و مخده‌ای که برای آنان پیش‌بینی شده بود مستقر میشدند و گفتگوهای پایان‌ناپذیر زنان، در موضوعات مختلف آغاز میشد، و راجع به شکل و مد لباس‌ها، طرق خودآرایی و بزرگ، امور خرافاتی و عقیدتی و راه دلبری از شوهران و دیگر مسایل مربوط به زنان، نظیر عروسی، تولد نوزاد و مخارج زندگی، در تمام مدت روز صحبت و گفتگو می‌کردند. اندیشه‌های خرافی در زندگی مردم آن روزگار تأثیری عمیق داشت، کسانی که غیبگوئی و پیشگوئی می‌کردند، فروشندگان حرز (۴) و تعویذ و معجون‌ها و مشروبات شهوت‌انگیز و جادوگران مورد توجه عموم بودند.

۳ - عنبری که به سبیدی زند

۴ - (بکسرحاوسکون را) دعائی که بر کاغذ نویسند و همراه خود نگاهدارند. فرهنگ عمید، ص ۴۲۱

همینکه موقع خوردن عصrane فرامیرسید، خدمتکاران با سینی‌های بزرگ که با انواع خوراکی‌ها و آچارها (۶) و نقل و حلواها تزیین شده بود، نزد بانوان می‌آمدند و آنها با میل و اشتهای فراوان به خوردن مشغول میشدند، و با حرکاتی عشووانگیز بازوبند و دستبند خود را به‌صدا درمی‌آوردند، و با مهارت انگشتی و ناخن‌های براق و درخشان خود را به رخ رقیبان می‌کشیدند. برای تفریح خاطر بانوان، خوانندگان و رقاصه‌های زن، هنرنمایی میکردند، و گاه هیاتی از خنیاگران، خوانندگان و جواری (۷) در این مجالس شرکت میکردند، استادانی هنرمند که از نعمت بینایی بی‌نصیب بودند می‌توانستند در حرم وارد و با دیگر نوازندگان همکاری کنند. زندگی زنان با اینکه کمابیش بخوبی میگذشت از لحاظ روحی و سطح فکر، بسیار منحط و پائین بود.



۵ - (به فتح تاوکسروا) پناه دادن، در پناه آوردن، حفظ کردن کسی، و نیز به معنی دعاها یا که بر کاغذ مینویسند و به گردن یا بازو می‌بندند برای دفع چشم‌زخم و رفع بلا و آفت. فرهنگ عمید، ص ۲۲۷

۶ - پرورده‌ها و ترشی‌ها در آب‌لیمو و سرکه و امثال آن. لغت‌نامه دهخدا، حرف الف ص ۴۴ - ترش ترشی، هر چیز خوردنی که آن را در آب‌لیمو و سرکه خیسانده باشند و طعمش ترش شده باشد مثل آجیل آچار، بمعنی چاشنی هم گفته‌اند. فرهنگ عمید، ص ۵۷

۷ - (به فتح جیم و کسر را) کنیزان، دختران، جمع جاریه. فرهنگ عمید، ص ۲۸۴

چو خسرو کند میل مستی و خواب شود بسی گمان خاندانش خراب (۳)
صاحب روضة الصفا معتقد است که برای نخستین بار پیشدادیان به وجود شراب پی بردند، و جمشید اولین کسی بود که سبب ظهور شراب شد، حال آنکه در همان کتاب در بیان پادشاهی طهمورث از می و میکساری سخنی بمیان آمده، اما داستانی که آورده نشان میدهد جمشید و کنیزی از کنیزگان وی به نوبه خود در کشف شراب سهمی داشته‌اند.

در روایت آمده است که کنیزک جمشید مایع محتوی ظرفی را سهم مهلک می‌پندارد و برای نجات از زندگی که برای او همیشه توام با بیماری سردرد بوده است آن را می‌نوشد تا از قید زندگی راحت شود و جان به جان آفرین تسلیم کند، لکن "خود را صحیح‌المزاج یافته، صورت واقعه را به عرض پادشاه میرساند و جمشید به مجرد این خبر مست فرح و سرور گشته به شرب مدام قیام می‌کند و در اکثر امراض شراب را بکار می‌برد و باعث شقای بیماران میشود و بهمین خاطر آن را شاه دارو می‌خواند." (۴)

بهر حال وجود شراب و شرب مدام آن، حکایت از سرخوشی و مستی و خوشگذرانی آن پادشاهان دارد و وجود کنیزک، وجود زنان متعدد را در دستگاہی مانند دربار پیشدادیان ثابت می‌کند، (۵)

* * *

۳- همان، ص ۵۱۱

۴- همان، ص ۵۱۸، با اندکی تغییر

۵- بطور خلاصه پیشدادیان از آریائی‌هائی بودند که در شمال و مشرق ایران باستان، از زمان مهاجرت خود تا نیمه سده ششم قبل از میلاد حکومت داشتند. از پادشاهان بزرگ سلسله پیشدادی میتوان کیومرث، هوشنگ، طهمورث، جمشید معروف به جمشید جم، و فریدون را نام برد. پس از فوت فریدون کرچه منوچهر و کرشاسب به سلطنت رسیدند اما سرگذشت قابل ذکری ندارند، پس از مرگ کرشاسب، پسران وی طوس و گستم به سلطنت نرسیدند، زیرا بزرگان و پهلوانان ایرانی جمع شدند و کینهاد را به شاهی برگزیدند، و وی نخستین پادشاه کیانی محسوب میشود.

پیشدادیان

نشانه‌ای از عیش و عشرت

گرچه در کتب تاریخی کمتر سخنی از پیشدادیان میتوان یافت و اطلاعات و آگاهی لازم در مورد این سلسله بسیار ضعیف است، اما با تمامی این نقیصه‌ها، چون به مصداق این بیت که گفته شده: نخستین خدیوی که کشورگشود
سر پادشاهان کیومرث بود
و کیومرث پادشاه پیشدادی را نخستین فرد این سلسله خوانده‌اند، لذا ما نیز به مطالبی که در مورد این سلسله در روضةالصفا مسطور است بسنده میکنیم و از این مختصر درمی‌یابیم که توجه به زن و فراهم ساختن بهاد عیش و عشرت در آن دوره چگونه بوده است.
در روضةالصفا وقتی سخن از طهمورث دیوبند است، ضمن آنکه از او به عنوان پادشاهی خردمند و شهریار با عدل و انصاف یاد شده، از خوشگذرانی و بزم‌آرایی و قدح‌پیمایی وی نیز مطلبی نوشته شده است.

"همه شب تا سحر با گله‌داران
نشته بر کنار جویباران
ز شادی و نشاط باده نوشان
ببندازند خرقه، خرقه‌پوشان" (۱)
و صاحب روضةالصفا بعد از بیان این عیاشی‌ها و دل‌سپردن به حوری و شان و میگساری طهمورث، از دادن پند و اندرز به بزرگان و سلاطین نیز غفلت نمیکند. "...و به بدیهه^۲ عقل معلوم است که چون نگاهبان کشور و قهرمان لشکر بضاعت عنفوان شباب را در شکار و شراب صرف کند، کجا به کفایت مهام‌انام (۲) قیام نماید و چگونه از عهده وظایف ارزاق خدم و حقوق موجب سپاه و حشم بپرون آید.

۱- روضةالصفا، پیشین، ج ۱، ص ۵۱۰

۲- (به فتح همزه) خلق، مخلوق، مردمان، آفریده‌شدگان لغت‌نامه دهخدا، حرف همزه، ص ۲۶۲

ماد

خلاصه‌ای از تشکیل دولت ماد

مادی‌ها مردمانی بودند آریائی‌نژاد که در ابتدای قرن هفتم قبل از میلاد سلطنت ماد را تأسیس کردند. بنظر بعضی مورخان، نمیتوان تاریخ دولت ماد و سلطنت آنان را فعلی جداگانه دانست و به عنوان سلسله‌ای به مفهوم آنچه که در کتب تاریخی با آنان آشنا هستیم از آن نام برد. بلکه تاریخ‌نویسان غالباً "سرگذشت آنان را همچون مقدمه‌ای بر تاریخ هخامنشیان نقل کرده و میکنند. شاید تا صد سال پیش بخاطر در دسترس نبودن آثار ارزنده تاریخی و اسناد کتبی این سخن را که سلسله ماد مقدمه‌ایست بر تاریخ هخامنشیان، میشد پذیرفت. ولی اکنون که در نتیجه کوشش باستان‌شناسان مدارک قابل‌توجهی جهت آگاهی تشنگان مطالب تاریخی ارائه شده است نمیتوان سلسله ماد را آنچنانکه منظور نظر برخی از مورخان است از اعتبار انداخت و از آنان بعنوان کوشندگان راه تأسیس سلسله هخامنشی نام برد.

البته ناگفته نماند که آثار بدست آمده، گرچه همگی بطور مستقیم به تاریخ ماد مربوط نمیشود و از تاریخ بابل و آشور و دیگر کشورهای شرق نزدیک حکایت میکند، ولی در روشن ساختن تاریخ ماد بسیار موثر است " زیرا مادها تنها قبیله‌های آریائی بودند که در سایه اتحاد، امپراتوری بزرگ آشور را برای همیشه شکست دادند و اقوام و قبایل بسیاری را از قید اسارت آشوریان متجاوز و ستمگر رهایی بخشیدند. " (۱)

مادها پیش از تشکیل سلسله هخامنشیان در بخش بزرگی از ایران فعلی سلطنت می‌کردند. گرچه از سلطنت مادها به عنوان دولت گونه و با مشابه یک حکومت پادشاهی در بعضی نوشته‌ها یاد شده، اما با تمام این احوال، این قبیله‌های آریائی‌زبان حتی بیش از دو برابر روزگار

هخامنشیان بر این سرزمین فرمانروایی داشتند. هکمتانه یا همدان از قرن هفتم پیش از میلاد پایتخت ایران و شهر معروف دنیای آن روز بود، و در سایه حسن سیاست و کاردانی افراد خاندان دیوک یا دیاکو، قبایل متفرقه داوطلبانه یا بالاجبار در زیر پرچم واحدی گردآمده بودند. "دیوک یا دیوکس که در آغاز امر دهقان‌زادمای فعال و مورد اعتماد بود، در سایه حسن تدبیر، نخست به مقام داوری و پس از چندی از طرف مردم به پادشاهی برگزیده شد و سرانجام به یاری اکثریت خلق، پادشاهی‌های کوچک را برانداخت." (۲)

در مقابل دیوکس که بنیانگذار سلسله ماد بود میتوان از آستیاگس نام برد که در زمان او بسر اثر غلبه کورش بر این پادشاه دوران سلطنت وی و حکومت مادها بسر رسید و در اثر مدارای کوروش قوم ماد و پارس با هم متحد شدند.

وضع زنان در دوره ماد

از جزئیات زندگی زنان در دوره مادها اطلاع چندانی در دست نیست، اما بخاطر وجود اختلاف طبقاتی در این دوره میتوان چنین نظر داد که زنان نیز از زندگانی اجتماعی یکسانی برخوردار نبودند، زیرا در مقابل روسا و سران قبایل ثروتمند، گروهی دیگر بصورت برده و افرادی استثمار شده زندگی می‌کردند که زنان نیز در میان هر کدام از این قشرها از وضع خاصی برخوردار بوده‌اند. بهترین گواه ما در مورد وضع زنان دوره ماد نقش برجسته آشوری نینوا مربوط به قرن هفتم قبل از میلاد است که صحنه‌ای از کوچاندن اهالی را که به اجبار صورت میگیرد نشان میدهد. از این نقش برمی‌آید که زنان آن دوران با صورت و مویی باز و بدون حجاب حرکت میکردند و پیراهنی تنگ تا میج پا با آستینی کوتاه دربر میکردند و ظاهراً "در فعالیت‌های اقتصادی دوشادوش مردان شرکت داشتند، و زنان نیز حمل قسمتی از مایحتاج زندگی را بعهده گرفته بودند." (۳)

در میان آثار بدست آمده از دوران ماد به مقدار زیادی لوازم آرایش زنان برمیخوریم که عبارتند از سر سنجاق‌های مختلف و آئینه‌های مفرغی که دستمای بشکل زنی عریان دارد که بگفته ویل دورانت اینگونه لوازم آرایش میتواند در حد بانوان طبقات بالای اجتماع باشد که خود را با غازه (۴) و جواهر می‌آراستند. اما آنچه مسلم است در این دوران در اثر استقرار پدرشاهی، تا

۲ - همان، ص ۱۴۶

۳ - همان، ص ۱۵۱

۴ - بزک، گلگونه، سرخاب، گلگونه باشد که زنان برخ نهند تا سرخ نماید. فرهنگ دهخدا، حرف

حدی از حقوق و اختیارات دیرین زنان کاسته شده بود. (۵) در زمینه خصوصیات اجتماعی مادها که می‌تواند روشنگر مایلی در مورد زنان آن دوره نیز باشد، باید به موضوع پدرشاهی توجه داشت. البته در طول زندگانی این قوم در ایران تحولات مختلفی در مورد مسائل اجتماعی بوجود آمده که هر کدام به نوبه خود می‌تواند جای بحث و مذاقه باشد، ولی با تمام این احوال نمیتوان با اعتماد کامل در هر دورهای نسبت به موضوع زن و زندگی زنان قاطعانه نظر داد.

علاوه بر مساله پدرشاهی، آثار مکشوفه که خود غنیمتی است در تحقیقات تاریخی، نشان میدهد که در یک مقطع زمانی، مادرشاهی حاکم بر جامعه ماد بوده است. نقطه مسکونی که توسط هرتسفلد کشف شده، عبارت بوده از مساکن گلی عشیرتی و دسته‌جمعی، و طرز ساختمان آن حاکی از وجود نکاح دسته‌جمعی و مادرشاهی. شاید این مساله مربوط به قبل از تشکیل سلطنت مادها باشد، چرا که قوم ماد به ظن قوی در قرن دهم قبل از میلاد در آذربایجان و کردستان امروزی سکنی داشتند، درحالیکه سلطنت ماد از قرن هفتم قبل از میلاد پی افکنده شد.

پیدایش بردگی و وجود نظام برده‌داری، زن را نیز از مقام اول اجتماعی خود که در نظام مادرشاهی داشت به مقام دوم تنزل داد. "در این مرحله کاری که زن در خانه انجام میداد در پهلوی کار پر محصول مرد هیچ بود. از همین جا میتوان فهمید که نجات زن و مساوات او با مرد تا وقتی که زن از کار مشترک اجتماعی برکنار باشد غیرممکن است." (۶)

در جامعه برده‌داری ماد از وجود کنیزکان نیز نشانه‌ای هست که عنوان بردگان وایسو (Vaisu) از آنان یاد شده است. اینان بردگان خانگی بودند و جزو خانواده و یا حتی عشیره ویس (Vis) بشمار می‌رفتند، بخصوص زنان برده یا کنیزکان خانگی بسیار بودند. بطور کلی همانگونه که قبلاً نیز مختصر اشاره‌ای شد، در عین حال که زنان طبقات پائین بصورت کنیزکانی در خانواده‌های متمول برای گذران زندگی بسر می‌بردند در طبقات بالای اجتماع، زنان در رفاه کامل می‌زیستند و از نعمت ثروت و تجمّل که مختص اینگونه افراد در جامعه برده‌داری است استفاده می‌کردند و برارابه‌های گرانبها سوار میشدند و از مجلس جشنی به مجلس دیگر می‌رفتند، تا آنجا که بر اثر همین تجمّل‌پرستی انقراض دولت ماد بسیار سریع‌تر از تشکیل آن صورت گرفت. آستیاک یا اژدهاک (۵۸۴ تا ۵۴۹ ق.م) فرزند کپاکسار که به راحتی بر تخت سلطنت نشسته بود، به عیش و نوش و لذت بردن از آنچه نصیب وی شده بود پرداخت و مردم طبقات بالا نیز به تقلید از وی با ثروتی که به چنگ آورده بودند، دستوره‌های اخلاقی خشک و روش زندگی ساده و خشنی را که داشتند کنار گذاشتند و رفت‌ورفته آنها را فراموش کردند.

ازدواج در میان مادها

نخستین وظیفه آداب و تقالید اجتماعی که سازنده قوانین اخلاقی هر اجتماع میباشد، آنستکه روابط میان دو جنس مرد و زن را بر پایه‌های متین استوار سازد، چه این روابط پیوسته منشاء نزاع و تجاوز و انحطاط بشمار می‌رود، اساسی‌ترین عمل تنظیم این روابط همان زناشویی است که میتوان آن را به عنوان اتحاد یک جفت زن و مرد برای بهبود و پیشرفت نسل آینده تعریف کرد. سازمان زناشویی بر حسب مکان و زمان همیشه اشکال مختلف پیدا کرده است. در دوره مادها نیز بنا به تحقیقاتی که انجام گرفته ازدواج مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است.

اگر به کشفیاتی که هرتسفلد ارائه کرده توجه کنیم، وجود نکاح دسته‌جمعی در دوره‌ای از تاریخ ماد نشانهای از آن داشته‌است که مردان و زنان بطور اشتراکی از روابط جنسی برخوردار بوده‌اند و تعلق و تمکلی در مسأله نزدیکی زنان و مردان وجود نداشته‌است. اینگونه ازدواج‌ها که درحقیقت یک نوع کمونیس زناشویی بشمار می‌آید در دوره‌های دیگر دنیای باستان بصورت‌های چند شوهری (Polygamy) و چند همسری (Polyandry) نیز دیده میشود که در نوع اخیر یک فرد با چند فرد غیرهمجنس خود ازدواج می‌کرده‌است، اما آنچه که سبب شده تا مردم تک همسری (Monogamy) را ترجیح دهند بدون تردید احتیاجات جنسی نبوده، زیرا در انواع قبل از آن به حد کافی اختیاراتی در رفع نیاز خود داشته‌اند. تشکیل خانواده بصورت مونوگامیک باعث شد تا بچه‌هایی از یک پدر مشخص و غیرقابل انکار بوجود آیند و وارث و مالک ثروت پدر خود بشوند. از مشخصات خانواده مونوگامیک یکی اینست که مرد کاملاً آزاد است و عده کثیری کنیز و غلام در اختیار دارد و میتواند با آزادی تمام از آنها متمتع شود، ولی اگر احیاناً زن به یاد روابط قدیمی جنسی بیفتد و بخواهد آن را تجدید کند، شدیدتر از کلیه ادوار گذشته تنبیه و مجازات میشود. باین ترتیب می‌بینیم که خانواده مذکور در حقیقت مونوگامیک نیست مگر برای زن.

پیدایش خانواده مونوگامیک یکی از نشانه‌های مشخص‌کننده تمدن است که در کنار بردگی و مالکیت خصوصی در جوامع بشری ظهور کرده‌است. دوره ماد همچنانکه اشاره شد دوره پادشاهی است. از دوره پادشاهی به بعد زن موظف است، خلاف دوره‌های آزادی جنسی یا چند شوهری، قبل و بعد از زناشویی عفت خود را حفظ کند و مطیع و منقاد شوهر خود باشد.

تعدد زوجات در میان مادی‌ها معمول بود و آنان فرزندان خود را تا سن رشد در میان زنان حرمسرا و خواجیه‌سرایان درحقیقت محبوس میکردند، و فرزندان پادشاه اینگونه سالی‌های کودکی خود را پشت سر می‌گذاشتند. در ازدواج‌ها مصلحت خانواده و دودمان حاکم بر عشق و علاقه و تمایل زن و مرد بود و این چنین وصلت‌های مصلحتی که گاه موجب اقتدار پادشاهی میشده، در بسیاری از موارد در رفع کدورت‌ها و دشمنی‌ها نیز مؤثر بوده‌است. در تاریخ ماد می‌بینیم که بعد از مصالحه

بین لیدی و ماد و انعقاد پیمان صلح و تعیین مرز دو کشور، آستیگ پسر کیاکار با دختر آلیات پادشاه لیدی ازدواج کرد. "و از طرف دیگر مشاهده میکنیم در عیلام ضعیف شده و در حال اضمحلال نیز نابوपालاسار قبل از اینکه علیه آشور اقدام کند با کیاکار عهدی می‌بندد و دختر او آملی‌تیدا را برای پسر خود نابو خودونوسور بزنی میگیرد. از جمله این ازدواج‌ها یکی هم وصلت کورش با دختر آستیگ است که پس از آخرین نبرد مادها و پارس و اتحاد این دو قوم انجام گرفت ولی قبلاً "کورش شوهر این زن را که اسپهتام نام داشت و مدعی تخت و تاج بود اعدام کرد. منظور کورش این بود که برای مدعای خویش یعنی حکومت قانونی بر امپراتوری آستیگ دلایل متقن تهیه کند." (۷)

ظاهراً "در میان مادی‌ها و پارسیان مانند مصریان رسم بود که پسر و دختر و یا داماد پادشاه پیشین قانوناً به سلطنت میرسید. بدین ترتیب پادشاهان غالباً "با خواهران خود مزاجت میکردند، و این رسم، خارج از خاندان سلطنتی نیز در ایران باستان و آسیای میانه جاری و ظاهراً "گرایشی بود به حفظ سهم مال و منال زن در داخل خانواده پدرشاهی و جلوگیری از خروج آن. به عقیده ویل دورانت "...مذهب زرتشتی، اعتقاد به اهورامزدا و اهریمن و یازمان پدرشاهی یا تسلط پدر در خانواده و تعدد زوجات" (۸) در میان مادها بوده و آنان با شریعت این دین آشنا بوده‌اند. بهمین لحاظ تعدد زوجات و اختیار کردن هم‌خوابگان و کنیزکان مجاز شمرده میشده است.

در مورد تعدد زوجات، خلاف نوشته‌های ویل دورانت که قسمتی از آن آمد، زرتشتیان کنونی نه تنها به صراحت این موضوع را مردود می‌شاسند بلکه اعتقاد دارند که "...در آئین زرتشتی تعدد زوجات روا نیست و بگرفتن یک زن فرمان داده شده است. همانگونه که یک زن نمیتواند در آن واحد چند شوهر داشته باشد برای مرد نیز گرفتن چند زن روا نیست مگر اینکه مرگ یا علتی دیگر زن را از او جدا کرده و عملاً "و شرعاً بدون زن باشد. در ایران باستان یک نفر تنها در صورتی میتوانست با داشتن یک زن اقدام به گرفتن زن دیگر نماید که زن اولی او به تشخیص پزشک نازا بوده و قادر نبود برای شوهرش فرزندی پارسا بوجود آورد. تنها در این صورت مرد میتوانست بمنظور ازدیاد نسل با اطلاع و موافقت زن اول زوجه دیگر اختیار نماید." (۹)

البته با پیش رفتن زمان و آشکار شدن بسیاری از مسائل در زمینه ازدواج با محارم و تعدد بسیار زنان حرم در دوره‌های ایران باستان بحث بیشتری خواهد شد و مطالب زیاد تری در اختیار

۷- بنظر میرسد که این زن باید خاله کورش باشد، چون مادر کورش نیز دختر آستیگ یا ایختوویگو بود که به ازدواج کمبوجیه پدر کورش درآمدن بوده.

۸- تاریخ تمدن، پیشین، ص ۵۱۶

۹- مقام زن در ایران باستان، نگارش موید اردشیر آذرگشسب، چاپ دوم، ص ۲۲

خوانندگان عزیز قرار خواهد گرفت، زیرا تاریخ فرهنگ ساکنان سرزمین ما چنانکه باید روشن نیست. بدون تردید اگر حفاریات باستان‌شناسان در مساکن دیرین قوم ماد آغاز شود و آثار بیشتری در اختیار محققان و پژوهشگران قرار گیرد، بسیاری از خصوصیات اجتماعی آنان آشکار خواهد شد.

■ ■ ■

هخامنشیان

نگاهی کوتاه به تشکیل دولت هخامنشی

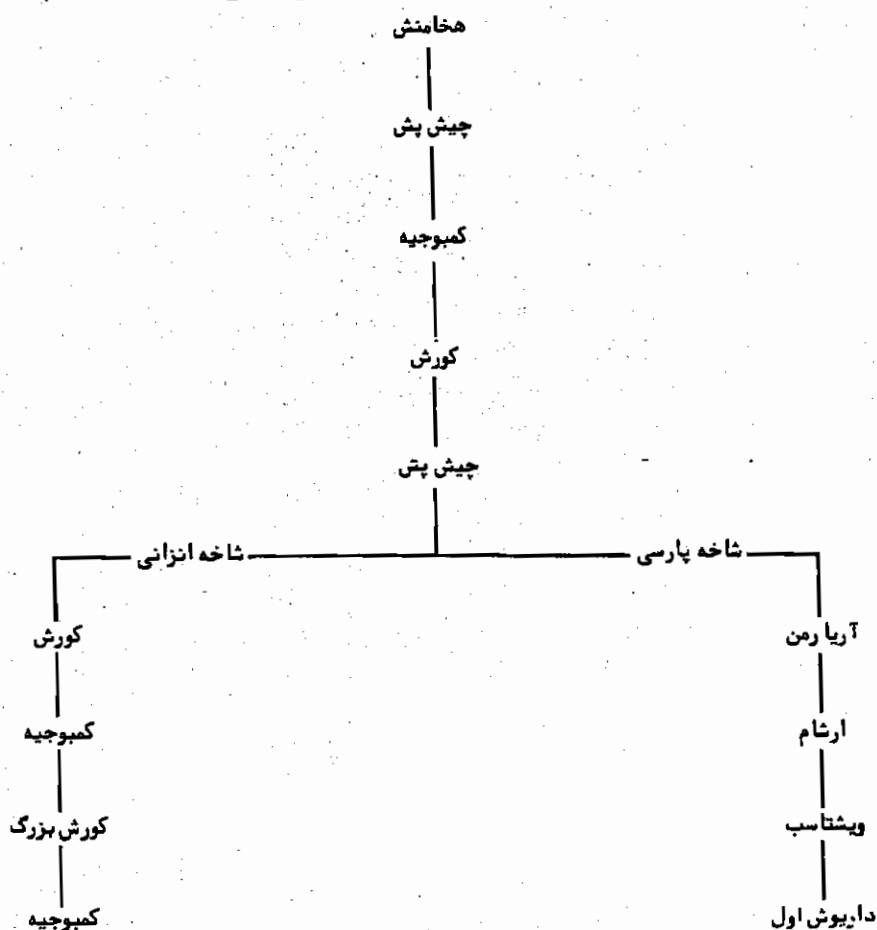
"پارسیان که از دیرباز در ساحل چپ دجله مستقر شده بودند، در حدود ۷۰۰ ق. م در ناحیه پارسوماش واقع در شرق شوشتر اقامت گزیدند و با استفاده از ضعف عیلام، تحت رهبری هخامنش، حکومت هخامنشیان را تأسیس کردند." (۱) گرچه هخامنش سرسلسله این دودمان بود اما به صورت یک پادشاه در ناحیه پارس فرمانروایی و پادشاهی نداشت. اما پسر او چشپیش یا چشپش را برخی از مورخان، نخستین شاه این سلسله دانسته‌اند که به ترتیب تاریخ باید از او بنام چشپش اول یاد کرد. آنچنانکه از گفته‌های پادشاهان آسور برمی‌آید "پارسی‌ها نیز مانند مادی‌ها مدت طولانی در تحت سلطه آسوری‌ها بودند." (۲) اما بعد از خارج شدن از قید آسور تابع ماد شدند. در این زمان ایشتویگو یا آستیاگ بر سرزمین ماد فرمانروایی داشت و کمبوجیه که در حقیقت از او تبعیت میکرد، دختر وی را به زنی گرفت و از این ازدواج کوروش بدنیا آمد که از ۵۵۹ تا ۵۲۹ ق. م سلطنت کرد. در مورد خاندان هخامنش باید توضیح داد که اگر مبنای مطالعه ما بر روی افراد این سلسله از همان حدود سال ۷۰۰ ق. م باشد در حقیقت با چند کوروش و چند کمبوجیه و چشپش روبرو خواهیم شد که کار خواننده را در تشخیص پادشاهان مورد بحث این خاندان تا حدی مشکل می‌سازد، ولی از آنجا که اغلب مورخان نیز بیشترین مطالب خود را در کار سلسله هخامنشیان بعد از جدا شدن شاخه‌های پارسی و انزانی آورده‌اند و بنیانگذار سلسله هخامنشی را کوروش بزرگ یا کوروش اول دانسته‌اند، لذا اگر بدرستی محاسبه کنیم و ملاک را چشپیش اول پسر هخامنش قرار دهیم، بنیانگذار سلسله هخامنشیان، سومین کوروش از این خاندان خواهد بود و پدر او نیز کمبوجیه دوم خوانده خواهد شد.

۱- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۰

۲- دوره تاریخ ایران، حسن پیرنیا مشیرالدوله و عباس اقبال آشتیانی، ص ۶۰

همچنین اگر دو شاخه بودن سلسله هخامنشی را در نظر بگیریم داریوش اول آنچنانکه خود نیز در کتیبه بیستون میگوید، نهمین شاه از این سلسله میشود. اما اگر مبنای کار بر اصل به سلطنت رسیدن کورش باشد، داریوش نیز سومین پادشاه سلسله هخامنشی خواهد بود، چرا که امرای قبل از کورش دست‌نشانندگان و تابعان مادها بوده‌اند.

اما همانگونه که پیش از این نیز اشاره شد تا زمان براندازی حکومت ماد وسیله کورش، سلسله هخامنشیان به عنوان یک سلسله مستقل شناخته نمیشد، بهمین لحاظ برای آنکه ما نیز از کورش بزرگ شروع کنیم و او را مبنای کار قرار دهیم، به این داستان هروودت که چگونگی ازدواج پدر کورش، بدنیا آمدن و رشد یافتن و به سلطنت رسیدن بنیانگذار هخامنشی را شرح میدهد اشاره میکنیم.



هرودوت گوید: شاه ماد در خواب دید که از شکم دختر او ماندانا تاکی روئید که تمام آسیا را فرا گرفت. شاه، مغ را با جمع کرده تعبیر این خواب را خواست، و آنها گفتند دختر شاه پسری زاید که تمام آسیا را تسخیر نماید. شاه ماد از این تعبیر بیندیشید و بالاخره صلاح دید دختر خود را به شخصی دهد که هوس طفیان در سر نداشته باشد. با این خیال کمبوجیه پادشاه پارس (۳) را که دست نشاندۀ ماد بود اختیار کرد و همینکه دخترش پسری آورد او را به وزیر هارپاک نام از خویشان خود سپرد و امر به کشتن وی کرد. وزیر هم اجرای این امر را از شبان خود خواست، و چون اتفاقاً در همان‌اوان زن چوپان سپاکو نام طفلی زائید که مرده بدنیا آمد، زن مانع از کشتن کورش شده او را به پسری اختیار کرد. پس از آن طفل در خفا بزرگ شد تا به سن دوازده سالگی رسیده همبازی وزیرزاده‌ها گردید. روزی اتفاقاً "در حین بازی به آنها تنندی و سختی کرد و آنها شکایت او را نزد شاه بردند. شاه، کورش را طلبید و از جرات و جلالت او در حیرت شد. پس از تحقیقات معلوم کرد که این پسر نوه‌اوست. ظاهراً "از این قضیه خوشنود شد ولی بعد کورش را با مادرش به پارس فرستاد و وزیر را که غفلت در امر شاه کرده بود سیاست نمود. بدین ترتیب که در نهان امر کرد پسر او را کشتند و از گوشت او در میهمانی به پدر خوردند و دست و پای پسر مقتول را در ظرفی به او نشان داد.

کورش در ولایت خود به آموختن اسب‌سواری و تیراندازی پرداخت تا به رشد رسید و طوایف پارس را متحد نموده بر شاه ماد قیام نمود. کار به جنگ کشید و در وهله اول کورش شکست خورد ولیکن مایوس نشده بر جد خود افزود تا آنکه شاه ماد به سرکردگی همان وزیری که سیاست کرده بود لشکری برای دفع کورش فرستاد و وزیر مزبور موقع را مغتنم دید که آشکارا به طرف کورش رفته انتقام خود را از شاه ماد بکشد.

بعد از این واقعه کورش قوی شد و عده‌ای از طوایف که در تحت تسلط ماد بودند بطرف او رفتند. بالاخره ایختوویگو با قشونی به پارس به قصد کورش عزیمت نمود و در نزدیکی پاسارگاد (۴) جنگ سختی روی داد که کورش فاتح، و او اسیر گردید.

البته روایت دیگری نیز وجود دارد که "... پدر کورش مردی ساده و از مردم عادی بوده است. کورش دوران جوانی را در دربار ایشثوویگو گذراند و هواداران فراوان بدست آورد و حسن توجه عامه را جلب کرد. کورش میکوشید پارسیان را بر مادها فرمانروا سازد و تفوق بخشد." (۵)

اینگونه حکایت‌ها و روایت‌ها گرچه با افسانه‌ها آمیخته است و نمیتوان بدرستی به آنها متکی بود، اما آنچه که مستفاد میشود اینستکه مادی‌های ناراضی نیز در سقوط ماد کمک‌هایی به کورش

۳- در حقیقت پادشاه قوم انزان، زیرا کمبوجیه از شاخه انزان بود.

۴- این محل قبل از داریوش بزرگ پایتخت دولت پارس بود که اکنون آنجا را مشهد مرغاب مینامند.

۵- تاریخ ایران، بطروشفسکی، ص ۱۵

کرده‌اند تا او به پیروزی برسد. بهر صورت وصلت کمبوجیه با دختر ایشیوتوگو، به تحکیم قدرت هخامنشیان کمک کرد و فرزندش کورش که از این پیوند بدنیا آمد به نام کورش بزرگ بنیانگذار سلسله هخامنشی شد.

موقعیت زنان در عهد هخامنشی

زنان در دوران هخامنشیان دارای زندگانی چندگانه‌ای بودند. از آنجا که بخصوص در ابتدای کار این سلسله فشاری از نظر زندگی اجتماعی بر ملل و اقوام تابعه وارد نمیشد در نتیجه در هر نقطه‌ای مردم هر ایالتی ضمن اطاعت کامل از پادشاه هخامنشیان، آداب و رسوم و عادات خاص خود را اعمال میکردند. گرچه اطلاعات کامل و کافی از فعالیت‌های اجتماعی زنان آن دوره در اختیار نیست اما با تکیه بر مطالبی که متضمن آگاهی‌های اقتصادی و عادات و سنت‌های مردم است، میتوان تا حدی وضع زندگی زنان را در روزگار هخامنشیان روشن کرد.

ویل دورانت در بررسی عامل مذهب و اثر آن در زندگی بانوان می‌نویسد: "در زمان زرتشت پنجم، زنان همانگونه که عادت پیشینیان بود منزلتی عالی داشتند، با کمال آزادی و با روی گشاده در میان مردم آمد و رفت میکردند و صاحب ملک و زمین میشدند و در آن تصرفات مالکانه داشتند و میتوانستند مانند اغلب زنان روزگار حاضر، به نام شوهر یا به وکالت از طرف او به کارهای مربوط به اورسیدگی کنند. پس از داریوش مقام زن مخصوصاً "در میان طبقه ثروتمندان منزل پیدا کرد. زنان فقیر چون برای کار کردن ناچار از آمد و شد در میان مردم بودند، آزادی خود را حفظ کردند، ولی در مورد زنان دیگر گوشه‌نشینی زمان حیض که بر ایشان واجب بود رفته رفته امتداد پیدا کرد و سراسر زندگی اجتماعی آنان را فرا گرفت. زنان طبقات بالای اجتماع جرات آن را نداشتند که جز در تخت روان روپوش‌دار از خانه بیرون بیایند، و هرگز به آنان اجازه داده نمیشد که آشکارا با مردان آمیزش کنند. زنان شوهردار حق نداشتند هیچ مردی را ولو پدر یا برادرشان باشد ببینند. در نقش‌هایی که از ایران باستان برجای مانده هیچ صورت زن دیده نمیشود و نامی از ایشان بنظر نمیرسد. کنیزکان آزادی بیشتری داشتند، چه لازم بود از مهمانان خواجه خود پذیرائی کنند." (۶)

وجود اختلافات شدید و رواج بردگی نشان میدهد که زن نیز در میان ایرانیان عهد هخامنشی هر قدر به طبقات بالا نزدیکتر بود از احترام ویزم‌های برخوردار میشد. برای زندگی رفاه بیشتری داشت و حتی قدرت‌هایی را در میان خانواده یا دربار بدست می‌آورد، اما از آزادی آمیزش با دیگران و ارتباط با عامه مردم محروم بود. و نمیتوانست آنچنانکه زنان طبقات پایین بخاطر

اشتغال به کارهای مختلف با مردم جامعه خود رابطه داشتند، چنین ارتباطی در اجتماع برقرار سازد. زنان طبقات پایین دوشادوش مردان در کارهای تولیدی شرکت داشتند و به تناسب سن خود مزد دریافت میکردند ولی با تمام این احوال به استناد لوحه‌های بدست آمده از دوران هخامنشیان، هیچگاه مزد زن با مرد یکسان پرداخت نمیشد، مگر در مواردی که زن دارای تخصص ویژه‌ای بود، در حالیکه نسبت زنان کارگر به مردان در آن روزگار بیش از امروز بوده است. دلیل وجود چنین نسبتی هم این بود که چون مردان بیشتر به خدمات نظامی میپرداختند، لذا زنان اغلب فعالیتهای صنعتی و ساختمانی دولتی را به عهده داشتند. استقرار رژیم بردگی و مظالم اجتماعی و اقتصادی ناشی از آن موجب شد که "افزایش بیرون از اندازه بردگان در این دوره، سختی‌هایی بر سر طبقه میانه پائین‌تر آورد. بردگان جای زنان را در صنایع می‌گرفتند و اینان سبب کاهش درآمدهای خانواده‌ها می‌شدند." (۷)

نتیجه این چنین وضعی موجب میشد تا طبقات محروم زندگی نکبت‌باری را بگذرانند و طبقات بالا در رفاه زیاد و در ناز و نعمت بسیار زندگی کنند که بالطبع زنان هر کدام از این طبقات نیز از نظر شرایط زندگانی و وضع اجتماعی دارای حقوق متفاوت بودند و نمیتوانستند دارای وضع ثابتی در ایران باشند.

ویل دورانت در بیان زندگی طبقات مرفه دوران هخامنشی می‌نویسد: "... خانمهای زیبا و باغ‌های خرم و عالی داشتند که گاهی بصورت شکارگاه و محل نگهداری مجموعه‌های گوناگون جانوران درمیآمد. در خانمهای خود اثاثیه گرانبها جمع‌آوری میکردند، از قبیل میزهایی که روپوش طلاونقره داشت یا با این دو فلز گرانبها منبت‌کاری شده بود، و تخت‌هایی که روپوش‌های عالی آنها را از کشورهای دیگر وارد میکردند، و فرش‌های نرمی که همگونه رنگهای زمین و آسمان بر آنها دیده میشد و کف اتاق‌های خود را با آن مفروش میکردند. در جام‌های زرین شراب می‌نوشیدند و میزها و طاقچه‌های اتاق را با گلدان‌های ساخت بیگانگان می‌آراستند، آواز خواندن و رقصدن را دوست داشتند و از نواختن چنگ و نی و طبل و دف لذت میبردند. گوهرهای گرانبها در نزد ایشان فراوان بود و با آنها از تاج و گوشواره گرفته تا دستبند و کفش‌های مرصع می‌ساختند، مردان نیز به زیورات علاقمند بودند و گوش و گردن و بازوهای خود را با آنها می‌آراستند." (۸) البته منظور از آوردن این مطلب بطور اخص بیان وضع زندگی اشراف در دوران هخامنشی نیست، اما همین موضوع بخوبی زندگی زنان آن زمان را که چگونه مقام و ارزش و اهمیت اجتماعیشان بر مبنای ثروت و دارایی بیشتر و زیستن در میان طبقات بالا بود نشان میدهد. آنچنانکه ثروت و دارایی خانوادگی از تولد تا مرگ در کنار زن ایرانی دوران هخامنشی موجب رفاه و ارزش او بود و عدم آن، زندگی دیگری برایش

۷- تاریخ هخامنشی، اوستد، ترجمه دکتر محمد مقدم، ص ۱۵۵ به بعد.

۸- تاریخ تمدن، پیشین، ص ۵۵۵

فراهم می‌ساخت. حتی در قیوری که بدست آمده کاملاً "این تفاوت آشکار است و زنان ثروتمندان با زینت‌آلات سیمین مدفون شده‌اند و زنان طبقات پائین با تزئینات مختصر آهنی."

در دوره هخامنشیان زنان در دربار پادشاهان صاحب نفوذ و قدرت بودند و در اجرای مجازات‌ها و قضاوت نیز دخالت می‌کردند. گرچه "سر قدرت مطلقه در دست شاه بود و کلمه‌ای که از دهان وی بیرون می‌آمد، کافی بود که هرکس را بدون محاکمه و توضیح به کشتن دهد، اما گاهی نیز به مادر یا زنان سؤگلی خویش این حق فرمان قتل صادر کردن را تفویض می‌کرد." (۹)

در آن زمان همانگونه که آمد شاه قضاوت و محاکمه و دستور اجرای حکم را به عهده داشت، اما بیشتر اوقات کار قضاوت را به یکی از دانشمندان سالخورده، یا محکمه‌عالی مرکب از هفت قاضی و محکمه‌های محلی که در سراسر کشور وجود داشت تفویض می‌کرد. گرچه قوانین را کاهنان وضع می‌کردند و رسیدگی به دعوی را در اختیار داشتند اما رفته‌رفته در زمان‌های متاخرتر هخامنشیان، زنان درباری نیز در این امور دخالت می‌کردند و رسیدگی به اینگونه امور به آنان نیز واگذار میشد. لازم به توضیح است که در ایران و ممالک تابعه آن، ملل و مردمان مختلف آزاد بودند که موافق معتقدات دینی و عاداتشان رفتار کنند. آنها مختار بودند موسسات ملی، سلسله پادشاهان و امراء محلی و روحانیون خود را حفظ کنند. چیزی که ایران از ممالک تابعه می‌خواست این بود که تمام اهالی خودشان را بندگان شاه، یا چنانکه داریوش در کتیبه‌های خود گوید، خودشان را از شاه دانسته، احکام مرکز را مجری، و قانون او را محفوظ دارند.

در آن زمان با اینکه تاج و تخت در ایران موروثی بود اولاد ذکور و یا در صورت نداشتن اولاد پسر یکی از نزدیکان خاندان بر تخت سلطنت می‌نشست، اما در میان ملل تابعه دولت هخامنشی موقعیت زن را در حد بالائی مشاهده می‌کنیم. از جمله "... در کاریه که تابع ایران بود، تاج و تخت پس از فوت پادشاه به زنش میرسید، نه به پسر یا سایر اقربای ذکور او، و هرگاه این ترتیب نقض میشد، ملکه دادخواهی میکرد و ولات، موافق عادت ملکه را بر تخت می‌نشاندند." (۱۰)

زنان حرم شاهی، بخصوص در دوره‌های اخیر هخامنشیان نیز در دربار تسلط بسیار داشتند و با خواجه‌سرایان در طرح‌ریزی وسایل شگجه رقابت می‌کردند. باز بودن دست برخی از زنان دربار را در مورد مجازات دیگران میتوان از زهر دادن و کشتن استاتیرا زن اردشیر دوم وسیله مادر این پادشاه یاد کرد که از روی حسد انجام گرفت و پس از کشته شدن استاتیرا، مادر اردشیر، شاه را بر آن داشت تا دختر خود آتوسا را به زنی بگیرد.

پریساتیس روزی با پسر خود به بازی نرد نشست و گروگان بازی یکی از خواجه‌سرایان بود، و چون پیروز شد فرمان داد تا زنده زنده آن خواجه را پوست کنند. این چنین نفوذی را در دربار

وسيله، زنان در جابجاي تاريخ ميتوان ديد كه چگونه ضعف پادشاهاني چون اردشير دوم موجب يكمنازي زنان حرم ميشد و مادرش دستور ميداد تا مجازات‌هايي را در وضع بسيار ناهنجاري به مرحله اجرا درآورند. براي شرح بيشتر اينگونه خودسري‌ها در بين زنان حرم نكته ديگري از اعمال پريستيس را مي‌آوريم كه روزي به فرمان اردشير دوم قرار بود يك سرباز كاريابي را به هلاكت رسانند، اما مادر او دستور مي‌دهد كه در مورد اين سرباز شكنجه را به حد نهايت برسانند. بدين معنا كه ده روز تمام آن سرباز را به چهار ميخ بكشند، چشمانش را بيرون آورند و آن اندازه سرب گذاخته در گوش‌هاي او بريزند تا جان تسليم كند.

با تمام اين احوال كه گاه در دوران هخامنشيان زناني را در اوج قدرت مي‌بينيم، ولي دختران هيچگاه طرف توجه نبودند و ارزش پسران كه براي پدرانشان سود اقتصادي داشتند و در جنگها بكار پادشاه مي‌خوردند بسيار زياد بود. "از گفته‌هاي ايرانيان قديم در اين باره يكي اينست كه پدران از خدا مسئلت نمي‌كنند كه دختری به ايشان روزي كند، و فرشتگان، دختران را از نعمت‌هايي كه خدا به آدمي بخشيده بشمار نمي‌آورند..." (۱۱) با توجه به مطلبي كه آمد، ارزش فرزند پسر آنچنان بوده كه شاه همه ساليه براي پدارني كه پسران متعدد داشتند هدايائي مي‌فرستاده و مشوقي بوده براي خانواده‌ها كه به داشتن فرزند پسر افتخار كنند و در تربيت او در خدمتگزارى به دستگاه سلطنت بكوشند.

بنا به روايت ويل دورانت، در تاريخ تمدن، سقط جنين براي زنان در دوره هخامنشي گناهي بزرگ محسوب ميشد كه مجازات اعدام را به دنبال داشت، حتي زنان شوهردار يادوشيگانى كه از راه زنا باردار ميشدند مجبور بودند فرزند ناخواسته خود را به دنيا آورند، زيرا در غير اينصورت سخت كيفر مي‌ديدند، اما با حفظ جنين و زادن او، گناه جنين زن يا دختری بخشيده ميشد. با آنكه در يكي از تفسيرهاي زرتشتي قديم بنام بند هش، وسايل جلوگیری از باردار شدن ذكر شده، ولي زنان را از توسل به آن وسيله‌ها نيز باز مي‌داشتند.

با مطالب اين بخش بخوبي ميتوان به وضع زندگي زنان در دوره هخامنشي پي برد كه چگونه هر چه زن به دارندگان مكنت و ثروت و قدرت و شوكت نزديكتر ميشود، سلطه اونيز بر امور پيرامون خود افزايش مي‌يابد و هر چه در فقر و مسكنت غوطه‌ور شود از مزايای انساني و از داشتن برخي امتيازات بشري دورتر ميگردد و ارزش و احترام او نسبت به طبقه‌اي كه در آنست مورد نظر و توجه قرار ميگيرد.

ازدواج با محارم

همچنانکه در دوره‌ها به ازدواج با محارم اشاره شد، در دوره هخامنشیان نیز پیوند زناشویی با محارم برای پاک نگاه داشتن خون نژاد خویش مرسوم بوده و ازدواج‌هایی میان خواهر و برادر و پدر و دختر و مادر و پسر معمول بوده است. (۱۲) هر چند کورش و فرزندش کمبوجیه زرتشتی نبوده‌اند تا مطابق آئین زرتشت با محارم خود ازدواج کنند، با این حال می‌بینیم که ایشان نیز نسبت به چنین کاری علاقه نشان میدادند. بگفته هردودت، کمبوجیه که خواهر خود را دوست میداشت، برخلاف قوانین پارس که معمول نبود کسی با خواهر خویش ازدواج کند، قضات شاهی را تحت فشار گذاشت تا راهی بیابند و او را در رفع این مشکل یاری دهند. "اینها به کمبوجیه جوابی دادند که عادلانه بود و هم بی‌خطر. توضیح آنکه گفتند قانونی را که چنین اجازه‌ای داده باشد نیافته‌ایم، ولی هست قانون دیگری که به شاه اجازه میدهد آنچه خواهد بکند. با این جواب از ترس کمبوجیه، پا روی قانون ننهادند و برای نجات خودشان قانون دیگری یافتند که برای کمبوجیه مساعد بود، پس از آن کمبوجیه با خواهری که دوست داشت ازدواج کرد، و بعد از چندی خواهر دیگر را گرفت. ... (۱۳) البته باید گفت که موضوع ازدواج با اقارب در میان زرتشتیان قدیم کار عادی بوده و هردودت به دلیل اینکه پارسبان تائین تاریخ، زرتشتی نبوده و لااقل ناهیدپرست نبوده‌اند (۱۴) این مسأله را در میان آنان مردود میشناسد، اما اگر تغدادی از شاهان این سلسله را به آیین زرتشت معتقد بدانیم، در این آیین ازدواج با محارم تایید شده است، آنچنانکه در تاریخ ایران باستان آمده "...مغها موافق عاداتشان حتی مادرانشان را ازدواج می‌کنند. ... (۱۵) شاید بنا بر همین رسم بوده که داریوش سوم نیز خواهر خود ستاتیر را بزنی گرفت. (۱۶)

بهر صورت باید پذیرفت که در میان زرتشتیان در ایران باستان ازدواج با محارم رسم بوده است و خواهر و سایر اقارب را به زنی می‌گرفته‌اند، و حتی در کتاب شایست لاشایست صراحت دارد که اینگونه ازدواج گناهان بزرگ را از میان میبرد. از طرف دیگر چون پادشاهان و درباریان به خاطر حفظ شئون طبقاتی و کوشش در پاک نگهداشتن خون خانوادگی با محارم و اقارب خویش ازدواج

۱۲ - ازدواج با محارم را به اعتبار صحیح‌تر، ازدواج با اقارب میدانند که بعد در مورد این موضوع مطالب بیشتری خواهد آمد.

۱۳ - خاتون هفت قلعه، پیشین، ص ۳۴۹

۱۴ - ناهید، ستاره زهره است که آن را مطربه فلک هم گفته‌اند، در ایران قدیم آن را می‌پرستیده‌اند.

۱۵ - ایران باستان، پیشین، ص ۱۵۴۶

۱۶ - داریوش سوم به کدمان معروف بود که در ۳۳۵ ق. م درگذشت.

میکردند، لااقل زنان و دختران رعایا از تجاوز آنها محفوظ بوده‌اند و رویه‌ای که نشان دهد پادشاهان هخامنشی به زنان و دختران رعایا در مملکت دست‌درازی آشکار داشته‌اند وجود ندارد، و به سبب مجاز بودن ازدواج در میان نزدیکان، زن زیبایی از محارم بارها مانند تخت سلطنت یا سایر اموال موروثی از این پادشاه به آن پادشاه میرسیده است. برای نمونه هوتافوسا یا آتوسا دختر کورش به ترتیب زن کمبوجیه، گئوماتای مغ، و داریوش بوده و کمبوجیه علاوه بر ازدواج با آتوسا که قبلاً نیز اشاره شد، با رکسانا خواهر دیگر خود نیز همبستر شد. (۱۷) اما من حیث المجموع ازدواج‌های مکرر آتوسا با سه پادشاه که اولی یعنی کمبوجیه همخون و برادر او به حساب می‌آید نشان می‌دهد که چگونه زن نیز چون سایر داشته‌های متوفی به پسر یا سایر نزدیکانش به ارث میرسیده، و ظاهراً "پناه به رسمی که در زمان هخامنشیان وجود داشته قدرت پادشاه وقتی قانونی بحساب می‌آمده که زن وارثه" خاندان سلطنتی را به ازدواج خود درآورد. در ارائه نمونه‌های دیگری از ازدواج با محارم باید بگوئیم که داریوش دوم نیز با خواهر خود پارساتیدا ازدواج کرده بود و فرزند ایشان اردشیر دوم هم پس از مرگ زن اول خود با دخترش آتوسا و آمستریدا ازدواج کرد. (۱۸)

از آنجا که در بخش موضوع حرمسراهای ایران در عهد باستان بارها مطالبی در زمینه ازدواج با اقارب بمیان آمده است و تمامی نوشته‌ها به استناد آثار مورخان و تکرار آن در منابع مختلف بوده لذا هر چند که نمیتوان نظریه تاریخ‌نویسان متعدد را بطور کلی مردود شناخت اما برای رعایت عدالت در بیان نظرات موافق و مخالف، در چاپ دوم کتاب لازم آمد که بخاطر اعتراض برخی از هموطنان زرتشتی، مطالبی را از کتاب مقام زن در ایران باستان نوشته موبد اردشیر آذرگشسب بیاوریم تا خوانندگان عزیز با تطبیق عقاید نویسندگان مختلف، خود به قضاوت بنشینند.

نویسنده کتاب کوچک مقام زن در ایران باستان که بویژه در رد موضوع ازدواج با نزدیکان اقدام به نشر آن کرده به علاقمندان تحقیق توصیه میکند تا برای دستیابی به حقیقت به آثار چند تن از کسانی که اطلاعات وسیعی در زمینه ایران باستان، اوستا و مذهب زرتشت دارند مراجعه شود که خوشبختانه در کتاب پشت پرده‌های حرمسرا در همین موضوع بیشترین مطالب از یکی از ترجمه‌های دکتر محمد مقدم انتخاب شده که مورد تأیید نویسنده کتاب یاد شده نیز هست. اما بهر حال همانگونه که ذکر شد در جهت رعایت عدل و انصاف قسمت‌هایی از نوشته کتاب مقام زن در ایران باستان را عیناً و بطور خلاصه در اینجا می‌آوریم.

موبد آذرگشسب در این کتاب می‌نویسد: "... دشمنان دیرین ما یعنی یونانی‌ها برای اینکه رقیب بزرگ خودشان ایران را در دنیا به بدی مشهور نمایند تا آنجا که در قوه داشتند بما تهمت و ناسزا گفتند که یکی از آنها همین موضوع ازدواج با محارم است و برای اثبات گفته خود نیز

۱۷ - تاریخ هخامنشی، پیشین، ص ۱۲۰ و تاریخ ماد، ص ۵۷۲

۱۸ - البته این آتوسا نمیتواند آتوسای سابق‌الذکر باشد.

نمونه‌هایی ذکر نموده‌اند که ما سعی میکنیم این تهمت‌ها را با تناقضی که در گفتار گویندگان آنها دیده میشود رد نمائیم. " (۱۹)

نویسنده کتاب مقام زن در ایران باستان آنگاه حکایت ازدواج کمبوجیه را با خواهر خود از قول هرودوت می‌آورد و آن را اتهامی بزرگ نسبت به شاه هخامنشی میدانند و در رد عقیده مورخ یونانی می‌نویسد: "... این تاریخ‌نویس یونانی با اینکه به کامبوزیا تهمت زناشویی با خواهر خود وارد میکند، در عین حال بطور آشکار مینویسد که ازدواج برادر و خواهر در ایران آنروز مرسوم و متداول نبوده و کاری غیرعادی بوده است. بویژه در جایی که می‌نویسد داوران سلطنتی نتوانستند از میان تمام قوانین ملکیتی قانونی بیابند که خواهر را به برادر حلال کند، این جمله مبین آنست که ازدواج با محارم در دوره هخامنشی عملاً "مرسوم نبوده و قوانین ملکیتی و مذهبی آن عهد چنین کاری را مجاز و مباح نمیدانستند ولی متأسفانه نویسندگان دیگر که بعد از هرودوت آمده و این مطلب را از او گرفته‌اند چون فاقد حسن نیت بودند بنفع خود تغییراتی در این جملات ساده داده و پدران ما را بطور کلی متهم به این عمل زشت نمودند.

.... نخستین نویسنده یونانی هم که به موضوع ازدواج اردشیر دوم با دختر خود اشاره نمود کتزیاس است که نوشته‌های او از بین رفته ولی پلوتارک که در سال ۶۶ بعد از میلاد متولد شده در شرح حال اردشیر دوم پادشاه هخامنشی باستناد گفته کتزیاس این پادشاه را متهم به ازدواج با دختر خود میکند. پلوتارک در این قسمت چنین می‌نویسد: اردشیر دوم (ارتاکزرس) یک کار کرد که کلیه بدی‌های او را نسبت به یونانیان جبران کرد و آن کشتن تیسافین دشمن بزرگ یونان بود که این پادشاه به اصرار مادرش پریزاد بکشت و چون پادشاه این کار را به اصرار مادر و طبق تمایلات او انجام داد پریزاد از آن بی‌عده میکوشید که پادشاه را از خود راضی نگهدارد و در هیچ کاری برخلاف میل او رفتار نکنند. پریزاد بارها دیده بود که پادشاه نسبت به یکی از دخترهای خود که آتوسا نام داشت علاقه زیادی دارد ولی میکوشد که این عشق و علاقه را از مادر خود و از مردم پوشیده نگهدارد. او بعضی اطلاع از این موضوع کوشید تا نسبت به نوازش آتوسا علاقه بیشتری نشان دهد و هر وقت فرصت می‌یافت از زیبایی و حسن رفتار او نزد پادشاه تعریف میکرد و میگفت که او لیاقت پادشاهی دارد و عاقبت هم شاه را تحریک نمود تا با او ازدواج کند.

اینجا باز با یک نظر سطحی می‌بینیم که شاه از اینکه به دختر خود عشق می‌ورزد از مردم و از مادرش خجالت میکشد و همواره میکوشد تا این موضوع را از نظر آنها پوشیده نگهدارد و این تنها از آن نظر است که مردم ایران از اینکار متنفرند و به آن عادت ندارند و بالاخره هم اردشیر به تحریک مادرش پریزاد که زن جاه‌طلب و بدجنسی بود به اینکار مبادرت می‌ورزد. "... (۳۰)

تعدد زوجات

در دوره هخامنشیان "دامنه انتخاب همسر وسیع بود، کنیزک و همخواه گرفتن عنوان تجملی داشت که تنها مخصوص ثروتمندان بود. اعیان و اشراف چون برای جنگ براه می‌افتادند، پیوسته دسته‌ای از این همخوابگان را با خود همراه می‌بردند. شماره کنیزکان حرم شاهی در دوره‌های متاخر شاهنشاهی رامیان ۳۲۹ و ۳۶۰ گفته‌اند، چه در آن زمان عادت بر این جاری شده بود که جز در مورد زنان بسیار زیبا، هیچ زنی از زنان حرم دوباره همخواه شاه نشود." (۲۱)

طبقات بالای اجتماع نیز در دوره هخامنشی هر یک چند زن عقدی و غیرعقدی داشتند و تولید نسل را یکی از مفاخر خود به حساب می‌آوردند. البته بنا به عقیده هرودوت فقط مردم طبقه بالا می‌توانستند بخاطر موقعیت و ثروتی که داشتند زنان متعدد داشته باشند، وگرنه به قول اکثر مورخین قدیم، مردمان عادی آن روزگار، زندگی ساده و بی‌آلایشی داشته‌اند و از زناحری و ازدواج‌های مکرر و متعدد بدور بوده‌اند. گرچه ویل دورانت نیز با اشاره به شریعت زرتشت، تعدد زوجات و اختیار کردن همخوابگان و کنیزکان را تأیید کرده است، اما با همه این احوال، داشتن زوجه‌های بسیار به بزرگان و پادشاهان اختصاص داشته نه بر همه طبقات.

اما نویسنده کتاب مقام زن در ایران باستان با قاطعیت می‌نویسد: "در آئین زرتشتی تعدد زوجات روا نیست و بگرفتن یک زن فرمان داده شده است. همانگونه که یک زن نمی‌تواند در آن واحد چند شوهر داشته باشد برای مرد نیز گرفتن چند زن روانیست مگر اینکه مرگ یا علتی دیگر زن را از او جدا کرده و عملاً "بدون زن باشد. در ایران باستان یک نفر تنها در صورتی می‌توانست با داشتن یک زن اقدام به گرفتن زن دیگر نماید که زن اولی او به تشخیص پزشک نازا بوده و قادر نبود برای شوهرش فرزندی پارسا بوجود آورد. تنها در این صورت مرد می‌توانست به‌منظور ازدیاد نسل با اطلاع و موافقت زن اول زوجه دیگر اختیار نماید." (۲۲)

با تمام این احوال بدون توجه به دلایل یاد شده، طبق روایات تاریخی، پادشاه علاوه بر ملکه حتی می‌توانست زنان عقدی متعدد نیز داشته باشد. موافق نوشته‌های موجود کورش بزرگ دو زن محترمه داشت به نام‌های گاسان‌دان و آمی‌تیس دختر آخرین پادشاه ماد. کبوجیه دو دختر کورش را به زنی گرفت و داریوش اول نیز دو دختر کورش و یک دختر پردیا را به همسری اختیار کرد. نظائر این نوع ازدواج‌ها زیاد است، و چون نمی‌توان تصور کرد که در این موارد دختران با نومه‌های شاهان هخامنشی زنان غیرعقدی بشمار می‌رفتند، پس باید گفت که شاه می‌توانسته زنان عقدی

متعدد داشته باشد. (۲۳) در مورد تعدد زوجات در عهد هخامنشی، استرابون نیز عقیده دارد که "آنها زنان زیاد میگیرند و باوجود این، زنان غیرعقدی بسیار دارند، منظورشان از این کار داشتن اولاد زیاد است. موقع ازدواج آنها در اوایل بهار است، داماد تمام روز را از خوردن غذا خودداری میکند، ولی قبل از اینکه داخل اتاق زفاف شود، قدری میوه یا منز استخوان شتر میخورد." (۲۴) داشتن زنان متعدد در میان لشکریان نیز امری عادی بود. چنانکه "سربازان بیمارگ که از زبده سپاهیان هخامنشی بودند و هیچگاه تعداد آنها از ده هزار تن پائین نمی‌آمد، در لشکرکشی‌ها اجازه داشتند که کنیزان و پیشگران خود را با چهارچرخه همراه خود ببرند." (۲۵)

در مورد تعداد همخوابگان شاهان هخامنشی، اغلب رقمی به تعداد ایام سال جلب توجه میکند که چه بسا به استناد مطلبی که در ابتدای این بخش آمد، در هر شب نوبت همبستری یکی از آنان بوده و اتاق خلوت شاه، شاهد تنوع بسیاری بوده است. از جمله "از سیمد و شصت همخوابه‌ای که به اردشیر دوم (۴۰۴ تا ۳۶۰ ق. م.) داده شده بود. (۲۶) اردشیر یکصد و پنجاه پسر پیدا کرد." (۲۷) با تمامی تعداد زیاد زنان در حرمسرای شاه، گاه وی چشم طمع به زنان دیگر نزدیکان نیز میدوخت، و برخی موارد اینگونه دل‌سپردن‌ها جنایاتی هولناک را به دنبال داشت. برای مثال خشایارشا "به عشق زن برادرش گرفتار شد، چون او زن پاکدامنی بود، نوازش و توجه خشایارشا را رد کرد، اما شاه دختر او آرتاشسته را برای پسر بزرگترش داریوش گرفت به این امید که مادر را متمر گردد. خشایارشا بعدها مهرورزی‌اش از مادر به دختر برگشت و بر سر همین مسایل، شهربان‌نوخشمگین شد و به تصور آنکه مادر دختر طرح چنین نقشه‌ای را ریخته، در جشن سال نو، بجای هر هدیه، آن مادر را خواست و بطور وحشتناکی او را به قتل رسانید، و این کارها درحالی بود که اندرون خشایارشا گسترش یافته بود." (۲۸) بهمین خاطر داریوش از پدر خود پیوسته نفرت داشت چون میدانست که او زنش آرتاشسته را از راه بدر کرده است.

در میان شاهان هخامنشی، تعدادی از آنان نام همسرانشان در تواریخ بطور مشخص آمده که این عده میتوانند زنان عقدی پادشاه باشند، زیرا قبلاً اشاره شد که علاوه بر زنان عقدی، شاهان این سلسله تعدادی زنان غیرعقدی نیز جهت همبستری در اختیار داشتند.

کوروش سوم (تولد ۵۹۸ - فوت ۵۲۹ ق. م.) سه زن داشت بنام‌های کاسان‌دان، آمی‌تیس و یکی

۲۳ - به نقل از ایران باستان، پیشین، ص ۱۴۶۵، با کمی تصرف

۲۴ - همان، ص ۱۵۴۳

۲۵ - تاریخ هخامنشی، پیشین، ص ۲۲۳

۲۶ - یکی از برای هر روز سال کشوری

۲۷ - همان، ص ۵۸۰

۲۸ - همان، ص ۲۶۲

دیگر که نامش معلوم نیست.

کمبوجیه سوم (فوت ۵۲۲ ق. م.) چهار زن داشت به اسمی فایديم، آتس-سا دختر کوروش، مرثه دختر دیگر کوروش، و نه‌تی‌نپس به روایتی دختر آپریس پادشاه مصر. داریوش اول (تولد ۵۴۹ - فوت ۴۸۵ ق. م.) هفت زن عقدی داشت که عبارت بودند از دختر گئوبرو یا گبرياس که اسمش معلوم نیست، آتس-سا و ارتيستون دختران کوروش بزرگ، پارمیس دختر بردیا، فایديم زن کمبوجیه سوم، فرت‌گون دختر آریام و زنی دیگر. ضمناً "در منابعی از زنی بنام فرواتاکونه نیز نام برده شده که دختر اوتانس است. احتمال دارد این زن همان قدیمه باشد. اردشیر اول یا درازدست (فوت ۴۲۵ ق. م.) زنانش اینها بودند: جاماسپه، آلوگون، کسمارتی دن و آندیا یا اندریا.

اردشیر دوم یا با حافظه نیز دارای چهار زن بود بنام‌های ستاتیرا دختر هیدارنس، آمبتریس، آتس-سا و آسپاسیا زن کوروش کوچک.

زنان اردشیر سوم یا اخس عبارت بودند از دختر اخا که اسمش مجهول است، و آتس-سا دختر و زن اردشیر دوم.

از زنان داریوش سوم یا کدمان (فوت ۳۳۰ ق. م.) میتوان به ستاتیرا خواهر او، خواهر فرناکس که اسمش معلوم نیست و آبان‌دخت اشاره کرد. البته شاهان دیگر نیز که نامشان در این ردیف نیامده به جز زنان عقدی یا یک زن عقدی، تعداد بسیاری کنیز و همسران غیر عقدی داشته‌اند که نام برخی از آنها در تاریخ‌ها آمده، اما بسیاری از آنان نامشان برای ما مجهول است.

حرمسرای شاهان هخامنشی

زمانی که هفت نفر از بزرگان کشور، حکومت بردیای دروغین را برهم زدند و مغ مدعی پادشاهی را به قتل رساندند، در تصمیمات خود برای ادارهٔ مملکت شرایطی را قائل شدند که از جملهٔ آنها یکی این بود که "... شاه تعهد کند که جز با خانواده‌های آن‌شن‌نفر با کسان دیگر وصلت نکند" (۲۹) بدین‌جهت شاه، زنان خود را از میان شاهزاده‌خانم‌ها، یا دختران خانواده‌های درجه اول انتخاب میکرد، و این زن عقدی، ملکه بحساب می‌آمد. ملکه بانوی حرم بود، بر تمام زنان اندرون ریاست میکرد و حق داشت که تاج بر سرگذازد. در زمان بعضی پادشاهان مانند اردشیر دوم و داریوش دوم، ملکه در امور سیاسی نیز دخالت میکرد و در دربار نفوذ فوق‌العاده می‌یافت. ولی این وضع در زمان سلطنت همهٔ پادشاهان هخامنشی وجود نداشته و فقط شاهان ضعیف‌النفوس اجازهٔ چنین قدرتی را به زنان حرمسرای خود میدادند. شاه به جز ملکه می‌توانست زنان عقدی متعدد و

همسران غیرعقدی بسیاری نیز داشته باشد. محیط حرمسرا محل بسیار امنی بود برای تفریح خاطر و عشق‌بازی‌های وافر شاهان هخامنشی، آنچنانکه در زمان حضور شاه در حرمسرا هیچکس، حتی سران خانواده‌های درجه اول که موجب به سلطنت رسیدن پادشاه بودند و در همه اوقات آزادانه نزد وی رفت و آمد داشتند، بهیچوجه نمیتوانستند در داخل حرمسرا با او ملاقات کنند. بهمین خاطر وقتی انیتافرن، یکی از بزرگان هفتگانه تصمیم به دیدن شاه در زمانیکه مصاحبتی با یکی از زنان خود داشت میگرفت و اصرار بسیار می‌ورزد "سراپدار گل و دربان از ورود او مانعت میکنند، ولی انیتافرن خدجری برمیکشد و بینی و گوش‌های آنان را میبرد. این مردان شکایت به حضور شاه می‌برند و ماجرا را باز میگویند. داریوش سخت متوحش میشود که مبادا بر اثر رضایت مشترک سایر سران خانواده‌های بزرگ این عمل انجام گرفته است، لذا به ترتیب بدنبال آنان می‌فرستد و میپرسد که آیا رفتار انیتافرن مورد تصدیق ایشان بوده است؟ و چون از پاسخ‌های ایشان میفهمد که این عمل با موافقت ایشان نبود، داریوش حکم قتل او و فرزندان و منسوبینش را صادر میکند." (۳۰)

وقتی شاه برای صرف غذا وارد حرم میشد، فقط ملکه میتوانست با شاه در سر میز بنشیند، با اینحال ملکه مادر بر ملکه زن مقدم بود و بالاتر از پادشاه قرار میگرفت. بنا به نوشته پلوتارک، اردشیر دوم پائین‌تر از مادرش می‌نشست و زن او استاتیرا پائین‌تر از شاه. بقول مورخ مذکور فقط در میان شاهان هخامنشی اردشیر دوم بود که به برادرانش نیز اجازه میداد تا با او و ملکه‌ها غذا بخورند. عده زیادی از غلامان و کنیزان مامور خدمت و نگهداری حرمسرا بودند و به تبعیت از یک شیوه مادی، در تربیت فرزندان نیز کوروش سعی میکرد تا زنان و خواجه‌سرایان حرم به نگهداری و پرورش دختران و پسرانش بپردازند. بهمین خاطر "... وقتی که کوروش درگذشت، پسران او که با عیش و نوش و لذت‌پرستی بار آمده بودند، اول یک برادر، برادر دیگر را کشت و قاتل نیز خود در اثر افراط در خوشگذرانی و شراب‌نوشی و سفاکی پادشاهی را از دست بداد." (۳۱)

چون تعداد زنان حرم برای خوشگذرانی پادشاه بسیار، و حتی به روایتی به تعداد روزهای سال بود، درنتیجه هر زنی به نوبت فقط یکشب می‌توانست در طول سال با شاه همبستر شود، مگر زنان بسیار زیبا و مورد توجه که بدستور شاه برای هم خوابگی مجدد به اتاق او آورده میشدند. چنین محدودیتی برای همبستری با شاه بسیاری از نقشه‌ها و توطئه‌هایی را که وسیله برخی بزرگان به زنان حرم اجرای آن محول میشد با ناکامی مواجه میساخت. بردیای دروغین برای آنکه رازش نزد مردم فاش نشود، زنان حرمسرا را از یکدیگر جدا کرده بود تا هیچکدام نتوانند در زمینه بریده شدن گوش که وجه تمایزی بین او و بردیای اصلی بود اطلاعاتی در اختیار یکدیگر و یا احتمالاً "بزرگان و سران کشور قرار دهند.

۳۰- تاریخ تحولات اجتماعی، مرتضی راوندی، ص ۱۵۰، با اندکی تصرف.

۳۱- البته در این مورد باید بگوئیم که پادشاه یاد شده کمبوجیه فرزند کوروش بود که پس از

از آنجا که زنان حرمسرا در طول تاریخ در بسیاری از امور کشور دخالت داشتند و اعمال نفوذ میکردند، لذا بردیای دروغی باوجود اینکه محدودیت‌ها بوسیله یکی از زنان حرم رازش افشا شد و از میان رفت، به روایت هرودوت، یکی از زنان حرم او، حرمی که از کمبوجیه به او رسیده بود راز او را پیش پدر خویش اوتان که یکی از بزرگان پارس بود فاش کرد.

این زن که فدیمه نام داشت وقتی نوبت همبستری‌اش با مغ رسید پی به اسرار پادشاه ساختگی برد و جریان را به پدرش گزارش کرد. جریان ازاین قرار بود که: اوتانه یا هوتانه پسر فارناسپ، نخستین کسی بود که سوغن برد آن مغ سردیز پسر کورش نیست و به علاوه اصل هویت او را هم معلوم نمود. او برای کشف حقیقت به این فکر افتاد که چرا شاه هرگز از قصر خارج نمیشود و هیچوقت هیچکدام از ایرانیان را بخدمت نمی‌طلبد. بنابراین همینکه باین شک افتاد تمهیدی بخاطرش رسید. یکی از دختران او که فدیمه نام داشت زن کمبوجیه بود که مغ با زن‌های دیگر کمبوجیه به زنی اختیار کرده بود. اوتانه پیغامی به دختر فرستاد و پرسید که همخواه وی کیست؟ آیا سردیز پسر کورش است، یا کس دیگر؟ فدیمه در جواب گفت که وی حقیقت امر را نمیداند زیرا سردیز پسر کورش را خودش هرگز ندیده بود و بنابر این نمیتوانست همخواه خود را بشناسد. بعد اوتانه پیغامی دیگر فرستاد و گفت اگر خودت سردیز پسر کورش را نمی‌شناسی از قلکه آتسا بپرس که آن شخص همخواه شماها کیست، زیرا او حصا "برادر خود را می‌شناسد. به این سؤال هم دختر جواب داد، من نه با آتسا می‌توانم صحبت کنم و نه با زن‌های دیگر که در قصر هستند، زیرا از وقتی که این شخص که ما او را نمی‌شناسیم به تخت سلطنت رسید همه ما را از هم جدا ساخته و خانه‌های جداگانه داده است. بدین ترتیب موضوع در نظر هوتانه آشکار شد و باز پیغام دیگری به دختر فرستاد که: تو فکر کنی از خاندان شریف هستی و نباید از امری که پدرت به تو می‌دهد بهراسی، اگر این مرد سردیز پسر کورش نباشد و آن کسی باشد که من حدس می‌زنم، جسارت او که ترا به زنی گرفته و خود را سرور ایرانیان ساخته است نباید بی‌مجازات بماند. بنابر این آنچه بگویم بگویم بکن. وقتی که او بار دیگر برای گذراندن شبی پیش تو بیاید، بعد از آنکه مطمئن شوی که کاملاً "بخواب رفته، گوشه‌ای او را امتحان کن، اگر هر دو گوش او سالم است بدان که وی سردیز پسر کورش است و اگر گوش

بقیه از صفحه قبل

فروشانیدن قیام مصر برای مقابله با بردیای دروغین عازم پایتخت شد، ولی به عللی که بدرستی معلوم نشده در راه درگذشت، مورخان درباره برگ او روایات گوناگون نقل میکنند. از جمله میگویند که وی عالماً و عامداً "خودکشی کرد. برخی دیگر نیز معتقد هستند که کمبوجیه پس از نوشیدن شراب فراوان سوار شد و از اسب سقوط کرد. عده‌ای هم مینویسند که وی ران پایش جراحت برداشت و پس از بیست روز از آن زخم جان سپرد. ولی به احتمال قوی او را بقتل رساندند.

نداشت یقین بدان که او سردیز مغ است. قدیمه در جواب گفت: این کاری پس خطرناک است زیرا اگر گوش نداشته باشد و بفهمد که من در جستجوی آن هستم تردیدی نیست که مرا نابود میکند ولی باوجود این سعی خواهم نمود. بدین ترتیب هوتانه از دختر خود وعده یافت که چنانکه میل او بود اقدام کند. گوش‌های این سردیز مغ را در حیات کورش به علت جنایتی کنده بودند. بنابراین قدیمه دختر هوتانه، بنا بر میل و علاقه‌ای که جهت انجام خواهش پدر خود داشت چون شب معهود فرا رسید و او را به خوابگاه مغ بردند صبر کرد تا او بخواب رفت. پس دست به گوش‌های او برد و زود فهمید که سردیز گوش ندارد، و همینکه صبح شد مطلب را به پدر خود خبر داد. (۲۲)

ایجاد هرمسرا فقط مختص پادشاهانی که مدتی طولانی بر اریکه قدرت می‌نشتند نبود، بلکه آنانی هم که زمان کوتاهی قدرت را بدست می‌گرفتند از عیش و عشرت دور نبوده‌اند و بساط بزم و خوشی می‌گستردند. خشایارشی دوم پسر اردشیر اول بود، فرزند زنی بنام داماسپیا، و خود نیز کنیزکان و همخوابه‌های متعدد داشت که فرزندان همین همخوابگان، موجب از هم گسیختن رشته حکومت و بروز اختلافات شدیدی میان درباریان میشدند. "... خشایارشی دوم فقط چهل و پنج روز پادشاه بود، و در خوابی که اثر می‌گساری بزمی بود کشته شد، کسی که او را کشت سکیدیانوس پسر اردشیر از همخوابه بابلی‌اش الگوگنه بود، که با کمک فارناکیاس خواجه‌سرای طرف توجه پدرش این کار را انجام داد." (۲۳)

گرچه در زندگانی برخی از پادشاهان قبل از اسلام، برای گسترش هر چه بیشتر هرمسرا مشخصات زنان مورد پسند شاه را به حکام و ولات می‌فرستادند تا آنان در منطقه حکومت خود چنین زنانی را بیابند و به دربار گسیل دارند، اما در میان شاهان هخامنشی گویا چنین رویه‌ای که دست‌درازی آشکار به زنان و دختران رعایا در مملکت باشد وجود نداشته است. ناگفته نماند که بقول هرودوت در آن زمان ایرانیان حتی ربودن زنانه را وسیله زور و قدرت نیز کارناپاکان و بدان میدانستند، اما اگر چنین اتفاقی می‌افتاد گرفتن انتقام را کار احقران به حساب می‌آوردند، چرا که معتقد بودند اگر زنان به این کار مایل نباشند هرگز کسی نمیتواند آنان را براباید. ولی چگون پادشاهان برای پاک نگاهداشتن خون و نژاد ناچار بودند همسران خود را از نزدیکان و شاهزادگان برگزینند لذا در اثر چنین قیدی درصدد ربودن زنان و یا تصاحب دختران و زنان ولایات نبودند. اما هرودوت اعتراف دارد که باوجود تعدد زوجات در میان هخامنشیان، ایرانیان مرد بازی را نیز از یونانیان آموخته بودند و باوجود سرزنش‌های سختی که اوستا درباره عمل لواط میکند تا حدی گفته هرودوت تأیید میشود، زیرا اوستا در چند جا تکرار میکند که این گناه زشت قابل آموزش نیست و هیچ چیز آن را پاک نمیکند.

در مورد هدیه کنیزکان برای همبستری، قبل از انقراض هخامنشیان و در میان پادشاهان این سلسله مطلبی به‌وضوح نمیتوان یافت. اماچه بسا هنرمندانی از زنان به اندرون راه می‌یافته‌اند که هدیه‌ای از دیگران بوده‌اند ولی در همخوانی و حفظ شئون خانوادگی رعایت بسیاری از مسائل بر پادشاهان هخامنشی لازم بوده است، لکن زنان نوازنده درباری بدون تردید از دیگر نقاط فراهم می‌آمدند و از میان خاندان سلطنتی نبوده‌اند. تأیید اومستد است که "در وقت ناشتا و ناهارگاه شهربانو و پسرانش به داریوش می‌پیوستند و بر سر خوان زنان اندرون او را با آواز و نواختن چنگ، یکی تنها و دیگران با هم سرگرم میکردند." (۳۴)

مشیرالدوله پیرنیا نیز در تاریخ ایران باستان هدیه پسران و زنانی را برای حرمسرای شاهان هخامنشی تأیید میکند و اشاره دارد به اینکه حبشی‌ها، هندی‌ها، کلخیدی‌ها (۳۵) و مردمان همجوار آنها تا قتل کوه‌های قفقاز که مردمان آن جزئی از ایالت‌های بیستگانه دولت هخامنشی بودند هر چند سال یکبار پسران و دخترانی روانه دربار میکردند. (۳۶)

پیوند با دختران پادشاهان سایر کشورها نیز در میان شاهان هخامنشی جهت ایجاد روابط دوستانه معمول بوده که نمونه‌ای از آن خواستگاری دختر کمبوجیه از دختر آماسیس پادشاه مصر است. هرودوت در این زمینه می‌نویسد: موقعی که کمبوجیه پسر کورش به مصر لشکر کشید، آماسیس پادشاه آنجا بود که به روایتی چون کمبوجیه خواهان دختر وی بود و آماسیس دختر دیگری را نزد وی فرستاد، این عمل موجب خشم شاه ایران شد. هرودوت ضمن بیان این قضاها ازدواج صیغه‌ای شاه با غیر از خاندان بزرگان کشور را تأیید می‌کند "چون پیام رسید، آماسیس که از اقتدار ایرانیها سخت بیمناک بود بسیار نگران شد، و میدانست آیا دختر خود را بدهد یا خیر، زیرا بخوبی میدانست که کمبوجیه قصد نداشت او را زن خود کند بلکه میخواست او را صیغه خود سازد." (۳۷) این مطلب نشانه آنست که زنان عقدی حرمسرا از زنان خانواده‌های درجه اول و از نزدیکان و اقربای شاه بوده‌اند و زنان و دخترانی که از دیگر نقاط راهی حرمسرای پادشاهان هخامنشی میشدند در هر موقعیتی که بودند بایستی بصورت غیرعقدی همبستری با شاه را بپذیرند.

چون اداره حرمسراهایی به این وسعت احتیاج به خدمتکاران مخصوصی داشت، بهمین خاطر "هر سال پانصد غلام اخته شده نیز از بابل فرستاده میشد تا در کاخ‌های ایران، خواجه و پاسبان حرمسرا باشند." (۳۸)

۳۴- همان، ص ۲۴۹

۳۵- گرجستان غربی امروزی

۳۶- ایران باستان، پیشین، ص ۱۴۲۵ با کمی تصرف

۳۷- تاریخ هرودوت، ص ۱۸۶

۳۸- تاریخ تمدن، پیشین، ص ۵۲۹

زنان شاه در موقع همبستری، با وسوسه‌های هوس‌انگیز خود زمانیکه پادشاه را غرق در لذت می‌یافتند خواسته‌های سیاسی خویش را نیز مطرح می‌ساختند، و اغلب چنین درخواست‌هایی پذیرفته می‌شد که در بسیاری موارد به زیان ملک و ملت بود. آتسا دختر کورش که در حرمسرای داریوش بسر می‌برد، از جمله زنانی است که در لشکرکشی این پادشاه به یونان سهم عمده‌ای داشته و به اغوای طبیب مخصوص دربار بنام دموکدس از مردم یونان که در اسارت داریوش بود، در بستر و در زمان همخوابگی شاه را فریفت و به جنگ بی‌نتیجه‌ای روانه ساخت. (۳۹)

ویل دورانت در این مورد خاص گفته هرودوت را مردود می‌شناسد و علت حمله داریوش را به یونان ترس این پادشاه از ایجاد یک امپراطوری در بستر کشورهای یونان و مستعمرات آن میدانند که ممکن بود تسلط ایران را بر مغرب آسیا در خطر اندازد. بهر صورت بعید هم نیست که آتسا، همسرش داریوش را با تجربه فراوانی که از همبستری با پادشاهان مختلف این سلسله داشت اغوا کند و به چنین کاری وادار سازد، چرا که این زن نخستین بار همبستری برادرش کمبوجیه را پذیرفت و پس از او با منی که بجای بردیا سلطنت میکرد همخوابه شد و پس از کشته شدن مغ به ازدواج با داریوش تن داد و به حرمسرای او قدم گذاشت.

چون وجود حرمسرای گسترده در دستگاه هخامنشیان مستلزم داشتن محلی نیز برای اسکان زنان حرم بود، بهمین جهت در بنای کاخ‌ها و اقامتگاهها، اندرونی و اتاق‌های خواب متعدد فراموش نشده است، باید بگوئیم که "... شاه از چند پایتخت خود ایالات بیستگانه کشور را اداره می‌کرده پایتخت اصلی در پاسارگاد بود، گاهی پادشاه در پرسپولیس یا تخت جمشید اقامت میکرد، و پایتخت تابستانی اکباتانا بود، ولی شاه بیشتر اوقات خود را در شهر شوش پایتخت عیلام قدیم می‌گذرانید..." (۴۰)

در مورد ساختمان‌های تخت جمشید به اختصار می‌گوئیم که نقشه‌های این بناها وسیله داریوش اول ریخته شد، اما همت خشایارشا را نیز در تکمیل ساختمان آن نمیتوان انکار کرد. گرچه خشایارشا در هشت سال نخست پادشاهی خود درواقع بیشتر به جنگ می‌پرداخت، اما پس از فراغت از جنگها، کار بر روی سکوی کاخ‌ها از سر گرفته شد، و بدون چشم‌پوشی از کارهایی که قبلاً "انجام گرفته بود در سیزده سال آخر پادشاهی‌اش به ساختمان کاخ‌ها در پایتخت نوینش پرداخت. گرچه همانگونه که اشاره شد کار عمده ساختمان‌های کاخ تخت جمشید وسیله داریوش اول آغاز شد، ولی ما پسر خشایارشا را سازنده بزرگ تخت جمشید می‌شناسیم که دگرگونیهای مهمی در طرح کلی آن پدید آورد و با تمام تلاشی که داشت، در سالهای آخر سلطنتش کار ساختمان به کندی پیش میرفت و پیش از آنکه تالار صد ستون، یا کاخش درست به انجام برسد درگذشت.

اومستد در فصلی از کتاب خود به وصف کاخ‌های هخامنشی پرداخته است. وی در زمینه آن محلی که به قسمت شاهنشین بزرگ مربوط میشود میگوید: "در سمت غرب آخرین ساختمان خوانه، که با کوچه‌ای از آن جدا میشود، اندرون خشاپارشا بود که برای شهربانوی فرمانروایش امستریس ساخته شده بود. این ساختمان یک ردیفی از شش دستگاه خانه برای بانوان شاهانه بود که گرد آن را اتاق‌های نگهدارنده خواجه‌سرایان مراقب فرا گرفته بود. در هر دستگاهی یک تالار کوچک بود که فقط با چهار ستون نگاه داشته میشده و یک خوابگاه، به اندازه‌ای کوچک که حتی با یک سرنشین هوای آن بایستی نفسگیر میشد. دستگاه‌های دیگری با گنجایش و وضع همانند، ساختمان اندرون را به سوی غرب ادامه میداد." (۴۱)

در جای دیگری از نوشته‌های اومستد باز میخوانیم که "سمت شرق و غرب، اتاق‌های خصوصی دیگری هست کوچک و باریک که در آنها دو طرف گذرگاه‌های تنگ، شاه را نشان میدهد که با بچه شیرینی که زمانی گیلگمش بابلی آن را در بند آورده بود گلاویز شده و میخواهد به آن خنجر بزند. اتاق‌های خصوصی‌تر دیگری در شمال است که از دو در به آنها راه می‌یابیم که پهلوی درگاه‌های آنها صحنه‌های شاه با چوبدستی و گل و پیشکاران با مگس‌پران و دستمال نقش شده است. این اتاق‌های خلوت، خصوصیتشان از نقش‌ها پیداست. در یک کنار درگاه پرسی را زیبا کشیده‌اند که موه‌های کوتاه تابدارش با یک نوار سربند بسته شده و در گوش حلقه است، در یک دست یک عطردان مرمر نازک بلند میبرد، روی دست دیگرش دستمالی گذاشته شده است. آن طرف درگاه، روبروی این نقش، مردی اخگردان و سطل در دست دارد." (۴۲)

در مورد آخرین کاخ خشاپارشا نیز به چنین مطالبی میرسیم که "در شرق و غرب تالار دری به یک خوابگاه با چهار ستون، باز میشود، همچنانکه در کاخ داریوش دیدیم. مقصود از این اتاق‌ها از نقش‌های برجسته درگاهی پیداست که جوان‌هایی را با عودسوز، سطل، دستمال و عطردان نشان میدهد، در شمال و جنوب خوابگاه‌ها دوازده اتاق است که پستیویی بیش نیست." (۴۳) جای تعجب اینجاست که چرا و بچه دلیل محل خوابگاه در قسمت اندرون، به این تنگی و کوچکی بنا شده است که بقول اومستد با یک سرنشین هوای آن نفسگیر میشود. بدون تردید این قسمت کوچک نمیتوانسته در طول شب محل خواب باشد، و اگر مدتی کوتاه، هم‌خواه‌ای در این جای تنگ و کوچک پذیرفته میشد لابد آنهم دلیل خاصی داشته است.

شاید بشود بهترین دلیل را در مورد حضور زنان حرمرسا در این اتاق‌های کوچک و تنگ، نوشته عهد عتیق دانست که در کتاب استر باب دوم به آن اشاره شده است. بنا بطلب مسطور در

۴۱ - تاریخ هخامنشی، پیشین، ص ۳۸۷

۴۲ - همان، ص ۲۵۰

۴۳ - همان، ص ۳۹۱

کتاب استر در بیان حرمسرای خشایارشا، فرمان پادشاه این بوده که افرادی به ولایت‌ها میفرستادند تا دختران پاک‌ه‌نیکو منظر را انتخاب کنند و به خواجهرها بپسارند تا بعد از تطهیر، دختری که مورد پسند قرار میگیرد به هم‌خواهی خشایارشا مفتخر شود.

"... و چون نویسه هر دختر میرسد که نزد اخشورش پادشاه (خشایارشا) داخل شود یعنی از آنگاه آنچه را که برای زنان مرسوم بود که در مدت دوازده ماه کرده شود چونکه ایام تطهیر ایشان بدین منوال تمام میشد یعنی ششماه به روغن مر (با ضم میم و را) مشد (و ششماه به عطریات و اسباب تطهیر زنان. آنگاه آن دختر بدین‌طور نزد پادشاه داخل میشد که هر چه را میخواست بوی میدادند تا آنرا از خانه زنان بخانه پادشاه خود ببرد. در وقت شام داخل میشد و صبحگاهان بخانه دوم زنان زیر دست شمشاز که خواجهرهای پادشاه و مستحفظ متعها بود بر میگشت و بار دیگر نزد پادشاه داخل نمیشد مگر اینکه پادشاه در او رغبت کرده او را بنام بخواند."

باتوجه به مطالب عهد عتیق و مطابقت اماکن یاد شده از حرمسرا با نقشه کاخ خشایارشا، میتوان چنین استنباط کرد که اتاق‌های متعدد موجود در قسمت حرم بهیچوجه نمیتوانسته برای همبستری مورد استفاده باشد، زیرا محل حضور ملکه جهت همبستری در اتاق وسیعی که مجلس شراب نیز گفته میشده بوده و اتاق‌های بهترین زنان و زنان دوم و خواجهرها نیز مشخص است. آنچه میماند میتواند اتاق‌های محل تطهیر و با آرایش و پیرایش سوگلی‌های حرم باشد که اوستد در صفحه ۳۹۱ کتاب تاریخ شاهنشاهی هخامنشی تعداد آن را دوازده دانسته، و میتواند با طول مدت دوازده ماه دوره طهارت و آماده‌سازی زنان برای همبستری مطابقت کند. لذا میتوان نظر داد که در این دوازده اتاق در طول دوازده ماه به ترتیب اعمال مهیا ساختن بانوان مورد نظر پادشاه هخامنشی انجام میگرفته است. یا اگر رفت و آمد بانوان جهت تطهیر بمدت دوازده ماه نیز به این مکان پذیرفته نباشد، بلااقل میتوان قبول کرد که در آخرین مراحل برای همبستری، پس از آرایش زنان در این اتاق‌های کوچک، او را راهی حرمسرا و محل هم‌خواهی با شاه میکردند.

در کاخ هدیش در شوش نیز نشانی از اندرونی‌ها هست که اوستد در بیان وضعیت آن می‌نویسد: "شمال حیاط کاخ، اندرون است که در آن میتوانیم بانوان پرنز شاهنشاهی را انگار کنیم." (۲۲)

بهر صورت تحقیقات انجام شده، در جابجای تاریخ هخامنشی، نشانه‌هایی از حرم و حرمسرا و اتاق‌های اندرونی و خلوت‌سرا دارد، و هر چه از آغاز سلسله دور می‌شویم، سلاطین متأخر هخامنشیان را در تجمل بی‌حد و حساب و با گروه بسیاری از زنان می‌بینیم. با آنکه کورش بنیانگذار سلسله هخامنشی مردی بود با ارادامای قوی در اداره امور، اما هر چه به پایان سلسله نزدیک می‌شویم، آنان را ضعیف‌تر و ست عنضتر می‌یابیم. "اگر همه شاهان

ایرانی، روح نشاط و فعالیت گورش و داریوش اول را داشتند، می‌توانستند هم حکومت کنند و هم پادشاهی، ولی شاهان متاخر بیشتر کارهای حکومت را به اعیان و اشراف زیردست خود، یا به خواجگان حرم‌سرا وامی‌گذاشتند و خود به عشق‌بازی و باختن نزد و شکار می‌پرداختند. کاخ سلطنتی پر از خواجه‌سرایانی بود که از زنان حرم پاسبانی می‌کردند و شاهزادگان را تعلیم میدادند و در آغاز هر دوره سلطنت جدید، دسیسه‌های فراوان برمی‌انگیختند. " (۲۵) تجاوز به حرمت کاخ شاهی و نزدیک شدن با کنیزکان شاه، یا بی‌ادبی به خاندان سلطنتی مجازاتش همدیف با خیانت به وطن، هتک ناموس، و لواط و استمناء و کشتن و سوزاندن، یا دفن کردن مردگان داشت، مرتکب چنین اعمالی به مرگ محکوم میشد. در نتیجه کسی که جرات آن را داشت تا به حرم پادشاه نزدیک شود ناچار میشد با نوشیدن زهر، جان خود را از دست بدهد، و یا اگر چنین نمیکرد او را به چهار میخ می‌کشیدند و یا بطور سرنگون به دار می‌آویختند یا سنگسار می‌کردند، یا جز سر، تمام بدن او را درخاک می‌کردند، یا سرش را میان دو سنگ بزرگ می‌گرفتند و یا به مجازاتی که عقل نمیتواند آن را باور کند محکوم می‌ساختند.

زنان حرم شاه و دیگر زنان بزرگان به زیبایی ظاهر توجه بسیار داشتند و برای آنکه درشتی چشم و درخشندگی آن را نشان دهند سرمه‌های گوناگون استعمال میکردند. چنین علاقه‌ای به آرایش موجب شد که در میان آنان طبقه خاصی به نام آرایشگران پیدا شود که یونانیان آنان را کوسمیتای (۴۶) می‌نامیدند و کارشناس در هنر آرایش بودند و کارشان تزئین ثروتمندان و بخصوص زنان حرم‌سرا بود. شاه خود نیز به آرایش علاقه فراوان داشت و همیشه با جعبه‌ای از مواد معطر برای جنگ بیرون میرفت و خواه پیروز میشد یا شکست می‌خورد، پس از هر کارزار با روغن‌های خوشبو خود را معطر می‌ساخت (۴۷)

در زمان داریوش، دختران و پسران کشور مغلوب را به اسیری می‌گرفتند، جنس ذکور اسرا اخته میشدند و اناث نیز مورد استفاده بزرگان و درباریان قرار میگرفت. پس از پیروزی پارس‌ها بر

۲۷- در توصیف تچمل‌پرستی بیش از حد ایرانیان دوره هخامنشی، گرنفون مینویسد: بعضی پارس‌ها اکتفا نمیکند به اینکه در بسترهای خیلی نرم بخوابند، بلکه میخواهند پایه‌های تخت‌خواب آنها بر قالی‌ها باشد. در زمستان اکتفا نمیکند که سر و بدن و پاها را بپوشانند بلکه دست‌ها را در پوست‌های ضخیم و انگشتان را در قالب‌ها یعنی دستکش‌ها نگه میدارند. پارس‌ها عده‌ای به‌شمار گلدان و جام‌های گرانبها دارند و از داشتن آن بخود میبالند، اما اینکه تمام این تجملات با چه وسایل ثرم‌آوری تحصیل میشود باعث شرمساری آنان نیست. امروز دربان، نانوا، آشپز، آبدار، حمامی، پیشخدمت، و خدمه‌ایکه باید آقایان را در رختخواب بکند و در موقعش آنها را بیدار و مشت و مال کند، معطر بزنند و در همه حال مراقب آنها باشد، در رکاب آنها حرکت میکند.

یونانی‌ها سپاهیان داریوش... زیباترین پسران را برگزیدند و آنان را عقیم کردند و از صورت مردانی بارور بصورت خواجگانی بی‌ثمر درآوردند و زیباترین دختران را به دربار پادشاه بزرگ انتقال دادند... (۴۸) بدون تردید دختران زیبای اسیر را وقتی سرداران سپاه داریوش به دربار منتقل میکردند، نصیب و بهرامی نیز خود از این غنائم لطیف به چنگ می‌آوردند و اندرون و حرمسرای شاه را هم از وجود زنان و دختران انباشته می‌ساختند. زیرا اشراف خود میتوانستند بساطی شاهانه داشته باشند، در جام‌های زرین شراب بنوشند، از موسیقی لذت برند و درخانه‌های زیبا و باغ‌های عالی حرمسرایی برای خویش مهیا سازند.

زنان پارسی در ابتدای دوره هخامنشی نفوذ بسیاری در مردان داشتند و گاه آنان را در جهت انجام کاری، بدون توجه به هیچ ممنوعیتی تشویق و ترغیب میکردند. آنچنانکه دیاکونوف در تاریخ ماد آورده است، وقتی جنگی میان آستیاک و لشکریان کوروش درگرفت، پارسی‌ها مواجه با شکست شدند، شکستی که اقدام به عقب‌نشینی کردند تا در قلعه‌ای که پشت سر داشتند پناه بگیرند، اما زنان سعی وافر داشتند تا مردان شکست‌خورده را بمیدان نبرد بازگردانند. در آن زمان که مردان در برگزیدن راه تردید داشتند، زنان همانجا برهنه در برابر ایشان ظاهر شدند و پرسیدند آیا میخواهند فرار کرده به بطن مادران و زنان خویش بازگردند. بدین ترتیب زنانی که در ابتدای کار این سلسله چنین جرات و جسارتی داشتند، با پیشرفت امور سلطنت، و اندوخته شدن ثروت و فراوانی تجملات، در حرمسراها و اندرونی یزرگان و پادشاهان تبدیل بوسیله‌ای برای اطفاء شهوت مردان شدند.

داشتن حرمسرا، از پادشاهان به استانداران ایالت‌ها نیز سرایت کرده بود، و آنان نیز که از خزانه‌شاهی حقوق دریافت نمیکردند، مردم را مجبور می‌ساختند تا با پرداخت مبالغی گزاف، مخارج کاخ‌ها و حرمسراها و شکارگاه‌های وسیعی را که ایرانیان فردوس می‌نامیدند تأمین کنند.

"ترقی و تعالی، یا تنزل و تدنی ایران بسته به شخص شاه بود. ایران با شاهانی مانند کوروش بزرگ و داریوش رو به اوج میرفت و با شاهانی مانند داریوش وارد شیر دوم در انحطاط می‌افتاد... و چون طبقه اشراف به آقایی و ثروت میرسید، در فراوانی و تجملات و تمیضات بی‌حد و حصر غوطه‌ور میشد و صفات ممتاز را فاقد میگشت." (۴۹) و در اثر همین امر سپاهیان و سرداران نیز به تبعیت از شاه، همسران و کنیزکان متعدد خود را بمیدان جنگ نیز می‌آوردند تا در زمان استراحت به عیاشی‌های بی‌حد و حصر خود ادامه دهند. ویل دورانت تأیید میکند که "... با قشون، جارجیان و نویسندگان و خواجهرایان و زنان روسی و معشوقه‌ها نیز براه می‌افتادند..." (۵۰) و چون در

۴۸- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۱، ص ۴۳۴ به نقل از تاریخ هروودت

۴۹- ایران باستان، پیشین، ص ۱۴۶۲، به اختصار

۵۰- تاریخ تمدن، ص ۵۳۱

این توضیح اشاره به تعداد یک میلیون و هشتصد هزار سپاهی شده است، میتوان تعداد همراهان لشکر را نیز که زنان و کنیزکان و خواجه‌سرایان بودند حدس زد.

کشیدن هرمسرا بدنبال لشکر به میدان‌های جنگ در بسیاری از مواقع ننگ و رسوایی برای محبان آن فراهم میساخت و زنان و دختران شاهان و بزرگان بصورت غنایمی به چنگ سپاهیان غالب می‌افتادند. در جنگ ایسوس که بعد از نبرد گرانیک (۳۳۳ ق.م) در نزدیکی خلیج اسکندرون اتفاق افتاد، سپاهیان داریوش که حدود ششصد هزار نوشته شده‌است از هم پاشید و پادشاه ایران در اثر فداکاری برخی سپاهیان رشیدش توانست از صحنه نبرد بگریزد و به چنگ اسکندر نیافتد. اما یکی از سردارهای اسکندر چادرهای داریوش را که مادر و زن و دختر و خواهر او در آن بودند با غنایم بسیار تصرف کرد و داریوش در اثر این شکست به اسکندر تکلیف صلح کرد. ولی با وجود واگذاری تمام ممالک از دجله تا دریای مغرب و بحرالجزایر به مقدونی‌ها و تقدیم دختر داریوش به اسکندر در ازای مسترد داشتن بقیه افراد خانواده، این شرایط مورد قبول فرزند فیلیپ قرار نگرفت و اظهار داشت که اسرا و غنایمی این چنین در اثر فتح به چنگ او آمده و بهیچوجه آن را مسترد نخواهد داشت.

ویل دورانت نیز می‌نویسد: "... داریوش سوم با اردوی ششصد هزار نفری به مقابله اسکندر رفت. در این نبرد دستگاه سلطنت را ششصد استرو و سصد شتر حمل می‌کردند، و در محل ایسوس، اسکندر درحالی که بیش از سی هزار مرد جنگی همراه نداشت به مقابله داریوش آمد. چون آتش جنگ فرونشست یونانیان چهارصد و پنجاه کشته داشتند، درحالی‌که از ایرانیان یکصد و ده هزار نفر به هلاکت رسیده بود و بقیه نیز پای‌بقرار گذاشته بودند. در این جنگ، داریوش نیز زن و مادر و دو دختر و اراکه و چادر مجلل خود را به‌جا گذاشت و ننگ فرار را تحمل کرد." (۵۱) ویل دورانت در همین مورد اضافه می‌کند که "... فرماندهان قشون ایران کنیزکان خود را همراه آورده بودند و کمتر کسی در میان ایشان یافت میشد که بجان و دل به جنگ آمده باشند، و تنها سربازان واقعی در قشون ایران، مزدوران یونانی بودند." (۵۲)

انحطاط و فساد هخامنشیان

امپراطوری که داریوش تاسیس کرده بود، یک قرن بیشتر نتوانید (۵۳) استخوان‌بندی مادی و معنوی ایران با شکست‌های ماراتون و سالامین و پلاتئا درهم شکست. امپراطوران کار جنگ را کنار

۵۱- همان، صفحه ۵۶۴

۵۲- همان، ص ۵۶۳

۵۳- دولت هخامنشی کلاً "دویست و بیست سال حکومت کرد که یک قرن آن بعد از داریوش می‌باشد.

گذاشته، در شهوات غوطه‌ور شده بودند، و ملت به سراسیمه فساد و بی‌علاقگی به کشور افتاده بودند. انقراض امپراطوری ایران در واقع نمونه‌ای بود که بعدها سقوط امپراطوری روم مطابق آن صورت گرفت، و در هر دو مورد انحطاط و انحلال اخلاقی ملت، با قساوت و غفلت ایشان از احوال مردم توأم بود. به پارسایان همان رسید که پیش از ایشان به مادی‌ها رسیده بود، چه پس از گذشتن دو سه نسل از زندگی آمیخته به سختی، به خوشگذرانی مطلق پرداختند. خانه‌نژوتمندان پر از خدمتگزاران تنه‌ا شده و تنه‌اکار بود و می‌خوارگی و مستی میان همه طبقات اجتماع رواج داشت.

بطور خلاصه باید گفت که کورش و داریوش ایران را تاسیس کردند، خشایارشا آن را به میراث برد، و جانشینان وی آن را از میان بردند. خشایارشا معشوقه‌های فراوان داشت، و بدترین نمونه فسق و فجور برای رعایای خود بود. شکست وی در سالامیس شکستی بود که از اوضاع و احوال نتیجه میشد. چه آنچه از اسباب بزرگی داشت تنها این بود که بزرگ‌نمایی خود را دوست داشت، و چنان نبود که هنگام رو کردن سختی و ضرورت بتواند مانند پادشاهان حقیقی به کار خیزد. پس از بیست سال که وی در دسیسه‌های شهوانی گذراند و در کار ملکداری اهمال و غفلت ورزید، یکی از نزدیکان وی بنام ارتبان با اردوان او را کشت و جسد او را با شکوه و جلال شاهانه به خاک سپرد. (۵۴) پس از کشته شدن وی اردشیر اول که برای اشغال مقام پادشاهی درواقع از روی نقش پدرش گذشته بود به سلطنت رسید که باز هم در کار خود مواجه با تحریکات همان درباری، یعنی اردوان که پدرش را کشته بود قرار گرفت. باین ترتیب می‌بینیم که آنهمه افتخارات اولیه دودمان هخامنشی در اثر لهو و لعب و زنبارگی و عیاشی و مستی و سهل‌انگاری، چگونه بدست اسکندر مقدونی از هم پاشید و ملکیتی با همه داشته‌هایش بدست ساهیان پسر فیلیپ افتاد که در این غلبه، زنان و دختران ایرانی نیز از چنگال شهوت سربازان مقدونی مصون نماندند.

در نتیجه شکست ایرانیان، سپاهیان مقدونی طلا و نقره فراوان و لباس‌های گوناگون گران‌قیمتی نیز بدست آوردند، و چون زنان حرم و زنان اقربای شاه، اسباب تجملی زیاد با خود بدانجا آورده بودند و مقدونی‌ها قادر به حمل همه آنها نبودند، اشیاء را از بد و خوب جدا می‌ساختند و گرانبها را برداشته، باقی را دور می‌انداختند.

در تاریخ ایران باستان نیز می‌خوانیم که در این هنگامه و غوغا زن‌ها از خیمه‌ها بیرون می‌دویدند و مقدونی‌ها لباس‌های آنان را از تن بیرون می‌کردند و زینت‌هایشان را می‌ربودند، چنانکه برای این زنان جز پیراهن با ارخالقی (۵۵) نمی‌ماند. معروف است که وقتی اسکندر از دور برق نیزه‌های نقره‌ای و زین‌های طلاکوب سربازان و چادر زنان و حرمسرای دشمن رامیدید به آنان

۵۴ - به نقل از تاریخ تمدن، پیشین، ص ۵۶۱

۵۵ - (به فتح همزه و ضم لام) یک قسم نیم‌تنه ضخیم که در قدیم مردان و زنان می‌پوشیدند. فرهنگ عمید، ص ۱۵۲ - قبای کوتاه در زیر قبای مردان. لغت‌نامه دهخدا، حرف همزه، ص ۱۶۶۷

میگفت ای مردان دلیر، بروید و طلاهای این زنان را از دست آنان بریائید. ستمگری، خودخواهی و شهوت‌پرستی پادشاهی مانند خشایارشا که تحت نفوذ درباریان و زنان واقع میشد و زندگانی داریوش دوم (۴۲۴ - ۴۰۴ ق. م) که آمیخته به انحطاط و فساد بود باعث شد تا دربار درخشندگی و نفوذ خود را از دست بدهد و آنچنان شد که داریوش سوم با بجای گذاشتن همه وسایل عیش و عشرت و زنان و دختران و همسران و مادرش از مقابل سپاه مقدونی بگریزد و مملکتی را به اسکندر به سپارد. "بی‌لیاقتی و عدم توجه سلاطین اخیر هخامنشی به مصالح مردم، تشدید اختلافات طبقاتی، خوشگذرانی و عیاشی طبقات ممتاز و عدم رضایت اکثریت مردم از سازمان اجتماعی سبب گردید که حکومت هخامنشی در دوران سلطنت داریوش سوم در برابر اسکندر مقدونی محکوم به شکست گردد و دولت ۲۲۵ ساله هخامنشی پایان پذیرد." (۵۶)

* * *

ایران در چنگ اسکندر و سلوکی‌ها

در شمال شبه جزیره یونان کشور کوچکی بود بنام مقدونیه که در زمان داریوش به تصرف ایران درآمد. این کشور فلاحتی، از جهاتی با پارس که هسته مرکزی ایران بود شباهت داشت. فتودالها و نجیب‌زادگان مقدونی مالک زمین‌های وسیعی بودند و در فوق تمام طبقات شخص پادشاه قرار داشت. فیلیپ پدر اسکندر، به کمک افسران و سربازانی که در اختیار داشت موفق گردید که نظم جدیدی در سرزمین مقدونیه برقرار سازد. وی پس از آنکه بر تخت نشست، اتحادیه‌ای بوجود آورد و از جهازات یونانی برای تقویت سپاه مقدونیه استفاده کرد. ولی دوران زمامداری فیلیپ چندان نپائید، زیرا وی ظاهراً "به تحریک دربار ایران با دشمنی یکی از باغیان از پای درآمد و پسر جوان جاه‌طلب او، اسکندر در بهشت‌سالگی پادشاه شد و به تعقیب کارهای پدر پرداخت.

اسکندر پس از آنکه با حریفان یونانی خود تسویه حساب کرد، اودوکشی علیه پارس را که پدرش هوس آن را در سرمی‌پرورانید تدارک دید. در این زمان، آخرین شاهان هخامنشی قدرت و ارزش خود را بکلی از دست داده بودند. ملکه‌ها و سؤگلی‌های آنان در دربار نقشی مسلط بازی میکردند. یکی از افراد حرمسرا خواجه باگواس بود که با نقش خاص خود شهرتی یافت. وی سه پادشاه را به تخت رساند و همگی را بکشت، ولی خود او نیز به نوبه خود بدست چهارمین آفریده خویش داریوش سوم به قتل رسید. (۱) در چنین موقعیتی داریوش سوم به مقابله با اسکندر شتافت و در مقابل ضربات نیروی او تاب نیاورد و فرار را بر قرار ترجیح داد و با این گریز، در محل دمشق محمولات خانواده شاهی، و زن و فرزندان او بدست اسکندر افتادند.

بگفته پلوتارک، اسکندر در پارس همه مردها را قتل‌عام کرد، سپس برای آنکه زمینه را برای نفوذ تمدن و فرهنگ یونانی آماده سازد، به قتل دانشمندان و سوزاندن کتب و آثار اقدام کرد و

غیر از بعضی از کتب فلسفی و علمی که به یونان منتقل گردید، بقیه آثار هنری و فکری باستانی ایران دستخوش حریق و تپاول شد. روش وحشیانه اسکندر کم و بیش نیز از طرف سلوکی‌ها تعقیب شد، و در نتیجه بدرفتاری‌ها و مظلومی که سلوکی‌ها در حق مردم روا داشتند، مردم پارتیا سر به شورش و انقلاب برداشتند و پس از مبارزات وسیعی، سلسله اشکانیان با دولت پارت روی کار آمد که قریب پنج قرن از ۲۵۰ قبل از میلاد تا ۲۲۶ میلادی حکومت کرد.

عیاشی‌های اسکندر در ایران

فوت داریوش سوم به دوره اول پارسی قدیم خاتمه داد و اسکندر در عرصه ایران به تاخت و تاز پرداخت. با آنکه فاتح یاد شده پس از داریوش سوم، شش یا هفت سال بیشتر عمر نکرد، در همین مدت وقایع بسیاری را در تاریخ زندگانی خود ثبت و ضبط کرد. اسکندر تخت جمشید را به آتش کشید که بیشتر گناه این عمل وحشیانه را بر گردن زن بدکاره‌ای به نام تائیس که دلبر سرکرده سپاه بطلمیوس بود گذاشتند که گفته میشد در یک مجلس میخوارگی، اسکندر را بر آن داشت که شعله ویرانگر مرگ‌آوری را بر کاخ شاهان هخامنشی بیفروزد.

"... اسکندر به شادمانی فتوحات خود جشن گرفت و ضیافتی درخشان داد. زنان بد عمل درین جشن حضور داشتند و به لهو و لعب مشغول بودند. درین وقت که همه سرگرم می‌گساری بودند و صدای عریضه‌های مستی در اطراف پیچیده بود، یکی از زنان مزبور که تائیس نام داشت و در سرزمین آتیک تولد یافته بود، گفت: یکی از کارهای اسکندر در آسیا که باعث فخر و نام نیکش خواهد بود، اینست که با من و دوستانم راه افتاده قصر را آتش بزند، و در یک لحظه بدست زنان، این آثار پارسی را نیست و نابود کند. این سخن در روح جوانانی که از مستی قادر به کنترل خود نبودند اثر کرد، یکی از آنها فریاد زد: من پیش‌آهنگ این کار خواهم شد. مشعل‌ها را باید روشن کرد و از توهینی که به معابد یونان شده باید انتقام کشید. دیگران دست زدند و فریاد برآوردند که تنها اسکندر لایق انجام این کار پرافتخار است. اسکندر برخاست و پیش افتاد و تمام مدعوین از تالار قصر خارج شده، به باکوس خدای شراب قسم خورده و وعده دادند که مراسمی برایش برپا دارند، پس از آن مشعل‌های زیادی حاضر کردند، و اسکندر مشعلی بدست گرفت. پیشاپیش این جماعت مست، تائیس قرار داشت. حرکت با آواز زنان و نغمات نی شروع شد. تائیس می‌گفت اگر اسکندر قصرهای پادشاهان پارسی را آتش بزند، یونانی‌ها حق شناسی ابدی نسبت به او خواهند داشت. اسکندر که خود نیز مست بود، گفت: بسیار خوب، معطلی برای چیست، انتقام یونان کشیده باد، این

شهر را آتش بزنیم... " (۲)

مقدونی‌ها که گمان میکردند با فوت داریوش، جهانگیری اسکندر خاتمه می‌یابد و آنها به سرزمین و وطن خود باز میگردند، کم‌کم متوجه شدند که او قصد تسخیر مناطق بیشتری را در شرق ایران دارد و با غنائی که به چنگ آورده تصمیم گرفته است تا عیش و عشرت خود را در سرزمین اشغال شده ادامه دهد.

کنت کورث، مورخی که شرح جهانگیری اسکندر را برشته‌تحریر درآورده، راجع به عیاشی‌های اسکندر گوید: وی که در مقابل اسلحه پارسی‌ها غیرمطلوب بود، مغلوب معایب آنها شد. ضیافت‌های نابهنگام، شرب بی‌حد و حصر، شب‌نشینی‌های زیاد، دسته‌دسته زنان بدعمل، که همه این چیزها نشان میداد اسکندر چگونه عادات خارجی را اتخاذ میکند، با خو کردن به عادات خارجی، اسکندر در نظر مقدونی‌ها، دیگر پادشاه سابق آنها نبود و بهترین دوستانش دشمنان او میشدند. چون سازندگان و نوازندگان و خوانندگان که اسکندر از یونان خواسته بود کفاف عیش و عشرت او را نمیدادند، امر میکرد که از زنان محل خواننده و رقاصه بیاورند.

"روزی اسکندر در میان زنان، زنی را دید که اندوهناک بود و از ظواهرش آثار نجات هویدا. اسکندر دانست که باید این زن از خانواده‌ی محترمی باشد، و بعد که تحقیق کرد، زن گفت من از نواده‌های اخس یا اردشیر سوم هستم. پدر من پسر او بود و شوهرم وشتاسب از اقربای داریوش است. در این وقت هنوز در نه قلب اسکندر ذره‌ای از تقوای سابق او باقی بود و بنابراین نه فقط امر کرد این زن را از میان اسرا بیرون آورده آزاد کنند، بل درصدد برآمد که شوهر او را بپاید." (۳) اسکندر نیز مانند داریوش زنان غیرعقدی بسیاری از میان زیباترین زنان تمام ممالک آسیا انتخاب کرد که عده آنها را به عده روزهای سال نوشته‌اند. همه شب تمام این زن‌ها دور رختخواب اسکندر اجتماع میکردند و در انتظار بودند که وی یکی از آنان را برای آنشب به همبستری فراخواند. و چون اسکندر با این اعمال خود موجب تنفر مقدونی‌ها میشد میکوشید تا ایشان را با هدایا راضی و ساکت نگهدارد و حتی در یک شب تعداد زیادی از دختران و زنان ایران را یکجا به همسری سرداران و سربازان خویش درآورد تا آنان نیز سرگرم عیش خود باشند و عمل او را مورد انتقاد قرار ندهند.

"در سال ۳۲۵ ق. م. وقتی اسکندر از هند برمیگشت، شبی در شوش، فرمان داد که افسران و سربازان مقدونی با دختران پارسی ازدواج کنند. این ازدواج که باید آن را نکاح جماعت لقب داد در یکشب صورت گرفت و دختران پارسی در آغوش سربازان و افسران یونانی جای گرفتند. خود اسکندر دختر داریوش را به زنی گرفته بود. هفت‌تین یکی از سردارانش دختر بزرگتر داریوش را

۲- نای هفت بند، باستانی پاریزی، ص ۴۹۲- تاریخ ایران باستان، ص ۱۲۲۴

۳- ایران باستان، پیشین، ص ۱۶۳۶

گرفت، و بدین طریق بیشتر شاهزاده خانم‌ها شوهر پیدا کردند، چنانکه هشتاد دختر نامدار به عقد هشتاد صاحب منصب عالیرتبه درآمد و جشن‌های عروسی موافق عادات پارسی صورت گرفت. در این ضیافت، دامادها در جایی موافق درجات خود ایستادند و زن هر کس را نزد آن کس بردند، هر یک از دامادها به تقلید اسکندر، دست عروس را گرفته بوسید، برای همه این عروسی‌ها یک جشن گرفته شد، اسکندر به عروس‌ها جهیز داد و کسانی که زن ایرانی گرفته بودند هدایایی دریافت کردند، موافق ثبت دفتر، تعداد این نوع مقدونی‌ها به ده هزار نفر میرسد. (۴)

این موضوع ثابت میکند که اسکندر، ایرانی‌ها را پست‌تر از مقدونی‌ها نمیدانست، و گر نه این چنین ازدواج‌های جمعی را با زنان ایران به سرداران خود توصیه نمیکرد.

قصر اسکندر پر بود از زنان غیرعقدی که تعدادشان به سیصد و شصت میرسد، و همچنین دسته دسته خواجه‌سرایانی که کردارشان کردار زنان بود. تجملات مسری و اخلاق خارجی، به سربازان پیر فیلیپ که دور از این نوع شهوت پرستی بودند گران می‌آمد و در تمام اردو یک عقیده و یک حرف ورد زبان‌ها بود که میگفتند: با فتح پیش از آن از دست دادیم که با جنگ گرفتیم، زیرا از این بعد ما مغلوبیم و مائیم که در زیر قید اخلاق خارجی واقیم. (۵)

با اینکه اسکندر زنان بسیاری در حرمسرای خود داشت، ولی از دل سپردن به زیبارویان بیشتری نیز خودداری نمیکرد و خود را هر چه بیشتر در دریای نشاط و لذتجویی از جنس لطیف غرق میساخت. از جمله در میان زنان اسیر که از سغد و ایالت اکسارتس از اولین نجای سغدیان آورده شده بودند رکسانه دختر والی آن سرزمین نیز بچشم میخورد که از چندی قبل به حد بلوغ رسیده بود و در میان زنان آسیا مثل و مانند نداشت و به روایتی فقط زن داریوش در وجاهت از او میگذشت. بهر حال اسکندر عاشق او شد، ولی بجای اینکه از حق فاتح استفاده کند، ترجیح داد او را به حباله نکاح خویش درآورد. بعد چون اکسارتس شنید که خانواده‌اش اسیر شده‌اند و دانست که اسکندر چه نیتی در مورد دخترش دارد نزد او آمده و اسکندر نیز با احترام زیاد پدر زن جدید خود را پذیرا گشت.

و اما در مورد عشق اسکندر به رکسانه و ازدواج دسته جمعی مقدونی‌ها با زنان و دختران ایرانی، کنت کورث مورخ، حکایتی دیگر دارد. او میگوید: "پس از آن اسکندر به ولایتی رفت که کوهورتانوس نام والی آن بود و از ولات ممتاز پارس بشمار میرفت. او اظهار انقیاد کرد و اسکندر وی را به حکومت ابقاء داشته، از سه پسرش دو نفر را برای خدمت در لشکر مقدونی طلبید، و حاکم مزبور پسر سوم خود را هم در اختیار اسکندر گذاشت. کوهورتانوس خواست ضیافتی برای اسکندر با تجملات مشرق زمین بدهد، و با این مقصود سی نفر از دختران خانواده‌های درجه اول سغدیان را

۴- نای هفت‌بند، پیشین، ص ۴۹۴، به نقل از ایران باستان، ص ۱۸۸۸

۵- ایران باستان، پیشین، ص ۱۶۵۱

باین ضیافت طلبید که دختر خود والی هم جزو آنها بود. این دختر از حیث زیبایی و لطافت مثل و مانند نداشت و بقدری دلریا بود که در میان آنهمه دختران زیبا توجه تمام حضار را بخود جلب میکرد. اسکندر که مست باده عینایت‌های اقبال و باخره (۶) شراب بود، عاشق وی گشت. پادشاهی که زن داریوش و دختران او را دیده بود، در اینجا عاشق دختری شد که نه در عروقت خون شاه جاری بود و نه از حیث مقام میتوانست قرین آنها باشد. بزودی، اسکندر بلند و بی‌پروا گفت: لازم است مقدونی‌ها و پارسی‌ها با هم مزاجت کنند تا مخلوط گردند، و این یگانه وسیله‌ایست برای اینکه مغلوبین شرمسار و فاتحین متکبر نباشند. بعد برای آنکه این فکر خود را ترویج دهد، آشیل پهلوان داستانی یونانی را که از نیاکان خود میدانست مثل آورده گفت: مگر او یکی از اسرا را ازدواج نکرد، بنابراین این مقدونی‌ها نباید ازدواج با زنان پارسی را برای خود ننگ بدانند.

پدر رکسانه از این سخنان اسکندر غرق شادی گردید و بعد اسکندر از شدت عشق در همان مجلس امر کرد، موافق عادات مقدونی نان بیاورند، و آن را با شمشیر به دو نیم کرده، نیمی را خودش برداشت و نیم دیگر را به رکسانه داد، تا وثیقه زناشویی آنان باشد. مقدونی‌ها را این رفتار اسکندر خوش نیامد، زیرا در نظر آنان پسندیده نبود که یک والی پارس پدر زن اسکندر گردد. (۷) چون اسکندر در دوران اقدامات سیاسی خود در ایران کارهایش با بزم‌ها و جشن‌ها و عیش و عشرت توأم بود، دیگران نیز در تکمیل بساط عیش و نوش اسکندر و فراهم ساختن رضایت او کوشش میکردند و زنانی را به او تقدیم میداشتند. از جمله یکی از این افراد آتروپات ساتراپ ماد بود که در زمان اقتدار هخامنشیان منطقه حکومتش در نواحی آذربایجان بود و خود او نیز مانع دست‌نشاندهای از سوی هخامنشیان بر آن قسمت‌ها فرمانروایی داشت.

اریان مورخ که گفته‌هایش از دیگر مورخان بیان‌کننده جنگهای اسکندر موثق‌تر است باین مناسبت می‌نویسد: میگویند که آتروپات ساتراپ ماد به او صد زن تقدیم کرد که تصور میکنند آمازون باشند و به لباس مردان سوارکار ملهس بودند، جز اینکه بجای نیزه، تبر زین و بجای سپر سنگین، سپر سبک داشتند. (۸)

اریان در آمازون بودن این زنان در تردید است، ولی نمیگوید از چه دسته و قومی بودماند. ضمناً "چنانکه آمده، این موضوع یعنی اصل و تبار این زنان جالب است، اما با مطلبی که از هرودوت داریم میتوانیم پی‌بهریم که قومی بنام ساورومات میتوانسته چنین زنانی را در اختیار آتروپات ماد قرار دهد، و آن قومی بود که زنان بر آن حکومت میکردند و کاهنان و جنگاورانشان نیز از زنان

۶- (به فتح همزه و کسر خا) بخارها، لغت‌نامه دهخدا، حرف همزه، ص ۲۵۰

۷- همان، ص ۱۷۳۸

۸- آمازون‌ها زنان جنگجوی افسانه‌ای یونان را می‌گفتند که پستان را بست خود را می‌سوزاندند تا آسانتر از کمان استفاده و شیراندازی کنند.

بوده‌اند. این زنان سلحشور ساورومات را هرودوت از بازمندگان آمازون‌ها میدانسته که در ناحیهٔ سفلی و لگا و منطقهٔ مجاور اورال زندگی می‌کرده‌اند.

در مورد این حکایت دو مورخ دیگر یعنی دیودور و کنت کورت مطالب جالب‌تری دارند. مورخین یاد شده میگویند: در همسایگی گرگان مردمی بودند موسوم به زنان آمازون. اینها در جلگای موسوم به تمیس‌سیر در کنار رود ترمودون سکنی داشتند و ملکهٔ این مردم، تالس‌تریس نام، بر تمام مردمانی که از کوه‌های قفقاز تا رود فاز (۹) منتشر بودند سلطنت میکرد. او خواست اسکندر را ملاقات کند، و با این مقصود از مملکت خود حرکت کرد، و چون به مقر اسکندر نزدیک شد به او پیغام داد که میخواهد از او دیدن کند و او را بشناسد. اسکندر اجازه داد بیايد. پس از آن ملکه سپاه خود را در سرحد گرگان گذارده، با سیمد زن تمام مسلح نزد اسکندر آمد، و همینکه اسکندر را دید، از اسب به زیر جست، درحالیکه دو زوبین بدست داشت. لباس آمازونی تن آنها را نمی‌پوشاند و پستان چپ آنها پدیدار بود. علاوه بر آن دامن لباس آنها تا زانو بیشتر نبود. توضیح اینکه آمازون‌ها یکی از پستان‌های خود را برای شیردادن به اطفالشان حفظ میکنند، ولی پستان دیگر را می‌سوزانند تا بهتر بتوانند زه‌کمان را بکشند. ملکه به اسکندر خیره نگاه کرد و دید ظواهر او با صیت جهانگیری‌هایش موافقت ندارد، چون اسکندر قدش کوتاه بود. پادشاه مقدونی از او پرسید، چه مقصودی داری؟ ملکه بی‌پروا جواب داد، آمده‌ام تا از تو طفلی داشته باشم و من شایان آنم که ولیعهدی برای تو بزایم. اگر طفل من دختر باشد من او را نگاه خواهم داشت، و اگر پسر باشد آن را به تو تسلیم خواهم کرد. اسکندر گفت که آیا میل داری جنگ کنی؟ زن جواب داد نه، مملکت را بی‌حفاظ گذاشته‌ام و خواهش میکنم چنان نکنی که من بی‌اینکه تقاضایم برآورده شده باشد به مملکت خود برگردم. پس از آن اسکندر او را سیزده روز در خیمهٔ خود نگاهداشت و بعد ملکه به مملکت خود برگشت و اسکندر هم عازم پارت شد.

راجع به این حکایت مشیرالدوله پیرنیا در کتاب تاریخ ایران باستان نظر میدهد که آنچه در این زمینه سخن رفته، حتی با جغرافیای عالم در آن روزگار هم موافقت ندارد، زیرا رود فاز که رود ریون کنونی است، در ولایت باطوم جاری است و به دریای سیاه میریزد. بنابر این مردمانی که از کوه‌های قفقاز تا رود فاز مسکنشان بود، چه ربطی میتوانند با سرحد گرگان داشته باشند. (۱۰)

البته اینجا بحث بر سر صحت و سقم موجودیت زنان آمازون نیست، اما از آنجا که اسکندر شوق بسیاری به عیش و عشرت و همبستری با زنان از خود نشان میداده، سران و بزرگان ولایات نیز جهت راضی نگه‌داشتن او دختران و زنانی را به حرمرسایش گسیل میداشتند، و وجود این حکایت‌ها نیز هر چند بیشترش افسانه باشد باز نشانی از هدیهٔ جنس اناث به اسکندر مقدونی دارند.

حرمسرای اسکندر به جز خواجه سرايان متعدد که از داریوش سوم برایش مانده بود خادماني از مقدوني‌ها نیز داشت، چرا که عادت مقدوني‌ها چنین بود که وقتی اطفالشان به حد بلوغ می‌رسیدند، آنها را به قصر پادشاه می‌فرستادند، تا در آنجا خدمت کنند که خدمات آنان با کارهای خدمه تفاوت زیادی نداشت. این‌ها به نوبت پشت اطاق پادشاه کشیک میدادند و از دري که بی‌قراول بود زنان غیرعقدی پادشاه را به اتاق او داخل میکردند. (۱۱)

علاوه بر اینکه مقدوني‌ها از وجود زنان و دختران بسیاری لذت می‌بردند، از وجود پسران زیبا نیز جهت اطفای شهوت بی‌بهره نبودند، و این علامت بدی بود که آنان برای ایرانی‌ها به ارمان آوردند و از آن پس ایرانیان نیز باوجود داشتن زنان متعدد باین کار علاقه نشان میدادند.

پایان کار اسکندر

بطوریکه دیدیم، اطرافیان اسکندر بخصوص سرداران پیر مقدونی از ماندن اسکندر در ایران ناخشنود بودند و از اعمال و رفتار و عیش عشرت بی‌حد او شدیداً انتقاد میکردند، بهمین جهت اقدامات اسکندر و خستگی مفرط سپاهیان، آنان را وادار به عصیان کرد و لشکریان اسکندر در کنار دجله متوقف شد و شاه سی‌وسه ساله که جملاً "فروسته گشته بود به یستر بیماری افتاد و نتوانست بر تب و بیماری پیروز گردد و در سیزده ژوئن سال ۳۲۳ پیش از میلاد در کاخ مجلل سلاطین بابل درگذشت، و همکاران نزدیک و سرداران وی وارث سلطنت و کشور پهناور او شدند و آن را میان خود تقسیم کردند.

بعد از اسکندر وارثی که چندی زمام امور را بدست گرفت اسکندر دوم، پسر اسکندر و رکانه بود که پس از مرگ پدر بدنیا آمده بود. اما اختلافات سرداران فاتح مقدونی موجب شد تا سرزمین‌های متصرفی او میان آنان تقسیم شود و موجودیت سلوکیان را باعث گردد. از مقتدرترین سلوکیان میتوان از سلوکوس اول نام برد که با دختری از نجیب‌زادگان ایرانی ازدواج کرد و با آمیختن خون ایرانی با مقدونی، کمابیش بنیان حکومت خود را استوار کرد. اما آنچنانکه قبلاً نیز اشاره شد در نتیجه بدرفتاری سلوکی‌ها با مردم و تبعیت آنان از اسکندر، ایرانیان سر به شورش برداشتند و این مبارزات موجب بر سر کار آمدن اشکانیان یا پارتیان شد.

* * *

اشکانیان

تشکیل دولت اشکانی

مقصود از پارت یا پارتیا، قسمت شمالی گرگان و خراسان کنونی است که داریوش در کتیبه‌های بهیستون و نقش رستم آن را پرلو خوانده است. یکی از علل اساسی پیروزی و موفقیت سیاسی پارت‌ها حمایت مللی بود که در سرزمین سلوکی‌ها سکونت داشتند و ایرانیانی که پایبند آداب و رسوم ملی خود بودند به سوی پارت‌ها روی آوردند. بعضی از مورخان در بیان آغاز سرکشی پارتیان ارشک را نخستین فرمانروای پارتی میدانند که از شهربانان یونانیان باختری بود که بعد از شورش علیه سلوکی‌ها ناچار شد به سوی مغرب بگریزد و دستگاهی مستقل برای خود ترتیب دهد. آنگاه ارشک به اتفاق تیرداد توانستند به کمک پارتیان به کسب موفقیت‌هایی نایل شوند و غیر از نواحی قبلی، گرگان و مناطق جنوب بحر خزر را ضمیمه متصرفات خود سازند.

تیرداد با استفاده از حمایت معنوی سکنه بومی ایران، سی و هفت سال سلطنت کرد و شهر صدرروازه در جنوب غربی دافغان را پایتخت خود قرار داد. پس از تیرداد، اردوان اول جانشین او شد و بعد از وی پسرش فری‌پاییت پانزده سال پادشاهی نمود و به دنبال آن فرزندش فرهاد اول و سپس برادر فرهاد یعنی مهرداد اول با روشی عاقلانه بر وسعت قلمرو اشکانی اضافه کرد، بهمین مناسبت او را پایه‌گذار و مؤسس حقیقی این سلسله میدانند. بعد از فوت مهرداد اول، پسرش فرهاد دوم جانشین او شد و آنگاه مهرداد دوم اداره امور مملکت اشکانی را به عهده گرفت. به عقیده دکتر گبرشن در کتاب ایران از آغاز تا اسلام، در تشکیل سلسله پارت، مهرداد اول نقش کوروش را ایفا کرد و مهرداد دوم نقش داریوش را. پادشاه نخستین، سلسله اشکانی را از نظر متصرفات ارضی تشکیل داد و پادشاه اخیر آن را تثبیت کرد.

مهرداد پس از ۴۸ سال سلطنت درگذشت، و سلطنت پس از یک دوران آشفته سی ساله به ارد رسید. سون بزرگترین سپهسالار ایران در زمان پادشاهی ارد زندگی میکرد و موجب افتخاراتی در

جنگ با رومیان شد، اما عاقبت به فرمان پادشاه، این سردار نامی به قتل رسید و پاکری یکی از فرزندان ارد به سرداری لشکر ایران انتخاب شد. فرهاد چهارم پسر دیگر ارد پس از مرگ وی بر تخت پادشاهی نشست. فرهاد چهارم از زنی رومی پسری داشت که سرانجام بعد از قتل پدر به تاج و تخت دست یافت. از دیگر پادشاهان این سلسله میتوان از بلاش دوم، خسرو، بلاش سوم و اردوان پنجم نام برد.

با وجود اینکه اشکانیان با قدرت تمام موجودیت نازهای به حیات سیاسی ایران داده بودند، ولی در نتیجه اختلالات و فشار داخلی و در مقابل نهضت نوینی که به همت ساسانیان در فارس ایجاد شده بود، اردوان طی سه جنگ از اردشیر بابکان شکست خورد و در نتیجه دولت مقتدر اشکانی از هم پاشید و کار این سلسله رو به انقراض گذاشت.

وضع زنان در دوره اشکانیان

زنان پارتی بطور عموم با مردان مجالست و آمیزش نداشتند، اما با تمام این احوال بعضی از ملکه‌ها بطوری که از سکه‌های شاهان اشکانی و برخی آثار دیگر معلوم میشود در مجالس جشن حاضر میشدند. برای نمونه میتوان از فرهاد پنجم نام برد که با مادر خود متفقا "به تخت نشست و سکه‌های زمان وی نیز صورت مادر و فرزند را با هم داراست. در این عصر قاعده عمومی بر جدا بودن زنان از مردها قرار داشت و اندرون نجبای پارتی از بیرونی کاملاً "جدا بود و بهیچوجه زن‌ها در زندگانی خارجی مردها شرکت و مداخله نداشتند. بطور خلاصه باید در مقام مقایسه با دوران‌های پیشین گفت که مقام زنان نزد پارتی‌ها پست‌تر از مقام آنها نزد مادی‌ها و پارسی‌ها بود. بهمین خاطر عدم مداخله زن‌ها در امور دولتی را باید یکی از خصایص ویژه دوران اشکانی دانست، مگر به ندرت که به یک مورد آن قبلاً "اشاره شد، اما این مساله عمومیتی نداشته است.

"به نمونه نادر دیگری از جلوه زنان در این عهد در زمان فرهاد دوم برمیخوریم که چون پدر وی مهرداد اول درگذشت، مادرش رینو نایب السلطنه او گردید و تا سن بلوغ عهده‌دار امور مملکت بود." (۱)

برخلاف زمان سلطنت بعضی از شاهان هخامنشی، در دوره اشکانیان نفوذ حرم‌سرا و خواجهرایان در امور درباری بطور واضح به چشم نمیخورد، و تنها در تاریخ سیاسی پارت به درگیری زن فرهاد چهارم با تیرداد اشاره شده است که قبل از گرفتار آمدن به غضب حریف، وی را از پادرمی آورد. (۲) در مورد قتل زنان و دختران بدست شوهر یا برادر و یا پسر، شکایت آن به

۱ - تاریخ سیاسی پارت - اشکانیان، تالیف نیلسون دوبواز، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۲۵

۲ - همان، ص ۱۳۸

عدلیه رجوع نمیشد و بایستی خود خانواده در این زمینه تصمیم بگیرد، زیرا معتقد بودند وقوع این جنایت فقط بر خانواده آنها خلل وارد ساخته است، اما اگر دختر یا خواهر شوهردار موضوع چنین جنایتی واقع میشد، امر به عدلیه محول میگشت. مداخله زنان در امور سیاسی فقط در دوره پادشاهان ضعیف ممکن بوده است که به چند مورد آن اشاره شد.

ظاهراً ارزش اقتصادی و اجتماعی زنان در نقاط مختلف کشور اشکانی یکسان و همانند نبوده است. در برخی از نقاط به زنان احترام میگذاشتند، آنچنانکه گاهی مرد مطیع اراده زنش بود، اما در مورد این امر اشکانیان وضعی متفاوت داشتند، زیرا آنها در دستور نگاهداشتن زنان که از رسوم شرقی است افراط میکردند. در دوره اشکانی، زن قبل از فوت شوهرش نمیتوانست شوهر دیگری انتخاب کند، یعنی در این عهد طلاق جایز نبود، اما زن محترمه، در صورت عدم رضایت از شوهر خود به آسانی طلاق میگرفت. لکن مرد در چهار مورد میتواند زن خود را طلاق دهد، اول عقیقه بودن زن، دوم پرداختن به جادوگری از جانب زن، سوم فاسد بودن اخلاق او، و چهارم اگر ایام قاعده خود را از شوهر پنهان میکرد.

همچنین با وجود کمی اطلاعات از مجازات‌های آن زمان، همین اندازه معلوم است که مجازات خیانت زن به شوهر بسیار سخت بود. در این دوره مرد حق کشتن زن را داشته، یعنی درحقیقت میشود گفت که حیات و ممات زن در این زمان بدست مرد بوده است.

ازدواج با محارم در زمان اشکانیان

بعضی از مورخان خارجی، ازدواج شاهان اشکانی را با اقوام نزدیک و خویشان با نهایت نفرت یاد میکنند، و برخی از نویسندگان پارسی زرتشتی هم این نسبت را مردود می‌شناسند و معتقد هستند که کلمه خواهر را در مورد اشکانیان نباید به معنی حقیقی فهمید، زیرا کلیه شاهزاده خانمها را شاهان پارتی خواهر میخواندند، چون از یک دودمان و خانواده بودند، در نتیجه دختر عمو و نوه عمه و سایر زنان و دختران نزدیک در تحت این عنوان درمی‌آمدند. (۳) اما نمیتوان در تاریخ حفاظی را پوشیده داشت، زیرا در موضوع تاریخ‌نویسی جستجو و تحقیق دقیق، مسایلی را برای پژوهشگر روشن میسازد. از جمله در تاریخ اشکانیان میخوانیم که "فرهاد (۴) مادر خود نه‌آموز اورانیا را بزنی گرفت و از سال دوم میلادی نقش زن و شوهر یا بهتر بگویم پسر و مادر توأم" به روی سکه‌ها دیده میشود. چنین ازدواجی که اوستا بخصوص آن را تجویز کرده‌است، بطور حتم باعث ناراحتی و

۳- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین ج ۱، ص ۵۸۲، به اختصار

۴- این فرهاد همان فرهاد پنجم معروف به فرهادک است که از سال دوم ق.م تا سال ۴ میلادی حکومت کرد.

عدم رضایت زیردستان و افراد ملت نشده، بلکه پا را از اینهم فراتر میتوان گذاشت و پیش‌بینی کرد که فرهاد با این اقدام میخواست دل روحانیون متنفذ را بدست بیاورد... (۵) بدون تردید اگر عقیده نویسندگان پارسی زرتشتی در مورد کلمه «خواهر» اطلاق آن به تمام زنان و دختران اقربا نیز درست باشد، در مورد کلمه «مادر» بهیچوجه تردیدی نیست، و این امر نشانه آنست که در دوره اشکانیان نیز ازدواج با محارم وجود داشته است. زیرا همچنانکه قبلاً نیز آمد، ازدواج با نزدیکان در ایران قدیم پسندیده بود و ظاهراً جهت این کار را حفظ خانواده و پاکی نژاد و خون میدانستند، اما زرتشتیان ازمنه بعد آن را مانند سایر ملل، فوق‌العاده مذموم دانسته‌اند، چنانکه امروزه هم از چنین نسبیتی کاملاً منزّه میباشند. البته ناگفته نماند که «ازدواج فرهاد با مادرش نیز با واکنشی از سوی رعایا روبرو گردید و عاقبت در سال چهارم میلادی مقتول شد و یا به روایتی دیگر به شام فرار کرد و در آنجا به گمنامی جان سپرد.» (۶)

بعضی از مورخین از جمله مینورسکی نیز زناشویی خواهر و برادر و طرز عشق‌بازی و ازدواج آنها را در منظومه ویس و رامین قهرالدین اسعد گرگانی مربوط به دوره اشکانیان میدانند، زیرا آنچنانکه در این منظومه توصیف شده، این قضیه با هیچکدام از دوره‌های تاریخی جز دوره اشکانیان قابل انطباق نیست.

دیاکونوف در کتاب تاریخ اشکانیان در مورد ازدواج با محارم مینویسد: در سال دوم میلادی فرهادک با مادر خویش موزا عقد ازدواج بست. برخی عقیده دارند که این موضوع حاکی از پیروزی زرتشتیگری در سرزمین پارت میباشد، و دلیل دیگریست بر پدید آمدن واکنش و احساسات ضد یونانی در ایران. لازم است تذکر دهیم که انتساب ازدواج با نزدیکترین محارم و ذوی‌القربی مانند خواهر و مادر منحصر «به زرتشتیگری، درست نیست.

چنانکه میدانیم شاهان هخامنشی نیز با خویشان نزدیک خود مزاجت میکردند و حتی سلاطین یونانی هم خواهران خویش را به زنی میگرفتند. زاست است که در آن زمان و بخصوص اندکی بعد از آن تاریخ، نقش زرتشتیگری در ایران مهم و روزافزون بوده‌است. با اینحال ازدواج فرهاد پنجم با موزا بهیچوجه دلیل بر آن نمیشد.

تعدد زوجات و وجود حرمسرا در عهد اشکانیان

سلاطین اشکانی پس از آشنائی با تمدن و تنعم، به هوسرانی و خوشگذرانی پرداختند، پادشاهان این سلسله غیر از زن اصلی یعنی ملکه، عده‌کثیری متعه و کنیز که اغلب آنها یونانی

بودند در حرمسرا داشتند، اما خواجه‌سرایان و ملکه‌های پارت برخلاف دوره هخامنشی در دستگاه حکومت و اموریسی به جز چند مورد خاص دخالتی نداشتند. گرچه تعدد زوجات در نزد پارتی‌ها متداول بود، اما آنان ابتدا فقط یک زن عقدی اختیار میکردند، ولی بعد از آنکه ایشان به ثروت رسیدند و زندگانی صحراگردی را که قبل از بدست گرفتن قدرت مانع داشتن زنان متعدد بود کنار گذاشتند تعدد زنان غیرعقدی هم در میان آنها بخصوص در خانواده سلطنتی متداول شد.

شاهان اشکانی زن عقدی خود را از شاهزاده خانم‌ها و یا لاقل زنان پارتی انتخاب میکردند و ملکه همیشه جدا از زنان دیگر و هر کدام از زنان نیز در قصر جداگانه زندگی میکردند. این قصرها را بر بلندی می‌ساختند و با پلکان وارد آن میشدند، قصرهایی که شیروانی آن از فرغ بود و رواق‌ها و چهار طاقی‌ها زینتی از سیم و زر داشت.

علاوه بر پادشاه، بزرگان و سرداران نیز برای خود حرمسرای داشتند و با اختیار کردن زنان متعدد سعی در گسترش هر چه بیشتر دستگاه حرم خود می‌نمودند. پلوتارک مینویسد: سون سردار و سپهسالار ارد، در ثروت و بزرگی و افتخار، شخص اول ایران بود و از حیث فضیلت و لیاقت سرآمد پارتیان بشمار می‌آمد، او که از لحاظ بلندی بالا و حسن اندام مانند نداشت، هنگام لشگرکشی هزار شتر بار و بنماش را میبرد و دوپست ارا به، مخصوص حمل همسران و همخوابگان او بود. سون در جنگها حرم خود را همراه میبرد و در زمان فراغت از پیکار، شب‌ها را به عیش و نوش و شرابخواری و استماع موسیقی و آواز و عشقبازی میگذرانید. (۷)

مشیرالدوله پیرنیا نیز می‌نویسد: پارتی‌ها زنان خود را به جنگ میبردند ولی برخلاف پارسی‌ها، زنان عقدی در خانه‌ها می‌ماندند و زنانی که با اردوها حرکت میکردند، غالباً "زن‌های یونانی سلوکیه یا سایر شهرهای یونانی و مقدونی بودند. و باز بنا بگفته پلوتارک دوپست دستگاه تخت روان، زنان غیرعقدی سونا را حمل میکردند که بعضی از آنها از جمله "زنان بدعمل و عده‌ای نیز خواننده و نوازنده بودند. (۸) اگر بخاطر داشته باشید، در زمان هخامنشیان نیز همراه داشتن زنان در لشگرکشی‌ها متداول بود ولی آنان زنان عقدی و دختران و خواهران را نیز همراه می‌بردند، چه بسا به احتمال زیاد گرفتار آمدن زنان عقدی و اقربای داریوش سوم به چنگ مقدونی‌ها موجب شد که اشکانیان در لشگرکشی‌ها از وجود زنان غیرعقدی و زنان بدعمل و روسپی بهرمیند شوند تا در صورت گرفتار شدن بدست دشمن باعث سرشکستگی و خفت و خواری آنها نگردد.

۷ - سون به نقل از تاریخ سیاسی پارت-خرابین موقع حدود سی سال داشت، و برای مقابله با کراسوس سردار رومی نیز چنین رفته بود که به پیروزی کراسوس خاتمه یافت.

۸ - سون هر زمان که تنها و مجرمانه نیز سفر میکرد همین دستگاه را با خود میبرد.

عیاش‌ترین پادشاه اشکانی، شاید اردوان پنجم باشد که به قول مورخان، آنچنان غرق در لهو و لعب بود و آنچنان به زندگی در میان زنان هرمسرای خویش دل بسته بود که عاقبت پس از سیزده سال سلطنت، به عنوان آخرین پادشاه این سلسله از اردشیر بابکان شکست خورد.

در میان شاهان اشکانی، روضه‌الصفاء از خسرو بن بلاش یاد میکند که چگونه "در امور ملک تدبیری صائب داشت، اما به غایت شهوت‌پرست بود، چنانکه از خواهر خود نیز درنگ‌داشت، گویند وی قصری هالی ساخته بود که هفت طبقه داشت و خود بر طبقه‌ای متکین گشته، شراب‌خوردی و مجرمان را از آن بزریر انداختی." (۹)

تاریخ سیاسی پارت از شاهزاده اشکانی فیروز، نام میبرد که در سواحل مدیترانه به پیشروی مشغول بود و موفقیتی نیز در تسخیر ولایات جنوبی شام بدست آورده بود. این شاهزاده پس از فتوحات خود تصمیم میگیرد تا بسوی کشور یهودیه حرکت کند. "همینکه مقدمه جیش‌یارت به کشور یهود رسید، آنتی کونوس پیشکش کلانی که عبارت از ده هزار قنطار (۱۰) زر ناب و پانصد زن خوب‌روی یهودیه بود تقدیم شاهزاده کرد و فیروز چون او را رئیس طرفداران پارت دانست، به حمایت و یاری او تصمیم فرمود." (۱۱)

توضیح اینکه شاهزاده فیروز فرزند ارد دوم بود و از سرداران رشید سپاه پارت به حساب می‌آمد. فیروز که رومیان او را پکوروس میخواندند در سال ۳۸ ق.م در جنگ با رومیان کشته شد. به این ترتیب می‌بینیم که علاوه بر زنان عقدی و غیرعقدی، کشورها و ملت‌های مغلوب نیز زنان و دخترانی را به سلاطین و بزرگان اشکانی هدیه میکردند و آنان نیز برای هر چه باشکوه‌تر ساختن و گسترش هرمسرای خود از دریافتش پرهیز نداشتند.

هدیه دیگری از جنس لطیف در دوره اشکانیان سراغ داریم بنام موزا که در سال ۲۰ ق.م اوگوستوس قیصر روم به عنوان تحفه تقدیم فرهاد پادشاه پارت نمود. موزا کنیزکی بود ایتالیایی که به روایتی برای جاسوسی، بنام همبستر پادشاه در دربار رخنه کرده بود، یا به خاطر اینکه بر شاهنشاه اشکانی تسلط قلبی بیابد و او را تحت نفوذ خود درآورد. بهر صورت اصل موضوع و قصد قیصر روم در هدیه چنین زنی به شاه پارت معلوم نیست، اما لااقل همین کنیز اگر خدمتی به قیصر روم نکرده باشد، برای خود مقام و منزلتی کسب کرده است، زیرا فراآتیس یا فرهاد از آن کنیزک پسری یافت که فرهاد پنجم نام دارد و به فرهادک مشهور است. بعد از ولادت این شاهزاده، مقام

۹- روضه‌الصفاء، پیشین، ص ۷۳

۱۰- هر هزار قنطار برابر با هزار تالان بود و تالان نیز نام مقداری از پول طلا یا نقره و وزنی در

نزد یونانی‌ها بوده است. فرهنگ عمید، ص ۷۸۵

۱۱- تاریخ سیاسی پارت، پیشین، ص ۹۵

موزا از درجه کنیزی به مرتبه شاه بانو یا ملکه ایران ترفیع یافت. (۱۲)

لازم به یادآوری است، این زن همانست که بعد از فوت شوهر به همسری پسرش فرهاد پنجم درآمد، و ما در موضوع ازدواج با محارم قبلا "به آن اشاره کردیم.

یک نوشته پوستی که به خط یونانی در اورامان کردستان بدست آمده، نام چهارتن از زنان فرهاد چهارم را ثبت کرده است که عبارتند از اولنیر، (۱۳) کلثویاترا (۱۴) بسیرتا (۱۵) و بیستی باناپس (۱۶) اما آنچه که مسلم است و احوال زندگی شاهان این دوره نشان میدهد، فرهاد چهارم نیز بدون تردید به جز چهار زن یاد شده، زنان دیگری را هم برای همبستری در اختیار داشته است، چرا که وقتی سردار پادشاهی، زنان خود را با دوپست ارا به به اینجا و آنجا همراه خود حمل کند، لابد پادشاهان کشور در این کار از یک سردار و از یک سپهسالار عقب نمی ماندند.

* * *

13- Oleneire

14- Cleopatra

15- Basirta

16- Bistheibanaps

ساسانیان

پیدایش دولت ساسانی

پنج قرن و نیم پس از سقوط دولت هخامنشی بار دیگر پارسیان، سلسله جدیدی بوجود آوردند که از حیث قدرت، با امپراطوری روم برابری میکرد. ساسانیان که خود را وارث هخامنشیان میدانستند، برخلاف عهد اشکانیان قدرتی متمرکز بوجود آوردند و زمام اختیار فتودالها و اشراف ملوک الطوایف را بیش از پیش در دست خود گرفتند، و آنان را وادار کردند که به اوامر حکومت مرکزی گردن نهند. آیین زردشت که ظاهراً "از اواخر حکومت اشکانیان در سراسر ایران بسط و توسعه یافته نبود، در زمان ساسانیان بصورت دین ملی و رسمی کشور درآمد.

در مورد ابتدای کار ساسانیان باید بگوئیم که سامان منی بود از دودمان نجبای فارسی، و در معبد ناهید استخر موقعیت ممتازی داشت. چون وی درگذشت، بابک به جانشینی اش رسید. وی پس از ازدواج با دختر یکی از امرای محلی وضع سیاسی خود را استحکام بخشید. پس از مرگ بابک و درگذشت ناهینگام فرزند بزرگ او شاپور، پسر دوش اردشیر خود را شاه پارس خواند. اردشیر قبل از مرگ، فرزند خود را که شاپور نام داشت در سلطنت شریک کرد. وی که به شاپور اول شهرت دارد در دوران زمامداری خود انضباط بیشتری در ارتش و سازمان اداری کشور پدید آورد و چندی بسا مشکلاتی در زمینه مسایل خارجی مواجه بود که در اثر پیروزی بر این مشکلات قدرتمندی و همبستگی دولت نوپیدا ساسانی را جلوه خاصی بخشید. پس از شاپور بازماندگان او، هرمز اول، بهرام اول، بهرام دوم و بهرام سوم هر یک مدتی کوتاه سلطنت کردند. بعد از این افراد اداره امور کشور بدست نرسی پسر شاپور افتاد و با مرگ او در سال ۳۱۰ میلادی، هرمز دوم مدت نه سال با عدل و رافت سلطنت کرد. چون او در جنگ با اعراب درگذشت، آذر نرسی که مردی خونریز و سفاک بود، زمام امور را بدست گرفت، اما وی به علت سوء سیاست از سلطنت خلع شد و فرزندش نیز کور گردید. بعد از او چون کسی از خاندان شاهی باقی نبود، افسر شاهی را بر فراز خوابگاه زن هرمز دوم که

آبستن بود آویختند و کودک نازاده را به پادشاهی ایران برگزیدند. این کودک که پس از به دنیا آمدن و رشد کردن به سلطنت رسید، همان شاپور دوم یا شاپور ذوالاکتاف است. شاپور دوم هفتاد سال با قدرت فرمانروایی کرد و پس از مرگش در مدتی متجاوز از یک قرن، زمام امور در دست سلاطین بی‌شخصیت افتاد. بعد از مرگ شاپور دوم، بار دیگر با استفاده از آشفتگی اوضاع، نجباء و اشراف قدیم در مقام احیای قدرت دبیرین خود برآمدند و با همکاری روحانیون مقتدر زردشتی در عزل و نصب سلاطین و اداره امور به نحوی موثر مداخله کردند، و پس از سال‌ها برادر خردسال شاپور دوم را که اردشیر دوم نام دارد به سلطنت برگزیدند، ولی بعد از چهار سال چون او را مجرى نیت خود ندیدند از سلطنت خلعتش کردند و در سال ۳۸۳ میلادی شاپور سوم را به تخت سلطنت ایسران نشاندند. در سال ۳۸۸ میلادی سلطنت ایران به بهرام چهارم رسید. این پادشاه برادر شاپور سوم بود که پس از کشته شدنش، یزدگرد اول به سلطنت رسید. با مرگ یزدگرد اول رقابت شدیدی بر سر جانشینی او در گرفت و بالاخره بهرام پنجم در نتیجه مساعدت نظامی امیر عرب حیره پیروز شد. این پادشاه از خوشنامترین سلاطین ساسانی است و عشق او به شعر و موسیقی و شکار شهرت خاصی دارد. بعد از بهرام، یزدگرد دوم زمام امور را بدست گرفت و تا سال ۴۵۷ میلادی سلطنت کرد. یزدگرد دوم دو پسر داشت بنام‌های پیروز و هرمز که پیروز پسر بزرگتر چون خبر یافت که برادر کوچکتر به تخت سلطنت نشسته است به کمک هیتالیان به جنگ او شتافت و برادر را در سال ۴۵۸ میلادی شکست داد. وضع سلسله ساسانی در دوران سلطنت پیروز بسیار وخیم بود. جنگهای سیکسرانه او با هیاطله، وی را به پرداخت خراجی هنگفت به آنها ملزم نمود و مجبور شد پسرش قباد را قبل از پرداخت خراج به عنوان گروگان نزد آنها بگذارد. چنانکه بعد از چند سال به کمک هیاطله در سال ۴۸۸ میلادی، قباد به سلطنت ایران رسید. قباد وارث وضعی آشفته بود. در زمان او مزدک ضمن تبلیغ مردم به صلح‌جویی، از نظر اجتماعی خواهان مساوات بین افراد بشر بود. این نظریات در جامعه عصر ساسانی که اختلاف طبقاتی شدیدی بین مردم وجود داشت به سرعت نفوذ کرد و به صورت جدال طبقاتی درآمد و علیه حرمسراهای اغنیا که در آنها زنان متعدد محبوس بودند اعتراض شد، تا آنجا که قباد مخلوع و محبوس و محاکمه گردید، ولی جان خود را نجات داد و اندکی بعد فرار کرد و به دربار هیاطله پناه برد و در سال ۴۹۹ میلادی در راس سپاهی از آن قوم به ایران آمد و با خلع برادر خود زاماسب مقام از دست رفته را بار دیگر به چنگ آورد.

در این موقع که پیروان مزدک به غارت املاک و ربودن زنان و ضبط زمین‌ها مبادرت کرده بودند به شدت با مخالفت قباد و پسرش خسرو روبرو گردیدند که عاقبت منجر به قتل عام مزدکیان شد. خسرو اول یا خسرو انوشیروان که از سال ۵۳۱ تا ۵۷۹ سلطنت کرد توانست املاک مصادره شده را بار دیگر به صاحبان آنها بازگرداند و وضع زنان و فرزندان آنها را روشن کند.

در دوران سلطنت انوشیروان گرچه نجبا و اشراف در پرتو حمایت وی جانی تازه گرفته بودند،

اما مصائب عمومی و بدبختی‌های اجتماعی کمتر از ادوار سلف بود، ولی مردم چون بیشتر فکر میکردند آن را بیشتر حس می‌نمودند. بعضی از مورخان غربی خسرو انوشیروان را نه تنها پادشاهی عادل بحساب نمی‌آورند، بلکه وی را مردی حریص، جاه‌طلب و عوام‌فریب نیز معرفی میکنند.

در سال ۵۷۹ هرمزد چهارم به جانشینی انوشیروان انتخاب شد، و بقول کریستن سن، این پادشاه یعنی هرمزد چهارم بیش از انوشیروان مستحق لقب عادل بود، و بلعمری نیز در تاریخ خود اذعان دارد که هرمزد چهارم در عدالت از انوشیروان برتر بود.

همینکه ده سال از پادشاهی هرمزد گذشت، مخالفان از هر طرف سر به طغیان برداشتند و نجبا و اشراف نیز که موقع را مناسب دیدند، شاه را دستگیر و کور کردند و پسرش خسرو دوم را در سال ۵۹۰ میلادی به جانشینی او برگزیدند، اما بهرام چوبین که خود را از دودمان اشکانی میدانست پایتخت را محاصره کرد و تاج شاهی بر سر نهاد و بنام خود سکه زد. خسرو نیز که به امپراطور روم پناه برده بود آرام ننشست و به کمک سپاهیان روم بهرام چوبین را از میان برداشت. خسرو دوم با خسرو پرویز که سلطانی حریص بود، کمر مردم را زیر بار مالیات‌های سنگین خرد کرد و برای آنگدن گنج، هم رعایا و هم بزرگان را زنجیده خاطر ساخت، آنچنانکه وی در دوران سلطنت خود گنج‌ها و تجملات بسیار فراهم نمود و به روایتی دز اثر چنین ثروتی، حرمرایی گسترده و وسیع برای خود مهیا دید که در آن سه هزار زن وجود داشت و غیر از دختران خدمتکار که مغنی و مطرب او بودند، سه هزار خادم مرد و هشت هزار و پانصد مرکب و هفتاد و شش فیل و دوازده هزار قاطر برای حمل بنه فراهم کرده بود.

معروف است که دوازده چیز شگفت‌انگیز از دستگاه خسرو پرویز حکایت کرده‌اند که از آن جمله است: قصر تیسفون، درفش کاوبانی، زن او شیرین، رامشگران و مغنیان دربار از جمله سرکش و باربد، شب‌بیز، ریدک خوش‌آرزو (۱) و فیل سفید. همچنین او شطرنجی داشت که مهرهایش را از یاقوت و زمرد ساخته بودند، و دیگر نزدی ازبهد (۲) و زمرد و قطعه زری به وزن دویست مثقال که چون موم نرم بود و میتوانستند آن را به اشکال مختلف درآورند، و چیزهای بسیار دیگر...

با مرگ خسرو پرویز، بار دیگر فئودالیسم در سراسر ایران سایه افکند، و در طی چهار سالی که بین مرگ خسرو دوم و جلوس یزدگرد سوم، آخرین شاه ساسانی فاصله است، دوازده پادشاه بر تخت سلطنت جلوس گردید که جمعی آلت دست قدرتمندان و فئودالهای بزرگ بودند، و بقول دکتر گیرشمن، تاج بر سر می گذاشتند تا چند ماه بعد کشته شوند، و چون مرد کم آمد، زنان را بر تخت نشاندند، چنانکه دو دختر خسرو، پوران و آذرمدخت به سلطنت رسیدند.

عاقبت در سال ۶۳۲ میلادی، شاهزاده‌ای را که از ترس جان، به استخر پناه برده بود پیدا

۱ - غلامی بوده مصاحب پادشاه

۲ - (به ضم باو فتح سن مشدد) مرجان را گویند، لغت‌نامه دهخدا، حرف ب، ص ۴۸

کردند و تاج شاهی را بر سر او نهادند. این شاهزاده نگوینخت یزدگرد سوم بود که نقطه پایان سلسله ساسانی بحساب می‌آید.

موقعیت اجتماعی و حقوق زنان

گرچه اطلاعات ما از وضع عمومی زنان ایران در قبل از اسلام سخت ناچیز است، با این حال درباره وضع اجتماعی و موقعیت آنان که بیش از نیمی از جمعیت کشور را تشکیل میدادند، اطلاعات پراکنده‌ای در منابع تاریخی به چشم می‌خورد. ظاهراً "زنان وابسته به طبقات متوسط و محروم، برای امرار معاش و تأمین زندگی، دوشادوش مردان در کارهای کشاورزی و دیگر امور اقتصادی شرکت موثر داشتند، و جز زنان وابسته به طبقات ممتاز، دیگر زنان، ملزم به رعایت حجاب نبودند.

از حدود آزادی، و مداخله زنان در فعالیت‌های سیاسی نیز اطلاع دقیقی در دست نیست، اما آنچه مسلم است اینست که سلطنت و فرمانروایی زنان اشکال قانونی نداشته است، چنانکه در مقدمه مربوط به تشکیل دولت ساسانی نیز ملاحظه شد، در این فصل از تاریخ دو تن از زنان حتی به سلطنت برگزیده شدند. "همچنین در مدت جنگ و جدالی که پس از مرگ یزدگرد در سال ۴۴۷ میلادی، بین فرزندان او بر سر جانشینی درگرفت، در مدت جنگ دو شاهزاده ساسانی، مادرشان که دینگ نام داشت، در تیسفون سلطنت میکرد. اکنون مهري موجود است که صورت این ملکه با اسم و لقبش ملکه ملکه‌ها به حروف پهلوی در آن کنده شده است. این بانو تاجی بر سر دارد که بر فراز آن، گیسوانش به شکل گویی با نوار کوچکی بسته شده است. گیسوارهای که دارای سه مروارید است در گوش، و گلوبند مرواریدی در گردنش دیده میشود و گیسوان مجمدش به چندین رشته بافته و فروخته است." (۳)

بنا به نوشته کریستن سن، در امپراتوری ساسانی بنابر قوانین متداول از قدیم، زن شخصیت حقوقی نداشت، یعنی زن شخص فرض نمیشد، بلکه شیئی پنداشته میگردد. به عبارت دیگر وی شخصی که صاحب حق باشد بشمار نمیرفت و بطور خلاصه دارای حقوقی نبود. وی از هر لحاظ در تحت سرپرستی و قیمومیت رئیس خانوار که کتک‌خانی یا کدخدای نامیده میشد قرار داشت. این رئیس خانوار ممکن بود که پدر یا شوهر یا در صورت مرگ آنها، جانشین آنان باشد. تمام هدایایی که اعیاناً "به زن یا به کودکان داده میشد، و یا آنچه که آنها بر اثر کار و غیر آن تحصیل میکردند، عیناً "مانند درآمدهای اکتسابی بردگان، همه متعلق به رئیس خانوار بود. آنچنانکه آمده در مسایل حقوقی غالباً "دشوار است که تفاوت حقوقی میان یک زن آزاد و یک برده را تشخیص داد، لیکن در طی زمان در این بینش حقوقی تغییرات زیادی به نفع زن رخ داد. حقوق قدیمی البته از لحاظ نظری

همچنان پای‌برجا بود، اما عملاً "دیگر در میان نسل جدید بکار بسته نمیشد، و رسوم جدید از قدرت حاکمیت آن کاسته بود. یک رئیس خانوار که همچنان حقوق قدیم را برای خود معتبر میدانست، با عکس‌العمل شدید وجدان حقوقی مردم روبرو میگشت. زنان و کودکان و حتی بردگان در امپراتوری ساسانی بدون تردید در حال ترقی و تحول از پائین به بالا بود. آنان در راهی بودند که می‌بایست به طرف استقلال و رهایی از بردگی جسمانی و عقلانی، هدايتشان کند. (۴)

به احتمال قوی تربیت دختران در عهد ساسانی بیشتر جنبه خانه‌داری داشته است، چونکه دختران طبعاً "برای این تربیت شده بودند که بعداً" به عنوان کدبانوی خانه در صحنه اجتماع گام نهند، لکن شواهدی در دست است که تربیت علمی نیز در میان زنان امپراتوری ساسانی البته در طبقات بالا رواج داشته است. تحصیل روزافزون کمالات در میان زنان ساسانی به احتمال قوی عامل اساسی ایجاد میل شدید آنان برای درهم شکستن یوغ اسارت گذشته و شوق کسب استقلال به‌شمار می‌رود. در عهد ساسانی، وقتی که دختری از یک خانواده خوب، پانزده ساله میشد و رشد بدنی‌اش نیز به حد بلوغ میرسید، بر پدر وی بود که برای او شوهری مناسب بیابد، و اگر پدرش مرده بود، در اینصورت این وظیفه را جانشین پدر و کفیل خانواده یعنی بزرگترین فرزند بالغ او عهده‌دار بود، و بالاخره اگر چنین پسری نیز وجود نداشت، وصی یا قیمی که به وسیله دادگاه برای رسیدگی به امور خانواده مرد فقید تعیین میشد، موظف بود که دختر را به شوهری شایسته دهد. بدیهی است که اگر دختری از خانواده ثروتمند و اشرافی بود، خواستگاران زیادتری داشت.

در زمان ساسانیان، زمانی که دختری شوهر میکرد دیگر هیچگونه سهمی به عنوان ارث از پدر خود و یا از کفیل او دریافت نمیداشت. از این رو لازم بود که هنگام زناشویی، دختر حتی المقدور جهاز کامل و بزرگی با خود همراه ببرد. در مورد مهریه نیز مبلغی تعیین میشد که یا قبلاً و یا بعداً "در صورت پیش آمدن طلاق به زن پرداخته شود.

دختران میتوانند به میل و خواسته خود ازدواج کنند، و اگر دختری عدم موافقت خود را در همسری مردی اعلام میکرد، پدر نیز ناگزیر سخن او را می‌پذیرفت. در چنین وضعی پدر نمیتوانست او را از ارث محروم سازد و با به وسیله دیگری او را کفیل دهد. و اگر دختری از قبول ازدواجی که پدر وی خواستار آن است سر باز میزد، همچنان پول مهریه و سهم ارثی پیش از مرگ پدر برای او باقی بود و بعد از مرگ پدر نیز از او ارث می‌برد.

ترتیب تقسیم ارث در حقوق ساسانی بدین‌منوال بوده است که پادشاه زن یعنی زن درجه اول و پسران او هر یک سهم مساوی از ارث داشته‌اند، و دختران در صورتی که شوهر نداشتند نصف سهم برادران و مادر خود ارث می‌بردند. اما چکرزن یا زن مقام دوم و فرزندان‌ش هیچگونه سهمی از ارث نداشتند. این نقیصه غالباً "در عمل بدین ترتیب برطرف میگشت که پدر از حق قانونی خود در

زمان حیات خویش استفاده میکرد و سهمی هم برای چکرزن خود و فرزندان آنها پرداخت میشد و یا در وصیت‌نامه قید میگردد تا بعداً "به آنها پرداخت شود".

بنابر قوانین قدیمی، زن کاملاً "تحت سلطه مرد قرار داشت"، و محکوم بود مانند کودکان و بردگان، بدون چون و چرا اوامر مرد را اطاعت کند. زیرا نافرمانی زن به مرد ایجاب میکرد که همسرش بتواند او را طرد کند. لیکن در طی زمان، موقعیت خودکامگی و سلطه مرد بشدت دچار تغییر و تحول گردید. زن (البته پادشاهان که مقام اول را داشت) در راه آن بود که از بردگی مرد به مقام همسری و همکاری او ارتقاء یابد. اعمال خودسرانه مرد نسبت به زن، که وجدان جدید حقوق عصر ساسانی را جریحه‌دار میساخت، موجبات حمایت قانونی از زن را فراهم آورد. (۵)

در حقوق قدیم، زن بطور کلی از حق معامله و عقد قرارداد محروم بوده است، لیکن در حقوق عملی جدید عصر ساسانی این رسم کهن نیز از اعتبار ساقط شده بود. آنچنانکه زن میتوانست عقد قرارداد کند و مسئولیت شرکت در کاری را با شوهر داشته باشد، "شوهر میتوانست به وسیله یک سند قانونی، زن را شریک خود سازد که در اینصورت زن شریک‌المال میشد و میتوانست مثل شوی خود، در آن تصرف کند..." (۶)

"هرگاه شوهری به زن خود میگفت که از این لحظه تو آزاد و صاحب اختیار خود هستی، زن بدینوسیله از نزد شوهر خود طرد نمیشد ولی اجازت مییافت که به عنوان خدمتکار شوهر دیگری اختیار کند، در صورتیکه شوهری زن خود را طرد میکرد، بی آنکه صریحاً "اختیار او را بخود او بسپارد، زن شوهری دیگر اختیار میکرد. فرزندی که در ازدواج جدید، در حیات شوهر اولش میزایید، از آن شوهر اولش بود، یعنی زن تحت تبعیت شوهر اول باقی می ماند، اما در مورد طلاق که با رضای زوجة واقع میشد، زن حق نداشت اموالی را که شوهر در موقع عروسی به او داده بود نگاهدارد. مفهوم مخالف این حکم آنست که زن نمیتوانسته است در موقع طلاق که بی رضایت او واقع شده باشد، همه مال یا قسمتی از آن را نگاه دارد." (۷)

در پایان این مطلب، باید گفت که چون در مطالعه وضع زنان در عهد ساسانی تناقضاتی مشاهده میشود، این تضاد نشان میدهد زنان در این عهد به تدریج تحولاتی در زندگی خود یافته‌اند و رفترفته حقوقی برای خویش کسب کرده‌اند.

۵- همان، ص ۶۲

۶- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۱، ص ۶۶۲

۷- ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۳۵۳

ازدواج با اقارب

قبل از آنکه به موضوع ازدواج با خویشاوندان نزدیک بپردازیم، لازم است به نکته‌ای که مترجم کتاب زن در حقوق ساسانی بر آن تاکید کرده‌است اشاره کنیم. ایشان ضمن اینکه در مقدمه این کتاب، ازدواج با خویشاوندان را در عهد ساسانی تأیید میکند، ولی برای رفع شبهه و تمیز دادن ازدواج با اقارب و ازدواج با محارم از هم، توضیح جالبی دارد که عیناً "اما به اختصار برای آگاهی خوانندگان عزیز نقل میکنیم." "خویدوگدس یا خوتدکس که در اوستا خوات و دث (Khvaetvadatha) آمده است، عموماً "بوسیله مترجمان و نویسندگان فارسی زبان امروز، بدون رعایت دقت، به عنوان ازدواج با اقارب، ازدواج با اقوام نزدیک، و ازدواج با ارحام، مترادف و یکی دانسته و در ترجمه‌ها و نوشته‌های خود نیز آنها را بطور مساوی بکار برده‌اند. مفهوم محارم با اقارب یا اقوام نزدیک یکی نیست. واژه محارم بیشتر اصطلاحی فنی و دارای مفهوم خاص و دقیق حقوقی است. کسی را که اسلام از زمره محارم می‌شمارد، ضرورتی ندارد که مسیحیت نیز جزء محارم بدانند. ازدواج پسرعمو و دختر عمو در اسلام نه تنها مباح است، بلکه مستحب است و موکد نیز هست. در صورتیکه در مسیحیت، به‌ویژه در میان شاخه کاتولیک آن، حرام است. درحقیقت در هر نظام فقهی و حقوقی، محارم به کسانی اطلاق میشود که ازدواج با آنها در آن نظام تحریم شده باشد، اعم از اینکه این اشخاص در خویشاوندی یک درجه دورتر یا نزدیک‌تر باشند.

بدین ترتیب اگر یک مسیحی کاتولیک، به‌توجه به اینکه در اسلام ازدواج پسرعمو با دخترعمو مجاز است، بگوید مسلمانان با محارم خود ازدواج میکنند، بهمان اندازه اشتباه کرده است که ما در امروز، به‌توجه به جدول تحریم ازدواج با خویشاوندان در اسلام، بگوئیم ایرانیان باستان با محارم خود زناشویی میکردند. این اشتباه، در این هر دو مورد، ناشی از آنجاست که ما امور متداول و سنن یک جامعه را با مقیاس جامعه دیگری سنجیده‌ایم. استعمال اصطلاح ازدواج با محارم، خواه و ناخواه در ذهن ایرانی امروز با یک مفهوم شرم‌آور و تعیین ارزش منفی توأم است. از این رو در ترجمه واژه خویدوگدس به ازدواج با محارم باید رعایت نکات برشمرده را نموده، آن را به زناشویی یا خویشاوند که در حقیقت ترجمه صحیح و تحت‌اللفظی آن نیز هست ترجمه کرد، زیرا کلمه خوید یا خوات اوستایی همان خویش امروزی، و واژه و دث نیز به معنی زناشویی است، و همواره نیز باید، همان‌طور که امام جعفر صادق نیز خاطرنشان ساخته است، به یاد داشت که هر قوم و اجتماعی دارای نکاحی مخصوص به خویشتن است.

زناشویی در ایران باستان نیز دارای آداب خاصی و همچنین سلسله محارم ویژه‌ای بوده است. هرچند هم که این محارم، با محارمی که اسلام یا مسیحیت تعیین کرده‌اند مطابقت نکند (۸).

و حال که در توجیه موضوع ازدواج با محارم و ازدواج با اقارب مطالبی را ذکر کردیم، میپردازیم به مطلبی دیگر از پیشگفتار مترجم کتاب زن در حقوق ساسانی که روشنگر مسایلی در زمینه مورد بحث است. ناصرالدین صاحب الزمانی مینویسد: در امپراتوری ساسانی، ازدواج با خواهر و با زن پدر امری مقبول و متداول بوده است. ازدواج با خواهر، به ویژه در خاندان سلطنتی، برای حفظ پاکی خون و میراث شاهانه، اصلی موید و مرجع بشمار میرفته است.

... ایرانیان باستان، بنابر تعالیم اوستا، زناشوئی میان برادر و خواهر را موجب جلب روشنایی ایزدی در خاندان و طرد دیوان میدانستند.

با تمام این احوال که گروهی از نویسندگان و مورخان در قضیه ازدواج ایرانیان عهد باستان با اقارب خویش مطالبی آورده‌اند، اما اعتقاد بسیاری از صاحب نظران برایستکه موضوع بدینگونه که شایع کرده‌اند نبوده و موضوع ازدواج با اقارب در میان عموم ایرانیان رواج نداشته است. شاید در میان خاندان سلطنت چنین چیزی بوده ولی نسبت دادن آن به تمام مردم ایران درست نباشد.

بهرصورت بهترین دلیل در ایران باستان در مورد این عمل، چه بسا همان علاقه به حفظ دودمان و پاک نگاهداشتن خون و نژاد بوده است که علاقایی به همسری با خواهران و مادران و دختران ایجاد کرده است. گرچه برخی نیز معتقد هستند که منظور از مادر، درحقیقت مادر اصلی شخص نیست، بلکه احتمالاً "زن پدر یا درحقیقت نامادری باید باشد که به همسری کسی درمی‌آمده است. پرفسور آرتور کریستن سن نیز به ازدواج با اقارب اشاره دارد و میگوید: "... اهتمام درپاکی نسب و خون خانواده یکی از صفات بارز جامعه ایرانی بشمار میرفت، تا به حدی که ازدواج با محارم را جایز می‌شمردند..." (۹)

ضمناً "کریستن سن اشاره به اجر این عمل نیز به نقل از کتب مذهبی ایران باستان دارد که مزاجت بین خواهر و برادر به وسیله فرہ ایزدی روشن میشود و دیوان را بدور میدارد، و برای نمونه از بهرام چوبین یاد میکند که خواهر خود گردیگ را گردیه را گرفت و اشاره به مدارک دیگری می‌نماید که نشان دهنده ازدواج با اقارب است. و خلاصه اینکه بنا به شواهد تاریخی ازدواج خواهر و برادر و دیگر نزدیکان در عصر ساسانی به ویژه در میان بزرگان کشور یک عمل خداهستاده بشمار میرفته است.

ازدواج استقراضی

یکی از انواع ازدواج‌ها در عهد ساسانی، ازدواج استقراضی یا عاریتی بود. بدین ترتیب بود "شوهر حق داشت یگانه زن خود، یا یکی از زنانش را، حتی زن ممتاز خود را به مرد دیگری که

بدون تقصیر محتاج شده بود پسارد تا این مرد از خدمات آن زن استفاده کند. در چنین امری رضایت زن شرط نبود. در این صورت شوهر دوم حق دخل و تصرف در اموال زن را نداشت و فرزندی که در این ازدواج متولد میشدند، متعلق به خانواده شوهر اول بودند و مانند فرزندان او محسوب میشدند. (۱۰) توضیح اینکه عمل دادن زن به عنوان عاریت با انعقاد پیمان رسمی صورت میگرفت، که در طی آن شوهر جدید همگونه مواظبت و نگهداری زن را در مدت این ازدواج تعهد می‌کرد. این عمل را جزو اعمال خیر میدانستند و کمک به یک همدین تنگدست به حساب می‌آوردند. در این کار شخص نیازمند به زن باید علاقه به داشتن یک زن را به وجه پسندیده‌ای، اظهار بدارد و جمله علاقه به داشتن زن به وجه پسندیده‌ای در چنین کاری حتماً "باید اظهار شود، چرا که این نکته حاکی از فرمول خاص این عقد و پیمان است که با کلمات و جملات معینی مانند عقد سایر قراردادها ادا میشود. (۱۱)

شوهر بدلی موقت، در ازای واگذاری موقت زن عاریتی از طرف شوهر اصلی، موظف بود که از زن موقت خود نگهداری کامل نموده، امور معاش و رفع سایر نیازمندیهای او را عهده‌دار گردد. کودکانی که در مدت و در نتیجه زناشویی استقرازی پا به عرصه وجود می‌گذارند، به شوهر اصلی تعلق داشتند نه به پدر خود که شوهر موقت مادرشان محسوب می‌گردید. ولی با این وجود حق قیمومیت، در تمام مدت ازدواج استقرازی، از آن شوهر موقت بود، زیرا نص متن حقوقی برایستکه، ازدواج بدون قیمومیت قابل تصور نیست. درباره طول مدت ازدواج، نصی در دست نیست. تعیین مدت به عهده طرفین قرارداد بوده است، ولی از خلال آنچه که درباره این ازدواج اظهار شده است، بدنیآ آمدن کودکان نشان آنستکه این چنین ازدواجی نسبتاً "خیلی مدید میتواند باشد.

با مطالعه در وضع ازدواج استقرازی به خوبی ملاحظه میشود که چگونه باز تصور قدیمی از زن به عنوان شیئی نه شخص خودنمایی میکند. فی‌المثل اعتراض زن نسبت به قرارداد شوهر اصلی‌اش درباره واگذاری موقت او به شوهر دیگر، بی‌اثر و بی‌اعتبار است. مسأله کودکان وی نیز نظیر وضع حقوقی کودکان یک کنیز است که برای انجام خدمت اجاره داده میشد، و در مدت اجاره، کودکانی که از وی پا به عرصه وجود می‌گذارند، ملک ارباب اصلی او محسوب میگردیدند، نه ملک کارفرما و ارباب موقت او.

شایان توجه در مورد ازدواج استقرازی این نکته است که در انجام تشریفات آن به جهت واگذاری موقت زن به دیگری، یک علت تعاونی و خیرخواهانه لازم بوده است، مانند نیازی که یک هم‌کیش بدون تقصیر و گناه، به خاطر کودکان خود داشته، یعنی مثلاً "نیازی که بر اثر مرگ زن یا بیماری سخت او برای شوهر وی بوجود آمده است. ضمناً "میتوان استنباط کرد که این نوع ازدواج‌های

موقت احیاناً" و یا حتی تنها در میان طبقات دوم اجتماع صورت می‌گرفته، چون در این طبقات مردان غالباً "دارای بیش از یک زن نبوده و سیستم تک‌همسری در میان آنان بوده است. در صورتیکه برای یک مرد از خانواده اشraf که زنان متعدد داشته کمتر نیازی به یک همسر عاریتی پیش می‌آمده است. همچنین باید فرض کنیم که در محافل اشرفی نیز اینگونه ازدواج‌های استقراضی اتفاق می‌افتاده، و آن حتی امری متداول بوده است.

البته در اینجا بارتلمه ضمن اینکه ازدواج موقت یا عاریه‌ای را فقط مربوط به طبقات دوم اجتماع دانسته، سپس اشraf را نیز در ردیف علاقمندان ازدواج‌های استقراضی به حساب آورده تضاد و تناقضی وجود دارد که در توجیه این مطالب اشاره کرده است که در مورد اشraf اینگونه ازدواج‌های استقراضی تحت نام‌های ویژه‌ای انجام می‌گرفته است. البته بارتلمه در قسمت دیگری از مطالب خود ازدواج‌های استقراضی را فقط به خاطر تعاون و یک عمل خیرخواهانه ندانسته، و اضافه کرده است که این امر به مناسبت دلخواه دیگری نیز انجام می‌گرفته است.

بارتلمه در برابر لحن تمجید آمیزش در مورد سهولت وضع ازدواج و انواع مختلف و سخاوتمندانه آن در امپراتوری ساسانی، ضمناً "از اشکالات حقوقی ناشی از مسئله ازدواج استقراضی نیز مطالبی دارد. بارتلمه درباره اینگونه ازدواج می‌گوید: در نتیجه اینگونه اعمال، روابط زناشویی و مسائل مربوط به آن تاحدودی مبهم بوده است. به طوری که به کرات درباره دعاوی حقوقی در دادگاه‌ها می‌شنویم که در آنها مسأله حق به زن مطرح شده است. بدین معنی که مردی مدعی بوده زن از آن اوست و مرد دیگری بدون مجوز قانونی وی را در اختیار دارد. زیرا در ازدواج‌های استقراضی یا عاریتی موقت چه بسا شوهر دوم یا موقتی به زن دل می‌بست و از پس دادن او خودداری میکرد که این کار موجب طرح شکایاتی در دادگاه‌های عهد ساسانی میشده است. (۱۲)

تعدد زوجات

در مورد تعدد زوجات در امپراتوری ساسانی شماره زنانی که یک مرد میتواند اختیار کند، از لحاظ حقوق نظری محدود نبوده است. بدیهی است که اختیار زنان متعدد، در عمل بسته به میل مرد، و قبل از هر چیز منوط به بنیه مالی او بوده است. یک مرد عادی ناگزیر بود که با یک

۱۲ - باید توضیح داد که نوعی از ازدواج استقراضی در یونان باستان نیز وجود داشته است. بدین معنی که اگر زنی عقیم می‌بود، شوهر او را طلاق میداد. اما اگر شوهر عقیم بود، میتواند برای مدت کوتاهی زنی را به برادر خود یا مرد دیگری تسلیم کند و از او باردار شود. فرزندی که از این همبستری بوجود می‌آمد فرزند شوهر اول محسوب میشد. البته چنین عملی اجباری بود و به منظور بقا خانواده انجام میگرفت.

زن سر کند، در صورتیکه اشراف می‌توانستند به اندازه یک دوره تسبیح زن در حرمسرای خود گرد آورند. در گزارش یونانیان می‌خوانیم که شماره زنان حتی به صدها بالغ می‌شده است.

رئیس خانه یا کدخدا، از حق ریاست دودمان بهره‌مند بود. یکی از زنان، سوگلی و صاحب حقوق کامله محسوب شده و او را پادشاه زن ممتاز می‌خواندند. از او پست‌تر زنی بود که عنوان خدمتکاری داشت و او را زن خدمتکار می‌گفتند. حقوق قانونی این دو نوع زوجة مختلف بود. ظاهراً کنیزان زرخرید و زنان اسیر جزء طبقه چاکر زن یا خدمتکار بوده‌اند. معلوم نیست که عده زنان ممتاز یک مرد محدود بوده است یا خیر. اما در بسی از مباحث حقوقی از مردی که دو زن ممتاز دارد سخن به میان آمده است. هر زنی از این طبقه عنوان بانوی خانه یا گدبانو داشته است، و گویا هر یک از آنها دارای خانه جداگانه بوده‌اند. شوهر مکلف بود که مادام‌العمر زن ممتاز خود را نان دهد و نگاهداری نماید. هر پسر تا سن بلوغ و هر دختری تا زمان ازدواج دارای همین حقوق بوده‌اند. اما زوجة‌هایی که عنوان چاکر زن داشته‌اند فقط اولاد ذکور آنان در خانواده پدیری پذیرفته می‌شده است. (۱۳)

حال که موضوع تعدد زوجات مطرح است باید این مطلب را نیز اضافه کرد که: "پارسیان امروز هند تنها با یک زن به سر می‌برند، و سیستم یک زنی را سخت محترم می‌شمارند، در صورتیکه در میان زرتشتیان ساکن ایران هنوز مجاز محسوب می‌شود که مرد در صورتیکه زن اولش نازا باشد، زن دیگری اختیار کند، و تحت همین شرط حتی می‌تواند به ازدواج با زن سومی نیز تن در دهد. در این موضوع در میان پارسیان هندوستان، یک همسری بیشتر بر اساس علل اقتصادی قابل توجه است تا علل اخلاقی. زیرا هنگام مهاجرت به سواحل غربی هندوستان پس از سقوط امپراتوری ساسانی، زرتشتیان ناگزیر بودند که اموال غیرمنقول، و از اموال منقول نیز گله خود را به جای گذارند. بدین ترتیب آنان بهیچوجه با مال و مکنت زیادی به سرزمین جدید نرفتند، حرمت تعدد زوجات که نوعی تجمل محسوب می‌گشت، خود مولود چنین فشار اقتصادی بود، و بعداً "حرمت عملی اقتصادی تعدد زنان تغییر شکل به حرمت مذهبی داد." (۱۴)

ازدواج آزاد

آزادی جنسی نیز از موضوعات بارز دوره ساسانی است. بدرستی بر ما معلوم نیست، ولی زن، آزادی و سهولت در روابط جنسی خود را با مرد در غرب، امروز بیشتر مدیون علل و فشار اقتصادی دو جنگ گذشته است. دو جنگ گذشته و فشار اقتصادی آن، ناچار زن را وارد صحنه اجتماع کرد که

۱۳ - ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۳۴۶

۱۴ - زن در حقوق ساسانی، پیشین، ص ۵۱

دوش‌پدوش مرد در تلاش معاش بکوشد. ورود زن در اجتماع، ناچار بر اثر خصوصیت قرب زن و مرد، و از میان رفتن فاصله میان دو جنس، سهل‌گیری در امور جنسی و تجدیدنظر در اخلاق جنسی قدیم را از پی داشت. این چنین آزادی را در ایران ساسانی کمتر با عامل اقتصادی و صنعتی امروز غرب میتوان توجیه کرد، به ویژه آنکه با وجود تشابه اوضاع اقتصادی کشورهای همجوار ایران ساسانی، بهیچوجه چنین پیشرفتی را در تسهیل امور جنسی در میان ملل همسایه مشاهده نمیکنیم.

"در ایران عهد ساسانی اگر پدری عمداً از انجام وظیفه خود نسبت به دخترش کوتاهی میورزید، یا از روی امساک و یا بیم از دست دادن او، بموقع روانه خانه شوهر نمیگرد، و یا اگر در اولین فرصت موفقیتی حاصل نمیشد و دیگر رغبتی به کوشش مداوم نشان نمیداد، در اینصورت دختر میتوانست به میل خود و بدون اجازه پدر حتی به یک ازدواج غیرمشروع تن دردهد. در این مواقع حقوق نیز پختیبان دختر بود و مانع از این میگشت که عمل او عواقب وخیمی را برای وی در پی داشته باشد. هزینه معاش و سهم ارث او برای وی باقی میماند، و فقط در صورتیکه دختر نمیتوانست از ادامه رابطه نامشروع خود، من بعد اجتناب ورزد، در این هنگام پدر مجاز بود که در مقدار سهم ارث وی تقلیلی دهد.

ضمناً" بنظر میرسد که چنین موردی زیاد نادر نبوده است، چون که مقرراتی در این باره به ویژه درباره کودکانی که در نتیجه چنین روابطی متولد شده بودند و درباره مادران آنها در صورت تمایل به ازدواج رسمی، قانونی از عهد ساسانی در دست است.

کودکانی که فرزندان روابط آزاد بشمار میرفتند، نخست در تحت سرپرستی مادر خود و در خانه پدر بزرگ مادری خویش رشد و تربیت می یافتند، و در صورتیکه کودک دختر بود، پدر بزرگ حتی وظیفه داشت که از سن معینی برای او وجهی بطور مقرر یومیه تعیین کند. این چنین دختری ضمناً دارای نصف سهم ارث یک دختر قانونی بود. تنها اگر مادر یک چنین کودکی که ثمره عشق آزاد بشمار میرفت شوهر میکرد، دیگر خود مسئولیت پرستاری کامل از فرزند غیر قانونی اش را به عهده داشت.

مسئله فرزندان روابط عشق آزاد، در صورتی که مادرشان از خانواده‌های سرشناس و اشرافی بودند، سعی میگشت که محرمانه حل شود، و این کودکان را نیز به لقب پرلطف پیک خداپسان می نامیدند. در مواردی که مادر این پیک خداپان توانایی مالی نداشت که از آنان نگهداری کند، تهیه وسایل خوراک و پوشاک مادر فرزند تا زمان بلوغ او (۱۵) به عهده پدر بود. (۱۶)

۱۵ - یعنی تا زمان بلوغ فرزند، مادر طفل نیز خرجش به عهده پدر بوده است.

۱۶ - همان، ص ۴۹ به بعد، با اندکی تغییر

ازدواج ابدال

یکی از مقررات خاصه فقه ساسانی، ازدواج ابدال است. بدین ترتیب که "اگر مردی بمیرد و پسر نداشت باشد، باید دید اگر زنی دارد، او را به نزدیکترین خویشاوندان متوفی باید بدهند. و اگر شخص فوت شده زن ندارد. دختر یا نزدیکترین بستگان او را با اقرب خویشان باید نکاح ببندند، ولی اگر هیچ زنی از بستگان او موجود نباشد، از مال شخص متوفی باید زنی را جهیزه داده، به یکی از مردان خویشاوند میت بدهند، پسر که از این ازدواج حاصل شود فرزند آن مرد میت محسوب میشود. کسی که از ادای این تکلیف غفلت ورزد، سبب قتل نفوس بی شمار شده است، زیرا که نسل میت را قطع و نام او را تا آخر دنیا خاموش نموده است." (۱۷)

طلاق در دوره ساسانیان

همانگونه که زناشویی در امپراتوری ساسانی مستلزم تدارکات و تشریفات زیادی از نظر حقوقی نداشته، موضوع طلاق نیز از سهولت بیشتری برخوردار بوده است. در موارد زیادی طلاق با رضایت طرفین، به آسانی و حسن نیت جاری میشده است، و غالباً "نیز بدان منظور بوده که هر یک از طرفین بتوانند به زناشویی تازه‌ای تن در دهند."

از حق مرد در مورد طرد زن به عنوان عدم تمکین، تنها در موارد بسیار قلیل که احیاناً "کار به رسوایی میکشیده است استفاده میشده، چون زن در حقوق عملی جدید امپراتوری ساسانی میتوانسته است در برابر دادگاه رسماً "از شوهر خود طلب ازائه مدرک و دلیل قانونی کند."

خیانت در حیات زناشویی به وسیله زن، یعنی تن دادن به زنا، محصنه در صورت اثبات علت کافی و آنی جواز طلاق برای شوهر بشمار میرفته است. (۱۸) در چنین مواردی بر اثر شکایت شوهر به دادگاه، ممکن بود که مرد خاطی به پرداخت جریمه سنگین نقدی محکوم شود. این جریمه در صورتیکه عمل منافعی عفت ضماً "توام با قهر و غلبه و ربودن زن انجام میگرفت به مراتب سنگین‌تر میگردد. امری که زیاد هم نادر نبوده است."

۱۷- ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۳۵۵

۱۸- حال که موضوع زنا در زمان ساسانی بمیان آمد جالب است در این زمینه به مطلبی از صفحه ۱۵۶ مسالک و معالک ابواسحق ابراهیم اسطخری اشاره شود که نشان میدهد هر زنی به وقت آهستن یا به وقت حیض زنا میکرد پاک نمیشد تا آنگاه که به آتشکده میرفت و پیش هر بذر برهنه میشد و به کمیز گاو خویشتن را می‌شست.

از نظر حقوقی، دشوارترین امر در مسئله تمام طلاق‌ها مسئله حل اختلافات مالی زن و شوهر هنگام جدایی بوده است، که چگونه باید با جهاز زن، باصله و با سایر درآمدها و متعلقات او رفتار شود. اطلاعات بدست آمده نشان میدهد که اتفاق نظری در مورد این امر در میان قاضیان نبوده است، زیرا در این موضوع حقوق قدیم و حقوق جدید در آن عهد همیشه در حال نزاع بوده‌اند. (۱۹)

زن و آئین مزدک

از آنجا که در عهد ساسانیان، ظهور و نشر آیین وی موضوعاتی را در تاریخ زن مطرح ساخته است، لذا بی‌مناسبت نمیدانیم که در این قسمت نظری اجمالی داشته باشیم به وضع زنان در زمان ظهور مزدک.

بنابر بعضی از روایت‌ها، بنیانگذار اصلی جنبش مزدکی شخصی بنام بوندس از پیروان مذهبی مانی بوده، و به عقیده بعضی دیگر، زردشت نام‌آورنده اصلی این آیین است. و برخی نیز بوندس و زردشت را نام شخص واحدی میدانند و اعتقاد دارند که دعوت این شخص در ابتدای امر بیشتر جنبه نظری داشته، اما پس از آنکه اداره جمعیت بدست مزدک افتاد، رفته‌رفته نام موسس اصلی یعنی زردشت (۲۰) رو به فراموشی رفت و پیروان این راه به اسم فرقه مزدکیه معروف شدند. "بسیاری از معتقدات مزدکیان، با عقاید مانویان درباره خیر و شر و نور و ظلمت یکی است، و این جماعت نیز مانند فرقه مانویان معتقد به پرهیزگاری و ترک علایق دنیوی بودند و بعید نیست که مزدکیان نیز خود یکی از شعب و فرق مانویان باشند." (۲۱)

چون در عهد ساسانیان اختلاف طبقاتی شدید بر جامعه ایران حاکم بود، هیچ تعجب‌آور نیست که ستمکاری‌ها و ظلم‌های بزرگان و اشراف بر هشتاد درصد از مردم چنین نهضتی را بدنبال داشته باشد، و هیچ بعید نیست که قبل از مزدک هم قیام‌هایی بر علیه مظالم آن عهد انجام گرفته، اما در تواریخ ثبت و ضبط نشده است. و چه بسا اگر مزدک و مزدکیان علیه اختلاف شدید طبقاتی برپا نمی‌خاستند، فرد دیگر یا افراد دیگری برای رفع ظلم، زمام این نهضت را بدست میگرفتند. و اما در مورد عقاید مزدک کریستن سن می‌گوید: "به عقیده او چون علت اصلی کینه و ناسازگاری، نابرابری مردمان است، پس باید ناچار عدم مساوات را از میان برداشت تا کینه و نفاق نیز از جهان رخت بربندد."

۱۹- زن در حقوق ساسانی، پیشین، ص ۶۵، با اندکی تغییر

۲۰- باید توجه داشت که این شخص، جدا از زرتشت پیامبر است.

۲۱- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۱، ص ۶۴۹

... پیشوایان مزدکیه دریافتند که مردمان عادی نمیتوانند از میل و رغبت به لذات و تمتعات مادی، از قبیل داشتن ثروت و تملک زنان و یا دست یافتن به زنان مخصوصی که مورد علاقه است رهایی یابند، مگر اینکه بتوانند این امیال خود را به آزادی و بلامانع اقناع کنند. پس این قبیل افکار را مبنای عقاید و نظریات اجتماعی خود قرار دادند و گفتند که خداوند کلیه وسایل معیشت را در روی زمین در دسترس مردمان قرار داده است تا افراد بشر آن را به تساوی بین خود قسمت کنند، به قسمی که کسی بیش از دیگر هموعان خود چیزی نداشته باشد.

... پس باید از توانگران گرفت و به تهیدستان داد، تا بدینوسیله مساوات دوباره در این جهان برقرار شود. زن و خواسته باید مانند آب و آتش و مراتع در دسترس همگان بالاشتراک قرار گیرد، این عمل خیری است که خداوند فرموده و نزد او اجر و پاداش عظیم دارد و گذشته از تمام اینها، دستگیری مردمان از یکدیگر عملی است قابل توصیه و باعث خشنودی خداوند. " (۲۲)

به همین جهت دشمنان فرقه کمونیستی مزدکی، این آیین را به عنوان اینکه موجب ترویج فحشا و منکر میشود به سختی مورد انتقاد قرار داده‌اند و اکثر گویندگان و نویسندگان نیز اباحه (۲۳) زنان را فقط مدنظر داشته و به مزدکیان تاخته‌اند. به همین خاطر فردوسی نیز در اشاره به اصول عقاید مزدکیان در شاهنامه آورده است که:

زن و خانه و چیز بخشیدنی است تهیدست کس با توانگر یکی است

و نظام الملک نیز به شرح عقاید مزدک پرداخته و در سیاست‌نامه نوشته است: مزدک گفت مال بخشیدنی است میان مردمان، که همه بندگان خدای تعالی و فرزندان آدمند... پس باید مال یکدیگر را خرج کنند تا هیچکس را بی‌برگی نباشد و درماندگی، و متساوی‌الحال باشند. آنگاه گفت زنان شما چون مال شماست، باید که زن را چون مال یکدیگر شناسید تا هیچکس از لذت و شهوت دنیا بی‌نصیب نماند و در مراد بر همه خلق گشاده بود.

قباد پادشاه ساسانی از جمله کسانی بود که به آئین مزدک گروید و قوانینی در باب اشتراک زنان وضع کرد و خود نیز به ترویج و اشاعه آیین یاد شده پرداخت. در تاریخ طبری آمده است که: "... به قباد گفتند در ایام گذشته گنه کرده‌ای و پاک‌نوشی سگرا که زنان خویش را همگانی کنی..." (۲۴) البته بدرستی معلوم نیست که قوانین جدید قباد در مورد نکاح و اشتراک زنان چگونه بوده است. چه بسا که او با وضع قوانین جدید یک نوع ازدواج آزادتری برقرار کرده باشد. چنانکه میدانیم در آن عصر مرد نمیتوانست زن یا یکی از زنان و حتی زن ممتاز خود را بدیگری که بدون

۲۲ - ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۳۶۷، به اختصار

۲۳ - اباحه و اباحت (به کسر همزه و فتح حا) مباح کردن، جایز شمردن. لغت‌نامه دهخدا، حرف همزه، ص ۲۴۴. مزدکیان و باطنیه را اباحی و اباحیه نیز نامیده‌اند.

۲۴ - ترجمه تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۴۰

تقصیر محتاج شده باشد بهسپارد، تا این مرد از خدمات زن استفاده کند. "شخص از خود میبرد که چگونه پادشاه ایران پیرو این فرقه اباحی یا کمونیست شده است؟ بعضی گفته‌اند که کواذ (۲۵) روی اعتقاد تام پیروی مزدک را اختیار کرد، و برخی گفته‌اند که گرویدن کواذ به این آئین از راه ترس بوده و از روی تزویر این کیش را گرفته است. " (۲۶) اما از آنجا که قباد پادشاه مقتدری بوده و با اراده کامل چند بار علیه کسانی که چشم به تاج و تخت او دوخته بودند برخاسته و دشمنان را از ضرب شمشیر خود به لوزه درآورده، نمیتوان پذیرفتن آیین مزدک را از طرف او ناشی از ترس یا از روی تزویر دانست، بلکه میشود قبول کرد که او بخاطر درهم شکستن قدرت اشراف که ظلم و جورشان و حتی خودشان همیشه سلطنت را تهدید میکردند با مزدک بهمکاری و همفکری پرداخته است.

در اثر چنین همکاری، قباد نتوانست در مقابل اعیان و روحانیین تاب مقاومت بیاورد و به نزد هیاطله گریخت و اشراف در سال ۴۹۶ میلادی جاماسب یا زاماسب را به جانشینی وی برگزیدند، اما قباد بار دیگر به یاری سپاه هیاطله توانست تاج و تخت خود را از دست جاماسب بستاند و با تحکیم موقعیت خود از یاری به مزدکیان دست بردارد. بعد از آن تعلیمات مزدک بطور پنهانی انجام میگرفت، که عاقبت در سال ۵۲۹ میلادی "در مجلسی که در دربار تشکیل شده بود، بحث لفظی به عمل آمد و سپس اعدام مزدک و پیروان نزدیک وی به امر خسرو صورت گرفت. " (۲۷)

بهر صورت... استقبال عمومی از مرام مزدک دلیل بر آمادگی زمینه روحی، قبول و پذیرش عام است، والا اگر مزدک یکباره امری کاملاً "خلاف اخلاق و منافی عفت عمومی را تعلیم میداد، بدون تردید مردم یکه خورده دچار شوک میشدند...

... پس میتوان دریافت که قیام مزدک بیشتر جنبه سیاسی داشته و نتیجه اش تزلزل مقام سلطنت بشمار میرفته است، زیرا بنا بر گفته موبدی که انوشیروان از وی کسب مصلحت میکند، در اثر آمیزش مردان مختلف با یک زن، که ملکه نیز از آن نمیتوانست مستثنی باشد، دیگر کسی نمیتوانست بدرستی جانشین واقعی شاه را تعیین کند. " (۲۸)

حرمسرا و تجملات درباری

اختلافات عظیم طبقاتی و محرومیت و مظلومیت هشتاد درصد از مردم کشور، بیکاری و زورگویی اشراف و طبقات ممتاز و معاف بودنشان از پرداخت مالیات، و تحمیل خراج‌های سنگین از

۲۵- مباد

۲۶- ایران در زمان ساسانیان، بهمن، ص ۳۶۹

۲۷- تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی، ص ۱۰۰

۲۸- زن در حقوق ساسانی، بهمن، ص ۲۵، پیشگفتار مترجم، با کمی تصرف.

یکسو، و رفاه و آسایش و گستردن بساط عیش و عشرت و تجمل فراوان خانه بزرگان و دربار پادشاهان و هزینه‌های بی حساب این دستگاهها از طرف دیگر، نشانه‌ای است که می‌تواند خشم و نفرت عمومی را از دستگاه سلطنت دربرداشته باشد.

در عهد ساسانیان، بنا به اعتقاد آمین مارسلون، ایرانیان به مسائل جنسی و عشقی علاقه بسیار نشان می‌دادند و هر یک از آنها بر حسب ثروت و دارایی خود تعدادی زن اختیار و برای آنها وسایل زندگی متوسطی آماده می‌کردند. (۲۹)

آمین مارسلون همچنین می‌گوید ایرانیان به معاشقه زنان وافر دارند و اغلب آنان به زوجات و سراها (۳۰) و کنیزان حرم خود نیز اکتفا نمی‌کنند. (۳۱)

گذشته از پادشاهان، مرزبانان بزرگ و والیان ایالات نیز دستگاه وسیعی برای عیش و عشرت خود داشتند که این داستان دلیل بر این مدعاست. می‌گوید: "یکی از مرزبانان میخواست عیسویان را به ترک دین وادارد و آنان را به عیش و عشرت بفریبد، پس بر زینت بزم‌های هر روزه خود افزود و مدت عیش را طویل کرد و شب‌های دراز را با سرودهای مستانه و رقص‌های فسق‌آمیز بسر آورد و کوشید که موسیقی کفار را در گوش عیسویان مطبوع قرار دهد." (۳۲)

و باز همین نویسنده و مورخ تأیید میکند که: "... در زمینه عیش و نوش و رابطه با زنان هیچ حد و اندازه نمی‌شناسند. بزرگانشان عسر خود را به سواری و جنگ و شکار و عیش و نوش و نشست و برخاست با زنان می‌گذرانند." (۳۳)

رویه زینبارگی و علاقه به زنان در عهد ساسانیان آنچنان بود که علاوه بر دیگران، زنان حرم نیز برای خوش‌خدمتی به پادشاه هدیه مورد پسندش را در اعیادی مانند نوروز و مهرگان تقدیم می‌داشتند. "... اگر یکی از زنان شاه کنیزی زیبا بازیغت و زیور پیشکش می‌نمود، می‌توانست بر سایر زنان حرم مباحثات کند." (۳۴)

صاحب روضه‌الصفا در بیان استیلای اردشیر بر ممالک ایران و قلع و قمع اولاد ملوک الطوائف برای جلوگیری از انتقال پادشاهی به اولاد اشک می‌گوید که "روزی در شبستان خویش دختری خورشید پیکر آفتاب منظر دید، اردشیر گفت چه کسی؟ جواب داد که یکی از خدمتکاران حرم."

۲۹- به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۳، ص ۶۲۳

۳۰- جمع سریه (به فتح سین و تشدید را و یا) کنیز، کنیزی که در خانه نگاهدارند و صاحبش با آن همبستر شود، فرهنگ عمید، ص ۶۰۸ و ص ۶۱۷

۳۱- به نقل از ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۵۳۴

۳۲- همان، ص ۵۳۴

۳۳- به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۱، ص ۷۲۲

۳۴- ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۴۳۰

پرسید باکره‌ای یا ثنبه، (۳۵) گفت باکره‌ام، شهریار را میل تمام به آن دختر پیدا شده، از آله بگارت او نمود و بتدریج در میان ایشان صحبت درگرفت... (۳۶) البته باید گفت که شاپوراول از همین کنیز بدنیا آمد. گرچه پس از اعتراف کنیز به اینکه از اولاد اشکمن‌اشکان است اردشیر به وزیر خود فرمان داد تا او را به قتل برساند، اما وزیر کنیز را پنهان ساخت تا فرزندش بدنیا آمد. به این ترتیب سالی که نکوست از بهارش پیداست، زیرا وقتی بنیانگذار و تحکیم‌دهنده سلسله‌ای این چنین زنباره باشد، دیگر توقعی از پادشاهان متاخر که رفته رفته به تجمل خود بیشتر می‌افزایند نباید انتظار داشت. اردشیر بابکان که از همان ابتدا د رعیش و عشرت غرق بوده، خود چه خوب احوال پادشاهان آینده سلسله‌اش را میدیده است. به نظر اردشیر "حال پادشاهی که شهریاری آماده را بی‌رنج به ارث برده است و چنین می‌پندارد که بهر داختن به عیش و نوش فرصت یافته است، از هر شهریار دیگر بیمناکتر است، از چنین راهی است که درهای بلا باز میشود و سستی در دولت پدید می‌آید." (۳۷)

پروفسور کریستن سن به نقل از جاحظ صاحب کتاب الاغانی، از عادت اردشیر در مجالس بزم مطلبی دارد بدین مضمون که "... گاهی شاه در حالت مستی به یکی از نای زنان فرمان میداد که با خواننده پست‌تر از خود هماهنگی کند، و این بندرت اتفاق می‌افتاد. آن نای زن از امتثال امر پادشاه سرپیچی میکرد، و علت امتناع خود را اظهار میداشت، در این موقع اتفاق می‌افتاد که پیشخدمتان، آن نایزن را با بادبزن و مکسیران‌ها میزدند، ولی او بخود تسلی میداد که اگر این ضربات را به موجب اراده پادشاه متحمل میشوم چون از قید مستی رهایی یابد از اینکه حقوق رتبه خود را حفظ کرده‌ام خوشوقت و شاد خواهد شد. باری دو غلام هوشیار که در مجلس پادشاه حضور داشتند، موظف بودند که تمام آنچه پادشاه در هنگام مستی میفرمود، عیناً یادداشت کنند، بدین طریق که یکی میگفت و دیگر به حرف می‌نوشت، پس آنگاه بامدادان این شخص در مقابل پادشاه فرامینی را که در حال مستی صادر کرده بود میخواند، و آنوقت شاه، نایزن مذکور را احضار میفرمود و او را خلعت می‌بخشید و بر او آفرین میخواند، چه از اطاعت یک امر غیر منصفانه امتناع کرده بود، و پادشاه از برای خود مجازاتی تعیین میکرد که آن روز جزنان جو و پنیر چیزی نخورد." (۳۸) و حال نمونهای دیگر از احوال پادشاهان سلسله ساسانی در پرداختن به لهو و لعب و اهمیت دادن به تجمل و عشرت طلبی. بهرام پنجم با بهرام گور نیز دربارش خالی از عیش و طرب نبود.

۳۵ - (به فتح ثا و کسر یای مشدد) زن شوهر مرده و از شوهر جدا مانده به طلاق و خواه به مرگ شوی، مقابل باکره. لغت نامه دهخدا، حرف ث، ص ۵۶

۳۶ - روضة الصفا، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۷

۳۷ - به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۴، بخش اول، ص ۱۲

۳۸ - ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۲۲۵

"وهرام پادشاهی نیرومند و کامران بود و همه کس را به استفاده از لذات زندگانی تشویق میکرد و اشعاری به لسان عرب می‌سرود و به چندین زبان سخن میگفت. موسیقی را بسیار دوست داشت و به نوازندگان و خوانندگان دربار، حتی مقلدین مقامی عطا فرمود که روز بار در ردیف عمال عالی مرتبه دولت یا فروتر از آنها قرار میگرفتند و بموجب یکی از افسانه‌های مشهور، این پادشاه بود که قوم لوریان را که اجداد فیوج (۳۹) فعلی هستند از هند به ایران خواند تا عوام از لذت‌های موسیقی بی‌بهره نمانند.

... مورخان عهد ساسانی، وهرام گور را از ملامت و نکته‌گیری معاف نداشته‌اند، مثلاً "بر او خرده گرفته‌اند که بیش از اندازه شهوت‌رانی کرده و در خرج اسراف روا داشته و به امور مملکت توجه چندان نکرده است..." (۴۰)

قباد نیز حرم‌سرای وسیع داشت که به هنگام اوج قیام مزدکیان، رهبر ایشان مزدک، به این پادشاه توصیه میکرد تا زنان حرم را میان دیگر مردمان تقسیم کند. همین پادشاه وقتی بزرگان پارسی او را به سبب حمایت از مزدک زندانی کردند، وسیله خواهرش که گویا زن وی نیز بوده بگریخت و به سرزمین هیطالیان رفت. در این گریز... در راه خویش در ابر شهر پیش یکسی از بزرگان منزل گرفت که دختری دوشیزه داشت، و در این سفر بود که ما در کسری انوشیروان را به‌زنی گرفت و هنگام بازگشت از سفر، انوشیروان و مادر او را همراه داشت. (۴۱)

باید اضافه کرد که قباد پس از بازگشت نسبت به مزدکیان سردی نشان داد و بار دیگر تاج و تخت خود را بدست آورد و به تربیت انوشیروان پرداخت. اینجا بیان فرار قباد و چگونگی دوباره به سلطنت رسیدنش مطرح نیست، بلکه این مطلب نشانه دیگری است از علاقه وافر او بزن که حتی در حال گریز و در آن نهایت درجه فلاکت و خلج از سلطنت نیز از فکرش غافل نبود، گرچه این ازدواج بخاطر تحکیم دوستی با بزرگان و به روایتی حکمران هیاطله بود، اما بهر صورت پایه چنین دوستی‌هایی نیز در آن زمان بر محور داد و ستد زن استوار میگردد.

پسر قباد، خسرو انوشیروان نیز برای جلب دوستی خاقان ترک چنین بده‌وبستانی داشته‌است. "بلاذری گوید: خسرو خواهان دوستی خاقان ترک بود و قرار بر این شد که خسرو دختر او را به زنی بگیرد و خاقان دختر خسرو را. اما خسرو یکی از کنیزان را بجای دختر خویش از برای خاقان فرستاد... و چون خاقان ترک دریافت که خسرو او را فریب داده و زوجه‌اش کنیزی بیش نیست، دیگر قادر به کشیدن انتقام نبود. (۴۲)

۳۹- گروهی صحرانشین و بیانگرد که لولی نیز گویند. فرهنگ نفیسی، ص ۲۶۰۳

۴۰- همان، ص ۳۰۰

۴۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۴۱

۴۲- ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۴۰۳

ما شاهان سلسله ساسانی را در این فصل از تاریخ آنچنان در علاقه به زن غوطه‌ور می‌بینیم که گاهی تصور میکنیم تمام امور مملکت از کشوری و لشگری گرفته تا روابط خارجی، فقط بر محور جنس لطیف استوار بوده، نه درایت و کفایت زمامداران حکومت وقت. و عجیب نیست که چون پادشاهی چنین باشد دیگر اطرافیان نیز از وی تبعیت میکنند. از جمله "... یکی از ستماکره‌ترین بزرگان، سپاه سالار یا سپاهبد بود که از او توانگتر و با نعمت‌تر نبود و نوشیروان او را والی آذربایجان کرده بود، و در همه مملکت هیچ امیر از او بزرگتر و با عدالت‌تر و خیل و تجمل نبود." (۴۳)

در این زمان پیروزی از این سپهسالار به نوشیروان شکایت می‌برد و پادشاه دستور تحقیق میدهد که آن زن پیر راست گفته است یا نه. شاه یکی از غلامان را مأمور بررسی وضع والی آذربایجان میکند، و پس از تحقیق، بزرگان را بار عام میدهد و به صحبت می‌نشیند و از تجمل بی حد آن والی سؤال میکند. "... گفت والی آذربایجان را چه مقدار دستگاه باشد؟ گفتند دویار هزار هزار دینار، که او را بدان حاجت نیست. گفت از متاع و تجمل؟ گفتند سصد هزار دینار زرینه و سیمینه. گفت از جواهر؟ گفتند پانصد هزار هزار دینار. گفت ملک و مستفل و ضیاع؟ گفتند در خراسان و عراق و آذربایجان در هیچ ناحیه و شهری نیست که او را آنجا ده پاره و هفت پاره ملک و ده و آسباب و کاروانسرا و گرمابه و مستفل نیست. گفت چهارپای؟ گفتند سی هزار، گفت بنده؟ درم خرید؟ گفتند هزار و هفتصد غلام رومی و حبشی درم خریده دارد و چهارصد کنیزک دارد." (۴۴) و اما برای آنکه حرمرای شاهان ساسانی هرچه بیشتر گسترش و وسعت یابد و وجود نازنین این سلاطین از نعمت همبستری با زنان در لذت کافی و وافی باشد ملاک و معیاری نیز برای گردآوردن زنان و دختران داشته‌اند و حکام ولایات را در یافتن کنیزکان مطابق با مشخصاتی که رعایت آن الزامی بود راهنمایی کرده‌اند. روایت است که منذر سوم معروف به منذر بن ماء السماء که ظاهراً در سال ۵۰۵ میلادی به حکومت و در ۵۵۴ میلادی به قتل رسیده، در یکی از جنگ‌ها بر کنیزکی دست یافت و آن کنیزک را به دربار انوشیروان هدیه کرد. کنیزک دل نوشیروان را چنان فریفت که ندیمه همشگی او شد. انوشیروان از شیفتگی دستور داد که اندازه اعضا و جوارح و رنگ و آب و وضع ظاهری کنیزک را کارشناسان زیبایی دقیقاً بررسی کنند و تمام جزئیات را تا آنجا که به رقم و وصف می‌آید (۴۵) بنویسند و در خزانه نگهدارند که در حقیقت آن میزان و مقیاس برای انتخاب کنیزکان آینده در دسترس شاهزادگان ساسانی باشد. و هر کنیزک که بدان صفت بدیدی بخیریدی، و اگر آزاد و اگر بنده و اگر درویش و

۴۳- همان، ص ۳۹۸

۴۴- همان، ص ۳۹۹

۴۵- زیرا زیبایی مقداری کیفیات و حالات و آنات و نکاتی نیز دارد که غیر از موی و میان است و قابل توصیف و ضبط نیست.

اگر توانگر یا دختر ملکی، هر که بودی تا کسری او را به زنی کردی... " این مطلب در خلاصه ترجمه بلعمی نیز مسطور است که "... نوشیروان صفت آن کنیزک را در خزانه نهاد و هرگاه که کنیزکی طلب میکرد که از ولایات بیاورند، آن نسخه به آن کس میداد تا کنیزکی بدان صفت طلب میکردند و این رسم بماند و هرگز نیز هم چنین کردی."

اشتهای خسرو پرویز گویا از خسرو انوشیروان نیز بیشتر بوده که با داشتن صدها و به روایتی هزارها زن در حرمسرایش وقتی که این نسخه را در کهنه قباله‌ها دید، از اطرافیان پرسید که آیا چنین کنیزکی این روزها هم ممکن است بدست آید؟

ما در نقش شکار طاق‌بستان فقط چند تن از سه هزار زنی که خسرو در حرم داشت، می‌بینیم. این شهریار هیچگاه از این میل سیر نمیشد. دوشیزگان و بیوگان و زنان صاحب اولاد را در هر جا نشانی میدادند به حرم خود می‌آورد. هر زمان که میل تجدید حرم میکرد، نامه‌ای چند به فرمانروایان اطراف میفرستاد، و در آن وصف زن کامل عیار را درج میکرد. پس عمال او هر جا زنی را با وصف نامه مناسب میدیدند به خدمت میبردند.

این تمایل از جانب کسی است که به روایت مولف مجمل‌التواریخ تعداد زنان او نه سه هزار بلکه دوازده هزار نفر از بنده و آزاد بوده‌اند، و در شبانه روز شصت بار مباشرت کردی. جالب است که با چنین همبستری‌ها و مجامعت‌ها، خسرو در پنجه لعبتی مانند شیرین ارمی یا بقولی آسوری نیز گرفتار بوده است.

صاحب مجمل‌التواریخ والقصص میگوید: پرویز چون به شکار شدی، از چپ و راست پانصد کنیزک به مجمرهای زرین اندر عود همی سوختندی، و هزار مرد فراش با مشک پیرامون آب همی ریختندی تا باد گرد نیانگیزد، همچنین دوازده هزار زن در شبستان خسرو پرویز بودند از بنده و آزاد، و در جمله مریم، دخت ملک روم، بهرام دخت و گردویه، و شیرین که ماه جهان بود و کس به نیکی‌ای او صورت نشان نداده است و فرهاد سپهبد او را عاشق بودست.

در باب عشق فرهاد و شیرین نیز داستان‌های گونگون آمده است. "... ثعالبی و فردوسی شرح تدابیر شیرین را که در جلب عاشق بیوفای خود بکار میبرد، و تفصیل عروسی او را با خسرو نقل کرده‌اند، و تدبیر ماهرانه پادشاه را که در اسکات بزرگان به خرج داد تا توانست دختری از طبقه فروتر را به عقد خود درآورد ذکر نموده‌اند. بلعمی قصه عاشقه فرهاد و شیرین را آورده است و چنین گوید که فرهاد فریفته این زن شد، و خسرو او را به کندن کوه بیستون گماشت. فرهاد در آن کوه به بریدن سنگ مشغول شد و هر پاره که از کوه می‌برید چنان عظیم بود که امروز صد مرد آن را نتوان برداشت...

... فردوسی قصه کشته شدن مریم را بدست شیرین چنین به نظم آورده است:

ز مریم همی بود شیرین بدرد	همیشه ز رشکش دو رخساره زرد
به فرجام، شیرین ورا زهر داد	شد آن دختر خوب قیصر نژاد

از آن کار آگه نبود هیچکس که او داشت آن راز، تنها و پس
 چو سالی برآمد که مریم بمرد شهبان زمین به شیرین سپرد" (۴۶)
 در روضه‌الصفا نیز به اختصار اشاراتی به تعداد کنیزگان ماهروی خسرو پرویز شده است که باز تأکیدی
 است بر وسعت حرمرای این پادشاه. در بیان عظمت ثروت و حشمت حرمرای خسرو پرویز آمده
 است که "... در شهبان او دوازده هزار کنیزک ماهروی عنبرموی بودند..." (۴۷)
 در مورد آغاز عشق خسرو به شیرین، روضه‌الصفا به نقل از کتابهای تاریخی آورده است:
 "... شیرین دختری بود که در مبداء حال خدمت یکی از اکابر فرس میکرد و خسرو در بدایت
 جوانی گاه به گاه آن بزرگ میرسید و با شیرین مزاج و ملاعبه میکرد و صاحب خانه شیرین را
 از اختلاط خسرو منع میفرمود و شیرین ممنوع نمیگشت تا روزی خسرو انگشت خود را به شیرین داد و
 خداوند خانه به آن حال اطلاع یافته در غضب شده یکی از ملا زمان خویش را گفت که دخترا ببرد
 به آب فرات اندازد و چون آن شخص او را به لب آب رسانید شیرین تضرع بسیار نمود، آن شخص
 گفت من نتوانم که با ولینعمت خود مخالفت کنم، اما ترا در موضعی افکنم که بیرون توانی آمد و
 شیرین را در آب افکنده بازگشت و شیرین از آب بیرون آمده بخدمت رهبانی که در آن نزدیکی بود
 رفته گفت من خود را به خدای بخشیده‌ام و اکنون آمده‌ام که خدمت تو کنم و رهبان او را قبول
 نموده شیرین مدت‌ها با او بسر برد و در اوان سلطنت پرویز فوجی از لشکریان او بر آن دیر میگذشتند
 و شیرین آن جماعت را دیده با یکی از آنها گفت که چون بخدمت ملک رسی عرضه دار که شیرین
 کنیزک تو در فلان دیر است و این انگشتی را به نشانی نزد او ببر و آن شخص خبر شیرین را به
 خسرو رسانیده پرویز او را تربیت‌ها کرده و خواجه‌سرایان و کنیزگان را فرستاد تا شیرین را به
 حشمتی تمام در محفه (۴۸) بحدابن آوردند. گویند که صاحب حسن و جمال باید که چهل چیز
 داشته باشد تا حسن او به کمال بود و در آن زمان به غیر از شیرین کسی جامع این اشیاء نبود.
 آورده‌اند که بعد از قتل خسرو پسرش شیرویه به شیرین طمع کرد و چون الحاح او در مطاوعت
 از حد گذشت، به بهانه‌ای از شیرویه التماس نمود که در دخمه پرویز را باز کردند. آنگاه بدانجا
 رفته زهر قاتل خورد و فی الحال درگذشت." (۴۹)

چون شیرین عیسوی بود، بعضی از مورخان غربی و شرقی او را از یونانیان دانست‌اند، اما
 اسم او ایرانی است و "... بنابر قول سبتوس (Sebeos) مؤلف کتاب تاریخ هرقل یا هراکلیوس، شیرین

۴۶- همان، ص ۴۹۸

۴۷- روضه‌الصفا پیشین، ج ۱، ص ۸۰۰

۴۸- (به کسر میم و فتح حا و فای مثنوی) تخت روان، تختی شبیه هودج برای حمل مریض یا
 مسافر. فرهنگ عمید، ص ۹۳۱

۴۹- همان.

از مردم خوزستان بود. [شیرین] در اوایل سلطنت خسرو به عقد او درآمد، و با اینکه منزلتی فروتر از مریم دختر قیصر داشت که پادشاه او را به علل سیاسی گرفته بود، از حیث منزلت در وجود خسرو نفوذی تمام داشت. مطابق افسانه بهرام چوبین، خسرو پرویز، خواهر بهرام را که گردیک نام داشت و زنی مردانه بود، به عقد خود درآورد. (۵۰) و این پس از آن بود که گردیک و ستم را هلاک کرد. اگر تفصیل این قضیه را نتوانیم باور کنیم، ظاهراً "مزاوجت خسرو و گردیک را باید مبتنی بر حقایق تاریخی بدانیم. شیرین خسرو را خیر داد که از کید این زن دیوسار برحذر باشد." (۵۱)

زنان شوهردار و همسران اشراف نیز از تجاوز خسرو پرویز در امان نبودند. در روضه‌الصالفا آمده است که "... نَخارجان از سرداران سپاه خسرو پرویز بود و زنی زیبا داشت و این زن بدرگاه خسرو آشنا شد و او با آن جمیله اختلاط و امتزاجی می‌نمود." تفصیل جریان را استاد باستانی پاریزی در کتاب خاتون هفت قلعه اینگونه مینویسد: "نَخارجان که نتوانست جلو زن را بگیرد، ناچار خود با او دمسردی و بی‌اعتنائی کرد و زن بی‌اعتنائی شوهر را با خسرو بازگو کرد، خسرو بمناسبتی نَخارجان را احضار کرد و کنایه گفت، شنیده‌ام که در منزل تو چشمه آبی بس خوشگوار و لطیف هست و تواز آن آب نمی‌آشامی، سبب چیست؟ نَخارجان شستش خبردار شد و فهمید مطلب راجع به کدام قضیه است، فوراً گفت، حقیقت اینست که چند گاهی است در اطراف این چشمه رد پای شیر دیده‌ام! پرویز دستور داد نَخارجان و زنش را بخارج منتقل کردند تا رسوایی بالا نگیرد." (۵۲)

زنجبارگی خسرو پرویز بهانه خوبی برای اطرافیان او نیز بود تا بتوانند از این نقطه ضعف پادشاه برای انتقام گرفتن از دشمنان خویش استفاده کنند. از جمله این افراد یکی هم زید بن عدی از همنشینان و مجالسان خسرو بود که مدتی را در زندان نعمان سوم پادشاه مسیحی مذهب اعراب حبیره گذرانده بود و همیشه در آرزوی انتقام روز شماری میکرد. زید که توجه خسرو را به زنان میدید متوجه شد که از این راه میتواند کینه دیرینه را از نعمان انتقام بکشد. بهمین جهت وقتی خسرو با توجه به مشخصاتی که از زنان در میان کهنه قبایله از زمان انوشیروان مانده بود از زید سؤال کرد فوری جواب داد که بله قربان، این نوع کنیزک در خور شاه، همان دختر نعمان است. نام او حدیقه که به پارسی، بوستان باشد، و روی آن دختر چون بوستان است، زید خود میدانست که دختر نعمان به این صفت نیست و آن را نیز یقین داشت که او دختر نخواهد

۵۰ - لازم به یادآوریست که بهرام چوبین بنا به نوشته تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۲۱، خواهرش گردیک را نیز در کنار سایر زنان به همسری گرفته بود.

۵۱ - ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۴۹۷

۵۲ - خاتون هفت قلعه، پیشین، ص ۱۱۱ به اختصار.

فرستاد. حال ببینید که این فتنه‌انگیزی چه عاقبت شوم و اسفباری بدنبال دارد.

خسرو گفت: هر چه زودتر نامهای بنویس و دختر را از نعمان طلب کن، زید بن عدی نامهای بنوشت و به قاصدی داد که پیش نعمان رود و خواستگاری کند. نعمان از تعجب انگشت بدندان گرفت و جواب داد که، دختران عرب سیاه چرده باشند و خدمت ملوک را نشایند. و در جواب جمله‌ای به عربی نوشت که نکته‌ای ادبی داشت و مفهومش آن شود که بقول بلعمی، ملک را در عراق، سیاه چشمان بسیارند که احتیاج به سیاهان عرب نیست. زید این جمله را اینگونه برای خسرو پرویز معنی کرد که ملک را ماده‌گاوان عجم چندان هستند که مهترزادگان عرب را نیابند! و با این ترجمه غلط و غرض‌آلود، خسرو پرویز را به خشم واداشت، و او چهار هزار مرد را با ایاس بن قبیصه طایبی به قصد تسخیر حیره اعزام داشت. نعمان ناچار از برابر سیاه خسرو فرار کرد و اسب و مال و ثروت را نزد یکنفر از بنی شیبان بنام هانی بن مسعود سپرد و خود با زن و دخترش به قبیله طی فرار کردند، و چون آنان نیز این مهمانان سرگردان را از ترس خسرو نپذیرفتند، به بنی سعد پناه بردند و آنان نیز آن بیچارگان را پناه ندادند. شعی زن به نعمان گفت چاره نیست، بهتر است که خود به پرویز پناه بری و قضیه را بگویی، شاید خشم او بدل به آرامش شود و از گناه نکرده تو صرف‌نظر کند. نعمان پذیرفت و خود به پرویز پناه برد، ولی پرویز بر او نهبخود و پس از سه روز او را به پای پیل افکند و کشته شد، یا بقولی او را به خانقین یا ساباط فرستاد تا آن وقت که طاعون آمد بمرد، و با مرگ او دولت منازره حیره به سرآمد. خاقانی با اشاره به همین واقعه در خرابه مداین گوید:

از اسب پیاده شو، برنطع زمین رخ نه
زیر پی پیلش بین، شهمات شده نعمان

اما دخترک معصوم، حدیقه، که از چار بالش ناز و نعمت در این بلایا و مصیبت افتاد و خاندانش پراکنده گشته و خود سرکشته بهایان‌ها بود، پس از آنکه شنید پدرش به دربار خسرو پناهنده و کشته شده است، از دنیا مایوس ماند، چه دختر جوان که همه آرزوهای خود را در خاک رفته میدید و طوفان شهوت سلطانی او را و خاندان او را بدین سرنوشت دچار ساخته بود، بیش ازین نتوانست در برابر مصائب پایداری کند و چون زندگی را در بدایت عمر با شرک ناکامی آمیخته دید، دل از لذایذ دنیا کند و به ترک دنیا و عزلت پرداخت. و بقول بلعمی، پس چون حدیقه شنید که پدرش بکشتند برخاست و به صومعه هند شد و هند دختر منذر بزرگ بود، آنکه او را ابن مائه‌السا خواندندی و ترسا شد و تا آخر عمر ترسایی همی کردی.

خسرو پرویز که این چنین چشم طمع به زنان و دختران مردم داشت و آنان را جز برای اطفاء شهوت نمی‌طلبید دخترانش خلاف زنان و دخترانی که در حرمسرای پدرش روزگار سپاهی داشتند، در تاریخ ایران به پادشاهی نیز رسیدند. از این دختران "... پوران مدت یکسال و چهار ماه

پادشاهی کرد، و آذرمیدخت یکی دیگر از دختران خسرو، مدت ششماه سلطنت داشت. (۵۳) جالب است بدانید که دستگاه جاسوسی دربار خسرو پرویز، خلاف دوره‌های دیگر که مراقبت از اعمال و رفتار حاکمان و والیان را بهعهده داشت، در این زمان وظیفه جاسوسان، تفحص و جستجو و یافتن دختران و زنان خوبرو بود تا با گزارش به پادشاه، آنان را به هرمسرای شاه ساسانی بکشانند.

و عاقبت، خسرو پرویز نیز مرگ دامانش را گرفت و "... بعد از شکست ایرانیان و پیشرفت رومی‌ها، وسیله سران سپاه ایرانی و بخصوص فرمانده پادگان تیسفون دستگیر و در محلی موسوم به تاریکخانه زندانی شد. ابتدا فرزندانش کشته شدند و سپس خود خسرو نیز به قتل رسید." (۵۴) با توجه به وضع دربار و روی آوردن پادشاهان و بزرگان به تشکیل هرمسرا و ایجاد بهاط عیش و عشرت، سایر پادشاهانی هم که نامشان در ردیف دارندگان هرمسرای وسیع نیامده، بر همین روال رفتار میکرده‌اند و درباریان و پادشاهان از سر سلسله گرفته تا شاهی که به دفتر حیات این خاندان نقطه پایان نهاد، همگی از چنین تجمعاتی برخوردار بوده‌اند. از جمله در مورد یزدگرد سوم که پس از فتح عظیم اعراب، با درباریان و هرمسرای خود فرار را بر قرار ترجیح داد، نوشته‌اند که در این حال هزار طباح، هزار تن رامشگر، هزار تن یوزبان، هزار تن بازبان و جماعتی کثیر از سایر خدمه همراه او بودند، و شاهنشاه این گروه را هنوز کم میدانست. (۵۵)

* * *

۵۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۸۲ و ۷۸۳

۵۴- تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی جواهر کلام، پاورقی ص ۲۹

۵۵- ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۵۲۸

نگاهی کوتاه به ظهور اسلام

برای آنکه موضوع مورد بحث را در تاریخ ایران بعد از اسلام دنبال کنیم، لازم بود تا نگاهی به ظهور اسلام و قوانین الهی آن در زمینه زندگی انسان داشته باشیم. زیرا دین جدید در ایران موجب تحولات و تغییرات بسیاری شد و تأثیری نیز در احوال شخصیه مردم گذاشت.

اسلام و دین محمد (ص) به عنوان نیروی تازه‌ای در اندک مدتی سرنوشت جهان آن روز را دگرگون ساخت و طومار زندگی برخی از امپراتوری‌های قدرتمند را در هم پیچید. به کوتاه سخن، در سالی که ابرهه سردار مقتدر حبشی با پیلان و لشکریان خود، مکه را در خطر سقوط قرار داده بود، در خانه عبدالطلب بن هاشم از سران قریش، طفلی پا به عرصه وجود گذاشت که محمد نام گرفت. این کودک در دوماهگی پدر خود عبدالله بن عبدالطلب را از دست داد و از چهار ماهگی پرورشش به زنی بنام حلیمه سپرده شد تا از هوای ناسالم شهر در امان باشد و در فضای باز بادیه رشد کند. در شش سالگی، آمنه مادر محمد نیز دار فانی را وداع گفت و سرپرستی او را جدش عبدالطلب بن هاشم عهده‌دار شد که پس از وی نیز عمش ابوطالب، محمد را تحت قیمومت خود قرار داد.

بیتیم عبدالله در خانه ابوطالب به سن رشد رسید و در سفرهای تجاری با وی همقدم و همراه شد. وی که مدت زمانی را نیز با پیشه شهبانی گذرانده بود، در اثر هوش ذاتی و امانت و درستی شهره شهر مکه شد و بهمین خاطر در بیست و پنج سالگی، خدیجه بنت خویلد با توجه به امانتداری و پرهیزگاری محمد، همسرش را پذیرفت و با این وصلت زندگی فرزند عبدالله از آرامشی برخوردار شد و از زحمتهای پیاپی که در تلاش معاش داشت به زندگانی بی دغدغه خاطر دست پیدا کرد. "چهل ساله بود که روشنی الهام درون جاننش تافت. این روشنی در دلش شور و انقلابی پدید آورد و زندگی او را که از آن پیش در عزلت و آرامش میگذشت دگرگون کرد." (۱)

بدین ترتیب در اوایل قرن هفتم میلادی، با ظهور اسلام، انقلاب و نهضتی که مولود علل متعدد اقتصادی و اجتماعی بود پا گرفت و توانست در کوتاه زمانی بر حکومت‌هایی که تضاد طبقاتی و فشار اجتماعی‌اش بار سنگینی بر دوش مردم بود غالب آید. تاریخ حیات آخرین پادشاهان ساسانی که توأم با یک سلسله فجایع هولناک و زجر و آزار خلائق بود و سرانجامی جز نفاق و از هم پاشیدگی مردم نداشت، در برابر قومی بها خاسته به نقطه پایان رسید و مردمانی صحرانگردد که به زندگی سخت و ساده خو گرفته بودند به ایران سرازیر شدند.

بعد از حمله مسلمانان به ایران و پیشروی سریع آنان به مناطق آباد این سرزمین، بزرگان ساسانی این امر بزرگ را جدی نگرفتند و دست از تشریفات و خودپرستی بر نداشتند. آنچنانکه قبلاً نیز آمد، شهریار نگوینخت ساسانی یزدگرد سوم، در موقع فرار از تیسفون، هزار طباح، هزار رامشگر، هزار یوزبان، هزار بازیان، و دستگاه وسیعی از امکانات رفاهی را با خود همراه داشت.

اسلام که جهاد یعنی جنگ در راه دین را برای پیروان خویش فریضه مذهبی مهمی بحساب می‌آورد و آنان را ترغیب و تشویق به تسلط بر سایر بلاد میکرد، نیز نتوانست موجبات انتباه و چارمجویی سران ساسانی شود و آنان را به مقابله چنین مردمی استوار سازد. در این جهاد اسلامی ملل مغلوب تحت سلطه لشکریان غالب قرار میگرفتند و مردمانی بسیار اسیر، و طلا و نقره و اسب و دام و سایر اموال منقول به تصاحب اسلامیان درمی‌آمد و غنیمت‌های جنگی بسیاری نصیب مسلمانان فاتح میشد. تسلط عرب بر ایران و دین تازه‌ای که همراه آورده بودند، تأثیرات بسیار عمیقی در جامعه سرزمین ایران گذاشت و زبان و خط و مذهب و اشرافیت، همگی از صحنه بدر شدند و بسیاری از طبقات نجبا و بزرگان نیز برای جلب منافع و حفظ مصالح شخصی خود تسلیم دشمن گردیدند و بدین ترتیب این سرزمین نیز در قلمرو حکومت اسلامی در آمد.

وضع اجتماعی زنان در دوره جاهلیت

بنا به اعتقاد جامعه‌شناسان و کسانی که تحقیقاتی در جامعه عرب قبل از اسلام دارند، زنان آن روزگار از موقعیت و مقام ویزهای در امور مختلفه اجتماعی و اقتصادی برخوردار بودمانند، چنانکه خدیجه بنت خویلد نیز از قدرت اقتصادی بسیاری برخوردار بود و تاجران و سوداگران زیادی از جانب وی مأموریت داد و ستد و تجارت داشتند. علاوه بر کارهای تجاری و اقتصادی، تعدادی از زنان به مقام امارت و فرمانروایی نیز میرسیدند و در لشکر کشی‌های مختلف شرکت میکردند.

ولی بتدریج از امتیازهای آنان کاسته شد و زورمندان و ارباب قدرت، زنان و همسرایان را در حرمسراها محبوس کردند و بر آنان سخت گرفتند و موجب شدند تا مفاسد و انحرافات اخلاقی

و جنسی گوناگون در میان دختران و پسران جوان ظاهر شود.

(در زمینه زنده بگور کردن دختران در میان اعراب دوران جاهلیت نیز باید گفت که این امر در نزد همه اعراب متداول و معمول نبوده است. بگفته مورخان فقط افراد قبیله بنی تمیم بن مر، به چنین کار زشتی دست میزدند. " علت پدید آمدن این عادت غیر انسانی چنین بود که دیان بن میذر، برادر نعمان بن منذر، عده کثیری از زنان قبیله بنی تمیم را به اسارت برد، و بعد از آنکه مقرر شد زنان را بازگشت دهند، عده‌ای از دختران همانجا ماندند و شوهر اختیار کردند، از آنجمله دختر قیس بن عاصم بود که نزد پدر نیامد. قیس برآشت و نذر کرد از این پس هر چه دختر پیدا کند زنده بگور سازد، و اعراب از این عادت پیروی کردند. (۲))

در هر حال تعصب و غیرت عرب در خفه کردن یا زنده بگور ساختن دختران، چون مخالف عقل و عاطفه انسانی بود، به زودی شخصی بنام صمصمه بن ناجیه موجب گشت تا این عمل مفایر انسانیت منسوخ و متروک شود. اینکه نسلان در دوره جاهلیت فاقد ارزش و احترام و برای خانواده‌ها موجب بدبختی و مصیبتی عظیم بودند در کتاب آسمانی قرآن نیز مورد تأیید قرار گرفته است که آیلهائی چند از سوره نحل میتواند موبد این معنا باشد که چون مزده دختر به کسی میدادند رنگ و رویش سیاه میشد و خشمناک میگردد و با شنیدن این خبر از مردم پنهان میشد و نمیدانست که آن دختر را با خواری نگاه دارد یا در زیر خاک پنهانش کند.

بهر صورت نمیتوان لطمه چنین کاری را هر چند در یک محدوده زمانی باشد منکر شد، زیرا همین عمل که از قبیله بنی تمیم به سایر قبایل و دیگر مردم عربستان نیز سرایت کرده بود موجب شد تا حدی تعداد زنان نسبت به مردان کمتر شود و رسم چند شوهری برای مدتی رواج یابد و روسپگیری هم شیوع پیدا کند، در این دوره از تاریخ عربستان بنا به اقتضای زمان و موقعیت موجود، زنان بطور آزاد در میان مردم آمدوشد و آمیزش داشتند و فرزندان را که به دنیا میآوردند به خاطر نامشخص بودن پدرشان، بنام خود موسوم میساختند. در همین موضوع، صاحب نفایس الاخبار به نقل از کتاب انساب النواصب ابوسعید السمعانی آورده است که در آن زمان خانه زنان ناهاب با علم سرخی شناخته میشد و هرگاه این علم افکنده بود نشان میداد که زن ساکن در آن منزل با کسی خلوت دارد. ضمناً در هر خانه کاتبی نام کسانی را که با این چنین زنانی مباشرت داشتند یادداشت میکرد و چون فرزندی بوجود میآمد، آن فرزند را با آن زنانگاران نزد کاهن میبردند و او نوزاد را با توجه به قیافه مردان حاضر بهر کس نسبت میداد فرزند بنام آن شخص خوانده میشد. البته در جای خود بحثی نیز پیرامون وضع اجتماعی زنان در صدر اسلام خواهیم داشت که پیش از طرح این مطلب بجاست تا مروری بر وضع برده‌داری داشته باشیم. بردگی، یعنی فرمانروایی و حکومت مطلق انسان بر انسان دیگر از دیرباز

یعنی پس از پایان زندگی اشتراکی اولیه بوجود آمده است. پس از آنکه با پیشرفت کشاورزی و گله داری، تولید اضافی و استثمار امکان پذیر شد، بردگی نیز متولد گردید. کار رایگان بردگان سرآغاز بهره‌کشی انسانی از انسان‌های دیگر و موجب پیدایش جامعه طبقاتی شد. چه در دوران قبل از اسلام و چه بعد از نهضت اسلامی، صاحبان برده نسبت به آنان همه نوع ظلم و ستم روا میداشتند. حتی در یونان و روم زندگی و مرگ بردگان در دست صاحبان برده بود. (۳) همین مظاهر موجب بروز انقلاباتی علیه نظام بردگی گردید که قیام اسپارتاکوس در سال ۷۱ قبل از میلاد نمونه‌ای از این قیام‌هاست. در میان بردگان، در یونان و روم و کشورهای اسلامی نوابغ و بزرگانی ظهور کردند و آثار و افکاری از خود بپادگار گذاشتند و با پیشرفت علوم و صنایع و رشد نهضت‌های دموکراتیک در غرب، و آشنایی ملل به وظایف و حقوق خویش، بیش از پیش زشتی نظام بردگی آشکار شد، و صاحبان نه تنها با اصول بردگی بلکه با اصول سراز و نظام فئودالیسم به مبارزه برخاستند. این اصول غیر انسانی در روسیه در دوران الکساندر دوم در سال ۱۸۶۱ میلادی و در مستعمرات انگلستان در سال ۱۸۳۲، و در ممالک تحت‌الحمایه فرانسه در ۱۸۴۸ و در آمریکا در سال ۱۸۶۵ بکلی ملغی و متروک گردید. در حقیقت با انقلاب بورژوازی ۱۷۸۹ فرانسه، و اعلامیه حقوق بشر، زشتی و شناعة اصول بردگی به جهانیان آشکار شد، و رفته رفته کلیه کشورها با الفاء بردگی موافقت کردند. ایران نیز در عهد ناصرالدین شاه قاجار در اثر فشار دول غرب به الفاء بردگی کردن نهاد. قبل از اسلام همانگونه که آمد، بندگی و بردگی در جهان معمول بود ولی رفتار ملل با بردگان فرق میکرد. در یونان و روم رفتار با بردگان بسیار خشنوت‌آمیز بود، ولی ملت یهود با بردگان روشی مسالمت‌آمیز داشتند. دین یهود نسبت به اسرا خوشرفتاری را تاکید نموده و بندگی را هم فقط بمدت هفت سال محدود کرده است که پس از انقضاء آن، آزادی را واجب دانسته است. اسلام نیز خوشرفتاری با بندگان را واجب و آزادی آنان را کاری بسیار نیکو دانسته و آزادی بردگان را کفاره بسیاری از گناهان بزرگ قرار داده است. اما علیرغم دستورات اسلام و تاکید در مهربانی با بردگان و آزادی آنان، بودند کسانی که در دوران قدرت و کشورگشایی، کلیه سکنه شهرهای تسخیر شده و سایر اسیران جنگی را در حکم مال و دارائی خویش بحساب می‌آوردند. بهمین خاطر در غالب شهرها بازار مهمی برای خرید و فروش انواع برده‌ها از زن و مرد وجود داشت. صاحبان برده غلامان را از جهت پیری و جوانی و زشتی و زیبایی مورد تفتیش قرار میدادند و بردگانی را که از آنها منفعتی عاید نمیشد گردن میزدند و آنهایی را که جوان و مستعد بودند تربیت میکردند

(۳ - لازم به یادآوری است که در اوج برده‌داری در روم، در مجالس بزم تکیه‌گاه بزرگان، پستان و سینه کنیزکان جوان بود و آنها مجبور بودند در طول ساعت‌ها چون بالش بیروچی از جای نجنبند. یکی دیگر از تفریحات این بزرگان اصیل این بود که غلامان را مجبور کنند دست خود را در استوانه‌ای پر از زنبور و عقرب فرو برند تا اربابان از تشنجات چهره آنها مسرور و خندان شوند.

و به بهای گران میفروختند، و پسران را نیز در هر رشته که شایسته بودند بکار میگماشتند. قیمت غلامان و کنیزان زیبا و خوش‌آواز و موسیقیدان تا صد هزار درهم میرسید، و حتی هارون الرشید کنیزی را به یکصد هزار دینار خریداری نمود و سعید برادر سلیمان عبدالملک برای خرید کنیزی خوش‌آواز یک میلیون درهم تسلیم کرد. پس از آنکه در اثر خودخواهی مردان، حرمسرا در برگریخته زنان شد، صاحبان برده و تجار، با اخته کردن غلامان و خواجه نمودن بردگان بیگناه، آنان را برای آمدن و رفت در حرمسرا و خدمت به زنان عرضه کردند. امین پسر هارون الرشید به غلامان علاقه فراوان داشت. به همین مناسبت دستور داد عده‌ای مشاطه و آرایشگر، آنها را مانند زنان زینت کنند. به جهت پسند خاطر امین، به غلامان لباس زنانه پوشانیدند و کنیزان را بشکل مردان درآوردند. علاقه به داشتن کنیزان و غلامان آنچنان فزونی گرفت که تنها در قصرالحاکم بالله خلیفه فاطمیان مصر، ده هزار کنیز و غلام زندگی میکردند.

جرجی زیدان می‌نویسد: تعداد اسیران بقدری فزونی یافت که هزار هزار شمارش میشد، و ده ده بفروش میرفت. بخصوص در ایام بنی‌امیه که فتوحات اسلامی توسعه یافت، مثلاً "موسی بن نصیر در سال ۹۱ هجری، سیصد هزار تن را در افریقیه اسیر کرد، و پنج یک آنها را که شصت هزار تن بودند برای خلیفه ولید بن عبدالملک به دمشق فرستاد. البته از ترکستان و سایر نقاطی که در زمان بنی‌امیه فتح میشد به همین میزان اسیر می‌آوردند.

همه ساله، علاوه بر اسرای جنگی، فرمانروایان اسلامی، از ممالک ترکستان و بربر و غیره، گروه بسیاری غلام سفید شامل زن و مرد بجای مالیات به دارالخلافه می‌فرستادند. بدین ترتیب، در میان مسلمانان غلام و اسیر و زر خرید بسیار بود، تا آنجا که یک مسلمان گاهی از ده تا صد یا هزار بنده داشته است.

همانطور که قبلاً نیز اشاره شد، غلامان خادم حرمسرا را برای اینکه رابط میان زنان و مردان باشند، اخته میکردند. اخته کردن مردان اصولاً "یک عادت شرقی باستانی است. این امر ابتدا در میان آشوریان و بابلیان و مصریان معمول بوده است، و یونانیان از آنان، و رومیان از یونانیان، و فرنگیان از رومیان این شیوه سبانه و غیرانسانی را اقتباس کردند. ناگفته نماند که عده‌ای از همین خواجهگان در تاریخ جزو اشخاص مهم کشور شدند و در امور مختلفه مقام شایان توجهی بدست آوردند. علاوه بر بهره کشی از زنان و مردان برده در کارهای شاق روزمره، هنرمندان آنان نیز در حرمسراها و کاخ‌ها به تکمیل بساط عیش و عشرت امرا و خلفا و پادشاهان مشغول بودند. چنانکه در کاخ هارون الرشید ۳۰۰ کنیز جنگی و عودزن و دف‌زن و قانون نواز و نی‌زن و آوازه خوان و سنتورزن و رقاص بود که بهای هر یک را از هزار تا ده و صد هزار دینار زر میدانستند. بسیاری از این کنیزان نیز در اثر آمیزش با بزرگان، فرزندان بنی‌امیه می‌آوردند که برخی از همین فرزندان برای خود مقام مهمی کسب میکردند و چه بسا خطرهایی برای برخی سلسله‌ها بوجود می‌آوردند.

کار خرید و فروش غلام و کنیز آنچنان رونق داشت که برخی از نویسندگان کتابهایی را برای راهنمایی خریداران و فروشندگان برده تدوین کردند و آداب برده خریدن و برده فروختن را در آن گرد آوردند. از جمله نویسنده کتاب انیس‌الناس در سال ۸۳۰ مطالب جالبی در این زمینه ارائه داده است. "... هشیار باش، چه آدمی خریدن علمی است دشوار، و گمان اکثر مردم آن که برده خریدن و علم آن از جمله بازرگانی است، اما از جمله فیلسوفی است و بسیاری از برده باشد که بظاهر نیکو نماید و چون به علم درونگرند به خلاف آن باشد ..."

یکی از تعالیم نویسنده انیس‌الناس در باره خرید کنیز اینستکه: در زمان غلبه شهوت به خریدن کنیز مروج، چه در این حالت، زشت به چشم شخص خوب نماید. اول تسکین شهوت باید نمود تا مغیوب نباشند. و بنده را که پیش صاحب خویش عزیز بوده باشد مخر، چه اگر تو نیز او را عزیز داری منت ندارد از آنکه پندارد که عادت جمیع خواجگان آن که بنده را عزیز دارند، و اگر خوار داری، چون عادت نکرده، تحمل نیارد و بگیرزد، یا فروخت خواهد، یا دشمن و بدخواه گردد... دیگر آن که بندگان خود را خوش دار و نگذار که سختی کنند و محتاج باشند... نگذار گرسنگی کنند... ستم از اندازه بیرون مبر و بقدر طاعتشان کار فرما، و در قهر و لطف اندازه نگاه دار. برده و کنیز فروشی نیز به اقتضای زمان یکی از مشاغل عادی و مهم قرون وسطی بود، و مردم هر وقت میخواستند کنیزان و بردگان خود را به برده فروشان می سپردند، و اینان مکلف بودند، نام و اوصاف برده را در دفترچه خود بنویسند و هنگام فروش محاسن و معایب بردگان و کنیزان را به خریدار گوشزد کنند. خریدار کنیز حق داشت صورت و دست‌های کنیز را ببیند و حتی میتواند بالاتر از ناف و پائین‌تر از زانوی او را بنگرد. ولی اگر طالب رویت کامل باشد باید از زنان استمداد جوید، و اوصاف و خصوصیات بدن کنیز را از زنانی که او را مورد معاینه قرار داده‌اند بپرسد. پس از پایان عقد، خریدار میتواند تمام بدن کنیز را ببیند. روا نیست کنیز و فرزندش را از هم جدا کنند، و فروش کنیز و برده مسلمان به اهل ذمه ممنوع است. خرید و فروش زنان آوازه‌خوان و رامشگر نیز شرعاً "ممنوع بود".

برده فروشی در تمام دوره قرون وسطی تا عهد ناصرالدین شاه در ایران و خاورمیانه بسیار معمول بود و در این زمینه اسنادی مبنی بر خرید و فروش برده نیز وجود دارد.

بهر حال منظور از بررسی کوتاهی در وضع برده‌داری، اینستکه ما بعد از این در جابجای تاریخ در بیان وضع دربار و حرمسرا به چنین افرادی بزمیخوریم که به عناوین مختلف در دستگاه سلاطین و بزرگان مورد استفاده قرار میگرفتند و خودشان نیز چه بسا در مسیر زمان عامل بسیاری از حوادث و وقایع بوده‌اند. (۴)

۴ - به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۳، و تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۵، با اندکی تصرف و تلخیص.

وضع زنان در صدر اسلام

وضع و موقعیت اجتماعی زنان، در صدر اسلام آنچنان بود که نه تنها در کارهای اجتماعی بلکه در فعالیت‌های رزمی و سیاسی نیز، کمابیش شرکت می‌جستند. "حتی در کعبه زن و مرد با هم ادای حج میکردند و در آن کار عیبی نمیدیدند." (۵)

به اعتقاد باستانی پاریزی، هیچکس بهتر از عرب‌های صدر اسلام، از زنان در جنگ استفاده نکرده است. او میگوید: "اینان وقتی به ایران یا روم حمله بردند، زنان را هم همراهشان برداشتند، و این زنان در پشت ستون‌ها حرکت میکردند، موقع جنگ هروله میکشیدند و جوانان را تشجیع میکردند، و جوان مغرور هم که میدانید وقتی ببیند که زنی ناظر اعمال اوست بچطور تا پای جان فداکاری میکند، مخصوصاً اگر عرب هم باشد. اما مهمتر از آن این بود که این زنان، علاوه بر این کار وظیفه پرستاری مجروحان را هم داشتند، آنان را زخم‌بندی میکردند و مداوا مینمودند و غذا میدادند و با این ترتیب، همان کاری را که امروز دنیا به عنوان پرستاران زمان جنگ انجام میدهد، اعراب در صدر اسلام میکردند." (۶)

در زمان امویان و عباسیان، مردان عرب در اثر فتوحات صاحب کنیزانی از نژاد رومی و ترک و ایرانی شده بودند که آنان را بر زنان خود که سیاه و آفتاب سوخته بودند ترجیح میدادند. بهمین خاطر تدریجاً "مهر و محبت و توجه مرد از زن خویش به زنان دیگر انتقال یافت و در اثر چنین تحولی غیرتمندی او نیز تقسیم شد و همین امر باعث خودسری زنان عرب گردید تا آنان نیز برای خود سرگرمی‌هایی بیابند، آنچنانکه نه غیر تمندی مرد موجب آزار زن بود و نه تعصب زنان اشکالی در کار مردان بوجود می‌آورد، و در اثر همین اوضاع نامطلوب قدر و قیمت زن به سرعت رو به تنزل گذاشت و معاشرت زن و مرد بجای صفا و سمیمیت و صداقت بر پایه مکر و حیله و دشمنی استوار شد. پس از آن، مردان برای آنکه زنان را از ولنگاری و هرزه گردی بازدارند در حالیکه خود را در عیاشی محق میدانستند، زنان را در خانه‌ها و حرم‌ها محبوس کردند و او را از سخن گفتن و آمیزش با دیگران و بیرون آمدن از حریم خانه منع نمودند. کم‌کم بدگویی‌ها از زن شروع شد و در مکر زنان شعر و تمثیل‌ها نوشته شد و با اینگونه تبلیغات هر چه بیشتر زنان را از ظاهر شدن در اجتماع و پرداختن به امور اجتماعی ممنوع کردند و باعث گشتند تا فقط زن در خدمت اطفال شهوت مردان باشد و چون موجودی بی هویت، شخصیت و مقامش در گوشه حرمسرا از خاطرها فراموش شود، و اگر گاهی نیز زن در عرصه علوم و فنی جرات ابراز وجود میکرد بشدت مورد تحقیر واقع میشد و دچار

۵- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۳، ص ۶۲۰

۶- نای هفت بند، پیشین، ص ۹۹

سنگ تکفیر میگشت و گاه جان خود را نیز در این راه از دست میداد.

بدین خاطر ما هر چه از صدر اسلام دورتر میشویم، زن را در نهایت بی‌اختیاری و انزوا و گوشه نشینی می‌یابیم و هر چند زنان و دخترانی در طبقات بالای جامعه وجود داشتند که از ثروت و مکتب و تنعم برخوردار بودند ولی محدودیت بسیاری نیز بر آنان حاکم بود، و این در حالیست که زنان طبقه پائین نیز جز کار و تلاش برای امرار معاش یا زادن و بزرگ کردن کار دیگری نداشتند. البته مراعات حال زنان در هر حال بمردم توصیه میشد که از جمله این سفارش‌ها، خطبه وداع پیامبر اسلام است که در آخرین سفر حج خویش که معروف به حج‌الوداع است در برابر جمعیت فراوانی که گرد او حلقه زده بودند ایراد کردند. پیامبر در این نطق در مورد زنان فرمود:

(ای مردم، اینک من راجع به زن‌های شما صحبت میکنم، زن‌های شما بر شما حق دارند، شما هم بزن‌های خویش حق دارید. وظیفه آنها اینست که نگذارند شخصی وارد بستر شما شود جز خود شما، و کسانی که مورد محبت شما نیستند به خانه راه ندهند. اگر آنها به وظایف عمل نکردند، خداوند شما اجازه داده است که در بستری جداگانه استراحت کنید و آنها را تنگ بزنید ولی نه بشدت، و همینکه از شما اطاعت کردند و وظیفه خود را به انجام رسانیدند، به آنها غذای مناسب بخورانید، و لباس مناسب بر آنها بپوشانید، شما باید با زن‌های خود، به بهترین طرز رفتار نمایید، چون آنها در خانه شما یک محبوس هستند و از خود اختیاری ندارند، و با یک محبوس که از خود اختیاری ندارد باید با محبت رفتار کرد. (۷))

ناگفته نماند که اسلام، زن را مالک بالاستقلال دارایی خود شناخته و پدر، شوهر، پسر و برادر را هیچگونه حق دخالت در امور مالی زن نداده است. بنابراین زن در کلیه معاملات حقوقی، از عقود و ایقاعات، مختار و آزاد است، و در وصیت هم اختیار کامل دارد که به هر نحوی که میل داشته باشد اموال خود را با رعایت حدود و مقررات شرعی، مورد وصیت قرار دهد. اسلام سهم الارث دختر را نصف پسر و سهم زن را نصف شوهر و حق خواهر را نصف برادر معین کرده است. منطق نقصان میراث دختران و زنان اینست که در شریعت اسلام، بار گران زندگی و کفالت مخارج و مصارف ضروری خانواده منحصرًا به دوش مرد تحمیل شده است.

لازم به یادآوری است که زنان بعد از ظهور اسلام توانستند در صحنه علم و ادب درخششی داشته باشند و مقام‌های عالی‌های در این زمینه کسب کنند. در میان زنان نامدار صدر اسلام خدیجه نمونه، بارزی از تفکر و تعقل است که در مساله تجارت و اداره، بازرگانان تحت اختیار خود و موقعیت اجتماعی او در تبلیغ و اشاعه دین اسلام قابل توجه است.

بانوی دیگری که به فضیلت و تقوا شهره، صدر اسلام بود، فاطمه دختر پیامبر است که جود و بخشش و کرم او زبانزد خاص و عام بود، آنچنانکه پیامبر در حق او میگفت، فاطمه ملکه زن‌هاست در بهشت.

با وجود اینکه بعد از اسلام، زنان نامداری در علم و ادب و حتی پزشکی بچشم می‌خورد، و در حالی که دین اسلام نیز آزادی‌هایی به طبقه زنان اعطا کرد اما با این حال، در هر منطقهای عادات و آداب وجود داشت که زن را از برخی امتیازات محروم میکرد.

ناصر خسرو علوی که در سال ۴۴۴ طبرستان را دیده می‌نویسد در اینجا "هیچ زن را زهره نباشد که با مرد بیگانه سخن گوید، و اگر گفتی هر دو را بکشندی." (۸)
زنان روستایی مناطق شمالی ایران، یعنی گیلان و مازندران همواره از آزادی بیشتری برخوردار بودند.

در حقیقت اینگونه محدودیت‌ها نیز در سراسر مناطق اسلامی به یک گونه نبود و نسبت به نقاط مختلف شدت و ضعفی داشت. در یک نقطه زنان جرات بیرون آمدن از خانه را نداشتند و در نقاط دیگر به اعتقاد ابودلف که در سفرنامه‌اش آورده، زنان اهواز و نیشابور از مردی که به آنها اظهار میل میکرد رو بر نمی‌گرداندند.

یک نمونه از سختگیری مردان بر زنان داستان خانه‌نشینی زن شیخ احمد جام است. می‌نویسند، چون زن شیخ احمد جام بدون اجازه بدیدن کسان خود رفت، شیخ در مقام اعتراض به وی گفت: تو هم چنین خواهی کرد که این زنان دیگر میکنند، گاه به در می‌روند و گاه به خانه‌های دوستان و خویشان. تو ندانی که بی‌دستوری شوهرت باید از خانه خود بیرون رفتن؟ این مستوره زن شیخ گفت: خطا کردم، بعد از این دیگر نرم. گفت: اگر خطا کردی یا صواب، بعد از این اگر بیرون روی و یا پای از خانه بیرون نهی آنگه سخن ما نه راست باشد. (۹)

حجاب

پوشانیدن تن و بدن زن، پیش از ظهور اسلام و حتی پیش از ظهور دینانت مسیح نیز معمول بوده و دینانت مسیح هم تغییری در آن نداده و تا آخر قرون وسطا در اروپا معمول بوده و آثار آن هنوز در خود اروپا باقی مانده است.

حجاب در اسلام مانع و رادعی نبود که زنان نتوانند حتی در حیات پیامبر (ص) در انظار ظاهر شوند و به کارهایی که برای آنان مباح بوده بپردازند. در سوره احزاب، آیه ۵۹ در مورد حجاب می‌خوانیم که: ای پیامبر با زنان و دختران خود و زنان مومنان بگو که خویشتن را به چادر فروپوشند که این کار برای اینکه به عفت و حریت شناخته شوند. و از تعرض و جسارت آزار نبینند بسیار بهتر است. و در سوره نور آیه ۳۱ نیز چنین آمده است که: ای رسول، زنان مومن را بگو تا چشم‌ها را از

۸- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۳ ص ۶۲۶

۹- همان، ص ۶۳۲، به نقل از کتاب شیخ احمد جام

نگاه ناروا ببوشند و فروج و اندامشان را از عمل زشت محفوظ دارند، و زینت و آرایش خود جز آنچه قهراً ظاهر میشود بر بیگانه آشکار ن سازند، و باید سینه و بر و دوش خود را به مقنعه ببوشاند و زینت و جمال خود را آشکار ن سازند، جز برای شوهران خود و پدران شوهر و پسران خود و پسران شوهر و برادران خود و پسر برادر و خواهران خود و زنان مسلمة و کنیزان ملکی خویش و اتباع خانواده که رغبت به زنان ندارند، از زن و مرد یا طفلی که هنوز بر عورت و محارم زنان آگاه نیستند.

در اینجا بهتر است موضوع حجاب را از دیدگاه یکی از نویسندگان متأخر ایرانی که مطالعاتی در اسلام دارد بطور مختصر مطرح کنیم. وی در کتاب خود به نام زنان پیامبر اسلام یا حقوق زن در اسلام، حجاب را از معنی لغوی آن تا حدیث و روایاتی که از ائمه و بزرگان دین آورده مورد بررسی قرار داده است.

عمادالدین حسین اصفهانی مشهور به عماد زاده در این کتاب قدیم ترین لغت حجاب را مربوط به دوره زندگانی حضرت سلیمان دانسته و در معنی این کلمه به فرمان‌های امیرمؤمنان در زمان‌های بعد نیز اشاره کرده است و بطور کلی آن را به عنوان پوشش و حایل و پرده تعبیر نموده است.

این نویسنده در بیان عدم محدودیت زنان و تفاوت آن با مساله حجاب می‌نویسد: "... برخی گمان کرده‌اند زن باید در حجاب خانه باشد، و بعضی در ستر و پوشش باید باقی بماند، در حالی که اسلام نگفته زن باید خانه نشین باشد و اصلاً "بیرون نرود، و پوشش هم نباید طوری باشد که در معاملات آزاد زنان، آنها شناخته نشوند. از طرفی هم نباید به جلوه‌گری و خودنمایی و خودسازی بپردازد..." (۱۰)

در جای دیگر این کتاب در زمینه لزوم پوشیدگی زن آمده است: "... چون اسلام دین تنمیم مکارم اخلاقی است، در تعلیم عالیه خود زن را ملزم به پوشش بدن نموده تا از چشمزد و دستبرد حوادث شهوات و احیاناً جنایت و خیانت مصون بماند، لذا پوشیدن زن و پوشیده داشتن زن و وظیفه پوشش برای زن از تعلیمات اولیه اسلام و تأکیدات ثانویه دین است. (۱۱)

نویسنده، شان نزول آیات مربوط به حجاب را در مورد زنان پیامبر میدانند، و چون زنان پیامبر ام‌المومنین بودند لذا رعایت حجاب را بر سایرین نیز که به منزله فرزندان و اولاد آنان بشمار میرفتند ضروری و لازم دانسته است. (۱۲) خلاصه کلام آنکه در پوشیده داشتن بدن زن از نگاه مردان، فقط صورت و کفین و قدیمین مجاز دانسته شده و بقیه باید در پرده باشد تا مفسده‌ای از این راه بوجود نیاید، و چون برخی اعتقاد دارند که چنین پوششی مانع زن از فعالیت اجتماعی و اقتصادی می‌گردد لذا آن را تعبیر به خانه نشینی زنان کرده‌اند.

۱۰ - زنان پیغمبر اسلام، پیشین، ص ۱۷۵

۱۱ - همان، عیناً " از ص ۱۸۱

۱۲ - همان، ص ۱۸۲

گرچه امروزه میتوان به بهانه کارهایی که زنان در مراکز مختلف صنعتی و آموزشی و اداری انجام میدهند لباس مناسب و پوشش غیر شهوانی را توصیه کرد اما در دوران گذشته که زنان نقشی در سائل اجتماعی نداشتند و کار آنان در بیرون از خانه ضرورتی نداشت لذا زن هرچه بیشتر در حریم منزل محبوس بود و آمد و شد وی نیز بسیار سخت از نظر حجاب و پوشیدگی رعایت میشد. "حجاب پس از اشاعه اسلام بیشتر در بین طبقات ممتاز و متمکن رایج بود، در شرق با گسترش اسلام در قرن نهم میلادی مطابق با سال سوم هجری، در حجاب زنان وضعی کمابیش انقلابی پدیدار شد، زیرا در این دوران، دهها میلیون زن وابسته به طبقات زحمتکش، نظیر کارگران و دهقانان و کنیزان تازه مسلمان چون حجاب را مانع کار و فعالیت روزانه خود می‌دیدند، از استفاده از آن سر باز می‌زدند. به این ترتیب، زنانی که اغنام و احشام را در مراتع و مزارع می‌چرانیدند، رختشویانی که کارشان شستن لباس در کنار رودخانه‌ها بود، گروه عظیم زنان ریسنده، رنگرز، بافنده، وغیره هرگز نمیتوانستند خود را در چادر محبوس کنند و از فعالیت‌های روزانه دست بکشند. به این ترتیب، در آن دوران تنها زنان امرا و خواجگان و خواجه‌سمازان که عبارت باشند از زنان طبقات ممتاز که کار مشخصی نداشتند، خود را در حجاب مخفی میکردند. بنابراین حجاب معرف مذهب نبود، بلکه فقط نجابت و برتری اجتماعی زنان را مشخص میکرد. تا در حدود ۱۸۸۰ میلادی، برابر با ۱۲۹۸ هجری، چادرهای زنان رنگارنگ و بسیار زیبا بود. در این وقت، سیاحان و جهانگردان فرنگی که به اسلامبول می‌آمدند، از زنان مسلمانی که در قبرستان‌ها ایستاده بودند عکسبرداری میکردند. این امر و انتشار رمان پیرلوتی بنام آزاده خانم، که داستان معاشقات یک نفر فرنگی با زوجه^۱ یک افندی مسلمان است، موجب نارضایی سلطان عبدالحمید خان شد، و فرمود که از آن پس خانم‌ها چادرهای سیاه بپوشند و پیچه بزنند، و این عادت کم‌کم به سایر بلاد از جمله به تبریز و تهران سرایت کرد، و بعدها در عهد آتانورک کشف حجاب نیز از سال ۱۹۲۴ میلادی که در اسلامبول معمول شد به تهران نیز راه یافت. در نتیجه زنان مانند مردها، مقلد صرف عادات ظاهری اروپائیان و تابع مد پاریس و لوس آنجلس شدند." (۱۳)

ازدواج در اسلام

۱) "باید مردان بی زن، و زنان بی شوهر، و کنیزان و بندگان خود را به نکاح یکدیگر درآورند. از فقر مترسید، خدا به لطف خود، آنان را بی نیاز خواهد کرد." قرآن، سوره نور، آیه ۲.
در سوره نساء آیه ۳ نیز قرآن میفرماید: نکاح کنید و به عقد آورید آنچه از زنان خوب و حلال است، از زنان بالغه، دو یا سه یا چهار، و اگر بترسید از اینکه نتوانید در میان آنها عدالت برقرار

کنید در مساوات نفقه و دوستی، پس یکی بیشتر نگیرید و یا به کنیزان اکتفا کنید که در ملکیت شما هستند و این بهتر و نزدیکتر است از تجاوز کردن و جور ورزیدن .

در کتاب آسمانی مسلمانان در باره نکاح و شرایط مختلف آن بیش از ۱۷۴ آیه وجود دارد که ترتیبات خاص ازدواج در اسلام، و چگونگی داشتن زنان متعدد، و چگونگی نکاح و محرمات آن در آیات مختلف آمده است .

در قرآن به موضوع ازدواج اهمیت بسیار داده شده و مردان و زنان را از بی همسر ماندن و عزب زیستن منع کرده است، با این توصیه که اگر کسی به خاطر فقر از ازدواج میگریزد باید بداند که خداوند آنان را از فضل خویش، بی نیاز میگرداند و خداوند وسعت دهنده و دانا و تواناست .

در احادیث و روایات نیز فواید بسیاری در امر نکاح آمده است که بطور مختصر به آنان اشاره میشود. غزالی مینویسد: نکاح ثواب است، زیرا خداوند دوست میدارد افراد بشر زیاد شوند و کارخانه آدم سازی با متانت و استحکام و صمیمیت و امنیت در گردش باشد. همچنین نکاح از جمله اوامر پیامبر است که او دوست دارد امتش روز بروز افزون شوند و موجب مباهاتش گردند، بهمین خاطر پیامبر نکاح با زنان عقیم را نهی کرده و فرموده است، زن زشتی که زاینده باشد بهتر از زن نیکویی است که عقیم باشد .

این روایت حکایت دارد از اینکه ازدواج در اسلام برای رفع شهوت نیست، زیرا اگر زنی خوش صورت باشد و شهوات انگیز اما عقیم باشد و نازا، زن زشتی که فرزند بیاورد بر او ترجیح دارد .

در ازدواج فواید دیگری از دیدگاه نویسندگان اسلامی وجود دارد که از جمله آنها بوجود آوردن فرزندان صالح است، همچنین نکاح را برای حفظ دین لازم دانسته‌اند، چون مرد بی زن اسیر شهوت است و آلت دست شیطان، زیرا ابلیس هر دم مرد عزب را به طرقی به سوی خود میکشد و مضطرب میدارد، بهمین سبب پیامبر (ص) فرمود هر کس زن بگیرد نصف دین خود را در حصار کرده است . در اسلام ازدواج را مایه راحتی خاطر مرد دانستند، زیرا غریزه طبیعی مرد انس گرفتن با زن است، و چون زن داشته باشد خاطرش آسوده است، و مرغ روحش هر دم به هر طرف پرواز نمیکند. (۱۴) بطور کلی ازدواج در اسلام مستحب موکد است، ولی ممکن است به عللی واجب گردد، چنانکه اگر ترک ازدواج باعث آلودگی به زنا و امثال آن باشد. اسلام آنچنان به ازدواج اهمیت داده است که در سخنان پیامبر و ائمه و اولیاء دین بطور قطع مطالب بسیاری را در این زمینه می‌یابیم، و برخی مانند امام جعفر صادق علیه السلام، دو رکعت نماز مرد زن دار را از هفتاد رکعت نماز مرد عزب افضل دانسته است، و پیامبر (ص) نیز زن و عطر را از بهترین‌ها دانستند. (۱۵)

گرچه توصیه‌های اسلام، پیامبر اسلام و ائمه دین در ازدواج به خاطر بهبود وضع زندگانی

۱۴ - به نقل از کتاب زنان پیغمبر اسلام، پیمین، ص ۱۰۵ به بعد، با اندکی تلخیص و تغییر.

۱۵ - ازدواج در اسلام، علی مشکینی، ترجمه احمد جنتی، ص ۱۰۵ ببعد، بطور خلاصه.

انسان هاست، اما برخی مسلمانان بخصوص آنانکه از ثروت و قدرتی بهره‌مند هستند ازدواج را وسیله‌ای برای اطفاء شهوت دانسته‌اند و زن‌های متعددی را با تمسک جستن به قوانین قرآن در حرمسرای خویش گرد آورده‌اند.

تعدد زوجات یکی از نکات بارز ازدواج در اسلام است. بموجب نص قرآن در آیه ۳ از سوره نساء هر مردی از یک تا چهار زن عقدی می‌تواند داشته باشد به شرط اینکه میان آنها عدالت برقرار کند، در غیر اینصورت بهتر است فقط یک زن اختیار نماید. قرآن خود رعایت چنین عدالتی را مشکل میدانند. چنانکه در آیه ۱۲۹ سوره نساء تصریح میکند: شما هرگز نتوانید میان زنان به عدالت رفتار کنید و هر چند راغب و حریص به عدل و راستی باشید. پس به تمام میل خود یکی را بهره‌مند و دیگری را محروم نکنید تا او معلق و بلاتکلیف بماند...

با اینکه تعدد زوجات در اسلام مشروط است، معذک اکثر مسلمانان از سر خود خواهی بدون توجه به دستورات قرآن به یک زن قناعت نمیکنند. "صرف نظر از ناپه‌ای مثل حضرت محمد (ص) که میتوانست ۹ زن عقدی را با رعایت عدل و انصاف اداره نماید، و یا شخص متقی و شرافتمندی چون علی که میتوانست ۴ زوجة عقدی و ۱۲ کنیز را عادلانه نگهداری کند، متأسفانه مردم عادی که از چنین نیروی اخلاقی برخوردار نبودند، آنان نیز برای اقناع تمنیات نفسانی، از گرفتن زن‌های متعدد و تمتع از کنیزان سفید و سیاه خودداری نمیکردند..." (۱۶)

البته در مورد پیامبر اسلام قرآن صراحت دارد که شخص ایشان میتواند بیش از چهار زن عقدی داشته باشند، گرچه خود حضرت سعی در برقراری مساوات بین زنان خانه خویش داشتند، اما بسیار اتفاق می‌افتاد زنان پیامبر نیز همچون زنان دیگری که در یک منزل سکونت میکنند، به جان هم بیافتنند و با نزاع خود خاطر حضرت را به بهانه‌های مختلف مکرر سارزند.

اغلب مردان نیز بیک زن عقدی قناعت میکردند اما با کنیزان بسیاری همبستر میشدند و از قلت نسل از زن عقدی و اصلی هم بیم نمیکردند. زیرا کنیزان فرزند می‌آوردند و آنان را از این نظر یعنی فرزند متعدد داشتن نیز اقناع می‌نمودند.

"در هر صورت در اواسط دوره تمدن اسلام، مردمان متمکن و با جاه و جلال، هم زنان متعدد میگرفتند و هم کنیزان متعدد سیاه و سفید نگاه میداشتند. اما زن نخستین غالباً "بانوی حرم محسوب میگشت، ولی زنان زورگ و پرهیزگار خودشان کنیزان ماهرو به شوهران هدیه میدادند. چنانکه زبیده زن هارون برای اینکه از عشق شوهر خود نسبت به یکی از کنیزان زیبا رو بکاهد، چندین کنیز پری پیکر به شوهرش تقدیم نمود." (۱۷)

۱۶ - به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۳، ص ۶۴۵

۱۷ - تاریخ تمدن اسلام، پیشین، ص ۹۴۴ به اختصار

هرچه از آغاز نهضت اسلامی دور می‌شویم و چند زنی و حرمسرا داری توسعه و گسترش می‌یابد، و زن فقط وسیله‌ای برای اطفاء شهوت بحساب می‌آید، موقعیت اجتماعی زنان بدتر و وضع عمومی آنان اسفانگیزتر می‌شود. در حقیقت گفته‌های صریح قرآن در مورد تعدد زوجات فقط دست‌آویزی می‌گردد برای تشکیل حرمسرا، و دیگر سفارش‌های این کتاب آسمانی نادیده گرفته می‌شود و دربار سلاطین و خلفا عده کثیری کنیزان ماهروی و درکنارشان غلامان بسیار را مانند محبوسان تحت نظر، در خود جای می‌دهد تا مگر شبی شاه یا خلیفه با یکی از آنان درآمیزد. و این در حالی بود که مردان خود را به عیش و عشرت با زنان متعدد محق میدانستند اما زن را سالی یکبار و در برخی موارد در تمامی عمر برای یک نوبت در بستر خود راه می‌دادند و بعد از آن او را در گوشه حرمسرا محبوس می‌ساختند و اگر یکی از آنان بنا به اقتضای طبیعت با مردی نرد عشق می‌بخت به عنوان زناکار به شدیدترین وجهی کیفر میدید.

متعّه یا صیغه یا ازدواج موقت نیز از جمله ازدواج‌هاست که بعد از اسلام در ایران و ممالک شیعه معمول شد. متعّه در آغاز اسلام نیز رواج داشت، ولی بعدها علماهای اهل سنت این عمل را ممنوع شمردند. در چنین ازدواجی "... بموجب مقررات شرعی، در مقابل مبلغ معینی، زن برای چند دقیقه یا چند سال در اختیار مرد قرار می‌گرفت. بعد از تحریم بردگی و از بین رفتن غلامان، صیغه چون بسیار سهل‌الحصول بود و از طرفی زن صیغه‌ای از مزایای ارث و غیره استفاده نمی‌کرد، این تمتع نیز مورد توجه طبقات مرفه قرار گرفت، و غالباً مردان متمول غیر از زن‌های عقدی، یک یا چند زن زیبای صیغه در اختیار داشتند، زن صیغه پس از جدایی از مرد تا چهل روز حق ندارد با مرد دیگری نزدیکی کند." (۱۸)

در ازدواج اسلامی، زن و مرد می‌توانند پیش از ازدواج یکدیگر را ببینند، اما در چگونگی وضعیت دیدار دختر و پسر حرف و حدیث بسیار است و فقها و دانشمندان و متفکران اسلامی هر کدام به نوعی در این زمینه اظهار عقیده و نظر کرده‌اند. از جمله از حضرت صادق علیه‌السلام نقل می‌کنند که "مرد جایز است قبل از ازدواج زن را به دقت ببیند و پشت سر و صورتش را نگاه کند. همچنین موی سر و زیبایی‌های زنی را که می‌خواهد بگیرد ملاحظه نماید، اما در این نگاه کردن منظور او لذت بردن نباشد و فقط غرض او اطلاع از خصوصیات بدنی زن باشد، و حتی لباس نازک پوشیدن را در آن هنگام بر زن جایز می‌شمارند. البته مقصد و مقصود این روایات اینست که اگر کسی زنی را برای ازدواج انتخاب کرد و جهات دیگرش را پسندید، می‌تواند برای اطلاع از خصوصیات بدنی او را به بیند مبدا عیبی در وجودش باشد که موجب پشیمانی یا دل‌سردی یا احیاناً مایه تفرقه گردد، نه اینکه حق دارد همه دختران را یک بیک از زیر نظر بگذراند و سراپای همه را ورنه از کند تا یکی را

در آن میان انتخاب نماید. " (۱۹)

همچنین در موضوع دیدن زنان و دختران قبل از ازدواج روایات دیگری نیز در کتاب زنان پیامبر اسلام مسطور است. از جمله آمده که "... محمد بن مسلم از امام جعفر (ع) سؤال میکند اگر مردی خواست زنی را بگیرد، میتواند به او نگاه کند؟ فرمود آری، چیزی را که به گرانترین قیمت خریداری میکنی باید او را بپسندی و نظر بصورت و کفین جایز است. راه رفتن او را، پشت سر او را، موی سر او را، صورت و کفین او را ببیند. و از محاسن او سؤال کند و اما همه این تجویز اباحه و اجازه است برای نکاح، نه سوء قصد و خیانت. حتی جایز است راه رفتن و قدم برداشتن، و بدن او را از پشت لباس به دقت بنگرد و با نظر خریداری لطف توجه نماید. " (۲۰)

همچنانکه اسلام در مورد ازدواج توصیه‌های بسیار دارد، در زمینه طلاق و جدایی نیز مردم را از این کار نهی میکند تا ناسنجیده و نادانسته عمل ننمایند، و بسیاری از فقها نیز طلاق را مانند تعدد زوجات بی جا، عملی مکروه و ناروا شمرده‌اند. آیه ۳۵ از سوره نساء صراحت دارد که: اگر بیم جدایی بین زن و مرد پدیدار شد، یکی از خاندان زن و دیگری از خاندان شوهر به عنوان داور برگزینید و میان آن دو را سازش دهید. و در آیه ۱۹ از همین سوره نیز آمده: گاه میشود که زنان را نمی‌پسندید، ولی باید بدانید که گاه هم چیزی یا کسی را نمی‌پسندید و خداوند در همان چیز یا کسی سود بسیار نهفته است.

از سفارش‌های بزرگان دین چنین برمی‌آید که طلاق در عین مجاز بودن، عملی نامطلوب و نفرت‌انگیز است.

یکی از موجبات کثرت طلاق را نادرده زن گرفتن میدانند. در صورتیکه مقررات اسلام صریحا تأکید کرده که مرد میتواند و باید پیش از ازدواج و قبل از نامزدی و عقد، زن خود را ببیند، و اگر به این گفته عمل شود، البته طلاق کمتر رخ میدهد. دانشمندان اسلامی طلاق را مانع و رادع تلخکامی‌های زندگی میدانند و معتقد هستند که "اگر راه سازش مسدود شده و حکمین دو فامیل عاجز از تالیف قلوب آنها هستند ناگزیر باید مقراض طلاق، رشته جمع آنها را ببرد و از هم جدا سازد تا تأثیرات بد آن باقی نماند. پس طلاق تنها راه عیان‌گیری از لجبازی زن و هوسبازی مرد و حیل‌های نامرئی آنها میباشد... شریعت اسلام به جهاتی اختیار طلاق را بدست مرد با شرایطی سخت سپرده است که در درجه اول مهریه و نفقه بر دوش مرد است و باید پرداخت کند و اگر حق طلاق با این قید سخت مالی به او داده نشده بود ظلمی بمرتد میشد که در پول دادن مجبور، و در طلاق محکوم باشد. " (۲۱)

البته ناگفته نباید گذاشت که مردان نیز در همین مورد چون سایر موارد با سوء استفاده از حق

۱۹- ازدواج در اسلام، بهشتین، ص ۴۲ و ۴۵ به اختصار

۲۰- زنان پیغمبر اسلام، بهشتین، ص ۱۱۱

۲۱- زنان پیغمبر اسلام، بهشتین، ص ۱۲۰ به اختصار

که به او داده شده، در اثر هوسبازی‌های مردانه، اغلب باعث از هم پاشیده شدن کانون خانواده‌های خود شده‌اند و راه زندگی زنان و فرزندان را به سوی فساد و تباهی کشیده‌اند. در حالیکه سفارش‌های مکرر در نهی از طلاق در دستورات دین اسلام می‌بینیم، و با وجود همین توصیه‌ها باز هم حق طلاق از جانب مرد امتیازی است که جنس مذکر از آن به نفع و دلخواه خویشتن استفاده میکند.

البته طلاق نیز در اسلام انواع متعدد دارد که جای بحث آن در اینجا نیست، و فقط در یک مورد که کار به طلاق سوم میکشد و برای ازدواج مجدد پای محلل به میان می‌آید، نکته‌ایست جالب توجه که آن را نیز فقها به عنوان یک مانع از حدوث طلاق‌های مکرر یاد کرده‌اند. باین ترتیب که اگر در اسلام، کسی سه بار زن خود را طلاق داد، دیگر روا نیست آن زن و شوهر بار دیگر به هم نزدیک شوند، مگر اینکه زن به دیگری شوهر کند. نویسنده کتاب زنان پیغمبر اسلام در توجیه گرفتن محلل معتقد است که چون مردمان عرب قومی مشهور به غیرت و تعصب و حمیت است، بدین جهت موضوع محلل وسیله اسلام پیش کشیده شد تا آنان راضی نشوند با طلاق‌های مکرر زنانشان در بستر مرد دیگری بخوابد. و پیغمبر (ص) نیز فرموده است، نفرین بر او و بر کسی که زن خود را بدین وسیله بر خود حلال میسازد. (۲۲)

البته در موضوع محلل مشکلات بسیاری نیز در راه زن و مرد بوده است که از جمله آنها خلف وعده محلل است که گاه از طلاق دادن زنی که بدست آورده خودداری کرده و زوج و زوجه را در محاصره‌ای بزرگ گرفتار ساخته است. و چه بسا مردی که برای زن مطلقه‌اش محلل پیدا کرده ناچار شده است تا با تقدیم مبلغ کلانی محلل را حاضر به طلاق دادن زن نماید، و گاه نیز زن تمایلی به شوی تازه بهم رسانده و از جدا شدن از وی و وصلت با شوهر قبلی‌اش سر باز زده است. بهمین خاطر اغلب مردان در موضوع محلل مردی نابینا یا افلیج یا زشت و گمنام و بسیار فقیر را پیدا میکنند که زن رغبتی به ادامه زندگی با او نداشته باشد.

البته اگر بخواهیم در موضوع ازدواج در اسلام و تعدد زوجات و انتخاب همسر و یا در زمینه طلاق بحث را ادامه دهیم، خود میتواند کتابی جداگانه باشد، اما چون جای آن را بطور وسیع در اینجا نمی‌بینیم و این اطلاعات مختصر را در هر موردی برای ادامه مطالب مورد نظر کافی می‌دانیم، لذا از تشریح کلی آن صرف‌نظر میکنیم.

دوران خلفای بنی امیه

در صدر اسلام، خلافت ارثی نبود، و سران عالم اسلام هر کس را مصلحت میدیدند به مقام خلافت برمیگزیدند، و هر گاه در جریان عمل، رفتار او را با مصالح دینی و اجتماعی خود سازگار نمی‌دیدند، بر وی می‌شوریدند و عزل و طردش را از مقام خلافت میخواستند.

در سال ۶۵ هجری، معاویه تصمیم گرفت علیرغم گذشتگان، خلافت را در خاندان خود موروثی کند. معاویه و جانشینان او را به مناسبت نام جدشان امیه، اموی یا بنی امیه میگویند. (۱) چهارده تن از افراد این خاندان از سال ۴۱ تا ۱۳۲ هجری، بمدت ۹۱ سال خلافت کردند، و به دو شعبه تقسیم شدند، یکی شعبه آل سفیان که معاویه و یزید و نوه‌اش معاویه ثانی از آن نسل هستند، و دیگری شعبه آل مروان یعنی مروان بن الحکم و فرزندانش.

وضع زنان بعد از نهضت اسلامی

هرچه از آغاز نهضت اسلامی دور می‌شویم، موقعیت اجتماعی زنان بدتر و وضع عمومی آنان اسفانگیزتر میشود. به حکایت منابع تاریخی در دربار سلاطین و خلفاء، غالباً "عده" کثیری کنیزان و غلامان ماهروی محبوس و تحت نظر بودند تا مگر شبی شاه یا خلیفه با یکی از زنان درآمیزد، و اگر یکی از آن دختران با مردی نزد عشق می‌باخت به شدیدترین وجهی کیفر میدید.

۱ - در مورد جد بنی امیه، صاحب بضاعة الایمان و تبصرة العوام می‌نویسد عبدالشمس تخته‌امیه عقیم بود. در شام از قصابی پیری بنام امیه به بردگی خرید. چون عبدالشمس خواست با او فساد کند مطیع نشد. عبدالشمس گفت: ترا بفروشی قبول میکنم، بعد از من ثروت از آن تو خواهد شد. امیه مطیع شد. بنا به نوشته کتاب هزار ماه سیاه نام امیه را از این رو به این پسر داده‌اند که امیه از ارمه گرفته شده است چه ارمه نیز به کنیز گویند و امیه عملاً "از عهده کار کنیزان بر می‌آمد."

در این دوره وقتی مسلمانان با زندگی تجملی آشنا شدند و به خاطر ثروت‌های بسیاری که در اثر فتوحات متعدد به چنگ آوردند، عیاشی‌های بی‌حدشان آغاز گشت و قضیه محدود ساختن زنان بیش از پیش شدت یافت، و راجع به آن دقت‌های فوق‌العاده مبذول شد. اسیران فراوان گشتند، مردان هم خواجه‌های متعدد یافتند و طبعا "زن و مرد از هم بدگمان شدند و آن غیرت و علاقمندی سابق را از دست دادند، و چون اختیارات مرد بیشتر بود، از اوایل سلطنت امویان، زنان در خانه محبوس گشتند و خواجگان سفید و سیاه برای مراقبت رفتار آنان معین شدند، و در نتیجه، جنگها، روز بروز بر تعداد کنیز و غلام افزوده شد و هر مردی توانست چند کنیز و غلام در اختیار داشته باشد. و چون نزدیکی با کنیزان و تعدد زوجات مانع شرعی نداشت، بالطبع بین زنان و مردان اختلاف و بدگمانی فزونی گرفت و صفا و صمیمیت و همکاری مشفقانه‌ای که بین زنان و مردان وجود داشت، اندک اندک رو به سستی نهاد.

با تمام این محدودیت‌ها، گاهی زنانی با نبوغ ویژه در میان مسلمانان ظهور میکردند و خود را به مدارج بالای علمی میرساندند. از آن جمله، اخت‌الحفید اندلسی و دخترش بودند که از علم طب، به‌خصوص در بخش بیماری‌های زنان سرشته کامل داشتند. همچنین زینب پزشک بنی اود از زنان نامی دوره امویان است که در شام طبابت میکرده و به‌خصوص در علم جراحی چشم ماهر بوده است. پاره‌ای از آنان نیز به علم ادب شهرت داشته‌اند، مانند شهده دینوی و بنت دھین‌اللوژ دمشقی که ناهفه زمان خود بشمار می‌آمدند. از اواخر عصر اموی و عباسی موسیقی و آواز هم در بین ملل اسلامی طرفدارانی پیدا کرد و غیر از مردان، زنانی چون جمیله، حبابه، سلامه، عقيله و غیره شهرت زیادی کسب کردند. (۲)

علل گرایش اعراب به فساد

پس از آنکه اعراب به کشور گشایی دست زدند و سیل طلا و نقره و غلام و کنیز به سوی عربستان روان گردید، اندک اندک بسیاری به فساد و هرزگی گراییدند. از دوره بنی امیه بزم آرائی و باده پیمایی رواج گرفت. مخنثان که رابطه بین مردان و زنان بودند، در شهرها فزونی یافتند. غزل‌سرایی و اظهار عشق بسیار شد، در حالیکه در صدر اسلام که هنوز اعراب از باده، تنعم و پیروزی سر مست نشده بودند حتی در کمبه زن و مرد با هم ادای حج می‌کردند و در آن کار عیبی نمی‌دیدند. اما همینکه زندگی تجملی میان عرب‌ها معمول شد و مردان هم‌خواه و کنیز و کلفت فراوان به خانه آوردند، در حقیقت به حیثیت و مقام زن در جامعه لطمه‌ای جبران ناپذیر وارد کردند و عملا "فساد و خیانت را

رواج دادند. (۳)

جرجی زیدان نیز تغییر وضع و موقعیت اجتماعی زنان را در آن روزگار معلول کاهش عفت و غیرت و زیاد شدن کنیزان و غلامان، و باده پیمایی‌ها و عیاشی‌ها و هرزگی مفرط بعضی از خلفا دانسته و اضافه کرده است که "... مخنثان در شهرها فزونی یافتند، غزلسرای و اظهار عشق در شعر شاعران بسیار گشت و مردان بی‌غیرت، واسطهٔ رسانیدن مردان به زنان از راه نامشروع شدند. طبعاً فساد شیوع پیدا کرد، غیرت مردان رفت و عفت زنان نابود شد. (۴)

این طبیعی است که آسایش و ثروت و تن‌پروری، فحشا، و بی‌ناموسی باز می‌آورد، گرچه مردم فقیر و صحرانورد هم تا حدی دچار این آلودگی‌ها هستند، اما شهرنشینان بیش از دیگران آلوده‌اند، چه، وسایل عیش و عشرت که لازم‌اش فساد و بی‌ناموسی است در شهرها فراهم‌تر می‌باشد. در زمان جاهلیت دسته‌ای زنان بدکار میان عرب‌ها بودند که بر بام منزلشان پرچم می‌افراشتند، جوانان به این خانه‌ها آمد و شد می‌کردند و دسته‌ای از بزرگان عرب برای بدست آوردن پول، کنیزان خود را وادار به ارتکاب فحشا می‌نمودند، ولی این جنایات در شهرهای عربستان واقع می‌شد و میان صحرانوردان معمول نبود. همینکه عرب‌ها شهرنشین شدند و به نوشابه الکلی و ساز و آواز آشنا گشتند و همه قسم وسیلهٔ عیش و عشرت برای خود آماده دیدند، بهر نوع فساد و عمل منافی عفت و اخلاق دست زدند و شهرهای بغداد و قرطبه و قاهره و فسطاط، مرکز این کارهای زشت شد، تا آنجا که از طرف دولت، داروغهٔ مخصوصی برای زناکاران تعیین گردید، تا در موقع لازم به او مراجعه کنند و کارهای خود را روبراه سازند، و برای اینکه مردان را به این کارها تشویق کنند تصویر زنان برهنه را بر دیوار گرمابه‌ها نقاشی می‌کردند و بزرگان و فرمانروایان مانند ابن طولون و غیره تصویر همخوابه‌ها و محبوبه‌های خویش را بر دیوار سالن‌های پذیرایی ترسیم می‌نمودند. فرمانروایان خردمند البته در ابتدا با این جریانات مخالف بودند و تا می‌توانستند ممانعت می‌کردند، اما همینکه از مقاومت عاجز ماندند، مالیاتی بر اعمال منافی عفت وضع کرده، آن را مانند کسب‌های دیگر آزاد گذاردند.

بدترین بی‌ناموسی و بی‌عفتی که در آن دوره پدید آمد، امرد بازی و همخوابه شدن با جوانان بود، بخصوص در ابام خلای اموی و عباسی و خلیفه‌هایی مانند امین و متوکل، این عمل شنیع در شهرهای اسلامی رواج گرفت، زیرا جوانان و پسران ماهروی رومی و ترک در آن روزها زیاد شدند، دسته‌ای به خرید و دسته‌ای به اسیری از اطراف آمده میان مسلمانان متفرق گشتند و مسلمانان هم از زنان چشم پوشیده، رو به امردان رفتند و هر کس امردی را مانند زن برای خود برمیگزید و او را آرایش میکرد و برای اینکه آزادانه این جوانان را به حرم‌سرا ببرند آنها را اخته می‌کردند. در مصر و سایر ممالک عشق‌بازی با زنان منسوخ شده، عشق‌بازی با امردان معمول گشت، تا آنجا که زنان بینوا

۳- زندگانی محمد، ابوالقاسم پاینده ص ۴۰۲ به بعد.

۴- تاریخ تمدن اسلام، پیشین، ص ۹۲۷.

از ناچاری به لباس مردانه درآمده، خود را شبیه مردان ساختند.

همینکه مردان به امردان پرداختند و زنان را در حرم‌سرا واگذارند، آنان نیز برای رفع حاجت خویش با خود مشغول گشتند، چنانکه کنیزان حرم‌سرای خمارویه فرمانروای مصر به همین عملیات فاسد مشغول بودند و در اثر سرگرمی مردان با امردان حتی زنان محترم و شرافتمند نیز از این قبیل مفاسد برکنار نماندند.

میگویند دختر اخشید فرمانروای مصر کنیزک زیبایی خرید تا با وی خوش باشد و همینکه این خبر به المعز لدین اله فاطمی رسید، از خوشی فریاد برآورد که مدت‌ها در کمین بودم تا مصر را بکشایم ولی بیم داشتم که مبدا شکست بخورم، حال که دانستم خاندان سلطنتی این قسم دچار مفاسد اخلاقی می‌باشند، حتم دارم که پیروز میشوم. المعز لدین الله، جوهر، سردار خود را مأمور فتح مصر کرد و فرمانروایان مصر که آن قسم آلوده فساد بودند مقاومت نتوانستند و بدست فاطمیان سقوط کردند و هر کس میدانده که (عفت بهترین نگهبان هر حکومت و سلطنتی است).

ادوارد براون نیز ضمن بحث پیرامون ریخت و پاش‌های دستگاه خلفای بنی امیه می‌نویسد: غنائیم جنگها برای تجملات روزافزون و اسراف و تبذیر طبقه حاکمه کفایت نمیکرد. مالیات‌های سنگین‌تری بطور مداوم بر ملل تابع تحمیل میشد، تا آنجا که اگر مردم برای آسایش خاطر خود اسلام می‌آوردند از جهت مادی آسودگی آنها محل تردید بود.

برای آنکه بساط عیاشی روبراه باشد و حرم‌سراها هزینه بسیار خود را به چنگ آورند، اختلاس و دزدی بیت‌المال از طرف حکام و دست‌پروردگان‌شان روبه افزایش گذاشت. از دوره بنی‌امیه ظلم و جور علیه توده مردم آغاز شد و حکام و عمال عرب برای انباشتن جیب خود، مردم بینوا را به وسایل گوناگون و ادار به دادن مالیات میکردند. در همان ایامی که عده‌ای از مسلمانان در فقر و مسکنت گذران میکردند، در دربار خلفا و کاخ امرا، انواع تجملات موجود بود. در اثر این مظالم، هر کس که زبان به اعتراض می‌گشود به جرم حق‌گویی از دم شمشیر میگذاشت. چنین ستم‌هایی بر مردم به این خاطر روا میشد تا هزینه فراوانی را که عیش و عشرت خلفا لازم داشت فراهم آید. آنچنانکه "مانند منصور بن ابو عامر خلیفه اموی اندلس در قرن چهارم هجری برای محبوبه خود ام هشام قصری از نقره ساخت. قصری متحرک که کارگران آن را روی سر نهاده نزد محبوبه خلیفه آوردند." (۵) عجیب‌تر از اینها کار معتمد خلیفه اموی اندلس است. این خلیفه محبوبه‌ای داشت که مادر چند پسر بود و اعتماد لقب داشت. روزی اعتماد، زنان دهاتی را دیده که شیر در مشک ریخته، توی کوچه‌های اشبیلیه شیر می‌فروشدند، و به واسطه گل ولای کوچه‌ها، جامه خود را بالا زده‌اند، اعتماد از این منظره خوش آمد و به المعتمد گفت: دلم میخواهد مانند آنان بشوم. معتمد نیز دستور داد از گلاب و کافور در کاخ اعتماد گل بسازند و چندین مشک با طناب‌های ابریشمی آماده ساختند و آن

را پر از شیر نمودند، اعتماد با کنیزان خود آن مشک‌ها را بدوش گرفتند و جامه خود را بالا زده میان گل‌های کاخ میان زنان دهاتی شیر فروختند.

هم خوابگی با کنیزان

خلفا با آنکه خود را جانشین پیامبر می‌دانستند، از هیچگونه لهو و لعب و حتی فسق و فجور و حرام‌خواری و کارهای ناروا خودداری نداشتند و از باده‌خواری و مستی و نشست و برخاست با زنان هرجایی و کنیزک‌ها و سازندگان و نوازندگان و مسخره‌ها روی‌گردان نبودند و همیشه زنان بسیار در حرمسرای خود داشتند، و خواجهمسراهای در کارهای کشوری و لشکری دخالت‌های ناروا میکردند. بزرگان با کنیزان هم‌بستر میشدند، و اگر از آنان فرزندی پیدا میشد با آنها ازدواج میکردند، یعنی به زوجیت می‌پذیرفتند. عرب‌ها در ابتدا از ازدواج با کنیزان بدشان می‌آمد و با اینکه در صدر اسلام کنیزان اسیر خیلی زیاد شد، هیچکس آنان را به زنی نگرفتند، و فقط با آنان هم‌بستر میشدند. باید بگوئیم که هم‌خوابگی با کنیزان پیش از اسلام هم معمول بوده، و رومیان نیز هم‌خوابی‌های کنیز داشتند، و اگر چه کنیز از زن پست‌تر بود، ولی روابط با او صورت قانونی داشت. عرب‌ها ابتدا از ارتباط با کنیزان آگراه داشتند، ولی دونه‌فر از بزرگان آنان مقدم شدند و سایرین به آنان تاسی نمودند. در دوره تمدن اسلام، بزرگان دین و دولت کنیزان را به زنی گرفتند، تا آنجا که بیشتر فرزندان خلفا از کنیزان پدید آمدند و بیشتر زنان با نفوذ از کنیزان بودند. رجال محترم و مردم متمول نیز به خلفا اقتدا کردند و کنیزان را به جای زن برگزیدند و هر کنیزی که فرزند می‌آورد آزاد میشد و یا به عقد مولای خود در می‌آمد. گاهی شماره کنیزان در حرمسرای خلفا به هزاران میرسید، گاه نیز برخی از بزرگان به تعداد اهام سال کنیز داشتند و هر شب با یکی از ایشان مباشرت می‌نمودند، و دیگر با آن کنیز خلوت نمیکردند مگر در سال دیگر که نوبت به او میرسید. با اینهمه باز هم خلفا و عمال آنها چشم طمع در زنان رعایا نیز داشتند و از دست‌درازی به ناموس مردم ابا نمیکردند. در مجلد پنجم ناسخ‌التواریخ سپهر آمده است: یکی از روزها که معاویه در کاخ خود آرمیده بود، از دور دید که مردی در گرمگاه روز با پای برهنه به سوی کاخ او می‌آمد. به نزدیکان خود گفت که او را اگر با من کاری باشد، از یاراش سر باز نزنم. پس از مدتی حاجب گفت که آن اعرابی به قصد ملاقات خلیفه راهی دراز پیموده و اجازه دیدار میخواهد. خلیفه پذیرفت. چون بار یافت خطاب به معاویه گفت: از عامل تو مروان شکایت دارم. چون معاویه چگونگی حال وی را جویا شد، اعرابی با دلی پر درد زبان به سخن گشود و گفت: زنی داشتم که چشم من به دیدار او روشن بود، و از ماده شتری خرد امرار معاش میکردم. چون قحطی پیش آمد، کار معاش ما به سختی کشید، پدر زن آگهی یافت، روزی به سراي من آمد و دختر خویش را با خود برد و به من ناسزا گفت. چون از دوری زن به جان آمدم، نزد عامل تو مروان رفتم و قصد خویش بازگفتم. مروان پدر زن مرا فراخواند و به

او گفت از چه رو دختر خود را که در حباله نکاح اعرابی است بر خلاف سنت و شریعت بازگرفتی؟ آن مرد یکباره راه انکار پیش گرفت و گفت من این اعرابی را نمی‌شناسم. من گفتم زن من سعدی (۶) را فراخوان تا حقیقت روشن شود. مروان چنین کرد. چون سعدی به درگاه مروان آمد، عامل شو دلباخته جمال او شد و بدون گفتگویی مرا به زندان افکند و خطاب به پدر زن من گفت، اگر این دختر را به شرط زناشویی به من سپاری هزار دینار کابین او کنم. پدر زن تسلیم شد سپس مرا پیش خواند و با ترشویی گفت سعدی را طلاق گوی. من نپذیرفتم. پس مرا به زندان بردند و با انواع وسایل، شکنجه و عذاب دادند تا مدت عدت سپری شد، آنگاه او را به عقد خویش درآورد و مرا رها ساخت. اکنون برای دادرسی نزد تو آمدم. معاویه بیدرنگ نامه‌ای ملاست‌آمیز نوشت و سعدی را به نزد خود فراخواند. مروان ناچار سعدی را مطلقه کرد و نزد خلیفه فرستاد. خلیفه نیز چون جمال سعدی دید، یکباره دل از دست داد و خطاب به اعرابی گفت: اگر سه کنیزک زیبا و هزاران دینار زر سرخ ترا دهم حاضری در ازای آن از سعدی دست باز داری؟ اعرابی سخت برآشفته و گفت: از جور عامل تو به نزد تو شکایت کردم، اکنون از ستم تو کجا شکایت برم؟ سرانجام خلیفه گفت: او را مختار میکنیم تا هر که را خواهد به همسری اختیار کند. چون سخنان خلیفه به پایان رسید، زن گفت: من هرگز به سبب تنگدستی از این مرد جدا نشدم، مرا با او سابقه محبت قدیم است، با فقر و بینوایی او شکیبائی میکنم، چنانکه با نعمت او تن‌آسانی کردم. معاویه را از این حس وفاداری زن شگفت آمد، آن دو را آزاد گذاشت و ده هزار درهم اعرابی را بخشید.

بنا بنوشته نفایس الاخبار معاویه پسر ابوسفیان مردی هوسران و متجاوز بود و همچون پدرش حریمی برای تاخت و تاز جنسی نمیشناخت. آنچنانکه پس از مرگ ابو سفیان خیال میکرد عمه‌اش ام‌الحکم باکره است، ولی وقتی بسر وقت او رفت تیرش به سنگ خورد، زیرا عمه‌اش را دست نخورده نیافت. بنا به اعتراف ام‌الحکم، ابو سفیان از او زرنکتر بوده و پیش از او خواهرش زاله بکارت کرده بود.

این قسمت بسیار کوچکی از عیاشی‌های معاویه بود که میرفت خاندانی را که مایه و پایه‌ای از فساد داشت هر چه بیشتر به غرقه شدن در عشق‌بازیهای پشت پرده‌های حرمسرا بگنجانند.

عیاشی‌های خلفای اموی

(بذل و بخشش بیش از حد معاویه به اطرافیان، تدبیری بود که با سوق دادن بزرگان و امرا به سوی خوشگذرانی و تعیش، عمل خود را توجیه کند، و در حقیقت قبح آن اعمال را از بین ببرد)، چنانکه عبدالله بن جعفر که عموزاده امام حسن و امام حسین بود پول‌هایی را که از معاویه دریافت

میکرد بین آوازه‌خوان‌ها و شاعران پخش می‌نمود و چون یزید چنین عملی را از او دید، دریافتی‌اش را به دو میلیون و بعد به چهار میلیون درهم در سال افزایش داد.

یزید عمر کوتاه خود را در شکار، شاعری، باده‌گساری، موسیقی و خوشگذرانی سپری کرد و برای اجرای نقشه‌های خود، مانند پدرش معاویه از هیچ عملی ابا نداشت. در آن دوران تنها کسی که سعی میکرد از انحرافات کلی جلوگیری نماید، عمر بن عبدالعزیز بود. او در اینکه خرج‌های اضافی نشود میگفت پول‌هایی که در راه تزئین کعبه و مسجد مدینه و دمشق نیز خرج شده، و زنجیرها و قندیل‌های طلایی که در این اماکن به کار رفته است مسترد میکنم و به بیت‌المال میفرستم و به جای آنها طناب میگذارم. او به پرده‌دارهای کعبه میگفت من چنان صلاح دیدم که آن پول‌ها را در معده‌های گرسنه بریزم، زیرا آنان سزاوارتر از خانه خدا هستند. جالب است این نکته را نیز بدانید که عمر بن عبدالعزیز به زنان خود میگفت "در نتیجه گرفتاری‌های حکومت از رسیدگی به آنها باز خواهد ماند، هر یک از آنها مایل باشد میتواند طلاق بگیرد، و از یکی از زنان خود خواست، همه زبورهای نفیسی را که پدرش به او داده بود به بیت‌المال پس بدهد." (۷)

پس از عمر بن عبدالعزیز که دوران حکومتش از ۹۹ تا ۱۰۱ هجری بیشتر دوام نیافت، عمویش یزید بن عبدالملک به خلافت رسید. او به کاری جز باده‌پیمایی و زن‌بازی توجه نداشت. شب و روز بزم عیش و نوش برپا می‌ساخت و با دو کنیزک ماهروی بنام سلامه و حبابه، خوش می‌زیست. سرانجام حبابه رقیب خود سلامه را برکنار ساخته، عقل و جان خلیفه را در اختیار خویش گرفت و در واقع فرمانروای سراسر امپراتوری بزرگ اسلام حبابه شد. هر کس را می‌خواست بکار می‌گماشت و یا از کار می‌انداخت و خلیفه از همه جا بی‌خبر در کنار حبابه می‌نشست. سیلمه برادر یزید که وضع را چنان دید نزد خلیفه آمده گفت: بدبختانه پس از عمر بن عبدالعزیز که آن همه دادگستر و پرهیزگار بود تو خلیفه شدی که جز باده‌گساری و شهوترانی کار دیگری انجام نمیدهی و امور کشور را بدست حبابه سپرده‌ای، ستم‌دیدگان فریاد میکنند و جمعیت‌ها از اطراف آمده در آستان تو منتظر ایستاده‌اند و تو از همه جا غافل نشسته‌ای. که یزید از این گفته‌ها بخود آمده حرف‌های برادر را تصدیق کرده از آمیزش با حبابه دست کشید و تصمیم گرفت از آن پس به کارها برسد. حبابه از این جدایی برآشت و همبکه روز آدپنه رسید به کنیزان خود سفارش کرد هنگامیکه خلیفه برای نماز به مسجد میرود او را آگاه سازند. کنیزان چنان کردند. حبابه عود بدست گرفت در برابر خلیفه آمد و با آواز دلکش خویش این شعر را خواند:

ترجمه: "اگر عقل و هوش از سر دلداده رفته او را ملامت مکن، بیچاره از شدت اندوه صبور شده است."

خلیفه که دلبر خود را به آن حال دید و آن نوای دلنواز را شنید دست خود را مقابل صورت

گرفته گفت پس است حبابه چنین نکن. اما حبابه به ساز و آواز خود ادامه داده این بیت را خواند:
ترجمه: "زندگانی جز خوشگذرانی و کام گرفتن چیز دیگری نیست، گرچه مردم تو را سرزنش و توبیخ کنند."

یزید بیش از این تاب نیاورده فریاد زد: ای جان جانان درست گفتی، خدا نابود کند آنکه مرا در مهر تو سرزنش کرد. ای غلام، به برادرم مسیله بگو بجای من مسجد برو و نماز بخواند. حبابه و یزید فوری به عیشگاه خود رفتند و جریان سابق را ادامه دادند و سرانجام هم یزید و حبابه در کنار هم جان دادند. مختصر آن ماجرا اینکه هر دوی آنها برای خوشگذرانی به محلی موسوم به بیت‌راس در نزدیکی دمشق رفتند و یزید به ملازمان خود چنین گفت: که مردم پنداشته‌اند هیچ عیش و نوشی بی رنج و نیش نخواهد ماند، من می‌خواهم دروغ پندار آنان را آشکار سازم، و آواز این رو به بیت راس می‌روم و با حبابه در آنجا می‌مانم و من تا آنجا هستم هیچ نامه و خبری به من نرسانید تا نوش من بی نیش بماند.

یزید و حبابه لوازم عیش و خوشگذرانی خود را در بیت راس فراهم کردند و به عیش و نوش پرداختند اما به ناگاه دانه^۸ انار (۸) به گلولی حبابه جست و او را خفه کرد. یزید سه روز و سه شب تن بی جان حبابه را در آغوش گرفته، اجازه نمیداد او را به خاک بسپارند و با اینکه لاشه حبابه بر گرفت و رو به فساد گذارد یزید دست بردار نبود و آن لاشه گندیده را با آب دیده تر می‌ساخت و بو میکرد. بالاخره کسان خلیفه با اصرار و ابرام جسد حبابه را برداشته دفن کردند، اما یزید فقط پانزده روز (۹) بعد از مرگ معشوقه زنده ماند و کنار او به خاک رفت. (۱۰) (سال ۱۰۵ هجری) "بعضی گفته‌اند که سبب مرگ یزید بن عبدالملک آن شد که جاریه‌ای محبوبه او بود. در ولایت اردن به پستانی رفت و یزید دانه‌های انگور به جانب کنیزک می‌انداخت و او به دهان می‌گرفت، ناگاه دانه‌ای در حلق وی مانده بسیار بسرفید و به مرض موت گرفتار آمده درگذشت و یزید یک هفته آن مرده را نگاه داشته با وی چند نوبت مباشرت کرد، و بعد از یک هفته که خواص و مقربان زبان به ملامت وی گشادند رخصت داد تا به تدفین وی پرداختند و یزید از سر خاک متاسف و اندوهناک به منزل خود مراجعه نموده، هفت روز با هیچکس سخن نگفت و در همان چند روز از غایت غم و الم بیمار شده وفات یافت (مدت عمرش چهل سال و زمان حکومتش چهار سال و کسری بود.) (۱۱) مورخان بالاتفاق یزید بن عبدالملک را از خلفای هرزه و عیاش اموی میدانند، آنچنانکه وی

۸ - در صفحه ۷۴۷ کتاب تاریخ تمدن اسلام اثر جرجی زیدان بجای دانه، انار، حبه، انگور نوشته شده است.

۹ - در بعضی نوشته‌ها این مدت هفت روز قید شده.

۱۰ - تاریخ تمدن اسلام، پیشین، ص ۶۹ به بعد

۱۱ - روضة الصفا، پیشین، ج ۳، ص ۲۳۰

به خلیفه هرزه معروف بوده است. "گویند روزی حبابه این شعر را برای یزید خواند که: میان استخوان‌های سینه و گلو آتش عشق چنان افروخته شده که با هیچ چیز آرام نمیگیرد و خنک نمیشود. یزید از شنیدن این شعر چنان به هیجان آمد که فریادکنان به خیال پرواز افتاد. حبابه گفت نکن، ما به تو کار داریم ای امیر مؤمنان. یزید گفت نه، نه بخدا سوگند الان پرواز میکنم. حبابه گفت مملکت را به کی میسپاری؟ یزید دست حبابه را بوسیده گفت، ملت اسلام و مملکت اسلام را به تو تفویض میکنم." (۱۲)

دیگر از خلفای هرزه خوشگذران بنی‌امیه ولید بن عبدالملک است که در سال ۱۲۶ هجری درگذشت. او که جز شراب و شکار هوسی نداشت، دستور داده بود حوضهایی را پراز شراب سازند تا او در میان حوض شراب غوطه خورد و از آن بهاشامد. این خلیفه عیاش در ایام خلافت نیز چون ایام قبل از خلافت به رویه دیرین ادامه داد و کار مملکت را رها کرده، مجلس بزم و عیش و طرب را پی در پی مرتب ساخت، و بقدری در عیاشی کوشید که کسانی بر وی تاخته، کارش را ساختند. او در زمان خلافت خود، سازندگان و نوازندگان مکه و مدینه و سایر نقاط را به شام آورد و از آنان و سایر اهل عیش و نوش و طرب، بزم‌هایی آراسته به خوشگذرانی و عیاشی پرداخت، اما پیش از یکسال خلافت نکرد و درگذشت.

عاقبت زن بازی و شهوترانی

بنی‌امیه غالباً به باده‌پیمایی و زن بازی و شهوترانی پرداخته، به امور کشور نمی‌رسیدند، و حتی به وضع مملکت خویش توجه نداشتند. و در تعیین و انتخاب والیان و مأمورین عالی‌رتبه دولتی دقت نمی‌کردند، و چه بسا که به خواش کنیزی یا در نتیجه دریافت پولی، بزرگترین ایالت را به اشخاص نالایق و با ستمکاری سپردند. مثلاً "در زمان خلافت هشام بن عبدالملک، جنید بن عبدالرحمن، برای همسر هشام گردن‌بند جواهر نشانی هدیه برد، هشام از آن گردن‌بند خوشش آمد. جنید گردن‌بند دیگری برای هشام فرستاد و او نیز در ازای این تقدیمی‌ها سراسر خراسان را به جنید واگذار کرد. در ایام خلافت امویان بهای کنیزی حتی به ده میلیون درهم رسید. عاملان که این اوضاع هرج و مرج را مشاهده میکردند، تمامی مساعی خود را برای تحصیل مال و گرد آوردن غلام بچه و کنیز صرف میکردند و اشخاص درستکار با ایمان، از قبول مشاغل مهم دولتی امتناع می‌جستند، چه که میدانستند خلیفه به هر عنوان که باشد از آنان پول میخواهد.

این هرزگی و عیاشی خلفای اموی از طرفی و آن سختگیری نسبت به تازه مسلمانان و ذمیان و تحقیر غیر عرب، دست بهم داده و کارها را مختل نمود، به قسمی که در اواخر دولت اموی، سپاهیان

اسلام از هر دهی که می‌گذشتند، اموال اهل ده را غارت می‌کردند و در نتیجه این پیشامدها و ناراضیاتی‌ها، مخالفان از اوضاع آشفته استفاده کرده، دولت اموی را برانداختند و عباسیان جای آنها را گرفتند.

عباسیان

علل ظهور عباسیان

اعراب، ملل غیر عرب را بندگان یا به قول خودشان موالی خطاب میکردند و از دادن مشاغل کشوری و مذهبی به آنان خودداری می نمودند. حتی به فرزند عربی که مادر ایرانی داشت، هیچ شغلی نمیدادند. علاوه بر اینها، تشییع جنازهٔ موالی را ننگ می شمردند، و با موالی در یک صف راه نمی رفتند. هرگاه در کوی و برزن، عربی با بار، با عجمی مصادف میشد، عجم مجبور بود که بار اعرابی را بی اجر و مزد تا منزل حمل کند، و اگر اعرابی پیاده، و او سواره بود ناچار باید عرب را بر اسب خود سوار کند و به مقصد رساند.

بنی امیه زناتسویی زنان عرب را نیز با موالی غدغن کردند. "همینکه والی مدینه شنید که یکی از موالی دختری را از بنی سلیم گرفته، سر و ریش و ابروان داماد را تراشید و او را دویست تازیانه زد و طلاق دختر را از او گرفت." (۱)

موالی نمیتوانستند دختر خود را بدون اجازهٔ اربابان سابق شوهر بدهند. خواستگاران باید نخست نزد مولی بروند و از او کسب اجازه نمایند. همین مظالم باعث شد که موالی به یاری بنی عباس برخیزند و حکومت را از بنی امیه بگیرند.

در چنین احوالی که مردم خراسان و ماوراءالنهر از مظالم عمال بنی امیه به جان آمده بودند، مبلغین عباسیان نهانی و آشکارا به مردم میگفتند که اگر زمام امور به دست ما افتد، از میزان مالیات ها میکاهیم، اصول بیگاری یا کار رایگان را از بین میبریم، مامورین ناصالح و غارتگر را از کار بیسکار میکنیم و می کوشیم تا ایرانیان از حقوق سیاسی بهره مند شوند و در اداره امور کشور خود شرکت جویند. البته عباسیان در تمام نویده های خود صادق نبودند، آنها میخواستند از عدم رضایت

عمومی، برای استقرار فرمانروایی خود استفاده کنند. عباسیان برای آنکه تمام شیعیان را با خود همداستان کنند میگفتند که خلافت متعلق به طایفه بنی هاشم است، ولی صریحا "نمی‌گفتند که کدامیک از اعضای این خانواده باید به خلافت برسد. بهمین علت، شیعیان و طرفداران آل علی گمان میکردند که بنی عباس به نفع آنها تبلیغ میکنند و بر اساس این فکر با آنها همکاری میکردند. ولی حقیقت مطلب این بود که، عباسیان صرفا "به نفع خود کار میکردند. هدف آنها تامین منافع اکثریت مردم نبود، پس از روی کار آمدن عباسیان، ایرانیان به زودی دریافتند که اگر در گذشته عارنگران و اشراف محلی آنها را استثمار میکردند، اکنون باید حاصل کار و گوش خود را به اینها تسلیم کنند.

بنی‌عباس با اینکه در آغاز کار به مردم روی خوش نشان دادند و به نام انتقام خون شهدا، بنی‌امیه را قتل عام کردند، و قبر خلفا را شکافتند و به آتش سوختند، ولی پس از چندی روش ظالمانه بنی‌امیه را پیش گرفتند. عباسیان نه فقط بنی‌امیه را نابود و تباہ کردند، بلکه آل علی و شیعه آنها را نیز در همه جا از میدان بدر بردند.

تجمل خواهی عباسیان

از دوره بنی‌امیه به بعد اندک اندک اعراب به تفنن و تجمل روی آوردند. سران قوم جامه‌های حریر و ابریشم پوشیدند و از پارچه‌های گلداز و پر نقش و نگار استفاده کردند و به رسم دیرین عمامه به سر می‌گذاشتند و شمشیر را روی کتف می‌انداختند. در دوره عباسیان، که همه چیز و همه کارها رنگ ایرانی گرفت، اعراب در لباس پوشیدن پیرو ایرانیان شدند تا جایی که منصور در سال ۱۵۳ هجری به رجاال دولتی فرمان داد به جای عمامه، نوعی کلاه ایرانی که دراز بود و از داخل آن را با چوب‌های نازک مرتب میکردند به سر بگذارند.

رجال دولتی در آن عصر برای شرکت در مجالس بزم و عیش لباس‌های رنگین زرد، سرخ و سبز بر تن میکردند، جامه خود را با عطرها و گوناگون خوشبو می‌ساختند. اشراف عرب، اسب سواری، فصاحت و عطر زدن را شرط زندگی میدانستند. خضاب پیش از اسلام به ندرت معمول بود، ولی پس از آشنایی اعراب با ملل شرق، خضاب سخت معمول شد، چنانکه با زعفران، خضاب زرد و با حنا خضاب سرخ‌رنگ، و با خضاب سیاه و کوگرد خضاب سفید صورت میگرفت. از آن پس مردان ریش خود را خضاب میکردند و زنان نیز برای جلوه بیشتر موهایشان، از خضاب استفاده می‌نمودند. اعراب نه تنها در آرایش و حتی خوراک و پوشاک روش دیرین را فراموش کردند، بلکه در ساختن مسکن نیز از ملل متمدن تقلید کردند و در دوره عباسیان به ساختن ابنیه مجلل، کاخ‌ها و قصرهای مجلل روی آوردند که نمونه آن قصر التاج است.

"المقتدر، در اول قرن چهارم هجری، کاخ و باغ بسیار زیبایی پدید آورد که آن را دارالشجره یعنی سرای درخت می‌خواندند. در این کاخ درختی از زر و سیم ساخته بودند که میان دریاچه بزرگی جلوایوان کاخ قرار داشت. این درخت هشت شاخه بزرگ از زر و سیم داشت و بر هر شاخه آن شاخه‌های کوچک دیگری از زر و سیم ساخته بودند و روی شاخه کوچک، میوه‌های گوناگونی از جواهر رنگارنگ دیده میشد. به علاوه از پرندگان زرین و سیمین صدای سوت و آواز و چهچهه برمیخاست و در طرف راست و چپ دریاچه مجسمه پانزده سوار بود که لباس حریر پوشیده و شمشیر در کمر داشتند و چنین به نظر می‌رسید که به جنگ یکدیگر می‌شاهند." (۲)

(این طبیعی است که اگر پول در دستگاه‌های دولتی فراوان باشد، بذل و بخشش و ولخرجی هم زیاد میشود، بخصوص در دولت‌های استبدادی و دیکتاتوری مانند دولت عباسی که خلیفه صاحب اختیار تمام اموال و املاک بوده است، و برای دفع شر مخالفان و گردنکشان به وسیله پول با آنان مبارزه میکرد، به این قسم که یا پول به سپاهیان داده، آنها را به جنگ با مدعیان میفرستاد و یا زبان و دهان مدعیان را با پول می‌بست، و البته این وسیله دومی سهل‌تر و موثرتر بوده "خصوصا اگر پول فراوانی در دسترس خلیفه بود، چنانکه در زمان هارون و مامون همانطور بود اما خلفای عباسی علاوه بر آنکه پول را وسیله دفع شر مخالفان خود قرار دادند برای فراهم ساختن بساط عیش و نوش و تجمل همه نوع ولخرجی میکردند، کنیزان و غلامان به قیمت‌های گزاف می‌خریدند، فرش و اثاث از خز و دیبا و حریر تهیه میکردند، حتی میخ‌های دیوار را از نقره میساختند (۳) و باغ‌ها و کاخ‌ها و گردشگاه‌ها و شهرهای مخصوص بخود بنا می‌نمودند، مجالس خوشگذرانی با تجمل فراوان ترتیب میدادند، بندپیمان و حاشیه نشینان استخدام میکردند، و از حیث خوراک و پوشاک و تفنن و تنقل همه نوع تجمل فراهم میکردند، و انجام این خوشگذرانی‌ها برای آنان آسان بود، چون در عراق و ایران میزبستند، از عیش و نوش و تجمل و خوشگذرانی بزرگان ایران به خوبی اقتباس میکردند، و بدتر از همه آنکه دست زنان و مادران و کنیزان و نزدیکان خویش را در چپاول اموال عمومی باز می‌گذاشتند." (۴)

۲- همان، ص ۱۵۲

۳- پول‌هایی که از مردم بپنوا میگرفتند، به خلاف دستورات دین به صرف عیاشی و بذل و بخشش‌های بی‌مورد درباریان میرسید، هارون الرشید هر روز هزار درهم صدقه میداد و پسرش مامون در شب زفاف با پوران دخت با به روایتی پوران دخت، دختر حسن بن سهل و باز بگفته‌ای فضل بن سهل، کیسه‌ای پر گوهر نثار کرد که شمردند به هزار دانه الماس تا پنک بی‌نظیر بالغ آمد. در آن شب در حجله خانه و اطراف آن چهل من شمع عنبرین درگیرانیدند و سی میلیون درهم اتفاق کردند.

۴- تاریخ تمدن اسلام، پیشین، ص ۳۳۲

زن در زمان عباسیان

وضع زنان در دوره بنی عباس نیز کم و بیش شبیه وضع این طبقه در دوره امویان است، نهایتاً اینکه "در دوره عباسیان زن عرب شهرنشین به کلی از خاطره‌ها فراموش شد و آزادی خود را از دست داد. نه کسی برای او تعصب می‌گشید، نه خودش برای شوهرش تعصب به خرج میداد، و چه بسا از بانوان حرم‌سرا که برای خوشایند شوهران خود کنیزان زیبایی می‌خریدند و او را می‌آراستند و به شوهر خود تقدیم میداشتند و ابداً از این پیشامد متأثر نمیشدند. یعنی نه زن‌ها از هووداری بدشان می‌آمد، و نه مردان نسبت به زنان غیرتمندی به خرج میدادند، در صورتی که سابقاً اگر مردی نسبت به دختری و یا زنی اظهار علاقه میکرد برای همیشه از ازدواج با او محروم می‌ماند.

در اثر این اوضاع نامطلوب قدر و قیمت زن پائین آمد، عزت نفس و استقلال فکر و آزادی او نابود گشت، مرد به او بدگمان شد و او را دشمن خویش شمرد و از اعتماد و اطمینان به زن احتراز نمود، معاشرت زن و مرد به جای صفا و صدق بر روی مکر و حيله و دشمنی استوار شد، مردان زنان را در خانه نگاهداشته، درها و پنجره‌ها را به روی او بستند و او را از سخن گفتن و آمیزش و بیرون آمدن منع کردند، چون به زن بدگمان شدند، و حقیقت آنکه بد رفتاری زنان در نتیجه بد رفتاری مردان بوده که برای خود چندین شریک تهیه کردند. " (۵)

خلاف زنان فقیر و حتی متوسط الحال که در فقر اقتصادی و محرومیت اجتماعی غوطه‌ور بودند، زنان درباری و آنانکه بر اثر نزدیکی با خلفا جایی برای خویش داشتند، از قدرت‌های طراز اول بشمار میرفتند. از جمله این زنان یکی خیزران مادر هارون الرشید است. با اینکه خلیفه منصور، پیش از مرگ، پسر خود مهدی را سفارش کرد که زنان را در کار مملکت مداخله ندهد، و آیندگان نیز چنین روشی را در پیش گیرند، ولی با اینهمه "... خیزران مادر هارون، در ایام خلافت هادی و هارون، همه کاره دولت بود، و یحیی وزیر هارون فرمانبردار خیزران گشته، به دستور آن زن رفتار میکرد. خیزران در نتیجه این اختیارات، املاک و اموال دیگری کرد آورد. به قسمی که درآمد املاک او به سالی ۱۶۰ میلیون درهم، یا نصف عایدات مملکت عباسی بالغ شد. " (۶)

این زن طمع‌کار و جاه‌طلب به قدری شقاوت داشت که به محض احساس تمرد در فرزندش هادی، کسانی را مأمور کرد تا او را بکشند. و به‌خود نبود که هارون پس از مرگ چنین مادری نفس راحت کشید و اموال او را تصرف کرد و بسیاری از املاکش را به دیگران تیول داد. " با اینهمه خیزران زنی کارداران و با تدبیر و دانشمند بوده و در دوره طلایی عباسیان میزیسته است، و مال‌اندوزی او در

آن دوره، چندان شگفتی نداشت. شگفتی در آن است که در دورهٔ افول قدرت عباسیان، مادر بعضی از خلفا با تهی بودن خزانه، اموال زیادی اندوخته بودند، مثلاً "در سوراخ و پستوهای دالان‌های عمارت قبیحهٔ مادر خلیفهٔ عباسی، دو میلیون دینار و مقدار زیادی جواهرات و اشیاء نفیس یافتند." (۷) دسته دیگری از زنان حرمسرا نیز بنام گیس سفید یا قهرمانه، امور حرمسرا و کاخ خلفای عباسی را در دست داشتند، و با همدستی وزیران و جانشینان آنان هر چه میخواستند میگرفتند و می‌اندوختند و در تمام کارهای مملکت مداخله می‌نمودند. در این میان زنان دانشمند و متفکری نیز در زمان عباسیان وجود داشتند که میتوانستند با دیگر بزرگان و عقلا به گفتگو و بحث و فحص بنشینند و در برخی موارد حتی رهبران دینی عصر را محکوم سازند. نمونهٔ چنین زنی، کنیزکی بنام حسنیه و متعلق به یکی از تجار بغداد بود که ابراهیم بصری را در مبارزه و احتجاجی که در مورد شیعه و سنی در حضور هارون الرشید در گرفت مغلوب ساخت. البته در زمان‌های بعد نیز چنین زنانی در دنیای اسلام به منصهٔ ظهور رسیدند و شهرت و موفقیتی کسب کردند، اما خلاف دستورات اسلام که زنان را از پرداختن به کسب علوم بازنمیدارد، محدودیت‌های اجتماعی و تعصب شدید خانواده‌ها موجب شد تا زن در پردهٔ فراموشی برود و در کنج حرمسرا و خانه‌ها برای لفت‌بخشی به سروران خود محبوس باشد. (۸)

نقش کنیزان و غلامان حرمسرا در جاسوسی

جرجی زیدان می‌نویسد: عباسیان در اجرای نقشهٔ خود از جاسوسان و خبرچینان کمک میگرفتند. هر یک برای دیگری جاسوس می‌گماشتند. خلیفه برای وزیران و وزیران برای خلیفه، هر دو برای سرداران، و سرداران برای هر سه جاسوس می‌گماشتند. این جاسوسان بیشتر از میان غلام بچه‌ها و کنیزکان و همخواه‌ها انتخاب میشدند. خلفا غالباً "برای فرزندان و ولیعهدان خویش جاسوس داشتند، و آنها هم برای خلیفه جاسوسی می‌گماشتند. در دربار عباسیان، کنیزان و غلامان و خدمتگزاران و سازندگان و نوازندگان، علاوه بر کار عادی خود به جاسوسی نیز می‌پرداختند. (۹) البته در دوره‌های

۷- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۳، ص ۶۴۲

۸- در آن زمان متعن نیز که در رأس یک جنبش علیه عباسیان برخاسته بود، در اوج انحصاری بودن تعداد زیادی از زنان و اختصاص داشتن آنان به طبقه‌ای خاص، اعلام کرده که زن هر کس برای دیگری مباح است، او می‌گفت زن همچون گل است که هر که بویید از وی هیچ کم نشود. در حالیکه خود متعن زنان بسیار داشت.

۹- تاریخ تمدن اسلام، پیشین، ج ۲، ص ۲۰

بعد نیز می‌بینیم که این چنین جاسوسی‌ها فقط برای تجسس در مسائل سیاسی و امور مملکتی نبوده، بلکه زنان حرمسرا نیز برای تفحص در کار هووهای خود، کنیزان و غلامان را تطمیع میکردند و از رفت و آمد و زندگی رقیبان خود کسب خبر می‌نمودند. گاه با بذل و بخشش بسیار، حتی کنیزان و غلامان خدمتکار رقیب را نیز به خود متمایل می‌ساختند تا هر چه بهتر و بیشتر به اطلاعاتی که لازم داشتند دست یابند.

در موضوع جاسوسی در دربار خلفا وسیلهٔ کنیزکان "علی بن یعقوب حکایت میکند که مهدی خلیفه یک بار مرا نزد خود فراخواند. قصر خلیفه سخت با شکوه بود و کنیزک بسیار زیبایی در مجلس او بود. خلیفه پرسید ای یعقوب این مجلس را چون می‌بینی؟ من زبان به مدح گشودم. خلیفه گفت این مجلس را با فرش واوانی و این کنیزک بتو بخشیدم. من از وی سپاسگزاری کردم. آنگاه گفت مرا به تو حاجتی است. گفتم فرمانبردارم. سپس گفت دست بر سر من نه و سوگند بخور بموجب فرموده عمل نمایی. قسم یاد کردم. چون مطمئن شد، صد هزار درهم دیگر به من داد و گفت: فلان علوی را می‌خواهم از میان برگیری، و مرا از دغدغهٔ مخالفت او باز رهایی. فرمان داد تا علوی را به من سپردند و کنیزک و آنچه بمن بخشیده بود به خانه بردم و علوی را پیش خود طلبیده با وی در تکلم آمدم. والحق مردی دیدم که از وی خردمندتر و نیکو سخن‌تر ندیده بودم. در اثنای محاوره با من گفت: ای یعقوب من مردی‌ام از فرزندان دختر پیغمبر (ص) تو روا میداری که فردای قیامت به خون ما ماخوذ باشی؟ گفتم لا والله، اما بگوی که چه می‌باید کرد؟ گفت آن که با من نگویی کنی و مرا به جایی گسیل فرمایی که از خوف آن ایمن شوم....

پس از پایان مواضع، علوی با دو رفیق خود به محلی روان شدند. آن کنیزک زیبا که به ماموریت جاسوسی به منزل یعقوب آمده بود، مواقع را به خلیفه اعلام کرد. روز دیگر خلیفه یعقوب را فراخواند و گفت ماموریت خود را انجام دادی؟ وی گفت بلی. آنگاه خلیفه گفت ای غلام، مردمی را که در این خانه‌اند بیرون آر. غلام در خانه گشاده علوی و دو رفیق او را نزد من آوردند، و من متحیر شده از پای در افتادم." (۱۵)

وسعت حرمسرای عباسیان

سقا ح موسس سلسله عباسیان به خاطر اینکه اعتمادی به جنس زن نداشت، لذا پیوسته پسرش مهدی را نصیحت میکرد تا از زنان بپرهیزد و نگذارد تا بانوان در کار مملکت مداخله کنند. بهمین خاطر در تاریخ برای خود سقا بیش از یک زن ننوشت‌اند. اما جانشینان وی، خلاف موسس سلسله عباسی نه تنها زنان و کنیزان متعددی در حرمسرای خود گرد آوردند، بلکه در بسیاری موارد حتی

اداره مملکت را بدست آنان سپردند. مهدی وصی سفاک از داشتن کنیزکان بی بهره نبود و به نزدیکان و دوستان خود نیز از کنیزانی که تحت اختیارش بود می بخشید تا هر چه بیشتر آنان را نسبت به خود مهربان سازد و همانگونه که قبلاً "آمد کنیزان مهدی علاوه بر دلربایی به شغل جاسوسی نیز می پرداختند".

منصور از دیگر خلفای عباسی با لهو و لعب مخالف بود. "او روزی طنبور را بر سر نوازنده طنبور کوفت، اما هنوز چهل سال از مرگ وی نگذشته بود که سرای خلیفه نمایشگاه ساز و رقص و آواز شد..." (۱۱)

طبری می نویسد: در آن دوره بر اثر عیاشی خلفا، کار به جایی رسیده بود که سربازان و درباریان نیز به شدت مرتکب فسق و فجور میشدند، مردم را آزار می دادند، زن ها را از شارع می ربودند، پسران خویش را با عنف به فساد می گشایند، راه و معبر را بر مردم می بستند، و به بیما و غارت می پرداختند، و کسی قادر به جلوگیری نبود، زیرا آنها سپاه خلیفه بودند، و کسی را یارای مخالفت با آنان بود.

بعد از منصور، بزرگترین خلفای عباسی هارون الرشید است. این مرد در عین حال که خود را متدین معرفی میکرد، از عیش و عشرت و زندگی با سازندگان و نوازندگان و کنیزان خویش غفلت نداشت.

در اینجا، حال که موضوع حرمسرای عباسیان و وسعت آن مطرح است، بد نیست اشاره کنیم که خلفا برای برپا داشتن چنین بساطی، از بیت المال مسلمین استفاده میکردند و اگر گاهی به اعتراض وزیران برمیخوردند از خزانه خاص خودشان که زر و سیم بسیار در آن بود برای خرید کنیزکان و گستردن بساط عیش و نوش استفاده می نمودند. "... نقل میشود که موقعی هارون صد هزار دینار به یحیی حواله کرد تا برای خرید کنیزکی بپردازد، این قیمت در نظر یحیی گزاف آمد و از پرداخت آن عذر خواست. هارون بی اندازه به خشم رفت، و یحیی برای آنکه زیادی آن پول را مجسم کند، دینارها را تبدیل به درهم نموده، و یک میلیون و نیم درهم در حوضخانه‌ای که هارون در آنجا وضو میگرفت روی هم انباشت، و همینکه هارون برای وضو از آن محل گذشت و آن خرمن پول را دید، به نظرش بسیار رسید، و چون دانست بهای یک کنیزک بوده، البته متاثر شد، اما در ضمن کینه یحیی را در دل گرفت که چگونه روی حرف او حرف میزند و فرمانش را نمی پذیرد، و از قرار مذکور یکی از موجبات تعرض هارون به برمکیان همین پیش آمد شده است. بهانه دیگر این بود که عباسه خواهر هارون از جعفر برمکی یاردار گشته است، زیرا به اعتقاد هارون، هنوز خلیفه به آنان اجازه مقاربت نداده بود. بر سر همین موضوع، هارون الرشید صحنه اسفناکی برپا کرد و جعفر و عباسه و دو طفل معصوم آنها را کشت و سر جعفر را در بغداد به دار آویخت. سپس برادران و پدر پیر او را به زندان

انداخت و تمام دارایی آنها و دوستان و عمال برامکه را ضبط کرد. بدن جعفر را که تا سال ۱۸۹ به دار آویخته بود، بدستور خلیفه در این سال سوزاندند و یحیی در سال ۱۹۰ و فضل در سال ۱۹۳ در زندان جان دادند.

حرص و ولع خلفا در شهوترانی و خرید کنیزگان و خوبرویان، آنان را در خرج بیت‌المال بسیار گشاده دست کرده بود. چنانکه واثق یکی دیگر از خلفای عباسی نیز به وزیر خود حواله کرد که مبلغ هنگفتی بابت بهای کنیزکی بدهد، و چون وزیر قدری تعلل ورزید، خلیفه او را مجبور ساخت که دو مقابل آن را تادیه کند.

گویند "... هارون کنیزی را به صد هزار دینار و کنیز دیگری را به ۳۶۰۰۰ دینار خرید و یک شب با وی همبستر شده، فردای آن روز کنیز را به فضل بخشید." (۱۲)

در کاخ هارون الرشید فقط ۳۰۰ کنیز چنگی و عودزن و دف‌زن و قانون‌نواز و نی‌زن و آوازخوان و سنتورزن و رقاص بود که بهای هر یک را از هزار تا ده هزار و صد هزار دینار میدانستند. اضافه بر آن "عده‌ای ندیم و دلک و مسخره‌چی نیز در قصر اقامت داشتند که مشهورترین آنها شیخ ابوالحسن خلیع دمشقی و ابن ابومریم مدنی میباشند. گذشته از قیمت خود کنیزان، نگهداری آنان نیز هزینه‌گزافی برمیداشت تا لباس و لوازم دیگرشان تهیه شود. گفته‌اند که هارون الرشید انگشتی را به بهای صد هزار دینار خرید و به یکی از کنیزگان بخشید." (۱۳)

علاقه خلفا به کنیزگان موجب شده بود تا امرا و بزرگان برای جلب محبت خلیفه، کنیزگان خوبرو و هنرمند را به هر قیمتی بخریدار، و به سرورشان هدیه کنند. میگویند "مردی از اهل مدینه کنیزک گندم‌گون نمکین خوش صدای خوش صورتی داشت که وی را آهنگ‌های دلنواز آموخته بود. جعفر برمکی این کنیزک را خرید و نزد خود آورد، هارون یک مرتبه در منزل جعفر صدای کنیزک را که دنانیر (۱۴) نام داشت شنید و از جان و دل شیفته او شد، به قسمی که تاب جدایی او را نمی‌آورد و گاه و بیگاه برای دیدن روی دنانیر و شنیدن صدای دنانیر به سرای جعفر می‌آمد و هدیه‌های گرانبها به وی می‌بخشید. زبیده زن هارون که این را دانست طبعاً به خشم درآمد و نزد عموهای خود از رفتار خلیفه شکایت برد، ولی ملامت کسان و نزدیکان از عشق خلیفه چیزی نکاست. زبیده تدبیری به خاطرش رسید و برای مشغول داشتن هارون از فکر دنانیر، ده کنیز پری پیکر سازنده و نوازنده به خدمت شوهر فرستاد که یکی از آنان مراحل مادر مامون و دیگری ماریه مادر معتصم و سومی آنها فارده مادر صالح پسران هارون شدند." (۱۵)

۱۲ - همان، ص ۹۸۷

۱۳ - همان، ص ۳۳۵

۱۴ - دنانیر در لغت جمع دینار است، اما در اینجا نام کنیزک جعفر برمکی است.

۱۵ - همان، ص ۸۸۹

امین، فرزند هارون الرشید، علاوه بر زنبارگی به امر د بازی نیز پرداخت تا بدینوسیله عیاشی‌های خود را در مباشرت با زن و مرد توسعه بیشتری بخشد. امین نخستین خلیفه‌ایست که غلامان بسیار گرد آورد و آنان را معرب (۱۶) ساخت. او چون به خلافت رسید، خواجه‌های بسیاری خریده، آنها را انیس‌شیانه‌روزی و سرپرست خوراک و نوشابه و امر و نهی خویش قرار داد، و دست‌های از آنان را جرادیه و دسته دیگری از خواجگان سیاه را غرابیه نامید. امین از نظر مصالح سیاسی خود این خدمتگزاران را جمع نکرد، بلکه منظوری جز خوشگذرانی و عیاشی نداشت، تا آنجا که شاعران درباره آن وضع، شعرها گفتند و امر د بازی امیر را با ذکر اسامی گروهی از آن امردان به شعر درآوردند. (۱۷) خلفا از پول‌هایی که به قیمت فلاکت و بدبختی ملت‌های تابع حکومت اسلامی گردآوری میشد، این چنین خوشگذرانی پیشه ساخته بودند، و در بذل و بخشش زبانزد همگان میشدند. یک نمونه دیگر از ولخرجی‌های امین این است که روزی ابراهیم موصلی، شعری را با ساز برای امین میخواند. خلیفه سخت شادمان شد و بر سر ابراهیم بوسه زد و سپس به او سی هزار درهم داد. ابراهیم پس از تعظیم و کرنش گفت: با آن اظهار مرحمت ۲۰ میلیون درهم بمن داده‌اید. خلیفه با بی‌اعتنایی پاسخ داد، آن مبلغ چه قابلی دارد، فقط مالیات چند ده و مزرعه است.

روزی نیز امین در کاخ خلد، فراز تختی جلوس کرده دستور داد بساط حریر و دیبا بگسترند و ظرفهای طلا و نقره و بلور با انواع خوراکی‌ها و مشروبات فراهم سازند. سپس به قهرمانه سرپرست کنیزان و رقاصه‌ها (۱۸) گفت صد کنیز سازنده و خواننده به بساط عیش حاضر سازند، به این قسم که در هر نوبت ده کنیز با ساز و آواز در بزم حاضر شوند و آهنگ مخصوصی بنوازند و بروند، آنگاه دسته دوم که می‌آیند به آهنگ دیگری بپردازند، و همین قسم تا صد کنیز ده آهنگ نوبه نویسرایند. (۱۹) یکبار نیز امین در بهای کنیز زیبایی، قایق جعفر فروشنده را پراز طلا کرد. یعنی بیش از یک میلیون دینار به وی پرداخت. مقتدر نیز علاوه بر کنیزان بسیار، در کاخ‌ها و عمارت‌های متعدد خود یازده هزار خواجه رومی و سودانی و غلام بچه و پیشخدمت داشته است. بدون تردید کارهای موجود و نیاز ساکنان حرمسراها و کاخ‌های متعدد ایجاد میکرد تا اینهمه غلام و کنیز از دور و نزدیک

۱۶ - اگر منظور از این کلمه به ضم ميم و فتح را باشد، یعنی واضح و آشکار، و مفهوم جمله این خواهد بود که امین نخستین خلیفه‌ای بوده که این غلام بارگی را آشکار ساخته است.

۱۷ - تاریخ اجتماعی ایران، بهمن، ج ۲، ص ۵۵۵

۱۸ - قهرمانه در اینجا اسم نیست، بلکه به سرپرست کنیزان حرم قهرمانه میگفتند.

۱۹ - شاید کسانی از طرح چنین موضوعاتی در تاریخ، و انگشت گذاشتن روی این مسئله و اهمیت دادن بیش از حد به آن انتقاد کنند. اما ملاحظه میفرمایید که چگونه حرمسرا داری، زنبارگی و غلامبارگی تمام زندگی بزرگان و سلاطین و زهربران مملکتی را بر می‌ساخته است. آیا وجود این همه مشغله و سرگرمی، جایی برای رسیدگی به امور ولایات میگذارد؟

بیاورند و به خدمت بگمارند.

مسعودی در جلد دوم تاریخ خود اشارهای به تعداد کنیزان حرمسرای متوکل عباسی دارد. او می‌نویسد که، در حرمسرای متوکل چهار هزار کنیز می‌زیست و متوکل با تمام آن چهار هزار کنیز نزدیکی میکرد و امیران که این شور و شوق متوکل را می‌دیدند، از اطراف برای او کنیز می‌فرستادند. از آن جمله عبدالله بن طاهر چهارصد کنیز برای متوکل هدیه داد. اینهمه کنیزان، و مباشرت با آنان و پرداختن به عیش و عشرت‌های دیگر، متوکل را راضی نمی‌کرد، و او همیشه برای لذت جویی و تفریح در پی یافتن راه‌های تازه‌ای میگشت. از جمله در مجلس شرایخواری ظرافت‌هایی داشت که شنیدنی است. "... گاه فرمودی که شیری به مجلس آوردندی تا شخصی را ببنداختی، و گاه مار در آستین یکی افکندی و اگر او را بگزیدی به تریاق مداوا کردی و بسیاری اوقات سبوهایی پر کزدم به فرموده او در مجلس می‌آوردند و آن سبورا می‌شکستند و آن جانوران در مجلس پراکنده میشدند و هیچکس را یارای چون و چرا نبود." (۲۰)

عاقبت ترکان به تحریک پسرش منتصر با شمشیرهای کشیده روی به متوکل نهادند و یکی از آنان خطاب به وی گفت: ای امیر نوبت مار و شیر گذشت و نوبت تیغ و شمشیر رسید. متوکل گفت این چه سخن است. و هنوز سخن تمام نکرده بود که مهم او به اتمام رسید. با وجود علاقمندی خلفا به کنیزان و غلامان در مدت کوتاهی بچه‌ها و کنیزان خوش صورت و خوش اندام در دربار خلفا زیاد شد. آنچنانکه برخی از خلفای عباسی تا هزار کنیز در حرمسرای خود داشتند. در جامع التواریخ رشیدی در رفتار هلاکو با مستعصم آمده است که "... فرمان شد تا حرم‌های خلیفه را بشمارند، هفتصد زن و سریت و هزار خادم به تفصیل آمدند. خلیفه چون از شمار حرم آگاه شد، تضرع کرد و گفت اهل حرم را که آفتاب و ماهتاب برایشان نتافته به من بخش. فرمود که از این هفتصد، صد اختیار کن و باقی را بگذار، خلیفه صد زن را از خویشان و نزدیکان با خود بیرون برد و هلاکو خان شبانگاه با اردو آمد." (۲۱)

در کتاب تاریخ مغول به نقل از رساله کوچک فتح بغداد منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی، به تعداد زنان المستعصم بالله نیز اشاره شده "... آنکه خلیفه را فرمود زنانی که با او و پسران او پیوسته‌اند بیرون آورد و به سرای خلیفه رفتند هفتصد زن و یکهزار و دویست خادم بودند و دیگر را متفرق کردند." (۲۲) و این در حالی است که تواریخ، ابو احمد عبدالله ملقب به المستعصم - بالله را که از سال ۶۴۰ تا ۶۵۶ به عنوان سی و هفتمین و آخرین خلیفه عباسی بود مردی متدین و نیکوکار و آرام طبع و عقیف و خوش‌اخلاق و کتاب‌دوست و خوش‌خط توصیف کرده‌اند، و باید از

۲۰ - روضة الصفا، پیشین، ج ۳، ص ۴۲۹

۲۱ - به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۷

۲۲ - تاریخ مغول، عباس اقبال، چاپ چهارم، ص ۱۸۴

چنین شخصی به عنوان فردی شایسته یاد کرد، اما خصایل دیگرش تمام محاسنی را که یاد شد کنار میزند. زیرا او در عین حال فردی "... بی‌عزم و سست‌رای و بی‌اطلاع از امور سیاست و مملکتداری بود و هیچگاه از حقایق مسایل مطلع نمیشد، و هیچکس از او واهمه و هراسی نداشت. اکثر اهام او به سماع اغانی و ملاقات زنان و مردم مسخره میگذشت ... و با آنکه مغول در پشت دروازه بغداد بود، به جای تدبیر کار ایشان به سلاطین اطراف نامه می‌نوشت و از ایشان نوازنده و سازنده میخواست." (۲۳)

دربار خلفای فاطمی مصر نیز از جهت فراوانی کنیزک‌ها شکوه بسیار داشت. علاوه بر خود الحاکم بالله خلیفه فاطمی مصر، خواهر او نیز برای خویشتن به‌ساطی گسترده بود که چشم روزگار کمتر نظیر آن را دیده است. جرجی زیدان می‌نویسد: "... ست‌الملک خواهر الحاکم، در کاخ اختصاصی خود هزار کنیز سفید و سیاه نگهداشته بود که هر کدام برای کارهایی مثل سازندگی و نوازندگی و آرایشگری و جامعداری و کفشداری تربیت شده بودند و پنجاه کنیز با صدای خوش تربیت کرده بود که هر روز صبح که ست‌الملک از خواب بزمیخاست این دختران لباس حریر سفید بر تن میکردند و در حضور او به آهنگ قرآن میخواندند، اما در عین حال شب نیز دسته دیگری از کنیزکان مغنیه، پای تخت او حاضر بودند و به هنرنمایی می‌پرداختند. ست‌الملک با دزن پر طاووس در دست داشت و آنان میخواندند تا وقتی که ست‌الملک با دزن را می‌انداخت، آنوقت علامت مرخصی آنان بود. ست‌الملک شنیده بود که کلثوپا تراملکه، قدیم مصر با شیر تن خود را می‌شته است، برای او نیز حوضچه‌های بلور پر از شیر تازه تهیه میکردند تا ست‌الملک با برگ سدر اندام خود را بشوید، و چون دختران و کنیزکان نمی‌توانستند به خوبی او را مشت و مال بدهند، عده‌ای از جوانان، که آنان را اخته کرده بودند، ست‌الملک را مشت و مال میدادند."

وقتی حرم‌سرای خود الحاکم بیش از ده هزار کنیز و غلام داشته که ۱۵۰۰ تن از کنیزان در حال دوشیزگی در نوبت همخوابگی بودند، بعید بنظر نمیرسد که خواهر وی نیز چنین دستگاه پر تجملی داشته باشد. میگویند روزی که صلاح‌الدین ایوبی خلفای فاطمی را برانداخت و بر کاخ‌های فاطمیان در قاهره دست یافت متوجه شد که دوازده هزار زن در آن کاخ‌ها بودند که جز خلیفه مرد دیگری نداشتند.

علل سقوط خلفا

خلفای فاطمی مصر و سلسله عباسیان، هر دو پیش از آنکه به وسیله نیروهای خارجی سرنگون شوند، عوامل داخلی کار آنان را به تباهی گشانده بود. نیروی خلفا به علت شرابخواری و شهوت پرستی و عیاشی و بیکارگی سستی گرفته بود. گروهی از خلفای سست و ضعیف به تخت نشستند که از مشکلات حکومت، به لذت‌های سستی‌زای حرم پناه میبردند. فزونی ثروت و آماجی وسایل راحت، و رواج کنیزبازی و بچه‌بازی در طبقه حاکمه نیز چون خلفا موثر افتاد و نفوذ مخرب آن به مردم هم رسید، در نتیجه خصال جنگیشان به کلی از میان رفت. در حالیکه خلفا عنوان ریاست دینی داشتند، در حرمسرا با زنان بی‌شمار خود به عیاشی سرگرم، و با خواجگان و بردگان مانوس بودند و افراط در لذت‌پرستی صفات مردانگی را از آنان گرفته بود. آنها حتی در میدان جنگ نیز از لُهو و لعب خودداری نمی‌کردند و چنگ و رباب و جلاب و شراب به کار می‌بردند، گاهی نیز زنان را در میدان جنگ همراه داشتند.

* * *

ایران بعد از اسلام

زن و حرمسرا

وضع و موقعیت زنان در همه جا یکسان نبود و بنا به مقتضیات منطقای و عادات و آداب محلی، رفتار با زنان در اجتماع متفاوت بود. در مناطق کشاورزی زنان همگام و همدوش با مردان در مزرعه و جالیز ظاهر میشدند و یا در تمام ساعات در کوی و برزن به فعالیت‌های معمولی خود که عبارت از فروش فرآورده‌های کشاورزی و لبنی و کارهای دستی بود اشتغال داشتند. اما زنان بزرگان مجبور به زندگی در حرمسراها بودند و جز مردان خانواده و کنیزان و احياناً "خادمان"، دیگر کسی حق ورود به اندرون را نداشت.

در این دوره برای زنان رفاه در زندگانی مطرح بود. آنانکه از ثروت بهره‌ای داشتند، مرفه ولی در کنج خانها همچون محبوس زندگی میکردند تا آفتاب رویشان را نبیند، اما آنان که در فقر مالی بودند برای کمک به درآمد زندگی همدوش مردانشان کار و تلاش میکردند. در هر دو حال زن آنچنان فعالیت اجتماعی و سیاسی نداشت و بیشتر به کار منزل و نگهداری فرزندان میپرداخت. تشکیل حرمسرا نیز فقط از عهده اعیان و اشراف برمیآمد، و با اینکه تعدد زوجات مطابق دین اسلام برای ایرانیان تازه مسلمان ممنوعیتی به همراه نداشت، اما طبق یک اصل کلی که آنهم فقر اقتصادی بود، نگهداری چندین زن برای عموم مردان میسر نبود.

زنان حرمسرای بزرگان نمیتوانستند مانند زنان فقیر در معابر و گذرگاهها، آمد و رفت داشته باشند، فقط در موقع دید و بازدیدهای دوستانه، شرکت در تشریفات خانوادگی یا مذهبی، یا هنگام رفتن به حمام، آنهم با تشریفات خاص و پوشش ویژه‌ای نمیتوانستند محیط حرم را ترک کنند. اما مردان میتوانند در شب‌نشینی‌های مختلف شرکت کنند و بطور آزاد از رقص رقاصه‌ها و دلربایی کنیزگان بهره‌مند شوند، مجالسی که جز مردان، زنان را بدان راه نبود.

آن زمان در محاورات و مکالمات و مکاتبات همواره مردان مخاطب بودند و حتی مردان وابسته به طبقه اشراف نیز هنگام محاوره با زنان خود رعایت ادب و احترام را نمی‌کردند. مردان با زنان خویش کمتر هم‌کلام و هم‌صحبت میشدند و هیچگاه با آنان از خانه بیرون نمی‌آمدند و در اعیاد و جشن‌ها و شادمانی‌ها و مراسم ختنه‌سوران و عروسی نیز مجلس خود را از محفل زنان جدا میکردند. اجتماع مردان را با زنان عیب و ننگ می‌دانستند. روزگار زنان طبقات پائین آنچنانکه اشاره شد به رنج و زحمت میگذشت و زندگی زنان خانواده‌های مرفه به خوشی و نشاط و به آرایش و ترتیب دادن مهمانی‌های زنانه سپری میشد.

از آنجا که جز تعداد معدودی زن به علم و دانش و ادب شهرت نیافتند، لذا مردان حتی آنانکه متفکر عصر خود به حساب می‌آمدند زنان را به مسخره گرفتند و بطور بسیار توهین آمیزی در مورد زنان به قضاوت نشستند. در آن دوران بهترین زنان را با خرد و اندیشه و تفکر تعقل‌شان محک نمیزدند، بلکه افضل زنان آنان بودند که خود را از مردان پنهان دارند و پای به بیرون و بام نگذارند و از روزن و پنجره مردان را ننگرند. بزرگان علم و ادب نیز در نوشته‌های خود مردی را که به زن خود اعتماد کند احق دانستند و مشورت با زنان را کار ابلهان پنداشتند.

خواجه نظام‌الملک نیز در سیاست‌نامه خود، زنان را سخت مورد تحقیر قرار داد و آنان را بی‌عقل و فکر به حساب آورد و دخالت بانوان را در مسائل سیاسی و اجتماعی زشت و ناروا دانست و تاکید کرد که در همه روزگارا هر آن زن که بر پادشاهی مسلط شد جز رسوایی و شر و فتنه حاصلی نیامد.

بطور کلی زن در دوران‌های مختلف این سرزمین آنچنانکه در کتب تاریخ آمده، در صحنه اجتماع به بازی گرفته نمیشد و در هر نوشته‌ای نویسنده‌ای، و در هر گفتاری گوینده‌ای از آنان به تحقیر و تمسخر یاد میکرد، و مردان را از کید و مکر و حيله زنان برحذر میداشت.

البته انکار نمیتوان کرد که در طول تاریخ ایران بعد از اسلام، زنانی نیز به علم و دانش و قدرت و شجاعت شهرتی یافتند، اما این یک اصل کلی نبود، زیرا عموماً "زندگی زنان بر پایه خدمت مرد بودن استوار بود و گویا زینت حرمسرا گشتن و کامبخشی به نوع مخالف خود، بر پیشانی او نوشته شده بود. آگاهی و اطلاعات ما از زندگی زنان در برخی از دوره‌های تاریخ ایران بسیار ضعیف است، زیرا آنچنان بحثی از این طبقه در میان نبوده و به خاطر ضعف منابع در بعضی دوره‌ها وضعیت حرمسرای شاهان و بزرگان نیز بر ما کاملاً روشن نیست، چرا که تعصب بیش از حد، مانع میشد تا خبری از این دست به بیرون نفوذ کند و اطلاعاتی برای آیندگان باقی بماند. اما با تمام این احوال در مسیر تاریخ در هر جا که صحبتی از زن و حرمسرا وجود داشته، از آوردن آن مطالب غفلت نشده، اگر چه مختصر و اندک بوده است.

طاهریان تا غزنویان

(۲۰۶ تا ۳۸۷)

خرید و فروش برده در زمان تشکیل نخستین سلسله‌های بعد از اسلام در ایران همچنان ادامه داشت، و سلاطین و بزرگان به خرید کنیزان زیبا برای خدمت در حرم‌سراهایشان رغبت نشان میدادند و برای یافتن بهترین غلامان وسیله برده فروشان در تلاش بودند. نمونه‌ای از عصر طاهریان می‌آوریم که صاحب روضه‌الصفا بر آن اشاره دارد. "در زمان محمد بن طاهر آخرین امیر خاندان طاهریان، در نیشابور شخصی بود محمود نام، و او کنیزی داشت در غایت حسن و جمال. شعر خوب گفتی و خط نیکو نوشتی و برهط نیکو نواختی و نرد و شطرنج باختی... چون اوصاف این کنیزک به سمع محمد رسید، بر آن شد که آن را از صاحبش خریداری کند، ولی محمود در دوران مکنّت نفروخت، و چون به فقر و تنگدستی افتاد و به فروش کنیزک رضا داد، محمد بن طاهر به حجره او رفت. چون محمود سخن از فروش کنیزک به میان آورد، کنیز به این معنی رضا نداد و گفت من از طریق کسب، نانی حاصل میکنم. محمود گفت، اگر چنین است تو آزادی. امیر چون این جریان بدید، چهار بدره سیم به محمود داد تا از فقر رهایی یابند."

این مطلب نشان میدهد که در میان شاهان و امیران طاهری نیز بد داشتن کنیزان زیبا و هنرمند تمایلاتی وجود داشته است. از آنجا که در ابتدای هر سلسله، بنیانگذارانش در تلاش تحکیم موقعیت خویش هستند، لذا از لهو و لعب تا حدی پرهیز میکنند، اما هر چه ثروت و مکنّت بیشتری نصیب متأخرین سلسله‌ای میشود، آنان را به عیش و عشرت و زنبارگی و شرابخواری میکشاند. جانشینان ذوالیمینین نیز در پایان کار خود، عشرت‌دوست و تجمل‌طلب شده بودند و در برابر تمنیات و تمایلات خود هر چیز را از دست میدادند و به شراب و طرب مشغول میشدند و در برابر صورتی خوش، دین و دل از کف رها می‌ساختند و بدنبال هوس‌های خویش میرفتند.

بطور مختصر اشاره میکنیم که خود طاهر نیز بدست یکی از کنیزانش که بطور نفوذی از سوی خلیفه در دستگاه طاهریان و در حرم ایشان میزیست مسموم شد. در تاریخ سیستان نیز از طاهربن

محمد بن عمرو از همین سلسله یاد شده است که از مردم دوری گزید و به لهو و لعب پرداخت و هیچکس را بار نداد و روز و شب به شراب و لهو مشغول شد. نه مشایخ را بار دادی و نه لشکریان را، و استرآن و کبوتران را دوست داشتی، بدین ترتیب زعمای قوم از سیاست کودکانه و نابخردانه این مرد سخت نگران میشوند که پادشاه کبوتر باز روز و شب شراب میخورد و به آغوش زنان پناه میبرد و خزینه را به تاراج میدهد بدون آنکه چیزی بر آن نهد.

در زمان دیلمیان نیز نمونه‌ای از زندگی مجدالدوله داریم که برری حکومت میراند. مجدالدوله که پس از پدرش فخرالدوله حکومت را بدست گرفت، چندی به خاطر مفرسن، مادرش سیده خاتون به جای او به حل و فصل امور پرداخت. این زن توانست تا زمان بلوغ فرزندش، منطقه حکمرانی را از نفوذ متجاوزین حفظ کند و جواب دندان شکنی به سلطان محمود غزنوی دهد. زمانی که محمود به او پیغام داد که یا خراج دهد و سکه بنام او کند و یا آماده نبرد باشد، سیده در پاسخ او گفت: تا شوهرم زنده بود بیم داشتم که اگر سلطان چنین فرماید چه تدبیر کنم، ولی اکنون بیمی ندارم، چه سلطان محمود پادشاهی عاقل است و میداند که کسی از عاقبت جنگ آگاه نیست، اگر به جنگ من آید و مرا مغلوب کند کار بزرگی نکرده است که بر زن بیوه‌ای غالب شده، اما اگر شکست یابد این ننگ تا قیامت بر نام وی بماند که از بیوه‌زنی شکست خورده است. سیده با این جواب حیطة قدرت خود را از هجوم قوای محمود در امان داشت.

اما پسر وی مجدالدوله، زمانی که پس از فوت مادر قدرت را بدست گرفت به عیش و نوش پرداخت و زنان متعددی اختیار کرد و دنیای حرم‌سرا را بر جهان سیاست و کشورداری ترجیح داد، و در همین هنگام نیز که سلطان محمود از ست فکری مجدالدوله آگاه شده بود قصد ری کرد و آنجا را به تصرف خویش درآورد: "... و مکتوبی به القادر بالله ارسال نمود، در آن قلمی کرد که ما به ری آمدیم و مجدالدوله را گرفتیم و در سرای او پنجاه زن آزاد یافتیم، از آن جمله سی و چند زن، مادر فرزند شده بودند. از وی سؤال کردیم به کدام مذهب نگاه میداشتی؟ در جواب گفت که عادت اسلاف ما چنین بوده..." (۱)

میگویند سلطان محمود دستور داد ۴۶ زن را آزاد کردند و چهار تا را پیش مجدالدوله آورد و گفت هر کدام از این زنان را میخواهی انتخاب کن تا با تو باشند.

بیاد میآوریم روزی را که مرد آویج به فکر تجدید دوران ساسانی بود، و حتی به وقت حمام نیز شمیر از خود دور نمیکرد و زمانی دیگر را که اخلاف او با زنانشان در چنگ مخالفان اسیر می شدند. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

سفاریان نیز به چنین مصیبتی گرفتار آمدند. آنانکه زمانی با قیام یعقوب به عنوان مثنی سرباز پر شور و پا برهنه شمیر در دشمن نهادند و شش هزار بگشتند و سی هزار اسیر بگرفتند، عاقبت

خود اسیر تجمل و ثروت و مکتب بی حساب شدند و غیرت و مردانگی را بر سر آن نهادند، آنچنانکه با هفتاد هزار سپاهی، در برابر دو هزار نفر از لشکریان سامانی شکست را پذیرفتند و عمرولیث نیز به چنگ امیر اسماعیل گرفتار آمد. این چنین است که وقتی یاران رویگرزاده، سیستانی بر نعمت بی حد می‌نشینند و جانشینانش با دستگاهی وسیع که چهارصد شتر مطبخ‌شان را می‌کشد، رای و اراده‌شان سستی می‌گیرد و لهو و لعب و طعم ثروت آنان را به عاقبتی اینسان که رفت گرفتار می‌سازد.

به گواهی تاریخ و اشارات کوچکی که در نوشته‌ها آمده، در زمان سامانیان نیز زن دستخوش کامجویی بوده و سلاطین و بزرگان علاقه شدیدی به همبستری با زنان داشته‌اند و به جزایام جنگ، در روزهایی که صلح و آرامش حاکم بود مقهور و منکوب زنان بوده‌اند. به گفته باستانی پاریزی: این امیران که سر قدرت ساینده به عرش وین وزیران که به درگاه مشارند و شیر شیر روزند و کجایی که به شب زیر لحاف تا ببینی که چه روباه شود گردن شیر

بدون تردید در زمان سامانیان نیز دوست داشتنی‌ترین اشیاء و کسان در نزد بزرگان و متمولان همین زنان بوده‌اند که به قول ابن سینا عرض عمر را هر طول عمر ترجیح می‌دادند، و از آن جمله بود ابوالحسن سیمجور سپهسالار سامانیان و امیر قهستان و خراسان که چون متصدی امارت خراسان گشت، روزی به خیال تمهید بساط عیش و نشاط با یکی از کنیزان به باغی رفته آغار مباشرت نمود، در اثناء آن حالت، مرغ روح از آشیانه بدنش رمیده، آلت مباشرت از کار افتاد. به روایت گردیزی، امیر ابوالحسن روزی به باغ خرمک شد، و کنیزی را دوست داشت، با وی بخت، بر شکم او خفته بود، جان بداد، اندر ذی‌الحجه ثمان و سبعین و ثلثماه (۲۷۸ هجری)



غزنویان

(۳۸۷ تا ۵۸۲)

به یک کلام در ابتدا باید گفت که سلاطین دوره غزنویان نیز از هیچ قاعده و قانونی پیروی نمیکردند و پیوسته به انواع لهو و لعب مشغول می شدند و شرابخواری و تجاوز به مال و ناموس مردم برای آنها امری عادی بود، و چون دیگران این چنین میدیدند به خاطر خودنمایی و جلب توجه، هر آنچه از جنس لطیف که مورد نیاز سلاطین بود فراهم میکردند. چاهلوسان و قوادان همیشه در محضر سلاطین و امرا موقعیتی نیکو داشتند و در سایه خوش خدمتی به مقامات مهم می رسیدند. "قاضی بوالهیثم وقتی دید که ابوالقاسم رازی با آوردن کنیزکان ماهروی به مقامی رفیع رسیده، از سر طعن و انتقاد گفت ای ابوالقاسم یاد دار قوادگی به از قاضی گری است..." (۱) و چون سلطان محمود این چنین می پسندید و این چنین میخواست، لذا "... از اطراف و اکناف برایش پسران و دختران زیباروی فرستاده میشد، چنانکه خاتون ارسلان ملکه ترکستان، عادت داشت که هر سالی امیر محمود را غلامی نادر و کنیزکی دوشیزه، خیاره فرستادی بر سهیل هدیه، و امپروی را دستارهای قصب و شار باریک و مروارید و دیبای رومی فرستادی..." (۲)

در دوره غزنویان تجملات درباری فزونی گرفت. ساختمان های زیبایی در عهد محمود با وجوهی که از هندوستان حاصل شده بود برپا گردید که خرج نگهداری این ابنیه بار سنگینی بر دوش مردم بود. سلطان غزنوی باغ بسیار زیبایی در بلخ احداث کرده بود که نگاهداری این باغ به مهدیه ساکنان شهر محول شده بود. سلطان در آن باغ مجالس بزم و سرور برپا میکرد، ولی همواره مجالس بزم بر هم می خورد، و بزودی متوقف میشد. روزی سلطان از نزدیکان خود پرسید که چرا به رغم زیبایی باغ هرگز نتوان بزم و سروری را در آن به پایان رسانید؟ ابو نصر مشکان رخصت خواست که سخن بی پرده گوید، و اظهار داشت که مردم بلخ همه از بی ثمری نگهداری این باغ در غمتند، و هر

۱ - تاریخ تحولات اجتماعی، پیشین، ص ۵۲۶

۲ - خاتون هفت قلعه، پیشین، ص ۸۳، به نقل از تاریخ بیهقی تصحیح مدرس رضوی، ص ۳۶۲

ساله پرداخت مبالغ کلانی را که صرف این امر بی وجه می‌شود میان خود تقسیم میکنند، و بدین سبب، سرور به دل سلطان راه نمی‌یابد.

سلطان متغیر شد و چند روز با ابونصر سخن نگفت. چیزی نگذشت که غوغای مردم، سلطان را در یکی از معابر بلخ متوقف ساخت و جمعیت شکوایه‌های علیه عوارض مزبور به وی تسلیم کردند. سلطان بیدرنگ گمان برد که شاکیان را ابونصر برانگیخته و حال آنکه وی هیچ اطلاعی از قصد و نیت ایشان نداشته است. پس از آن محمود رئیس بلخ را احضار کرد و پرسید که در سال ۴۹۷ هجری، شهر بلخ از قراخانیان که وی سلطان آنها را از آنجا طرد کرد چه مبلغ زیان دید؟ رئیس بلخ گفت زیان وارده را به زیان رقم، بیان نتوان کرد، آنان شهر را بی سبب ویران کردند و زمان بسیار لازمست تا شهر به حالت پیشین برگردد و این خود محل تردید است. آنگاه سلطان گفت، ما چنین مصائبی را از ساکنان شهر به دور میداریم و آنان از نگهداری باغی برای من مضایقه دارند. رئیس پوزش خواست، اما چهار ماه بعد سلطان فرمان داد تا مردم بلخ را از نگهداری آن باغ معاف دارند و این وظیفه را تا پانصد درهم بر عهده یهودیان گذاشت.

"حرمسرای شاهان و شاهزادگان غزنوی، پر از زنان گوناگون عقدی و غیر عقدی، نجیب‌زاده و کدبانو بود. این حرمسرا خود دستگاهی مستقل و مفصل داشته که کارگزاران مختلف در آن به خدمت مشغول بودند و قسمتی از عایدات خزانه را به خود اختصاص میداده است." (۳)

اگر بعضی شاهان فقط زنباره بودند، در دوره غزنویان غلامبارگی نیز رایج بود و به خصوص سلطان محمود به این عادت ناپسند گرفتار بود. در این دوره زنان حرمسرا هیچگاه نمیتوانستند با غلامان زیبا و با هنری که در نزد شوهرانشان قرب و منزلتی داشتند رقابت و برابری کنند. بیهقی در تاریخ خود ضمن شرح حال محمود، یکی از بوالهوسی‌های او را توصیف میکند و می‌نویسد که ایاز ترکی بود از غلامان او که محبوب و معشوق او بود. در ایام رنجوری همواره حال ایاز به اطلاع سلطان محمود میرسید. روزی ندیم ایاز نامه‌ای برای سلطان آورد که در آن نوشته بود حال ایاز بهتر است، تب او قطع شده، حمام کرده و به دستور پزشک شورها خورده و یک دست شطرنج بازی کرده و گاه استراحت نموده، روی به سوی دیوار کرده، آهی سرد بر کشید. محمود گفت آنکه نامه نوشته و آنکه انشاء کرده، هر یک را پانصد چوب بزنید، زیرا نوشته‌اند که آه ایاز از چه سبب بود.

به جز ایاز که همیشه در خدمت محمود برای انجام بعضی فرمایشات او بود، سلطان محمود بر خواهر ایاز نیز چشمی داشت و مفتون او گشته بود و میخواست که او را در عقد خویش درآورد، لیکن اندیشه میکرد که مبادا ملوک و سلاطین او را بدان عیب کنند و خواص او را بدان نکوهند. پس مدتی در آن می‌پیچید. ابونصر مشکان میگوید که شبی در خدمت سلطان بودم. چون مجلس خالی شد، سلطان پای دراز کرد، پس مرا فرمود که پای مرا بمال. مرا یقین شد که هر آینه با من سری خواهد

گفت. پس فرمود، حکیمان گفته‌اند که راز از سه کس باید نهفت، یکی از طبیب استاد، دوم از ناصح مشفق، سوم از خدمتکاران مصلح و عاقل. (۴)

فرمود مدتی است که آن سر پوشیده (۵) را می‌خواهم که به نکاح خود درآورم، اما می‌گویم که نباید که ملوک اطراف مرا به خفت عقل و زلت (۶) رای نسبت کنند... در هیچ تاریخی خوانده‌ام که پادشاهان بنده و موالی خود را در عقد آورده‌اند یا نه؟ ابونصر گفت، من خدمت کردم و گفتم در عالم بسیار بوده است و ملوک سامان موالی خود را بسیار در عقد آورده‌اند، و عالمیان این معنی را جز به کمال عفت و دیانت پادشاه حمل نکنند. و برای پادشاه پوشیده نماند که قباد در آن وقت که به ترکستان میرفت، در شهر اسفراین دختر دهقانی بخواست که انوشیروان از او متولد شد و در تاریخ عجم خوانده‌ام که بهرام گور دختر گازی (۷) بخواست. بعد از دو روز سلطان خواهر ایاز را در عقد خود کرد.

سلطان مسعود غزنوی (۲۲۱ تا ۲۲۲)

این پادشاه نیز که در نتیجه مبارزه با مدعی دیگر تاج و تخت، یعنی برادر خود محمد، به سلطنت رسید تابع بخشی از سران لشگری و ماموران درباری بود که وی را در رسیدن، به تاج و تخت یاری کرده بودند. "مسعود که دوران جوانی را در ناز و نعمت و عیاشی گذرانده بود پس از صعود به مقام سلطنت نیز بیشتر به زندگی حرمسرا و باده‌گساری مشغول بود و به امور دولتی کمتر رسیدگی میکرد. قدرت در پایتخت و شهرستان‌ها عملاً "بدست ماموران بی استعداد ولی حریص افتاد. چیزی نگذشت که دستگاه رشوه‌خوار و خودفروش اداری نفوذ فاسد کننده، خویش را در جریان زندگی کشور ظاهر ساخت و در واقع دولت غزنوی را به سوی پرتگاه انقراض و ورشکستگی گشاید." (۸)

مسعود نیز مانند پدر خود محمود، به مال و منال دنیا حرص و آزی تمام داشت، و رجال مملکت هم چون میدانستند که سلطان به مصالح ملک و ملت و سعادت توده مردم توجهی ندارد، و تنها

۴ - تعجب است چنین توصیه‌هایی، چون انسان باید که راز خود را به این سه گروه بگوید و اردیگر مردمان ناصالح پنهان دارد. حال معلوم نیست سلطان محمود از قول کدام حکیم چنین توصیه‌ای را بیان کرده؟ در هر صورت شاید در جمله بجای باید، نباید بکار میرفت. اگر کلمه "باید منفی باشد مطلب بنظر درست می‌آید."

۵ - منظور خواهر ایاز است.

۶ - (به فتح ز و لام مشدد) لغزش. لغت‌نامه دهخدا، حرف ز، ص ۴۱۱

۷ - (به ضم ز) رختشوی، کسیکه پیشه‌اش رختشویی است. فرهنگ عمید، ص ۵۸۷

۸ - تاریخ ایران، پیشین، ص ۲۶۳

راه جلب توجه و محبت پادشاه تسلیم پول است، خواه و ناخواه به مردم فشار می‌آوردند تا از چپاول طبقات مظلوم و بی‌پناه مالی گرد آورند و سهمی از آن را به خزانه سلطان دهند تا او بتواند با خیال راحت، پول‌هایی را که با این وسایل نامشروع از توده مردم گرفته است در راه عیش و عشرت صرف کند و به شعرا و درباریان متعلق بدهد.

بیهقی مسافرت پرتجمل مسعود را در ربیع الاول ۴۲۲ هجری به کرانه جیحون توصیف کرده و نوشته است که... امیر در کشتی نشست و غلامان و مطربان در کشتی‌های دیگر نشسته بودند همچنان برانندند تا پای قلعه. کوتوال و جمله سرهنگان زمین بوسه دادند و نثار کردند و پیادگان نیز به زمین افتادند و از قلعه بوق‌ها بدمیدند و طبل‌ها بزدند و نعره‌ها برآوردند و خوان‌ها به رسم غزنین روان شد، از بردگان و نخجیر و ماهی و آچارها و نان‌های پخته. و امیر را از آن سخت خوش آمد. و می‌خوردند و شراب روان شد و آواز مطربان از کشتی‌ها برآمد. و بر لب آب مطربان ترمد و زنان پایکوب و طبل‌زن، افزون از سصد تن دست به‌گار بردند و پای می‌کوفتند و بازی میکردند و از این باب چندان که در ترمد دیدم کم جایی دیدیم.

گویند سلطان مسعود از زمان پدرش عیش و عشرت و توجه به زنان را آغاز کرده بود و "... در هرات در باغ عدنانی عشرتکده‌ای داشت مصور به صور قبیحه که محمود از این کار فرزند بسیار آشفته بود و کسی را با اختیار تمام به هرات فرستاد تا کشف حقیقت کند و به او گزارش دهد، اما جاسوسان مسعود قبل از رسیدن پیک او را خیر کردند تا در انهدام و پنهان ساختن آن مرکز عیش و عشرت اقدام کند و چنین نیز شد. (۹)

اینگونه عشرتگاه را در آن زمان خیش‌خانه می‌گفتند. دکتر باستانی پاریزی در توضیح این محل می‌نویسد: "خیش‌خانه، اصطلاحی است که برای خانه‌های عیش و نوش بزرگان بکار رفته است. بیهقی در باب خیش‌خانه سلطان مسعود گوید که در گوشه باغ عدنانی، مزل‌ها ساختند و خیش‌ها برآوردند. این خیش‌خانه‌ها معمولاً با تصاویر الغیه و شلفیه آراسته بود. بیهقی در باب همان خانه کذابی مسعود گوید: و این خانه را از سقف تا به پای زمین، صورت کردند، صورت‌های الغیه از انواع گرد آمدن مردان و زنان همه برهنه. چنان می‌نماید که متخصص اینگونه نقاشی‌ها چینی‌ها بودند. (۱۰) دکتر باستانی پاریزی معتقد است که خیش‌خانه تحریف شده خوشی‌خانه است. یعنی همان جایی که مردم چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر میکنند، یا به عبارتی دارالذلت و بیت‌اللطیف میباشد. سلطان مسعود با آنکه از وجود زنان بسیاری در حرمسرایش بهره‌مند بود، با این حال تن به ازدواج‌های مصلحتی سیاسی نیز میداد، هر چند رغبتی به اینگونه ازدواج‌ها نداشت. مسعود برای آنکه از جانب همسایه شمال شرقی خود آسوده خاطر باشد، دختر قهرخان، خاقان ترک را برای خود،

۹ - خاتون هفت قلعه، پیشین، ص ۸۰ به بعد به اختصار

۱۰ - نای هفت بند، پیشین، ص ۲۸۲، باورقی

و دختر بفراتکین پسر خاقان را برای مودود پسر و ولیعهد خویش بکجا خواستگاری کرد. مسعود، از جهت اهمیتی که برای ایشان قایل بود، مهری که برای این ازدواجها معین کرد مقدار پنجهزار دینار هریوه برای همسر خود و سی هزار دینار هریوه برای همسر مودود بوده است. باید اضافه کرد که همسر بفراتکین نیز همه ساله برای سلطان محمود، غلام و کنیزی زیبا میفرستاد.

فعالیت زنان

با اینکه در عهد غزنویان به علت تعصب مذهبی و عوام‌فریبی امرا و نفوذ غلامان ماهر و در دل آنان، زنان موقعیت اجتماعی خود را بیش از پیش از کف داده بودند، معذک می‌بینیم که بلافاصله پس از مرگ محمود، حره ختلی خواهر سلطان محمود، برای روی کار آمدن مسعود دست به یک سلسله فعالیت‌های سیاسی می‌زند، از جمله طی نامه‌ای از مسعود می‌خواهد تا برای احراز مقام سلطنت هرچه زودتر خود را به غزنین برساند.

مادر مسعود نیز زنی متنفذ و با شخصیت بود و در کار به سلطنت رسانیدن پسرش نقش مهمی به عهده داشته است. در این دوره به زنانی که در توطئه‌ها شرکت داشته‌اند و برعکس به زنانی که از لحاظ باسوادی، پارسایی، خانداری و خدمت به دستگاه غزنویان معروفیتی کسب کرده‌اند نیز برمی‌خوریم.

* * *

سلجوقیان

موقعیت اجتماعی زنان

کلیه اقوام و قبایل خارجی که در طول تاریخ ایران بعد از اسلام به این سرزمین حمله ور شده و زمام امور سیاسی را در دست گرفته‌اند، بتدریج عادات و سنن قومی خود را از کف داده و به مختصات فرهنگ و تمدن ایران آشنا و مانوس شده‌اند، چنانکه فی‌المثل مقام و موقعیت زن‌های سلجوقی با تکامل زندگی بادیه‌نشین، به شهرنشین تغییر یافت. زنان این قوم طبق نوشته‌های مورخان در دوران زندگی اشتراکی و بادیه‌نشین، چادر نداشتند و هنگام بروز جنگ، مانند مردان به یاری پدران یا شوهرانشان با دشمن می‌جنگیدند. ولی پس از آن که ترکان سلجوقی بر مسلمین فایق آمدند، خواه و ناخواه تحت تاثیر فرهنگ و تمدن کشورهای اسلامی قرار گرفتند، و دیری نگذشت که تحت تاثیر محیط جدید و با قبول مذهب اسلام، سنن و عادات دیرین را فراموش کردند.

زنان مسیحی که به زوجیت ترکان سلجوقی درمی‌آمدند بیش از زنان مسلمان در امور سیاسی و اجتماعی مداخله می‌کردند. زن غیاث‌الدین کیخسرو دوم که در بین سلاجقه به گرجی خاتون معروف است، نفوذ قابل ملاحظه‌ای روی شوهر خود داشت. پس از ازدواج، بر خلاف مقررات اسلام دستور داد که روی سکه تصویر مشترک او و زنش را حک کنند. پس از آنکه روی فشار مقامات مذهبی ناگزیر شد که از تصویر زن خود روی سکه‌ها صرف‌نظر کند، فرمان داد که علامت شیر و خورشید را روی سکه‌ها نقش کنند، و با این عمل میخواست جمال و موقعیت ممتاز زن خود را با خورشید همانند سازد.

در دوره سلجوقیان (۴۲۹ - ۵۹۰) گاهی به علت نقصان اعتقادات مذهبی و نفوذ سنن قبیله‌ای زنان کمابیش در کارهای سیاسی مداخله کرده‌اند. با وجود اینکه منابع با بی‌میلی و خشکی و خست فوق‌العاده از زنان این دوره یاد کرده‌اند و به سرعت و اجمال از ذکر وقایع مربوط به آنان گذشت‌اند، مع هذا در لابلای همین جملات کوتاه و خشک، آماري از نفوذ فوق‌العاده آنان در دوره مورد بحث می‌یابیم.

از زنان معروف این عصر یکی هم ترکان خاتون همسر ملکشاه است (۴۶۵ تا ۴۸۵) که در کار سلطنت شوهر دخالت مستقیم داشته و در نتیجه اختلافی که بر سر جانشینی سلطان بین خواجه نظام الملک و آن زن بود، ترکان خاتون با استفاده از شرایط مساعدی که وجود داشت موجبات طرد نظام الملک و روی کار آمدن برکیارق (۴۸۵ تا ۴۹۸) را فراهم کرد. از زندگی این زن پس از فرمانروایی برکیارق اطلاعی در دست نیست.

پس از آن به شخصیتی دیگر چون مادر سلطان ارسلان برمی‌خوریم که در راجع‌الصدور درباره‌اش می‌خوانیم ... پنداری. که نظام آن دولت و قوام آن مملکت بدان خاتون سمیده بود که دیندار و نیکوکار و ترس‌کار بود و تربیت علما و صدقات صلات به زهاد فرستادن پیشه و سیرت او بود. گفتیم که خواجه نظام الملک از ترکان خاتون ضربه دیده بود، و این زن موجب طرد خواجه شده بود. به همین جهت نظام الملک که سیاستمداری محافظه‌کار بود با فعالیت‌های زنان بشدت مخالفت میکرد و در فصل چهل و سوم کتاب سیاست‌نامه‌اش به زنان بسیار تاخته است. زنان بیوه سلاطین سلجوقی اغلب پس از فوت همسر، شوهر دیگری اختیار میکردند. شوی زنان بیوه شاهان نه از مردم عادی بلکه یکی از وزرا یا حکام بزرگ کشور میبایست باشد، چنانکه شمس‌الدین اصفهانی، یکی از وزیران آن دوره با بیوه غیاث‌الدین کیخسرو دوم عروسی کرد.

از عادات بسیار بدی که بر مردان آن روزگار حاکم بود، از غلامبارگی آنان میتوان یاد کرد که موجب میشد زنان از اهمیتی که حتی برای اطفاء شهوت داشتند به مرحله‌ای پائین‌تر سقوط کنند، و میدان را برای عشقبازی شوهرانشان با غلامان زیباروی خالی نمایند. برای مثال "قزل ارسلان که فارابی برای بوسیدن رکاب او نه کرسی فلک را زیر پای اندیشه میگذاشت، (۱) مردی غلامباره بود. چنانکه با زن خود قتیبه خاتون بیش از یکشب نخفت." (۲) گرچه در برخی سلسله‌ها تهاکاری و تظاهرات به فسق و فجور از اواخر حکومت سلاطین آغاز میشد، اما در بسیاری از سلسله‌ها از ابتدای کار و در بعضی مانند سلاجقه از اواسط حکمرانی، اعمال زشت و شهوترانی و انحراف اخلاقی شروع شد.

۱ - ظهیر فارابی متعلقانه در وصف قزل ارسلان گفته بود:

نه کرسی فلک نهید اندیشه زیر پای
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند
و سعدی نیز از چنین تعلقی برآشفته و در پاسخ گفته است که:

چه حاجت که نه کرسی آسمان
نهی زیر پای قزل ارسلان
۲ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۴، ص ۸۹

فساد سلاجقه

برکیارق مردی بسیار شرابخواره نبود. وزارت ابن سلطان را بعد از غلبه او بر اصفهان عزالملك ابو-عبدالله حسین بن نظام الملك بر عهده داشت. برکیارق رای صواب و تدبیر نیکو نداشت، از کفایت دور و به گمراهی نزدیک و معروف به قصور و عجز و سستی بود. چون اختلال کار مملکت بعد از نظام الملك بسیار شد، تصور کردند که نظام آن با یکی از اولاد آن وزیر باز خواهد گشت. به همین سبب او را وزارت دادند و عزت و مکانت نهاد... و استاد علی بن ابو علی قتی وزیر گشتنیک، مربی و اتابک برکیارق امور دیوان استیفا را در دست گرفت. در ایام دولت ایشان امور شنیع و زشتی رخ داد. و اگر کاری به صواب میرفت، بر دست ابو علی قتی بود که اندیشه‌های تیز و رای درست داشت، و باقی چون بت‌های بی نفع و ضرر بودند، و مادر سلطان نیز آفساز از سر هشته و با گشتنیک جاندار در زشتی‌ها و منکرات و شرابخواری همداستان شده بود و سلطان برکیارق خود با عده‌ای از کودکان سرگرم عیش و عشرت بود، و وزیر نیز با گروهی از مردم فرومایه و بی‌هنر در شرابخواری روزگار میگذرانید. "دلایل و قراین تاریخی نشان میدهد که پس از نظام الملك، نظم امور مختل شد. این بی‌نظمی و آشفتگی مخصوصاً در دوران حکومت سنجر و جانشینان او به اوج خود رسید. سنجر که خود کودکی نابالغ بود، خراسان را در دست غلامان، وزیران و ترکان خویش واگذاشته بود و خود در مرو، مستغرق شرابخواری‌ها، به‌چپازی‌ها، و کامجویی‌های کودکانه بود، و شاعران خراسان از جمله امیر معزی و یک اردو از قافیه‌سنان مفت‌خور او، از دنیای سنجر بهشتی خیالی می‌ساختند." (۳) در مورد ملک‌شاه نیز گفته‌اند که او "... پادشاهی بود شجاع و دلیر و در میدان مبارزات افزون از پلنگ و شیر، و به حسن خلق و سخاوت مشهور و به لطف طبع و پاکی طینت مذکور، بر شرب خمر و مباشرت شرعی تمام داشت، پیوسته مجلس بزم او به شاهدان بی‌نظیر آراسته بودی و به دلبران کشمیری پیراسته، خاک حجره طربش چون گل و سنبل خوشبوی بود و مطرب چمن لعل و لعبش مانند قمری و بلبل خوشگوی، در رجب سبع و اربعین و خمسه بعد از فوت عم بر سریز پادشاهی نشست و در شوال همین سال مخلوق و معزول گشت و سبب عزل او آنکه با ندیمان شراب می‌خورد و امرا را بار تمییداد..." (۴)

دربار سلجوقی

دربار سلاطین ایران از دوره غزنویان به بعد بسیار پرطمطراق و مجلل است. در عهد سلاجقه در راس دربار امیر دربار قرار داشت. این مرد هنگام مهمانی به مهمانان جا، نشان میداد. خانسالار

۳- همان، ص ۹۲

۴- روضة‌الصفاء، پیشین، ج ۲، ص ۳۳۱

سفره را تزئین میکرد. شرابسالار مأمور تنظیم مشروبات بود. اینها در مجلس مهمانی شرکت میکردند و مطالب را به اشخاص ذینفع میرسانیدند و در مقابل پول میگرفتند. دیگر از زائده‌های حتی دربار، منجمین، شعرا و دلک‌ها را میتوان نام برد. در دربار غیر از نوبتچی‌ها، پرده‌دارها، و دربان‌ها عده‌ای از پسران و دختران زیبا به کار ساقیگری مشغول بودند. در مواقع رسمی هرکس در محل خود قرار میگرفت و شاه در محل مخصوصی می‌نشست. سالن شاه از شمع‌دان‌های نقره‌ای روشن میشد. در مجالس مهمانی انواع الهذبه وجود داشت و از شراب و شربت نیز استفاده میکردند. رامشگران با کلاه و لباس مخصوص خود به نواختن موسیقی مشغول میشدند. وسایل موسیقی در این دوره عبارت بود از کوس، نقاره، نفیر، زرنه، رباب، طبل و غیره. در این مجالس پسران و دختران زیبا با لباس‌های فاخر دایره میزدند و آواز میخواندند.

غیر از موسیقی، مسخرگی و شعبده‌بازی نیز در میان درباریان خریدار داشت. همچنین طبق منابع موجود در دوره سلاجقه تئاتر بمعنی واقعی کلمه وجود داشته بلکه کارهای مسخره‌آمیزی که گاه جنبه سیاسی داشته توسط هنرمندان صورت میگرفته و غالباً طی این نمایشات و سخنان، دشمنان حکومت مورد طعن و تحقیر قرار میگرفتند.

سلطان در ساعات خوشی به غلامان و کنیزان زیبای خود مهربانی میکرد و در سینی‌های طلایی خلعت میداد، و خلعت انواع و اقسام داشت. زن شاه دارای خزانه مخصوص بخود بود که توسط خزانه‌دار زن اداره میشد. در دوره سلاجقه دوم موقعی که عده‌ای از دراویش و روحانیون تصمیم گرفتند دختر فقیری را شوهر دهند او را نزد گرجی خاتون فرستادند و وی جهیز مفصلی که عبارت بود از مقداری پارچه لباس، گوشواره، انگشتر، النگو، ملاقه، و ائانه منزل برای او تهیه نمود. دختران شاه توسط زنی به اسم استاد خاتون که هم روحانی بود و هم باسواد، تربیت میشدند. این زن از طرف مقامات روحانی انتخاب میشد و در محیط دربار تاثیر فراوان داشت و کمابیش مقاصد روحانیون را در دربار اجرا میکرد.

در آن زمان، شاه به فئودالها هدایایی میداد و آنان نیز سکه‌های طلا را به سوی دربار سرازیر میکردند و خزانه دستگاه پادشاه و اطرافیان او را پر میساختند. آنچنانکه گرجی خاتون سابق‌الذکر که زن سلطان غیاث‌الدین بود بابت یک سنگ قیمتی ۱۸۰ هزار درم پرداخت کرد.

غلامبارگی سلاطین سلجوقی و قدرت غلامان

در دوره سلاجقه نیز عدد غلامان سلطان فراوان بود، و حتی بعضی از وزیران چندان غلام داشتند که از اجتماع آنان یک قدرت جنگی بوجود می‌آمد، مانند غلامان نظامی یعنی غلامان نظام‌الملک طوسی که حتی پس از مرگ صاحب خویش، قدرت خود را از دست ندادند، و همین غلامانند که برکیارق

را هنگام فرار از اصفهان حمایت کردند و او را که در حیات نظام‌الملک مورد حمایت آن وزیر مقتدر بود، به پیروی از همان سیاست در برابر محمود بن ملک‌شاه تقویت کردند، و از اصفهان به ساوه و آوه نزد اتابک گمشکین جانداری که اتابک برکیارق بود بردند تا او را به ری برد و بر تخت سلطنت نشاند. در دورهٔ سلاجقه علاوه بر استفادهٔ نظامی از غلامان استفاده‌های زشت دیگری نیز میشد. دستمای از غلامان ترک بازچهٔ شهوت امرای این عهد بودند و رفتار بعضی از سلاطین با این بیچارگان وحشیانه بود. از عادات سنجر آن بود که غلامی را از غلامان برمیکزد و بدر عشق میورزد و مال و جان فدای او میگردد و فبوق (۵) و صبوح (۶) با او می‌پیمود و حکم سلطنت خود را در دست او می‌نهاد. لیکن چندگاهی بعد که دیگر به کار او نمی‌آمد به نحوی خاص او را از بین میبرد. از جمله آنان یکی مملوکی بود بنام سنقر که سنجر پیش از دیدن عاشق او شد و او را به ۱۲۰۰ دینار خرید، و به مالکش هم خلعت و مال فراوان بخشید و فرمان داد برای سنقر سراپرده‌ای چون سراپردهٔ سلطان بزنند و هزار مملوک بخزند تا در رکاب او حرکت کنند و در درگاه او به سربرند و خزانه‌ای مانند خزانهٔ سلطان برای او ترتیب کنند، و ده هزار سوار به وی اختصاص دهند.

غالباً "سلاطین و امرا و افراد خاندان‌های حکومتی این دوره، مردم دیوخواهی پست و ستمکاره‌ای بودند، از جمله خود همین سنجر که ذکرش رفت با وجود شهرتش در تاریخ در مورد غلامان خاصهٔ خود کارهای وحشیانه میکرد و عاداتی عجیب داشت. زیرا بعد از تمتع از آنها، ایشان را به شکل‌های فجیع از میان میبرد. در مورد سنقر نیز که اینهمه برایش ارج و منزلت قایل بود، دو سال بعد جمیع امرا و رجال خود را فرمان داد که در اتاقی گرد آیند و هنگامی که او سنقر را به درون میخواند با دشته بر او حمله برند و پاره پاره‌اش کنند، و امرای او نیز چنین کردند، و آن بندهٔ سیه‌روزارا بدین نحو از میان بردند. سنجر نظیر این کار را با قایماز کج‌کلاه نیز کرد. قایماز هم به خاطر پشتیبانی و محبت بیش از حد سلطان کارش به جایی کشیده بود که وزیر سلطان را به قتل آورد و باز همین عمل وحشیانه را با اختیارالدین جوهرالتاجی که مملوک مادرش بود کرد. سلطان به این غلام، عشقی خاص یافته و سی هزار سپاه به وی اختصاص داده بود. و بعد از چندی دسیسهای ترتیب داد تا او را در دهلیز بارگاهش با کارد از پای درآوردند. میگویند آنوقت که جوهر را به کارد میزدند و فریاد او برآمده بود، سنجر در حرم‌سرای خود بود و چون آواز او را شنید، گفت، بیچاره جوهر را می‌کشند. بخاطر غلامبارگی سلاطین و امرا در آن دوره، نویسندگان نیز در آثار خود آداب انتخاب غلامان را آورده‌اند تا راغبان بدانند که برای هر کاری غلامی باید برگزید، از جمله عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندربن شمس‌المعالی قابوس در مورد انتخاب غلام برای لهو و لعب می‌نویسد: و آنکه برای ملاهی می‌خریدند می‌بایست نرم‌گوشت و کم‌گوشت، نه فربه و نه لاغر و باریک‌انگشت باشد.

۵ - شراب شبانگاهی، فرهنگ نفیسی، ص ۲۴۵۱

۶ - صبحی شرابی که صبح زود بخورند. فرهنگ عمید، ص ۶۸۹

خوارزمشاهیان

(۴۹۰ تا ۶۲۸)

از جمله دولت‌هایی که در نتیجه تجزیه دولت سلجوقیان بوجود آمد و نام و نشانی کسب کرد، دولت خوارزمشاهی است. انوشکین، و بعد از مرگ وی قطب‌الدین محمد و پس از درگذشت او فرزندش آنسز فرمانروایی خوارزم را از سوی سلجوقیان به عهده داشتند. گرچه قطب‌الدین محمد خود را در سال ۴۹۰ خوارزمشاه نامید، اما در حقیقت آنسز را میتوان موسس واقعی خوارزمشاهیان دانست. پس از مرگ آنسز، پسرش الب ارسلان و بعد از او تکش به هوای سلطنت برخاستند. علاءالدین تکش پس از مدتی بر مخالفین خود فایز آمد و بیشتر متصرفات سلاجقه را ضبط کرد، چون تکش وفات یافت، علاءالدین محمد فرزند او زمام امور را در دست گرفت و متصرفات دولت خوارزمشاهی در عصر او به منتهای وسعت رسید، ولی چون مردی جاه‌طلب و بی تدبیر بود در نتیجه جنگهای متوالی و عدم توجه به آسایش اکثریت، توده مردم را سخت از خود ناراضی کرد. در زمان همین پادشاه بود که چنگیز با سپاه عظیمی به متصرفات خوارزمشاهیان حمله ور شد و در روزگاری که شهرهای خراسان طعمه بهدریغ تیغ مغول بود، سلطان محمد خوارزمشاه در جزیره آبسکون واقع در دریای خزر به وضعی رقت‌بار درگذشت. از آنجا که یکی از علت‌های مشهود انحطاط خوارزمشاهیان در دوره سلطان محمد، مادرش ترکان خاتون بود و در دولت خوارزمشاه، این زن نقش مهمی برعهده دارد، لذا به بیان احوال وی میپردازیم.

ترکان خاتون

ترکان خاتون همسر سلطان تکش و مادر سلطان محمد خوارزمشاه است. این زن به انکاء ترکان و روسای دشت قپچاق، با نهایت قدرت حکومت میکرد. ترکان خاتون در کار سلطنت شریک تکش بود و تسلط کاملی بر وی داشت، تا آنجا که گاه قصد جان سلطان میکرد. نوشتانند "... یکبار چون به علاقه سلطان به کنیزی وقوف یافت او را در حمام گرم حبس کرد، چنانکه اگر امرا نرسیده بودند و

او را نجات نمیدادند. جان می‌سپرد. " (۱)

قدرت این زن فاسد و جاه‌طلب در عهد سلطان محمد که مردی بی‌کفایت بود فزونی گرفت. چنانکه در قلمرو خوارزمشاهی هنگامی که از جانب وی و سلطان دوفرمان مختلف در یک قضیه میرسید تنها تاریخ فرمان را نگاه میکردند، این زن خود دربار و دستگاهی مستقل داشت، غیر از وزیر مخصوص هفت تن از دانشمندان مشهور در دیوان انشای او به کار مشغول بودند، و جالب اینکه طفرای فرامین این زن عیاش و خوش‌آشام عصمة‌الدینا والدین الخ ترکان ملکه‌النساء العالمین و علامت آن اعتصمت بالله وحده بود.

"هنگامی که فرزندش ناحیه یا ایالتی را می‌گشود حاکم آن منطقه را می‌خواند و شبانه برود خانه می‌افتد، و بهر کس سوءظنی میکرد، بیدرتنگ از میان برمیداشت، و ظاهراً این فجایع را برای این مرتکب میشد که فرزند نالایقش بی‌رقیب زندگی کند. " (۲) او در زندگی، عیاش و خوشگذران بود و پیوسته در خفا مجالس انس و طرب برپا میکرد. سلطان محمد از قدرت و مداخلات مادر، در کارها رنج میبرد، ولی چون مادرش به ترکان متکی بود و او در بین مردم محبوبیت و نقطه اتکابی نداشت ناچار بود از نظریات ناصواب مادر پیروی کند. چنانکه ترکان خاتون سلطان را برآن داشت که وزیر خود را عزل کند و ناصرالدین محمد بن صالح را که غلام مادر و شاید معشوق او بود به وزارت برگزیند. ترکان خاتون همچنین به رشوه گرفتن حرصی تمام داشت و بهمین جهت همیشه مصالح امور را به عهده تمویق و تعطیل میگذاشت.

وجود همین زن سفاک و عیاش، خود از علل بزرگ انقراض دولت خوارزمشاهیان بود، او به سبب اطاعت یا عدم اطاعت زنان سلطان محمد، با فرزندان آنان دوستی یا دشمنی میورزید، و مخالفت او با جلال‌الدین منکبرنی از این بابت بود.

ترکان خاتون که یکی از نزدیکانش در اثر نابخردی موجب سرازیر شدن قوم مغول به ایران شد، پس از وقوع چنین مصیبتی "بعد از آنکه امرا و ملوک و اعیانی را که در خوارزم محبوس بودند به قتل رساند، از آن دیار از راه صحرا با حرم و فرزندان خود خوارزمشاه و نظام‌الملک ناصرالدین محمد بن صالح، (۳) به خراسان و از خراسان به مازندران آمد و در قلعه لال یا ایلال (۴) از قلاع ولایت

۱ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۴، ص ۴۹

۲ - همان

۳ - همان شخصی که به اصرار ترکان خاتون بعد از عزل نظام‌الملک محمد بن بهاء‌الدین مسعود هروی به وزارت رسید اما به سبب بی‌لیاقتی، اواخر سال ۶۱۴ از این سمت معزول شد.

۴ - نام این قلعه در کتاب سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه تألیف محمد دبیرسیاقی، صفحه ۶۳، قارون (با سکون را و فتح واو) آمده است.

لاریجان متحصن گردید. (۵)

مغول این قلعه را در اوایل سال ۶۱۲ محاصره کردند و چهار ماه آن را در حصار داشتند، عاقبت به واسطه فقدان آب، ترکان خاتون و ناصرالدین محمدبن صالح، خود را به تسلیم ناچار دیده از قلعه به زیر آمدند و با عموم همراهیان خود به لشکریان چنگیزی تسلیم شدند. مغول، ترکان خاتون و دیگر همراهان وی از جمله حرم و فرزندان خوارزمشاه را نزد چنگیزخان که در حوالی طالقان بود فرستادند. چنگیز ناصرالدین محمدبن صالح و پسران خردسال خوارزمشاه را یکجا نگاه میداشت و امر میکرد که در موقع کوچ به آواز بلند بر فوت خوارزمشاه ندبه کنند، و چون بعدها سلطان جلال‌الدین را نیز در حوالی شط سند منهزم نمود، حرم‌های او را نیز اسیر کرده با زنان اندرون خوارزمشاه به قرقروم فرستاد و ترکان خاتون در آن شهر بود، تا در سال ۶۳۰ هجری وفات یافت. (۶)

در جای دیگر و منبع دیگری آمده است که "... ترکان خاتون را نزد چنگیز که مقیم طالقان بود بردند و فرزندان سلطان را همگی جز کماخی شاه، هنگام فرود آمدن از قلعه کشتند، و کماخی با ترکان خاتون و خواهران و دختران و زنان خوارزمشاه بود تا روزی که او را به فرمان چنگیز و در حضور وی خفه کردند.

ناصرالدین محمدبن صالح نیز در سال ۶۱۸ کشته شد، مابقی اسیران را با حرم سلطان جلال‌الدین که پس از جنگ کنار رود سند گرفتار شده بودند به قرقاروم فرستادند. هریک از دختران سلطان را ترکی به زنی گرفت، تنها خان سلطان دختر سلطان محمد خوارزمشاه را که سابقاً "همسر نصرالدین سلطان السلاطین عثمان خان بود، جوجی خان فرزند چنگیز به همسری اختیار کرد. خواهر اوزلاغ شاه (۷) را نیز دانشمند حاجب در نکاح آورد. کار ترکان خاتون در اسارت بدانجا کشید که بر خوان چنگیز حاضر میگشت و قوت چند روزه بهمیگرفت و بدین خواری می‌زیست تا به سال ۶۳۰ در قرقاروم دیده از جهان بپرست. (۸)

ترکان خاتون مادر خوارزمشاه اگرچه زنی کافی و باتدبیر بود، ولی بواسطه قربایت با ترکان قنقلی (۹) و دخالت دادن ایشان در کارها و استبداد رای سبب عمده خرابی کار خوارزمشاهیان گردید. این زن که دختری یکی از امرای ترک بود، بعد از قبول همسری سلطان تکش، عموم کسان و نزدیکان خود را در کارهای دولتی دخالت داد و در عصر شوهر خویش تکش، و پسرش سلطان محمد،

۵ - تاریخ مغول، پیشین، ص ۲۲

۶ - همان، به اختصار و اندکی تغییر

۷ - قطب‌الدین اوزلاغ شاه، پسر محمد خوارزمشاه که ابتدا بنا به میل ترکان خاتون، ولیعهد بود، اما بعد از اسارت ترکان خاتون، سلطان محمد، جلال‌الدین را ولیعهد خود نمود.

۸ - سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، تالیف محمد دبیرساقی، ص ۶۳

۹ - با فتح قاف و سکون نون و قاف دوم

کمتر ناحیه‌ای بود که به تصرف خوارزمشاهیان درآید و ترکان خاتون یکی از خواص خود را به حکومت آن منصوب ننماید.

خلاصه اینکه، این زن خونریز و خودخواه و اقارب ترک او از اسباب عمده شکست کار خوارزمشاه بودند، و بسیاری از رخنه‌ها که در دولت او رو کرد بر اثر استبداد این زن و نفاق بین او و پسرش حادث شد. و خود نیز آنچنانکه آمد گرفتار حادثه‌ای پس بزرگتر شد و با خفت و ذلت و خواری در دیار غربت و در میان دشمنان جان داد.

وضع زنان در دوره خوارزمشاهیان

در زمان فرمانروایی خوارزمشاهیان، موقعیت اجتماعی زنان تفاوتی با دوره‌های پیش از آن نداشت. تا زمان حمله مغول و قوانینی که چنگیز در مورد وظایف زنان وضع کرد، بانوان همچنان تحت سلطه کامل مردان قرار داشتند. زنان طبقات پایین فاقد هرگونه قدرتی بودند و جز خانه‌داری و بچه‌داری به امور دیگری نمی‌پرداختند.

شوهر به زن اعتماد نداشت، و زن مترصد که از فرمان شوهر سرپیچی کند و خانواده بر اثر تضییقاتی که وجود داشت پیوسته شاهد نزاع و اختلاف مادر شوهران و عروسان و سایر اعضای خانواده بود. اگر در طبقات بالای آن دوره نیز زنانی در اثر بی‌کفایتی شوهرانشان قدرتی می‌یافتند، آنچنان از راه به بیراهه می‌رفتند که به عاقبت ترکان خاتون دچار می‌شدند. البته باید یادآور شد که زندگی پر قدرت ترکان خاتون بهیچوجه نمونه‌ای از زندگی زنان دوره خوارزمشاهیان نیست، و نفوذ این زن همچنانکه گفتیم بر اثر حمایتی بود که ترکان از وی داشتند. وگرنه سایر زنان چون گذشته‌ها آنچنان بودند که زمان می‌خواست. البته در همین خاندان خوارزمشاهیان زنان فداکاری نیز بودند که در تمامی عمر خواهان خدمت به مملکتشان بودند. خان سلطان، دختر سلطان محمد خوارزمشاه از زنان نامدار این دوره است که با تمام علاقه به خاندانش، عاقبتی غم‌انگیز دارد. خان سلطان ابتدا به زوجیت سلطان عثمان درآمد، اما بعد از مدتی عثمان نسبت به این زن بی‌مهر شد و سر ناسازگاری با او گذاشت، و بر سر همین اختلاف بین سلطان محمد و سلطان عثمان جنگ در گرفت و در این معرکه عثمان به قتل رسید. خان سلطان پس از چندی که مغول بر کشورش استیلا یافت به همسری یکی از فرزندان چنگیز درآمد. (۱۰) این خاتون در وضع تازه خود همواره میکوشید تا شاید

۱۰ - در کتاب تاریخ مغول تالیف عباس اقبال آشتیانی در صفحه ۴۸، جوجی فرزند ارشد چنگیز شوهر خان سلطان قیده شده، در حالیکه در تاریخ اجتماعی ایران تالیف مرتضی راوندی، بخش اول جلد چهارم، ص ۴۹ این زن به عنوان همسر جغتای نوشته شده است. ممکن است پس از مرگ جوجی، جغتای این زن را تصاحب کرده، اما بهر صورت این اختلاف در منابع وجود دارد.

بتواند خدمتی به حکومت نیمه‌جان و نیمه برباد رفته پدرش انجام دهد. از این رو همواره برادر خود جلال‌الدین را از راه دور و توسط رسولان مخفی از احوال مغول آگاه میگردانید. هنگامی که جلال‌الدین اخلاط را محاصره کرد، به نزد او رسولی با نشانه‌ای که عبارت بود از یکی از انگشترهای پدرش که در آن نگینی فیروزه با نام محمد نشانیده بودند فرستاد و چنین پیغام داد که چنگیز از دلیری و شوکت و قدرت و وسعت عرصه مملکت تو آگاهی یافته است و اینک با تو عزم مصابرت و مصالحت دارد، به شرط آنکه ملک از حد جیحون تقسیم گردد و از این جانب تور را، و آنسوی رود او را باشد. اکنون اگر تو آن توان در خویش بینی که با تاتار برآیی و از ایشان کیفر ستانی و بجنگی و پیروز شوی هر چه خواهی کن، وگرنه مسالمت را به هنگام میل و رغبت دشمن مفتتنم شمار. شهریار جواب صواب نداد و در آشتی نکشاد و از گفتار خواهر تغافل کرد، و همچنان محاصرت اخلاط را پیش نهاد. (۱۱) این خاتون پس از درگذشت شوهرش، در دستگاه مغول همچنان قرب و منزلتی را که در نزد شوهر داشت حفظ کرد. البته ما خواهیم دید که جلال‌الدین به هنگام جنگ و گریز چه کار مهمی داشت که فرصت فکر کردن به چنین توصیه‌ای بدست نمی‌آورد.

از دیگر زنان مشهوری که در دوره خوارزمشاهی، بخصوص در دستگاه جلال‌الدین ارج و احترامی داشت بی‌بی منجمه دختر کمال‌الدین سمنانی رئیس شافعیه نیشابور است. این زن یعنی بی‌بی منجمه که پسرش چون امیر ناصرالدین یحیی بن مجدالدین محمد ترجمان معروف به ابن بی‌بی نیز پروانده، به ستاره‌شناسی و نجوم اشتهاور فوق‌العاده داشته، و چنانکه نوشته‌اند احکام او غالباً "با قضا و قدر موافق درمیآمده و سلطان جلال‌الدین منکبرنی او را در دستگاه خود محترم و مقرب کرده بود و غالباً" در لشکرکشی‌ها میربد. چنانکه در محاصره خلط نیز حضور داشت و امیر کمال‌الدین کامیار موقعی که به سفارت پیش جلال‌الدین آمد بر حکایت مهارت بی‌بی منجمه واقف شد و در مراجعت به خدمت علاءالدین کیقباد سلجوقی قصه را به عرض او رساند و علاءالدین مایل به مصاحبت او گردید، بعد از استیصال جلال‌الدین، بی‌بی منجمه و شوهرش مجدالدین محمد به دمشق افتادند، و علاءالدین آن زن و شوهر را به بلاد روم جلب کرده در خدمت خود جای داد.

سیرت جلال‌الدین خوارزمشاه

جلال‌الدین منکبرنی (۱۲) که شجاعت و شهامت و جنگاوری و ایستادگی او در برابر مغول، به واقع قابل تحسین می‌تواند بود، اخلاقاً "مردی خشن و سفاک و شرابخواره و غلامباره بود. در بیان صفات او آمده است که "... جلال‌الدین مردی متین و حلیم بود و کمتر زبان به دشنام می‌گشود، و

در دلاوری و بی‌باکی و عزم و اراده و سرعت عمل در جنگ نظیر نداشت ولی متأسفانه از قوه تدبیر و اداره لشکر خالی بود و مثل عموم سرداران ترک‌نژاد در بیرحمی و قتل و غارت از هیچ سفاکی عقب نمی‌ماند و بهیچوجه در تمام مدت جهانداری به فکر اداره امور کشوری و انتظام لشکر و بدست آوردن دل رعایا و فراهم ساختن متحدینی جهت خود نبود و حکم شمشیر را همیشه در پیشرفت کارها قاطع می‌شمرد. از همه بدتر عیاشی و شرابخواری، بخصوص در آخر کار چنان او را فریفته و از خود بیخود کرده بود که در جنب آن از پیش آمدن دشمن نیز اندیشهای به خاطر راه نمیداد، چنانکه در شبخونی که مغول در دشت موغان به خرگاه او زدند و در حمله‌ای که در حدود آمد به لشکریان او وارد کردند در همه موقع جلال‌الدین غرق می‌ناب و سرگرم خمار شراب بود و در آخر کار گویا جز عیش و نوش منظوری دیگر جهت گذراندن ایام تشخیص نداده بود، و با اینکه سپاهیان تاتار پشت سر او بودند چنانکه باید به شان ایشان و تدبیر کار خود اعتنائی نمی‌کرد، مخصوصاً در موقعی که برای استمداد از سلاطین شام و الجزیره به اطراف دیار بکر آمده بود، همینکه بین او و مغول مختصر فاصلهای پیدا شد و فرصتی بدست آمد، دست به کار باده‌نوشی و عشرت‌طلبی زد و امرای او نیز چنین کردند و یکباره از توجه به کار دفاع غافل شدند. " (۱۳) گویا یکی از ارباب کمال نیز در آن حال گفته است:

شاهها ز می گران چه برخواهد خاست وز مستی هر زمان چه برخواهد خاست؟
شه‌مست و جهان خراب و دشمن پس و پیش پیداست کزین میان چه برخواهد خاست؟ (۱۴)

اعمال جلال‌الدین خوارزمشاه در موقعیتی که حتی جان وی نیز در خطر مرگ بود درخور نگوشت است. او همچنانکه آمد در هر حالی و مجاور هر خطر و حادثه‌ای دست از باده‌نوشی برنمیداشت و در توجه به زنان حدی نمی‌شناخت. خاصه در روزهای آخر زندگانش که مغول به شتاب سر در عقب او نهاده بودند و پیوسته از جایی به جایی می‌افتاد، باز غم ایام را به باده می‌زدود، و زشت رویی حوادث را در آئینه گلچهرگان سیم‌تن به زیبایی مبدل میگردانید. امیران نیز از او تقلید میکردند و باده‌نوشی، آنان را نیز از دفاع و خصم شکنی به فراموشی میکشاند.

با همه این احوال، اگر سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه تدبیر داشت و از خونی‌ریزی و بیرحمی تن میزد و سوء سیاست و عشرت‌پرستی و باده‌نوشی را به کناری می‌نهاد با آن شجاعت و جلا دات و بی‌باکی که خاص او بود و با آن دفاع‌های مردانه و کشت و کوشش دائم که برای تسخیر و تصرف ممالک از دست رفته پدری و دفع دشمنان انبوه کرد، و آمادگی و استعداد که حکام کوچک نواحی برای پیوستن به سلطان مقتدری چون او داشتند بی‌شک موفق می‌آمد. اما او بدون اینکه به عاقبت کارها بیندیشد،

۱۳ - تاریخ مغول، پیشین، ص ۱۳۹

۱۴ - این شعر در حبیب‌السر نیز در توصیف وضع سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه آمده است. اما در بعضی منابع در ردیف شعر بجای خاست، کلمه خواست قید شده است.

سعدبن زنگی دختر خود ملکه خاتون را به سلطان جلال‌الدین منکبرنی عقد کند که به این عهد نیز وفا کرد.

جلال‌الدین زمانی که در صدد تهیه کشتی برای عبور از سند بود، از قفقاشون چنگیزی فرا رسیدند و فرصت یافتن کشتی و عبور از رود سند به او داده نشد، فقط یک کشتی شکسته با زحمت بسیار فراهم آمد که آن را نیز سلطان برای عبور دادن مادر و زنان حرم خود اختصاص داد، اما آنهم بر اثر تلاطم امواج شکست و عبور از شط‌ممکن نگردید. "... مادر و زوجه و جماعتی از زنان حرم سلطان به شیون تمام از جلال‌الدین خواستند تا ایشان را برای آنکه به چنگ چنگیز نیافتند به قتل برساند، سلطان هم امر داد تا آن بیچارگان را در سند غرق کردند و بقیه حرم جلال‌الدین نیز به اسارت درآمده به مغولستان فرستاده شدند." (۱۶)

با اینکه دختر امین ملک زوجه جلال‌الدین، خلاف تصور او در رود سند غرق نشده، و به سلامت به شهر اوچه از بلاد تحت فرمان قباچه حکمران یکی از ولایات سند رسیده بود و او با شکوه و تجمل، این زن را نزد سلطان فرستاده بود، اما باز جلال‌الدین در هند "فرستاده‌ای به نزدیک رای کوگارت سنکین که از راجگان هند، و برخی تصریح کرده‌اند که راجه لاهور بود فرستاد و دختر او را به زوجیت خواست. رای روی موافق نشان داد و دختر خود را برای جلال‌الدین خطبه کرد و پسر خود را نیز با لشکری به خدمت وی فرستاد.

از جمله زنان جلال‌الدین، یکی هم خواهر شهاب‌الدین سلیمان شاه حاکم ایوه بود که هنگام عبور از نواحی غربی کردستان، او را نیز پس از مراجعت از هند و حمله به بغداد، در راه خود به آذربایجان گرفت. ضمناً قبل از این ازدواج نیز وقتی از هند به طرف کرمان آمد، در آنجا دختر براق حاجب را در خیاله نکاح کشید و دو سه روزی شرایط دامادی بجای آورده، هرگز شکار سوار شد و پیغام داد که عزم عراق تصمیم یافته. آنگاه به فارس رفت و دختر دیگر اتابک سعدبن زنگی را در سلک ازدواج خود درآورد.

سلطان جلال‌الدین در سفر خود به گرجستان، قصد عزیمت به سوی نخجوان نمود. گویند "علت رفتن او به آن طرف این بود که صاحبه شهر مزبور، اظهار میل به قبول زوجیت سلطان کرده بود. جلال‌الدین به نخجوان رفت و آن زن را به ازدواج خود درآورد و پس از چند روز توقف در آنجا به اطراف حصار خلاط یا اخلاط (۱۷) فرود آمد و در اوایل شوال ۶۲۶ آن شهر را در محاصره گرفت. (۱۸)

قبل از اینکه از یک واقعه تاسف‌آور در فتح اخلاط یاد کنیم، بهتر است ابتدا رفتن جلال‌الدین

۱۶ - تاریخ مغول، پیشین، ص ۶۳

۱۷ - خلاط یا اخلاط شهری بوده در ارمنستان و در ساحل شمالی دریایچه وان

۱۸ - همان، ص ۱۲۹

همواره به نوشیدن می و شنیدن دف و نی مشغول بود. شب مست به خواب میرفت و صبح در خماری برمیخاست. لشکر او هر روز کمتر و کار او هر ساعت مشوش‌تر میشد، و او از آن خبردار نبود و بدان التفات نمی‌نمود.

عیاشی‌های جلال‌الدین خوارزمشاه

در میان سلاطین خوارزمشاهی، در زمینه فسق و فجور و عیش و عشرت بی حد، از سلطان جلال‌الدین بیش از افراد دیگر این خاندان نوشته‌ها بجا مانده که میتوانستند از او در میان سلسله‌اش چهره مشخصی ارائه دهد. گرچه او شجاعت و شهامت و جنگاوری و ایستادگی‌اش در برابر مغول واقعا "قابل تحسین است، اما از جهات دیگر نمیتوان با صفاتی که در او وجود داشت مهر تأکید بر اعمالش نهاد. او مردی خشن و سفاک و در عین حال شرابخواره، زنباره، و غلام‌باره بود که البته چنین کسانی در تاریخ کم نیستند و مانند جلال‌الدین بسیار میتوان یافت، اما در موقعیتی که او داشت، دست پازیدن به این اعمال او را از اوج عزت و شجاعت، به حضيض ذلت و دناکت میکشاند.

توجه جلال‌الدین خوارزمشاه به زنان از کارهایی است که واقعا "در خور خرده‌گیری است، زیرا او غیر از زن یا زنانی که پیش از مرگ پدر داشت، دختر امین ملک و دختر براق حاجب و دو دختر اتابک سعدبن زنگی را یکی پس از دیگری، و خواهر سلیمان شاه، و زن اتابک ازبک، و زن سابق اتابک جهان پهلوان و زوجه سابق اتابک خاموش را گرفت و زوجه ملک اشرف دختر ایوانی گرجی را در تصرف درآورد. البته ما تعداد کنیزکان و زنانی را که نامشان در خور ذکر در تاریخ نبوده است نمیدانیم، ولی همینقدر که منشی وی می‌نویسد، شاه به هم خوابگی زنان حریص بود و درین باب حدی نمی‌شناخت، کافی است که به تقریب سخن از کثرت آنان بگوئیم.

این موضوع تا آنجا که مربوط به جلب دوستی و اتحاد با امیر یا حاکم و سرداری میشده است، نه تنها عیبی نداشته، بلکه خردمندانه و عمل به احتیاط شمرده میشده است، و همیشه دختر دادن و دختر گرفتن میان دو مرد مقتدر یا دو طایفه ایجاد دوستی و اتفاق میکرد است. اما افراط او در زن‌دوستی نگوئیده است، و انگهی در میان زنانی که سلطان جلال‌الدین ازدختران امیران و فرمانروایان گرفت، تصرف ملکه دختر طغرل که زوجه شرعی اتابک ازبک بود، با حيله‌ای مضحک و طلاق غیر جایز که مشروح آن خواهد آمد، زشتکاری محسوب میگردد، و از آن زشت‌تر همبستر شدن با زن ملک اشرف بود پس از فتح اخلاط. (۱۵) یکی از ازدواج‌های مصلحتی جلال‌الدین با دختر سعدبن زنگی از اتابکان فارس بود. سعد که در سال ۵۹۹ بر اتابک طغرل غلبه یافته و خود اتابک فارس شده بود، در سال ۶۱۴ تا حدود ری پیش آمد، اما مغلوب شد و تن به مصالحه داد. در این مصالحه از جمله قرار شد

به تبریز و ازدواج او با زن اتابک ازبک را بیاوریم. آذربایجان در این ایام تحت حکمرانی اتابک ازبک، پسر اتابک محمد جهان پهلوان بود و او دختر طفول سوم آخرین پادشاه سلجوقی را به زوجیت داشت و روزگار به شرابخواری میگذراند. اتابک ازبک چون آگاه شد که خوارزمشاه به حوالی تبریز رسیده است به گنجه گریخت و اختیار شهر بدست ملکه، زوجه او افتاد. "... سلطان به تبریز رسید و شهر بند کرد. در این اثنا، رئیس نظام‌الدین برادرزاده شمس‌الدین طغرایی که در تبریز مالک رقاب بود به خدمت او رسید و شهر هفت روز در محاصره ماند. ملکه اعیان و بزرگان شهر را دعوت کرد و گفت، سلطانی بزرگ شهر ما را در محاصره گرفته است و اتابک فرمانروای ناحیه گریخته و مردم شهر پیدا است که دیری مقاومت نتوانند کرد. اگر مصلحت ببینید از معاریف و قضات چند کس را بفرستیم و به شرط آنکه سلطان به حرم اتابک و متعلقان و خویشان او صدمه‌ای نرساند و آزاری به کس روا ندارد شهر بدو تسلیم کنیم. اکابر و اعیان با نظر ملکه موافقت کردند و قاضی القضاة عزالدین قزوینی را که از علمای عصر و اعیان افاضل بود با جمعی از جاجبان نزد سلطان فرستادند و امان خواستند و پیمان گرفتند که ملکه و متعلقان اتابک را آسیبی نرسانند و آنان هر جا که خواهند بروند. سلطان پذیرفت و روز دیگر اعیان و ارکان شهر با نثارها و پیشکش‌ها به خدمت رفتند و شهر را در رجب سال ۶۲۲ تسلیم خوارزمشاه کردند، و ملکه را با جماعتی همراه دو خادم خاص خود تاج‌الدین قلیچ و بدرالدین هلال، بنا بدرخواست خود او به شهر خوی فرستاد و متعرض تصرفات او نیز نشد. " (۱۹)

هنگام اقامت سلطان جلال‌الدین در تبریز، تنی چند از زنان شهر خوی از دختر طفول زوجه اتابک پیام آوردند که وی حاضر به ازدواج با اوست، و به وسیله، شهود مطلقه بودن خود را از اتابک ازبک مدلل میسازد. سلطان به شرط اثبات طلاق پذیرفت. آنگاه قاضی ورزقان از محال تبریز و چند تن دیگر شهادت دادند که اتابک ازبک با غلامی از غلامان خود عهد کرده بود که اگر او را بکشد، ملکه از وی مطلقه و رها باشد، و چون پیمان شکست و غلام را کشت، بناچار طلاق واقع گشته است و تحقق یافته و ملکه از آن او نیست، و متعاقب این احوال قاضی عزالدین قزوینی که قاضی شهر بود به وقوع طلاق و قطعیت رهایی گواهی داد و ملکه به رسم نثار، مال بسیار به درگاه سلطان فرستاد و پادشاه او را به عقد ازدواج خویش درآورد. آنگاه سلطان به شهر خوی عزیمت کرد و با وی هماغوش گشت و علاوه بر شهر خوی دو شهر سلماس و اورمیه را با توابع آنجا در عداد ابواب جمعی وی قرار داد. گویند "اتابک ازبک چون خبر ازدواج او را با ملکه شنید و دانست که اصرار و الحاح از زوجه او بوده است، سخت پریشان گشت و بیمار افتاد و پس از چند روز مرد. " (۲۰) ناگفته نماند که همه این شهادت‌ها در مورد طلاق این زن دروغ بوده و جلال‌الدین خود نیز نیک میدانست که آن زن مطلقه نیست و این عشق، عشقی ناپاک است.

۱۹ - سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، پیشین، ص ۱۳۵ به بعد

۲۰ - همان، ص ۱۴۲

البته در اغلب منابع و کتب تاریخی، کثرت ازدواج جلال‌الدین را از کارهای ناپسند او دانسته‌اند، اما به عقیده برخی، جز چند مورد، بقیه وصلت‌ها به خاطر تحکیم روابط دوستی با ملوک و امیران و سرداران نامدار بوده است. اما ازدواج جلال‌الدین با دختر طفول را ننگی برای وی میدانند، زیرا که آن زن به حق منکوحه دیگری بوده است و بایستی طبق قوانین شرع، زوج او به جدایی و طلاق رضا میداد، نه اینکه شروط واهی را موجب رهایی سازند. یعنی اینکه تنها اتابک ازبک میتوانست ملکه دختر طفول را طلاق گوید، نه قاضی یا وه‌گوی ابن‌الوقت. (۲۱)

جالب است با آگاهی از واقعه‌ای که ذکرش رفت، این را هم بدانید که همین علیا مخدیره در زمان جنگ جلال‌الدین با مغول، با حاجب علی حسام‌الدین که از جانب ملک اشرف حاکم اخلاط بود کنار آمد و علیه شوهر خود وارد عمل شد و خوی و مرند و نخجوان را نیز متصرف شد. اما سلطان جلال‌الدین هم این خاطره تلخ را فراموش نکرد، بلکه حادثه تاسف‌بار دیگری آفرید و به انتقام اینکه حاجب علی، زوجه وی را از راه بدر برده بود، (۲۲) وقتی شهر اخلاط را تسخیر کرد، از جمله اسرای که در این وقت بدست جلال‌الدین افتاد زوجه ملک اشرف یعنی دختر ایوانی سردار معروف گرجی بود. سلطان به انتقام آنکه چرا حاجب علی زن او را به اخلاط گریزانده، زن ملک اشرف را در حالیکه هنوز منکوحه شخص یاد شده بود به عنف در بستر کشید و به هم خوابگی خویش درآورد، و همینگونه وقایع آنهم در حال جنگ و گریز نام سلطان جلال‌الدین را زشت ساخت و از او نام بدی در تاریخ بجای گذاشت. (۲۳)

۲۱- این نکته جالب است که، سلطان غیاث‌الدین معروف به پیرشاه برادر جلال‌الدین، قبلاً در آذربایجان دختر اتابک ازبک را به زنی گرفته بود و بعدها جلال‌الدین نیز به حمله زن اتابک ازبک را گرفت

۲۲- در موقع اشتغال جلال‌الدین به جنگ با اسمعیلیه و مغول زوجه او که در عهد شوهر اولش اتابک ازبک زمامدار کلیه امور و پادشاه حقیقی بود، به مناسبت بی‌اعتنایی جلال‌الدین به او، و نداشتن نفوذ در کارها، حاجب علی حاکم خلطرا به گرفتن آذربایجان دعوت نمود و مردم بعضی از بلاد آن سرزمین مخصوصاً "اهالی خوی هم که از ظلم و تند روی جلال‌الدین و لشکریان او بجان آمده بودند با ملکه همراهی کردند. حاجب علی به آذربایجان آمد و خوی و مرند و نخجوان را گرفت و با ملکه زوجه جلال‌الدین به اخلاط برگشت.

۲۳- در مورد این ازدواج مطلب دیگری در روضه‌الصفا جلد ۴، صفحه ۴۳۴ آمده که، سلطان جلال‌الدین با منکوحه حاجب علی که دختر ایوانی بود خلوت گزیده است، در حالیکه در منابع دیگر از جمله کتاب سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه تالیف محمد دبیرسیاقی، زنی را که جلال‌الدین به عنف تصاحب کرده زن ملک اشرف دانسته‌اند. در تاریخ مغول تالیف اقبال آشتیانی نیز این زن، زوجه ملک اشرف قید شده است.

ماجرای زن اتابک ازبک در تمام منابع تأیید شده است. از جمله صاحب روضه‌الصفاء نیز از این ازدواج یاد کرده می‌نویسد: "اتابک پسر جهان پهلوان که در آن زمان حاکم تبریز بود به قلعه النجق گریخته، خاتون خویش ملکه دختر سلطان طغرل سلجوقی را در شهر گذاشته و در شهر اثنین و عشرين و ستمائه (۶۵۲ هـ) سلطان جلال‌الدین به ظاهر تبریز نزول کرده به محاصره مشغول شد. روزی ملکه بر بارو رفت و چشمش بر شهیار عالی‌مقدار افتاد، سلطان عشق بر شهرستان بدن او استیلا یافت و داعیه ازدواج باطنش سر برزده دعوی کرد که شوهر او را طلاق داده است. قاضی قوام‌الدین بغدادی چون میدانست که دعوی بی‌معنی است التفات به آن نمی‌کرد. دیگر از ارباب دیانت که او را عزالدین قزوینی می‌گفتند گفت که اگر منصب قضا مقوض به من شود این مواصلت به اتمام رسانم، خدمتش را قاضی ساختند و او ملکه را در سلک ازدواج سلطان کشیده، شهر به سپرد و سلطان متمکن گشته تبریزیان مراسم تهنیت به تقدیم رسانیدند و چون این خبر به اتابک ازبک رسید بر فوراً غصه جان داده حکومت اتابکان به نهایت انجامید." (۲۴)

دکتر باستانی پاریزی نیز با اشاره به این واقعه، چه نیکو مطلبی آورده است. او می‌گوید: "... واقعا" وقتی این نوع هوسرانی‌ها را آدم می‌بیند، از آدمی بودن خود شرمیار است و باین فکر می‌افتد که، اولاً "چرا آدم شد و میش و بز و گربه و حتی مرغ کوچکی به اسم بلبل نشد که فقط فصل معینی ناچار به عشق‌بازی یا صریح‌تر بگویم رفع حوائج جنسی خود باشد و در سایر فصول سال لااقل از چنگ این دیو اخلاق خوار محفوظ بماند و به کار و زندگی خود برسد. ثانیاً" این فکر پیش می‌آید که چطور است که آدمیزاد به اندازه یک گاو و یک خر پایند اصول نیست که وقتی نوع ماده آنها شکم‌دار و حامله باشد لااقل وقتی به او میرسد، پوز خود را به هوا بلند نکند!" (۲۵)

در مورد غلامبارگی سلطان جلال‌الدین نیز بد نیست مطلبی بیاوریم. می‌گویند: "جلال‌الدین غلامی داشت قلج نام که فوق‌العاده محبوب سلطان بود، اتفاقاً غلام را مرگ فرا رسید، سلطان در این واقعه بسیار گریست و یکباره زمام خودداری و اختیار عقل از کف او بدر رفت و حرکاتی که از هیچ عاقلی سر نزده بود، او را در پیش چشم خردمندان و امرا و سران لشگری خفیف و پست کرد و آن اینکه امر داد تا لشگریان و امرا پیاده در تشییع جنازه غلام حاضر شوند و نعش او را از محلی که تا تبریز چند فرسخ بود پیاده همراهی کنند و خود او نیز مقداری از این فاصله را پیاده آمد تا بالاخره به اصرار امرا و وزیر خود بر آسبی نشست. چون نعش به تبریز رسید، امر داد تا اهالی به جلوی تابوت بیرون آیند و بر آن تندی و زاری کنند و کسانی را که در این عمل قصور کرده بودند مورد بازخواست سخت قرار داد و امرایی را که به شفاعت این جماعت برخاسته بودند از خود دور نمود. علاوه بر این حرکات ناپسند، جنازه آن غلام را به خاک نسپرد، بلکه هر جا می‌رفت آن را با

خود میبرد و هر مرگ او میگریست و بر سر و صورت خود میزد، از خوردن و آشامیدن خودداری میکرد، همینکه جهت او چیزی خوردنی یا آشامیدنی می‌آوردند، مقداری از آن را برای غلام میفرستاد و کسی جرات آن نداشت که بگوید غلام مرده، چه اگر کسی این نکته را بر زبان می‌آورد به قتل میرسید، بلکه خوردنی یا آشامیدنی مرحمتی سلطان را پیش او میبردند و برگشته میگفتند، قلع زمین خدمت میبود و میگوید به مرحمت سلطان حالم از پیش بهتر است. " (۲۶)

این حرکات سفیهانه، بیشتر امرا را از جلال‌الدین متنفر میکرد، و با وجود اینکه کمال رشادت و جلالت را در دفع دشمنان بکار میبرد، اما به خاطر همین سوءسیاست و عشرت‌پرستی کاری از پیش نمیبرد، آنچنانکه در مدت ده سال بسیاری از نقاط ایران را پایکوب سم ستوران مغول کرد.

چگونگی استقرار قوم مغول در ایران

ایران به حکم موقعیت جغرافیایی خود و واقع شدن بین شرق و غرب، از دیرباز مورد توجه اقوام مهاجم بوده است. وحشیان زردپوست شمالی که در دشت‌های توران و سیبری از سیر دریا تا اقیانوس کبیر سکونت داشتند، به علت ناهمسایند بودن محیط زندگی خود، و فقر و احتیاج غالباً به قصد غارتگری به ممالک اطراف، مثل ایران و چین حمله میکردند. و این حملات در دوره باستان بخصوص در عصر اشکانیان و ساسانیان نیز همیشه موجب ناراحتی مردم و حکومت‌ها و سلاطین ایران بوده است. در دوره بعد از اسلام، نفوذ و مداخله ترکان زردپوست ادامه یافت و عده‌ای از آنان به قسمت‌های شرقی ایران مهاجرت کردند و به دین اسلام گرویدند و به عنوان غلام یا سپاهی در دستگاه‌های حکومتی ایران و حیطه قدرت خلفا نفوذ کردند. (۱)

در زمانیکه عالم اسلام، از هر طرف مورد تهدید و تعرض بود، در هیچیک از ممالک اسلامی یکنفر پادشاه مقتدر یا فرمانفرمای مدبر وجود نداشت که با زور بازو یا به نیروی عقل از پیش آمدن سوارهای خانه برانداز جلوگیری کند و نگذارد ممالکی که چشم و چراغ دنیای آن عصر بود پایکوب سم ستوران وحشی‌ترین قبایل آن زمان گردد، بلکه برعکس زمام اختیار مسلمین در دست خلیفه بی‌کفایت و مغرضی مثل الناصرالدین‌الله و پادشاه غافل بی‌تدبیری مانند سلطان محمد خوارزمشاه بود که اغراض شخصی و خصوصت‌های فردی ایشان بالاخره آتشی در عالم برافروخت که، خاندان هر دورا به باد داد و دود آن چشمه فروزانده تمدن مشرق را یکباره کور کرد. (۲)

چنگیز که نام مغولی او تموجین است حدود سال ۵۴۹ هجری در مغولستان تولد یافت. پدرش یسوکای بهادر رئیس و خان قبیله قیات از قبایل مغول بود. قبایل مغول به دودسته جنگلی و صحرائی که چادر نشین بودند تقسیم میشدند. کار قبایل جنگلی ماهیگیری و صید حیوانات، و کار قبایل دوم

۱ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۹ به اختصار

۲ - تاریخ مغول، پیشین، ص ۱۴، با اندکی تغییر

دامداری بود. در قرن هفتم هجری، در جریان مبارزه داخلی بین اعیان چادر نشین که به فتودال تبدیل شده بودند، تموچین پیروزی نمایانی کسب کرد و به مقام خانی و ریاست قبیله رسید.

چنگیز که علاقه بسیاری داشت تا با ایران دوره خوارزمشاهی روابط سیاسی و اقتصادی داشته باشد، طی مبادله ایلچیان و سفیران حسن نیت معاهده‌ای منعقد نمود که ضمن آن طرفین تعهد کرده بودند که دوستان یکدیگر را دوست و دشمنان هم را دشمن مشترک خود بدانند. پس از عقد این قرارداد، در حدود ۴۵۰ الی ۵۰۰ نفر از بازرگانان مغول با امتعه و کالاهای گرانبها به شهر اترار روی آوردند. در این موقع امیر اترار شخصی بود بنام ایبالجق، معروف به غایر خان که با ترکان خاتون مادر خوارزمشاه بستگی داشت. این مرد بی تدبیر، که چشم طمع به مال بازرگانان دوخته بود به خوارزمشاه اعلام کرد که آنها به قصد جاسوسی به ایران آمده‌اند. با آنکه خوارزمشاه جواب داده بود که مواظب اعمال آنها باشد، غایر خان بدون آنکه به عاقبت کار بیندیشد، عموم بازرگانان مغول را به غیر از یک نفر که فرار کرد کشت و اموال آنها را ضبط نمود. پس از آنکه چنگیز به وسیله بازرگانان فراری از این واقعه شوم خبردار شد، سه نفر نماینده نزد خوارزمشاه فرستاد و ضمن اعتراض بر این عمل وحشیانه، غایر خان را نزد خود فراخواند ولی خوارزمشاه به علت نزدیکی غایر خان با سران سپاه و ترکان خاتون وی را به چنگیز تسلیم نکرد بلکه فرستادگان چنگیز را کشت و با این اقدام جنون آمیز، مقدمات حمله و وحشیانه مغول را به ایران و دیگر ممالک اسلامی فراهم نمود.

لازم به یادآوری است که اباقا و جانشینان دیگر هولاکو را که از تاریخ مرگ او تا انقراض این سلسله (۳) در ایران سلطنت کرده‌اند سلسله سلاطین مغول یا ایلخانان میگویند و سلسله ایشان چون دیگر چندان ارتباطی با خوانین مغولستان نداشته و محکوم حکم دربار قراقرم نبوده، سلسله مستقلی محسوب میشود، و از تاریخ جلوس اباقا در سال ۶۶۳ به بعد به تدریج نفوذ مغول و حکم خوانین اصلی مغولستان در ایران از میان می‌رود و جانشینان هولاکو راه و رسم سلاطین ایران را پیش میگیرند و در حقیقت یک طبقه از پادشاهان این مملکت به شمار میروند.

موقعیت زنان در عهد مغول و جانشینان آنها

بگفته مورخان، وضع و موقعیت زنان نزد مغولان به مراتب آزادانه‌تر از جوامع غرب بوده است. خاتونان و بانوان مغول حجاب و روگیری نداشتند، حتی بعد از گرویدن به اسلام نیز خانم‌های مغول کمتر به موضوع حجاب توجه نمودند. در این زمینه، نویسنده زندگانی شاه اسماعیل صفوی از حکایات مسطور در کتاب صفوةالصفاء مطلبی آورده است که عیناً نقل میشود. "... امین‌الدین گفت در زاویه شیخ نشسته بودم، ناگاه بغداد خاتون معشوقه و همسر پادشاه ابوسعید بیامد. شیخ روی بگردانید

و او را گفت: در خانه برو پیش زنان. اما فایده نداشت، او درآمد و به طرف دیگر بنشست. شیخ پشت به او کرد و روی با وزیر کرد. و چون سفره آوردند، شیخ یک لقمه به سلطان ابوسعید داد و یک لقمه به وزیرش غیاث‌الدین. بغداد خاتون نیز التماس کرد و شیخ التفات نمیکرد. پادشاه با وزیر به اشارت التماس میکرد که شیخ لقمه‌ای به بغداد خاتون دهد. پس بناچار شیخ بدست چپ یک لقمه از پشت بداشت تا به بغداد خاتون دهند، آنگاه روی مبارک به سلطان ابوسعید کرد و فرمود: فرزند، اگر ترا گناهکاری در زندان باشد آن گناهکار شفاعت دیگری تواند کرد؟ شاه گفت: نه. شیخ گفت: اکنون خدای تعالی گفته است که به روی نامحرم نظر کردن حرام است و خدمت سلطان پیش ما بدان آمده است که دعایی کنم از بهر شما، و چون من به نامحرم نظر کرده و گناهکار باشم دعای گناهکار چگونه مستجاب آید؟" (۴)

آنگاه نویسنده کتاب برای روشن شدن مفهوم این حکایت توضیح میدهد که "... خاتونان بانوان مغول بدون حجاب در انتظار ظاهر میشدند، خصوصا" بغداد خاتون که چون معشوقه و صنم دلربای سلطان ابوسعید بود و سلطان وی را با رنج و کوشش فراوان از شوهر نخستین مطلقه گردانید و به ازدواج خویش درآورد... با در نظر گرفتن چنین احوالی البته اهمیت رفتار شیخ و بی‌اعتنائی وی را نسبت به بغداد خاتون درست‌تر میتوان تصویر نمود." (۵)

همسران بزرگان مغول، خصوصا" زنان اصلی فرمانروا، برای خود خیمه اختصاصی داشتند و به زنان قسمت‌هایی از املاک سلطنتی و غنائم جنگی داده میشد. زنان مغول، نه تنها وقتی که رسماً فرمانروا بودند، بلکه حتی در مواقع دیگر نیز در امور دولت دخالت میکردند. زنان خانواده خان نه تنها سفرای خارجی را به حضور می‌پذیرفتند، بلکه در مراسم انتخاب خان هم شرکت میکردند. موقعیت ممتازی که زنان نزد مغولان داشتند، در ایران بی‌تاثیر نبود، چنانکه کلاویخودر سفرنامه خود ضمن گفتگو از خصوصیات تبریز می‌نویسد: در بعضی از کاروانسراها که در آنها وسایل و لوازم آرایش و عطریات زنان فروخته میشود، زنان به دکان‌ها و حجره‌های آنان می‌آیند تا از آنها بخرند، زیرا این زنان عطر و روغن زیاد به کار می‌برند.

بطور کلی، زنان حرمسرای مغولان و تیموریان نیز خلاف دوره‌های قبل، از حقوق و آزادی‌های بهشتی برخوردار بودند. در ضیافت‌های بزرگ درباری، خانم‌های دربار همواره حاضر بودند و پاهای مردان در بزم‌ها می‌خوردند و می‌آشامیدند.

۴ - شرح جنگها و تاریخ زندگانی شاه اسمعیل صفوی، رحیم‌زاده صفوی، ص ۲۵

۵ - منظور از شیخ در این حکایت، شیخ ابراهیم زاهد گیلانی است که در نقطه‌ای بین آستارا و لاهیجان خانقاه داشته و دارای مریدانی جان‌نثار و فداکار بوده است. غازان خان نیز از جمله کسانی بود که به زیارت شیخ رفت و به حضرتش سر سپرد. ناگفته نماند که شیخ صفی نیز از مریدان شیخ زاهد بود و شیخ او را برای جانشینی خود تربیت و ارشاد می‌کرده است.

پس از حمله مغول به ایران، بطور محسوس از شدت فشار برخی طبقات به زنان کاسته شد. در پاسای چنگیزی به لزوم همکاری زن و شوهر و رفع اختلافات داخلی خانواده‌ها اشاره رفته است. زنان را وظیفه این بوده که در قبال شوهر، ترتیب و تنظیم خانه و مراقبت و پذیرایی از مهمانان، نگهداری از اموال خانواده، ساختن ظروف، چیدن پشم، بافتن پارچه، دوختن لباس، دوشیدن شیر، درست کردن غذا، و نگهداری گله و از این قبیل کارها را به عهده بگیرد. از جمله تعالیم چنگیز درباره وظایف زنان در قبال شوهر باز هم مطالبی در منابع مختلف آمده که طبق آن، زن باید که چون شوهر به شکار و لشکر برنشته، او خانه را آراسته و مرتب دارد، چنانکه چون ایلچی یا مهمان به خانه فرود آید، همه چیز به ترتیب ببیند، و آتش نیکو ساخته، مایحتاج خان پرداخته باشد. لاجرم نیکنامی شوهر پیدا گردانیده باشد، و نام او بلند کرده و در محافل چون کوه سرافراز گشته. نیکی مردان از نیکی زنان معلوم شود، و اگر زن بد و بی‌سامان باشد، و بی‌رای و تدبیر، بدی مرد از او معلوم شود.

گویا در دوره مغول مهریه زنان بسیار بوده و این کار مشکلاتی در خانواده‌ها بوجود می‌آورد، و در هنگام بروز اختلافاتی که منجر به جدایی میشد نیز زیاد بودن کابین، مرد را ناچار به ساختن با زن ناسازگاری میکرد. "پس از حمله مغول و استقرار حکومت ایلخانان، در دوره پادشاهی غازان، برای پایان دادن به اختلافات زناشویی و تسهیل در امر طلاق، غازان خان تصمیم میگرفت، مهریه و کابین زنان را تا میزان زیادی تقلیل دهد. غازان میگفت: اگر میزان مهر سنگین باشد، مرد از بیم پرداخت مهر جرات نمیکند زن ناسازگار خود را طلاق گوید و در نتیجه ناچار میشود عمری به اکراه و بی‌میلی با زن خود سر کند. به همین مناسبت او میزان کابین را به نوزده دینار و نیم تقلیل داد تا هیچ چیز مانع طلاق و جدایی زن و شوهر ناسازگار نگردد. به عقیده غازان، زن و شوهری که یکدیگر را دوست دارند، به صد حیلت و اجبار، جدا کردن آنان ممکن نیست، ولی اگر کسی در دوستی و موافقت زنی متردد باشد، بی‌گفت و گوی و اندیشه و مانع از او جدا تواند شد، و نیز مردم را فرزندان باشند و مؤونت ایشان بر پدران بود. چون مال پدر به کابین زن مستهلک گردد، وجه پرورش و مایحتاج فلان کار ایشان از کجا باشد؟" (۶)

این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که در میان ایلخانان مغول، غازان خان "... زمام نفس خود را کاملاً" در دست داشت و هیچ حرکتی که نماینده شهوترانی او باشد، از او سر نزده، بلکه کسانی را که مرتکب بی‌ناموسی میشدند، به شدت مورد مواخذه قرار میداد. "... (۷)

مارکوپولو که مدتی بین قبایل مختلف زیسته و از نزدیک با زندگی آنان آشنایی پیدا کرده است، اظهار نظر میکند که زنان مغول از لحاظ عفت و عصمت و وفا و وظیفه‌شناسی، در برابر شوهران

تالی ندارند. بیوفایی از نظر ایشان عیب بزرگ اخلاقی محسوب میشود. در مقابل، شوهران نیز نسبت به زنان خود صدیق و مهربانند. به این جهت همیشه در خانواده‌ها صلح و صفا برقرار است. از دهان زن‌ها هرگز حرف زشت شنیده نمیشود، پاکدامنی و حجب و حیاشان شایان توجه و قابل تحسین است، و خرجشان برای مردها زیاد نیست، برعکس وجود آنها از لحاظ کارهایی که در خانه میکنند، برای مردها پر درآمد است. روی همین اصل وقتی مردی زن جدیدی میگیرد، به پدرزن خود هدیه‌ای میدهد که همپایه جهیز است. مارکوپولو اضافه میکند که: زنان آنچه را که برای شوهر و خانه‌شان لازم است، میخرند و آنچه باید بفروشند، میفروشند. اسباب خانه و ترتیب آن، تمام و کمال در دست زن است، و در نتیجه، آنها اشیاء جزئی که در زندگی ساده صحرانشینی مورد استفاده می‌باشد میسازند. در میان مغولان وظیفه زن بطور جداگانه مشخص بوده است. در مورد شغل زنان آمده است که زانندن عرابه‌ها، قرار دادن چادرهای متحرک روی عرابه‌ها، و همچنین برپا داشتن آنها، دوشیدن گاوها، درست کردن کره و پنیر، دباغی پوست حیوانات و دوختن آنها با ریسمن بعده، ایشان بوده است. زنان کفش و پوتین و انواع لباس‌ها را میدوختند، نمد مالی نیز میکردند، و اطاقک‌ها و خانه‌ها را با آن می‌پوشانیدند، و در این کارها بسیار ماهر بودند. طبق یاسای چنگیزی، هنگامی که مردان عازم جنگ و نبرد می‌شدند، زنانی که در اردو می‌ماندند همه کارهایی را نیز که مردان به عهده داشتند می‌بایست انجام میدادند.

رفت و آمد زنان در کوچه و بازار نیز نسبت به دوره‌های دیگر آزادتر و محترمانه‌تر بوده است. این بطوطه در این مورد می‌نویسد: زنان بازاریان و زنان مردان متوسط الحال به عرابه‌ای سوارند و سه چهار کنیز دارند، که دامن لباسشان را به دست میگیرند. زن ترک نیز به همین وضع به بازار می‌آید. غلامانی که در ملازمت او هستند، گوسفندان، و شیری را که باید فروخته شود می‌آورند، و خاتون آن اجناس را در مقابل عطریات، معامله میکند، و بسا که شوهر خاتون هم همراه است، لیکن هر کس او را ببیند تصور میکند که از جمله پیشخدمت‌های زن است، زیرا که وضع او نسبت به وضع خاتون محقر می‌نماید.

در مورد پذیرایی زنان از میهمانانی که به خانه‌شان وارد میشده، راوندی در تاریخ اجتماعی خود نوشته است که "در ناحیه کامول که مغول‌ها آن را خامیل میگفته‌اند، و در حدود تبت قرار دارد، رسم چنین بوده که وقتی مسافری از راه میرسیده و مایل بوده در خانه‌ای استراحت کند، مرد آن خانه بیرون می‌رفته و زن و دختر و خواهر خود را باقی می‌گذاشته تا هر نوع که مهمان بخواهد از او پذیرائی کنند، و تا هر وقت که در آن خانه می‌ماند، مرد به سرزندگی خود باز نمیگشت. از آنجا که مغولان به مساله عفت زن دلبستگی و علاقه داشتند، منکوقا آن پس از فتح این منطقه، از این سنت دیرین جلوگیری کرد. اتفاقاً خشکسالی سختی پدید گردید. مردم این بلای آسمانی را معلول سه سال عفت و ترک روش دیرین شمردید و از خان تجدید رسم کهن را طلب کردند، خان از روی غضب گفت:

حال که شما اصرار دارید به این بی‌شرافتی زندگی کنید بروید و رسوم رسوای خود را از سر بگیرید. همه شادمان شدند و بار دیگر این رسم برقرار گردید. " (۸) زنان مغول برای انجام دادن اغلب کارهای خود ایلچی به اطراف می‌فرستادند و سفارشات خود را جهت تهیه بعضی از ضروریات به وسیله ایلچی انجام میدادند. از جمله وقتی "... یک خانم مغول میخواست مثلاً" به زرگر ماهری که مقیم هرات بود دستور ساختن یک گوشواره یا انگشتر بدهد، برای این کار ایلچی میفرستاد. هر یک نفر ایلچی به اندازه اهمیت آقا یا خانم فرستنده خود، ندیمان و نوکران و چاکران و انواع مردم اسلحه‌دار و مهتر و میرآخور و مکاری همراه میبرد. " (۹)

در مورد حرکت ایلچی خانم‌های مغول نیز مطلب جالبی آورده‌اند که بیان آن خالی از لطف نیست. وقتی خانم مغولی ایلچی خود را برای انجام دادن کاری اعزام میکرد، ایلچی محترم که گروه بزرگی از اوباش و اشرار و کوجه‌گردهای مراغه و تبریز در موکب وی جمع شده بودند تمام وسایل حمل و نقل و تمام مخارج شام و ناهار و هزینه هر گونه تفریح و تفنن خود و همراهانش بر عهده اهالی دهات عرض راه بود. به قول خواندمیر، وقت بود که تا ده هزار نفر از مردم قلاش و کلاش در موکب ایلچی مجتمع بودند و گاه بود که ایلچیان از میزبانان ببنوا و سیه‌بخت خود در دهات عرض راه عرق ختایی (۱۰) و رقاصه ختنی می‌طلبیدند.

در ایران، پس از آنکه مغولان به حکم ضروریات اجتماعی و اقتصادی به اسلام گرویدند، فعالیت آنچنانی زنان محدود شد. زنان که روزگاری از اختیاراتی برخوردار بودند، در حرمسراها محدود و خواجهگان و غلامان به توطئه و کنکاش علیه آنان مشغول شدند. دیگر زنان در جلسات مشورتی یا قوریلتای شرکت نمیکردند و در حل و فصل قضایای سیاسی و اجتماعی دخالتی نداشتند. اما زمانی که مغول تسلط خود را بر ایران تثبیت کرد کم نبودند زنانی که قدرتی می‌یافتند و در امور کشور دخالت میکردند و در بعضی توطئه‌های سیاسی نیز دست داشتند.

پس از درگذشت اوگتای قاآن تا تشکیل قوریلتای بزرگ و تعیین تکلیف جانشین وی، توراکینا خاتون زوجه اوگتای قاآن زمام اختیار سلطنت را در دست گرفت و در حقیقت جانشین شوهر شد. چون بر سر جانشینی اوگتای اختلاف بسیار پدید آمد، توراکینا خاتون که زنی مدبره و زیرک و با سیاست بود تمام مساعی خود را صرف حفظ تاج و تخت جهت پسر خود گیوک کرد و مدت چهار سال و کسری از سال ۶۳۹ تا ۶۴۴ هجری، در مقابل مانع تراشی‌هایی که موجب تعویق تشکیل قوریلتای بزرگ میشد مقاومت کرد و به دستگیری زنی محتاله از مردم مشهد طوس بنام قاطمه، به کوتاه کردن دست

۸ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۳، ص ۷۰۰

۹ - شرح جنگها و تاریخ زندگانی شاه اسمعیل صفوی، پیشین، ص ۸

۱۰ - مقصود از عرق ختایی همان عرق است که در ایران، پیش از هجوم مغول این نوع عرق و سایر مشروبات تند را فقط به عنوان دارو استفاده میکردند.

دشمنان و جلب قلوب لشکریان مشغول شد و در صدد دستگیری و عزل کسانی که نسبت به ایشان سابقه خصومت و کینه داشت، برآمد.

توراکینا خاتون برای رسمیت دادن سلطنت، پسر خود گیوک و تشکیل قوریلتای به جمیع اکناف و اطراف ممالکی که تحت استیلای مغول آمده بودند ایلچیان فرستاد و سلاطین و امرا و بزرگان آن نواحی را به مغولستان احضار نمود. قوریلتای انتخاب گیوک در کنار یکی از دریاچه‌های مغولستان به سال ۶۴۴ تشکیل یافت. بعد از آنکه شاهزادگان و امرا و نمایندگان ممالک اطراف حاضر شدند اکثریت حضار جانشینی اوگتای را همچنانکه توراکینا خاتون میخواست به گیوک پیشنهاد کردند. توراکینا خاتون پیرو آیین مسیح بود، و از کودکی، آتابکی یعنی مواظبت و تربیت پسر خود گیوک را به امیر قداق عیسوی واگذاشته بود که بهمین سبب بعضی از آداب مسیحی در میان مغول رواج یافت. (۱۱)

از دیگر زنان مقتدر این عصر، سرقوتی-بیگی، زوجه عیسویه تولوی خان بود که بزرگترین خاتون مغول محسوب میشد، و شاهزاده خانمی باتدبیر و کفایت و کاردان و با عقل بود. او در رعایت یاسای چنگیزی و سیاستمداری و بخشش و کرم در ایام خود نظیر نداشت و در نتیجه همین کیفیات، دل بیشتر لشکریان و امرای مغول را با خود یکی کرده بود، و اوگتای قاتان پس از مرگ تولوی، همه وقت او و پسرانش را عزیز و محترم میداشت و در کارها به رای او عمل میکرد. این زن با آنکه پیرو کیش مسیح بود بهیچوجه اظهار تعصب نمیکرد و نسبت به رعایای مسلمان ممالک چنگیزی به رفت رفتار می نمود، چنانکه مخارج تأسیس مدرسه‌ای را در بخارا داد و موقوفاتی جهت آن معین کرد و یکی از علمای بزرگ مسلم را به تولیت آن گماشت.

در تاریخ مغول، از زنانیکه در کار به تخت نشاندن فرزندان خویش، و قبول نیابت سلطنت مسئولیت‌هایی را دارا بودند هر چند گاه یکبار سراغ داریم که با نفوذ خویش در دستگاه حکومت موجب تغییر و تحولاتی میشدند. در تاریخ کرمان در مورد یکی از زنان ایلخانان مطلبی این چنین آمده است که: در سال ۶۹۰ پس از مرگ ارغون خان، برادرش گیخاتو خان، از روم به آذربایجان آمد و افسر سلطنت بر سر نهاد و پادشاه خاتون را که زوجه او بود به سلطنت کرمان فرستاد. پادشاه خاتون را لقب صفوة الدین بود. حسن صورت و نیکویی سیرت را دارا بود. سلطان قطب الدین پدرش، او را در کودکی لباس مردان پوشانیدی و نام او را سلطان حسن شاه کردی. غیر از خواص او، کسی دیگر نمیدانست که پسر نیست. و در فضل و کمال مشهور عالم، دز فن خط نسخ، ناسخ خط ابن مقله، در زمان سلطنت او به کرمان، علما و فضلا را رعایت و احترام می فرمود، و غالب اوقات در مجلس او صحبت علمی داشته میشد. شهر را نیکو میگفت.

من آن زنم که همه کار من، نکوکاری است
به زیر مقنعه، من بسی کله داری است
نه هر زنی به دوگز مقنعه است کدبانوی
نه هر سری به کلاهی سزای سرداری است
جمال طلعت خود را دریغ می‌دارم
ز آفتاب که آن شهر گرد و بازاری است

از جمله زنان مقتدر در دوره ایلخانان میتوان سانی بیگ را نام برد که از سال ۷۳۹ تا ۷۴۱ هجری سلطنت کرد. انتخاب او بدین ترتیب بود که در زمان اقامت میر شیخ حسن کوچک در تبریز، شانزده نفر از بازمندگان خاندان چوپانی پیش امیر آمدند و از او خواستند که یکی از افراد خاندان هولاکو را به ایلخانی، انتخاب کند. چون مردی نامی از آن خاندان باقی نبود، امرای هزاره‌ها و چوپانیان، سانی بیگ دختر اولجایتو زن سابق امیر چوپان و خواهر ابوسعید را که با امیر شیخ حسن بزرگ صفایی نداشت به این مقام برداشتند و به فرمان شیخ حسن چوپانی نام او را در خطبه و سکه داخل کردند و از خاندان خواجه رشیدالدین فضل‌اله، رکن‌الدین شیخی و از فرزندان خواجه علیشاه، غیاث‌الدین محمد را هم به وزارت او گماشتند.

در میان ایلخانان مغول، همسران بسیاری از ایشان آیین مسیحی داشتند و اغلب شوهرانشان را نیز به حمایت یا گرویدن به این آیین تشویق میکردند. از جمله اباقا خان که مادرش دوقوز خاتون مذهب مسیحی داشت، او را که دارای کیش بودائی بود به مسیحیت راغب کرده بود. هولاکو که در اواخر عمر، از امپراتور روم شرقی دخترش مریم را خواستار شده بود چون تا رسیدن این دختر، هولاکو درگذشت، لذا فرستادگان امپراتور روم شرقی بازگرداندن دخت امپراتور را صلاح ندیدند و او را به عقد اباقا در آوردند و وی نیز قبل از ازدواج به خواهشی آن دختر آداب تعمید بجا آورد و دین مسیح را قبول کرد.

اما در مورد اولجایتو که مادرش عیسوی بود و او را ابتدا نیکلا نام نهاده بود عکس قضایای قبلی رخ داد. زیرا اولجایتو پس از مرگ مادرش زوجه‌ای مسلمان اختیار کرد و این زن اولجایتو را به اختیار مذهب اسلام تشویق نمود، و او با انتخاب نام خدابنده رسماً مسلمان شد و بر اثر نفوذ علمای حنفی خراسان، شعبه حنفی از مذاهب اربعه تسنن را پذیرفت.

بدین ترتیب زنان این دوره علاوه بر تعیین تکلیف در موضوع سلطنت، حتی در تغییر دین و آیین مردان نیز قدرتی بهم رسانده بودند. اما هر چه زمان میگذرد تغییراتی نیز در خلق و خوی و قدرت و اراده و رفتار زنان مشاهده میشود، و مانند زمان غازان خان، کاخ‌های زنان خوانین و شاهزادگان تبدیل به دهک‌های معاملات تجاری و رباخواری میشود، و در زمان سایر پادشاهان نیز زنان بجای ابراز قدرت آشکار و ابراز شایستگی و جلب توجه امرا و بزرگان به اقتدار خود، اقدام به توطئه‌های خطرناک می‌کنند و گاه جان خود را نیز در این راه از دست میدهند که به جای خود از آنها سخن خواهد رفت.

در زمان ایلخانان، خواجه نصیرالدین طوسی نیز نظریاتی در مورد زنان ابراز داشته که میتواند

بیان کنند» وضع بانوان در آن دوره باشد. خواجه نصیرالدین طوسی، از حسن و جمال زن بیمناک است و میگوید: "... باید که جمال زن باعث نباشد بر خطبه عقد او، چه جمال را با عفت کمتر تقارن افتد. پس باید که از جمال بر اعتدال بنیه اقتصار کند و در آن باب نیز دقیقه اقتصاد مرعی دارد." (۱۲) و در جای دیگر از تعالیم خواجه نصیرالدین طوسی آمده است که زنان باید از تنبلی دور باشند، چرا که تنبلی زن، سرچشمه، تمام مفاسد است. او توصیه میکند که زن پیوسته مشغله کافی در خانه داشته باشد، زیرا اگر از ترتیب کارهای منزل فارغ باشد، همت بر چیزهایی که مقتضی خلل منزل بود مقصود گرداند، و به خروج و زینت به کار داشتن از جهت خروج، و رفتن به نظاره‌ها و نظر کردن به مردان بهیکار مشغول شود تا هم امور منزل مختل گردد و هم شوهر را در چشم او واقعی و هیبتی نماند، و هم در اقدام بر قبایح دلیری نماید و هم راغبان را در طلب خود تحریص کند.

تعدد زوجات و زنجاری و فساد

قبل از پرداختن به موضوع تعدد زوجات باید اشاره کنیم که قوم مغول به اقتضای زندگی بدوی خود موضوع نکاح آنچنانکه بعدها پیش آمد در میانشان معمول نبود، بلکه چند مرد با یک زن همبستر میشدند که در حقیقت همان چند شوهری است که قبلاً نیز در این کتاب به آن اشاره شد. برای تصاحب یک زن با زنانی که در حملات مغول به چنگ آنها میافتادند، هیچکس حق نداشت بدون کشتن شوهر آن زن، او را در اختیار گیرد. لذا افراد مغول برای آنکه زنان اسیری را زنان دلخواه خود را تصاحب کنند، ابتدا شوهران آنان را به قتل میرسانیدند تا راه همبستری‌شان هموار شود. یکی دیگر از عادات مغول این بود که زنان پس از مرگ شوهرشان به پسر بزرگ او به ارث میرسیدند، و وارث میتوانست به جز مادر خود همه آنها را تصاحب کند. چنانکه زوجه هولاکو پس از مرگ وی به رسم مغول به پسرش اباقا خان رسید.

مغول زنان و همخوابگان متعدد اختیار میکردند که به زبان خود آنان را قوما می‌گفتند "و عادت خانان ایشان این بود که بعد از غلبه بر پادشاه یا امیری و یا عقد اتحاد با او دختر یا خواهر او و اگر او را کشته بودند زوجه او را به زوجیت می‌گرفتند، چنانکه چنگیز خان بهمین وضع رفتار میکرد و عدد زنان و همخوابگان او را تا ۵۰۰ نوشته‌اند." (۱۳) در میان اینهمه زن، هر کدام که نزد او تقرب داشت، فرزندان نیز بر دیگر فرزندان سایر زنان تقدم داشتند. چنانکه در میان هفت یا نه پسر چنگیز تنها چهار پسر یسوجین بیگی، محترم‌ترین زن او مهم و معتبر شده و پس از وفات پدر

۱۲ - اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، به تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حمیدی، ص ۲۱۶
بطور اختصار

۱۳ - تاریخ مغول، پیشین، ص ۸۴

زمان کارهای بزرگ را به عهده می‌گرفتند. معمولاً "زنی که اول از همه به خانه شوهر آمده بود نسبت به دیگران ارشدیت داشت.

در میان مغول کسی حق ازدواج با خواهر خود را نداشت، ولی اگر برادرشان میمرد، زن برادر را میتوانستند به زنی بگیرند، اینان برای هر ازدواجی عروسی مفصلی برپا میکردند.

با اینکه چنگیز همسران زیادی در حرم خود داشت اما در کار عیش و عشرت هیچگاه جانب اعتدال را از دست نمیداد و درازی عمر او و از حدیست ندادن هیچیک از قوای جسمانی و عقلانی‌اش تا دم مرگ بدون تردید بر اثر همین رعایت اعتدال بوده است. در حالیکه جانشینان او آنچنان دستخوش عشرت و نشاط و مزخرفات زندگی بودند که غالب ایام را به مستی و سستی می‌گذرانیدند. جالب توجه است که قوم بیابانگرد مغول نیز همچنانکه در گذشته در موارد مشابه اشاره کردیم

پس از رسیدن به ثروت بیکران، مانند همه اقوام متنعم، در فساد و خودپرستی فرو رفتند. بطوریکه از سفرنامه مارکوپولو بر میآید قویلائی قاتان هر دو سال یکبار سفیران مخصوصی به اطراف و اکناف کشور گسیل میداشت، و آنان موظف بودند زیباترین و دلرباترین دوشیزگان حوزه ماموریت خود را گرد آورند و پس از آنکه آنان را از لحاظ اندام و دهان و دندان و گیسوان و چشم و چهره مورد آزمایش قرار دادند، خیل مهریوان را به دربار قاتان ببرند و در آنجا مامورین مخصوص پس از مطالعات لازم، گل سر سبد زیبارویان را برمیگزیدند. ولی انتخاب نهایی در دربار صورت میگرفت، یعنی از میان آنهمه مهریوان فقط سی چهل نفر که از جهات مختلف ممتاز بودند و از حیث طرز تنفس، بوی دهان، آرامش خواب و عدم اعتیاد به خرناس، برگزیده و ممتاز بودند به گروه مهریوان می‌پیوستند و در آنجا به دسته‌های پنج نفری تقسیم میشدند و هر گروهی می‌بایستی شبانه روز در تالار مخصوص امپراتور آماده کار باشند و دستور قاتان را اجرا و تمایلاتش را برآورده سازند. پس از سه شبانه روز گروه دیگری به جای آنان به خدمتگزاری می‌پرداختند. به این ترتیب می‌بینیم در دوره مغول نیز پس از اسکان و شهرنشینی، طبقات بالای اجتماع دستخوش فشار و خودخواهی شدند. مخصوصاً در ایران، پس از آنکه این قوم به خاطر ضروریات اجتماعی و اقتصادی دین خود را تغییر دادند، موقعیت زنان نیز در حرمسراها بکلی عوض شد.

در مورد عشرت‌طلبی اوگتای قاتان باید اضافه کنیم که وی "... در مدت هفت سالی که اردوی عظیمش به فتح اروپای شرقی اشتغال داشتند، تمام ایام خود را به عیش و گاهرانی و شرابخواری گذراند. ... اوگتای قاتان در مدت اقامت خود در مغولستان نیز غالباً "به بیلاق و قشلاق و شکار و عیش و نوش مشغول بود، مخصوصاً" در شرب شراب افراط میکرد و تقریباً "دائم الخمر بود و همین حال روز به روز بیشتر موجب ضعف مزاج او میشد، تا آنکه بالاخره بر اثر همین کیفیت در سال سیزدهم سلطنت خود یعنی در سنه ۶۳۹ وفات یافت. (۱۴) از ایلخانان، اولجایتو نیز در شرب شراب و

شهوت رانی افراط میکرد، و بهمین جهت بسیار ضعیف شده بود. او در رمضان سال ۷۱۶ موقعی که در اطراف سلطانیه به شکار مشغول بود دچار پا درد سختی شد و اعتدال مزاجش رو به انحراف گذاشت، و در روزی که به حمام رفته بود در خوردن غذاهای لذیذ افراط کرد و بر اثر آن مرض شدت یافت و در ۲۸ رمضان آن سال در سلطانیه فوت نمود. قبل از او لجایتو، از جمله ایلخانیان، گیخاتو نیز علاوه بر ضعف نفس و اسراف و تبذیر فردی شرابخواره و عیاش و فاسق بود و در مدت بطلنت کوتاه خود بر اثر تعرض به عرض و ناموس مردم، همه را از خود رنجاند، او در حال مستی از دادن دشنام به اطرافیان و محترمان نیز خودداری نمیکرد. گیخاتو در اثر اسراف و تبذیر در کارهای فسق و فجور، خزانه را خالی ساخت، تا آنجا که به توصیه یکی از نزدیکان اقدام به نشر پول کاغذی چاود کرد که با مخالفت مردم روبرو شد. گیخاتو نیز در راه عیاشی و بی‌سیاستی و سست‌عقلی جان خود را از دست داد و در سال ۶۹۴ به قتل رسید.

و بشنود از سلطان ابوسعید که "در حال مستی علامه بزرگواری مانند قاضی عضالدین ایچی را در محفل جمع به رقص واداشت، بیچاره قاضی امتثال امر کرد. شخصی او را گفت مولانا، تو رقص به اصول نمیکنی، زحمت مکش. مولانا گفت: من رقص به یرلیغ (۱۵) میکنم نه به اصول. روزی دیگر همین سلطان سر بر زانوی مولانا گذاشته بود و به شوخی او را گفت: مولانا تو دیوتان را چه باشی؟ گفت متکا. و حکایات عدیده دیگر که همه در عین ملاح و لطف، نماینده حس استهزایی است که رندان آن زمان در مشاهده وضع ناگوار روزگار از خود ظاهر ساخته‌اند. " (۱۶) و می‌بینیم که هر چه از ابتدای کار مغول دورتر می‌شویم جانشینان این قوم در اثر قدرت و ثروت، نسبت به مصالح و مسایل مملکتی بی‌اعتنا، اما به عیش و عشرت و شرابخواری و فسق و فجور و زنجبارگی علاقمند میشوند، آنچنانکه نه صلاح ملک و ملت را می‌شناسند و نه حرمت بزرگان و دانشمندان و علما را پاس میدارند. و اما در میان ایلخانان عشق سلطان ابوسعید به بغداد خاتون و سپس دلیسنگی او به دلشاد خاتون و ماجراهایی که ایندو عشق در تاریخ ایلخانان دارد خود فصلی است مستقل و بی‌آمدهای آن، کتابی است خواندنی. (۱۷) ماجرا بطور مختصر از این قرار است که امیر چوپان (۱۸) دختری داشت بنام

۱۵ - یعنی حسب الامر

۱۶ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۰

۱۷ - بخاطر دارم که چندین سال پیش، رمان‌های تاریخی بغداد خاتون و دلشاد خاتون، هر دو کتاب‌های بسیار جالبی بودند که در ایران منتشر شد. این دو رمان در آن روزها طرفداران بسیاری پیدا کرد، اما متأسفانه امروزه هیچکدام از این کتابها در دسترس نیست و برای فروش عرضه نمی‌شود. مؤلف ۱۸ - امیر چوپان را ابوسعید، پدر و آقا خطاب میکرد و از افراد بسیار نزدیک به سلطان بود، ابوسعید دست او و پسرانش را در کارها به کلی باز و آزاد گذاشته بود، چنانکه دمشق خواجه پسر امیر بقیه در صفحه بعد

بغداد خاتون که در حسن و جمال شهرتی به کمال یافته بود، و او را در تاریخ ۲۲۳ امیر شیخ حسن، پسر امیر حسین گورکان جلایر که بعدها به شیخ حسن بزرگ و شیخ حسن ایلکانی معروف شده در عقد ازدواج خود گرفته بود. سلطان ابوسعید که در این تاریخ قریب بیست سال داشت فریفته جمال بغداد خاتون و مایل به تزویج او گردید و در مدتی که گرفتار عشق او شده بود به کلی از فکر سیاست مملکت دور افتاد و به غزل‌سرایی در وصف دختر امیر چوپان و سوز و گداز در فراق او ایام را می‌گذراند. (۱۹) به موجب پاسای چنگیزی هر زنی که منظور نظر خان قرار گیرد شوهر باید او را طلاق گفته به خدمت خان روانه دارد. ابوسعید برای رسیدن به این مطلوب کسی را محرمانه پیش امیر چوپان فرستاد و سر خود را فاش کرد. این نکته امیر چوپان را متغیر کرد و برای آنکه شاید انصراف خاطری ابوسعید را فراهم شود بغداد خاتون را با امیر شیخ حسن جلایر به قراбаغ فرستاد و به این تدبیر دختر را دور کرد. اما ابوسعید دست از سودای خود برنداشت و به‌یتر از پیش خود را گرفتار عشق دید و چون بی‌میلی امیر چوپان را نسبت به طرحی که پیشنهاد او کرده بود حس نمود، بر آن امیر صدیق متغیر شد و رکن صائن وزیر نیز در دامن زدن آتش این خصومت سعی کرد و دمشق خواجه را که نیابت مهمام خاصه ایلخانی به عهده او بود در چشم ابوسعید مستبد و مستقل جلوه داد.

امیر چوپان وقتی در خلوت از ابوسعید موجب تغییر مزاج او را نسبت به خود پرسید، ابوسعید از دمشق خواجه و استبداد و تسلط او شکایت کرد و آن را برخلاف وظیفه دولتیخواهی شمرد. چوپان پسر را مورد عتاب قرار داد و علت این حرکت را پرسید. دمشق خواجه گفت من بر خود گناهی نمی‌بینم و تغییر مزاج سلطان را هم علتی جز سعایت صائن وزیر نمی‌شناسم. امیر چوپان صائن وزیر را با خود به خراسان برد و زمام امور وزارتی یکسر در دست دمشق خواجه قرار گرفت، و این مسئله علاوه بر تولید ملالت در خاطر ابوسعید، امرای دیگر را هم به حسد و امیداشت، چنانکه پیوسته از دمشق خواجه پیش ابوسعید سعایت میکردند و در صدد استیصال او بودند.

دشمنان دمشق خواجه فرصت را غنیمت شمرده، در موقعی که امیر چوپان در خراسان و پسران دیگر او در روم و گرجستان و هرات سرگرم حکومت یا دفع مخالفین بودند، به ابوسعید خبر دادند که دمشق خواجه با یکی از هم‌خواهان خاصه ایلخانی که در قلعه سلطانیه است راه دارد و به سلطان

چوپان در غیاب پدر که غالباً به سرکشی اردوهای ولایات و حفظ حدود و ثغور مشغول بود ملازم پایتخت و نایب کل امور مملکتی گردید و چون در همین ایام موقعی که ابوسعید از زنجان به ایران آمده بود دولندی زوجه امیر چوپان که خواهر ایلخان بود فوت کرد، ابوسعید خواهر دیگر خود سانی بیگ را در ۲۵ رجب ۷۱۹ به ازدواج امیر چوپان درآورد و او را به اوج اقتدار خود رساند و امیر چوپان نیز خالصاً مخلصاً به ایلخان خدمت میکرد.

۱۹- این بیت از یکی از غزلیات سلطان ابوسعید است در همین موضوع:

همایا به مصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است

بی‌اعتناست و جز خیال عصیان اندیشه‌ای در خاطر نمی‌برد. ابوسعید کسان به تحقیق قضیه گماشت و در شبی که دمشق خواجه به دیدار معشوقه به قلعه رفته بود سلطان را خبر کردند و ابوسعید فرمان قتل او را صادر کرد، و فرمان داد که در شهر و میان مردم گشته شدن امیر چوپان را نیز شهرت دهند و سر جمعی از دزدان کرد را که در همان ایام به سلطانیه آورده بودند به جای سر امیر چوپان و یاران او در شهر بگردانند. دمشق خواجه که پهلوانی دلیر بود از قلعه سلطانیه گریخت، ولی امرایی که به تعقیب او رفته بودند دستگیرش کردند و به فرمان ابوسعید، او را در پنجم شوال سال ۷۲۷ گشته، سرش را از قلعه سلطانیه آویختند و اموالش را به تاراج بردند. (۲۰)

چون امیر چوپان از قتل پسر اطلاع یافت، نامه‌ای به ابوسعید فرستاد مشعر بر آنکه اگر پسر من راه عصیان و نافرمانی رفته بود به سزای خود رسید، بنده همچنان بر سر صدق و خدمتگزاری باقیست. ولی امرا ابوسعید را از خیال کینه‌کشی و اقتدار امیر چوپان ترساندند و ابوسعید از بیم امیر چوپان را به عجله به پایتخت احضار کرد و از طرفی دیگر به امرای همراه او محرمانه دستور داد که چوپان را دستگیر کنند. اما امرای مزبور که با امیر چوپان پیمان وفاداری داشتند زیر این بار نرفتند و امیر را از کیفیت واقعه مستحضر ساختند. امیر چوپان با پسر خود امیر حسن و امرای دیگر مشورت کرد. امیر حسن گفت خراسان در دست ماست و عواید فارس و کرمان نیز به ما می‌رسد. تیمورتاش روم را در تصرف دارد و امیر محمود برادر دیگر ما گرجستان را. صلاح در اینست که از اولوس جغتای پاری بطلبیم و انتقام خود را از ابوسعید بکشیم. امیر چوپان این رای را نپسندید و به دلیری خود مغرور شده گفت کسی که در عراق با من تاب مقاومت داشته باشد نیست. به پایتخت می‌روم و خود، کار را یکسره می‌کنم، سپس به قتل صاحن وزیر که او را ماهی این فساد میدانست امر داد و خود با هفت تومان (هر تومان ده هزار است) لشکر که همراه داشت به قصد عراق حرکت کرد.

ابوسعید که از هیبت چوپانیان بر خود می‌لرزید فرمان‌هایی چند در دفع پسران امیر چوپان و قلعه ماده ایشان صادر نمود و خود نیز از سلطانیه با لشکری بیرون آمده به قزوین نزول کرد و اجرای سرحدی نیز هر کدام با قشونی به مدد او حرکت نمودند. امیر چوپان در مشهد طوس امرای خویش را به وفاداری نسبت به خود قسم داد و با ایشان به سمنان آمد و در آن شهر به زیارت عارف معروف شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی رفت و در مجلس او یار دیگر پیمان خود را با امرای همراه تجدید نمود و از علاءالدوله التماس کرد که ابوسعید را ملاقات کند و آتش غضب او را به آب نصیحت فرو نشاند و مراتب وفاداری امیر را به عرض او برساند و از او بخواهد که محرکین قتل دمشق خواجه را به امیر چوپان بسپارد تا به وسیله سیاست ایشان این فتنه خاموش شود. علاءالدوله التماس امیر چوپان را پذیرفت و نزد ابوسعید رفت و سعی بسیار کرد که میان سلطان و امیرالامرا، را التیام دهد،

۲۰ - ملاحظه می‌فرمائید که شعله این آتش از کجا بزمیخیزد، و چگونه عشق‌های هوس‌آلود پادشاهان مملکتی را بهم می‌ریزد.

لیکن ابوسعید با اینکه علاءالدوله را به احترام پذیرفت مسئول او را اجابت ننمود و امرای همراه چوپان نیز عهد شکنی کرده به اردوی ایلخانی پیوستند و امیر چوپان پس از مرخص کردن ساتی بیگ (۲۱) زوجه خود، از راه بیابان فرار نمود و از طریق طیس خود را به کنار مرغاب رساند. ابتدا خیال داشت به ماوراءالنهر و ترکستان رود ولی از رفتن به آنجا پشیمان شده به خیال پناهندگی به ملوک بیوفای کُرت پیش غیاث‌الدین رفت. غیاث‌الدین ابتدا مقدم او را گرامی داشت ولی چون در همان ایام از طرف ابوسعید امری دایر بر قتل امیر چوپان به او رسید، آن امیر نامی را با پسر خردسالش جلاوخان که از خواهر اول ابوسعید بود دستگیر کرد و مصمم قتل ایشان شد. امیر چوپان پس از ملامت غیاث‌الدین چون قتل خود را مسلم دید از او سه خواهش کرد. اول آنکه سر او را از تن جدا نکند، و اگر خواهد که از کشته شدن او نشانی به اردوی ایلخانی فرستد، یک انگشت او را که دو سر داشت قطع کرده روانه نماید. دوم آنکه پسر او جلاو خان را نکشد و او را به خدمت ابوسعید فرستد تا شاید بر جوانی او رحم آورد و او را به قتل نرساند. سوم آنکه نعش او را به مدینه طیبه بفرستد. ملک غیاث‌الدین این تقاضاها را پذیرفت و امیر چوپان را کشته، انگشت او را به نشانی پیش ابوسعید فرستاد و آن نشانی را که در مجرم سال ۷۲۸ به اردوی سلطان که در قراباغ بود رسید به امر ایلخانی در سر اردو بازار آویختند.

در مدت پریشانی احوال امیر چوپان و پسران او، سلطان ابوسعید عشق خود را به بغداد خاتون فراموش نکرد، بلکه قاضی‌القضات را پیش امیر شیخ حسن جلاایر فرستاد و او را به طلاق گفتن بغداد خاتون مجبور کرد، و پس از انقضای مدت شرعی، آن خاتون را به ازدواج خود درآورد و به آرزوی دیرینه رسید و بغداد خاتون به لقب خداوندگار ملقب گردید. (۲۲)

و اما موضوع به همین جا پایان نمی‌پذیرد، و این رشته سر دراز دارد، و خواهیم دید که عاقبت بوالهوسی‌های سلطان چه پیامدهایی خواهد داشت. ملک غیاث‌الدین که باعث قتل امیر چوپان بود، پس از انجام کار ننگینی که آن را خدمت به سلطان می‌شمرد در زمستان سال ۷۲۸ به عزم اردوی ایلخانی حرکت نمود و چون به ری رسید شنید که بغداد خاتون به عقد ابوسعید درآمده و در مزاج سلطان نفوذ کلی دارد، از ترس به هرات کسی فرستاد و جلاو خان را که در خراسان بود به قتل رساند و خود به قراباغ رفت. (۲۳) و تصور میکرد ابوسعید او را پاداشی نیکو خواهد داد و او را چنانکه وعده کرده بود به همخوابگی با یکی از شاهزاده خانم‌های ایلخانی و تصرف املاک اتابکان فارس نایل خواهد ساخت. لیکن بغداد خاتون ابوسعید را به توقیف او واداشت، و امر شد که جسد امیر

۲۱ - ساتی بیگ خواهر سلطان ابوسعید و همسر امیر چوپان بود.

۲۲ - تاریخ مغول، پیشین، ص ۳۳۵ به بعد.

۲۳ - همانگونه که قبلاً نیز آمد، جلاو خان پسر خردسال امیر چوپان، و در حقیقت خواهرزاده ابوسعید بود.

چوپان و جلاو خان را به احترام از خراسان بهاورند و بغداد خاتون پس از ورود آنها اجساد را بار دیگر غسل داد و بعد از اجرای آداب مذهبی نعش پدر و برادر ناتنی را با کاروانی مخصوص به حجاز فرستاد و ابوسعید از کیسه خود چهل هزار دینار مخارج این کاروان را پرداخت و اجساد را در روز عید قربان در حرم کعبه طواف دادند، و پس از آنکه عموم حجاج بر آنها نماز گزارند، در مدینه، قرب مزار خلیفه سوم و حضرت امام حسن به خاک سپردند.

بدنبال ازدواج بغداد خاتون با سلطان ابوسعید، و نفوذی که این زن در سلطان داشت موجب شد تا انتقام خون پدر و برادران بغداد از محرکان و قاتلان آنان گرفته شود، اما باز هم این عشق و ازدواج ماجراهای دیگری بدنبال داشت. بدین ترتیب که در سال ۷۳۱ جمعی از مغرضین به ابوسعید اطلاع دادند که امیر شیخ حسن جلایر، با زوجه سابق خود بغداد خاتون مکاتبه پنهانی دارد و غرض ایشان این است که سلطان را به قتل برسانند. ابوسعید امر به دستگیری امیر شیخ حسن و صدور حکم قتل او داد، ولی عمه ابوسعید که مادر امیر شیخ حسن بود واسطت کرد و سلطان به واسطت عمه از سر خون او در گذشت ولی حکم کرد که او در پیش چشم سلطان نماند و در یکی از نقاط دور دست محبوس باشد. بهمین جهت امیر شیخ حسن را با مادرش در قلعه کماخ که از قلاع روم و در یک روز راه فاصله ارزنجان بود محبوس کردند و بغداد خاتون از چشم ابوسعید افتاد، اما اندکی بعد چون بیگناهی او ثابت شد ابوسعید مغرضین را به قتل رساند و بغداد خاتون را مجدداً "منظور نظر خویش قرار داد و دو سال بعد ابوسعید دلشاد خاتون دختر دمشق خواجه (۲۴) را به ازدواج خود درآورد.

در سال ۷۳۳، خشم و غضب سلطان ابوسعید نسبت به امیر شیخ حسن جلایر، شوهر قبلی بغداد خاتون نیز فرو نشست و او را از حبس مستخلص ساخته و به عنوان حکمران به روم فرستاد و تا تاریخ فوت ابوسعید، وی در این شغل باقی بود. در سال ۷۳۶ زمانی که سلطان ابوسعید با لشگری عظیم جهت دفع اوزبک خان پادشاه دشت قباچاق عازم اران و آذربایجان بود، به مناسبت گرمی و عفونت هوا در اران مریض شد و در تاریخ ۱۳ ربیع الاخر آن سال در حدود شروان جان سپرد و جسد او را به سلطانیه آوردند و در گنبدی که در حوالی آن شهر، خود ساخته بود دفن کردند. اطباء ابوسعید در حال احتضار در مزاج او آثار سم احساس کردند، و غالب مورخین نیز بر این عقیده‌اند که سلطان بعد از تزویج دلشاد خاتون، و از نظر انداختن بغداد خاتون، این زن که از سلطان بر اثر کشتن پدر و برادران خود کینه در دل داشت، او را مسموم کرد، و یکی از خواجهمرایان ابوسعید که از این واقعه با خبر بود، اندکی بعد از فوت ابوسعید، بغداد خاتون را به امر جانشین او در حمام به قتل رساند. سلطان ابوسعید شمر میگفت و سازنیکومی نواخت و گرچه چندان متعصب نبود اما بر اثر قحطی و طوفانی که در سال ۷۱۹ در غالب بلاد او پیش آمد، امر داد خم‌های شراب را در همه جا خالی

کردند و شرابخانه‌ها را بستند و خرابات‌ها را خراب نمودند، و فقط در هر ولایتی جهت خارجی‌ان یک میخانه باز ماند. (۲۵) جالب است که چنین سلطانی، به یک تحطی و طوفان، شرابخواری را تحریم و ممنوع میکند، اما در عشق یک زن فتنه‌گر، مملکتی را به آتش می‌کشد، بسیاری را از بین میبرد و خود نیز در اثر عواقبی که این چنین عیاشی‌ها دارد به دست زنش مسموم میشود. دلشاد خاتون هم که بعد از مرگ ابوسعید به عراق عرب گریخته بود، بعدها به ازدواج با امیر شیخ حسن، شوهر سابق بغداد خاتون تن داد. شیخ حسن به جزای رفتاری که ابوسعید با همسر وی بغداد خاتون کرده بود، دلشاد خاتون، زوجه، سلطان متوفی را به عقد خود درآورد تا هم انتقامی از ابوسعید کشیده باشد، و هم اگر دلشاد خاتون از ابوسعید حمله باشد و پسری بیاورد کسی دیگر آن را آلت داعیه، ایلخانی قرار ندهد و موجب زحمت امیر شیخ حسن نشود. امیر شیخ حسن مدت هفده سال در عراق عرب به استقلال سلطنت کرد و چون دلشاد خاتون زوجه، سابق ابوسعید را در ازدواج داشت و اصلاً نیز از ایل جلایر مغول و از جانب مادر هم از نژاد ایلخانان بود خود را از هر کسی بیشتر لایق مقام ایشان می‌شمرد. در مدت سلطنت مستقل شیخ حسن بزرگ در عراق، غالب امور را دلشاد خاتون زوجه، مدبره او اداره میکرد و این زن که تا دو سال قبل از فوت شوهر خود می‌زیست، در بغداد به تربیت شعرا و آبادی شهر و اشاعه، خیرات و مبرات اشتغال داشت، و یک قسمت مهم از دیوان خواجه سلمان ساوجی مدایح این خاتون است. بعد از وفات شیخ حسن در سال ۷۵۲، پسرش معزالدین اویس که از دلشاد خاتون در سال ۷۳۹ بدنیا آمده بود به جای پدر به امارت رسید و بعد از شیخ حسن از مشهورترین امرای جلایری شد. بهر حال گرچه ابوسعید، نه از بغداد و نه از دلشاد هیچکدام بدزستی خیری ندید، اما شیخ حسن که مورد ظلم قرار گرفته بود، عاقبت بخیر شد و سعادت یافت. از جمله افراد دیگری که در تاریخ ایلخانی جان در راه زن دادند یکی نیز شیخ حسن کوچک معروف به شیخ حسن چوینانی است. او که در سال ۷۴۴ قشونی به همراهی سلیمان خان و امیر یعقوب شاه از امرای روم به تسخیر بلاد این سرزمین فرستاده بود در اثر شکست آنان، یعقوب شاه را امر به حبس داد. عزت ملک زوجه، شیخ حسن که با یعقوب شاه ارتباط نامشروع داشت تصور کرد که شوهرش، معشوق او را باین دلیل، و آگاهی از رابطه با وی زندانی کرده است، بهمین خاطر برای پرده‌پوشی بر اسرار خود با دو سه زن از محارم حرم همدست شده در شب سه‌شنبه ۲۷ رجب سال ۷۴۴ شوهر را به وضع تنگینی کشت. اما خود نیز همچون بغداد خاتون دیری نپائید و پس از دو سه روز با روشن شدن کیفیت قتل شیخ حسن چوینانی، یاران او عزت ملک را گرفته کشتند و اجزاء او را با کارد قطعه

۲۵ - غازان خان نیز یکبار بموجب حکمی، شرب شراب و بدمستی در شارع عام را قدغن کرد و مقرر نمود که متهم را در گذرگاه‌ها بگردانند و به درخت بیاویزند. معروف است که این درخت را در شیراز، عامه مردم عروس مستان می‌گفتند.

قطعه کرده خوردند. (۲۶)

سلطان ابوسعید در واقع آخرین سلطان مقتدر دوره ایلخانی بود، و همانگونه که ابن خلدون نیز معتقد است، همیشه قوم مهاجمی که از یک زندگی سخت به ناز و نعمت و ثروتی میرسد عادات گذشته خود را ترک میگوید و به عشرت و تجمل روی میآورد. آنچنانکه از حمله مغول تا پایان دوره ایلخانی، مطالب نشان میدهد که اسراف و تبذیر، شهوترانی‌ها و لذات نفسانی در این زمان نیز موجب شد تا سلاطین از بزرگان و امرایی که برای آنان مفید بود مانند دوری جویند و در محافل عیش و عشرت با یاران و همراهان نامناسب همنشین شوند و به سبب شهوترانی وضع سپاه و لشکر و مملکت تباه شود و بر هوسرانان نیز فساد و بدبختی و عاقبتی شوم به ارمغان آورد. در هر سلسله‌ای این مرحله پیری و فرسودگی دولت است که راه را بر دشمنان آنان هموار می‌سازد تا گروهی دیگر و قومی دیگر رشته امور را بدست گیرند. تا چه زمانی آنها نیز بعد از رسیدن به قدرت راهی را انتخاب کنند که به فسادشان انجامد.

* * *

فترت بین دوره ایلخانی و دوره تیموری

بعد از مرگ سلطان ابوسعید، ممالک ایلخانی بدست امرای بزرگ به قطعاتی چند منجزا گردید، و در بیست سالی که بین مرگ او و ناپه‌ود شدن آخرین نامزدهای ایلخانی فاصله شده است، در نقاط مختلف ایران پنج سلسله روی کار آمدند که عبارت بودند از:

- ۱- سلسله امرای ایلکانی یا آل جلایراز ۷۴۰ تا ۸۱۳ در بغداد و عراق عرب
 - ۲- سلسله امرای چوپانی
 - از ۷۲۴ تا ۷۵۹ در آذربایجان و اران
 - ۳- سلسله آل مظفر
 - از ۷۴۰ تا ۷۹۵ در فارس
 - ۴- خاندان اینجو
 - از ۷۲۲ تا ۷۵۸ در فارس
 - ۵- سربداریان
 - از ۷۳۸ تا ۷۸۸ در سبزوار و نواحی آن
- سلسله‌های دیگری نیز در دوره فترت به ظهور رسیدند که هیچکدام آنها اهمیت سیاسی و اقتدار ملکی مهمی بهم نرسانده‌اند، آنها عبارتند از:

- ۱- اتابکان سلغوری یا اتابکان فارس
- ۲- اتابکان لرستان
- ۳- اتابکان بزد
- ۴- قراخانیان کرمان
- ۵- آل کرت در هرات

این سلسله‌ها یا بدست یکدیگر منقرض شدند و یا امیر تیمور گورکان اساس دولت آنان را در

هم پیچید.

گرچه در دوران فترت از مطالبی که پیرامون وضع زنان و حرم‌سرداری پادشاهان و عیش و عشرت آنان باشد نکته‌های با اهمیتی وجود ندارد، اما به مصداق مشت نمونه خروار است، کوچکترین مطالب موجود هم میتواند اطلاعاتی در زمینه مورد بحث در اختیار قرار دهد. بهمین جهت بطور پراکنده مطالب آمده در تواریخ و اسناد را هر چند به اختصار باشد در اینجا می‌آوریم.

وضع زنان در دوره فترت

آنچنانکه در برخی دوره‌ها دیدیم و به وضع زنان آگاهی یافتیم، در دوران فترت این طبقه را از نظر اجتماعی در یک حالت اعتدال نسبت به گذشته‌ها می‌یابیم. چنانکه بعد از دوره ایلخانی تا تشکیل دولت تیموری زنان متعددی یا خود قدرت را در دست داشتند، و یا مشاور همسرانشان در اداره امور ولایات بودند. در زمان مشهورترین سلسله اهام فترت یعنی سلسله آل جلایر یا ایلخانیان، امیر شیخ حسن بزرگ که مدت هفده سال، از ۷۴۰ تا ۷۵۷ در عراق عرب بالاستقلال سلطنت کرد، پیشرفتش بیشتر مدیون زوجه باکفایتش دلشاد خاتون بود. همانگونه که میدانید و قبلاً نیز آمد، دلشاد خاتون پس از مرگ ابوسعید، در حالیکه از وی باردار بود به عراق عرب متواری شد، و پس از مدتی شیخ حسن بزرگ یکی بدلیل انتقام‌گشی از سلطان ابوسعید که در مورد بغداد خاتون به او ستم روا داشته بود، و دیگر به خاطر اینکه دلشاد خاتون فرزندی در شکم داشت، دلشاد را به عقد ازدواج خود درآورد تا اگر این فرزند پسر باشد دیگران با مستمسک قرار دادن آن پسر موجب زحمت او نشوند. و باز قبلاً نیز اشاره کردیم که "در مدت هفده سال سلطنت مستقل شیخ حسن بزرگ در عراق غالب امور را دلشاد خاتون زوجه مدبره او اداره میکرد، و این زن که تا دو سال قبل از فوت شوهر خود میزیست در بغداد به تربیت شعرا و آهادی شهر و اشاعه خیرات و مبرات اشتغال داشته، و یک قسمت مهم از دیوان خواجه سلمان ساوجی مدایح این خاتون است." (۱) مرگ این زن که در حادثه‌های بزرگ بسیاری از دوره ایلخانیان تا زمان آل جلایر شرکت داشت در سال ۷۵۵ اتفاق افتاد.

بعد از مرگ ابوسعید، فرزندان امیر مظفر، در یزد و کرمان استقلال بهم رساندند، و پسر امیر مظفر یعنی امیر مبارزالدین محمد در سال ۷۴۰ قیام کرد و از آن تاریخ اساس سلسله‌ای را ریخت که بعدها بر فارس نیز استیلا یافتند و به نام سلسله آل مظفر معروف شدند و تا سال ۷۹۵ استقلال و شوکتی داشتند.

در دوره اقتدار آل مظفر زنان را در دو چهره و دو رفتار متضاد می‌بینیم، یکی در اوان قدرت یافتن است که زنان همراه با مردان سلاح برمیگرفتند و در جنگ‌ها و ستیزها شرکت می‌جستند، و دیگر دورهای که بسیار سخن از فساد زنان رفته است. در تاریخ آل مظفر آمده است که وقتی امیر بدرالدین ابوبکر و خواهر بزرگش متوجه اردوی الجایتو بودند جمعی راه را برایشان گرفتند. در آن زمان امیر مبارزالدین پسر امیر مظفر که سیزده سال داشت وسیله خواهرش تشجیع و تشویق شد تا با مهاجمان به مبارزه برخیزد. در این ستیز جمعی از زنانی هم که همراه خواهر امیر مبارزالدین بودند، همه به طریقه مردان، سلاح بستند و خود را به مهاجمان زدند و ایشان را منهزم گردانیدند. حتی همین

زنان شجاع بعضی از آنان را کشتند و سرهایشان را همراه خود به اردو بردند و از جانب الجایتو مورد نوازش قرار گرفتند.

شاهزاده خانم گردوجین نیز از جمله زنانی است که در دوره خاندان اینجو و آل مظفر قدرتی بهم رساند و لیاقت و شایستگی خود را بروز داد. زمانی که سلطان ابوسعید به تخت ایلخانی نشست، شاهزاده خانم گردوجین، دختر ایش خاتون و منگوتیمور، یعنی زوجه سیورغتمش قراختایی را منظور نظر قرار داد و به پاس صداقت و دولتخواهی و کفایتی که این زن در رسیدن ابوسعید به تخت ایلخانی داشت در ابتدای سال ۷۱۹ او را نامزد حکومت فارس کرد و گردوجین به عزت تمام به قراگاه اجدادی آمد و چون زنی عاقل و باتدبیر و خیردوست بود به اشاعه عدل و ساختن اینیه خیریه و بذل و بخشش پرداخت و قریب به دوازده مدرسه و رباط و بیمارستان و مسجد و سد ساخت و موقوفات بسیار بر آنها جاری کرد، و چون هدایا و تقدیمی‌های گرانمایه به خدمت ابوسعید فرستاد، ایلخان با صدور فرمان ترخانی او را از پرداخت مالیات نیز معاف کرد. (۲)

شاه شجاع و شاه محمود از این سلسله نیز به تحریک زنی کارشان از محدوده محبت برادری، به دشمنی و خصومت کشید. شاه محمود که دختر امیر غیاث‌الدین کیخسرو اینجو یعنی خان سلطان را در حباله نکاح داشت، قصد نمود تا برای اقتدار بیشتر، دختر سلطان اویس را نیز در عقد ازدواج خود درآورد. اما وقتی خان سلطان با آن حسادت شدید زناشاهی متوجه این منظور شد مراسلاتی به شاه شجاع نوشت و به او وعده داد که اگر به جانب اصفهان حرکت کند شوهر را گرفته تسلیم او نماید و دروازه‌های اصفهان را بر روی او بگشاید، به علاوه او را از بابت حرکت لشکر سلطان اویس به عزم عراق ترساند. شاه شجاع در سال ۷۶۸ به اصفهان رسید و در بیرون آن شهر مقام کرد. خان سلطان هر قدر خواست به تحریک و دسیسه‌چشون طرفین را به جنگ وادارد توفیق نیافت... (۳) خان سلطان که شعله انتقامخواهی در وجودش همچنان زبانه می‌کشید بار دیگر باب مکاتبه با شاه شجاع را مفتوح نمود و بقدری در این کار جد و جهد به خرج داد که بار دیگر شاه شجاع به خیال استیصال برادر عازم اصفهان گردید... و چون شاه محمود این بار دریافت که علت‌العلل تحریک لشکرکشی شاه شجاع، زوجه‌اش خان سلطان اینجوست آن خاتون را به قتل رساند و سفرایی به تبریز فرستاد و دختر سلطان اویس را در عقد خود گرفته به اصفهان آورد و در مقابل برادر پست خود را به لشکریان جلایری قوی گردانید.

۲- ترخان لقبی بود که در قدیم از طرف پادشاهان ترک به یکی از رجال و درباریان داده میشده و او را از ادای باج و خراج معاف میکرد و اختیاراتی هم به او میدادند و هر وقت میخواست می‌توانسته بی اجازه حضور شاه برود. فرهنگ عمید، صفحه ۳۱۱ - شخصی که پادشاهان قلم تکلیف از او بر دارند و هر تقصیر و گناهی که کند مواخذه نکنند. لغت‌نامه دهخدا، حرف ت، ص ۵۶۳.

ما در تاریخ دوره سلاطین آل مظفر، بخصوص در عصر سلطنت شاه شجاع، بیش از هر دورهای به زنان فاسد و خائن برمیخوریم. "... در دوره پادشاهی این مرد، پس از آنکه حاکم کرمان موسوم به پهلوان اسد به علت رقابت مخدوم‌شاه، مورد بغض قرار میگیرد، پس از گفتگوهای سرانجام، شاه شجاع تصمیم به مبارزه با این سردار میگیرد. شاه شجاع چون دید از راه جنگ پایان کار دشوار است، به کمک زیبایی و جمالی که داشت تصمیم گرفت از راه نیرنگ وارد شود و به کمک زن پهلوان اسد، حریف را از پای درآورد. برای اجرای این نقشه به وسیله جلال‌الاسلام، طبیب مخصوص پهلوان، به آن زن اطمینان دادند که اگر در گشودن قلعه کرمان به آنان کمک کند، به ازدواج شاه شجاع در خواهد آمد و برای جلب اعتماد زن، تمهیدنامه‌ای نیز نوشت.

... این زن نابکار، تحت تعالیم پزشک پهلوان، تن به خیانت میدهد و برای اجرای نقشه تظاهر به بیماری مالاریا میکند و همه روزه جلال‌الاسلام به اندرون می‌آید و بالاخره تصمیم به قتل پهلوان می‌گیرند. برای آزمایش، یک بار مقداری سم در آتش ریخته و به پهلوان علی سرخ میدهند. او پس از یک شبانه روز میمیرد. چون این کار را دشوار می‌بینند، تصمیم به ایجاد نقب میگیرند، ولی بیم آن میرود که در جریان کار، پهلوان آگاه شود. این زن محیل تدبیری می‌اندیشد و دستور میدهد برای کوبیدن قهوه و ادویه و چیزهای دیگر برای پذیرائی عید ماه رمضان، عده‌ای از کنیزان به کوبیدن هاون‌ها مشغول شوند تا صدای کندن نقب به گوش کسی نرسد. پس از آنکه به گوشک راه می‌یابند، پهلوان اسد را میکشند و با ریسمان کشان کشان تا پای دار می‌آورند و بر دار میزنند. (۴)

گرچه در منابع تاریخی از سرگذشت این زن خائن و رفتار شاه شجاع با او سخنی در میان نیست اما میتوان چنین پنداشت که وقتی زنی شوهر خود را آنچنان در مقابل عشق و شهوت فدا کند برای دیگران چگونه خواهد بود.

شاه شجاع علاوه بر جلال و جبروت سلطنت، همانگونه که اشاره کردیم بسیار رشید و زیبا نیز بود. این رشادت و شجاعت و آراستگی که با مقام و ثروت، آن هم در شیراز شهر عشق و شوق و شور همراه شده بود، شاه شجاع را منظور زنان و بانوان زیبای آن عصر قرار میداد، شهره شهر بودن شاه شجاع درین وقت تا بدانجا رسیده بود که هر گاه میخواست از کوچه و خیابان بگذرد، زنان شهر برای دیدن او سر و دست می‌شکستند. البته این کار نشان از آزادی زنان آن دوره در ظاهر شدن در انتظار عموم دارد که جمیعا برای دیدن مردی روی به کوچه و بازار و در و بام آورند. بهمین جهت چون صید خود به دام صیاد نزدیک میشد لذا روحیه شاه شجاع نیز با زنبارگی و بدست آوردن خاطر اجناس لطیف سازگاری داشت، و او هر وقت میتوانست، از بازی کردن با قلب نازک خوبان روزگار خودداری نمیکرد، آنچنانکه قبلا نیز آمد، در دفع دشمن قهارش پهلوان اسد در کرمان نیز همین شگرد را بکار برد و دل زوجه پهلوان را به بازی گرفت تا بتواند شوهر او را از میدان بدرکند.

میگویند: "... روزی شاه شجاع با حشمتی هر چه تمامتر در شیراز سوار شده بود، ناگاه از بامی آوازه عجزه‌ای شنید که دختر خود را طلب میکرد که ای فاطمه خاتون اگر میخواهی که شاه شجاع را ببینی، به تعجیل تمام بر بام آی. شاه شجاع که این حرف شنید، عتبان بازکشید. امرا و ارکان دولت که ملازم بودند از سبب توقف پرسیدند. پادشاه فرمود که سزاوار مروت نباشد که تا فاطمه خاتون ما را نبیند قدمی از این مکان فراتر نهیم. و چندان ایستاد که فاطمه خاتون بر کنار بام آمده، او را دید، آنگاه روان شد. " (۵)

این نرمش و تسلیم پادشاهانه در برابر زن، هر چند مانع آن نبود که با قساوت، چشم پدرش و پسرش را کور نکند، درگاه او را لطف شاعرانه‌ای بخشیده بود که اغلب زنان فاضله و شاعره در رواق‌های کاخ شاهی او مجالس ادبی داشتند و در اغلب این مجالس، خود شاه شجاع که شاعری حساس بود شرکت داشت و بسیاری از دختران شاهزادگان آل مظفر نیز بهمین سبب شاعره و سخنگوی بار آمدند.

دربار شاه شجاع همانگونه که به اختصار اشاره شد از رجال سخندان و ادب‌پرور، و شاهزادگان و شاهزاده خانم‌های زیبا و ترکان پارسی‌گوی شیرازی با ذوق تهی نبود. شاه شجاع هنرمندان را سخت تشویق میکرد. اینکه گویند حافظ در دستگاه شاه شجاع محرم بود و خاتون شاعرهای در درگاه شاه با حافظ شوخی‌ها داشت حتماً صحیح است. به قول استاد باستانی پاریزی، نمیتوان منکر شد که پدید آمدن غزلیات آسمانی حافظ جز در محیطی از شور و ذوق و خلوت و حالت و تشویق و تقدیر یک پناهگاه بسیار گرم ادبی، که معمولاً "نباید از وجود زن خالی باشد، امکان‌پذیر نیست، و تنها این وجودهای لطیف خاکی هستند که الهامات ربانی و تائیدات آسمانی را در وجود شاعر از بطون استعار و وجدان مفوله به عالم وجود می‌کشند و از کیفیت مجرد به هستی مجسم یعنی شعر تبدیل میکنند، و حتی درین باب داستانی هم داریم که "... حافظ شبی در باب شعر معروف خود:

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند
گل آدم برشتند و به پیمانه زدند

با یکی از همین ظریفه‌های ناز کبدتان پرده‌نشین درگاه شاه شجاع بی‌پرده شوخی تند ولی بسیار نازک و دریده‌ای کرده است. خاتون شاه شجاع از حافظ پرسیده بود شما گفته‌اید:

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند
گل آدم برشتند و به پیمانه زدند

آیا این گل را شما هم دیده‌اید؟ و اگر دیده‌اید آیا گاه نیز به آن آمیخته بودند؟ حافظ گفت خیر، گاه نداشت. زن اصرار کرد که آیا دلیل هم دارید که گاه نداشت؟ حافظ بالاخره در جواب اصرارهای زن گفت: آری، چه دلیلی از این بالاتر که بسیاری از نقاط حساس بدن آدم‌ها، خصوصاً "خانم‌ها شکاف و ترک‌های نازکی برداشته است؟ از آن ساعت شاه شجاع باندرون تاکید کرد که زیاد

سر به سر خواجه نگذارند." (۶)

شاه شجاع نیز در تاریخ از جمله کسانی است که جان بر سر عیش و نوش گذاشت، چه او در یکی از سفرها بقدری در شرابخواری افراط کرد که مریض و بستری شد و در روز یکشنبه ۲۲ شعبان سال ۷۸۶ جان تسلیم نمود. از آنجا که دستگاه سلطنت را ایمن از شیخ ابواسحاق حتی در مقابل دشمن نیز دست از عیش و نوش برنمی‌داشت، و زمانی که امیر مبارزالدین شیراز را در محاصره داشت او غالب اوقات را در خواب مستی سر می‌کرد. این بطوطه که وصف حکومت سلطان ابواسحاق را در نوشته‌های خود آورده، اشاره به اجتماعات بزرگ زنان در شیراز می‌کند و تأیید دارد بر حجاب زنان آن دوران که در وقت بیرون رفتن از منزل خود را می‌پوشانند و برق می‌افکنند، بطوریکه که چیزی از تن آنان نمایان نیست. با این حال ما در منابع مختلف در دستگاه بزرگان آنچنان محدودیتی در مورد زنان نمی‌یابیم و آنان را در بسیاری اوقات با مردان در حشر و نشر می‌بینیم.

این بطوطه ضمن بیان حکایتی از وقایع دوران سلطان ابواسحق می‌گوید: موقعی که شیخ حسین می‌خواست طاش خاتون، زن ترک، و دو برادرش را [از شیراز] به عراق برد، این عمل بر بانوی ترک گران آمد. چون به وسط بازار رسید، نقاب از چهره بر گرفت. خاتون بر عادت زنان ترک، معمولاً با روی باز بیرون می‌رفت، لیکن آن روز از خجالت، نقاب بر چهره افکنده بود. وی از شیرازیان استمداد کرد و گفت: ای مردم شیراز، من زن فلانم و نام فلان است. آیا شما می‌گذارید که مرا بد پنهان از میان شما بیرون کنند؟ درودگری که پهلوان محمود نام داشت و من او را در بازار شیراز دیدم، برخاست و گفت: نه، نمی‌گذاریم و ابداً راضی نخواهیم شد که او را از شیراز بیرون برند. مردم نیز آواز در آواز او دادند. شورش در گرفت، همه شیرازیان سلاح برداشتند و عده زیادی از سربازان را کشتند و مال‌های فراوان گرفتند و خاتون را با پسرانش نجات دادند.

شاه منصور آخرین فرد آل مظفر نیز بد مستی‌هایش زبانزد است. او در مقابل حمله تیمور، به جای تهیه اسباب کار دفاع به شرب شراب و عیاشی پرداخت و در یک موقع چهل روز هیچکس او را ندید و این مدت را سرگرم باده ناب بود و همینکه دانست امیر تیمور به سوی او می‌آید از شهر شیراز گریخت، اما وقتی مستی از سرش پرید و ملامت و شامت یاران و نزدیکان را شنید بر سر غیرت آمد و به جنگ تیمور شتافت، و با آنکه موفقیت‌هایی نیز در حملات متعدد بدست آورده بود عاقبت در یکی از پیکارها مقتول شد. در زمان حکومت ملوک آل کرت، زنان هر چه بیشتر در مضیقه اجتماعی قرار می‌گیرند. و انسان در این دوره بیاد فرمان‌الحاکم بامرالله خلیفه قاطمی مصر می‌افتد که سالها زنان را در خانه‌ها محبوس کرد، و به آنان رخصت بیرون شدن را نداد. حتی به فرمان او مقرر شده بود کفاشان برای زنان کفش ندوزند، چرا که زن احتیاجی به بیرون آمدن نداشت تا کفشی به پا کند.

و هفت سال زنان برین منوال گذراندند. ملک فخرالدین کرت نیز که خود غرق فساد و عیش و نوش بود، فرمان داد که زنان به روز از خانه بیرون نیایند و هر عورتی که به روز بیرون آید شمس‌الدین قادسی که محتسب است، چادر او را سیاه کند و او را سر برهنه بر محل‌ها و کوی‌ها برآرد تا تجربه‌دگران باشد.

گرچه بسیاری از شعرا و نویسندگان در مکر زنان و بیوفایی و عهد شکنی و کم عقلی و خیانت آنان سخن گفته‌اند، اما هیچگاه از مظالم و بی‌عدالتی‌هایی که در حق زنان روا داشته‌اند سخنی به میان نیاورده‌اند. و اگر از زنی کاردان و مدبره، و با هنرمند مطلبی بوده، در مقابل سایر هجویات و بدگویی‌ها قطره‌ای از دریاست.

در زمان اتابکان فارس نیز ما به قدرت رسیدن زنان را شاهد هستیم و از لیاقت و کاردانی آنها آگاهی می‌یابیم. بطور خلاصه باید گفت اتابکانی که در فارس فرمانروایی داشتند از جانب سلاجقه این منصب را می‌یافتند، که با گذشت زمان در اثر یک سلسله وقایع که در حوصله بحث ما نیست آنان توانستند از سال ۵۴۳ خود بطور مستقل در فارس حکومت کنند، که اینان را اتابکان فارس یا اتابکان سلفوری گویند. (۷)

زمانیکه اتابکی فارس به محمد بن سعد بن ابی بکر رسید، چون خردسال بود مادرش ترکان خاتون به جای او زمام امور را در دست گرفت و با کفایت بسیار به حل و فصل امور پرداخت و رسولانی یا هدایا به خدمت هولاکو فرستاد و نسبت به او اظهار خدمت کرد. هولاکو نیز فرمان حکومت فارس را به نام محمد پسر خاتون صادر نمود. محمد بعد از دو سال و هفت ماه در ذی‌الحجه ۶۰۶ در همان خردسالی از بام به زیر افتاده جان سپرد. بعد از فوت محمد بن سعد، امرای دولت و ترکان خاتون، محمد بن سلفور بن سعد بن زنگی را به اتابکی برداشتند، ولی او با رسیدن به سلطنت به لهو و لعب پرداخت و ظلم و ستم پیشه کرد. به همین علت مردم از او متنفر شدند و ترکان با همدستی امرا او را دستگیر و به خدمت هولاکو فرستاد. بعد از این جریان ترکان خاتون، امرا را به آوردن سلجوقشاه، برادر اتابک محمد شاه تشویق کرد و او با احترام بسیار وارد شیراز شد و اتابکی را بدست آورد و ترکان خاتون را نیز به زوجیت گرفت. اما "طولی نکشید که چندان کار آنها به فساد کشید که سلجوقشاه به همسر خود ترکان خاتون بدگمان شد و در سال ۶۶۲ هجری مطابق با ۱۲۶۳ میلادی شبی در مستی به خیال تعلق خاطر ترکان خاتون به شمس‌الدین میاق افتاد، غلام سیاهی را خواسته سر ترکان خاتون را از او بخواست، و غلام سیاه بی‌درنگ داخل حرمسرای شاهی شده، ترکان خاتون را

۷- در مورد لغت اتابک که همان اتابک ترکی است، بنظر بنده فقط باید این واژه در مورد مردانی که این منصب را داشته‌اند بکار رود، زیرا آتا در ترکی به معنی پدر است. اما وقتی ما زنانی را هم در این مقام می‌بینیم، آیا درست است که باز هم از این زنان به عنوان اتابک نام ببریم؟ اگر حقیقتاً" بخواهیم واژه درستی در این مورد برای زنان بکار بندیم لفظ اتابک صحیح‌تر است.

بکشت و سر او را جدا کرده در طشتی گذاشته به خدمت سلجوقشاه آورد... دو دانه دتر شاهوار که در گوش ترکان یزد، سلجوقشاه بدست خود کنده پیش مطرب انداخت... شمسالدین میاق که جای تهمت ترکان خاتون بود از شیراز گریخته به اردوی هولاکو رفته، ماجرا را به زشت‌روئی عرضه داشت و هولاکو خان را بر غضب آورده، التاجو و تمور را با لشکر مغول برای قتل و غارت و خرابی شیراز و انهدام بنیان سلجوقشاه مامور نمود... سلجوقشاه روی دولت را چون سیاه برگشته دید ناچار پناه به بارگاه سلطان اولیاء شیخ مرشد ابواسحق در کازرون برده درها را بستند و از درون و بیرون تیر چون تگرگ ریزان شد... تا حصار شیخ ابواسحق را گشودند و جماعتی از اهل کازرون را کشتند و سلجوقشاه را به جانب نوپندگان بردند، و در پایان قلعه سفید روزش را سیاه و عمرش را تپاه نمودند... و چون بعد از کشتن سلجوقشاه وارث مردانه‌ای از دودمان سلغری باقی نماند، کار به زنان کشید، حکومت فارس به اتابک ابش خاتون دختر اتابک سعد بن ابوبکر که مادرش ترکان خاتون بود رسید. و این آخرین امرای اتابکان فارس است و چندین سال وضع فارس آشفته بود تا کار به مراد فرزندان شاه محمود اینجو افتاد و امیر شیخ ابواسحق اینجو همه کاره شد. " (۸)

بعد از اینکه ابش خاتون به قدرت رسید، خواهر وی نیز به عقد نکاح یوسف شاه اتابک یزد در آمد. با فوت ابش خاتون به سال ۶۸۲ در تبریز، آخرین بازمانده، اتابکان سلغوری فارس بدین ترتیب از میان رفت.

صاحب تاریخ و صاف در مرثیه ابش خاتون قطعه‌ای سروده و در مرگ وی اظهار تأسف کرده است:

تخت را گریخت بودی کی شدی شه زو جدا	چرخ را گریخته بودی بسراش بگریستی
وارث ملک سلیمان رفت در خاک، ای دریغ	کو سلیمان تا بدان بلقیس خوش بگریستی
چرخ هر ساعت به چشم کوکب و اشک شفق	شایدی گر در غم آن ماهوش بگریستی
کوس نوبت گز بنالد ناله آیین دم درخور است	جام مجلس گو که تا در ماستش بگریستی
گل بهباد روی او چون چهره خون آلود کرد	شاید از نرگس بر آن چشمان کش بگریستی

در میان اتابکان یزد نیز دو زن به منصب اداره امور رسیدند که از نام آنان خبر نداریم.

به قدرت رسیدن آندو بدین ترتیب بود که "بعد از علاءالدوله علی بن فرامرز، اتابکی یزد به پسرش امیر فرامرز که از دختر جفری بیگ بود رسید، و او همواره در خدمت سلطان سنجر میزیست و در رکاب آن پادشاه شمشیر میزد تا آنکه بالاخره در سال ۵۳۶ در وقعه قطوان در جنگ باقراخانیان به قتل رسید، و سنجر، اتابکی یزد را به دو دختر امیر فرامرز واگذاشت و یکی از ملازمان دیلمی او را رکنالدین سام نام که مادرش دختر امیر علاءالدوله علی بود با برادرش عزالدین به نیابت آن دختران گماشت

و ایشان از جانب سلاجقه و به نمایندگی از طرف دختران امیر فرامرز در یزد اتا‌بکی میکردند. (۹)
در زمان قطب‌الدین محمد از قراخانیان کرمان که بین سالهای ۶۵۰ تا ۶۵۵ حکومت داشت،
بعد از چهار ماه که از استیلای وی بر کرمان گذشت، قتلغ ترکان زوجه براق حاجب عم خود را به
ازدواج خویش درآورد و او که زنی خردمند بود در راندن کار سلطنت شریک شوهر گردید. چون
قطب‌الدین مرد، قتلغ ترکان اهلجی پیش هولاکو فرستاده واقعه مرگ شوهر را به اطلاع اورساند.
هولاکو به پاس خدمات قطب‌الدین، فرمان حکومت را به نام فرزندان خردسال او صادر نمود و امر
داد که قتلغ ترکان از ایشان نیابت کند. قتلغ ترکان هم پسر صغیر شوهر خود، حجاج را پادشاه
خوانده از جانب او به تدبیر امور ملکی کرمان پرداخت و یکی از دو دختر خویش یعنی پادشاه‌خاتون
را نیز به زوجیت به اباقا خان داد و اساس کار خود را محکم تر کرد.

قتلغ ترکان پانزده سال به نام پسر شوهر خویش در کرمان حکومت نمود و در این مدت به
اشاعه عدل و ترفیه حال مردم و تربیت اهل علم و فضل و بنای ابنیه خیر پرداخت و نام نیکی
از خود به یادگار گذاشت و همه وقت نسبت به ایلخانان ایران مطیع و فرمانبردار بود، چنانکه در
سال ۶۶۸ موقیمکه اباقا به عزم سرکوبی براق خان لشکرکشی میکرد، پسر شوهر خود سلطان حجاج را
با اردویی به خدمت او فرستاد و حجاج منظور نظر اباقا قرار گرفته، مورد عنایت گردید. اما حجاج
در مراجعت به کرمان نسبت به خاتون از در بی‌احترامی درآمد و در مجلس بزمی ملکه را وادار کرد
که در پیش حاضرین برقصد. قتلغ ترکان چون حجاج را در مستی دید اطاعت نمود، ولی ازین پیشامد
و مخالفت‌های دیگر حجاج برنجید و به اردوی اباقا پیش دختر خود پادشاه‌خاتون رفت. ایلخان
امر داد که حجاج در امور سلطنت مداخله نکند و چون حجاج در غیاب ملکه نسبت به اباقا نیز
اظهار خصومت کرده بود از ترس کرمان را رها کرده در سال ۶۶۶ به هندوستان رفت، و قتلغ ترکان
بار دیگر از جانب اباقا حکومت کرمان را در دست گرفت. حجاج از سلاطین هند کمک لشکری گرفت
و برای استخلاص ملک کرمان روی بدان جهت آورد، ولی در بین راه مریض شد و در سال ۶۷۰ وفات
یافت. قتلغ ترکان تا سال ۶۸۱ بلامنازع در کرمان سلطنت میکرد. در این سال جلال‌الدین سیورغتمش
پسر دیگر قطب‌الدین و برادر سلطان حجاج به دربار سلطان احمد خان رفته، از او فرمان اہالت کرمان
را گرفت، ولی قتلغ ترکان قبل از آنکه او به کرمان برسد عازم اردوی ایلخانی شد تا در نسخ فرمان
ایلخانی سعی نماید. جلال‌الدین در بین راه به او برخورد و برلیغ ایلخانی را به او نشان داد.
خاتون از مشاهده آن غش کرد و پس از بهوش آمدن به خدمت سلطان احمد خان شتافت، ولی مسئول
او اجابت نشد و از این غصه در تبریز فوت کرد. اما دستگاه حکومت به جلال‌الدین سیورغتمش نیز
وفا نکرد و او به وسیله پادشاه‌خاتون دستگیر و زندانی شد و در رمضان سال ۶۹۳ به قتل رسید.

پادشاه خاتون که به فرمان گیخاتو کرمان را در اختیار داشت، بنام حسن شاه مدت سه سال در این دیار حکومت کرد، ولی او نیز در جریان خونخواهی شاه عالم دختر سیورغتمش، و کردوجین زوجه سیورغتمش دستگیر شد و در شعبان سال ۶۹۲ به قتل رسید. پادشاه خاتون زن عالمه عادلای بود و هنری تمام داشت. خط خوب می‌نوشت و نیکو شعر می‌گفت و دانشمندان و اهل فضل را مورد عنایت قرار میداد. در عصر او مدارس و عمارات بسیاری ساخته شد، زیرا او به ترویج علم و دانش علاقه بسیار داشت و بارگاهش همیشه محل بحث و فحص دانشمندان و فضلا و شاعران بود. پادشاه خاتون خود نیز در شعر دستی داشت. از اشعار او به این دو بیت قناعت میکنیم:

هر چند که فرزند الف سلطانم یسا میوه بستان دل ترکانم
میخندم از اقبال سعادت لیکن میگیریم از این غربت بی‌پایانم

در میان امرای لرو کوچک نیز به نام دولت خاتون، زن عزالدین محمد و برادرش عزالدین حسین برمیخوریم که از سال ۷۰۶ تا ۷۲۰ هجری بمدت ۱۴ سال حکومت داشت، و چون امرای لرو کوچک چندان اسم و رسمی نداشتند لذا از شرح احوال این خاتون هم مطلب قابل توجهی در دست نیست، همین اندازه میتوان گفت که دولت خاتون چه بسا در دورانی که سن یکی از بازماندگان امیر قبلی در حدی نبوده که امارات را به عهده بگیرد، او اداره امور را قبول کرده است.

البته با آوردن شرح احوال چند تن از زنان در دوره فترت و تأیید این نکته که در میان بانوان این دوره کسانی بودند که لیاقت و شایستگی اداره امور را داشتند، محبوس بودن بسیاری از زنان را در حرمسراهای امرا و تعدد زوجات این امیران را نمیتوانیم نفی کنیم، چرا که در هر دوره‌ای زنان، اهم استفاده وجودیشان کامبخشی به مردان بوده است، و امیران و بزرگان نیز در هر زمانی، هر چند که مدیر و مدبر هم بوده باشند از وجود زن در دستگاه عریض و طویل خویش غفلت نمیکردند. در دوره سربداران نیز وقتی پیشرفتی نصیب امیر عبدالرزاق نامی از ایشان میشود، میخواهد بزور دختر یکی از اعیان خراسان را به ازدواج خود در آورد. میگویند دختر رضا نداد و از سبزوار به نیشابور گریخت. امیر عبدالرزاق برادر خود امیر وجیه‌الدین مسعود را به آوردن آن دختر روانه نیشابور کرد. وجیه‌الدین مسعود در نیشابور به دختر رسید و خواست او را عفا "به سبزوار برگرداند". دختر به التماس از او خواست که از سرا و درگذرد و او را به دوستی و محبت امیرالمومنین علی در ترک عزیمت خود قسم داد. مسعود دختر را رها کرده به نیشابور برگشت. امیر عبدالرزاق او را به خشم مخاطب ساخته، دشنام‌های زشت داد. وجیه‌الدین تحمل این خواری را نکرده با خنجر برادر را در تاریخ ۱۲ ذی‌الحجه ۷۳۸ کشت و ریاست سربداران به او منتقل گردید. (۱۰)

و اینجاست که جای پای زن را در قدم بقدم تاریخ می‌بینیم و از قتل و کشتارهایی که به خاطر وی انجام میشود آگاه میگردیم. گرچه بسیاری از این موضوعات نیز جنبه سیاسی دارد، لکن هر چه

باشد بهانه آن وجود یک زن بوده است، حال برای لذت بردن باشد و خواه برای تحکیم قدرت. مورخان در بیان تاریخ ایران در دوره فترت بین مرگ سلطان ابوسعید، آخرین پادشاه سلسله ایلخانی، و استیلای امیر تیمور گورکان، از فساد بیش از حد آن دوره یاد میکنند. "... زمانی که مادر یکی از پادشاهان عصر علنا "به فسق و فحشاء روزگار میگذارد و زوجه دیگری برای آنکه شوهرش فاسق او را به حبس افکنده شوهر خود را در بستر خواب به فضیحت‌ترین طرز می‌کشد. زوجه امیری دیگر به طمع ازدواج با برادر شوهر، او را به دفع زوج خویش برمی‌انگیزد و پادشاهی بدست خود پدر را کور و با مادر زنا میکند، و پادشاه دیگری علنا "امرای خود را به طلاق گرفتن زنان خویش وامیدارد و در عشق‌ورزی نسبت به آنان به غزلسرای می‌پردازد. آنگاه اکثر شمرها و علما نیز برای خوش آمد طبقه فسقه فحشه که قدرتی یافته‌اند، اعمال ایشان را عین فضیلت و تقوی و بر منهج حق و صواب جلوه میدهند..." (۱۱)

از آنجا که حکایت‌های تاریخی صحیح، در مورد وضعیت زنان اطلاعاتی بدست میدهد، لذا بد نیست باز هم حکایتی از این بطوطه در زمینه فساد آن دوره بیاوریم. این بطوطه مینویسد: شیخ جمال‌الدین مروی زیبا و نیکوروی بود. زنی از اهل شاوله خاطر خواه او شد، بطوری که مکرر پیغام به او می‌فرستاد و سر راه بر او گرفته اظهار عشق میکرد، و شیخ امتناع می‌نمود. زن چون از اصرار خود نومید گردید، عجزهای را برانگیخت که نامه سر بسته‌ای بر دست، در آستان سرایی، سر راه شیخ برگرفت و پرسید، آقا خواندن بلدید؟ شیخ گفت بلی. عجزه گفت این نامه از پسرم رسیده می‌خواهم آن را برای من بخوانی. شیخ پذیرفت و چون نامه را گشود، عجزه گفت آقا، پسرم زنی دارد که دردالان خانه است، اگر لطف بفرمائید و آن را در هشتی بخوانید که او نیز بشنود سپاسگزار خواهم بود. شیخ پذیرفت و همینکه پای در هشتی نهاد، عجزه در را بست و آن زن که در کمین بود با کنیزان خود بر سر شیخ ریخته او را به داخل خانه کشانیدند، و زن شیخ را به خود خواند، شیخ دید رهایی میسر نیست، موافقت نمود و گفت من حرفی ندارم، اما قبلاً جای طهارت را به من نشان بدهید. نشانش دادند و او آب برداشته داخل طهارتخانه رفت و با تیغ تیزی که داشت ریش و ابروان خود را تراشید و بیرون آمد، زن که او را به این وضع دید، سخت متعجب شد و بفرمود تا او را از خانه بیرون کنند.

اینجاست که صالح‌ترین افراد، آمدن خونریز بی‌باکی مانند تیمور را به دعا و به جان و دل از خدا می‌خواستند تا از فساد و هرزگی آن دوره رهایی یابند.



تیموریان

در نیمه قرن چهاردهم میلادی، مطابق با قرن هشتم هجری، تیمور وارد صحنه سیاست آسیای میانه و ماوراءالنهر گردید. تیمور در سال ۷۳۶ هجری در قریبای نزدیک شهرکش متولد شد. پدرش یکی از متنفذین ایل یزلاش بود. چون زندگی کوچ‌نشینی داشت، ضمن مسافرت‌ها به ماوراءالنهر رسید و با ترکان محلی در آمیخت و بتدریج زبان و رسوم و آداب قدیم را از دست داد. تیمور بعدها حاکم ناحیه کش شد. آنگاه با امیر حسین حاکم بلخ رابطه دوستی برقرار کرد و طی مخالفت‌هایی که با خان مغولستان بوجود آمد به سیستان گریخت و در آنجا طی یکی از جنگ‌ها زخمی برداشت و چند انگشت از دست راست و پای راست او بشدت ضربه دید و تا پایان عمر لنگ ماند و بهمین مناسبت به تیمور لنگ معروف شد. امیر تیمور مدت‌ها در حال جنگ و گریز و چشیدن طعم تلخ شکست بود اما با فریب دادن مردم سمرقند توانست بر آن شهر تسلط پیدا کند. در مورد تسلط تیمور بر ایران گفته‌اند که او "... تنها چون فاتحی بیگانه وارد ایران نشد، بلکه مانند دژخیمی خونخوار و فرو نشاننده نهضت‌های خلق و در عین حال بازگرداننده سن مغولان به ایران گام نهاد." (۱)

تیمور در فاصله سال‌های ۷۷۱ تا ۷۸۲ سراسر افغانستان و ماوراءالنهر و خوارزم را فتح کرد، سپس به خراسان هجوم برد و پس از غارت و کشتار مردم آن حدود، مازندران، ری و سلطانیه را نیز تسخیر کرد و سپس به سمرقند بازگشت. پس از چندی او بار دیگر به قصد آذربایجان حرکت کرد و بدون آنکه با مقاومت جدی مواجه گردد، گیلان، گرجستان، و داغستان را فتح کرد، سپس راه اصفهان پیش گرفت و به تلافی سی هزار کشته‌ای که داده بود، سر هفتاد هزار نفر از مردم این سامان را از تن جدا کرد و از کله آنها مناره‌ها ساخت. آنگاه تیمور به شیراز نیز مسلط شد و با فتح خطه فارس عازم عراق شد و مدتی بعد با حمله به روسیه مسکو را مورد تاراج قرار داد و به سمرقند بازگشت و از

سال ۸۰۰ به بعد به تصرف قسمت اعظم هند و نقاطی از آسیای صغیر توفیق یافت و در بازگشت از آسیای صغیر به سمرقند، به دیار نیستی شتافت.

وضع زنان در عهد تیمور

در دوران قدرت تیمور، زنان، مخصوصاً "زنان غیرمسلمان، حقوق و امتیازات بیشتری داشتند، چنانکه در میدان‌های جنگ، زنان سلحشوری بودند که دوشادوش مردان با دشمن می‌جنگیدند. بارتولد می‌نویسد: زنان حرمسرای تیمور به شیوه زنان مسلمان رفتار نمی‌کردند و عادت و رفتار آنان بیشتر شبیه اعمال زنان مغولی بود، کلاویخو نیز از ضیافت بزرگی که به سال ۸۰۷ هجری با حضور خود او برگزار شده سخن گفته که در آن شاهزاده خانم‌ها بر خلاف زنان مسلمة با روی باز و بدون حجاب در آن مجلس شرکت کرده بودند. زنان حرمسرا و شاهزاده خانم‌ها مجاز بودند که خودسرانه مجلس جشن و سرور تشکیل دهند و از مردان نیز دعوت نمایند. تیمور برای زنان و شاهزادگان کاخ‌های با شکوهی بنا کرده بود. در حال حیات تیمور، زنان حرمسرا در امور کشور مداخله نمی‌کردند و فقط بعضی اوقات موفق می‌شدند که از حدت و شدت خشم و غضب تیمور در مجازات شاهزادگان بکاهند. (۲)

با اینحال کلاویخو ضمن مسافرت از نیشابور تا جیحون از محلی بنام سالوگر یاد میکند که زن بیوه‌ای اداره آنجا را به عهده داشته است. کلاویخو در وصف او می‌نویسد: وی از ما به احترام پذیرائی کرد و دستور داد آنچه از خوراک و وسایل آسایش مورد نیاز ما باشد به ما بدهند، و نیز این خانم برای صرف ناهار نزد ما آمد. کلاویخو آنگاه به توصیف وضع ظاهر زنان دستگاه تیمور پرداخته، می‌نویسد: "... جامه‌ها و آرایش خانم بزرگ یعنی زن بزرگ اعلیحضرت به این شیوه بود. جامه روی او از پرند سرخ زردوزی شده و بسیار گشاد و با دامنی بلند بود که بر زمین می‌کشید. این جامه بی‌آستین بود و تنها روزنی که داشت همان بود که سرش را از آن بیرون کرده بود و نیز دو سوراخی که از آنها بازوانش بیرون می‌آمد. یقه پیراهنش تا بالا بسته بود، پیراهن او پیش سینه جدا داشت و دامن وی فوق‌العاده پهن و عریض بود و دنباله آن را پانزده خانمی که ملازم او بودند می‌کشیدند تا او بتواند راه برود. چهره خانم کاملاً با سفیداب سرب یا چیزی مانند آن آرایش شده بود و چنان می‌نمود که پنداری بر سیمای نقابی سفید دارد. این رسم آنهاست که به هنگام بیرون آمدن و به آفتاب شدن برای حفظ چهره، خویش این ماده را زمستان و تابستان به صورت بمالند، زیرا همه ملازمان علیاحضرت و دیگر بانوان درباری از آن بصورت مالیده بودند.

خانم بزرگ بر چهره نقابی نازک و سفید داشت و بقیه قسمت‌های سرش مانند بالای "کلاه خود"

بود. منتهی این "خود" او از پارچه سرخ و دو کنار آن بر روی شانه‌هایش افتاده بود. قسمت پشت "خود" او بسیار بلند و با مرواریدهای گرد بسیاری که همه از مرواریدهای خوب شرق بودند، آرایش گشته بود و نیز بر آن، سنگهای گرانبها و لعل بدخشان و فیروزه با سلیقه بسیار دوخته بودند. لبه‌های این سرپوش با نخ زری گلدوزی شده بود و بر گرد آن ناچ گلی نهاده بودند از زرناب که با مرواریدهای درشت و گرانبها آرایش گشته بود. از اینها گذشته بر نوک این روسری یا "خود" برجستگی بود که بر آن سه لعل بدخشان که هر یک به درشتی دو بند انگشت بودند و رنگ روشنی داشتند و در نور می‌درخشیدند کار گذاشته بودند، بالای آنها پر سفیدی به بلندی یک گز گذاشته بودند. این پرچنان به پایین خم گشته بود که بعضی قسمت‌های آن روی او را تا پایین دیدگانش می‌پوشاند. این پر با مفتول زرین بهم استوار گشته و در نوک آن دسته‌ای از پر بود که با مروارید و سنگ‌های گرانبها آراسته شده بود. ضمن پیش آمدن او، این روسری موج میزد و پس و پیش میرفت. گیسوان وی همچنان آشفته بر شانه‌هایش ریخته بود. رنگ گیسوان وی بسیار سیاه بود، زیرا این رنگی است که نزد آنان احترام بسیار دارد. بدیده آنان موی سیاه از هر موی دیگری زیباتر است و زن‌ها گیسوان خویش را رنگ میکنند تا سیاه شود. برای نگهداری این سرپوش و دیگر آرایش‌های سنگین، گروهی از زن‌های ملازم وی در کنارش راه می‌پیمودند و برخی دست خویش را بلند کرده و بر آن روسری نهاده بودند. مسلماً چنانکه ما دیدیم در پیرامون او نزدیک به سیصد ملازم بودند. (۳)

در عهد تیموریان طبق مدارک موجود، امرا و سلاطین جهت جلب دوستی یكدیگر اقدام به هدیه دادن زن نیز میکردند و از این راه برای ایجاد مودت سود می‌جستند و آنان را در ردیف سایر اشیاء و اجناسی به دربار یکدیگر میفرستادند. زمانی که تیمور به فتح بزرگ آنقره نایل شد، تصمیم گرفت تا از جانب خویش سفیرانی را با تحف و هدایای بسیار که نشانه محبت و علاقمندی وی نسبت به پادشاه کاستیل باشد بفرستد. این سفیر که بزرگی از قبیله جغتای بود، حاجی محمد (۴) نام داشت و با خود نامه تیمور و تحف گرانبهای او را برای پادشاه کاستیل همراه داشت. "... حاجی محمد به دربار اعلیحضرت هانری آمد و آنچه تیمور لنگ به عهده او گذاشته بود عرضه کرد و نامه‌ها و هدایا و جواهرات و زنانی که مسیحی بودند و تیمور آنها را از ترکان در جنگ آنقره به غنیمت گرفته بود تقدیم داشت. (۵)

۳ - سفرنامه کلاویخو، ترجمه سمود رجب نیا، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۲۵۸ به بعد.

۴ - این نام را رشید یاسمی در ترجمه جلد چهارم تاریخ ادبیات استاد براون، محمدالقاضی نوشته است.

۵ - همان

شرکت زنان در مجالس بزم

همانگونه که اشاره شد زنان عهد تیموری در ضیافت‌ها و بزم‌هایی که مردان نیز حضور داشتند، شرکت می‌جستند و در این مهمانی‌ها از بام تا شام و گاهی تا بامداد روز بعد، پاهای مردان می‌خوردند و می‌آشامیدند. کلاویخو در سفرنامه خود از بزمی که شاهزاده خانم خانداده همسر میرانشاه پسر ارشد تیمور آماده ساخته بود یاد میکند که این سفیر نیز در آن شرکت داشته است. کلاویخو در شرح این بزم که نمایانگر چگونگی برپا داشتن چنین مجالسی است می‌نویسد: "... این سور در یکی از آن حصارها که در آن چادرهای بسیار برافراشته بودند و این شاهزاده خانم در آنها اقامت داشت و چادرهای آن بسیار پر شکوه و مجلل بود، برپا گشت. چون به غرفه او نزدیک شدیم، دیدیم که در فواصل مختلف بسیاری کوزه‌های شراب گذاشته‌اند که سپس از آنها فراوان نوشیدیم و بهره گرفتیم. به مجرد آنکه رسیدیم، شاهزاده خانم فرمان داد که به حضور وی مشرف شویم و پس از آنکه معرفی شدیم در شام‌نشینی در برابر شاه‌نشینی که او در آن نشسته بود، نشستیم. بر بالای آن شاه‌نشین ساهبانی بود. خانداده خانم خود با گروهی از بانوان که ملازم او بودند، در شاه‌نشینی که در برابر در، در زیر سایبان قرار داشت نشسته بود. در جلوی او سه یا چهار تشک کوچک بر روی هم انباشته بودند که بر آنها شاهزاده خانم هر گاه می‌خواست تکیه میکرد و می‌آرمید. این سور که ما را به آن خوانده بودند، به افتخار عروسی شاهانه‌ای که داماد از بستگان اعلیحضرت و عروس از خویشان خانداده بود برپا شده بود. دیدیم که خانداده خانم تقریباً "چهل ساله است و خوش‌سما و فربه. در برابر او بر زمین کوزه‌های شراب بسیاری که از آن یاد کردیم و نیز نوشابه‌ای که خاص تاتاران است از شیر مادیان آمیخته با شکر می‌سازند و آنرا (Busa) می‌نامند و در کوزه‌ها میریزند وجود داشت. آن‌آنکه در نزدیکی شاهزاده بودند، از خویشان او بودند و نیز چند مرد هم در آنجا بودند. همچنین در چادر، گروهی سرودخوانان که به‌مراه خواندن با آلات موسیقی آهنگ می‌نواختند، حاضر بودند. چون نزدیک رفته و به شاهزاده خانم معرفی شدیم حاضران دست به شراب برده بودند. رسم و عادت درینگونه مهمانیها چنین است: یکی از بزرگان که به سن مخصوصی رسیده است و با تیمور بستگی دارد به همراه دو جوان که آنان نیز از خویشان اعلیحضرت‌اند، با هم پیش می‌آیند تا به شاهزاده خانم شراب تعارف کنند و آنگاه به دیگر مهمانان حاضر در مجلس. هر یک از خدمتگاران بیک دست پارچه‌ای سفید که به منزله دستمال سفره است دارد و در دست دیگر در سینی کوچک مسطح نیز پیاله‌های زرین کوچک که با شراب پر گشته بود و برای نوشیدن آماده است گرفته. آن بزرگ سالخورده و دو نوجوان هر یک پیاله‌ای را که خدمتگاران بر سینی کوچکی نهاده‌اند می‌گیرند و هر سه به آنجا که شاهزاده خانم نشسته است نزدیک میشوند و جام را با دستمال سفره می‌گیرند تا دستشان به فلز آن نخورد. بار دیگر درست در برابر شاهزاده خانم یا خانمی از ملازمان او زانو می‌زنند و جام را به وی تقدیم

میکند. این کار که پایان یافت آن تعارف کننده از جا برمیخیزد و همچنانکه آن سینی را بدست دارد به جای نخست خویش باز میگردد. اما در بازگشت چنان رعایت ادب میکند که مبادا پشتش به سوی خانم بگردد و همچنان رو به خانم بپوش می‌رود. آنگاه در نقطه‌ای معین بار دیگر زانو میزند و زانوی راست را بر زمین می‌نهد و تامل میکند تا خانم جام را سر کشد و سپس از جای برمی‌خیزد و می‌رود تا جام را بگیرد. آن خانم نیز جام را در سینی زر میگذارد، آن ساقی یا تعارف کننده بار دیگر بهمان شیوه سابق در حالیکه رو به خانم دارد پس پس باز میگردد.

اینک باید در نظر داشته باشید که این شیوه میگساری در زمان کوتاهی به پایان نمیرسد، بلکه مدت‌های مدید طول میکشد و همه خانم‌ها بی آنکه از پیش خوراکی از آنچه برای بزم آماده ساخته‌اند بخورند، می‌نوشند. گاه به گاه یکی از این خانم‌ها به ساقی که در برابرش ایستاده است و پهناله پر می‌بدست دارد، دستور میدهد تا خودش آن را سر کشد. ناچار او هم سینی را بر زمین می‌نهد و جام را لاجرمه سر می‌کشد. آنگاه جام را واژگون میگیرد که نشان دهد قطره‌ای از آن نمانده است. به اینگونه لاف می‌زند که با چه اشتیاقی شراب می‌آشامد و چه مقدار شراب میتواند بنوشد، خانم‌ها با دیدن این منظره می‌خندند. در این سوره که هم اینک آن را توصیف میکنیم، خانم بزرگ زن تیمور نیز حاضر بود. گاهی با خانم‌های دیگر شراب می‌پیمود و گاه از آن شیرمادیان که از آن یاد کردیم، میخواستند، پس از آنکه این شیوه میگساری زمانی طولانی ادامه یافت، خانم بزرگ فرمان داد تا ما سبهران پیش رویم. با دست خودش به ما شراب تعارف کرد و اصرار کرد تا ما به میگساری واداریم. اما من خودداری میکردم. بدشواری میتوانست بپذیرد و باور کند که من هرگز لب به شراب نیالوده‌ام. اینک چون این میگساری بدراز کشید، بسیاری از مردها که در برابر شاهزاده خانم نشسته بودند مستی نمودار ساختند و برخی هم به کلی از خود بیخود گشته بودند. این حال بدیده آنان شاهی است از مردی و هیچگاه سوره و جشنی را کامل و تمام نمیدانند، مگر آنکه در آن گروهی بسیار کاملاً مست شوند. (۶)

زنان متعدد تیمور

آنچه که مسلم است در عهد تیموریان تعدد زوجات رایج بوده و آنها که توانایی داشتن بیش از یک زن را داشتند، میتوانستند با زنان متعدد، حرمسرای برای خود بوجود آورند. تیمور نیز با آنکه در قسوت و بی‌رحمی دست کمی از چنگیز نداشت و گرفتاریهایی در زمینه متصرفات بیشتر، پیرامون او را احاطه کرده بود، از عیاشی و خوشگذرانی و داشتن زنهای متعدد بی‌بهره نبود، و حتی در دوره پیری نیز نشاط جوانی را از دست نداده بود و در خوراک و شراب و عیاشی افراط میکرد.

کلاویخو هشت زن از همرسان تیمور را دیده است و از دستگاه‌های مختلفی که وی به هنگام اقامت در محلی با زنان خود اشغال می‌نمود دیدن کرده است که دیوارها و کف همه این دستگاه‌ها از آرایشی با شکوه و مجلل برخوردار بوده است. کلاویخو می‌نویسد: "... زن بزرگ او بنام خانم شناخته می‌شود که این مفهوم ملکه یا خانم بزرگ است. وی دختر جفتای، صاحب سابق سمرقند است. از این گذشته پدر وی فرمانروای همه سرزمین ایران بود و قلمرو او تا دمشق می‌رسید. نام او غازان خان بود. (۷) زن دوم تیمور خانم کوچک نام دارد، وی دختر شاهی است به نام تومان آقا. این مرد بر سرزمینی بنام اندرابه (Andarabeh) حکومت میکرد. زن سوم او تکه خانم (Tukle) نامیده می‌شود، و زن چهارم چلپان ملک آغا (Chelpen Mulk) و زن پنجمش موند ساغا خانم (Mundazaga) و دو زن دیگرش یکی ونگراغا خانم (Vengaraga) و دیگری رویه ربرآغه خانم (Ropa Arbarghe) نام دارند. زن هشتمین یا آخرین زن وی یواگا آغا (Yuaguaga) بوده است که به زبان آنها ملکه دلها معنی میدهد. تیمور اخیراً با او عروسی کرده و این لقب را نیز تیمور به او داده است. (۸)

یکی از زنان تیمور بنام چلپان ملک آغا که زن چهارم او بود به علت مرگ مرموزی درگذشت، آنگونه که میگویند، این زن شایعاتی درباره بی‌عفتی و بی‌عصمتی بعضی زنان تیمور منتشر می‌ساخته، و به سزای همین عمل جان خود را از دست داده است. از دیگر زنان امیر تیمور یکی نیز اولجای ترکان آغا خواهر امیر حسین قرغنی است. امیر حسین از ابتدای کار تیمور با وی همکاری نزدیک داشت، و این دو در همه پیکارها با مخالفین یاور هم بودند و تیمور نسبت به امیر حسین همیشه شرایط احترام و خدمتگزاری را رعایت میکرد، اما بعد از اختلافی که میان آنان پدید آمد و با مرگ اولجای ترکان آغا زوجه امیر تیمور، رشته قرابت سببی هم که این دو امیر را به یکدیگر متصل میداشت مقطوع شد و کار نقار بین آن دو بالا گرفت، و امیر حسین بر سر این اختلاف به قتل رسید و پسران او نیز یا به هندوستان گریختند و یا به چنگ مرگ گرفتار آمدند. "... و خزاین و دقایق امیر حسین را با خواتین و متعلقان او به اردوی همایون رسانیدند و آن حضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان، و الویس آغا دختر

۷ - نام و نشان پدرزن اول تیمور باید با احتیاط تلقی شود، زیرا بنظر میرسد در اینجا کلاویخو دچار اشتباه شده است.

۸ - نام این زنان بهمین صورت در صفحه ۲۶۵ سفرنامه کلاویخو آمده است. با این توضیح که احتمالاً نام زن ششم تیمور که ونگر آغا خانم نوشته شده، باید نگار آغا یا نگار خانم باشد. و زن هفتم وی رویه ربرآغه خانم نیز شاید روح پرور آغا بوده است. در مورد زن هشتم تیمور هم با توجه به معنایی که کلاویخو از نام او بدست میدهد چه بسا صحیح آن یوریا غاست که همان ملکه دلها میشود و هم بمعکست این نام، یاقوت آغا بوده باشد که میشود فی‌المثل یاقوت خانم که البته درین تردید است. این توضیحات از مترجم سفرنامه کلاویخو است و شرح اضافه اینکه کلاویخو در بیان اسامی زن‌های تیمور کلمه آغا را نیز جزئی از نام این زنان پنداشته است.

امیر سلدوز، و اسلام آغا بنت امیر خضر یسوری، و طقای ترکان خاتون را در حرم خاص جای داد، و سونج قتلق آغا دختر ترمه شیرین خان را به بهرام جلایر ارزانی داشت، و دلشاد آغا به زنده حشم، عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را به امیر جاکو و دیگر قمایان و دختران امیر حسین را به ازدواج امرا و مقربان نامزد فرمود... " (۹)

باین ترتیب می‌بینیم که در این تاراج و غنیمت‌گیری چهار تن از زنان نیز به شرحی که آمد نصیب تیمور شد و آنان هم در ردیف همسران او در حرمسرایش جای گرفتند.

در حاشیای که بر سفرنامه کلاویخو نوشته شده با اشاره به هشت زن نخست تیمور، نسبت به این امر که او برخلاف شرایع اسلام به جای چهار زن عقدی، هشت زن را در عقد شرعی خود داشته انتقاد شده است، در حالیکه باید دانست تیمور در رعایت امور شرعی پیوسته تسامح داشت و علاقهای به مرعی داشتن تعلیمات اسلامی از خود نشان نمیداد. چنانکه آمد، او علاوه بر عقد زنان بیشتر، در میگزاری نیز سستی عقیده خود را نسبت به اسلام نشان میدهد. با این توضیح که او حتی در آخرین روزهای عمر خود و در رواج بیماری، برای خود چکیده شراب تجویز میکند و "... از این مشروب تند پیاله‌هایی دمامم درمی‌کشد و در نتیجه اندرونش از هم میپاشد. در همین حال پزشکان را به یاری می‌طلبید و آنان در آن سرمای سخت زمستان یخ بر پهلوی و شکمش میگذارند و تا سه روز لخته‌های خون از دهانش فرو می‌ریزد و بالاخره در هفدهم شعبان ۸۰۷ هجری به حیات پرماجرای خود پایان می‌دهد." (۱۰)

* * *

سلسله‌های قره قویونلو و آق قویونلو

در مورد روی کار آمدن دو سلسله قره قویونلو و آق قویونلو، از آنجا که بحث ما بطور مختص شرح ظهور و سقوط آنها نیست، لذا اشاره‌ای کوتاه داریم تا خوانندگان آشنایی مختصری با آنان داشته باشند. در مورد این دو سلسله باید گفت که "در دوره تیموریان در حدود شمال غربی ایران، عده‌ای از ترکمانان از ضعف جانشینان تیمور استفاده کردند و دو سلسله قره قویونلو و آق قویونلو را تشکیل دادند. سلسله نخست بر روی پرچم‌های خود شکل گوسفند سیاهی ترسیم کرده بودند و بهمین مناسبت به قره قویونلو معروف شده‌اند، و سلسله دوم چون گوسفند سفیدی به بهرق‌های خود رسم کرده بودند، آق قویونلو خوانده می‌شدند." (۱) اما در کتاب تشکیل دولت ملی در ایران، در وجه تسمیه این دو سلسله آمده است که "اصطلاحات ترکی آق قویونلو و قره قویونلو را که به معنی ترکمن‌های سپید گوسفند و سیاه گوسفند است، غالباً "تاکنون" ما، خود از نشان‌هایی می‌دانستند که بر علم‌های جنگی این‌ها نقش بوده است، مینورسکی میگوید ساده‌ترینست که بگوئیم وجه تسمیه این دو قبیله بر حسب نژاد احشام آنها بوده است." (۲)

ترکان قره قویونلو از اواخر قرن نهم هجری همراه با ترکان آق قویونلو بر سر تصرف اراضی و مراتع و غنائم گوناگون در جنگ بودند و سرانجام سلطان حسن بیگ آق قویونلو که به سبب اندام باریک و بلندش با به روایتی دیگر به خاطر اندام قوی و بلندش به اوزون حسن معروف است، سراسر فلات ارمنستان و کردستان را از تصرف ترکان قره قویونلو خارج کرد. پس از سقوط دولت قره قویونلو، اوزون حسن شهر تبریز را پایتخت خود قرار داد و بتدریج سراسر غرب ایران جزو قلمرو او گردید. سلسله آق قویونلو که در سال ۹۰۸ هجری به قدرت رسیده بود پس از ۳۶ سال فرمانروایی محکوم به شکست شد و از میان رفت.

۱ - همان، ص ۳۶۸

۲ - تشکیل دولت ملی در ایران، تألیف والتر هینتس، ترجمه کیکاوس جهانگیری، ص ۳۱، پاورقی

زنان در عهد آق‌قویونلوها

گرچه در زمان تیموریان همانطور که قبلاً آمد، زنان میتوانستند به راحتی در انظار آشکار شوند، و حتی در مجالس میگساری و بزم‌های مختلف همپای مردان شرکت جویند، اما در زمان حکومت آق‌قویونلوها بر ایران، زنان بار دیگر روی از مردان گرفتند، و در پس روینده و چادر پنهان شدند. کاترینوزنو سفیر ونیزی که در عهد اوزون حسن به ایران آمده، درباره زنان آن دوره، در کتاب سفرنامه‌های ونیزیان می‌نویسد: در میان آنان رسم و عادت بر اینست که بانوان را کسی نبیند، و اگر دیده شوند این بدان ماند که در میان ما کسی زنا کرده باشد. از این رو هنگامی که زنان ایرانی در شهر و دژ گردش میکنند، یا براسب سوار می‌شوند و در سلک ملازمان شاه با شوهران خود به جنگ می‌روند، روی خود را با توری که از موی اسب بافته‌اند می‌پوشانند. و این تور چنان ضخیم است که از میان آن به آسانی میتوانند دیگران را ببینند، اما رویشان را کسی نمی‌بیند.

گرچه در دوره‌های گذشته گاه زنانی را همپای مردان در میدان‌های جنگ دیده‌ایم که اغلب آنان نیز سلاح می‌گرفتند و در بیکارها شرکت می‌جستند، اما اگر در دوره آق‌قویونلوزنانی را در لشکرکشی‌هایی می‌بینیم برای آن نیست که اینان در نبردها شریک مردان بوده‌اند، بلکه زنان را جهت خدمت دیگری از جمله هم خوابی و همبستری همراه می‌بردند. نوشته‌اند که در لشکرکشی‌های اوزون حسن تعداد "ده هزار زن، و پنج هزار تن زن خدمتکار و کنیز همراه سپاهیان بودند..." (۳)

گرچه در این دوره نیز زنان با محدودیتی که داشتند جز خزیدن به گوشه هرمسرا و اطفای شهوت مردان وظیفه مهمی نداشتند، اما با اینحال زنانی هم که فرصتی برایشان دست می‌داد منشاء اثر خیر میشدند و از خود نام نیکی بر جای می‌نهادند. از جمله سلجوق شاه بیگم همسراوزون حسن "... چه در دوره حیات شوهرش و چه در زمان فرمانروایی پسرش یعقوب در امور مملکتی نفوذ کلام داشت و تا زمان مرگش در سال ۸۹۴ هجری قمری از حیثیت و اعتباری بسیار برخوردار بود. توسعه بنای مسجد جمعه تبریز، به خصوص از آثار خیراوست، و او در این کار از بذل مال بسیار و تحمل مشکلات و سختی‌ها خودداری نورزید. در محل قبله این مسجد، قبه رفیعی برپا ساخت و آن را با کاشی‌های رنگین آراست..." (۴)

در تاریخ زندگانی سیاسی قوه قویونلوها، هنگامیکه سپاهیان اوزون حسن با عثمانی‌ها در جنگ و ستیز بودند، پس از کشمکش‌های بسیار، اوزون حسن صلاح کار خود را در این می‌بیند که با گسیل داشتن مادرش سارا خاتون به همراه یکی از حکام، به دربار سلطان محمد باب مذاکره و مصالحه را

۳- همان، ص ۱۲۷

۴- همان، ص ۱۴۴

بگشاید، و اینها توانستند صلح خاصی را برقرار کنند. (۵)

بهر صورت در دوران حکومت و فرمانروایی آق قویونلوها کمتر به این چنین زنانی برمی‌خوریم، و آنگونه که قبلاً نیز از قول کاترینوزنو، در کتاب سفرنامه ونیزیان در ایران آمد، زنان حتی هنگام ظاهر شدن در انظار عمومی نیز با محدودیت خاصی روبرو بودند و اجتماع آنان با مردان و شرکت آنان در مجالس مختلفی که مردان نیز حضور داشته باشند ممکن نبوده است.

ازدواج‌های اوزون حسن

ازدواج‌های اوزون حسن قبل از آنکه جنبه عیاشی و شهوترانی داشته باشد بمنظور انجام مقاصد سیاسی صورت می‌گرفته است. و باز در اینجا نمونه زنانی را می‌بینیم که وجودشان موجب مصالحه دو زمامدار و فرمانروا در جهت تحکیم مودت و روابط حسنه سیاسی قرار گرفته‌اند. از آنجا که بین طرابوزان و آق قویونلوها روابط نزدیکی برقرار بود، پدر بزرگ اوزون حسن یعنی زالوی سیاه برای استحکام بیشتر این روابط با به ازدواج درآوردن یکی از دختران آلکسیس چهارم، بیشتر با خاندان سلطنتی طرابوزان نزدیک شد. اوزون حسن نیز که وصف زیبایی‌های گوراکاترینا نوه پسر آلکسیس را شنیده بود "وقتی که سفیر سلطان طرابوزان در دیار بکر مذاکره خود را آغاز کرد، اوزون حسن این شاهزاده خانم را به زنی خواست و ایالت کاپادوکیه و آناطولی را به عنوان جهیزیه مطالبه نمود و در عوض متعهد شد که برای دفع حملات احتمالی عثمانی‌ها نه تنها لشکر بفرستد، بلکه از بذل مال و حتی جان خود در دفاع طرابوزان دریغ نرزد. سفیر با این پاسخ به حضور کالویوانس [پسر آلکسیس] بازگشت و گویا پادشاه چندان به تحصیل کمک اوزون حسن با این شرایط خرسند نبود. اما چون دید که به تنهایی قادر به درآویختن با سلطان محمد فاتح نیست سرانجام پیشنهادهای این امیر ترکمن را پذیرفت، ولی این حق را برای خود محفوظ داشت که کاترینا بتواند در دربار مسلمان، همچنان مسیحی بماند و به آداب آن دین عمل کند و همچنین مجاز باشد که جمعی از کشیشان، راهبان و ندیمان همکیش خود را به بین‌النهرین ببرد. اوزون حسن با این پیشنهادها ابراز موافقت کرد. . . . این دختر پس از مرگ پدرش به دربار اوزون حسن فرستاده شد و از این به بعد به لقب یونانی ترکی‌اش، دسپینا خاتون شهرت پیدا کرد. به فرمان اوزون حسن بسیاری از شاهزادگان و نجیب‌زادگان ترکمن به استقبال شاهزاده خانم رفتند. او نیز تعداد بسیاری از دختران پاکره و نجیب‌زادگان یونانی را در التزام رکاب خود به دربار قراقویونلو آورد تا در معیت او باقی بمانند. دسپینا خاتون همچنین بسیاری از راهبان و روحانیان را نیز با خود همراه داشت تا بتواند بصورتی صحیح به عبادت‌های مرسوم در دین مسیح عمل کند." (۶) و این در زمانی است که زنان دربار اوزون حسن از محدودیت‌های

بسیار رنج میبردند، حال آنکه دسپینا خاتون چون در پی یک مصالحه، سیاسی تن به ازدواج داده بود از آزادی‌های بیشتری در دربار مصلمانان برخوردار بود. لازم به توضیح است، دسپینا خاتون در سال‌های بعد سه دختر برای شوهرش بدنیا آورد که یکی از آنها بعداً "مادر شاه اسماعیل بنیانگذار سلسله صفویه شد.

از دیگر همسران اوزون حسن، زنی است بنام سلجوقشاه بیگم که در زمان بیماری سخت این پادشاه در تبریز، در اندیشه جانشینی برای شوهرش بود و قاصدی نزد خلیل که از همه پسران دیگر اوزون حسن بزرگتر بود به شیراز فرستاد و او را به بالین پدر فرا خواند. اما چون برادر ناتنی وی بنام مقصود که از دسپینا خاتون بود نیز خود را شریک سلطنت میدانست، خلیل او را از پای در آورد، و خود نیز در جنگی که میان برادر پانزده ساله‌اش یعقوب در گرفت، به قتل رسید، و این نوجوان بجای اوزون حسن نشست.

یکی دیگر از ازدواج‌های سیاسی اوزون حسن با دختر عمر بیگ بن حسن بیگ، یکی از امرای کرد بود که چون عمر بیگ علاقه بسیار به اوزون حسن داشت، ضمن بخشیدن مملکتش به وی، دختر خود را نیز به زنی به دربار اوزون حسن فرستاد، و این دختر بود که اولین پسر اوزون حسن را بنام زینل بدنیا آورد. (۷)

اوزون حسن ضمن علاقه داشتن به زنان متعدد، نسبت به شراب نیز حرص بسیار داشت و همیشه با غذای خود شراب میخورد و تحملش در شرابخواری بسیار زیاد بود. همچنین در تمام وقت تعدادی خواننده و نوازنده در حضور او بود و او فرمان میداد که بخوانند و بنوازند و او را خوش و مسرور نمایند.

بگفته، یکی از بازرگانان ونیزی که دستگاه پر تجمل اوزون حسن را دیده است، این سلطان حرمسرای یک طبقه‌ای داشته که در تک اتاق‌های آن هزار زن را میشد جای داد، او در یک جانب دیگر از یک خانه، بیلاقی بسیار مجلل باد کرده است که با کاشی‌های شفاف، به رنگ‌های طلائی و نقره‌ای آن را آراسته‌اند. در این خانه ملکه و ندیمه‌هایش با سوزن دوزی خود را سرگرم میکردند. (۸)

۷ - قبلاً آمد که خلیل بزرگترین پسر اوزون حسن بوده، اما در منابعی زینل را نخستین پسر وی می‌دانند. به احتمال زیاد زمانی که خلیل برای تصاحب حکومت قیام کرد، زینل در قهد حیات نبوده است.

۸ - همان، ص ۱۴۰، با تغییر

فساد برخی زنان دربار آق‌قویونلو

در حرمسرای اینگونه شاهان که اغلب زنان ماه‌ها و گاه در برخی دوران، سالها در انتظار نوبت هم‌خوابی بسر می‌بردند، و از سوی دیگر در اثر محدودیت بسیار قدرت و یا جرات نرد عشق باختن را نیز در بیرون از دربار نداشتند، به ناچار در فرصت‌های مناسب، به آن عده از درباریان که مورد اعتماد بودند گوشه چشمی نشان می‌دادند تا با جذب آنان بسوی خود دفع شهوت بپردازند. و اینجاست که زنی از فاسق گرفتن پروا نمی‌کرد و برای ادامه کار نامشروع خود، به توطئه علیه جان شوهر نیز دست می‌زد.

یعقوب بیگ فرزند اوزون حسن که گفتیم در پانزده سالگی با کشتن برادر خود به جای پدر نشست "دختر یکی از بزرگان ایرانی را به زنی گرفته بود. این زن بی‌اندازه شهوتران بود و به یکی از نجبای درباری دلباخته بود. وی برای آنکه بتواند به معشوق خود برسد و او را بر تخت سلطنت نشاند، در صدد بود که به هر طریق سلطان یعقوب را از سر راه خود بردارد. پس از اینکه او مطلب را با معشوق در میان نهاد، زهری کشنده برای شوهرش فراهم ساخت. یعقوب که عادت داشت در آبی خوشبو استحمام کند، یک بار با پسر هشت یا نه ساله خود از چهار بعد از ظهر تا غروب آفتاب در حمام ماند. (۹) هنگامی که از حمام خارج شد و به اتاق‌های زنان که در مجاورت حمام قرار داشت رفت، در آنجا زن بدطینت با جام طلایی پر از زهری که در آن فاصله مهیا کرده بود به استقبال سلطان یعقوب شتافت. این زن به خوبی می‌دانست که شاه پس از خروج از حمام عادتاً چیزی برای نوشیدن می‌خواهد. باری او برای اینکه سونیت خود را عملی سازد بیش از هر موقع دیگر با یعقوب مهربانی و عشوه‌گری کرد. اما چون کاملاً بر خود مسلط نبود چهره‌اش پریده رنگ می‌نمود و این عارضه با در نظر گرفتن طرز رفتار غیر عادی او موجب بدگمانی سلطان شد. به همین دلیل سلطان امر کرد که او از آن شربت بنوشد، و زن نیز که می‌دانست مرگ حتمی در پی این کار است چاره‌ای جز اطاعت امر شاه نداشت. پس از اینکه زن بدطینت از آن شربت نوشید، بقیه را به شوهرش داد و سلطان و پسرش نیز باقیمانده شربت را نوشیدند. این زهر چندان کشنده بود که چهلگی در نیم شب مردند. روز بعد خبر مرگ ناگهانی پادشاه، همسر و پسرش در همه جا پخشید." (۱۰)

۹ - براون این مدت را به نقل از سفرنامه ونیزیان در ایران ۲۲۰ ساعت نوشته است که بعید و نادرست بنظر می‌رسد.

شکست جهان‌شاه قره‌قویونلو در اثر عیاشی

می‌دانیم که اوزون حسن با غلبه یافتن بر جهان‌شاه بن قرايوسف از سلسله قره‌قویونلو توانست سلطه آق‌قویونلوها را بر آنان مسلم سازد. شکست جهان‌شاه در مقابل اوزون حسن نیز علتی جز عیاشی مفرط وی نداشته است. جهان‌شاه بن قرايوسف که از سال ۸۳۹ تا ۸۷۲ فرمانروایی داشت، گرچه فردی تحصیلکرده و حامی علم و هنر بود، اما در عین حال ظالمی بود عیاش و بی‌بند و بار و خونخوار و متمایل به کفر و الحاد. او به وضوح احکام شریعت اسلام را زیر پا می‌گذاشت و شب‌ها را تا صبح در شرایخواری و عیاشی و مباشرت با زنان می‌گذراند و به قولی روزها نیز چون سگان می‌خفت. در گیرودار مبارزه اوزون حسن با قره‌قویونلوها و در کشاکش لشکرکشی‌های خصمانه، جهان‌شاه "... از لشکر عقب ماند و با سوگلی‌های خود به میخواری پرداخت. آنچنانکه وقتی اوزون حسن برای تحقیق اوضاع و احوال جاسوسانی فرستاد و یکی از آنها در اردوگاه جهان‌شاه رفت و با صدای بلند فریاد زد که اسبش گریخته است، از جمع مردان خواب‌آلود مست احدی به او جواب نگفت. هنگامی که اوزون حسن از ماجرا مطلع شد بلافاصله به راه افتاد تا از موقع استفاده کند و در سحرگاه روزی به نزدیکی جهان‌شاه رسید. جهان‌شاه در چادر خود خوابیده بود. وقتی پاسداران معدود فهمیدند که این لشکریان اوزون حسن هستند که در تاریکی نزدیک می‌شوند، یکی از امرای برجسته به نزد امیر جهان‌شاه شتافت. تمام مجاهدات محافظ‌چادر برای بیدار کردن جهان‌شاه به جایی منجر نشد. سرانجام با خشم تمام، خود را چنان به چادر کوفت که آخر کار جهان‌شاه صدای دیرک‌ها را که در حال شکستن بود شنید و از ماقوع جویا شد. آنگاه امیر جریان را به عرض جهان‌شاه رساند و او را که بهیچوجه وجود خطری را متصور نمی‌دانست سوگند داد هر چه زودتر به دفاع بپردازد زیرا گروهی از دشمنان بر اهل اردو شبیخون زده‌اند. سرانجام جهان‌شاه از چادر بیرون آمد و دوپسرش را بنام محمدی و یوسف به مقابله با اوزون حسن فرستاد و خود در کار پوشیدن سلاح شد. اما هنوز زانوپیوندها را نبسته بود که شاهزاده یوسف بازگشت و بانگ برداشت که وقت را نباید از دست داد، جهان‌شاه بلافاصله بر اسب جست و به بیابان مستور از برف گریخت. ترکمنی از لشکریان اوزون حسن به نام اسکندر این فرمانروای فرتوت را دنبال کرد، بدو رسید و هنگامی که جهان‌شاه در اثر ترس نام و نشان خود را بازگفت، سرباز در جا او را به قتل رساند و لباس‌های ذیقیمت او را روی لباس‌هایش پوشید، جمجمه مقتول را با خود برداشت و به لشکرگاه بازگشت. (۱۱)

* * *

صفویه

نگاهی کوتاه به ظهور این سلسله

همانگونه که می‌دانیم با انقراض سلسله ساسانی، بنیان استقلال و وحدت ملی ایران فرو ریخت و سلسله‌ای که قرن‌ها بر کشور پهناوری حکومت و فرمانروایی داشت از میان رفت. در تمام مدت تسلط خارجی بر این سرزمین، پیوسته ایرانیان در اندیشه قیام بودند و در این راه جنبش‌هایی نیز پدید آمد که شعله آنها خاموش شد، گرچه استقلال‌طلبان توانستند با کسب موفقیت‌هایی، چند سلسله در نقاط مختلف ایران بوجود آورند اما نباید فراموش کرد که همه آنان از خلفای عباسی اطاعت می‌کردند و بعضی نیز مانند آل بویه از ابتدای امر با خلفای عباسی از در مخالفت در آمدند و بالاخره آنها را مقهور و مطیع خود ساختند و توانستند آرزوی ملت ایران را برآورند.

"پس از دوران حکومت مغول‌ها و تیموریان ایران مجدداً گرفتار تجزیه گردیده و مدعیان زیادی در گوشه و کنار به فرمانروایی مشغول شدند، امرای سلسله تیموری به وسعت قلمرو حکومت، قدرت کافی نداشتند که از جنبش و استقلال‌طلبی خوانین محلی جلوگیری کنند، این بود که مخالفین از ضعف قدرت سلاطین تیموری استفاده کرده و هر کس در ناحیه‌ای برای خود دستگاه امارت بوجود آورد.

با تشکیل سلسله صفویه حکومت ملوک‌الطوایفی از میان رفت و کم‌کم وحدت مرکزی و وحدت مذهبی بوجود آمد و پس از قرن‌ها ایران وارد مرحله جدیدی گردید که شباهتی به ادوار قبل نداشت. مدعیانی که در هر گوشه و کنار حکومت می‌کردند از میان رفتند و یا از در اطاعت درآمدند، به این ترتیب سلسله صفویه توانست دوران استقلال و عظمت ایران قدیم را تجدید نماید." (۱)

زن در دوره صفویه

در زمان صفویه روبنده بر روی انداختن و چادر به سر کردن رواج گرفت. "با آنکه پاره‌ای از زنان به هنگام جنگ یا سفر بر اسب می‌نشستند و یا در تیراندازی و نیزه‌پرانی تسلط داشتند، معمولاً زندگی اکثریت، محدود به خوردن و خفتن و بچه زاییدن بود. این کار فقط در مورد زنان عادی اعمال نمی‌شد، بلکه حتی زنان شاه عباس نیز می‌بایست از این قاعده کلی پیروی می‌کردند و آنها نیز موقع بیرون رفتن از حرمسرا روبنده بر روی داشتند و قامت خود را در چادر پنهان می‌کردند، مگر به هنگام شکار و در ملازمت شاه که همه جا فرق می‌شد و هیچکس حق نزدیک شدن به جایگاه مخصوص زنان را نداشت." (۲)

شاه اسماعیل که به قولی او را نخستین فرد مقتدر این سلسله می‌دانند، در همان ابتدای کار در تحکیم اقتدار خود، از قتل‌عام مردم به ویژه زنان، در مواقع تسلط بر شهری خودداری نمی‌کرد و مظلومی بزرگ در حق این طبقه روا می‌داشت، و با اینکه خود را فردی مذهبی بحساب می‌آورد با این حال از کشتن زنان آبستن نیز آبا نداشت. او در تبریز بسیاری از مردم شهر را قتل‌عام کرد و سرپا زانش زنان آبستن را با جنینی که در شکمشان بود کشتند. شاه اسماعیل در تبریز سیصد زن را که گفته می‌شد روسپیگری می‌کرد، دستور داد به صف درآوردند و هریک را به دو نیمه کردند. او حتی در ارتکاب به این جنایات به مادر خود نیز رحم نکرد. (۳) او مادر خود را فرا خواند، و چون معلوم شد که به عقد یکی از امیران حاضر در نبرد درآمده است، پس از طعن وی فرمان

۲ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۳، ص ۷۰۲ با اندکی تغییر

۳ - مادر اسماعیل دختر بزرگ اوزون حسن از دسپینا خاتون بود که مارتا نام داشت و در ازدواج حیدر بود که از این زن سه پسر بدنیا آمد. به نام‌های علی، اسماعیل، ابراهیم. در مورد مارتا مادر شاه اسماعیل صفوی، انگلبرت کیمفر در صفحه ۲۳ کتاب خود بنام دربار شاهنشاه ایران که وسیله یککاووس جهاننداری ترجمه شده مطلبی آورده بدین مضمون که وقتی طرفداران و مریدان حیدر پدر شاه اسماعیل موجب تشویش یعقوب پسر اوزون حسن گردیدند وی دیگر تامل را جایز نشمارد و تصمیم گرفت حیدر را که از همه جا بی‌خبر بود از سر راه خود بردارد و اسماعیل و همچنین شاهزاده خانم مارتا همسر حیدر را نیز بدون سر و صدا بقتل برساند. البته باید دانست که شاهزاده خانم مارتا خواهر ناتنی یعقوب نیز بود. اما اسماعیل توانست از جنگ فرمانروای آن عهد ایران بگریزد و مدت‌ها بصورت خانه بدوش در گیلان که در ساحل جنوبی دریای مازندران واقع است بسر ببرد. آنچنانکه دیگر منابع حکایت دارد یعقوب در کار خویش موفقیتی نداشته است. زیرا بعدها شاهزاده خانم مارتا بدست پسر خود شاه اسماعیل بقتل رسید.

داد تا او را در برابرش سر بریدند. " (۴) و به قول لرد استائلی در سفرنامه‌های ونیزیان، گمان نمی‌رود از زمان نرون تاکنون چنین ستمکاره خون‌آشامی به جهان آمده باشد.

در زمان شاه طهماسب اول، پسر شاه اسماعیل اول نیز زنان ایران از خانه مگر به حکم ضرورت بیرون نمی‌آمدند و در کوی و برزن پیاده نمی‌گشتند. حتی در سواری نیز به فرمان شاه آزاد نبودند. شاه طهماسب فرمان داده بود که در هیچ قسمت زن بر اسب ننشیند، و هر چند عجزه باشد در کنار معرکه قلندران و بازیگران مقام نکند. این دستورات در قالب آیین شاه طهماسب به عنوان قانون که نزدیک به هفتاد ماده است ارائه شده است. "در ماده شصت و سوم آمده است که در هیچوقت زنی بی‌ضرورت بر اسب سوار نشود و اگر چه ضرورت اقتضا کند ناممکن باشد بر زین سوار نشود و لجام خود بدست نگیرد. و در ماده شصت و چهارم تصریح شده است که امردان و زنان هر چند عجزه باشند، در کنار معرکه‌های قلندران و بازیگران و امثال آن مقام نکنند، و اگر چه اصناف این گروه را از معرکه‌گیری منع نفرموده‌ایم، اما قدغن است، اطفال زیاده بر دوازده ساله را در معرکه با خود نیاورند. " (۵)

اما شاه عباس بر خلاف جد خود سختگیری چندانی اعمال نمی‌کرد، بطوری که در زمان او جز زنان بزرگان و رجال کشور که بسیار کم از خانه بیرون می‌آمدند، زنان سایر طبقات در کوچه و بازار دیده می‌شدند، و حتی برای آنکه زنان هم از تماشای چراغان و آتش‌بازی و جشن‌های شبانه محروم نمانند، ایشان را در اینگونه تفریحات وارد می‌کردند، و یک یا چند شب از چراغان و آتش‌بازی را مخصوص زنان می‌ساخت. از سال ۱۰۱۸ هجری قمری نیز دستور داد که روزهای چهارشنبه هر هفته، گردش چهار باغ اصفهان و پل سی و سه چشمه منحصر به زنان شهر باشد تا بتوانند با روی گشاده و بی‌نقاب در آنجا تماشا و تفریح کنند. (۶)

از محدودیتی که زنان داشتند، مردان نیز در عذاب بودند. نه به خاطر آنکه از دیدن زیبارویان محروم باشند بلکه با دیدن آنان مرتکب خلافی می‌شدند که موجب می‌گشت تا جان خود را از دست بدهند. اگر زنان همراه شاه بیرون می‌آمدند با روی گشاده حرکت می‌کردند، اما اگر شاه خود همراه حرم نبود، زنان را در کجاوه‌هایی که بر پشت استر یا شتر گذاشته بودند جای می‌دادند و فرمان شاه این بود که چشم نامحرم نیایستی به روی زنان حرم افتد، و اگر مردی بر سر راه ایشان دیده شود باید بیدرنگ او را بکشد. هنگام عبور زنان شاه همه مردان از راه دور می‌شدند و زنان جز در میهمانی‌ها و اجتماعات خانوادگی، هرگز در مجالس مردان حاضر نمی‌شدند و با مردان بیگانه آشنایی پیدا نمی‌کردند. "سرگرمی آنان در خانه، سخن گفتن و خوردن و خندیدن، و گاه رقص‌ها

۴- همان، ج ۲، ص ۳۸۲

۵- همان، ج ۲، ص ۱۹۴

۶- زندگانی شاه عباس اول، نصراله فلسفی، ج ۲، ص ۲۳۱ و ص ۲۵۶

و آوازهای تنها و بی مرد بود، زیرا اصولاً در ایران آواز خواندن و نوازندگی و رقصیدن را دور از نجابت و شرافت می‌پنداشتند و اینگونه هنرمندبها را زشت و ناپسند و شایسته مطربان می‌شمردند. بنابراین اوقات بانوان حرم که انجام دادن کارهای خانگی را نیز با شان و مقام خود مناسب نمی‌شمردند، بیشتر به خوردن و خفتن و پرگویی و تنبلی می‌گذشت. (۷)

در مورد رفع محدودیت زنان در عهد شاه عباس که قبلاً نیز اشاره شد، سفیر اسپانیا که در سال ۱۵۱۱ هجری قمری در معیت شاه به کاشان رفته است از زنانه حکایت می‌کند که با نقاب‌های بالا زده و روی گشاده دیده می‌شدند. زنان به سینه می‌گرفتند و از خدا می‌خواستند که عمر ایشان را بگیرد و به عمر شاه بیفزاید.

باید دانست که در دوران صفویه همانگونه که مختصری بیان شد، محدودیت زنان در دوره هر پادشاهی فرق میکرد. همچنین در میان اقوام مختلف و نقاط متفاوت نیز این موضوع در میان هر قوم یا مردم هر نقطه‌ای بگونه‌ای بود. کاری در سفرنامه خود وضع زنان ارمنی را در عهد صفویه چنین توصیف می‌کند: "... زنان ارمنی سر خود را با چارقد کتانی سفید می‌پوشانند و گوشه‌های آن را زیر چانه خود محکم می‌کنند، اغلب یک رشته گیس دارند که توی کیسه کوچکی از مخمل سیاه روی شانه خود می‌اندازند، زن‌های بسیار متمول، زینت‌آلات زرین و مرصع نیز بکار می‌برند. " (۸)

اولتاریوس (۹) در مورد زنان عصر شاه صفی گوید: "زنان ایرانی هرگز در کوچه‌ها روگشاده نمی‌روند، بلکه در حجاب سفیدی مستورند که تا زانو پائین می‌آید، و فقط شکافی در مقابل چشمان خود باز می‌گذارند تا بتوانند پیش پای خود را ببینند. تاورنیه نیز وضع اجتماعی و زندگانی زنان عهد صفوی را تا آنجا که دیده و مطالعه کرده چنین توصیف می‌کند: زنان ایران را جز شوهرانشان کسی نمی‌بیند. زنان طبقه متوسط و پائین اجتماع فقط موقع حمام رفتن در خیابان‌ها و کوچه‌ها دیده میشوند. آنها سرپای خود را با چادر می‌پوشانند و فقط بوسیله دو سوراخی که در برابر دیدگان آنها قرار دارد راه را تمیز میدهند. همینقدر که کسی از خارج وارد خانه شود، دیگر زن‌ها با شوهر خود غذا نمی‌خورند. زن‌ها مدیر داخلی خانه نیستند بلکه وضع آنها بیشتر شبیه به وضع غلامان است. با کشیدن قلیان عمر خود را سپری میکنند. آنان که غلام دارند از آنها برای مالیدن بازو و زانوی خود استفاده می‌کنند و جز این تفریحی در زندان خانه ندارند؛ به این ترتیب، همینه دختری ازدواج کرد، در منزل معاشر و رفیقی جز زنان و خواجگان ندارد. مردان ثروتمند عده زیادی زن و غلام در اختیار دارند، و زنان زیر سلطه کامل شوهر خود زندگی می‌کنند. هرگاه زن

۷- همان، ج ۲، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

۸- سفرنامه کاری (جملی کاری)، ترجمه دکتر عباس نخجوانی و عبدالملی کارنگ، ص ۱۵۱.

۹- اولتاریوس سفیر دوک هلشتاین است که در زمان شاه صفی به ایران آمده بود. وی سفرنامه‌ای از وقایع آن روزگار دارد.

ایعانی از خانه خارج می‌شود عده‌ای از خواجگان از پس و پیش او با چماق حرکت می‌کنند و مردم را برای عبور بانو به این طرف و آن طرف می‌رانند. و اگر کسی را بخصوص در مسیر بانوان شاه حتی در حال خواب ببینند پیدرنگ می‌کشند. نزدیک شدن مردان به زنان، به ویژه زنان بزرگان و شاهان بسیار خطرناک بود. "در ایامی که شاه عباس دوم در بیلاق بود یکی از فراش‌ها به علت خستگی مفرط به خواب رفته بود. وقتی که زن شاه به چادر قدم نهاد، مرد خفته را مشاهده کرد و فریاد برآورد. خواجگان بیرحم چون بر مرد خواب‌آلود دست یافتند، او را فوراً "به خاک سپردند. همچنین موقعی که شاه صفی، پدر شاه عباس دوم، با زنان خود در بیلاق بود، رعیتی ستم‌دیده نزدیک او آمد تا عرض حال خود را به سلطان تقدیم کند، ولی شاه قبل از نزدیک شدن، وی را هدف گلوله قرار داد. بطور کلی، وقتی که زنان شاه خواه در برف و سرما و خواه در نیمه شب، از شهری می‌گذشتند، مردم بینوا مکلف بودند که از مسیر آنها فرار کنند." (۱۰)

در این دوره زنان درباری و اشراف را در نهایت انزوا و محرومیت می‌بینیم که روزهای خود را فقط می‌توانستند با خودآرایی و حمام و ساز و آواز و قصه و نقل سپری کنند. عده‌ای دیگر از زنان نیز به کار مطربی، نوازندگی، خوانندگی و رقص اشتغال داشتند. گرچه این عده در کار خود در ظاهر شدن محافل مردان آزادی کامل داشتند، ولی در عوض از هرگونه حیثیت و احترام اجتماعی محروم بودند و به حقیقت مردم آنان را نیز در ردیف فواحش به شمار می‌آوردند. با آنکه مردان می‌توانستند به آسانی زنی را صیغه نمایند، با اینحال فواحش به قیمتی گرانتر از خرج یک صیغه‌ای خود را به مردان می‌فروختند. به قول شاردن، در همان زمان که زن در محدودیتی بسیار در عهد صفویه می‌زیست، در نزدیک مدرسه صفوی در اصفهان محله‌ای وجود داشت که مخصوص فواحش بود و دوازده هزار زن فاحشه در آنجا تحت حمایت دولت زندگی می‌کردند و غیر از این عده، گروهی از زنان نیز در محله‌های مختلف اصفهان بطور محرمانه خودفروشی می‌کردند، و حتی مشعلدارباشی ناظر و حامی اماکن فساد و نوازندگان و شعبده‌بازان بود و مالیات آنان را دریافت می‌داشت.

در میان زنان دوره صفویه، گاه در اثر ضعف بعضی سلاطین، می‌یابیم کسانی را که اقتداری بهم می‌رسانند و در امور سیاسی مداخله می‌کنند و در توطئه‌های بسیار نیز شرکت می‌جویند. پریخان خانم دختر شاه طهماسب از زنانی است که نه تنها در شخص شاه بلکه در بسیاری از سران ایل‌ها و طایفه‌های آن دوران نفوذی عمیق داشت. این زن مقتدر که در ابتدا، پس از مرگ پدر به کمک ایادی خود به سود اسماعیل میرزا تلاش می‌کرد بعد از چند ماه رفتار ناهنجار اسماعیل، از او روی برگرداند و با قدرتی که داشت موجبات کشتن وی و روی کار آمدن محمد میرزای خداپسند را فراهم ساخت. سلطان محمد خداپسند نیز که بگوش پریخان خانم بر تخت سلطنت نشسته بود در معرض تحریکات

و دسایس مهد علیا که همسر خداینده بود قرار گرفت و دستور داد پریخان را کشتند و سراو را که به خون آغشته بود با گیسوان ژوئیده و درهم در دروازه قزوین بر سر نیزه کردند و در معرض تماشای همگان گذاشتند. اینهم سزای زنی بود که با آن محدودیت‌ها توانسته بود سری در عالم سیاست بلند کند که بالاخره سرش بر بالای نیزه بلند شد.

مهد علیا نیز که از بی‌کفایتی خداینده سود جسته بود و در تمام شئون سیاسی مملکت مداخله می‌کرد سر سالم بگور نبرد. وقتی مهد علیا دخالت‌های بیجا و ناروا را آغاز کرد، سران دولت عدم رضایت خود را به شاه اعلام کردند. خداینده با چرب‌زبانی از آنان دلجویی کرد ولی این زن ماجراجو که در کشتن پریخان خانم نیز مداخله داشت، بیش از پیش با سران دولت و بزرگان و امیران هر ایلی در افتاد. سرانجام از هر ایلی چند تن ناراضی با شمشیر برهنه به اندرون حرم رفتند و مهد علیا و مادرش را بر بردند و بسیاری از اموال آن دو زن را غارت کردند.

در فتح رواندوز کردستان نیز که در زمان شاه عباس اول وسیله احمد خان اردلان انجام گرفت، یک زن نقش اساسی داشت، البته نه آنکه در جنگ و ستیز شرکت جوید و موفقیتی کسب کند، بلکه وقتی "به علت مستحکم بودن قلعه رواندوز، احمد خان خیال بازگشت داشت، در راه به پیرزنی برخورد. پیرزن از خان پرسید که معطلی شما در تسخیر قلعه چیست؟ خان احمد گفت: راه دخول مسدود است! پیرزن شوخ‌طبع گفت: در شب زفاف من هم راه دخول مسدود بود، چون طرف من مرد بود، در یک حمله قلعه را گشود و برای همیشه راه را هموار نمود! خان احمد خان به رک غیرتش برخورد و موقع راه‌سربازان گفت: فردا دسته‌جمعی حمله‌بردند و اتفاقاً "قلعه‌گشوده شد." (۱۱) شاردن در بیان طرز اداره کشور و تشکیل شورای مملکتی، از نفوذ زنان و خواجه‌سرایان حرم یاد می‌کند و می‌نویسد: عملیات وزیران را شورایی غیر رسمی که در حرم با عضویت ملکه مادر و خواجه‌سرایان مهم و زنان صاحب نفوذ و سوگلی تشکیل می‌شد غننی می‌کرد، و حتی بگفته این سیاح در انتخاب شاه سلطان حسین پسر ارشد شاه سلیمان، امرا و خواجه‌سرایان و خوانین و روسا، با صوابدید و حسب‌الصلاح مریم بیگم از شاهزاده خانم‌های حرم اقدام به چنین کاری کردند. منصب مهرداری شاه را نیز در عهد صفوی یکی از گیس‌سفیدان حرم، به عهده داشته است. گیس‌سفید یاد شده مهر شاه را که به زنجیری طلایی بسته شده همیشه همراه داشته و مهر خاص همیشه همراه گیس‌سفید حرم بوده است.

فساد و فسق و فجور در عهد صفوی

بگفته باستانی پاریزی "ثروت و غنائمی که از نتیجه فتوحات دوران اول صفوی به اصفهان و سایر شهرهای ایران سرازیر شد، کم‌کم به جای اینکه در مسیر رفاه عامه خرج شود، صرف حقوق‌ها و مقرری‌ها و مستمری‌ها شد و رجال و لشکریان هر کدام صاحب ثروت‌های بسیار شدند و طبعا" برای استفاده ازین ثروت و پول‌ها، تجمل و تعین و تمییش جای دلیری و پهلوانی و اجرای نقشه‌های عمرانی را گرفت." (۱۲) بخصوص در دوران آخرین سلاطین صفویه، بزرگان و پادشاهان به هیچ اصل اخلاقی، اجتماعی و مذهبی پابند نبودند، اما مردم بینوا به ناچار میبایستی مقررات و نظامات شدیدی را رعایت کنند و از پرداختن به اموری که شرع آن را حرام دانسته پرهیز نمایند. در حالیکه بر اثر غنیمت‌های بسیاری که نصیب سران دولت شده بود، مقامات بزرگ و رجال و امرا غلامبار و آنکاره شده بودند و این عادات ناپسند به مردم عادی نیز سرایت کرده بود.

شاردن گوید که من در تبریز و ایروان قهوه‌خانه‌های بزرگی دیدم که پر از پسرانی بود که خویشتن را مانند زنان روسی عرضه می‌داشتند. و حتی شاه عباس دوم طفلی را به زینا قهوه‌چی سپرد و پسر بر اثر تجاوزی که به او شد به قهوه‌چی حمله برد و او را زخمی کرد، ولی شاه به جای تنبیه قهوه‌چی، دستور داد شکم بچه را پاره کردند. در حالیکه در زمان شاه عباس اول اگر کسی دست به چنین تجاوزاتی می‌زد بدون هیچ ترحمی وی را به قتل می‌رساندند. ثروت‌های بدست آمده، در عهد صفوی چون مورد استفاده عمومی نداشت در راه فساد به کار می‌افتاد و به همین جهت بازار تعیش و عشرت رونق گرفت و فواحش در شهرها علنا" به کار پرداختند و با همه تعصبات مذهبی، حتی مقامات رسمی نیز در این مورد سکوت و بلکه همراهی و همکاری داشتند.

باستانی پاریزی که در کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی به استناد نوشته‌های سیاحان، فصلی در مورد فساد دوران صفوی گشوده است می‌نویسد: خدمتگزاران قهوه‌خانه‌ها گرجی بچه‌های ده تا شانزده ساله‌ای بودند که به طرز شهوات‌انگیزی پوشاک به تن می‌کردند و زلفان آنان به مانند دختران بافته شده بود. اینان را به رقص و نمایش و سرودن هزار داستان زشت و خلاف ادب وادار می‌ساختند. (۱۳)

۱۲- همان، ص ۲۲۶

۱۳- به توضیح نویسنده کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ظاهرا" مطالبی که وسیله اینگونه پسران گفته می‌شد داستان‌های الغیه و شلفیه بوده است. و شرح مفصل موضوع به روایت کشف‌الظنون اینست که گویند پادشاهی چهار ضعف جنسی شد و از طبیب خود کمک خواست. طبیب گفت کتابی درین باب بنام الالغیه و الشلفیه تألیف شده، و اطباء داستان‌هایی از زبان زنی آنکاره موسوم به الغیه اختراع کرده‌اند. این زن را نیز بدین سبب الغیه می‌گفتند که با هزار مرد مباشرت کرده و هر بقیه در صفحه بعد

و بدین طریق به تحریک تماشاچیان می پرداختند و طالبین هر کدام ازین بچه‌ها را به هر کجا می خواستند می بردند و قهوه‌خانه‌ای که دارای زیباترین و جذاب‌ترین کودکان بود بیشتر مشتری داشت .

برای اینکه بدانید قبح این کار تا چه حد از میان رفته بود ، بد نیست اشاره به سرنوشت ساروتقی بکنیم . به قول تاورنیه ، ساروتقی در زمان شاه عباس بزرگ حکمران گیلان بود و یک غلام بچه امرد خوشگلی داشت که با عنف او را مالک شده بود . به قول شاردن ، بر اثر تجاوز به طفل ، مورد خشم شاه قرار گرفت . آن جوان برای کشیدن انتقام به اصفهان رفت . پس از آنکه شاه عباس اظهارات او را شنید ، حکومت گیلان را به آن جوان داد و حکم کرد که به محض رسیدن به گیلان ، سر ساروتقی را به توسط صاحب منصبی که همراه او فرستاد به اصفهان بفرستد . ساروتقی که متوجه شکایت شده بود ، برای پیشگیری از خشم شاه ، خیالش به جایی نرسید جز اینکه آن آلتی را که با آن مرتکب این کار شده بود تماماً "قطع نمود و با همان حالت خراب در تخت روانی نشسته ، از بیراهه متوجه اصفهان شد و با حالت نفاقت به اصفهان رسید و یگراست وارد دربار شد و پس از تحصیل اجازه ، آلت گناهکار خود را با عریضه درخواست عفو در سینی طلایی گذارده به حضور شتافت ! شاه چون دید او خود را در کمال سختی تنبیه کرده است ، از تقصیر او در گذشت و او مجدداً " به حکومت گیلان رسید . این شخص در زمان شاه صفی به صدارت عظمی رسید . بر اثر این جراحت ، به قول شاردن ، ساروتقی تا پایان عمر چکمه بلند می پوشید تا ادرارش در آن ضبط شود . البته این نکته را هم باید اضافه کرد که ساروتقی بالاخره به دست شاه عباس دوم به قتل رسید .

شاردن در موضوع وجود فساد در عهد صفوی توضیح می دهد که دختران روسی خانه‌ها بیشتر از اسیران گرجی و سخت زیبا و خوش قد و قامت بودند . محله روسی‌ها از سه کوچه و هفت باب کاروانسرای بزرگ به نام کاروانسرای لختی‌ها به وجود آمده و مرکز زنان بدکاره است و دوازده هزار زن روسی رسمی یعنی پرداخت کننده مالیات وجود دارد ، و اینها غیر از پنهانی‌ها و معاف شدگان از مالیات هستند . روسی‌ها هشت هزار تومان مالیات می پرداختند . علاوه بر محله یاد شده ، شاردن از کوچه دو برادران نیز که محل روسپیان بوده است نام میبرد . در این سیاحت ، شاردن از خانه یک زن معروفه نام می برد که در آن روزگار شهره شهر بوده و پولداران و رجال در آن روزگار دوازده تومان برای آشنایی با او می بایست بپردازند ، و از این جهت کاخ او به کاخ دوازده تومانی معروف بوده است . شاردن در باب این زن می نویسد : دوازده تومانی یک زن روسی بود که بدین عنوان خوانده می شد ، چون نخستین باری که کسی به ملاقات او می رفت می بایست دوازده تومان بپردازد . در سفر اول من در سال ۱۰۷۸ هجری در زمان شاه سلیمان ، این زن ، هم به جهت زیبایی و هم از لحاظ ثروتی که داشت سخت معروف بود . کلیه سقف‌های کاخ او به طرح‌های گوناگون ساخته شده ،

کدام را به نوعی خاص ارضاء نموده که هیچ شبی تکرار حوادث شب قبل نمی بوده ، پس این داستان‌ها را برای ملک بازگو کردند و آب رفته به جوی باز آمد !

قسمت‌هایی از آن زرانندود و لاجورد نشان و آراسته به صورت‌های مخرک احساسات عاشقانه می‌باشد . این زن ظاهراً " مثل بسیاری ازین گونه زنان زیبا ، آخر عمر سرنوشت غم‌انگیز و وحشتناک داشته است .

نارندن گوید ، پس از آنکه یک شب چند تن مست در خانه دوازده تومانی را آتش زدند ، توبه کرد و زندگی خود را تغییر داد و به زیارت مکه رفت ! بعد از بازگشت ، دوباره مشتریان قدیم او را وادار ساختند که به کار خود ادامه دهد ، او جمعی زنان و دختران را در خانه خود به کار گماشت ، ولی خودش چون توبه کرده و قسم خورده بود از تسلیم شدن به مردان خودداری می‌کرد . یک شب جمعی که مست بودند خواستند به عنف با او درآمیزند ، او برای مقابله با مست‌ها کاردی بدست گرفت و نخستین جوان حمله‌کننده را کارد زد ، اما رفقای جوان به زن بینوا پدیدند و او را پاره پاره کردند .

نارندن در جای دیگر گوید ، تعداد زنان ولگردی که اسمشان ثبت شده پازده هزار است ، ولی مشعلدار باشی عایدی بزرگ خود را از کسانی دریافت می‌کند که اسمشان ثبت نشده است . البته چون دامنه فساد بسیار بالا گرفته بود به سال ۹۴۰ هجری شاه طهماسب که خود نیز نمونه بارز یکی از عیاشان و مفسدان بود ناگهان توبه نمود و فرمان داد تا مردم را نیز از لهو و لعب منع سازند ، اما گویا فرمان شاهانه چندان اثر نداشته و باز کار بر همان روال بوده ، چرا که در زمان شاه سلیمان بار دیگر منع کار فاحشه‌ها و بهدکاران مطرح شده است . جالب آنکه در زمان همان شاه طهماسب توبه‌کار ، رقاصه‌هایی که وی همراه حرم خویش به ییلاق برده بود حاضر می‌شدند برای همراهان پادشاه با فروختن تن خود در طول یک شب ، دو تا سه تومان دریافت کنند . و ما در جای خود از هرزگی شاهان این دوره و افراط آنها در مجامعت با زنان پاد خواهیم کرد . از مانند پادشاهانی چون شاه عباس دوم که زنان حرم او را کفایت نمی‌کرد و برای اطفاء شهوت با زنان فاحشه نیز آمیزش داشت که به علت همین کار و ابتلا به بیماری آمیزشی در اثر اختلاط با فواحش جان سپرد ، علاوه بر زنبارگی ، غلامبارگی و امر بازی نیز در دوران صفویه بهشت رواج داشت که به مختصری از آن در گذشته اشاره شد .

تصویر کلی از ساختمان‌های حرمسرای شاهان صفوی

سازمان درباری و دولتمندانه‌ای که شاه اسماعیل پی افکنده بود بعدها رو به توسعه گذاشت که بخش نخست این سازمان دربار خصوصی و خلوت شاه و بخش دوم شورای دولتی بود . در بخش نخست ، زنان شاه سکونت داشتند . بنا پوشته انگلبرت کمپفر " . . . قسمت مخصوص اقامت زنان که به عربی و فارسی آن را حرم می‌نامیدند تشکیل می‌شود از ساختمانی که با کاخ مربوط است و با دیواری به ارتفاع تقریبی بیست متر یا حتی بیشتر از آن محصور است . در مقابل قسمت حقیقی حرمسرا حیاط

نسبتاً وسیعی قرار دارد که از در حیاط حرمرسا یا دروازه پادشاه بدان وارد می‌شوند. این در بفاصله هشتاد قدمی جبهه قدیمی عمارت اصلی تعبیه شده. این عمارت که از سنگ ساخته شده و ارتفاع متوسطی دارد از ایوانهایی که دور تا دور حیاط را گرفته بلندتر نیست. در خارجی اصلی حرمرسا که در کنار میدان شاه واقع است توسط چند جوخه تفنگچی از قلرهای سلطنتی حفظ و حراست می‌شود. بر حسب اقتضا این قوا با یک یا چند جوخه پیاده عادی که در سایر مواقع در طول دیوار خارجی حرمرسا پاسداری می‌کنند تقویت می‌شود. یک راهرو بدون سقف که دوازده قدم عرض دارد و با سنگ حقیقی مفروش شده به حیاط حرمرسا می‌پیوندد. در هر دو طرف این راهرو دیواری است که در آن طاقنماهایی تعبیه کرده‌اند. این راه توسط گروهان‌های جزائری نگهبانی می‌شود. پس از گذشتن از این معبر که یکصد و پنجاه قدم طول دارد به دروازه دوم حرمرسا می‌رسیم که در خارج توسط یساولان صوفی و از داخل توسط خواجه‌سرایان سفید پوست اشغال شده است. این دروازه تمام به رنگ آبی کاشیکاری شده و دارای علامت خورشید بزرگی است که از آن اشعه‌های طلائی دایره‌وار ساطع می‌شود. این نشانه اسرارآمیز قدرت نامحدود، در جنگ نیز پیشاپیش قوا حرکت داده می‌شود. در بقایای بناهای ایران قدیم نیز نقش شیر که آن را در سنگ حک کرده باشند اندک نیست. این رمز از دیرباز با پادشاهان ایران ارتباط داشته ولی در نشان‌ها اغلب آن را به همراه خورشید نمایانده‌اند. در این نشان‌ها، اغلب شیر، خورشید را در دهان باز خود نگاه داشته است. این تصاویر نیز انواع و اقسام مختلف دارد ولی چیزی که در همه مشترک است اینست که همواره شیر را در حال قیام و مغرور نشان می‌دهند. از آنجا که هنوز هم شاه را برادر خورشید می‌نامند پس، از اینکه در مدخل حرم تصویر خورشید را نقش کرده‌اند نباید در شگفت شد. حوزه حرمرسا که از هر طرف تنگ در میان دیوارهاست سطحی را اشغال کرده که حداکثر سه هزار پای مربع وسعت دارد و دارای اضلاعی نامنظم است و بی‌شابهت به مثلث نیست. جناح شرقی این مثلث روبروی میدان شاه قرار دارد، در حالیکه ضلع شمالی آن به باغ‌ها محدود می‌شود. ضلع سوم آن را رشته‌های دیوارهایی تشکیل می‌دهد که از طرف جنوب شرقی به جهت شمال غربی امتداد دارد.

... در داخل حوزه حرمرسا بدواً به حیاطی برمی‌خوریم که پیش از این نام بردیم و این حیاطی است که دور تا دور آن که چهار گوش است مانند کاروانسرا طاقنماهایی احداث کرده‌اند. در وسط دیوارهای جناحی ایوانی ساخته‌اند که رو به حرمرسا باز است. کف عمارت را که با صعود از دو پله ممری سفید بدان می‌توان رسید با قالی‌های قیمتی فرش کرده‌اند، دیوارها را با اکلیل آراسته‌اند، طاق مقوس را با کاشی‌های معرق رنگارنگ زینت داده‌اند چنانکه سختگیرترین و متوقع‌ترین افراد هم دیگر در آن جایی برای خرده‌گیری نمی‌بینند. خود صحن حیاط بصورت یکنواخت سنگ فرش شده، در وسط حوضی است که روی تمام سطح آن یک صفحه نازک نقره کشیده‌اند و دارای لوله‌های طلائی است. یکی از این لوله‌ها که بزرگتر است در وسط قرار گرفته و لوله‌های کوچکتر دیگر در حاشیه‌ها

ساخته شده است. هنگامیکه در غیاب شاه و زنانش مشغول ساختن این حوض بودند من توسط استاد وارینوس، سرپرست کارگران آنجا به عنوان متخصص بدرون هرمسرا راه یافتم و توانستم ساختمان‌های این قسمت هرمسرا را ببینم. بقیه قسمت‌های هرمسرا را البته ندیدم، اما شنیدم که می‌گفتند در پس این بنا انواع و اقسام تاسیسات با کوشک‌های گوناگون، گردشگاه‌ها، کلاه فرنگی‌ها و خانه‌های مسکونی که ردیف هم ساخته شده وجود دارد و از آن میان بناهایی که متعلق به ملکه و سایر زنان سولگی شاه است از نظر معماری نیز اهمیت دارد.

اما در عوض این تاسیسات گویا دخمه‌های زشت و محقری نیز وجود دارد که در آنها بیماران و همچنین بعضی زنان سالخورده و خواجه‌های پیر و علیل سکنی گرفته‌اند. در حجره‌های زیر زمین ظاهراً "شاهزادگانی را که به فرمان شاه نابینا کرده‌اند جای داده‌اند. سرانجام باید ذکر بعضی از عمارت کوچکتر را که خارج از حوزه هرمسرا قرار دارد کرد. در این ساختمان‌ها ملکه مادر، خاله‌ها و عمه‌های شاه و سایر خانم‌های مسن اصیل سکونت گرفته‌اند. مثلاً یکی از باغبان‌ها خانه ملکه مادر را که در گوشه انگورستان قرار داشت بمن نشان داد و مرا از نزدیک شدن بدان برحذر داشت. در قسمت جنوبی حوزه هرمسرا کاخ آراسته باشکوهی انظار را جلب می‌کند که ساختمان دودکش مانند‌اش از دیوارها بلندتر است. این بنای نادر بادگیر است و با کمک آن اطاق‌های زیرین دائم هوای تازه می‌گیرد. هر چند مجموعه این بناها و تاسیسات تنگ و کج و معوج بنظر می‌آید باز در هرمسرا درختان متعدد سایه‌افکن، باغچه و فواره، آلاچیق‌های خنک و انواع و اقسام وسایل دلپذیر برای تجدید قوا و استراحت بسیار است. هر گاه تنگی جا موجب کسالت و دل‌تنگی شود باز هفت باغ وسیع دیگر در دسترس قرار دارد. بدون اینکه نیازی به اسب‌سواری یا ظاهر شدن در برابر مردم باشد، شاه از یکی از درهای عقب هرمسرا به این باغ‌ها وارد می‌شود تا در آنجا با میهمانان و درباریان صحبت کند یا بدون مزاحمت احدی با زنان خود سرگرم شود." (۱۴)

حافظان و خادمان هرمسرا

هرمسرا در هر دورهای سازمانی وسیع و گسترده و در عین حال بسیار منظم داشت که در حفظ و حراست آن عوامل زیادی بر حسب شغل و موقعیت خود انجام وظیفه می‌کردند. گویا که هرمسرا تمامی ناموس و شرف مملکت بود که بایستی در حق ساکنان آن حفاظت و خدمتی شایسته مبذول داشت. حال آنکه امور مملکت ناپسامان و ورشته کارها از هم گسیخته بود و ناموس و شرف و حیثیت مردم با هر حمله و هجومی هر چند ناچیز دستخوش مخاطرات بسیار می‌شد. مهم این بود که زنان

۱۴ - در دربار شاهنشاه ایران، تألیف انگلیت کمپفر، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، از سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، صفحات ۲۶ - ۲۲۱ - تا ۲۲۴ به اختصار.

شاه محفوظ و حرمسرایش امن است و به ناموس او چشم احدی نمی‌افتد. در یادداشت‌های انگلبرت کمپفر پزشکی که در دربار صفوی خدمت می‌کرده نکته‌های بسیار دقیقی در زمینه حفظ و حراست از حرمسراها وجود دارد که بطور اختصار به برخی از آنها اشاره می‌شود. وی بعد از توصیف ساختمان‌های متعدد حرمسرای صفوی به شرح نظام داخلی آن می‌پردازد و می‌نویسد: "... در داخل حیاط حرمسرا بدواً به مهتر برمی‌خوریم که علی‌الرسم یک خواجه سفید پوست است. تقریباً "پنجاه خواجه سفید پوست دیگر او را احاطه کرده‌اند که در آستانه پنجاه اطاق مخصوص زنان پاسداری کنند و فقط هنگامی بخود جسارت ورود به آن اطاق‌ها را می‌دهند که شاه آنها را احضار کرده باشد. از این پس می‌رسیم به خواجه‌سرایان سیاه پوست که دروازه حیاط حرمسرا را از داخل اشغال کرده‌اند و در عین حال بر حسب درجه و مقام خود اطاق‌های زنان و ساکنان آن را مراقبت می‌کنند. آنها مجاز هستند که تمام زوایا و گوشه‌های حرمسرا را جستجو کنند، همچون خفاش هر یک از اهل حرم را غافلگیر کنند و به اعمال هر کس به چشم خرده‌گیری بنگرند و تجسس در کار همه را حق خود پندارند.

خواجه‌سراهای سیاه‌پوست از نظر مقام و منزلت با یکدیگر تفاوت دارند. در راس آنها مهتر قرار دارد، پس از او خزانه‌دار حرم و ایشیک آقاسی باشی حرم هستند. فرد اخیرالذکر اغلب یک خواجه سفید پوست است. پیشکار مالی ملکه مادر که مراقب وصول منظم درآمد اوست. ممر این درآمد مسیحیان جلفا هستند. و همچنین پیشخدمت‌هایی که بهنگام صرف غذا در کنار شاه قرار می‌گیرند از زمره خدمه عالی‌مقام حرمسرا محسوب‌اند. این پیشخدمت‌ها عبارتند از ساقی تا آبدارباشی و خواجه‌گانی که در کنار وی ایستادمانند و مهر، کمان، ترکش، تیر، تفنگ و کفش او را نگاه می‌دارند. از بین این خواجه‌سراها پیشکارهای زنان اصلی و متعه‌های مورد توجه، مربی و سرپرست برای شاهزاده‌ها را انتخاب می‌کنند. معلم‌های ساکن حرمسرا نیز از این جمع برگزیده می‌شوند و زنان حرمسرا از اینان فقه، نوشتن و سایر بازی‌ها و هنرها را می‌آموزند. از آن گذشته خواجه‌سرایانی هستند که تازه واردین را ابتدا با آداب دربار و حرمسرا آشنا می‌سازند و بعد آنها را بخدمت شاه می‌برند. یکی از آنها وظیفه دارد که ابعاد بدن هم‌خوابه‌های تازه را مراقبت کند، به کمک یک کمربند او در می‌یابد که آیا از اندازه‌های مقرر تجاوز شده است یا نه و در چنین صورتی زن چاق را وادار به اسماک در غذا می‌کند. غذای چنین زنی به آب و بیرنج محدود می‌گردد تا باندازه کافی لاغر و رعنا شود. (۱۵) بعد از همه اینها باید از خواجه‌سرایانی نام برد که وظیفه دارند همه شب، دوازده متعه را برای خدمت در اطاق خواب شاه بزرگ کنند و به آنها روغن‌های خوشبو بمالند تا هرگاه شاه خواست با یکی از آنها هم‌بستر شود آماده باشند. این رقم بعدها به شش نفر تقلیل یافت. (۱۶)

۱۵ - البته ناگفته نماند که اغلب پادشاهان صفوی و دوره‌های بعد از آن نیز به اصح روایات طالب زنان چاق و گوشت‌آلود بودند، مگر برخی که به زنان لاغر علاقه نشان می‌دادند.

۱۶ - همان، صفحات ۲۲۲، ۲۲۷ و ۲۲۸ به اختصار و اندکی تغییر.

حراست و پاسداری از حرمسرا در تمامی ساعات شبانه روز باید بدقت انجام گیرد، زیرا هر گونه بی احتیاطی در انجام وظیفه مستوجب مرگ است. بهمین خاطر بخصوص "... در طول شب محافظان و نگهبانان چون زندانی از ساختمان حرمسرا مراقبت می کنند و اجازه ورود به احدی نمی دهند. در کنار در ورودی حرمسرا قوای محافظی مرکب از چند واحد مستقر است که نزدیک شدن به ساختمان را غیر ممکن می سازند و هر عابری را که در برابر آن عمارت پا سست کند بزودی می رانند و متواری می سازند. در هشتی سر پوشیده حرمسرا کارمندان و خدمتگزارانی متعدد و گوناگون گرد آمده اند که از همه شاخص تر پساولان یا پادوها هستند. اینها قبلاً "محافظین شاه اسماعیل اول بوده اند. وی آنها را از قبایل ترک وفادار بخود انتخاب می کرد، اما امروز این شغل موروثی است و آنها درست مانند اسلافشان که طبق آئین شیعه خود را صوفی نامیده بودند باز از این لقب دست بر نمی دارند. مدخل بعدی حرمسرا را گروهی از خواجهگان ایران حراست می کنند. اضافه بر اینها تعداد کثیری از خواجهگان زنگی را می توان یاد کرد که چهره چین دار و شکل شمایل زشت و کریه آنها با پوشاک زیبایشان سخت تعارض دارد. وظیفه و تکلیف این خواجهها هم انجام دادن کارهای مشکل و سخت خانه است و هم مراقبت در گفتار و کردار متعهها. هر گاه متعه ای مرتکب خطائی شود وی را تا دیب می کنند و هر گاه خطا بزرگ باشد از تنبیه بدنی نیز با ندارند. حال آیا جای شگفت است که کسانی که خود بر اثر اخته شدن، دشمن و خصم آشتی ناپذیر هر نوع لذت جسمی شده اند در این گونه امور تبدیل به جاسوسانی سختگیر بشوند؟ این خواجهها نه ریشی دارند و نه از قدرت جسمی برخوردارند. صدایشان، رفتارشان و قوای دماغیشان همه و همه حاکی از اینست که به زن تبدیل شده اند. "... (۱۷) بگفته کمپفر "... انجام دادن کارهای حرمسرا بعده در حدود پانصد تن از خواجه سرايان سپاه پوست است، و این رقمی است که خود آنها ذکر می کنند، اما همه اینها همواره حاضر بخدمت نیستند. بعضی ها به فرمان شاه به عنوان پیک خبرگیر و بازرس در اکناف مملکت در سیر و سفرند، بعضی دیگر در مرخمی و یا دست اندر کار اجرای فرمان شاه دایر بر ساختن موسسات عام المنفعه مثلاً "کاروانسرا، حمام یا پل یا چیزهای دیگری از این قبیل هستند ..." (۱۸)

زنان حرمسرای صفوی

در حرمسرای شاهان، زنان دارای رده بندی ها و مراتب بخصوصی بودند. کمپفر در زمینه گروه های مختلف زنان در حرمسرای صفوی می نویسد: "اهل حرم ناچار به تبعیت از سلسله مراتب دقیقی هستند که در آن جا حکم فرماست. مقام و منزلت درجه اول از آن مادر شاه است. پس از او نوبت

به زنان شاه و متعه‌های مورد توجه او می‌رسد. بعضی از این‌ها نام واقعی خود را رها می‌کنند و نام‌های دیگری می‌گیرند مانند روشک - سپیده - ستاره - زینت - گل حرم. تعداد خواجگانی که در خدمت این زنان قرار دارند بستگی دارد به اینکه زن مورد بحث تاجه اندازه مورگ علاقه و لطف فرمانروای خود قرار گرفته است.

تمام زنان مقیم حرمسرا هم‌خواه شاه که بفارسی به آن کنیز می‌گویند نیستند، بعضی هم هستند که آنها را برای خدمتکاری خریده‌اند. دسته دیگر، دختران بزرگان مملکت هستند که برای کسب افتخار، ندیمه همسران شاه شده‌اند و البته هرگاه شاه رغبت کند در اختیار وی قرار خواهند گرفت. هر صاحب منصبی می‌کوشد که حداقل یکی از دختران خود را به حرمسرای شاه بفرستد تا نزد وی برای خود شغلی داشته باشد. " (۱۹) گرچه بسیاری از زنان زندگی اجباری در زندان حرمسرا خسته‌شان می‌کرد، اما بودند کسانی هم که با اشتغال به کارهای گوناگون از جمله بافندگی، نقاشی، نساجی، ریسمندگی، آواز خواندن، رقصیدن و هنرپیشگی می‌کوشیدند تا حدی تنوعی در آن محیط پکنواخت بوجود آورند. زنان کمتری هم وقت خود را صرف آموختن انواع علوم از ریاضیات می‌کردند و تعدادی نیز تیراندازی و کمان‌داری یاد می‌گرفتند تا با دارا بودن چنین امتیازی در شکارها همراه شاه باشند. و هرگاه زنی هیچکدام از این هنرها را نداشت و کاری از دستش بر نمی‌آمد آنوقت متوسل به کسب رموز دلبری و طنازی می‌شد تا بتواند گلیم خود را از آب بیرون بکشد. اما با تمام این احوال "... در اندرون دربار یعنی در حرمسرای سلاطین صفوی، همیشه عده‌ای زن عقدی و تعداد کثیری کنیز عمر خود را با رنج روحی شدید سپری می‌کردند، زیرا گذشته از رقابت و حسادت که معمولاً بین آنان حکومت می‌کرد، از محرومیت جنسی نیز بسیار ناراحت بودند. زیرا که شاه معمولاً به زنان سوگلی خود توجه می‌کرد و زنان معمولی شاید سالی یکی دو بار با شاه همبستر می‌شدند. به همین علت تمیشات غیر طبیعی مخصوصاً طبق زدن بین آنان خیلی رواج داشت. شاه عباس چون کمابیش به این حقیقت توجه داشت گاه گاه زنان حرم خود را مطلقه می‌کرد و به عقد ازدواج بزرگان و سرکردگان خود درمی‌آورد. " (۲۰)

پیترو دل‌واله می‌نویسد: یکبار که شاه یکی از زنان خود را به رجالی از درباریان بخشیده بود، در پایان میگساری گفت آیا می‌روی تا ایامی را با آن زن بسر آوری؟ البته منظورش زنی بود که پس از فسخ نکاح از حرمسرای خود به او بخشیده بود. خان جواب داد البته، و اضافه کرد که سعی خواهد کرد به بهترین وجهی به این زن بپردازد، زیرا باید به زنان اعطایی شاه واقعا خدمت کرد. شاه به خنده پرسید خلوت را با او چگونه می‌گذرانی؟ جواب داد عالی.

همانگونه که شاهان صفوی اسب‌ها و استرهای پیر و فرسوده‌شان را از خدمت مرخص می‌کردند و می‌بخشیدند، بدلالی نیز گاه به کم کردن تعداد زنان حرم می‌پرداختند. زنانی را که بر چنین آنها گردش روزگار چین و شکن افکنده و یا بدلالی مورد بی‌مهری قرار می‌گرفتند از خود می‌رانند و بجای آنان افراد دیگری را که طراوت و شادابی بیشتری داشتند وارد حرمسرا می‌کردند. گاه نیز تعداد زنان آنچنان بالا می‌رفت که شاه‌مقتضایی از عهده برآوردن نیاز جنسی ایشان بر نمی‌آمد. در این موقع چون زنهای محروم از مرد به اطفای شهوت از راههای غیر طبیعی می‌پرداختند شاه ناچار آنان را به اطرافیان می‌بخشید. زنان حرم نیز پیوسته از این محرومیت گله و شکایت می‌کردند و به جوانی از دست رفته‌شان افسوس می‌خوردند.

می‌گویند روزی یکی از شاهان صفوی سواره از جلفا می‌گذشت و عده‌ای از زنان حرم پای پیاده در التزام رکاب وی بودند. "... در این موقع یک دختر ارمنی خواست که این دسته را تماشا کند و بهمین دلیل به شتاب از خانه به خیابان دوید. اما دیگر وقت گذشته بود، او فقط آخرین صف زنان را دید. یکی از زنان روی برگرداند و ناسزاگوینان او را چنین مخاطب قرار داد: توهم دویدی آمدی تا این آلت را که ما چهارصد نفر بخاطرش توی سر و کول هم می‌زنیم از چنگ ما در بیاوری؟" (۲۱) شاردن نیز از محرومیت زنان حرم مطالبی در سیاحت‌نامه خود آورده، می‌نویسد: "زنان مشرق، غالباً" از راه طبق زدن اطفای شهوت می‌کنند. من غالباً" از اشخاص مختلف شنیدم که آنها از راههای غیر طبیعی برای فرو نشانیدن شهوت خویش اقدام می‌کنند، و معمولاً آنها را از این کار باز می‌دارند، زیرا معتقدند به این ترتیب از زیبایی آنها و حساسیت شهوی و جنسی آنها در برابر مردان کاسته می‌شود. زنانی که در سرای سلطانی زندگی می‌کردند، حکایت عجیبی از چشم و همچشمی، حسادت‌ها و دروغگویی‌های زنان درباری حکایت می‌کنند. آنها متقابلاً" از خطاها و اعمال ناروای یکدیگر سخن می‌گویند و اسرار نهان رقیبان خویش را برملا می‌کنند، زنانی که از برکت زیبایی رقص و آواز خوش مورد عنایت سلطان قرار می‌گیرند بیش از دیگران هدف حسادت زنان عادی واقع می‌شوند." (۲۲)

از آنجا که در حرمسرای وسیع شاهان صفوی کمتر برای نوبت دوم همبستری، زنی راه به رختخواب شاه پیدا می‌کرد، لذا همانگونه که اشاره شد انحرافات جنسی در میان زنان رواج می‌یافت و شاه نیز برای جلوگیری از اینگونه اطفاء شهوت غیر طبیعی آن زنان بی‌اختیار را به هر که می‌خواست می‌بخشید. هدیه دادن این زنان نیز طی تشریفات خاصی صورت می‌گرفت. پیترودلاواله می‌گوید: یک روز شاه سی زن از حرم خود را به اشخاص مختلفی شوهر داد، زنی را که شاه به این صورت شوهر می‌دهد و

از حرم خارج می‌کند، به کجاوهای روی شتر می‌نشانند. کجاوه، صندوق بزرگ سر گشاده‌ای است که بر یک طرف شتر بسته می‌شود و در طرف دیگرش محفظه‌ی مشابهی قرار گرفته که محتوی اسباب و اثاثیه، زن، یعنی بالش و لحاف و دوشک و لباس‌ها و طلا و جواهرات و خلاصه تمام اثاثیه است که او در حرم داشته است. وقتی زن از طبقه‌ی خیلی پایین نباشد، علاوه بر این اشیاء و اثاثیه، حتماً دو بست تا سید سکه، طلا نیز با خود دارد. "... هر گاه شاه یکی از زنان خود را به مردی واگذارد زن باید به قید سوگند موکد تعهد کند که از آنچه در حرم‌سرا دیده یا شنیده نه به شوهرش و نه به احدی چیزی نگوید. چنین زنی برای شوهر جدید واقعا" در حکم سوهان روح می‌شود زیرا وی که به اسراف و زندگی مجلل عادت کرده و از معاشرت با شاه غرق نخوت است همواره می‌خواهد در منزل یکمناز میدان باشد و از شوهر خود توقعاتی دارد که ارضا آنها از حد ثروت و مکتت او فراتر می‌رود. طلاق دادن چنین زنی هم در عمل غیر ممکن است زیرا مرد با این کار، عنایت شاه و حتی گاه زندگی خود را از دست می‌دهد." (۲۳)

کاری نیز به بخش زنان درباری به این و آن اشاره می‌کند و آن را یک سنت بسیار زشت دربار ایران می‌داند و از آن به عنوان کار عجیب و غریب در ردیف بربریت یاد می‌نماید. او می‌نویسد: پادشاه می‌تواند کنیزکان مورد علاقه خود را به میل خویش، به اشخاص بسیار پست ببخشد. شاه سلیمان یکی از زن‌های خود را از سر خشم به گازی بخشیده بود. چند روز بعد نادم شد، عشق زن بر سرش زد، احضارش کرد و حسو دانه پرسید: شوهر تازه را بیشتر دوست داری یا مرا؟ زن پاسخ داد: شوهر شرعی و قانونی‌ام را. شاه خشمگین شد و فرمان داد او را در رودخانه بیندازند، اما زود پشیمان شد و فرمان اجرا نشد. بعد دستور داد او را زنده زنده بسوزانند. خوشبختانه این بار هم زیر فرمان خود زد، اکنون آن زن در حرم‌سرای شاهی است.

کاری همچنین در سفرنامه خود به زنان حرم‌سرای شاهان صفوی اشاره دارد و می‌نویسد: زنان حرم در ایران غالبا" زیبارو و از نژاد چرکسی (۲۴) گرجی و قفقازی‌اند. زنان لهستانی و روسی نیز در بین آنان به چشم می‌خورد. زنان تاتاری زیبا نیز جهت جای گرفتن در حرم، در ایران به فروش می‌رسد. ایرانیان علاوه بر زنان خود کنیزانی نیز اعم از سفید و سیاه می‌خرند و جزو حرم نگهداری می‌کنند. این کنیزها هنگام بیرون آمدن زنان حرم، آنها را همراهی می‌کنند. زنان موقع بیرون آمدن از منزل چادری روی سر خود می‌اندازند که با آن درست مثل شبی بنظر می‌رسند. (۲۵)

۲۳ - در دربار شاهنشاه ایران، پیشین، ص ۲۲۶

۲۴ - چرکس‌ها قومی بودند که در شمال قفقاز و خاک ترکیه زندگی می‌کردند و مذهب حنفی داشتند. اینان در آغاز بت پرست و مسیحی بودند اما بعدها به اسلام گرویدند.

۲۵ - سفرنامه کاری، پیشین، ص ۱۴۹، با اندکی تغییر

شاه وقتی قصد حمام می‌کرد، پنج شش نفر از زنان صیغه‌ای حرم او را همراهی می‌کردند و شستشو و مشتش و مال می‌دادند، و روز دوم آنها به گرفتن ناخن‌های شاه و سایر کارهای او می‌پرداختند، و بدین طریق زنان در حرمسرا همه گونه در خدمت پادشاه بودند و به هر کیفیتی و به هر نوعی که شاه می‌خواست از او پذیرائی می‌کردند و تمنیات او را چه طبیعی و چه غیر طبیعی برآورده می‌ساختند. بهر طریق ممکن می‌بایست حرمسرای شاه از زنان مختلف برای رفع نیاز بیش از حد او تعداد بسیاری را در خود جای دهد. حال دختری رضایت به زندگی در حرمسرا داشته باشد یا نه، در آن زمان حرف بیهوده و مسخره‌ای بود، زیرا هر که را نشانه می‌کردند به حرم پادشاه می‌کشیدند، از هر قوم و قبیله و از هر دین و مذهبی که باشد. گاه کسانی چون ارمنه، دختران صغیر خود را از ترس اینکه مبادا کسان شاه آنها را برای حرم ببرایند شوهر می‌دادند.

اجازه دهید آنچه را که از ماجراهای نگونبختی زنان در این عهد وجود دارد و نام حرمسرای شاهان برای آنان جز نکبت و بدبختی به ارمان نمی‌آورده است، در زندگی هر کدام از پادشاهان این سلسله یاد کنیم.

چگونگی ازدواج‌های شیخ جنید و شیخ حیدر

همانگونه که می‌دانیم اوزون حسن آق قویونلو با شاهزاده خانمی طرابوزانی به نام دسپینا خاتون پیوند زناشویی بست و این ازدواج به شرطی صورت گرفت که این خاتون همچنان در کیش مسیحیت بماند و بتواند دین خود را در دربار آق قویونلو نیز تبلیغ کند. او حتی با خود تعدادی از کشیشان را همراه داشت و کلیسایی نیز برای انجام مراسم مذهبی بنا کرد. گرچه اوزون حسن نسبت به این موضوع حساسیت خاصی نداشت و این وضع را تحمل می‌کرد، اما باید دید بنیانگذاران سلسله صفوی که وصلتی با آق قویونلو داشتند تا موقعیت خود را تحکیم کنند، و در ضمن خویش را از پای‌بندان اسلام بشمار می‌آوردند، چگونه تن به ازدواج با چنین خانواده‌ای دادند که نسبت به اسلام ارادت چندانی نداشتند.

شیخ جنید با خدیجه بیگم خواهر فرمانروای آق قویونلو پیوند زناشویی بست و یک ماه بعد از مرگش در سال ۸۶۴ هجری قمری، از این ازدواج پسری بدبیا آمد که حیدر نام گرفت. از آنجا که حیدر از داشتن پدر محروم بود، دائی‌اش "اوزون حسن شهما" قیومت جوانترین فرمانداران صفوی را به عهده گرفت و حیدر در پایتخت آق قویونلو رشد می‌کرد تا اینکه اوزون حسن در جنگ قطمی با قرقه‌قویونلو فاتح شد و از آن پس تبریز مرکز حکومت اوزون حسن گردید. در این زمان شیخ حیدر نه ساله به اردبیل رفت تا رسماً "جانشین پدر خود شود." (۲۶)

بعدها آنچه که بیشتر بر نفوذ و اعتبار شیخ حیدر افزود و صفویه را با آق‌قویونلوها نزدیک ساخت "... واقعهٔ وصلت حیدر بود با دختر بزرگ اوزون حسن که شمره ازدواج او با دسپنا خاتون شاهزاده خانم طرابوزانی بود. اوزون حسن از ازدواج با دسپنا یک پسر و سه دختر داشت که از آن میان دختر بزرگتر از طرف مادر مارتا نامیده شده بود. " (۲۷) دسپنا خاتون در تربیت دخترش مارتا همان روش مسیحیت را پیش گرفته بود، اما ترکمن‌ها آن دختر را حلیمه بگی آغا می‌نامیدند و بدو لقب عالمشاه بیگم داده بودند. شاهزاده خانم مارتا که تقریباً با حیدر همسال بود با تشریفات رسمی در اردبیل به عقد حیدر درآمد و هیچ اشاره‌ای در این ازدواج به مسلمان شدن مارتا و ترک دین مادری یعنی مسیحیت نشده است، و از همین ازدواج که از نظر سیاسی نیز واجد اهمیت بسیار است سه پسر بدنیا آمد که سلطان علی، اسماعیل و ابراهیم نام گرفتند و اسماعیل از میان آنان سلسلهٔ صفویه را قدرت و قوت بخشید. پس می‌بینیم که به خاطر پیشرفت‌های سیاسی در راه استحکام موقعیت خویش، اجداد صفویه توجهی چندان به موضوع اختلاط مذهبی نمی‌دادند و تمصبی در این راه نداشتند و در جهت رشد کار خود تن به ازدواج با یک دختر مسیحی و یک دختر غیرمسلمان نیز می‌دادند که در حقیقت همین دختر مادر شاه اسماعیل صفوی است. چنانکه والتر هینتس هم در نوشته‌های خود تصریح دارد بر اینکه "... هرگاه ما سلسله اجداد شاه اسماعیل را مورد تحقیق و مذاقه قرار دهیم درمی‌یابیم که جز اعظم خون جاری در عروق اسماعیل خون غیر ترکی بوده است نه ترکی. اولاً از طریق مادرش مارتا که خود نیمه یونانی بود و از طرف پدر نیز تا اندازه‌ای از یونانیان ارث برده. ثانیاً از جانب مادر بزرگ مادری‌اش کوراکاترینا که پدري یونانی و مادری گرجی داشت، از طرف پدر بزرگ مادری‌اش، و مادر بزرگ پدری‌اش یعنی خواهر اوزون حسن و خدیجه که مادرش یک مسیحی آرامی و جده و جدهٔ اعلايش شاهزاده خانم‌های طرابوزانی بودند. " (۲۸)

شاه اسماعیل اول و ماجرای بهروزه خانم

از آنجا که تحکیم موقعیت هر سلسله در ابتدای کار لازم و ضروری است، شاه اسماعیل نیز برای کسب قدرت بیشتر و توسعهٔ متصرفات خویش، از همان عنفوان جوانی در اندیشهٔ لشکرکشی‌های بزرگ بود، و سال‌های عمر خود را در جنگهای متعدد می‌گذراند، بهمین خاطر آنچنان فرصتی که پادشاهان بعد از وی برای خوشگذرانی و عیاشی و تشکیل حرمرسارهایی وسیع داشتند، به او دست نداد. اما با اینحال او نیز به یک همسر قناعت نداشت، چنانکه در نوشته‌های مختلف او را دارای سه همسر می‌دانند که مشهورترین آنها بهروزه خانم نام دارد. زیرا آنگونه که در منابع مختلف

نوشته‌اند این زن شدیداً "مورد علاقه" شاه اسماعیل بوده، و زمانی که بهروزه در جنگ به اسارت عثمانی‌ها درمی‌آید، شاه صفوی آنقدر از این واقعه غمگین و افسرده می‌گردد که از ضعف زیاد به مرض سل دچار می‌شود و به این بیماری از پای درمی‌آید و یا به عقیده‌ای دیگر، از این غصه دق می‌کند. نصراله فلسفی می‌نویسد: بسیاری از زنان ایرانی در جنگ شاه اسماعیل اول با سلطان سلیم - خان اول، سلطان عثمانی که در روز چهارشنبه دوم ماه رجب ۹۲۵ هجری قمری در محل چالدران روی داد لباس مردان پوشیدند و به میدان جنگ رفتند تا در سرنوشت شوهران خود شرکت کنند و در افتخار نبرد سهمیم باشند. گروهی کشته شدند و بسیاری به اسارت درآمدند که از آنجمله بهروزه خانم زن شاه و تاجلی خانم معشوقه او بودند. " (۲۹) تاجلی یا تاجلو خانم دختر سلطان یعقوب آق قویونلو است، و مادر این زن همانست که به خاطر دلباختگی به یکی از نجبای درباری شوهر را مسموم ساخت و خود نیز آنگونه که قبلاً" گفتیم در این راه جان سپرد. دختر چنین زنی را بعدها شاه اسماعیل اول به عقد خود درآورد که به روایت تاریخی در جنگ چالدران و نیز به همراه بهروزه خانم به چنگ عثمانی‌ها افتاد.

در مورد اسارت بهروزه بدست سپاهیان بنی‌چری عثمانی گرچه مطالبی در تایید آن وجود دارد، ولی نویسندگانی به نام سلطان علی اصغر، مشهور به رحیم‌زاده صفوی که خود را از نواده‌های سلطان مرتضی‌فرزند شاه سلیمان صفوی می‌دانند با تعصب بسیاری، در کتاب خود به نام زندگانی شاه اسماعیل صفوی، شدیداً نسبت به موضوع گرفتاری بهروزه خانم بدست عثمانی‌ها خط بطلان می‌کشد و آن را شایعه‌ای برای بی‌حیثیت کردن شاه صفوی می‌دانند. رحیم‌زاده صفوی در شرح کلی واقعه می‌نویسد: "... بعد از واقعه چالدران هر چند سپاه ایران به علت نداشتن آتشخانه و کمی عدد شکست خورد، اما شجاعت و پر دلی و شهامت و دلیری شاه اسماعیل بیش از پیش بر همگان روشن گردید و این خود لحظه به لحظه آتش‌حق و حسد را در درون سلطان سلیم مشتعل‌تر می‌ساخت. از این‌رو نویسندگان رومی برای درد پادشاه خود درمانی اندیشیدند تا به وسیله این درمان از اشتعال آتش رشک و کینه وی بکاهند و جان‌های درباریان را از غضب پادشاه خونریز حفاظت کنند. بنابر این یک زن رقاصه را که در تمام اردوی قزلباش از جنس زن منحصر " همان یک نفر را پیدا کرده بودند به نام همسر شاه اسماعیل نامیدند. چنانچه در نوشته‌های خود مورخان درباری استامبول چنین دعوی نمودند که زنی زیبا و جوان با پیراهن سرخ و آرایش عالی به میان سربازان یینگه‌چری آمده گفت من همسر پادشاه قزلباشم. عثمانی‌ها با این بهتان زشت و منفور و با این دروغ شاخدار و نجسب خود در حقیقت ناکامی‌های خویش را از اینکه نتوانسته‌اند ایران قزلباش را مانند سایر دولت‌های اسلامی همچوار که نابود ساختند نابود کنند و مرزهای عثمانی را به ترکستان و هندوستان اتصال دهد با فحاشی و هتاکی تسلیم می‌دادند، و گر نه هر شخص عادی نیز به این نکته اعتراف

دارد که زن پادشاه در هیچ حال بدون موکبی از کنیزکان و خواجهرایان حرکت نمی‌کند و همسر یک پادشاه هیچگاه بدون چادر و مقنعه در منظر بیگانگان ظاهر نمی‌شود، و اصولاً " چگونه ممکن بود در اردوی قزلباش فقط یک زن بی‌حجاب با آرایش و بزرگ همراه چندین هزار مردان سلحشور براه افتد و کدام مرد، خواه مسلمان، خواه عیسوی، یا یهودی، یا بت پرست تن به چنین بی‌عفتی می‌دهد. (۳۰)

بالجمله دعوی عثمانی‌ها نیز مانند سایر تهمت‌هایی بود که بر ضد شیعه و بر ضد قزلباش فراوان گفته و نوشته‌اند. بهر حال عثمانی‌ها برای زن مزبور عنوانی قایل شدند و بطوری که در روزنامه‌ها رسمی سلطان سلیم نوشته، خوانندگان آن زن را به قاضی عسکر روم ایل سپرد و بعدها که قاضی عسکر را نیز به قتل رسانید، آن زن از خانه قاضی عسکر که در اردنه بود به استانبول انتقال داده شد و دیگر از او خبری دیده نمی‌شود. شخصی از آن مردم که گمان می‌کنند که در تاریخ مطالعاتی دارند به مؤلف این کتاب (منظور رحیم‌زاده صفوی است) اظهار داشت که در پاریس کتابی دیدم که در آن کتاب نامهای از شاه اسماعیل خطاب به سلطان سلیم مندرج بود که زن اسیر شده مزبور را از خوانندگان روم طلب کرده بود، نویسنده از این خبر تعجب نمود، زیرا تمامی نامه‌های شاه اسماعیل که خطاب به خوانندگان نگارش یافته در منشآت آل عثمان بدقت نقل شده و در هیچیک از آن نامه‌ها اشاره به وجود چنین زنی دیده نمی‌شود، خلاصه آنکه بعد از تحقیقات معلوم گشت که کتابی که آن شخص در پاریس دیده یکی از رمان‌های ساختگی و افسانه‌های معمولی است که متأسفانه در قرن اخیر به نام رمان تاریخی معمول گردیده و دروغ‌سازان و مهمل‌سرایان برای جلب توجه خوانندگان با موضوعات عشق و عاشقی انواع اکاذیب را ساخته با کمی از حقایق تاریخی مخلوط کرده بدست مردم می‌دهند. حقیقت اینست که تعداد زنان شاه اسماعیل سه نفر بودند که هنگام جنگ چالدران یکی از آنها در همدان و دو نفر دیگر در اصفهان می‌زیستند و هر سه در آن سال تازه صاحب‌اولاد شدند. (۳۱)

البته همانطور که قبلاً " نیز توضیح دادیم این نویسنده خود را از نوادگان شاهان صفوی می‌داند و در دفاع از آنان تعصبی یک‌جانبه و شدید از خود نشان می‌دهد. به خصوص عزیمت شاه اسماعیل بعد از شکست جنگ چالدران و راهی شدن به سوی دره گزین یا درجین همدان را بدون تردید برای پیوستن به یکی از زنان خود که در آنجا زندگی می‌کرده می‌داند و ادعای دولت عثمانی را در گروگان‌گیری بهروزه خانم بشدت مردود می‌شناسد.

اما بهر صورت این نکته را نباید نادیده گرفت که در طول تاریخ اغلب در لشکرکشی‌ها، شاهان

۳۰ - خود نویسنده مطالب، در چند سطر بالاتر، تأیید می‌کند که این زن رفاصه از اردوی قزلباش بوده است، در حالیکه چند سطر بعد تکذیب می‌نماید و می‌گوید چطور ممکنست زنی با آرایش و بزرگ همراه چندین هزار مرد سلحشور باشد.

۳۱ - شرح جنگها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی، پیشین، ص ۳۶۲

و حتی در بسیاری موارد امرای لشکر و سربازان نیز زنان خود را همراه می‌بردند، تا در جنگ‌هایی که گاه بسیار طول می‌کشید همراهشان باشند، و این کار از سابقه قبلی برخوردار است و هیچ بعید نیست که شاه اسماعیل نیز یکی از زنان یا بیشتری از آنان را با خود همراه برده باشد.

توبه شاه طهماسب اول از فساد و عیاشی

شاه طهماسب اول پسر شاه اسماعیل اول نیز که از سال ۹۳۰ تا ۹۸۴ هجری به مدت ۵۴ سال سلطنت داشته، مدت مدیدی را به عیاشی و زنبارگی گذرانده و در اثر بی‌بند و باری وی فحشا نیز توسعه و رواج بسیاری داشته است. آنگونه که از فرمانهای او در سال ۹۴۰ هجری قمری برمی‌آید، معلوم می‌شود که وی حداقل مدت ده سال از سنوات حیات پادشاهی خود را به عیاشی گذرانده است. گویند: "... شاه طهماسب بعد از آنکه سالها گرد مناهی گشت ناگهان توبه کرد، و همه جا فرمان داد که مردم را از لهو و لعب منع سازند. و این رباعی را منسوب به او می‌دانند:

یک چند پی زمرد سوده شدیم یک چند به یاقوت تر آلوده شدیم
آلودگئی بود به هر حال، اما شستیم به آب توبه، و آسوده شدیم (۳۲)

چنان می‌نماید که مالیات اماکن فساد خود رقم مهمی بوده است و شاه طهماسب از آن چشم پوشیده. بد نیست برای شناختن نوع این اماکن، به یک فرمان شاه طهماسب که حاکی از منع این کارها در کاشان بوده است توجه کنیم. در بالای یکی از منازعه‌های موقوفات مسجد عمادالدین کاشان این فرمان بر سنگ ضبط شده است: المعظفر السلطان شاه طهماسب بهادر خان ... مشرهدایت‌التی توبو الی الله توبه نصوحا را به مسامح اعزاز رسانیده ... حکم واجب الاتباع صادر گشته که در ممالک محروسه شرابخانه و بنگ‌خانه و معجون‌خانه و بوزخانه و قوال‌خانه و بیت‌اللطف و قمارخانه و کبوتربازی نباشد، مستوفیان کرام، ماهانه و مقرری آن را از دفاتر اخراج نموده و داخل جمع و دفتر سازند ... و منع امارد (۳۳) نمایند که در حمامات خدمت نکنند ... (۳۴) و این فرمان نیز چون بسیاری از فرمان‌ها بعد از مدتی دستورات آن به فراموشی سپرده می‌شود و باز کار بر همان روال می‌گردد که بوده، زیرا معمولاً پادشاهان به ظاهر مردم را از ارتکاب به گناهان منع می‌کردند، اما خود در اندرون، چون به خلوت می‌رفتند، نه کم بلکه بسیار آن کار دیگری کردند و عیاشی‌ها از پادشاه به

۳۲ - بگفته دکتر باستانی پاریزی در کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۲۴۹، مقصود از یاقوت‌تر در این شعر شراب سرخ و از زمرد سوده، بنگ کوفته است که سبز رنگ بوده است.

۳۳ - جمع امرد، افراد مذکر آنچنانی و آنکاره

۳۴ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۲۳۲

بزرگان و از بزرگان و امیران به سایرین و بالاخره به همه مردم سرایت می‌کرد. زیرا در تواریخ از جمله منتظم ناصری می‌خوانیم که شاه طهماسب از چهارده سال قبل از فوت خود لشکریان را در مصادره اموال مردم آزاد گذاشته بود و در تمام این مدت ۱۱۴ هزار سپاهی بدون اینکه حقوقی از حکومت دریافت کنند با غارت مردم روزگار می‌گذرانیدند و شاه نیز در تمام این مدت "... دچار حرمسرا بود و وسواس حمام رفتن داشت و روز حمام را از صبح تا شام در گرمابه بود و عاقبت هم جان بر سر همین حمام گذاشت." (۳۵) بنوشته نصرالله فلسفی "... گویا زنان بانوره سعی مخلوط کردند و او در حمام استعمال کرد و درگذشت." (۳۶)

زندانی قلعه قهقهه

اسماعیل میرزا که در زمان حیات پدرش شاه طهماسب اول به خاطر سرکشی و طغیان در قلعه قهقهه زندانی بود، پس از مرگ پدر، در پناه حمایت ایل افشار و به ویژه به پشتیبانی خواهرش پریخان خانم به پادشاهی رسید، در مدت یکسال پادشاهی‌اش از سال ۹۸۴ تا ۹۸۵ هجری "... نه تنها کار مثبتی به نفع مردم انجام نداد، بلکه با کشتارهای دسته‌جمعی و عیش و عشرت‌های بی‌حساب، نامی ننگین از خود به یادگار گذاشت. وی شش برادر خود را در قزوین کشت و فرمان قتل عده‌ای دیگر را صادر کرد، ولی قبل از آنکه فرامین سیعانه او صورت عمل گیرد در خانه حلواچی باشی خود در اثر افراط در خوردن تریاک درگذشت." (۳۷)

ظلم بی‌حد او و ولگردی‌ها و عیاشی‌هایش آنچنان از حد گذشت که پریخان خانم نیز از اینکه او را به کمک سران طوایف بر اریکه قدرت نشاندند است پشیمان شد و با او راه دشمنی پیش گرفت. گرچه در اغلب منابع، مرگ او را در اثر مصرف فلونیا (۳۸) ذکر کرده‌اند، لکن مردن او در عین حال در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است و مرموز و عجیب بنظر می‌رسد. "برخی نوشته‌اند که دوازده مرد به لباس زن به اتاق خواب او رفتند و به تحریک خواهرش پریخان خانم او را خفه کردند، و برخی فوت او را به مرض قولنج دانسته‌اند، و جمعی گفته‌اند که وی در خانه حسن بیگ به علت خوردن تریاق زیاد و فلونیا درگذشته است." (۳۹) و اما آنچه که به صحت نزدیک است، موضوع

۳۵- همان، ص ۲۹

۳۶- زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ج ۱، ص ۱۵

۳۷- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۲

۳۸- فلونیا معجونی است که از تخم شاهدانه و شیرۀ خشخاش می‌ساختند و به عنوان مسکرو مسکن بکار می‌رفته است.

۳۹- سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۴۳، با اندکی تغییر

اعتیاد او به فلونیا بوده که مخالفان وی از جمله پریخان خانم وقتی هرزگی و فساد او را بیش از حد می‌بینند، مواد مورد مصرفش را با سمی آلوده می‌کنند و بدینوسیله او را از پای درمی‌آورند.

سلطان محمد خدا بنده آلت دست زنان حرمسرا

وقتی شاه اسماعیل دوم، طومار سلطنت یکساله‌اش در اثر فساد و ظلم در هم پیچید، امیران و سران کشور با اصرار بسیار سلطان محمد خدا بنده، فرزند ارشد و نایب‌نای شاه طهماسب اول را به سلطنت انتخاب کردند. از همان اوان کار نیز مشخص بود که از وی کاری در جهت اداره مملکت ساخته نیست، و فقط آلت دستی است برای دیگران و مستمکی است برای سودجویان که از وجود او در جهت تأمین منافع خویش بهره‌گیرند و به مقصود خویش نایل شوند. او بخصوص به علت ضعفی که داشت دستخوش دسیسه‌های زنش مهد علیا بود، البته این زنی است که بخاطر ناپکاری‌اش نامی دارد، وگرنه زنان دیگری نیز در زندگی این پادشاه ناهینا بودند. او بکلی "دست از امور سلطنت کشیده و فقط به عنوان شاهی قناعت کرده بود و تمام شبانه روز را در حرمسرا بسر می‌برد و به معاشرت زنان یا کارهای کودکان مشغول بود. از آنجمله نوشتن آنکه که گاه چند گربه را لباس‌های ابریشمین می‌پوشانید و زنگوله‌های زرین بر گردن می‌بست و فرمان می‌داد که شیپور و کرنا بزنند، آنگاه خود دست می‌زد و شادی می‌کرد. چون به او می‌گفتند: شاها، سربازان عثمانی فلان شهر را گرفتند چرا راحت نشسته‌ای؟ در جواب با تفریح می‌گفت: صبر کنید تا عروسی گربه‌های من تمام شود!" (۴۰)

در اثر بی‌کفایتی که سلطان محمد خدا بنده داشت، زنش تقریباً تمام کارهای سیاسی مملکت را قبضه کرده بود و حتی با قدرتی که بهم رسانده بود پریخان خانم را نیز به دیار نیستی فرستاد، اما خود نیز جان در راه این خودسری گذاشت و با مرگ او حکومت یکساله شوهرش نیز به پایان نزدیک شد و راه رسیدن شاه عباس اول به سلطنت هموار گردید.

شاه عباس اول و زنان حرمسرای او

شاه عباس همچنانکه در کار سیاست و مملکتداری مهارت و استعداد فوق‌العاده داشت، در کار عشق و محبت نیز پر شور و در زندوستی بی‌اختیار، و در اداره حرمخانه شاهی سخت متعصب و دقیق بود. شاه عباس زمانی که شانزده سال بیش نداشت و هنوز به تخت سلطنت ننشسته بود و به

سرپرستی مرشد قلی خان استاجلو در خراسان خود را شاه بامیده بود، نخستین همسر خود را که زنی چرکس بود اختیار کرد که از این زن در سال ۹۹۵ هجری پسر بزرگش محمد باقر میرزا که بعدها به صفی میرزا معروف شد بدنیا آمد. این زن چرکس، همسر عقدی شاه عباس نبود، بلکه وی زن صیغه‌ای شاه به حساب می‌آمد. شاه عباس زمانی که در اواخر ذی‌الحجه سال ۹۹۶ هجری قمری به سلطنت رسید، در حالیکه هنوز هیجده ساله بود دو زن را در یکشب رسماً به عقد خود درآورد. این دو زن از شاهزاده خانم‌های بزرگ صفوی بودند. از این زنان "... یکی اعلان پاشا خانم نخست زن سلطان حمزه میرزا برادر بزرگ شاه عباس بود و از زمانی که آن شاهزاده در سال ۹۹۴ هجری بدست دلاک خود کشته شد شوهری اختیار نکرده بود، تا اینکه در این سال به عقد شاه عباس درآمد. عروس دیگر مهد علیا خانم دختر بزرگ سلطان مصطفی میرزا پسر شاه طهماسب اول، یعنی دختر عم شاه عباس بود. این خانم و دوشیزه را در یک مجلس و در بهترین ساعت به عقد دایمی کلب‌آستان علی درآوردند، و در باغ سعادت‌آباد یا باغ جنت قزوین جشنی شاهانه برپا ساختند و سه شب چراغان و آتشبازی کردند، و مبلغ هفتصد تومان که به پول آن زمان ثروتی بود، فقط صرف آتشبازی شد. پس از آنهم شاه عباس زنان بسیار دیگر ایرانی و گرجی و ارمنی و چرکس و تاتار گرفت. وی با گرفتن خواهر شاهرودی خان عباسی حکمران لرستان، یکی از شاهزاده خانم‌های صفوی را به شاهرودی خان داد تا بدینوسیله حکمران لرستان را که غالباً با دولت عثمانی می‌ساخت و گاه به خود سه، و یغماگری می‌پرداخت مطیع سازد. در سال ۱۰۰۵ هجری نیز چون شنید که عبدالغفار نام از ازنائوران (۴۱) گرجستان دختری زیبا دارد، یکی از شاهزادگان گرجی به نام بکرات میرزا را که در دربار ایران پسر می‌برد، با فرهاد خان قرمانلو، از سرداران بزرگ قزلباش، برای آوردن دختر به گرجستان روانه کرد. شاهزاده گرجی پیش از سرداران قزلباش به گرجستان رفت و دختر را خواستگاری کرد. سپس فرهاد خان که در حدود گنجه توقف کرده بود پانصد سوار قزلباش به استقبال وی فرستاد، و آن دختر را در ماه ذیقعد آن سال به قزوین آوردند و به حرمخانه شاهی سپردند. " (۴۲)

نامزد کردن دختران از بدو تولد برای پسران در زمان صفویه نیز مرسوم بوده است، چنانکه دختر خان احمد گیلانی را زمانی که صفی میرزا پسر شاه عباس هنوز بیش از سه سال نداشت برای وی نامزد کرده بودند. وقتی که این دختر به سن نوجوانی رسید و گل زیبایی‌اش شکفته شد، شاه عباس به این بهانه که پسرش آن دختر را دوست نمی‌دارد در سال ۱۰۱۱ هجری برای خود عقد کرد و بدین ترتیب دختری را نیز که قرار بود در آینده عروس او شود به داخل حرمسرای خویش برد.

۴۱ - ازنائوران به اعیان و اشراف صاحب‌نسب و آزادگان و اصیل‌زادگان گرجی گفته می‌شد.

۴۲ - زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۲

در مورد این ازدواج گفته‌اند که "شاه عباس در سال ۹۹۹ هجری قمری دختر خان احمد گیلانی، حکمران مستقل گیلان را برای شاهزاده صفی میرزا که در آن تاریخ چهار سال بیشتر نداشت خواستار شد. خان احمد به ملاحظات سیاسی به این وصلت مایل نبود، ولی چون شاه عباس اصرار و پافشاری کرد، جز اطاعت چاره‌ای ندید و دختر خود را به قزوین فرستاد. دختر خان احمد در حرمسرای شاهی به عنوان نامزد صفی میرزا تربیت شد و مدت‌ها با وی همبازی و مصاحب بود ولی همیشه بر شاهزاده تسلط داشت و بر سر اندک اختلافی او را می‌زد. در سال ۱۰۱۰ هجری چون صفی میرزا به سن پانزده رسیده بود، شاه عباس مصمم شد که دختر خان را رسماً "به عقد وی درآورد، و مقدمات عروسی را فراهم سازد، اما شاهزاده نامزد خود را به علت بد رفتاریهای او دوست نمی‌داشت. ملا جلال‌الدین محمد منجم نیز در تاریخ عباسی در این خصوص می‌نویسد: چون دختر خان احمد والی گیلان نامزد صفی میرزا بود نواب کلب آستان علی اراده نمودند که صیغه عقد گفته، عروسی بفرمایند، اما نواب صفی میرزا راضی نشد، به سبب آنکه در صخرسن از این دختر کتک بسیار خورده بود، هر چند نواب کلب آستان علی مبالغه بیشتر کرد، اثر کمتر داد.

شاه عباس ناچار در اواخر جمادی‌الاول آن سال دختر بزرگ شاه اسماعیل دوم را به عقد دائمی وی درآورد و پس از دو ماه به عنوان اینکه نمیتوان دختر خان احمد را در حرمسرا همچنان بی‌شوهر نگهداشت، حسب‌الصلاح اکابر و اعیان در روز دوشنبه ۱۴ ربیع‌الاول ۱۰۱۱ خود به زنی اختیار کرد و بر خیل همخوابگان خویش افزود. " (۴۳)

شاه عباس در میان زنان مختلف به زنان کرجی و چرکس به سبب زیبایی ایشان عشق مخصوص داشت. زیرا به قول شاردن "خون کرجی بهترین خون‌های مشرق بلکه همه جهانست. من درین کشور میان مرد و زن یک صورت زشت ندیدم و صورت‌های فرشته‌آسا فراوان بود. زنان کرجی لطف و زیبایی مخصوصی دارند که در هیچ کشور دیگر دیده نمی‌شود. بلند قد و خوش‌اندام و کمر باریکند و یگانه عیبی که از ایشان می‌توان گرفت، آرایش زیاده از اندازه‌ایست که همه از زیبا و زشت گرفتار و پای‌بند آنند. " (۴۴)

چون در حرمسرای دوره صفوی و سلسله‌های بعد از آن زنان و دختران کرجی بسیار مورد توجه بودند و به تعداد بسیاری از این زیبارویان را بخاطر همخواهی با شاه انتخاب می‌کردند، بی‌مناسبت نیست علاوه بر توضیح کوتاهی که از سفرنامه شاردن آورده شده مطالب دیگری نیز در زمینه علت فراوانی دختران کرجی در حرمسراها بیاوریم. چرا که علاوه بر علاقه، شاهان و بزرگان به زنان گرجستان زمینه دیگری نیز برای تصاحب اجناس لطیف کرجی وجود داشته است که همین موضوع باعث می‌شد تا خیل این هدایا به دربار سلاطین و حرمسرای امیران و ثروتمندان سرازیر شود.

شاردن در قسمت‌های مختلف سفرنامه خود با اشاره به وضع زندگانی مردم ایالت‌های مینگرلی، ایمرتیا و گرجستان می‌نویسد در این مناطق "... نژادی سکونت دارند که وجاهت بی‌نظیرشان در سراسر جهان ضرب‌المثل است، اطفالشان را که از سالیان قدیم به تعداد زیاد وارد ایران و ترکیه می‌کرده‌اند بواسطه وصلت با اهالی این کشورها عامل تغییر صورت افراد طوایف بومی گردیدند. ... جان و مال رعایا در اختیار و تحت سلطه اشراف مملکت است و هر چه بخواهند با رعایا می‌کنند. زنان و فرزندان‌شان را می‌گیرند و می‌فروشند و یا هر نوع که دلشان بخواهد با آنان رفتار می‌کنند. باور کردنی نیست که اهالی تا چه اندازه بی‌مروتند و چه قساوتی نسبت به همشهریان و حتی نسل و نژاد خود دارند، و در صددند که به زیردستان دست یابند و بجزئی بهانه ایشان را با زن و فرزندان‌شان می‌فروشند. فرزندان همسایگان خود را می‌ربایند و همین معامله را با ایشان می‌کنند و حتی مادران و زنان و فرزندان خود را نه تنها به جهت فرونشاندن آتش خشم و انتقامجویی بلکه فقط بسائقه طینت فاسد می‌فروشند. چند تن از نجبا را بمن نشان دادند که باین درجه از قساوت رسیده بودند، یکی از آنان روزی تعدادی از کشیشان را فروخت. این نجیب‌زاده عاشق دوشیزمای شد و با اینکه زن داشت تصمیم به ازدواج با او گرفت و چون پولی را که به معشوق خود وعده داده بود و مخارج عروسی را نتوانست تهیه کند ناچار برای تأمین آن نوکران خود را فروخت، و رعایای وی که از قصدش آگاه شدند زن و فرزند خود را برداشتند و گریختند. وی که ناامید و دستش از همه جا کوتاه شد دست به غداری عجیبی زد، بدین معنی که دوازده کشیش را بمنزل خود خواند تا نمازی با تشریفات تمام بخوانند و قربانی کنند و اینان نیز بی‌خبر از همه جا بدانجا رفتند زیرا بهیچوجه بفکرشان نمی‌رسید که ممکن است آنها را به ترکان بفروشند. چون چنین امری تا آن روز اتفاق نیفتاده بود. نجیب‌زاده بگرمی آنها را پذیرفت و پس از اینکه نماز را خواندند گاوی هم قربانی کرد و به آنها خورد و مشروب فراوانی نوشاند، سپس دستور داد آدم‌هایش آنها را بگیرند و به زنجیر بکشند و پس از آن سر و ریششان را تراشید و شب آنان را در ازای رخت و لباس به ناخدای یک کشتی ترک فروخت. با اینهمه چون وجه کافی برای معشوق و مخارج عروسی فراهم نشد این ببر خون‌آشام زن خود را نیز برداشت و به همان کشتیبان فروخت.

... در مینگرلی کنیزداری و زنا و تعدد زوجات و رابطه با محارم و افعال نظیر آن را اعمال پسندیده می‌شمارند و زن‌های یکدیگر را می‌ربایند و بدون پروا با عمه و خاله و برادرزاده و خواهرزاده خود ازدواج می‌کنند. بین زن و شوهر حسادت بسیار اندک است و هرگاه مردی زن خود را با فاسقش غافلگیر کند معمولاً به جبران این عمل یک بچه خوک از او تاوان می‌گیرد و بهمین اکتفا می‌کند و بچه خوک را هم، فاسق و شوهر و زن بدکار سه نفری با هم می‌خورند. شگفت‌آور اینست که این ملت بدکار ادعا می‌کنند که تعدد زوجات و رابطه با کنیزان کار خوبی است، چه از این راه، شخص صاحب اولاد کثیری می‌شود و می‌تواند آنها را در ازای پول نقد یا خوراک و پوشاک ب دیگران بفروشد. معذک

این موضوع در مقام مقایسه با کار دیگر ایشان ناچیز جلوه می‌کند و این قسوت عبارت از اینست که عقیده دارند وقتی کسی وسیله تامین معاش فرزندان خود را ندارد کشتن اطفالی که تازه متولد می‌شود و بیماری که از آنها قطع امید شده است نیکوکاری و عمل خیر بشمار می‌رود. " (۴۵)

با مختصر مطالبی که در زمینه وضع اجتماعی و عادات و آداب مردم ایالات گرجستان آمد دقیقاً " علت فراوانی زنان و دختران گرجی بیشتر از هر جای دیگر در دربار صفوی مشخص می‌شود. حاصل همخوابگی شاهان با این زنان رانده از خانه و کاشانه و وامانده، تحویل فرزندان به دربار ایران بود که اغلب برای دست یافتن به سلطنت، مملکت را به آشوب می‌کشیدند. زندگی و تبعید نیز در میان چنین زنانی و سوسه‌انگیز و فتنه‌گر معلوم است که چه عواقبی می‌داشت. زنانی که به فراوانی در دسترس بودند و عامل زیبایی هم رغبت و میل شاهان را به آنان بیشتر می‌کرد.

بدین ترتیب شاه عباس حق داشت که حریصانه در پی گرد آوردن زنان گرجی در حرمسرای خود باشد. چنانکه وجود زنان دیگر ملل باعث شده بود تا زنان ایرانی در حرم شاه نسبت به دیگر زنان کمتر باشد. بی‌پترو دلاواله نیز تأیید می‌کند که در حرم شاه، زن ایرانی کم بود و بیشتر زنان او شاهزاده خانمان یا کنیزکان گرجی و چرکس و حتی روسی بودند. (۴۶)

همانگونه که در بیان تشکیل حرمسرای بسیاری از پادشاهان نوشتیم، سلاطین علاوه بر اینکه علاقه وافر به زن داشتند و بسیاری از آنان را برای لذت‌جویی می‌خواستند، در این زن‌خواهی‌ها در اغلب موارد مسائل سیاسی را نیز فراموش نمی‌کردند و شاه عباس نیز تعدادی از ازدواج‌هایش این چنین بود. او که در سال ۱۰۱۲ برای بازگرفتن آذربایجان از ترکان عثمانی به آن سرزمین تاخت و قلعه‌های تبریز و نخجوان و ایروان را گرفت و الکساندر خان امیر گرجستان کاخ‌های گرگین خان امیر گرجستان کارتلی را به اطاعت خود درآورد، برای اثبات دوستی خود، بعد از آنکه گرگین خان به دیار دیگر شتافت، دختر او را که نیناتین نام داشت به حرم خود داخل کرد. این زن صیغه‌ای پس از وصلت با شاه عباس به نام‌های لیلی و فاطمه سلطان موسوم شد، و برای اینکه الکساندر خان دیگر متحد شاه صفوی نیز آزرده خاطر نشود، یکی از نواده‌های وی به نام کتابین را هم خواستگاری کرد. مورخان عموماً " این زن را به نام دیدی‌پال و تی‌تی‌فال می‌شناسند که از جمله زنان صیغه‌ای شاه بود.

" در اواسط ماه ربیع‌الاول سال ۱۰۱۶ هجری نیز [شاه عباس] دختران رستم خان داغستانی، و معصوم خان والی طبرسران را صیغه کرد و در شب سه‌شنبه چهاردهم ربیع‌الآخر سال ۱۰۱۹ خواهر قباد خان از سرداران کردمکری را گرفت و چهار روز پس از این وصلت، شاه عباس، قباد خان را با

۴۵ - همان ج ۱، ص ۱۷۲ و ج ۲، ص ۱۷۵ به بعد به اختصار.

۴۶ - سفرنامه بی‌پترو دلاواله، پیشین ج ۲، ص ۳۷۴ و ج ۴، ص ۳۳۸.

نود و چهار تن از بزرگان به جرم خیانت کشت" (۴۷) در این مورد می‌بینیم که قصد شاه و منظور اصلی او از ازدواج با خواهر قباد خان جلب دوستی و محبت نبوده، بلکه این وصلت حیل‌های سیاسی بوده تا قباد خان و اطرافیان مقتدر وی را بدام اندازد و به هلاکت رساند.

عده زنان حرم شاه عباس را از چهارصد تا پانصد نفر نوشته‌اند، بیشتر این زنان، زیبارویانی بودند که امیران و حکام گرجستان و ارمنستان و ولایات دیگر برای شاه هدیه می‌فرستادند. از این عده سه یا چهار تن از شاهزاده خانمان، زنان عقدی و رسمی شاه بودند و دیگران به عنوان صیغه و کنیز در حرمخانه بسر می‌بردند. امیران گرجستان و حکام ایرانی ارمنستان و شروان همه ساله عده‌ای دختر و پسر گرجی و ارمنی و چرکس برای شاه می‌فرستادند و او زیباترین ایشان را به حرمخانه شاهی می‌فرستاد و باقی را میان سرداران خود قسمت می‌کرد. بیشتر این امرا و حکام نیز برای بدست آوردن شغل بهتر و مقام بالاتری، دختران خود را به شاه هدیه می‌کردند، و همراه خود به دربار می‌بردند و با گرفتن پست و مقامی باز می‌گشتند و گاه نیز حکام ولایات فرزندان رعایا را به عنوان غلام و کنیز به دربار گسیل می‌داشتند و هر چه بیشتر بدینوسیله خود را به شاه نزدیک می‌ساختند.

پیتر و دلواله در سفرنامه خود اشاره دارد به اینکه شاه عباس به خاطر تصاحب زنی که همسر تهمورث خان گرجی بود با وی جنگید و او را از کشورش بیرون کرد و با آنکه خواهر این زن قبلاً به ازدواج شاه درآمده و از جمله زنان سوگلی حرم بود، خواهر دیگر را نیز بدین وسیله تصاحب کرد. (۴۸)

همانگونه که گفتیم شاه به دختران گرجی و چرکس و ارمنی علاقه بسیاری داشت و کسان شاه نیز مطابق این علاقه به گرد آوردن دختران مطلوب شاه همت می‌گماشتند و بهر طریق اینان را به چنگ می‌آوردند و به حرمسرای شاه تقدیم می‌کردند "ارامنه گاهی دختران صغیر خود را از ترس اینکه مبادا کسان شاه آنها را برای حرم بربایند، از ناچاری، خیلی زود شوهر می‌دادند، آنان طی مراسمی با دوزن من و یک کشیش به منزل دختر می‌رفتند و از طرف پسر، حلقه انگشتری در انگشت دختر می‌کردند و کشیش نیز صیغه عقد را جاری می‌کرد تا بدینوسیله دختران از همان سن نوجوانی و حتی کودکی صاحب شوهر باشند تا کسان شاه برای آنان دندان تیز نکنند." (۴۹)

۴۷- زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۳

۴۸- پیتر و دلواله توضیح می‌دهد که این زن خواهر لهراسب خان دوم امیر گرجی است که از سال ۱۶۵۵ تا سال ۱۶۱۴ پادشاه کارتلی بود و در آن سال بر اثر حمله شاه عباس به گرجستان تاج و تخت و سپس جان خود را از دست داد. سفرنامه پیتر و دلواله، مکتوب چهارم، ص ۲۴۸

۴۹- سفرنامه کاری، پیشین، ص ۱۰۶، با اندکی تغییر

پیتر دلاواله که از معاصران شاه عباس است در سفرنامه خود مطالب جالبی از ترکیب زنان در حرمسرای پادشاه و طرز زندگی آنان بدست می‌دهد. او می‌نویسد: شاه به زنان ایرانی و حتی به زنان خانواده خویش علاقه‌ای ندارد. در حرم او از دختران حکام بزرگ و اشخاص عالیمقام کشور بسیار کم است. او دختران طبقه پست را خود پسندیده و انتخاب کرده است. زنان او تقریباً همه گرجی و چرکسی و روسی و ارمنی هستند. از این دسته، گروهی مسلمان شده‌اند، زیرا عیسوی بودن گناهی بزرگ و برای ایرانیان نفرت‌انگیز است. زنان پس از ورود به حرمسرای شاه ناچار باید قوانین اسلام را محترم شمارند و اگر عیسوی مانده‌اند دین خود را آشکار نکنند. در حرم شاه، زنان تاتار و ازبک و طوایف مسلمان دیگر هم هست، که به رسم هدیه برای او فرستاده‌اند. شاه حق دارد که زنان گرجی را از دیگران عزیزتر شمارد، زیرا مانند زنان کشور ما ایتالیا مهربان و مودب و ملایم و تقریباً همگی از خانواده‌های اصیل و نجیب‌اند، و بی‌شک زیباترین موجودات آسیا هستند. زنان سیه چرده، ایزان هرگز به پای ایشان نمی‌رسند. زنان گرجی همه بلند قامتند و تقریباً همگی زلف سیاه و چشمان درشت دلپذیر مشکی، و رنگ سفید و سرخ دارند. زنان گرجی هیچوقت زن عقدی شاه نمی‌شوند. اساساً "زنان عقدی او سه یا چهار و همگی از بستگان نزدیک وی هستند. به همین سبب هرگز زنان گرجی یا چرکس و ارمنی شاه را بیگم خطاب نمی‌کنند، و این عنوان تنها بر خواهران و دختران و عمه‌ها و خاله‌های شاه و هر زنی که از خاندان سلطنتی باشد، اطلاق می‌شود. زنان دیگر را خانم می‌نامند، و بزرگترین زن حرم شاه را که به سبب پی‌ریز بودن یا داشتن نسبی عالی‌تر و یا نزدیکیتر بودن به شاه، بر دیگران برتری دارد بیگم مطلق می‌خوانند، و دیگر اسمی بر آن اضافه نمی‌کنند، در صورتیکه شاهزاده خانمان دیگر را فی‌المثل زینب بیگم یا مریم بیگم می‌گویند.

پاسداری از حرمسرای شاه را خواجگان سیاه به عهده داشتند و اینان هیچگاه از حرمسرا خارج نمی‌شدند و پیوسته کار مراقبت و خدمت زنان را انجام می‌دادند. از سوی دیگر مهتر و خواجگان سفید هرگز بدرون حرمخانه شاهی داخل نمی‌شدند، مگر اینکه شاه خود ایشان را بدانجا می‌برد.

خواجگان سفید هر وقت که شاه از حرمسرا بیرون می‌آمد از بی او حرکت می‌کردند. یوزباشی خواجگان سیاه نیز جدا از یوزباشی خواجگان سفید بود. در ایران میان یکی از خدمتگزاران قدیمی که در ستکار و متدین و نجیب و به شاه از دیگران نزدیکتر و در نزد او محترم‌تر بود به مقام ایشیک آقاسی باشی شب و روز بر در حرمخانه شاهی حاضر بود و تمام قاپوچیان و ایشیک آقاسیان حرم مطیع فرمان او بودند. محافظت قسمت درونی عمارت و خلوتخانه شاه با قاپوچیان خلوت بود، ولی همگی در فرمان ایشیک آقاسی باشی بودند.

ضمناً "حرمسرای شاهی بدست زنی بنام زینب بیگم که عمه شاه بود اداره می‌شد، و شاه در غالب امور با وی مشورت می‌کرد و دستورهای او را به کار می‌یست. "زینب بیگم در سال‌های اول سلطنت شاه عباس در شخص او نفوذ فوق‌العاده داشت، و شاه بی‌صوابدید وی به کمتر کاری اقدام

می‌کرد. پس از آن تدریجاً از نفوذش کاسته شد، حتی در سال ۱۰۲۲ میان او و شاه اختلاف افتاد و شاه او را از حرمخانه اصفهان دور کرد و به قزوین فرستاد، ولی در سال ۱۰۲۲ با هم آشتی کردند و زینب بیگم به اصفهان باز آمد و بار دیگر محرم و مشاور شاه و مصلحت‌گزار امور سلطنتی گردید. زینب بیگم پس از مرگ شاه عباس نیز تا سال ۱۰۴۱ هجری همچنان در حرمخانه شاهی معزز و محترم و خاتون حرم بود. در این سال شاه صفی، پس از آنکه تمام مدعیان سلطنت را کور کرد یا کشت، زینب بیگم را هم از حرمخانه بیرون راند و او تا سال ۱۰۵۱ هجری دور از دستگاه سلطنت در انزوا بسر می‌برد و در این سال درگذشت. " (۵۰)

تصفیه در حرمسرای شاه

با وجود سیل دختران و زنان زیباروی که از هر جانب به حرمسرای شاه عباس اول سرازیر بود، بدون تردید طولی نمی‌کشید که اندرون دربار پادشاه با تورم جنس لطیف روبرو می‌شد و می‌بایست تعدادی از زنان قدیم جای خود را به زنان جوانتر و بهتر و شادابتر بدهند، بهمین خاطر ... هر وقت که عدد زنان و کنیزکان حرم زیاد می‌شد، با دوران جوانی و طراوتشان به پایان می‌رسید، شاه جمعی از ایشان را طلاق می‌داد و یا آزاد می‌کرد و برای هر یک به میل خود شوهری برمی‌گزید. چنانکه در سال ۱۰۲۲ هجری سی تن از زنان و همخوابگان خود را طلاق گفت و به عقد سرداران و درباریانی که خود انتخاب کرده بود، درآورد. اگر شاه یکی از زنان حرم خود را به کسی می‌داد، این کار دلیل کمال توجه و علاقه وی به آن کس بود، و او در میان اقران سرافراز و مفتخر می‌شد. زنانی را که به‌دین‌صورت از حرم خارج می‌شدند، به فرمان شاه در کجاوهای بر شتر می‌نشاندند و با اسباب و اثاثیه‌اش به خانه شوهر تازه می‌بردند. " (۵۱)

شاه گاه نیز زنان سوگلی و محترم خود را بنا به دلایلی رها می‌کرد و به سرداران بزرگ می‌داد. چنانکه پس از یاغی شدن تهمورس خان امیر کاخ، خواهر او مارتا را طلاق گفت و به خان گنجه داد و تیناتین یا لیلی خانم خواهر لوارساب خان امیر کارتل را نیز پس از کشتن این امیر در شیراز به پیکر خان که از سال ۱۰۲۹ هجری به حکومت کاخ می‌نصوب شده بود بخشید. در حالیکه قبلاً دیدیم شاه عباس برای تصاحب این زنان چگونه با همسر یا برادر آنان درافتاده و با ایشان به جنگ و ستیز می‌پرداخت، در حقیقت آنگونه با زور و ظلم می‌گرفت و در اثر ناملامت، این چنین اسارت‌بار این زنان را به دیگران می‌بخشید. در این بذل و بخشش‌های شاهانه، در مطالعه وضع حرمسرای شاه عباس به نکته‌های جالبی نیز برمی‌خوریم، و آن هدیه زن حامله حرمسرا بود به برخی از امرا.

۵۰- زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۴ به بعد.

۵۱- سفرنامه پیترو دلاواله، پیشین، ج ۳، ص ۳۸۵ و ج ۴، ص ۳۲۸.

چنانکه زمانی، شاه "یکی از زنان حرم را به امامقلی خان امیرالامرای فارس داد. این زن هنگامی که به خانه خان فارس رفت سه ماهه آبستن بود و پس از شش ماه پسری آورد که فرزند امامقلی خان معرفی شد، ولی در حقیقت پسر شاه بود، و وجود او در آغاز سلطنت شاه صفی، موجب کشته شدن امامقلی خان و فرزندان و بستگان وی گردید. این پسر صفی قلیخان نام داشت." (۵۲)

شاه عباس یکی از زنان حرم خود را نیز به محمد خان شمس‌الدین لو، از امیران قزاق معروف به دلو محمد خان بخشیده بود. پیترو دلاواله جهانگرد ایتالیائی که در سال ۱۵۲۷ هجری در یکی از مجالس شرابخواری شاه حاضر بوده و شوخی‌های شاه را با دلو محمد خان که شاه به شوخی دلی محمد یعنی محمد دیوانه‌اش می‌خواند، درباره "این زن شنیده می‌نویسد: "... سپس دلی محمد خان از شاه خواست که به او شراب دیگری بدهد، و گفت که چون دیر شده است می‌خواهد به خانه رود. شاه برای او جامی از شراب پر کرد و به خنده گفت: لابد می‌خواهی بروی و به آن خانم خدمتی کنی؟ مقصودش یکی از بانوان حرم خود بود که به عقد دلی محمد خان درآورد، و این رسم اوست که زنان زائد حرم خویش را به بزرگان کشور می‌دهد. خان محمد در جواب گفت: آری درباره او از هیچ چیز کوتاهی نمی‌کنم و او بهانه‌ای برای شکایت ندارد. البته زنی را که شاه به ما داده است باید خوب راضی کنیم. شاه باز خندید و پرسید: وقت را با او چگونه می‌گذرانی؟ خان جواب داد: بسیار خوب و خوش." (۵۳)

شاه عباس، زبیده بیگم دختر خود را نیز به یکی از نزدیکانش به نام عیسی خان قورچی‌باشی بخشیده بود و آن دختر چون به حکم پدرش تن به چنین ازدواجی داده بود، بقورچی‌باشی نگاه نمی‌کرد "... عاقبت آن سردار به شاه شکایت برد که به جای زن ماده بهری به او داده است، و گفت که دخترت تا کنون دو بار به روی من خنجر کشیده است. شاه بسیار خندید و پرسید: در خانه چند کنیز سفید داری؟ جواب داد: نزدیک چهل و پنج کنیز. شاه گفت: از امشب مرتب با کنیزان خود بخواب و زن را با بی‌اعتنائی تنها بگذار. سردار دستور شاه را به کار بست. دو روزی نگذشت که شاهزاده خانم با خشم فراوان نزد شاه شکوه برد که شوهرم همه خدمتکاران و کنیزان خود را از من عزیزتر می‌دارد. شاه جواب داد که حق با شوهر تست و آنچه کرده به دستور من بوده، و به دختر نصیحت کرد که همانشب شوهر را به خوابگاه خویش خوانده و با او مهربان باشد. دختر نیز چنین کرد و از آن پس زندگانی ایشان با عشق و سرور آمیخته شد." (۵۴)

۵۲- زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۲۳۸ و ۲۳۹

۵۳- همان، ص ۲۳۸، به نقل از سفرنامه پیترو دلاواله

۵۴- همان، ص ۱۹۹

شوخی زنان حرمسرا با شاه

هر وقت که شاه مغموم و دلتنگ به حرمسرا می‌رفت، هیچیک از زنانش جرات اینکه به او نزدیک شوند و سخنی بگویند، نداشتند. تنها زنی که شهادت پیشقدم شدن در صحبت با شاه را در این موارد پیدا می‌کرد یکی از زنان اصلی او که گرجی و مسیحی است بود و دیگر زنان درین مواقع خود را کنار می‌کشیدند. این بانوی گرجی که ظاهراً همان دختر عبدالغفار گرجی است که شاه در سال ۱۰۵۵ او را به زنی گرفت بر روح شاه عباس تسلط فوق‌العاده داشت، و می‌توانست آهسته آهسته با تدبیر او را مشغول کند و فکرش را از غمی که داشت منحرف سازد. اما اگر شاه خوشحال و خندان بود و یا آرام آرام از حالت غم بیرون می‌آمد و نشاطی می‌یافت، آنگاه همه زنان به دور او حلقه می‌زدند و به شوخی و تفریح می‌پرداختند و به بازی‌های گوناگون و خوردن و آشامیدن مشغول می‌کردند تا به او در میان زنان و کنیزان حرم خوش بگذرد. در این مواقع یکی او را قلقلک می‌دهد و دیگری او را به سستی می‌کشاند. بعضی اوقات سرو پای او را می‌گیرند و به هوا پرتابش می‌کنند، یا بهمین نحو در اتاق‌ها می‌چرخانند و سپس از خنده بی‌حال می‌شود و می‌گذارد آنان هر چه می‌خواهند بکنند. شاه به این ترتیب مشغول خنده و تفریح می‌شود و افکار سیاه خود را لااقل برای مدتی فراموش می‌کند. در این زمان، زنان حرم شاه سعی دارند هر کدام خود را بیشتر به او نزدیک سازند و موجبات شادیش را فراهم کنند، ولی از حسادت‌های زنانه در آنجا خبری نیست، و یا لااقل در ظاهر سعی می‌کنند آن را پنهان سازند. پیتر دلاواله در مورد فحش‌هایی که هنگام شوخی و تفریح با زنان بر زبان شاه جاری می‌شود توضیح می‌دهد که "نباید تصور کرد شاه با زن‌هایش با خشونت رفتار می‌کند، زیرا در زبان ترکی که امروزه به مناسبت وجود تعداد زیادی از زنان گرجی، مصطلح حرم شاه ایران است، همه به کلمه قحبه یعنی روسپی‌آشنایی دارند، گرچه این کلمه در موقع نزاع و عصبانیت فحش بزرگی است، ولی باید توجه داشت که اگر به یک زن مورد توجه با لحن خاصی گفته شود علامت محبت و شوخی است، و بسیاری از نجبا و خانواده‌های بزرگ نیز این کلمه را بدون اینکه موجبات خشم زن‌هایشان را فراهم سازند بر زبان می‌آورند، و این تقریباً همان رسمی است که نزد مردم ناپل نیز رایج است." (۵۵) این سیاح اضافه می‌کند "بنظر من علت اینکه وی (منظور شاه عباس اول است) همیشه حتی در جنگ‌ها زنان خود را همراه می‌برد، وجود همین شوخی‌ها و تفریح‌هاست تا به کمک آنها تلخی زندگی را از یاد ببرد، در صورتی که اشخاص ناوارد این عمل را نتیجه میل سیر نشدن او به زنان تلقی می‌کنند." (۵۶)

البته باید گفت که هم نظر پیتر و دلواله صحیح است و هم نظر آن افرادی که ایشان، آنان را ناوارد خطاب کرده‌اند، چون بعد از همین شوخی‌ها و قلقلک دادن‌هاست که نوبت آن کار دیگر هم می‌رسد.

زنان حرم در رکاب شاه

شاه عباس در تمام سفرهای خود، حتی سفرهای جنگی، بیشتر زنان حرم را همراه می‌برد. اساساً در لشکرکشی‌های قدیم، زنان هم با شوهران خود به میدان جنگ می‌رفتند و مانند ایشان در تمام مصائب لشکرکشی شرکت می‌جستند و گاه نیز مانند مردان با دشمن می‌جنگیدند. البته بنظر نمی‌رسد که در این سفرهای جنگی، زنان شاه عباس به خاطر شرکت در پیکار و نبرد همراه او رفته باشند. در اینگونه مسافرت‌ها، زنان شاه همیشه هنگام شب حرکت می‌کردند تا کسی ایشان را نبیند. شاه نیز غالباً با زنان خویش همراه می‌شد، و در این صورت بجز عده‌ای از قراولان و خواجگان مخصوص، کسی را با خود نمی‌برد. سایر همراهان شاه و سپاهیان یا دورادور از دنبال می‌رفتند و یا از راه دیگر به سوی مقصد رهسپار می‌شدند.

هر وقت که شاه همراه حرم بود، زنان بر اسب می‌نشستند و رو به خود را بالا می‌زدند و به آزادی، با روی گشاده حرکت می‌کردند. شاه نیز در میان زنان، و خواجگان اسب می‌راند و می‌گفت و می‌خندید و شکارکنان سفر می‌کرد. اما اگر شاه خود همراه حرم نبود، زنان را در کجاوه‌هایی که بر پشت استر یا شتر گذاشته می‌شد، جای می‌دادند، و در اینصورت چون کجاوه‌ها بکلی بسته و پوشیده بود، تنها چیزی که ایشان را از مسافران دیگر مشخص می‌ساخت، وجود خواجگان و قراولان مخصوص حرم بود. کجاوه‌ها گاه جفت از دو پهلوی شتر آویخته می‌شد و دو زن در آنها قرار می‌گرفتند، و گاه کجاوه‌ای بر یک پهلوی شتر و چیزی هم وزن آن مانند صندوق بر پهلوی دیگر می‌بستند، و در اینصورت یک زن تنها در کجاوه بود. کجاوه‌ها را شتربانان، خالی بر پشت شتر استوار می‌کردند و دور می‌شدند و سپس خواجه‌سرایان بانوان حرم را روی دست برمی‌داشتند و در کجاوه‌ها جای می‌دادند. در سال‌های اول سلطنت شاه عباس سوار کردن بانوان نیز به عهده ساربانان بود، اما اتفاق نامطلوبی سبب شد که شاه این کار را قدغن کرد و دستور داد که دیگر، ساربانان به زنان حرم نزدیک نشوند. شرح واقعه اینست که: "شبی شاه در سفر، چنانکه عادت او بود ناشناخته و تنها حرکت می‌کرد. ناگاه متوجه شد که در قطار شتران بانوان حرم، کجاوه‌ای به یکسو خم گشته و نزدیک به افتادنست. هر چه ساربان را برای جابجا کردن کجاوه صدا زد از او اثری پیدا نشد. پس از اسب فرود آمد و پش رفت و شانه زیر کجاوه نهاد تا آن را به حال تعادل بازگرداند. ناگهان احساس کرد که کجاوه از حد عادی سنگین‌تر است، و چون سر بدرون آن برد معلوم شد که خانم در کجاوه تنها نیست و

ساربانان با اوست. شاه از مشاهده این حال بقدری خشمگین شد که بیدرنگ خود را معرفی کرد و چند تن از سرداران را پیش خواند و فرمان داد تا سر زن و ساربان را در همانجا بریدند. رئیس ساربانان را نیز به سختی مجازات کرد تا دیگر کسانی را که طرف اطمینان و اعتماد نیستند همراه قافله حرم نکند، و از همان شب دستور داد که تنها خواجه‌سرایان همراه زنان حرکت کنند و ساربانان به قافله حرم نزدیک نشوند. " (۵۷)

البته وقتی پادشاهی آنقدر زن در حرمسرایش جای می‌دهد که بعضی‌ها در عمرشان فقط یکبار می‌توانستند نوبت همبستری با مردی را پیدا کنند، بعید نیست که زنان نیز برای اطفاء شهوت غریزی خود دست به چنین اعمالی بزنند. و با نخستین مردی که در فرصتی مناسب بخود نزدیک دیدند، هر چند ساربانان باشد خلوت کنند.

هنگام حرکت بانوان حرم، همیشه دسته‌ای از خواجگان شاه یک فرسنگ جلوتر می‌رفتند، تا مردان را از اطراف راه قافله دور کنند. هرگاه اتفاقاً " این قافله هنگام روز به دهی می‌رسید، تمام مردان ده را از آنجا می‌رانند، یا در اتاق‌های در بسته پنهان می‌داشتند. زیرا فرمان شاه این بود که چشم نامحرم نیایستی به روی زنان حرم افتد، و اگر مردی بر سر راه ایشان دیده شود، باید او را بی‌درنگ بکشند. دنبال حرم نیز دسته‌ای از قراولان خاص شاه به نام یسقچی حرکت می‌کردند، و به هیچکس، حتی بزرگترین سرداران و اعیان دولت اجازه نمی‌دادند که از ایشان بگذرد و به قافله حرم نزدیک گردد. افراد این دسته همگی تاج مخصوص قزلباش بر سر داشتند و علامت مخصوص ایشان تیری بود که بر عمامه خویش فرو می‌بردند، بطوری که سر آن در عمامه و دمش به سوی بالا قرار داشت. یسقچیان از سایر افراد سپاه مقتدرتر و با نفوذتر بودند و رئیس آنان که به یسقچی‌باشی معروف بود، از میان سرداران بزرگ ایران انتخاب می‌شد و بر عمامه خود تیری زرین فرو می‌برد. در سفرهای جنگی، خواجه‌سرایان دستور داشتند که اگر دشمن غالب، و شکست سپاه مایه قرار شد، سر زنان حرم را ببرند تا بدست دشمن اسیر نشوند.

شاه در سفرهای غیر جنگی نیز زنان را به خاطر شرکت در شکار و تفریح همراه خود می‌برد و در عمارت‌های بسیار زیبا که در برخی شهرها به خاطر سکونت خود و زنان حرم ساخته بود اقامت می‌کرد. پیترو دل‌واله در سفر خود به ایران در یکی از این سفرها، همراه شاه بوده و از کاخ سلطنتی و اقامتگاه زنان وی در اشرف (۵۸) دیدن کرده است. او می‌نویسد: "ایوان‌های زیادی عمارت را

۵۷ - زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۲ به بعد

۵۸ - اشرف نام سابق بهشهر بود که در فاصله هشت کیلومتری دریای مازندران در مقابل شبه جزیره میانکاله واقع شده است. این شهر در زمان صفویه محل استراحت بعضی از سلاطین بود. کاخ صفی‌آباد در این شهر از جمله عمارات محل سکونت شاه و زنان وی بوده است.

احاطه کرده که با حصیر و پرده پوشیده شده و اطاق‌ها دارای درب‌های متعددی هستند. در یکی از اتاق‌ها روی هر یک از دیوارهای چهارگانه آن دو آینه بزرگ در طرفین درب ورودی و پنجره به نحوی روبروی یکدیگر قرار گرفته‌اند که تصاویر یکدیگر را منعکس می‌سازند و انسان تصور می‌کند در پس آنها اتاق‌های بی‌شماری واقع شده. اتاق‌های نسبتاً مخفی دیگری که به آنها خلوت‌خانه می‌گویند وجود دارد که کف تمام آنها را دوشک‌های قلمکار گران‌قیمتی گسترده‌اند، زیرا طبق رسوم و عادات این مملکت، همه روی زمین می‌نشینند، و حتی اگر بخواهند راحت‌تر باشند در همانجا دراز می‌کشند. در همین اتاق‌هاست که شاه می‌خورد و می‌خوابد و هر وقت بخواهد آنان را در آنجا به نزد خود می‌طلبد. (۵۹)

تفریحات شاه

شاه عباس خلاف سنت‌های گذشتگان خود مجالس عیش و عشرت و میگساری بسیار ترتیب می‌داد و خود در اینگونه بزم‌ها به دیگران شراب تعارف می‌کرد. دل‌واله ضمن توصیف یک مجلس میگساری در خارج شهر سلطانیه می‌نویسد که شاه عباس سر پا ایستاده و به مرتب کردن فتیله چراغ‌ها مشغول بود. او مراقبت داشت که تنگ‌های شراب همه منظم در میان ظروفی مملو از برف باشد، خودش فقط به دادن فرمان قناعت نمی‌کرد، بلکه به ریختن می در جام‌ها نیز مشغول می‌شد. وی با پشت پا زدن به سنن معمول زمان، در ۱۴ رمضان ۱۰۱۲ برای دلجوئی کشیشان عیسوی، خوکی چند به آنان تحفه داد و چون شنید این عمل بر علمای متعصب گران آمده، در عید میلاد مسیح در کلیسای آنان حضور یافت و دستور داد برای کشیشان شراب آورند و به همراهان خود اعم از لشکری و کشوری و روحانی امر کرد تا قدری از آن شراب بنوشند.

... "شاه عباس هر چند وقت یکبار هم به منزل تاجری به نام خواجه صفر در جلفای اصفهان می‌رفت و گاه چند روز پیاپی در آنجا می‌ماند. در این مواقع زنان و دختران ارمنی جلفا نیز در مجلس او حاضر می‌شدند و برای سرگرم کردن شاه به پایکوبی و خواندن اشعار و تصنیف مخصوص خود می‌پرداختند. و شاه نیز در مراسم آرامنه شرکت می‌جست. (۶۰)

دلقک‌هایی نیز در دستگاه شاه‌عباس بودند که موجبات سرگرمی و خنده و تفریح او را فراهم می‌ساختند که مشهورترین آنها یکی کل عنایت یا عنایت کچل و دیگری دلالة قزی بود. این دلقک زن یعنی دلالة قزی بسیار شوخ و خوشرو و بزم‌آرا و بذله‌گوی بود و در مجالس انس با شوخی و

۵۹ - سفرنامه پیترو دل‌واله، مکتوب چهارم، ص ۲۶۳

۶۰ - زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۶ و ۲۳۷ به اختصار

مطایبه شاه را سرگرم و مسرور می‌کرد و در خلوت، وسایل تفریح و خوشگذرانی و عیاشی او را فراهم می‌ساخت. دلاله قزی "در سفر و حضر همراه و مونس شاه بود، و بر خلاف زنان دیگر روی از کسی نمی‌پوشید. اگر شاه به عزم شکار یا گردش سوار می‌شد، او نیز بر اسی می‌نشست و دنبال وی با درباریان و سرداران بزرگ همعنان می‌گشت. محرمیت و نزدیکی دلاله قزی با شاه عباس سبب شده بود که سران دولت و نزدیکان شاه ناگزیر احترامش می‌کردند، و با آنکه از همنشینی و آمیزش این دلاله با زنان حرم و پهلوانان خود بیم داشتند، جلب دوستی و محبت او را لازم می‌شمردند. شاه عباس از این زن گاه در امور سیاسی هم استفاده می‌کرد. از آن جمله در سال ۱۰۳۱ هجری که قلعه قندهار را به زبردستی محاصره کرد و از تصرف حکام هندی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه هند خارج ساخت، چون جهانگیر قسم خورده بود که پس از نجات دادن قندهار تا اصفهان پیش رود، لذا شاه عباس به دلاله قزی دستور داد که با گروهی از زنان اردو پیش از سپاهیان قزلباش به درون قلعه روند و آنجا را تصرف کنند. سپس در ایران شهرت داد که قلعه استواری چون قندهار را دلک و او و جمعی از زنان اردویش از سرداران پادشاه هند گرفته‌اند، و این کار زیرکانه، جواب دندان شکنی به سخنان تهدیدآمیز جهانگیر بود." (۶۱)

یکی دیگر از تفریحات دلخواه و مورد علاقه شاه عباس شکار بود. او در سفرها غالباً "به شکار مشغول می‌شد، و چون زنان حرم نیز همیشه با او همراه بودند، یکی از تفریحات ایشان تماشا شکار بود. اگر شاه با سرداران و بزرگان کشور شکار می‌کرد، در گوشه‌ای از شکارگاه جای مخصوصی برای زنان می‌ساختند، بطوری که از آنجا می‌توانستند سراسر شکارگاه را به خوبی تماشا کنند و حتی خود نیز شکارهایی را که نزدیک می‌آمدند، بزنند. جهانگردی اروپایی که در ماه جمادی‌الثانی سال ۱۰۲۷ هجری، هنگامی که شاه عباس در اطراف فیروزکوه مازندران شکار زنگول یا خوک می‌کرده است، میهمان وی بوده، در باره شرکت زنان در شکارهای شاهی چنین نوشته است: برای اینکه زنان حرم نیز از تماشا شکار بهرمند شوند، به سرعت جایگاه خاصی برای ایشان ساختند. این جایگاه به شکل راهرو درازی بر فراز یکی از کوه‌ها که مشرف بر شکارگاه بود ساخته شد. جلو این مکان را نیز چوب‌بست کردند و پرده‌های زنبوری کشیدند، بطوری که زنان می‌توانستند از آنجا شکارگاه را تماشا کنند، و حتی با تفنگ جانوران شکاری را بکشند. زیرا زنان حرم شاه در تفنگ‌اندازی نیز بسیار ماهزند، و هر وقت که مردان در شکارگاه باشند، شکار را از محل مخصوص خود به تیر تفنگ می‌زنند، ولی اگر تنها با شاه به شکار روند، با کمال چابکی و مهارت بر اسی می‌نشینند و با شمشیر و تیر و کمان به شکار می‌پردازند. شاه عباس گاه با زنان خود تنها به شکار می‌رفت و درین گونه شکارها زنان با روی باز بر اسی می‌نشستند و مانند مردان با تیر و کمان و تفنگ به شکار می‌پرداختند.

تفریحات زنان شاه

بجز شرکت در شکار، یکی دیگر از تفریحات زنان شاه تماشای چراغان و آتشبازی بود. شاه عباس چراغان و آتشبازی را بسیار دوست می‌داشت، و هر وقت که از سفری به اصفهان و قزوین باز می‌گشت دستور می‌داد کوی‌ها و بازارها و میدان‌ها را چراغان کنند، و اینگونه چراغان‌ها، غالباً "چند شب دوام می‌یافت. در یکی از شب‌های چراغان، شاه زنان حرم را نیز به تماشا می‌برد. در این شب سربازان و ماموران شاه تمام مردان را از بازارها و میدان‌ها و کوی‌هایی که چراغان شده بود دور می‌کردند. و حتی کاسبان این قسمت‌ها نیز دکان‌های خویش را به زنی از نزدیکان خود می‌سپردند و از آنجا دور می‌شدند. پس از آن گروهی از خواجهمرایان شاه مدخل کوی‌ها و میدان‌ها و بازارها را می‌گرفتند، و گذشته از مردان، زنان فقیر را هم برای اینکه از دزدی و جیب‌بری جلوگیری شود، از آن حدود می‌رانند. حتی زنان پیر و زشت‌روی را هم اجازه دخول نمی‌دادند، تا شاه و زنان حرم از دیدن زشت‌روی آن‌زده خاطر نشوند.

چنین گشت و گذارها، هم تفریحی بود برای شاه و زنانش و هم تفریح و سرگرمی برای سایر زنان شهر، تا از سوی شوهرانشان اجازه پیدا کنند، به دستور شاه در خیابان‌ها و بازار ظاهر شوند. در زمینه تفریحاتی که بیشتر یا بهتر بگوئیم کلاً "زنان در آن شرکت داشته‌اند، پیتر و دل‌واله جهانگرد ایتالیایی معاصر شاه عباس اول، منجم مخصوص شاه، و تاریخ عباسی مطالبی دارند که در خور توجه است. اما بهتر و جالب‌تر و مستندتر از همه مطلبی است که دن گارسیا دوسیلوفیگوئه سفیر اسپانی که از سال ۱۵۲۶ تا اواخر ۱۵۲۸ در ایران مهمان شاه بود در سفرنامه خود دارد. زیرا خود او اجازه داشته تا گوشه‌هایی از این مراسم را ببیند. سفیر اسپانی در بیان یکی از اینگونه تفریحات می‌نویسد: در هفتم رجب ۱۵۲۸ شاه خواست جشنی برای خود ترتیب دهد. اینگونه تفریحات را هر وقت که شاه به اصفهان یا شهرهای بزرگ دیگر وارد شود ترتیب می‌دهد. به فرمان شاه در تمام شهر جار زدند که همه زنان جوان، خواه ایرانی یا بیگانه، مسلمان یا عیسوی باید در مدخل بازاری که معین شده بود، و در آنجا بهترین کالاهای شهر فروخته می‌شود، گرد آیند تا خواجگان شاهی از میان ایشان زیباترین زنان را انتخاب کنند. این بازار مانند کاروانسرای بزرگی ساخته شده بود و دو در داشت که به دو بازار دیگر باز می‌شد. (۶۲)

دکانداران پس از آنکه اجناس خویش را در دکان‌ها مرتب کردند، در ساعتی که بنا بود زنان به بازار آیند از آنجا بیرون رفتند و از آن ساعت که اندکی بعد از ظهر بود دیگر مردی در بازار

۶۲ - پیتر و دل‌واله نیز در سفرنامه خود از این محل یاد کرده و آن را کاروانسرای محبلی بیگ لله، غلامان شاهی و خزانه‌دار شاه، معروف به لله بیگ می‌داند.

باقی نماند. تنها چند زن از اقوام نزدیک دکانداران در آنجا ماندند. قدغن شده بود که هیچکس از هر طبقه‌ای که باشد، به این بازار و بازارهای نزدیک آن نرود، وگرنه خونس ریخته خواهد شد. به علاوه در تمام خیابان‌های اطراف نیز قراولانی گذاشته بودند که اگر کسی خواست به بازار نزدیک شود با چوب بزنند، ولی به فرمان شاه به سفیر اسپانی اجازه دادند که در محلی دور از دهانه بازار بپایستد و این تشریفات را تماشا کند.

نزدیک هر یک از دهانه‌های بازار پنج یا شش خواجه با لباس‌های زربفت و عمامه‌های گرانبها و چماقی زرین ایستاده بودند. زنان در ساعتی که معین شده بود با لباس‌های فاخر همراه مادران یا زنی دیگر از بستگان نزدیک خود به بازار روی آوردند. عده ایشان به قدری زیاد بود که تمام بازارهای بزرگ اطراف میدان نقش جهان پر شد. زنان دسته دسته نزدیک دهانه بازار می‌رفتند و خواجه‌سرایان که در این کار استاد بودند روی آنان را می‌گشودند و زیباترین ایشان را به درون بازار می‌فرستادند و بقیه را رد می‌کردند. البته این کار مایه کمال اندوه زنانی که از بازار رانده می‌شدند می‌گشت، گرچه برخی از ایشان نیز بر خلاف میل خود آمده بودند. این انتخاب تا غروب آفتاب طول کشید، زیرا بیش از سه هزار زن از طبقات مختلف به بازار آمده بودند. نزدیک غروب شاه با چند تن از خواجه‌سرایان و زنان حرم و مطربانی که معمولاً "برایش می‌زنند و می‌خوانند در رسید. چون او به درون رفت، درهای بازار را بر روی او و تمام زنانی که به آنجا داخل کرده بودند بستند، و قراولان مخصوص به هر در گماشتند. شاه تا بامداد آن شب از آنجا بیرون نیامد. صبح روز دیگر مادران و بستگان زنانی که در بازار با شاه و زنان او به سر برده بودند، بدنهای ایشان آمدند و همه راه بردند. شاه از آن میان چند دختر ارمنی را به حرمخانه شاهی فرستاد. البته پدران و شوهران این دختران بسیار غمگین و ملول شدند، مخصوصاً یکی از بازرگانان ثروتمند ارمنی که چند روز پیش از آن، دختری از زیباترین دوشیزگان ارمنی را گرفته بود و بسیار دوستش می‌داشت. پیترو دلاواله جهانگرد ایتالیایی هم که زنش در همین شب با زنان شهر اصفهان به تماشای چراغان بازار رفته بوده مطالبی را در سفرنامه خود آورده است. این مطالب نیز، از آنجا که زن نویسنده، خود در مراسم شرکت داشته، می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. پیترو دلاواله می‌نویسد: زنم گفت، همینکه هوا تاریک شد سه یا چهار خواجه که هر یک شمشیری بر کمر داشتند، به بازار آمدند و خبر دادند که شاه و زنان حرم به زودی خواهند رسید. چون این خبر منتشر شد تمام مشعل‌ها و چراغ‌ها را روشن کردند و در تمام دکان‌ها، فروشندگان مرتب در جای خود ایستادند. اندکی بعد شاه و همراهان بدین ترتیب از دور پیدا شدند، پیشاپیش همه زنان حرم زینب بیگم عمه شاه که محترم‌ترین زنان خاندان سلطنتی است حرکت می‌کرد. این زن شاه عباس را از کودکی بزرگ و تربیت کرده و در دوران جوانی وی حکمران واقعی کشور و فرمانده حقیقی لشکر او بوده، و شاه را به بزرگترین جنگ‌هایی که ایرانیان با ترکان عثمانی کردند برانگیخته، و با تشویق شاه و مشاورانش

به چنین جنگی، بزرگترین شکست‌ها را به سپاهیان دشمن وارد ساخته است. مداخلات او در کارهای دولتی و نظامی نیز سبب شد که شاه عباس او را از دربار خود دور کرد و به قزوین فرستاد. ولی چندپست که آشتی کرده‌اند، و او به اصفهان بازگشته است، اما دیگر آن اختیارات قدیم را ندارد. این زن سوار بر اسب حرکت می‌کرد، و دو خواجه مخصوص نیز با او همراه بودند که یکی عنان اسبش را گرفته بود و دیگری ظرفی پر از آب یخ و چیزی خوراکی که در حرکت می‌خوردند در دست داشت. زینب بیگم زنی بود پیر و فربه و تنومند، او و خواجهانش لحظه‌ای از خوردن غفلت نمی‌کردند. دهانش چنان از آن خوراکی که نمی‌دانم شیرینی بود یا گوشت پخته، انباشته بود که دو گونه‌اش پر باد به نظر می‌رسید. اگر او را کسی در یکی از کشورهای اروپا می‌دید، هرگز باور نمی‌کرد که شاهزاده خانم محترمی است. ولی در اینجا در ایران دهان و دندان زنان باید پیوسته بکار باشد، جز خوردن سرگرمی و دلخوشی دیگری ندارند. بر آنان خرده هم نمی‌توان گرفت زیرا درین کشور هیچگونه سرگرمی مطبوع و شایسته‌ای از آنگونه که در کشور ما هست وجود ندارد، و زنان اینجا در هوش و دانش و منطق نیز چندان قوی و آزموده نیستند که در کارهای اساسی مداخله کنند. بنابراین برای اینکه از بیکاری خسته نشوند، جز خوردن و آشامیدن چاره‌ای ندارند.

زینب بیگم لباسی از اطلس رومی بر تن داشت و چند رشته مروارید درشت به سبک معمول ایرانیان از سر بر روی پیشانی فروآویخته بودند در انگشتانش هم انگشتری‌های گوناگون می‌درخشید. اسبش هم مثل اسب سواری بیشتر بزرگان و اعیان، زین و لگام سیمین داشت. از پی زینب بیگم، زن گرجی، سالخورده‌ای سوار بر اسب حرکت می‌کرد که دایه دختران حرم و شاهزاده خانمان خردسال بود، و از پس او دختر کوچکی از نوادگان شاه می‌آمد که او را کوچک خانم می‌نامیدند. این دختر بر خری نشسته بود و چند زن گرجی پهباده، خندان و شاد اطرافش را گرفته بودند و مناظر زیبایی چراغان را به او نشان می‌دادند. لباس نواده شاه نیز بسیار ساده و بی‌پیرایه بود. پس از وی خانم پیر دیگری پیدا شد که از لاغری و ناتوانی گفتی جانش بلب رسیده است. این زن خواهر بزرگ شاه است و اگر غلط نکنم ایلاتریم بیگم نام دارد، (۶۳) و تا کنون به علت ضعف و بهیماری شوهر نکرده است. او نیز مثل نوه شاه بر خری نشسته بود که لگامش را شاه خود در دست داشت و در کنار او صحبت‌کنان پهباده حرکت می‌کرد و او را مثل کودکان، ماما یعنی مادر می‌خواند. در اطراف شاه، شش یا هفت خواجه برای خدمت کردن، و از دنبالش نزدیک چهل تن از زنان نجیب‌زاده حرم از ایرانی و گرجی و چرکس و ارمنی و تاتار و روسی که غالباً "همخواهگان شاه هستند، و گاه نیز به عقد وی درمی‌آیند حرکت می‌کردند. به اینگونه زنان در حرم شاه فقط خانم گفته می‌شود. خانم عنوان زنان اشراف و نجیب‌زادگان ایرانست. شاه نیز همخواهگان و زنان حرمسرای خود را بدین عنوان

۶۴ - به نوشته نصراله فلسفی در کتاب زندگانی شاه عباس اول، مورخان ایرانی نام حقیقی این زن را پیدا نکرده‌اند.

مفتخر می‌دارد. لباس این چهل خانم که با شکوه و جلال بسیار حرکت می‌کردند، از اطلس یا پارچه‌های نخی رنگارنگ بود و هیچگونه زینت و زیوری جز یک کمربند پهن زربافت نداشتند. برخی از ایشان به سبک زنان گرجی و چرخس کلاه کوچک زنانهای از پارچه زری و آستر پوشی، و برخی دیگر به سبک ترکان عرقچین بلند نوک تیزی بر سر نهاده بودند. به جای رشته‌های مروارید نیز دو رشته گلابتون بزرگ زرین بر سر آویخته بودند که از دو سو بر چین و شکن‌های زلف پریشان و سیاه آنان موج می‌زد. آویختن اینگونه رشته‌های زرین از زلف در ایران بسیار متداول است، زیرا هم به موی سیاه جلوه و نمایش خاص می‌دهد و هم ارزان تمام می‌شود.

از پس این دسته نیز هشت خانم گرجی دیگر با لباس‌های لطیف رنگارنگ می‌آمدند و اینان خدمتگزاران شاهزاده خانمان و زنان محترم حرمخانه شاه بودند. شاه و همراهانش به ترتیبی که گفته شد دو یا سه بار دور کاروانسرای لاله بیگ گشتند، سپس همگی در محلی حلقه زدند و زنان جوان به صدای دایره و چهار پاره در برابر شاه و دیگران به پایکوبی برخاستند. چهار پاره چنانکه از اسم آن برمی‌آید، چهار قطعه بلند از چوب آبنوس یا عاج یا جسم سخت و محکم دیگریست که در دو دست می‌گیرند و با آهنگ ساز بر هم می‌زنند. در همین حال یکی از زنان ارمنی حلقه که میان تماشاگران ایستاده بود، به رسم معمول خودشان جام شرابی به شاه تعارف کرد، ولی شاه به بهانه اینکه هماندم آب نوشیده، و بر روی آب، شراب خوردن برای معده زیان دارد، جام را از دست او نگرفت.

سپس شاه با همراهان به کاخ سلطنتی باز گشت و اجازه داد که درهای بازار و میدان را باز کنند، تا هر که می‌خواهد به خانه رود، ولی بسیاری از زنان تا صبح در بازارها به گردش و تفریح و تماشا مشغول بودند.

از جمله سایر تفریحات زنان حرمخانه شاهی و دیگر زنان شهر یکی این بود که روزهای چهارشنبه در چهار باغ اصفهان و پل سی و سه چشمه، با روی گشاده و بی تفاوتی می‌گشتند و تا مدتی از شب در پرتو مشعل‌ها و شمع‌ها در آنجا به سر می‌بردند و به شادی و خنده و خوردن و نوشیدن می‌گذرانند. در این روز تمام چهار باغ قرق می‌شد و در اطراف آن خواجه‌سرایان و ماموران خاصی از عبور مردان شهر به سختی جلوگیری می‌کردند، و در این روز فروشندگان چهارباغ همه زن بودند. گردش اختصاصی زنان اصفهان در چهار باغ از روز چهارشنبه ۲۳ ماه صفر سال ۱۰۱۸ هجری آغاز شد. جلال‌الدین منجم شاه در این خصوص می‌نویسد: به خاطر اشرف رسید که زنان از صحبت و سیر چهارباغ محرومند... حکم جهانمطاع شد که روز چهارشنبه سیر چهارباغ و پل به زنان تعلق داشته باشد و زنان اهل حرفه درین سیرگاه عمل مردان خود بکنند، و جمیع اهل حرفه زنان باشند، و مقرر شد که اگر مردی در حوالی این محل واقع شود به خایه بپایزند. به سبب این حکم ذکور الناس در یک فرسنگی این سیرگاه نبودند و ابتدای این جشن چهارشنبه ۲۳ صفر واقع شد.

در مهمانی‌های بزرگ شاه نیز زنان حرم اجازه داشتند که از پس پرده‌های زنبوری و پنجره‌ها، مجلس مهمانی را تماشا کنند، و تنها زینب بیگم عمه شاه می‌توانسته است در مجالس مهمانی و پذیرایی‌های رسمی شاه شرکت کند.

فحشاء در زمان شاه عباس اول

شاه عباس با آنکه خود در کار عشق و محبت پر شور و در زندوستی بی‌اختیار بود و بگفته منشی مخصوصش، پس از فراغ از مشاغل امور سلطنت، از تجرّع باده، خوشگوار و صحبت گلرخان سیم عذار کامستان می‌شد، اجازه نمی‌داد که مردم و مخصوصاً درباریان و سران و سربازان قزلباش در عیاشی‌ها و کارهای ناشایست تظاهر و زیاده‌روی کنند، یا مقام و قدرت خویش را در تجاوز به نوامیس دیگران بکار برند. شاه عباس بر خلاف جد خود شاه طهماسب اول تا حدی به زنان آزادی داد. او بر خلاف جد خود، برای زنان هرجایی و بد کار نیز مقرراتی معین کرده بود و همیشه در لشکرکشی‌های خویش، گروهی از ایشان را همراه اردو می‌برد.

فواحش غالباً مورد توجه جوانان ارتش، نجبا و اشراف‌زادگان بودند و زنان فاحشه نیز از این موقعیت برای کسب پول بیشتر به آنان علاقه بیشتری نسبت به سایر مشتریان نشان می‌دادند. به گفته برخی از سیاحان با وجود آنکه مردان مسلمان از لحاظ شرعی می‌توانستند زنان متعدد عقدی و صیغهای داشته باشند، اما با اینحال بسیاری از مردان به فواحش روی می‌آوردند، بهمین جهت نرخ فواحش در ایران عهد صفوی بسیار گران بوده است.

بگفته شاردن سیاح فرانسوی، نزدیک به چهار هزار فاحشه در اصفهان زندگی می‌کردند و نام اینها به سبب اینکه مالیات خاصی می‌دادند و مدیر و ماموران مخصوصی داشتند در دفاتر دیوان ثبت شده بود، که در همین حدود نیز فواحشی بودند که نمی‌خواستند نامشان در دفاتر رسمی ثبت شود. آنها به طور پوشیده بکار فاحشگی می‌پرداختند. شاه عباس مسئولیت فاحشه‌خانه‌ها و امثال آنها را به مشعلدارباشی محول کرده بود و سبب این کار هم به قول سائسون مبلغ مسیحی که در سال ۱۶۸۳ میلادی به ایران آمده این بوده که چون آن پادشاه از قبول پول‌های مالیات که از فواحش گرفته می‌شد متنفر و ناراضی بود، دستور داد آن وجوه را صرف روشنایی و گرم کردن دیوانخانه و آتشبازی کنند تا با آتش سر و کار داشته باشد و از این راه تطهیر گردد.

بگفته شاردن، در زمان شاه عباس صفوی در بیشتر شهرهای ایران فاحشه‌خانه وجود داشت و تنها شهری که در آن کار فواحش را ممنوع ساخته بودند اردبیل بود که آرامگاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی جد بزرگ صفوی و بسیاری از افراد آن خاندان در آن شهر قرار دارد. با آنکه شاه عباس از وجود فواحش جلوگیری نمی‌کرد، همه آنها را روز جمعه ۲۳ ماه شوال ۱۰۱۷ هجری قمری به حضور خواند

و به ایشان اخطار کرد که اگر تا سه روز توبه نکنند از اصفهان رانده می‌شوند. گرچه این تهدید باید جنبه ظاهری و حفظ ظاهر از جهت رعایت مسائل مذهبی داشته باشد، چون شاه عباس کسانی را هم که در عشق‌بازی با جوانان زیبا و معاشقات غیر طبیعی ناشایسته تظاهر می‌کردند مجازات می‌کرد.

علاوه بر زنان یاد شده، گروهی از زنان عمومی اصفهان نیز که در فنون رقص و آواز و طرب‌انگیزی دستی داشتند، برای خود صنفی خصوصی تشکیل داده بودند که کار آنها نیز رسمیت داشت و اداره و اختیار آنها به دست آقا حقی از ندیمان خاص و محارم نزدیک شاه بوده است. آقا حقی با داشتن چنین اختیاری، مسئولیت ترتیب مجالس خصوصی عیش و طرب شاه را نیز به عهده داشت، و سازندگان و نوازندگان و اهل طرب نیز، از هر قبیل برای اینکه به شاه نزدیک شوند، ناچار سهمی از درآمد خود را به آقا حقی می‌دادند.

شاه صفی اول و زنان متعدد او

در زمان شاه صفی اول نیز که بعد از شاه عباس اول به سلطنت رسید و از سال ۱۰۳۸ تا ۱۰۵۲ هجری فرمانروایی داشت، زنان می‌بایستی به هنگام ظاهر شدن در انظار عمومی کاملاً پوشیده باشند. شاه صفی علاوه بر زنان قانونی خود، بیشتر از سیصد زن غیر عقدی نیز در حرمسرای خود گرد آورده بود که اغلب، شاه فقط یکبار با زنان زیبای حرمش می‌خفت و یکشب او را به بستر خود فرا می‌خواند، آنگاه آنان را به یکی از فرمانروایان و یا بزرگان درباری می‌بخشید.

شاه صفی نیز مانند شاه عباس اول به دختران و زنان ارمنی علاقه بسیار داشت، به همین سبب ارامنه که از عمال مخفی شاه بیم داشتند تا مبدا دخترانشان را به شاه معرفی کنند و فرزندانشان را به حرمسرای شاه بکشند و سیمرغ سازند، آنان را قبل از دوازده سالگی به عقد اشخاص مورد نظر درمی‌آوردند تا بلکه دست شاه و عمال وی از آنان کوتاه شود. اما همانگونه که در زندگی شاه عباس اول و زنبارگی او دیدیم، شاهان حتی از زنان شوهردار نیز نمی‌گذشتند، و اگر یکی از آنان مورد توجهشان قرار می‌گرفت بیدرنگ، روانه حرمسرای خود می‌کردند.

در زمان شاه صفی اول نیز برای اینکه حکام و فرمانروایان به سرورشان خوش‌خدمتی کرده باشند و خود را به شاه هر چه بیشتر نزدیک سازند، از این نقطه ضعف او استفاده می‌کردند و زیباترین دختران رعایای ولایات، یا حتی دختران خود یا بستگان خویش را به پیشگاه شاه می‌فرستادند تا سلطان به فیض یکبار همخوابگی با آنان برسد، آنگاه آنان را به خانواده‌هایشان بازگرداند، و یا به بزرگان و سرداران و امیران دیگر هدیه کند. شاه صفی اول، علاوه بر زنبارگی، شرابخواری قهار نیز بود و او از جمله پادشاهانی است که بخاطر افراط در شرابخواری در سال ۱۶۴۲ میلادی درگذشت.

شاه عباس دوم و عیاشی‌ها وزن سوزی‌های او

این پادشاه نیز چون گذشتگان خود عمل می‌کرد و راه آنان را می‌رفت. هم زنباره بود و هم شرابخواره. گرچه اطلاعات بسیاری در مورد اعمال زشت و شنیع او به جای نمانده، اما همان نکات موجود نیز می‌تواند چهره این پادشاه را برای ما ترسیم کند. وی بعد از شاه صفی در سال ۱۰۵۲ هجری به تخت سلطنت نشست و مدت ۲۵ یا به روایتی ۲۱ سال پادشاهی کرد. به گفته شاردن، در زمان شاه عباس دوم، زنان و دختران حرم بیش از همیشه تحت فشار بودند و به خاطر مطالبی که بر آنها می‌رفت اغلب از همخوابگی سر باز می‌زدند، زیرا اگر در اثر این همبستری صاحب فرزندی می‌شدند، به خاطر اینکه در آینده برای سلطنت ایران رقبای زیادی وجود نداشته باشد، آنان را بلافاصله پس از تولد از بین می‌بردند و یا اگر فرزند این زنان به طریقی از چنگ مرگ نجات می‌یافتند، پس از مدتی که به این حیل آگاه می‌شدند، فرزندشان را از بینایی محروم می‌ساختند.

شاردن می‌نویسد: شبی شاه عباس ثانی به دخترکی پیغام داد که به خوابگاه او بپیاید و او عذر آورد که دچار علت زنانگی است. به دستور شاه دختر را معاینه کردند و معلوم شد دروغ گفته است. شاه چون چنین خلافی را از آن دختر دید دستور داد او را در یک بخاری دیواری انداختند و اطرافش هیزم ریختند و زنده زنده سوزاندند.

گویا در میان مجازات‌های مختلف، سوزاندن زنان در عهد شاه عباس دوم معمول بوده و کوره‌های آدم‌سوزی وی به خوبی کار می‌کرده است، چرا که تاورنیه نیز در بیان یکی از این آدم‌سوزی‌ها می‌گوید: سه زن از زنان حرمسرا نیز که از فرمان شاه سر باز زده بودند وسیله خواجه‌سرایان حاضر شدند و چون زمستان بود و آتش بسیاری در پیش شاه افروخته بودند، حکم کرد تا آن بیچاره‌ها را در همانجا به آتش انداختند و سوزانیدند، بعد شاه رفت و راحت خوابید.

تاورنیه در جایی دیگر نیز از سوختن زنان صحبت می‌کند و می‌نویسد: شاه دستور داد خواجه‌باشی، یکی از زنان مورد علاقه‌اش را بسوزاند. خواجه‌باشی به حساب اینکه شاه این زن را خیلی دوست می‌دارد و ممکنست فردا پشیمان شود، او را نسوزاند. صبح که شاه بیدار شد، پرسید چه کردی؟ خواجه‌باشی گفت اجرای فرمان را به امروز موکول کردم. شاه فوراً "امر کرد خواجه‌باشی را در آتش انداخته سوزاندند و آن خانم را عفو کرد.

همانگونه که اشاره شد، شاه عباس دوم به شرابخواری نیز علاقه‌ای مفرط داشت، و در نتیجه شرابخواری گاهی کارهای غیر انسانی هم از او سر می‌زد. "مثلاً" روزی فرمان داد سه تن از زن‌های حرم را زنده زنده در آتش بیفکنند. جرم این سه زن، این بود که شاه به آنان شراب تعارف کرده و

آنان از خوردن شراب امتناع نموده بودند... (۶۴)

انگلیسرت کمپفر نیز گوشه‌هایی از زندگی نکبت‌بار شاه عباس دوم را در نوشته‌های خود آورده است که با توجه به دیگر منابع می‌تواند روشنگر واقعیاتی باشد. او می‌نویسد: "... شاه بدون دلسوزی به منافع و رفاه عمومی بدنبال امیال و اهواء خویش است و روزگار را با ارضاء شهوت خود بسر می‌آورد. گاه به ترتیب دادن میهمانی‌های با شکوه و پر خرج می‌پردازد، گاه با شراب شیراز و گرجستان سرگرم و گاه با ملازمان بسیار به شکار و تفریح در دامنه کوهساران می‌پردازد. اما بیش از همه اینها به انواع و اقسام شهوترانی دل بسته است، شهوترانی کار اختصاصی وی در زندگی بشمار می‌رود، توسط خواجه‌های جاسوس از وجود زیباترین دختران گرجی، ارمنی و ایرانی خبردار می‌شود و بلافاصله آنها را مته می‌کند و به حرمسرا می‌فرستد.

... شاه صفوی بخاطر این زنان فرمان قرق می‌دهد تا بتوانند با فراغ بال و بدون اینکه در مرعی و منظر دیگران باشد و از حسد بینندگان در هراس بیفتد به خوشگذرانی بپردازد، در باغها بچمد، آب‌تنی کند، ماهی بگیرد و هر طور که دل بی‌بند و بارش خواست آتش هوس خود را اطفاء کند. این طرز زندگی خاص شاه البته که تناسبی با وضع مزاجی وی ندارد. وی هیچ بروی خود نمی‌آورد که دچار پیروی زودرس شده است تا اینکه دردها و ناراحتی‌هایی که در اثر عیش مداوم عارض جسم ضعیف و نحیف او شده است وضع و حال واقعی را به وی بفهماند. حال دیگران و افراد اطرافها و زیاده‌روی‌های گذشته پشیمان می‌شود و عزم جزم می‌کند که مانند گذشته با بی‌بند و باری بدنبال کامرانی نرود و از این پس عمر را وقف کارهای مهم و جدی کند. حال دیگر به فکر ماهیت کار مملکتداری و وظایف آن می‌افتد و در آخرین فرصت و ساعت می‌کوشد که از روش درستی در مملکتداری پیروی کند و به حال و رفاه رعایای خود بیندیشد. پس در داخل مملکت نظم را استوار می‌کند و حتی بفکر توسعه حدود و ثغور آن نیز می‌افتد. پس از این دوره طولانی سستی و اهمالکاری سرانجام دوره‌ای نیکوتر برای ملت فرا می‌رسد، منتهی اینکه مهلت دیگر کم است زیرا سلامت شاه صفوی در اثر طرز زندگی شرم‌آور گذشته مختل گردیده است و دست اجل قبل از اینکه به سن چهل سالگی رسیده باشد وی را می‌رباید." (۶۵)

البته قبلاً شاه طهماسب اول نیز بعد از مدت‌ها عیاشی دست به چنین توبه و انابتی زده بود و این موضوع در میان شاهان سلسله صفوی موضوع تازه‌ای نبود و بعد از آنهمه فساد با این توبه کردن‌ها نمی‌توانست گرهی از کار مملکت بگشاید. و اما کمپفر از سال‌های آخر زندگانی شاه عباس دوم نیز مطالبی در نوشته‌های خود آورده است که عاقبتی چنین داشتن برای پادشاه صفوی جای تعجب نیست. گرچه کمپفر بیش از حد فریفته شدن شاه عباس ثانی را به زن و شراب تنها نقطه ضعف او بشمار می‌آورد اما نباید غافل بود که همین عیب می‌تواند سرچشمه عیوب بسیاری باشد. نویسنده کتاب در دربار شاهنشاه ایران آورده است که "... عیاشی‌ها و افراط‌وی سرانجام به بیماری شدیدی

منجر شد که علاجی نداشت. او در مازندران که نام دیگرش طبرستان است و از آبادترین مناطق مملکت بشمار می‌رود و در قسمت شرقی ساحل جنوبی دریای خزر قرار دارد بدروود حیات گفت. او سال پیش از آن (۱۶۶۵ م) برای استراحت و تجدید قوا با تمام درباریان به آنجا رفته بود. او کلیه اهل حرم را به استثنای یک همسر شرعی و چند همخواه که بعدها به عقد وی درآمدند در اصفهان بجا گذاشت. در آن هنگام او در قصر کوچکی واقع در اشرف به خوشگذرانی سرگرم بود که شبی در حال مستی در خود میلی شدید به یک رقاصه احساس کرد. معمولاً در ایران رسم است که در مجالس میکساری و نوشخواری زنانی از این دست نیز شرکت می‌کنند. رقاصه خود را بر زمین افکنده و شاه را به همه مقدسات سوگند داد که از وی در گذرد زیرا به یکی از بیماریهای زهروی مبتلاست. اما بدون توجه به این احوال شاه با وی همبستر شد.

یک ماه بعد در شرمگاه شاه آثار درد و تاول ظاهر شد ولی شاه از معالجه خود غافل ماند، تا اینکه علائم بیماری مقاربتی که کاملاً پیشرفته بود نمودار گردید. اما چون باز وی نمی‌توانست ایساک کند و بر خود سخت بگیرد و از طرف دیگر اطباء خواه به علت جهل و خواه بدلیل اینکه جرات تجویز داروئی را که در خور بیماری پیشرفته شاه بود نداشتند بطور سطحی و غیر اساسی به معالجه وی پرداختند. بیماری بنوعی خوره سرطان مانند تبدیل شد و لثه‌ها و استخوان بینی وی را بصورتی خورد و از بین برد که دود قلیان از بینی او بیرون می‌زد. دیگر جلوائین بیماری مهلک را نمی‌شد گرفت. اما تازه حالا یعنی کمی قبل از مرگش شاه عباس دوم هوشیار شد و تصمیم گرفت که از شرابخواری دست بکشد و نظم و نسقی شدید در طرز زندگی خود رعایت کند، زیرا اطباء می‌پنداشتند اگر شاه چنین کند آنها خواهند توانست از بروز حادثه‌ای ناگوار جلوگیری کنند. طبق رسم کهن، شاه تصمیم گرفت محل اقامت خود را نیز عوض کند، گفتی محل اقامت وی مانع در پیش گرفتن یک زندگی معتدل است. در نتیجه هشت روز قبل از مرگش دستور داد که وی را به خسروآباد که نزدیک شهر دامغان است ببرند. در آنجا شاه اوقات را با هوشیاری و خلق خوش در جوار زنانش به سر می‌برد و روز را با خنده و شوخی، کتاب خواندن و نقاشی می‌گذراند و مانند همیشه در تب و تاب فعالیت بود. ضمن کارهایی که در این مدت کوتاه کرد دسته شمیری از موم قابل ذکر است که بدست او ساخته شد و با انواع جواهر آنهم برزیبائی و لطف هرچه تمامتر مرصع گردید. شاه این طرح را درست کرده بود تا بعد هنرمندی به تبعیت از آن دسته، شمیری از طلا بسازد، قیمت جواهر این دسته شمیر به یک هزار و پانصد تومان بالغ می‌گردید که با بیست و پنجهزار و پانصد تالر برابر است. (۶۶) از این گذشته شاه با امید بسیار در فکر طرح لشکرکشی برای جنگ با ازبک‌ها و فتح بلخ بود و می‌خواست نقشهای را که از پیش در سر داشت جامه عمل بپوشاند.

درست در حینی که شاه بهیچوجه در اندیشه مرگ نبود شبی هنگامیکه به تقاضای زنانش مقداری شیرینی خورده بود دچار درد شدیدی شد و در نتیجه شب بعد را تا صبح بطرز وحشتناکی تا حد جنون رنج کشید و در حالی که از خود بیخود بود اطباء معالج خود را بباد فحش و ناسزا گرفت. در ساعت چهار صبح بیست و ششم ربیع الثانی سال ۱۰۷۲ هجری که برابر است با بیست و ششم اکتبر ۱۶۶۶ مسیحی مرگ وی در رسید. وی به هنگام مرگ ۳۶ ساله بود.

اطباء با ترس و وحشت فراوان خبر مرگ شاه را به وزیر اعظم دادند و گفتند به عقیده آنها نباید از جمع پسران شاه آنان را که قدرت عمل بالاستقلال دارد بر تخت سلطنت نشاند زیرا روزگار همه آنها سیاه خواهد شد. ترس این اطباء را از آنجا می‌توان توجیه کرد که آنها امیدوار بودند در دوره سلطنت یک نفر صغیر بتوانند زندگی خود را نجات دهند، زیرا طبق رسوم کهن به محض مرگ پادشاهی، اطباء مایملک و آزادی خود را از دست می‌دهند و بایندقیه عمر را در محبس بگذرانند. " (۶۷) البته علت مرگ شاه عباس دوم را متفاوت ذکر کرده‌اند، یکی اینکه وی به خاطر شرابخواری بسیار و عوارضی که اینگونه شراب نوشیدن داشت، بیمار شد و درگذشت. دیگر اینکه گویند وی چون علاوه بر زنان خویش به همخوابگی با فاحشه‌ها نیز علاقه داشت، به علت ابتلاء به بیماری مقاربتی که در اثر این چنین آمیزش‌ها پیدا کرده بود جان سپرد. شاید که هر دوی این علت‌ها نیز درست باشد.

شاه سلیمان مردی میخواره و زنباره

بعد از شاه عباس ثانی، فرزندش شاه صفی دوم در سال ۱۰۷۲ هجری به تخت سلطنت نشست. او بعدها نام شاه صفی را برای خود مناسب ندید و طی تشریقاتی، اسم خود را به شاه سلیمان مبدل ساخت. "شاه سلیمان از یک زن گرجی متولد شده بود، و چون تا رسیدن به سلطنت در میان جمعی زن و خواجه‌سرا بزرگ شده و چیزی جز شهوترانی و سنگدلی و بیرحمی نیاموخته بود، لذا از بدو شروع سلطنت، از هیچگونه هوسرانی و ستم خودداری نکرد. ... (۶۸)"

کمپفر در مورد توجه وافر فرزند شاه عباس ثانی به زن و تمایل او به عیاشی‌های بیش از اندازه و چگونگی فراهم آمدن اسباب شهوترانی وی می‌نویسد: علاقه به لذات شهوی که در این مملکت شیوع دارد در شاه سلیمان شدت و حدت بیشتری گرفته است. وی به هر چه به قامت زنان شباهت داشته باشد بی‌اندازه دلبستگی دارد. عطش وی به گردآوری طلا را زودتر می‌توان اطفاء کرد تا

هوس او را به اندام دلربای زنان.

حکام اطراف و اکناف کشور برای وی رکاب‌های نقره، پارچه‌های گرانبها، اسب‌های اصیل، قاطر و شتر می‌فرستند. با وجود این، همه متفق‌القولند که هدایای سالانه نایب شاه در شیروان که در مشرق قفقاز واقع است بیش از همه، اینها مطبوع شاه قرار می‌گیرد. این نایب به جای سایر هدایا زیباترین دختران و پسران را که جاسوس‌هایش در سرزمین چرکس‌ها، داغستان و گرجستان کشف و جمع‌آوری می‌کنند برای شاه می‌فرستد. این نایب در پیشه خود سخت کار کشته است و در کار یافتن زیباترین مخلوق خدا از هیچ مجاهدتی دریغ نمی‌ورزد. او خواجگان خود را بهمه جا می‌فرستد که هر جا به آدمیزاده خوش‌اندامی برخوردند به نرمی یا به تطمیع یا به زور وی را جلب کنند و تقدیم ارباب خود دارند.

در مورد صفت و سیرت شاه سلیمان، کاری نیز مطالب بسیار دارد که اشاره‌ای کوتاه به اینگونه نوشته‌ها می‌تواند چهره این سلطان صفوی را بهتر به ما بنمایاند. کاری می‌گوید: "پادشاه کنونی صفوی که حالی مقرون به جنون دارد، همیشه در حال مستی و حیرت است، و در میان درباریان هر صبح هنوز خماری شب را از سر باز نگرفته، با شراب شیراز تا شب به سرمستی می‌افتد. مستی این پادشاه به حدی است که خود قادر به گرفتن شراب نیست و دائما "ساقی زیبایی پیاله‌ای لبریز جلوی لبان وی می‌گیرد. معمولا" سه پیاله از دست ساقی می‌خورد، و اگر حالی یافت سه پیاله دیگر نیز به یاد آنها می‌زند. پس از صرف اندک غذائی نیز دوباره جام‌ها به گردش درمی‌آید. پادشاه حتی هنگام گردش نیز دست از شرابخواری برنمی‌دارد و آنقدر در این کار افراط می‌کند که همواره بین خواب و بیداری بسر می‌برد و بدین جهت غالبا" اعضای شورای مملکتی بدون اخذ تصمیم جلسه را ترک می‌کنند. بدیهی است در چنین کشوری، حکومت واقعی در دست عده‌ای از ندما و ملازمان و خواجه‌سرایان شیاد خواهد بود. و هر فرمانی مخصوصا" فرمانی را که پولی برای صدور آن صرف شده، به امضای شاه خواهند رسانید." (۶۹) کاری آنگاه اشاره به بیماری سخت پادشاه می‌کند که در نتیجه، زیاده‌روی در شرابخواری سکنه ناقص کرده و حالش رو به وخامت نهاده بود.

شاه سلیمان در اواخر عمر تمام زندگی‌اش را صرف نوشیدن شراب و فرو رفتن در آغوش زنان حرم می‌کرد. و همیشه او را در حال مستی و بی‌خبری می‌یافتند. می‌گویند در چنین زمانی که تمام هم و غمش شرابخواری و زنبارگی بود، مردم تا حدی از شر او در امان بودند.

وضع حرمسرای شاه سلیمان

سانسون که در زمان شاه سلیمان به ایران آمده است می‌نویسد: "در قصر سلطنتی هشتصد زن زندگی می‌کنند. اگرچه مخارج زندگی تمام آنها را شاه می‌پردازد، ولی همه آنها زن شاه نیستند و شاه با تمام آنها رابطه ندارد... اینها در قصر سلطنتی تربیت می‌شوند تا شاه آنها را شوهر بدهد..." (۷۰) سانسون می‌گوید، بسیاری از خانم‌ها و دخترانی که در حرمسرا هستند در خدمت شاهزاده خانم‌های همخون شاه یا سایر شاهزاده خانم‌های گرجستان و چرکس و لرستان می‌باشند و با دختران حکام و دختران سایر امرا و بزرگان در قصر سلطنتی تربیت می‌شوند. این دختران معمولاً در قصر شاه باقی می‌مانند تا وقتی که شاه به نسبت شرایط خانوادگی و شخصیت آنها برایشان جهیزیه تهیه کند و آنها را شوهر بدهد. این دختران در قصر سلطنتی بسیار خوب تربیت می‌شوند و در کمال عفاف و پاکیزگی زندگی می‌کنند. بهمین مناسبت در صورتی که یکی از این دختران به عقد ازدواج یکی از امرا و بزرگان درآید برای آن امیر موجب بسی افتخار و مباهات است و از این جهت بخود بسیار می‌بالد. به گفته سانسون "... شاه سلیمان بیش از یک زن قانونی ندارد، و آن خانم را زن خاصه می‌نامند، یعنی زن اصلی یا زن سوگلی و ممتاز. با وجود این تا وقتی ملکه مادر زنده است، به زن سوگلی شاه احترام زیادی نمی‌گذارند، بلکه در درجه اول، مادر شاه خیلی مورد احترام می‌باشد و او را نواب علیه، یعنی خانم بسیار بلند مرتبه و مقتدر می‌نامند." (۷۱)

دختران زیبای ارمنی مقیم جلفا که همیشه مورد توجه برخی از شاهان صفوی بودند، از شهوت شاه سلیمان نیز در امان نماندند. در مراسم جشن خاج‌شویان که به سال ۱۰۹۵ هجری برگزار شده بود، شاه صفوی بیست و یک تن از زیبارویان ارمنی را به حرمسرا برد و دیگر آنان را پس‌نداد. البته بعدها در زمان محمود افغان نیز چنین اتفاقی روی داد و وی ۶۲ تن از دختران ارمنی را تصاحب کرد، اما پس از مدتی ۵۰ تن را باز آوردند و دوازده تن به عنوان زنان محمود در حرمسرایش باقی ماندند، ولی شاه سلیمان از ۲۱ تن دختر هیچکدام را به صاحبان آنان باز نگرداند. انگلیبرت کهفر نیز موضوع ربودن ۲۱ تن از دختران ارمنی را وسیله شاه سلیمان در سال ۱۶۸۳ میلادی تأیید می‌کند و می‌نویسد: "... در این مورد کلانتر جلفا که علیرغم مسیحی بودنش خود مردی از خدا بی‌خبر بود مقدمات کار را فراهم کرد و به شاه توصیه نمود که در جشن خاج‌شویان که درخشانترین جشن کلیسای شرقی است از موقع برای پیش بردن نقشه خود استفاده کند. برای اینکه هیچ جلب توجهی نشود شاه نمی‌بایست شخصاً در کنار رودخانه که محل برگزاری جشن بود حاضر شود.

به‌همین دلیل وی، راهبه‌های ارمنی را با کلیه دخترانی که در معیت آنها بودند به هرمسرا خواند، به این بهانه که زنان هرمسرا می‌خواهند مراسم مذهبی ارامنه را از نزدیک ببینند. در این فرصت شاه از بین متجاوز از یکصد شرکت کننده که همه به طلا و جواهر مزین بودند بیست و یک تن دختر را برگزید و به زور و جبر از خروج آنها از هرمسرا جلوگیری کرد. به توصیه کلانتری آبرو، شاه سلیمان دو سال بعد عمل خود را تکرار کرد و این بار از محله فرنگی‌نشین اصفهان هشت دختر ربود. شاه این هشت دختر را به این بهانه به هرمسرا کشید که زنان می‌خواهند لباس‌های فرنگی را از نزدیک ببینند. سفرای خارجی مقیم اصفهان به این اقدام سخت اعتراض کردند و از پای ننشستند تا این دختران معصوم را از این دوزخ نجات دادند. این دختران یک هفته تمام را در پناه مادر شاه در هرمسرا به سر برده بودند و بدانها تجاوز نشده بود و این مطلبی است که خود آنها پس از نجات اعلام کردند... (۷۲) آنچنانکه قبلاً نیز آمد، میان پادشاهان صفوی، سنتی ناپسند وجود داشت، و آن بخشیدن زنان حرم به این و آن بود که به چند منظور صورت می‌گرفت. یکی اینکه از تعداد زنان قدیمی و از کار افتاده هرمسرا بکاهند، و دیگر برای جلب دوستی امیران و بزرگان، زن‌هایی را از هرمسرا به ایشان می‌بخشیدند. اما شاه سلیمان گاه برای تنبیه برخی از زنان حرم و تحقیر آنان، برای بخشش مردانی در سطح پائین اجتماع برای این کار می‌یافت، همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد، یکبار وی زنی از زنان حرمش را به گازر یا رختشویی بخشید. در اینگونه بخشش‌ها زن میبایستی بدون چون و چرا فرمان شاه را اطاعت کند و با شوهر تحمیلی بسازد و دم برنیاورد. زیرا هر اعتراضی عقوبتی سخت بدنبال داشت و چه بسا خشم شاه دامنگیر بسیاری از نزدیکان زن معترض نیز می‌شد. در بیان نمونه‌ای از این چنین مظالم به داستان زندگی دختر توپچی‌باشی شاه اشاره می‌کنیم. در کتاب در دربار شاهنشاه ایران آمده است که "... شاه یکی از دختران توپچی‌باشی را به عنوان متعه به حرمسرای خود پذیرفته بود و بعد او را به یکی از ملازمان بی‌اسم و رسم خود به زنی داده بود. اما این خانم نجیب‌زاده از همبستر شدن با شوهری که او را همشان خود نمی‌دانست خودداری ورزید و پس از ناملازمات بسیاری که متحمل شد به نزد پدرش گریخت و پدر نیز وی را پذیرفت. در این گیرودار گویا توپچی‌باشی به ساحت شاه سلیمان بی‌ادبی کرده بود... (۷۳) چنین جسارتی برگنار شدن توپچی‌باشی از سمت خود و زندانی شدن او را بدنبال داشت و پدر توپچی‌باشی نیز که در آن هنگام والی ناحیه و قلعه قندهار بود از شغل خویش معزول شد.

قدرت حرمرسا

در زمان شاه سلیمان، دخالت عوامل حرمرسا در امور مختلف مملکتی را به وضوح می‌بینیم. گرچه در هیئت دولت شاه در باره امور کشوری مذاکره و بحث بسیار می‌شد، اما در مورد هیچکدام تصمیمی اتخاذ نمی‌گردید. زیرا در اینگونه شور و مشورت‌ها فقط طرق مختلفی که برای انجام آن امور ضروری بنظر می‌رسید پیش‌بینی می‌شد و اجرای آن نظریه‌ها و تصمیمات به شورای خاص دیگری اختصاص می‌یافت. این شورا از خواجهگان مهم و سرشناس حرمرسا تشکیل می‌شد، و در همین شورای اختصاصی بود که در مورد مهمترین امور مملکت تصمیماتی گرفته می‌شد. نکته جالب اینست که رئیس الوزراء و سایر امرا و بزرگان کشور از آنچه که در این شورا می‌گذشت هیچگونه اطلاعی نداشتند.

خواجهگان حرم مردمانی بسیار زیرک و خویشتن‌دار بودند و شاه به وفاداری آنها اعتماد کامل داشت. همیشه معلمان و مربیان شاهزادگان را از خواجهگان حرم انتخاب می‌کردند و اداره و تربیت شاهزادگان را یک خواجه حرمرسا به عهده داشت، چنانکه خود شاه سلیمان هم دست پرورده خواجهگان حرمرسا بود. گذشته از رسیدگی به کارهای شاهزادگان، اداره امور مملکت را نیز یکی از خواجهگان حرمرسا به عهده داشت و این خواجه بسیار مورد احترام بود و می‌توانست شاهزاده‌ای را که باید جانشین پدر شود، از میان شاهزادگان انتخاب کند و او را به تخت سلطنت بنشاند. و باز همین خواجه حرمرسا پس از مرگ شاه وسایلی فراهم می‌آورد تا آن شاهزاده را به عنوان شاه به دیگرایی بشناساند. بطور کلی اداره همه امور قصر شاه در دست خواجهگان حرمرسا بود. خزانه سلطنتی نیز به یک خواجه حرمرسا سپرده می‌شد، و صندوقخانه شاه و تمام اشیاء قیمتی و نادری که به شاه تقدیم می‌شد در دست یک خواجه حرمرسا بود. دلیل اینکه محافظت اشیاء قیمتی را به خواجهگان حرمرسا می‌سپردند این بود که خواجهگان یاد شده از همه جهت مورد اعتماد بودند. زیرا آنها از کودکی خریداری می‌شدند و در حرمرسا به کار می‌پرداختند و نه پدر و نه مادرشان، هیچکدام را نمی‌شناختند و از کشور یا ولایاتی که آنها را از آنجا آورده بودند نیز خبر نداشتند. اینان چون نه خانواده داشتند که به فکر آنها باشند و نه فرزندانی که آینده آنان را در نظر بگیرند، بهمین لحاظ نسبت به دزدی و منفعت شخصی، هیچ اندیشهای نداشتند، و همین خصوصیات و اینکه از نظر جسمانی و علاقه نداشتن به تمایلات جنسی، و ناتوانی آنان در زن داشتن و تشکیل خانواده، موجب می‌شد تا نه در مورد زنان حرم بتوانند سوء خیالی داشته باشند، و نه از خزانه برای خود چیزی بردارند. بهمین مناسبت پر منفعت‌ترین مقامات دولتی را به آنها می‌سپردند. علاوه بر اینها، شاه وارث آنها بود، یعنی اگر تصادفاً یکی از خواجهگان حرم در دوره زندگی به جمع مال می‌پرداخت، عاقبت اموال او به خزانه شاه داخل می‌شد.

بهمین سبب در شورای امور مالی مملکت هیچ امری بدون شرکت خواجهای که مستحفظ خزانه

شاه است انجام نمی‌شد. اعتمادالدوله و رئیس دفتر مخصوص و منشی مخصوص شاه، صورت مخارج مملکت و صورت انعام‌ها و املاکی را که شاه می‌بخشید، ریز مبالغی را که اعتمادالدوله و منشی شاه از مالیات‌ها برداشت می‌کردند، و بطور کلی صورت جزئیات هزینه‌های مملکت را به خواجه، هرمسرا که مستحفظ خزانه بود می‌دادند. خوانسالار بزرگ یا ناظر نیز صورت مخارج دربار و منزل شاه را به خواجه مستحفظ خزانه می‌داد و حساب تمام اشخاص مذکور به وسیله همین خواجه هرمسرا مورد رسیدگی قرار می‌گرفت و همین شخص، در صورت لزوم حساب این اشخاص را متوقف می‌کرد و جلوی مخارجشان را می‌گرفت.

تربیت ولیعهد در هرمسرا

با وصفی که قبلاً نیز آمد می‌توان گفت تقریباً "هرمسرا بر همه امور مملکت حاکم بود و نتیجه این حاکمیت جز تحویل پادشاهانی بی‌اراده و سست عنصر بدربار ایران دوره صفوی نمی‌توانست باشد.

کمپفر می‌نویسد: "چون در تبار ولایتعهد تنها تقدس و اصل و نسب و نجابت شیوخ یا سلاطین صفوی دارای اهمیت است بنابراین به اصالت خانوادگی مادر ولیعهد چندان توجهی نمی‌شود. مهم نیست که مادر ولیعهد دارای چه خوبی و چه صفات و استعدادهایی بوده است. گاه ممکن است مادر ولیعهد دختر یکی از بزرگان مملکت باشد که او را به شاه هدیه داده‌اند و گاه نیز می‌شود که وی به عنوان یک کنیز چرکسی یا گرجی به هرمسرای شاه راه یافته باشد زیرا قفقاز از دیرباز زادگاه زیباروترین دختران آسیا بوده است. بهر صورت کافی است که زنی بر اثر ملاحظت مورد توجه شاه واقع شود و بنظر شاه لیاقت آن را داشته باشد که مادر ولیعهد مملکت گردد. آینده ولیعهد مملکت نه با تربیت منظم تعیین می‌گردد و نه با تعلیم جدی و نه با معاشرت و نشست و برخاست با مردان لایق و شایسته. زندگی ولیعهد سراسر در اطاق‌های هرمسرا می‌گذرد و خارج از حدود هرمسرا حتی به وی اجازه نمی‌دهند که رنگ آفتاب را ببیند. مصاحبین ولیعهد خواجه‌های زنگی هستند که از اطراف و اکناف مناطق جنوب عالم خریداری شده‌اند. گروه کثیر همخوابه‌ها و متمدن‌های شاه نیز در این میان سهم وزیران را بر عهده دارند. تربیت پسر به عهده مادر، مادر بزرگ و بعضی زنان سالخورده است که بعلت حرمت و احترامی که یافته‌اند از سایرین ممتازند. حتی معلم ولیعهد را که غلامی است اخته شده به پیشنهاد زنان انتخاب می‌کنند. این معلم که بهیچوجه توانایی ندارد که شاه آینده را به رموز شایسته مقام سلطنت آشنا سازد، یک و تنها وی را درس دین می‌آموزد و از آن گذشته به انواع و اقسام رسوم و آداب خرافی را تعلیم می‌دهد." (۷۴)

ولیعهد بخاطر زندگی در حرمسرا و مشاهده زنان بسیار در اطراف خویش خیلی زود با مسائل جنسی آشنا می‌شود. به سبب همین بلوغ جنسی زودرس "... برای او که هنوز به سن بلوغ نرسیده است چند همسر انتخاب می‌کنند. در حشر و نشر مدام با این زنان براحثی کم‌کم نقطه هر فکر مستقلی در وی خفه می‌شود زیرا وی که جوانی نورس است خارخار شهوت را در خود حس می‌کند و پارای مقاومت در برابر آن را ندارد و در این راه امساک نمی‌شناسد. در این اوضاع و احوال تمام نیروی شاهزاده که باید صرف کارها و اقدامات بزرگ شود به شهوترانی مبدل می‌گردد، دلش می‌خواهد که در عشق و لذت جوئی بزرگ باشد و کارهای خارق‌العاده کند. اینست که از اطباء داروی مختلف می‌طلبد تا به کمک آنها بتواند قوای خود را که اصولاً "و بطور موروثی هم اندک و ناچیز بوده است تحریک کند و افزایش دهد. اطباء این داروی موثر را برای شاهزاده از خشخاش فراهم می‌کنند. آنها شیریه غلیظ‌شده خشخاش را که همان تریاک باشد با مشک و عنبر و سایر عطریات مخلوط می‌کنند و از آن حب‌های کوچکی می‌سازند و در لحظه‌های معین یکی از حب‌ها را به او تجویز می‌کنند. اگر شاهزاده به مایعات بیشتر رغبت کند شربتی از شکوفه‌های معطر مهیا می‌سازند و پوسته خشخاش را چند ساعتی در آن می‌خوابانند تا نرم شود. بعد باز این شربت را با قندی که به سهم خود با عطریات آغشته شده می‌آمیزند. بصورتی که بگوارائی نوشیده شود. این شربت را که ایرانیان با آن بخوبی آشنائی دارند کوکنار مینامند که عصاره افیون است. ایرانیان بقدری به این شربت علاقه دارند که آن را حتی بر لذیذترین اغذیه ترجیح می‌دهند و حتی یک روز از لذت برخوردار می‌شوند از آن چشم نمی‌پوشند. خاصیت این شربت در آنست که پس از خوردن مَثَر را از تصورات و خیالات خوش می‌آکند و در عین حال قوای شهوی را تحریک می‌کند. اما چه داروی لعنتی و نکبت‌باری است این کوکنار! ساعتی چند از خوردن این دارو نگذشته آثارش زایل می‌گردد و حالت افسردگی و تشویش جای آن را می‌گیرد. استعمال مکرر کوکنار آدمی را به ضعف و کاهش تن، کند ذهنی و بی‌اعتنائی به هر چه بزرگ و سترگ است دچار می‌کند و سرانجام به تیرگی مطلق روح منجر می‌گردد. پس چه جای شگفت است که ولیعهدی که در عنفوان شباب به افراط به شهوترانی پرداخته است و در نتیجه مردی خسته، وامانده و دچار پیری زود رس شده است بهنگام رسیدن به سلطنت به علت عدم توانائی فکری و روحی از عهده اداره امور مملکت بر نیاید. " (۷۵) به آسانی می‌توان دریافت که آینده مملکت و ولیعهدی که به حقیقت امید دربار در اداره امور می‌تواند باشد در چنین دایره تنگی سرشار از فساد به چه صورت تاریک خواهد بود. در حرمسرا یا بهتراست گفته شود در زندان ولیعهد هیچ وسیله و امکانی وجود ندارد که به تربیت قوای بدنی شاهزاده کمک کند تا او در این محیط جسامت و دلیری بیاموزد و خود را بهایزاید، زیرا تنگی فضا مانع آنست که بتوانند اسبی لاقل در

آنجا نگاهدارند، حداکثر در این محیط وجود الاغ را تحمل می‌کنند و کودک آنقدر در سواری تمرین پیدا می‌کند که بعدها که شاه شد بتواند بر اسب بنشیند.

عشق بد فرجام یکی از زنان حرمسرا

یکی از زنان حرمسرای شاه سلیمان، عمه وی بود که مریم خانم نام داشت و پس از مرگ شوهرش، همچنان بیوه باقی مانده بود و در اندرون زندگی می‌کرد. (۷۶) سانسون می‌نویسد: این خانم محترم به عشق فرمانده کل گرفتار شد. فرمانده کل نتوانست جانب احتیاط را رعایت کند و پیش‌بینی نماید که روابط نامشروع و جنایتکارانه او با شاهزاده خانمی که همخون شاه می‌باشد چه عواقب خطرناکی را در بر دارد و او را به چه بدبختی گرفتار می‌سازد. فرمانده کل به عشق تسلیم شد و عشق مریم خانم او را به دام انداخت. آنها توانستند خواجهان حرم را که شاه برای محافظت شاهزاده خانم معین کرده بود و در قصر آن خانم به پاسداری مشغول بودند بفریبند و خواجهان محافظ را از مراقبت باز دارند. ولی حس کنجکاو و حسادت زنان فرمانده کل، از مراقبت خواجهان حرم دقیق‌تر بود. زنان فرمانده کل روابط عاشقانه آن دو را کشف کردند و از آن پرده برداشتند و خواجهان حرم را در جریان ماجرا گذاشتند. خواجهان حرم که از علاقه و مرحمت شاه نسبت به فرمانده کل با اطلاع بودند جرات نمی‌کردند از آن ماجرا چیزی به شاه عرض کنند، ولی وقتی مشاهده کردند پس از جلسه مذاکرات شاه با عبدالله سلطان (۷۷) اوضاع دگرگون شده است، از موقعیت استفاده کرده، تمام قضایا را به عرض شاه رسانیدند. شاه که بسیار رند و زرنگ می‌باشد، توانست بر خشم و غضب خود غلبه کند و خود را نگهدارد. شاه می‌خواست به تحقیق بیشتری بپردازد و از زبان خود شاهزاده خانم بشنود که فرمانده کل قوا را دوست می‌دارد. اعلیحضرت شاه، شاهزاده خانم را احضار کرد و مثل معمول با او خودمانی رفتار کرد و درباره موضوعات با او صحبت کرد. پس از آنکه به شاهزاده خانم نشان داد که مثل همیشه نسبت به او مهربان است و به او احترام می‌گذارد، گفت که تصمیم گرفته است او را شوهر دهد. شاه از عده زیادی از درباریان که مورد احترام او بودند نام برد و آنها را برای ازدواج به شاهزاده خانم پیشنهاد کرد، ولی شاهزاده خانم

۷۶ - از عمه‌های معروف شاه سلیمان یکی هم پری رخسار بیگم بود که در زمان سلطنت شاه عباس ثانی، پدر شاه سلیمان، مضروب بود و در زمان شاه سلیمان مورد عفو قرار گرفت. شوهر این خانم صدر خاصه بوده است. پری رخسار بیگم خواهر کوچکتری نیز داشت که شوهرش صدر موقوفات می‌بود و ظاهراً "مریم خانم مورد بحث همان خواهر پری رخسار بیگم می‌باشد. به نقل از سیاحت‌نامه شاردن،

جلد ۹، صفحه ۱۴۲

۷۷ - عبدالله سلطان از درباریانی بود که ماجرای این عشق را نزد شاه فاش ساخته بود.

به هیچ یک از آنها اظهار تمایل نکرد و به همه آنها به نظر تحقیر نگریست. سپس شاه افزود که ابتدا در نظر داشته است فرمانده کل را برای این امر پیشنهاد کند ولی پیش خود فکر کرده است که ازدواج شاهزاده خانم با فرمانده کل متناسب نیست و شاهزاده خانم او را نخواهد پسندید، زیرا فرمانده کل پیر است. شاهزاده خانم نتوانست عشق خود را پنهان نماید و آن را ابراز نکند. لذا به شاه عرض کرد که سن او متناسب با سن فرمانده کل می‌باشد، و به قدری از فرمانده کل پیش شاه تعریف و تمجید کرد که شاه در صحت آنچه در باره آنان شنیده بود تردیدی برایش باقی نماند و دانست که بین آنان رابطه‌ای وجود دارد.

شاه، شاهزاده خانم را مرخص کرد و به او گفت شب به قصر بیاید، و به او وعده داد که تا شب تمام وسایل جشن عروسی او را با فرمانده کل آماده سازد. شاهزاده خانم نیز پای شاه را بوسید و از قصر بیرون رفت. خیانتی که به وسیله عبدالله سلطان افشا شده بود، و تجاوز و هتک ناموس نسبت به خانمی که همخون شاه است بقدری اهمیت داشت که کشتن فرمانده کل حتمی بود. زیرا جنایاتی کوچکتر و کم اهمیت‌تر از آنچه که فرمانده کل مرتکب شده بود برای نابود شدن او کفایت می‌کرد. شاه دوباره خواجگان حرم را احضار کرد. خواجگان حرم بر خشم و غضب شاه افزودند، زیرا به شاه افشا کردند که رابطه نامشروع فرمانده کل با عماش، به بر کنار شدن شاه از تخت سلطنت منتهی می‌شده است، زیرا آنها مضمم بوده‌اند پسر ارشد شاه را که جوانی بیست و دو ساله است به تخت سلطنت بنشانند. (۷۸).

وقتی در نیمه شب به تمام امرا و بزرگان دربار ابلاغ شد که به فرمان شاه فوراً حاضر شوند و به قصر بیایند، همگی متعجب شدند ویرجان خود لرزیدند. اعتمادالدوله، فرمانده کل قوا، دیوان‌بگی، رئیس غلامان شاه که مهم‌ترین صاحب‌منصبان دربار می‌باشند و چهار رکن اساسی دربار بشمار می‌آیند، اولین امرائی بودند که وارد قصر شدند و به حضور شاه رسیدند. شاه به فرمانده کل اعتنا نکرد و روی خود را از او برگردانید. فرمانده کل از رفتار شاه بدبختی خود را احساس و پیش‌بینی کرد. فرمانده کل وقتی مشاهده نمود مستحفظین شاه تقویت شده‌اند، او را رعب و هراس فراوانی فراگرفت. فرمانده کل بر سر جای معمولش کنار اعتمادالدوله بر زمین نشست. شاه به اعتمادالدوله و به دو امیر دیگر شراب خوراند، ولی به فرمانده کل همچنان اعتنا نکرد و به او شراب نداد، رئیس غلامان شاه که دوست نزدیک فرمانده کل بود و شاه به او علاقه داشت و به او احترام می‌گذاشت، با نگاه شگفت‌انگیزی متعجب خود را از عمل شاه نشان داد، شاه که متوجه نگاه شگفت‌انگیز او شده بود فریاد کشید: از اینکه من به این غدار خیانتکار اعتنا نمی‌کنم تعجب کرده‌ای؟ برخیز و او را گردن بزن. آن امیر که هرگز چنین انتظاری نداشت و از صدور چنین فرمانی سخت به وحشت افتاده بود، خود

۷۸ - از خصوصیات و جزئیات توطئه اطلاع دقیقی در دست نیست، اما آنچه محقق است اینست که به آن شاهزاده جوان مجال داده نشد که بعد از پدر باقی بماند و جانشین او گردد.

را به پای شاه انداخت، ولی به جای اینکه رحم و شفقت شاه را برانگیزد، و برای دوستش طلب عفو کند خود را در محکومیت او شریک ساخت. دیوان بگی خود را به پای شاه انداخت، و در حالی که به پای شاه بوسه می‌داد و با فصاحتی که همیشه و در همه حال در بیان و گفتارش بود به شاه عرض کرد، فرمانده کل باید جنایت بزرگی را مرتکب شده باشد که شاهنشاه را که مهربانترین و بخشنده‌ترین پادشاه جهانست به این درجه خشمگین ساخته است، ولی در مورد رئیس غلامان اجازه می‌خواهد به عرض برساند که اگر او از فرمانده کل شفاعت کرده است در احترامی که باید به فرمان شاه بگذارد قصور نورزیده است و بر خلاف قاعده عملی انجام نداده است، زیرا بنا بر سنت و قانونی که تمام سلاطین قبل از اعلیحضرت شاه، آن را تأیید نموده و به آن عمل کرده‌اند اجازه داده شده است که در مورد فرامینی نظیر این فرمان، تا آنکه آن فرمان سه دفعه تکرار نشود، در اجرای آن تأمل روا دارند، زیرا در بعضی موارد، در برابر خشم و غضب شدید شاه به شفاعت برخاستن حائز کمال اهمیت است و به همین مناسبت شاهان پیشین، از اینکه کسی خود را به پای شاه بیفکند و برای متهمی تقاضای عفو و بخشش کند بر خشم خویش نمی‌افزوده‌اند. شاه گفت: بسیار خوب، من رئیس غلامان را می‌بخشم، ولی دیوان بگی به شما می‌گویم، دیوان بگی به شما فرمان می‌دهم، و برای سومین بار دیوان بگی به شما امر می‌کنم برخیزید و این غدار خیانتکار را گردن بزنید. دیوان بگی فوراً از جا برخاست و گریبان فرمانده کل را گرفت و عمامه‌اش را از سرش برداشت و بر زمین افکند و او را از اتاق بیرون کشید. دیوان بگی، کمر بند فرمانده کل را باز کرد و دست‌های او را از پشت بر هم بست. فرمانده کل از سرنوشت شوم خود شکایتی بر زبان نیاورد، و شاه را ثنا گفت و برای شاه عمر دراز آرزو کرد، و برای ابراز اطاعت به فرمان شاه گوشه لباس دیوان بگی را بوسه داد و به او التماس کرد که از شاه تقاضا کند به جای اینکه او وقتی قرض‌های شاه را پرداخته است، شاه خشم و غضب خود را بر افراد خانواده او نگستراند، زیرا تنها او مقصر بوده است، و هیچکس در گناه و جنایت با او شرکت نداشته است.

سپس فرمانده کل گفت برای او قرآنی بیاورند تا در صورتی که آخرین لحظه عمر او فرا رسیده است، دعا بگوید و همچنان امیدوار بود که شاید در این لحظات خشم و غضب شاه فرو نشیند، ولی دیوان بگی با نواختن ضربه شمشیری که به گردن او فرود آورد، به او فهمانید که آخرین لحظه عمرش فرا رسیده است. دیوان بگی از اینکه می‌دید دوست عزیزش، امیری به آن عظمت به چنین حالی در افتاده است سخت متالم و متأثر گردیده بود. بطوری که دستش بلرزه درآمد و از قدرتش کاسته شد، در نتیجه ضربه شمشیرش فقط پوست گردن فرمانده کل را خراش داد و زخم کرد، فرمانده کل به نام دوستی قدیمی‌اش با دیوان بگی، از او تقاضا کرد که او را زجر ندهد و زودتر خلاص کند. دیوان بگی افسر جوانی را که در خدمتش بود صدا کرد و او با سه ضربه متوالی شمشیر، سر فرمانده کل را از تن جدا کرد. سر فرمانده کل را به حضور شاه بردند. به محض اینکه چشم شاه به سر بریده

افتاد فریاد کشید بسیار خوب خیانتکار، من در خوابم، من در سستی رخوتم چنانکه تو به دشمنان من نوشتی.

... جشن عروسی که شاه به شاهزاده خانم عمعاش وعده کرده بود، و او را به آن امیدوار ساخته و دعوت کرده بود، به صحنای خونین و وحشتناک تبدیل گردید. شاه به یکی از خواجگان حرم فرمان داد که سر فرمانده کل را برای شاهزاده خانم ببرد، و از طرف شاه به او بگوید که این همان شوهری است که شاه برای او انتخاب کرده است. ظاهراً شاه، علیه شخص شاهزاده خانم اقدام دیگری نکرد. آیا برای تنبیه و مجازات آن شاهزاده خانم، مشاهده سر از تن جدا شده معشوقش کافی نبود؟ شاهزاده خانم سر خون‌آلود فرمانده کل را میان ظرفی مشاهده کرد. باید همین درد آن زن را کشته باشد.

سرگرمی زنان حرم

شاه گاهی برای خاطر سرگرمی و تفریح شهبانو، و شاهزاده خانم‌ها و خانم‌های حرم با آنان به شکار می‌رفت. در این مواقع همراهان و جلوداران شاه را افراد داخلی قصر سلطنتی و خواجگان حرم تشکیل می‌دادند. وقتی شاه با زنان عزم شکار می‌کرد، قبلاً به ساکنان محله‌های بیرون شهر، نواحی و حدودی که شاه و حرمسرا از آنجا می‌گذشتند، دستور می‌دادند که منازل خود را ترک کنند و از آن حدود دور شوند. از نیم فرسنگی محل عبور شاه و حرم، تفنگداران در خیابان‌ها به پاسداری می‌پرداختند، و عده‌ای از خواجگان حرمسرا و زبردستانشان با کمال دقت مراقب بودند تا مبادا کنجگاو، تفنگداران را برانگیزد و آنان برای تماشای حرم به محل عبور نزدیک شوند. خواجگان مهم و سرشناسان حرمسرا در التزام رکاب شاه حرکت می‌کردند و عبور خانم‌ها را که همه اسب سوارند تنظیم می‌کردند. اگر تصادفاً مرد یا پسر بجمای که بیش از هفت سال داشت در خیابان‌هایی که مورد مراقبت بود غافلگیر می‌شد به او رحم نمی‌کردند، و آنها را مانند کسانی که جنایت بزرگ هنگ به مقام سلطنت را مرتکب شده‌اند، مجازات می‌نمودند، زیرا آنها با نگاهی که از روی بی‌شرمی و وقاحت به روی اشخاصی که شاه آنها را بسیار عزیز دارد افکنده‌اند، هنگ احترام آنها را روا داشته‌اند. اما در این مواقع زنان آزاد بودند و می‌توانستند بر سر راه شاه قرار بگیرند و عبور شاه و حرمسرا را تماشا کنند و به وسیله همین زن‌هاست که می‌توان به خصوصیات حرکت شاه با حرم و نظم و ترتیب آن پی برد. انگلبرت کمپفر که به جمع‌آوری اطلاعاتی در زمینه زندگانی خصوصی شاهان صفوی بخصوص شاه سلیمان همت گماشته در قسمتی از کتاب خود می‌نویسد: "... قرقچی‌ها تمام افراد نسل ذکور را که بیش از شش سال داشته باشند از خیابان‌ها و راه‌هایی که شاه با زنهایش می‌خواهد از آنها بگذرد دور می‌کنند. از روز قبل با نواختن بوق، قرق را اعلام می‌دارند. در روز عبور شاه یک جوخه

از صوفیان چند ساعت قبل از حرکت حرمسرا پیشاپیش براه می‌افتد تا قرق را اعلام دارد و به همین دلیل هم هست که به آنها قرقچی خطاب می‌کنند. در این مورد به سخنان طولانی احتیاج نیست، چند بار گفتن قرق به صدای بلند کافی است که هر کس را که نخواهد طعم ضربه تازیانه را بچشد بگیریزاند، حال فرق نمی‌کند که او در بیرون منزل است یا در داخل خانه خود.

هر گاه بقیه صاحب‌منصبان با حرمسرای خود سفر کنند یا به گرمابه بروند سواری را پیشاپیش خود می‌فرستند و اعلام می‌دارند که باید از سر راه دور شد. هنوز طنین صدای قرق بگوش می‌خورد که هر کس به خفاگاهی پناه می‌برد و همانجا می‌ماند تا آن بزرگواران دور شده باشند. با وجود همه اینها زنان چه سواره باشند و چه پیاده با حجابی خود را مستور کرده‌اند. گاه زنان در تخت‌روان‌هایی آویخته که توسط شتر حمل می‌شود طی طریق می‌کنند. اگر خدای ناکرده کسی بر اثر تصادف نامطلوبی با زنان همراه شاه مصادف شود او را بلافاصله و در هر حال که باشد در جا تیر می‌زنند و یا با خنجر از پای درمی‌آورند و بر این مدعای من شواهد دلخراش متعددی هست. " (۷۹)

کاری نیز در سفرنامه خود می‌نویسد: "زمانی که زنان شاه همراه وی قصد حرکت دارند، موضوع دو روز قبل به اطلاع مردم می‌رسد، و چون زنان شاه سواره و رویشان باز و بی‌پرده خواهد بود، لذا مردم مجبورند مسیر موکب شاه و حرم را ترک و قرق کنند. البته سزای کسی که سر از این امر بپیچد اعدام است، اعدامی که بدون استثناء و عذر و بهانه قابل اجرا می‌باشد." (۸۰) کاری داستان جالبی را در همین زمینه در سفرنامه خود آورده است. او می‌نویسد: "... روزی شاه سلیمان همراه زنان حرم از چهارباغ می‌گذشت. روستایی بیچاره‌ای بی‌خبر از همه جا، در حالیکه سبزی پر از هلو بر پشت داشت وارد میدان می‌شود، و تا شاه و زنان وی را می‌بیند، از بیم جان پاهایش می‌لرزد، بر زمین می‌افتد، پیشانی بر خاک می‌نهد و به انتظار اعدام دقیقه شماری می‌کند. شاه سلیمان که متوجه حالت مضحک و ترس روستایی می‌شود دستور می‌دهد او را بلند کنند، آنگاه شاه، همراهان را فرمان می‌دهد هر یک هلوئی بردارند و در عوض سکه طلائی به مرد روستایی بدهند. فرمان شاه اجرا و سکه طلا در سبد هلو انباشته می‌شود. شاه سپس از روستایی می‌خواهد که یکی از پردگیان حرم را به زنی برگزیند و با خود ببرد. روستایی نیز امر شاه را امتثال می‌کند و به سلامت با زنی زیبا و ثروتی سرشار به منزل برمی‌گردد." (۸۱) البته این چنین بخشی جنبه کاملاً "استثنایی" دارد و چه بسا که در آن ساعت شاه سلیمان حالتی خوش داشته، و سر حال بودن وی آنچنان وضعی پیش آورده است، و گرنه آن روستایی بر اثر این بی‌احتیاطی جان خود را از دست می‌داد.

۷۹- همان، ص ۲۲۸ به اختصار.

۸۰- سفرنامه کاری، پیشین، ص ۱۲۶

۸۱- همان

علاوه بر چنین مراقبت‌هایی ترتیبات دیگری نیز در شکار رفتن شاه با زنان حرم وجود داشت که سانسون در سفرنامه خود مطالبی در این زمینه آورده است. "... قبل از عزیمت شاه به شکار، همیشه یکدسته از مستخدمین دربار با تمام وسایل و تدارکات حرکت می‌کنند و خود را به محلی که شاه به آنجا نزول اجلال می‌فرمایند می‌رسانند، و وسائل پذیرائی شاه را فراهم می‌کنند تا وقتی شاه می‌رسد همه چیز آماده باشد، و شاه در صورت لزوم بتواند لباس و سایر وسائل سفر را عوض کند. خیمه‌هایی را که برای شاه و خانم‌ها برپا می‌کنند بسیار گرانبها و بزرگ و روشن است و از ماهوت و ابریشم خوش رنگ و زیبا درست کرده‌اند. اطراف خیمه‌ها را با طلا و نقره حاشیه‌دوزی کرده و زینت داده‌اند. این خیمه‌ها بقدری وسیع است که در داخل آنها حمام‌ها و حوض‌های آب وجود دارد، علاوه بر این، درین خیمه‌ها باغچه‌های بسیار زیبا و پر گل یافت می‌شود، این باغچه‌ها را با گل‌هایی که با خود همراه می‌برند می‌آرایند." (۸۲) با چند ساعت فاصله از اردوی دربار جمعی از رقاصان در حرکت‌اند. یعنی دوازده رقاصه‌ای که از زیبایی استثنائی برخوردارند و هیچگاه نمی‌شود در مسافرت‌ها همراه شاه نباشند، زیرا وظیفه آنها اینست که در حین صرف غذا شاه را با رقص‌های سه ضربی و نشان دادن نرمی بدن خود خوشحال کنند. هر یک از این رقاصه‌های درباری حقوقی دریافت می‌دارد که برای تأمین مخارج البسه با شکوه و حتی نگاهداری دو غلام زرخرید کاملاً "کفایت می‌کند. بدین ترتیب رقاصه‌ها می‌توانند بدون هیچ ناراحتی با خیمه و خرگاه و سایر لوازم خود در این سفر همراه باشند. اینها از این گذشته با فروختن خود عواید سرشار دیگر نیز دارند. برای هم‌خواه شدن با اینها در طول یکشب باید دو تا سه تومان پرداخت.

در تمام مدت اقامت، خواجگان حرم در خیمه‌های خانم‌ها مراقبت و پاسداری را در نهایت دقت انجام می‌دهند. خانم‌ها در اینگونه تفریحات و شکارها در حقیقت مردان جنگی کارآزموده‌ای هستند و بسیار خوب سوارکاری می‌کنند و بر اسب‌ها مهمیز می‌زنند و چهار نعل می‌تازند. "این خانم‌ها، با کمال شجاعت حیوانات درنده را تعقیب می‌نمایند و با مهارتی شگفت‌انگیز تیر از کمان رها می‌کنند و با وضعی تحسین‌آمیز حیوانات درنده را شکار می‌کنند، در حالی که باز شکاری را روی دست نگه‌میدارند بدنبال شاه اسب می‌تازند، و هر وقت شاه فرمان صادر می‌کند بازها را رها می‌کنند. وقتی باز به پرواز درمی‌آید با نهایت سرعت، بتاخت بدنبال آن می‌روند و برای صدا کردن باز، در همان حالی که چهار نعل به سرعت اسب می‌تازند، طبل کوچکی را که روی زین با خود دارند به‌صدا درمی‌آورند، اگر باز صیدی را شکار کرده باشد، آن را می‌آورند و به شاه نشان می‌دهند. اگر شکار مرغ کلنگ (۸۳) باشد شاه امر می‌کند پره‌ای او را می‌کنند و بین خانم‌ها تقسیم می‌کند. خانم‌ها

۸۲ - سفرنامه سانسون، پیشین، ص ۱۵۷ به بعد

۸۳ - (به ضم کاف و فتح لام) درنا، از پرندگان وحشی حلال گوشت، فرهنگ عمید، صفحات ۴۹۱

پرها را به صورت زیبایی درمی‌آوردند و کلاه و موهایشان را با پرها می‌آریند. وقتی که شاه به اتفاق زنهایش به شکار می‌رود و به تفریح می‌پردازد، گاهی امرا و بزرگان دربار نیز دور شاه جمع می‌شوند. به این ترتیب که امرا دور از محلی که زن‌ها در آنجا هستند و در نقطه‌ای که دیده نشوند مستقر می‌گردند." (۸۴)

غیر از مواقع شکار و تفریح و گردش خارج از قصر، اگر زنان در حرمسرا بیکار می‌نشستند، محصور بودن در یک مکان برایشان تلخ و غیر قابل تحمل می‌شد. باین سبب زن‌ها در اینگونه فرصت‌ها که بسیار هم بود، با پرداختن به انواع تمرین‌های سرگرم‌کننده، بیکاری را از خود دور می‌کردند و خود را مشغول می‌ساختند تا بدینوسیله زندگی داخل حرم را شیرین نمایند. به نوشته سانسون در این مواقع "... به خانم‌ها اسب‌سواری می‌آموزند و خانم‌ها اسب‌سواری می‌کنند. زن‌های شاه در حرمسرا تیراندازی با تیر و کمان و با تفنگ را یاد می‌گیرند و به آنها شکار کردن و به دنبال گوزن دویدن و اسب تاختن را می‌آموزند. علاوه بر این خانم‌ها به نقاشی گردن، آواز خواندن، رقصیدن، ساز زدن می‌پردازند، و نواختن آلات مختلف موسیقی را نیز یاد می‌گیرند. همچنین به آنها ادبیات و تاریخ و ریاضیات را درس می‌دهند. خلاصه تمام وسائل را به کار می‌برند تا در روزگاری که خانم‌ها ایام جوانی را پشت سر گذاشته‌اند، به آنها بد نگذرد و روزگار مطبوع و سرگرم‌کننده‌ای را داشته باشند." (۸۵) یکی دیگر از تفریحات زنان حرمسرا، قایق‌سواری ایشان به همراه شاه در اطراف کاخ سعادت‌آباد بوده است. سانسون که خود این محل را دیده است می‌نویسد: "باغ سعادت‌آباد در جنوب شرقی شهر اصفهان قرار دارد، و در کنار رودخانه حرمسرای زیبایی از سنگ مرمر ساخته‌اند و بر روی رودخانه نیز پلی از سنگ بنا نهاده‌اند. پل روبروی باغ دیگری قرار دارد که برای ورود به آن باغ باید از پل عبور کرد. پل هفده دهنه دارد. در نزدیکی حرمسرا بنای مرتفع دیگری نیز وجود داشته است که در حضور شاه آتش گرفته و از میان رفته است. جلوی حرمسرا، طالار بسیار زیبایی وجود دارد که ۴۲ قدم طول و ۳۶ قدم عرض آنست. شاه، وزراء و نمایندگان خارجی را در آنجا به حضور می‌پذیرد. جلوی طالار دو پله مرمر قرار دارد و در وسط حوض مرمر زیبایی است که ۸ قدم طول و ۶ قدم عرض آنست. بین طالار و ساختمان حرمسرا حوض مرمر دیگری وجود دارد. روی دیوار طالار تابلوی بزرگی ترسیم شده است، و تصویر چهار مرد که اسپانیایی پوشیده‌اند و چهار زن که هر کدام جامی شراب بدست دارند دیده می‌شود. در دو طرف دیوار دو زن زیبا که یکی لباس قدیم ایرانیان را به تن دارد و دیگری اسپانیایی پوشیده است مشاهده می‌گردد. تمام تالار طلائی رنگ است و با بوته‌های گل و شاخ و برگ و اشکال حیوانات آن را زینت کرده‌اند. تالار بیست ستون دارد که بهمین ترتیب طلائی رنگ است، و روی ستون‌ها علاوه بر طلاکاری، خطوط آبی و قرمز کشیده‌اند

که بسیار زیباست، وقتی شاه به این حرمسرا و تالار می‌آید، آب زودخانه را در دهانه‌های پل حسن آباد، بوسیله تخته‌های چوبی می‌بندند، آب تا جلوی تالار بالا می‌آید و شاه در یکی از سه چهار قابیق زیبایی که برای گردش بر روی آب در آنجا گذاشته‌اند با زنان حرم سوار می‌شود و به پارو زدن و تفریح می‌پردازد. " (۸۶)

قتل اولاد ذکور شاهزاده خانم‌ها

در حرمسرای شاه سلیمان هیچ شاهزاده خانمی نمی‌تواند اگر اولاد پسر بدنیا آورد او را برای خود نگاهدارد. و اگر زنان در موقع وضع حمل، خواجگان حرمسرا را برای خفه کردن نوزادان ذکوری که بدنیا می‌آورند احضار نکنند، خودشان از مجازات مرگ رهایی نمی‌یابند. در این مورد هیچکس نمی‌تواند از فرمان صادر شده سر باز زند و هیچکدام از زنان و یا نزدیکان شاه نیز از این قانون مستثنی نیستند. سانسون می‌گوید: "... صدور خاصه (۸۷) در ایران بقدری مورد احترام است که سلاطین دختران او را به عقد ازدواج خود درمی‌آورند. آخرین صدر خاصه، در زمان سلیمان صفوی، خواهر شاه را خواستگاری و به ازدواج خود درآورد. و شاه نیز با خواهر وی عقد زناشویی بست. اما عظمت مقام صدر که بالاترین مقام روحانی کشور می‌باشد، مانع آن نبود که شاه تمام اطفال ذکوری را که از ازدواج با خواهر صدر به وجود می‌آید به قتل نرساند. این دستور وحشیانه نسبت به تمام کسانی که شاه، دختران یا خواهران و یا خواهرزادگان آنها را به عقد ازدواج خود درمی‌آورد، بقدری با خشونت و قاطعیت عمل می‌شود که اگر زنان شاه قصوری در خبر کردن خواجگان برای خفه کردن فرزندانشان داشته باشند، خود جان را در این سهل انگاری از دست می‌دهند. " (۸۸)

خرافه پرستی شاه سلیمان

دل بستن به یک سلسله از اوهام و خرافات در میان شاهان صفوی سخت رایج بود و کسانی که منافع خود را در چنین اعتقاداتی می‌یافتند هر چه بیشتر مشوق سلاطین در روی آوردن به اینگونه مسائل بودند. خرافه پرستی شاهان اغلب موجب می‌شد که گردش کارهای مملکت متوقف شود و در بسیاری موارد حرکت سپاه، عقد معاهده‌ها و پیمان‌ها، صدور فرامین و عزل و نصب والیان و حاکمان و امیران تا ماه‌ها راكد بماند.

۸۶- همان، ص ۱۱۲

۸۷- صدر خاصه یا صدارت پناه بعد از وزیر اعظم بزرگترین مقامات کشوری بوده است.

۸۸- همان، ص ۳۹

انگلیبرت کمپفر در کتاب خود می‌نویسد: "... ما خودمان که در سال ۱۶۸۴ به اصفهان وارد شدیم بلافاصله دریافتیم که شاه سلیمان تا چه پایه اسیر اوهام و خرافات است. مطلب به اختصار بدین‌قرار بود. شاه با اهل حرم خود به تفرجگاهی که در خارج شهر قرار داشت رفته بود. ناگهان او از سر شوخی و مزاح با خنجر آخته به یکی از متعه‌های خود که سخت مورد علاقه‌اش بود حمله کرد. در حالی که فولاد نوک خنجر را متوجه پستان‌های او کرده بود چنانکه گفتی می‌خواهد پوست او را بخرشد از وی پرسید کدام را ترجیح می‌دهد، سر خنجر را یا ته آنرا؟ دختر در پاسخ گفت: من کنیز شما هستم و هر چه را شما بپسندید من هم آن را می‌پسندم. و در حین ادای این جمله پستان‌های خود را که با دست برهنه کرده بود عرضه، ضربات ظاهری خنجر شاه کرد و در این حیص و بیص در اثر عدم دقت از ناحیه، شکم جراحی برداشت. خراش مختصری بود که بزحمت دیده می‌شد ولی معه‌ذا دختر ناگهان در حالی که روح از بدنش پرواز کرده بود به زمین افتاد و گویا بر اثر شدت هیجان بود که مرد. این اتفاق غیر مترقب، شاه را دچار حال جنون ساخت و با همان سلاح گاه این و گاه آن متعه و گاه خواجگان را مورد حمله قرار داد، گفتی آنها بعلت جلوگیری نکردن از آن واقعه مرتکب گناهی شده بودند. چیزی نمانده بود که شاه به روی مادر خود نیز دست بلند کند اما مادر وی با خشم به وی یادآور شد که بر سر عقل بیاید. ستاره شناسانی که احضار شدند همگی گفتند که با هیچ قدرت بشری نمی‌شده است از این حادثه، اسفناک جلوگیری کرد، زیرا سیر کواکب قصد جان شاه را داشته است، خوشبختانه فقط معشوق شاه پیشمرگ وی گردید و بلا را بگردانید و باید خدا را در این باره شکر گزارد. ناسازگاری کواکب باین زودی‌ها برطرف نخواهد شد، پس باید به شاه توصیه کرد که چند ماهی کاملاً از کار کنار بگیرد. البته به محض اینکه اوضاع مساعد شود بلافاصله موضوع را به عرض خواهند رساند. در این فاصله نه باید او در ملا، عام ظاهر شود و نه باید میهمانی بدهد و اصولاً به هیچ کار مخصوص جالب توجهی نباید دست بزند.

بدین ترتیب بود که خرافات شاه سلیمان باعث شد که او از پذیرفتن میهمانان داخلی و خارجی در دربار امتناع کند و سبب شد که آنها از ابتدای بهار تا سی‌ام ژوئیه دست‌ها را روی هم بگذارند و بی‌کار بنشینند." (۸۹)

شاه سلطان حسین نمونه کامل فساد و عیاشی و بستی

در مطالعه احوال شاهان صفوی، شاه سلطان حسین در تاریخ جای ویژه‌ای دارد. او نمونه بارزی است از فردی نالایق، سست عنصر، بی‌اراده، فاسد و عیاش، که امروزه روز نیز هرگاه از فردی بی‌لیاقت و از مدیری بی‌تدبیر و از سیاستمداری، بی‌سیاست و ناتوان یاد می‌شود، او را همچون شاه

سلطان حسین می‌دانند. او با اعمال ناشایست خود، دوران سلسله صفویه را به غروب حیاتش نزدیک می‌سازد و با دست خود سلطنت و مملکت را تقدیم افغانان می‌کند، تا بماند و از چند روزه عمر نکبت‌بارش در جهت ویرانی ایران بیشتر استفاده نماید. اعتقاد تعصب‌آمیز و صوری و ظاهری او به دین و غرق شدن وی در میان اوهام و خرافات از جهتی، و زنباری و لالابالگیری و پناه بردن به گوشه هرمسرا از سوی دیگر، از او چهارمای منفور در تاریخ سلسله صفویه ساخته است. او در زنباری فقط به شیوه گذشتگان، و در نزدیکی با زنان به راه و رسم پیشینیان عمل نمی‌کرد، بلکه با مفرعلیل خود هر روز در ابداع نوعی نزدیکی با زبهارویان هرمسرا بوده است که دانستن آنها ضمن آنکه تعجب انسان را برمی‌انگیزد، جالب و قابل توجه نیز هست، تا بشود بهتر روحیات این شاه سست عنصر و عیاش را شناخت.

بیشترین شرح عیاشی‌های وی را در کتاب رستم‌التواریخ می‌یابیم. گرچه محمد هاشم آصف صاحب کتاب یاد شده، در بسیاری از موارد مطالبی اغراق‌آمیز در نوشته‌های خود آورده است، اما هر چه باشد بیان‌کننده واقعیت‌هایی نیز هست که می‌توان آن را با آشنایی به روحیات شاه سلطان حسین، تا حدی پذیرفت و به نوشته‌های رستم‌التواریخ استناد کرد. بیشتر مطالب کتاب را محمد هاشم آصف مشهور به رستم‌الحکماء به نقل از پدرش امیر محمد حسن خوش حکایت آورده است.

خیل زنان و دختران در هرمسرا

دخستین نکته‌ای که در رستم‌التواریخ، بعد از توصیف و تعریف تملق‌آمیز نسبت به شاه سلطان حسین می‌خوانیم، تعداد زنان و دخترانی است که وی در هرمسرای وسیعش گرد آورده و هر روزه نیز به توسعه و گسترش آن همت گماشته است. صاحب رستم‌التواریخ اذعان دارد که شاه سلطان حسین "... قریب به هزار دختر صبیحه، جمیله، از هر طایفه و قوم و قبیله، از عرب و عجم و ترک و تاجیک و دیلم، با قواعد عروسی و دامادی با بهجت و سرور و دلشادی، با ساز و کورکه و نقاره و شهر آئین بستی و چراغان نمودن، به عقد و نکاح و حباله خود درآورده و اولاد و احفادش از ذکور و اناث و کبار و صغار تخمیناً "بقدر هزار نفر رسیده بودند و همه به ناز و نعمت پرورده بودند." (۹۰) مسلم است که اداره کردن چنین هرمسرای با آنهمه زن و با آن تعداد زاد و ولد خود مشکلی است که شاه سلطان حسین با آن مواجه بود و چون پیوسته از دور و نزدیک زنانی هدیه به حضور مبارک چنین پادشاهی می‌شد، ضرورت داشت که برای آنان به فکر مکانی وسیع‌تر و بهتر باشد و برای گردش امور نیز از خدمه بیشتری استفاده کند. "لاجرم از تنگی مکان، یک فرسنگ از شهر دور، قریب به

دائمه کوه صفا، شهر نوی مسمی به فرح آباد، با عمارات عالیه و ابنیه رفیعہ از بیوتات و حجرات و غرفه‌ها و قصرها و ایوان‌ها و کاخ‌ها و رواق‌ها و باغچه‌ها و گلزارها و جدول‌ها و حوض‌ها و دریاچه‌ها که از خوبی و مرغوبی و دلپسندی رشک ارم ذات‌العماد، به فرمان وی فرمان‌پذیران بنا نمودند، و در کمال لطف و صفا و در نهایت متانت و غایت استحکام، از سنگ و آجر و گچ همه آن را ساختند و پرداختند و بیوتات و حجرات و غرف و قصور و در و دیوار آن را با طلای خلاصی و لاجورد بدخشانی و آئینه‌های صافی، مصور و منقش و مزین نمودند و شاه‌نشین دلپسندی، مخصوص وی ساخته بودند که هر وقت در آن می‌نشست و امرا و وزراء و باشیان و غلامان به نظام و ترتیب از یک جانب او صف می‌کشیدند و از جانب دیگرش قریب به هزار زن ماه‌پیکر پری‌منظر، یک از یک بهتر و زیباتر و رعنائتر و خوشتر، همه با زینت و زیور و غرقه در گوهر، به نظم و نسق و ترتیب، صف می‌کشیدند و شاه همه را می‌دید و تماشا می‌نمود. همه ایشان جمال عالم‌آرای شاه را مشاهده می‌نمودند، اما مردان زنان را نمی‌دیدند و زنان مردان را نمی‌دیدند. " (۹۱)

علاوه بر عمارت یاد شده، شاه سلطان حسین دستور داد بنایی تازه نیز برای هرمسرای خود که طول و عرض آن هزار و پانصد زرع در هزار و پانصد زرع و مشتمل بر پانصد ایوان و تالار و کاخ و حجره و تودر توی بود، بگفته رستم الحکماء، " ... در وسط آن برای ذات اقدس عمارت دلنشین و بی‌نظیری بنا نمودند و در طول و عرض دویست زرع در دویست زرع به چهار مرتبه با حجره‌ها و کاخ‌ها و غرفه‌ها و قصرها و منظره‌ها و زاویه‌های بزرگ و کوچک تودر توی، به نقش و نگار و آئینه و زینت‌های بسیار ساختند. از جانب شرقی آن تالاری با چهل ستون، همه در و دیوار و ستون‌هایش منقش و مصور به طلای ناب کانی و لاجورد بدخشانی و آئینه‌های لطیف روحانی، و روبروی چهل ستون مذکور دریاچه‌ای در طول پانصد زرع و در عرض سیمصد زرع و در میانش نشیمنی در طول و عرض سه زرع در سه زرع و در میانش حوض کوچکی از سنگ یشم ساختند. " (۹۲) و همه این ابنیه با آنهمه تزئینات و استخری بدین وسعت برای آن بود که " ... وقتی آن فخر ملوک (شاه سلطان حسین) با معشوقه خود بر آن نشیمن می‌نشست، آب مرقوقی در آن حوض یشم می‌نمودند و پیوسته از فوارهای آب می‌جوشید و جواهر رنگارنگ آب‌دار پیاده و لالی رخشان بسیاری در آن می‌ریختند، به جهت نظاره نمودن آن جهانمطاع کامکار، و کشتی بسیار خوبی ساخته بودند و در آن انداخته بودند که گاهگاهی آن شاه شاهان، با زنان ماه‌طلعت حور لقای خود در آن می‌نشست و آن کشتی را بگردش می‌انداختند و محظوظ و ملتذذ می‌شد. " (۹۳) و از دیگر استفاده استخر وسیع کاخ شاه سلطان حسین این بود که " ... زنان ماه‌پیکر سیم‌اندام سروقد گل‌رخسار سمن‌برش، در آن دریاچه

۹۱- همان، ص ۷۰.

۹۲- همان، ص ۷۴.

۹۳- همان.

به شنواری و آب‌بازی مشغول و در هوای گرم، یعنی در فصل تابستان، آن سلطان جمشید نشان، در میان آن دریاچه، بر نشیمن شاه‌نشین، بر لب حوض پشم، بر ماه‌معین و جواهرثمین، جلوس میمنت مانوس می‌نمود و آن حوض پشم پر از جواهر الوان آبدار و شفاف و مملو از آب جانبخش مروق به گلاب و عرق بیدمشک مضاف، از فیض نظر آن بهشتی‌سرشت، رشک کوثر و تسنیم، آن سرابوستان پرگل و ریاحین از فیض وجود ذی‌جود آن رضوان‌نزهت، غیرت جنات نعیم و آن محسود خواقین زمان خود از تماشای آنها در وجد و سرور و از اندوه و غصه دور می‌بود. (۹۲)

و حال ببینیم، شاهی که فکرش این چنین در فراهم ساختن بساط آسایش و راحت و عیش و عشرت به نیکویی کار می‌کرد، در اندرون قصر چه امکاناتی برای لذت‌جویی بیشتر فراهم کرده بود.

راحت‌خانه

برای شاه صفوی در داخل کاخ و در اندرونی قصر حجرهای وسیع ساختند که طاق آن بسیار مرتفع بود و دو ستون زراندود از دیواری به دیوار دیگر گذاشتند و گاهوارهای زرین با طنابی ابریشمین، بر آن دو ستون بستند. خاصیت چنین گاهوارهایی این بود که پادشاه با همسران و حوروش خود در آن مهد ناز می‌خوابیدند و کنیزکان ماه‌رخسار آن را تکان می‌دادند. در آن حجره، وسیع بلند طاق، چند حلقه زرین نیز بر سقف نصب کرده بودند و نشیمنی از چرم زراندوده با طناب‌های ابریشمین بر آن بسته بودند، و در حقیقت تابی ساخته بودند که شاه با زیبارویی از گلرخان دل‌بند خویش در آن می‌نشستند و لعبتان سمنبر گل‌رخسار آن را به جانب بالا حرکت می‌دادند، و آن را راحت‌خانه می‌خواندند. (۹۵) مجموعه‌ای از اینگونه تفریحات مانند ایجاد حظ‌خانه و لذت‌خانه در رستم‌التواریخ مسطور است که بخاطر طولانی بودن آن مطالب از آوردنش در اینجا صرف‌نظر می‌کنیم.

میل‌سیری ناپذیری شاه در مجامعت با زنان

در این موضوع که شاه سلطان حسین، مردی زنباره بود تردیدی وجود ندارد، و باز این نکته که وی در طول عمر خود با زنان بسیاری آمیزش داشته و زیبارویان زیادی را در حرف‌سرای خود گرد آورده بود شکی نیست، اما برخی اعمال او بسیار بعید بنظر می‌رسد و عقل قبول نمی‌کند که یک مرد بتواند در چند ساعت با تعداد بسیاری از زنان و دختران نزدیکی کند و خم به ابرو نیاورد. البته بعد توضیح خواهیم داد که شاه برای انجام مقاربت‌های متعدد داروهای نیز مصرف می‌نمود که

برای او ساخته می‌شد، و چه بسا این دارو قدرت جنسی او را تقویت می‌کرده، اما نه آنچنانکه صاحب رستم‌التواریخ آورده است. به نوشته رستم‌الحکماء، شاه سلطان حسین "... روز و شب در اکل و مجامعت بسیار حریص و نبی‌اختیار بوده و به جهت امتحان در یک روز و یک شب صد دختر باکره ماهر را فرمود، به رضای پدرشان و رضا و رغبت خودشان، از برای وی متعه نمودند و آن پناه ملک و ملت به خاصیت و قوت اکسیر اعظم، در مدت بیست و چهار ساعت ازاله بکارت آن دوشیزگان دلکش طناز و آن لعبتان شکر لب پر ناز نمود و باز مانند عذبان مست هل من مزید می‌فرمود. (۹۶)

و بعد ایشان را مرخص فرمود و همه ایشان با صدق شرعی و زینت و اسباب و رخوت (۹۷) نفیسه‌ای که آن قبله عالم با ایشان احسان و انعام فرموده بود به خانه‌های خود رفتند و در همه ممالک ایران این داستان انتشار یافت، و هر کس زنی در حسن و جمال بی‌نظیر داشت، با رضا و رغبت تمام او را طلاق می‌گفت و از روی مصلحت و طلب منفعت او را بدربار معدلت‌بار خاقانی می‌آورد و او را برای آن یگانه آفاق عقد می‌نمودند، و آن زبده ملوک از آن حوروش محفوظ و ملتذذ (۹۸) می‌شد و او را با شرایط شرعیه مرخص می‌فرمود و مطلقه می‌نمود و آن زن، خرم و خوش از سر کار فیض آثار پادشاهی انتفاع یافته، با دولت و نعمت باز به عقد شوهر خود درمی‌آمد. (آفرین به غیرت این چنین شوهرانی!) هر کس، دختر بسیار جمیله داشت سعی‌های نمود و به عرض محرمان سداد (۹۹) جاه و جلال خاقانی می‌رسانید و آن دختر ماه‌منظر را از برای آن ذات نیکوصفات اقدس عقد می‌نمودند با شرایط شرعیه و قواعد ملیه و با کمال خوش‌طبعی و نکوخلقی، با اطوار بسیار خوش و حرکات دلکش رستمانه به یک یرش (یورش) قلعه در بسته محکم بلورینش را دخل و تصرف می‌نمود، و قفل لعل مانندش را به مفتاح الماس مانند خود می‌گشود و از طرفین چنان حظ و لذت می‌یافتند و بدان قسم محفوظ و ملتذذ می‌شدند که به تقریر و تحریر نمی‌گنجد، و هر یک از این زنان و دختران را که آبستن می‌شدند، نگهداری می‌نمود والا طلاق می‌فرمود همه را با انعام و احسان و بخشش و باین شیوه مرضیه خوش و باین قاعده نیکو خوشنود می‌فرمود. باین مراسم خوب و باین آیین مرغوب مذکور،

۹۶ - مطابق این نوشته، اگر شاه سلطان حسین در تمام مدت بیست و چهار ساعت، نه وقتی برای خوردن غذا صرف می‌کرد و نه ساعتی را برای خواب اختصاص می‌داد، تازه در هر ساعت با چهار دختر، یعنی هر پانزده دقیقه می‌توانست با یک دختر همبستر شود. حال اگر مدتی را هم برای غذا خوردن و استراحت و خوابیدن در نظر بگیریم، آنوقت است که باید قبول کنیم جناب ایشان پشت سر هم، به ردیف و بدون وقفه مشغول کار بوده است. یا للعجب!!

۹۷ - (به ضم را و خا) جمع رخت. فرهنگ عمید، ص ۵۴۵

۹۸ - در رستم‌التواریخ گاهی ملتذذ و در برخی جاها ملتذذ بکار رفته که هر دو به معنی خوشمزه، با لذت، کسی که از چیزی حظ و لذت ببرد می‌باشد.

۹۹ - (به ضم سین و کسر دال) سراپرده، لعنت‌نامه دهخدا، حرف سین، ص ۴۵۲

ازاله، بکارت سه هزار دختر مامروی مشکین موی، لاله غذار، بادام چشم، شکرلب، و دخول در دو هزار زن جمیله، آفتاب لقای سرو بالایی نسرین بدن، نرگس چشم، طناز برناز، بلورین غنغب نموده. " (۱۰۰)

تقویت شاه برای مجامعت بیشتر

چنین نزدیکی‌های مکرر و متعدد که شرح آن آمد، لازم‌اش داشتن بنیه‌ای قوی، و قدرت جسمی و جنسی فوق‌العاده‌ای باید باشد. بهمین جهت شاه صفوی از تغذیه، کافی و مقوی برخوردار بوده و داروهایی را برای تقویت جنسی خود استفاده می‌کرده است. چنانکه آمده "پلو و چلاوی که به جهت آن پگانه آفاق می‌پختند به جای روغن، مغز قلم گوسفند و گاو می‌نمودند و اطعمه و اشربه‌ای که برای آن جهانمطاع و خلاصه، ملوک طبع می‌نمودند در دیگ زرناب می‌پختند. آن شهنشاها و الاجاه، کثیرالاشتها و پر شهوت بوده، به سبب آنکه، طلایی که با اکسیر اعظم حیوانی ساخته بودند در خزانه، برکت نشانه، پدر بزرگوار کامکارش یعنی خاقان سکندرشان، خلد آشیان، شاه سلیمان غفرالله له بود و با عرق نمک طعام حل می‌نمودند و به مقدار معروف اکسیر کامل حیوانی داخل آن نموده و بقدر قیروطی از آن باده مثقال سکنجبین عسلی یا دهن البقر مخلوط و مزوج می‌نمودند و در اول فروردین ماه در هر سالی یکبار بقدر مذکور، آن سلاله، ملوک از آن جانبخش دلگشا و از آن معجون نیروافزای شفا بهخشی غم‌زدای مذکور تناول و نوش‌جان می‌نمود. " (۱۰۱)

تنوع تفریحات شاه و زنان حرم

همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد، شاه سلطان حسین در کار خوشگذرانی و عیاشی پیوسته طالب تنوع بود و در این امر ابداعاتی داشته که انسان از دانستن آن شگفت زده می‌شود. در بیان یکی دو مورد از اینگونه تفریحات باز به نوشته‌های رستم‌التواریخ استناد می‌کنیم. محمد هاشم آصف رستم‌الحکما می‌نویسد: "... از آثار زوال دولت و اقبال آن سلطان جمشید نشان آنچه به ظهور رسید اول این بود که طبع اشرفش از اسب‌سواری متنفر شده و مایل به خر سواری شده بود (۱۰۲) و با زنان خاصه، خود به باغ‌ها و بوستان‌ها و مرغزارها بر خر مصری یراق مرصع سوار شده تشریف می‌بردند و بهر قریه که داخل می‌شد، زنان و دختران آن قریه بی‌چادر و پرده به استقبالش می‌آمدند و صد خواجه، سفید و سیاه یعنی مردهایی که آلت رجولیت ایشان را به جهت حریمت زنان

شاه قطع نموده بودند، قرقچی و قدغن چی همیشه همراه داشت. یک خواهرش مهد علیا زینت بیگم بر اسب یراق مرصع سوار، از طرف راستش زرمسکوک نثار می‌کرد و یک خواهر دیگرش سترکبری مریم بیگم از جانب چپش بر استر یراق مرصع سوار، سیم مسکوک می‌افشاند و دعا چنین می‌نمودند که خدا شاه را نگاهدار باد و دولتش پاینده باد.

... هر ساله در فصل بهار به موسم علف دادن دواب در باغهای دلگشای باصفای پادشاهی با پنج هزار نفر از اهل حریم خود از خاتون و بانو و بی‌بی و خدمتکار و کنیز و گیسو سفید با صد خواجه، سفید و صد خواجه، سیاه یعنی آغایان محرم حریم پادشاهی نزول اجلال می‌فرمودند. می‌فرمود نر خرها و ماده خرهای بسیار می‌آوردند و بر همدیگر می‌انداختند و از تماشای مجامعت آن نر خرها همه محظوظ و متلذذ می‌شدند و از فرط حظ و لذت بیخود و بی‌هوش می‌شدند. همه آن زنان سمبیر نسرین تن گل اندام لاله رخسار، در دل غمناک و اندوهگین می‌شدند و آه سرد از دل پر درد می‌کشیدند و بعضی از ایشان به‌همدیگر می‌گفتند با گریه و زاری و ناله و سوگواری، که کاش ما را هم شوهری بود ... (۱۰۳) از جمله دیگر کارهای شاه تنوع طلب این بود که در هر سالی سه روز قدغن می‌شد حسب الامر و الایش، که از همه خانه‌های شهر اصفهان مرد بیرون نیاید و نازنینان طناب و زنان ماهروی پر ناز و دختران گلرخسار سرو بالای سمبیر، و لعبتان سیم اندام بلورین غیبب کرشمه سنج عشوهرگر، با کمال آراستگی در بازارها، بر سر دکان‌ها و بی‌ساط شوهران بیایند و بنشینند، خصوصا "در قیصریه و کاروانسراها و در حجره‌های تجار، زنان و دختران ایشان، با زینت و آرایش بنشینند و آن سلطان جمشید نشان، با پانصد نفر زنان و دختران ماه طلعت پری سیمای خود و چهار هزار و پانصد نفر کنیزک و خدمتکار ماهروی مشکین مو، دلربا، و صد نفر خواجه، سفید و صد نفر خواجه، سیاه محرمان حریم پادشاهی به تماشای تفرج بازارها و کاروانسراها و قیصریه، با تبختر و جاه و جلال تشریف می‌آوردند و بقدر دو کروور بلکه بیشتر معامله می‌نمودند و از حسن و جمال ماهرویان و مشکین مویان و گلرخان و سروقدان و شوخ چشان و سیب غیبیان و انارستانان و نسرین بدنان و شکرلبان و شیرین سخنان و پرنازان و طننازان تمتع‌ها می‌برد. هر زنی و دختری را که آن فخرملوک می‌پسندید و تحسین می‌فرمود، اگر آن زن، شوهردار بود و این خبر به شوهر می‌رسید، آن زن را شوهر طلاق می‌گفت و بهشکش آن زنده ملوک می‌نمود و آن افتخار تاجداران آن جمیله را تصرف می‌نمود و او را با احسان و انعام باز به قاعده، منهاج مستقیم مرخص می‌فرمود و زن به خانه شوهر خود می‌رفت و همچنین اگر دختر جمیله‌ای را بخوبی وصف می‌فرمود، چنین می‌نمودند (۱۰۴)

کنیزاهدایی شاه، مادر بزرگ آقا محمد خان شد

شاه سلطان حسین نیز گاه برای تصفیه نمودن حرمرآ و گاهی نیز برای جلب دوستی و محبت امیران و بزرگان، زبانی را به دیگران می‌بخشید، یکی از این بخشش‌ها که در تاریخ زندگانی برخی از سیاستمداران و دولتمردان سال‌های بعد جالب توجه است به بخشیدن زنی است به فتحعلی خان قاجار قوئلو. از آنجا که این شخصی خدماتی به شاه سلطان حسین کرده بود، "... شاه صفوی یکی از جواری یعنی یکی از کنیزگان خود را که گرجیه و مسامت به خیرالنساء خاتم بود به او بخشید و خان قاجار هم آن جاریه را به استرآباد فرستاد. پس از آنکه [فتحعلی خان] به استرآباد رفت و با او عزم زفاف کرد، آن زن اظهار نمود، که از شاه حمل دارد. فتحعلی خان او را به منزل میرابو جعفر مفیدیه امام جمعه استرآباد فرستاد. میرابو جعفر صورت حال به شاه سلطان حسین نوشت. شاه در جواب با خط و مهر خود اظهارات خیرالنساء را تصدیق نمود. چندی بعد این جاریه گرجیه پسری بدنها آورد که اسمش را محمد حسن میرزا گذاردند. طولی نکشید که فتحعلی خان به خراسان رفته کشته شد و محمد حسن خان را برای مصون بودن از دشمنان به میان ترکمانان بردند تا به سروری و جهانداری رسید." (۱۰۵) بعدها فرزند همین محمد حسن خان، بنام آقا محمد خان، سلسله قاجاریه را بنیان گذاشت که در حقیقت آقا محمد خان نوه شاه سلطان حسین بشمار می‌آید. آقا محمد خان نیز که خود از نسبش کاملاً "مستحضر بود بهمه سادات اخوی می‌گفت و خود را از صفویه می‌دانست.

فساد اطرافیان شاه

چون بواسطه فساد بودن شاه سلطان حسین، فساد در همه شئون رخنه کرده بود، ارکان دولت نیز به تاسی از پادشاه به هر کار ناشایستی دست می‌زدند، و چون قضایا به اطلاع سلطان می‌رسید، از آنجا که خود در عیاشی و فساد غوطه‌ور بود اعمال آنان را نادیده می‌گرفت و از سر گناهانشان می‌گذشت، و همین امر باعث خیره‌سری بیشتر اطرافیان می‌شد. آنچنانکه درباریان و عوامل نزدیک به شاه در روز روشن زنان و دختران مردم را می‌ربودند و از دست‌اندازی به ناموس مردم اها نمی‌کردند. شاه نیز که سرمشاه همه این مفسده‌ها بود با پوزخندی این اتفاقات را نادیده می‌گرفت. شرح مفصلی از این ماجراها در کتاب رستم التواریخ بطور کامل آمده است.

کار فساد بر اثر بی‌لیاقتی و تهاهی پادشاه به آنجا رسیده بود که زنان و دختران مردم در روز روشن نیز از تجاوز رندان و دزدان ناموس در امان نبودند و نزدیکان شاه را از دست‌اندازی به این زن و آن دختر ترسی نبود.

عاقبت‌کار

بدینسان که گذشت مسلم است که مملکت به سرعت تباه می‌شود و ارکان دولت نیز چون پای در جای پای پادشاه گذاشتند، راه اومی‌روند و ملک و ملتی را به فساد می‌کشاند. تا آنجا که وقتی محمود افغان قصد برانداختن شاه را از سربر سلطنت می‌کند روحانیون وابسته به دربار و روحانی‌نماها که می‌بایست مردم را به دفاع غیرنظامی و مقاومت ملی تحریک کنند و لاقابل کیفیت مقاومت در برابر چند ماه محاصره را به آنان نشان دهند بیشتر در مدرسه چهارباغ گرد آمده، در باره این روایت مجلسی گفتگو می‌کردند که چگونه است که مجامعت اهل بهشت چهل سال طول می‌کشد! در برابر آنان سربازان محمود افغان بودند که خیال دسترسی به دختران حی حاضران را در بهشت روی زمین، جلفای اصفهان در سر می‌پختند. (۱۰۶)

و چه خوش جوابی نادر به این روحانیون درباری که بجای تشجیع و ترغیب مردم به دفاع از شهر، آنچنان بحث‌هایی می‌نمودند داده است. گویند پس از افاغنه، هنگامی که نادر بر اصفهان پیروز شد "... هفتاد هزار طلاب که از دولت ایران موجب می‌گرفتند، [مواجه آنها را] بکلی قطع کرد. روسای طلاب نزد او بنالیدند که اینها لشکر دعا هستند، چرا باید سلطان نان آنها را قطع کند و موقوفات آنها را ضبط؟ نادر شاه افشار در جواب حضرات گفت: وقتی شش هزار افغان بی سروپا به ایران و پایتخت ایران غالب شدند، آنوقت دو کرور مخلوق اصفهان و صد هزار طلاب علوم چرا جواب شش هزار نفر افغان... برهنه و دو هزار گیر بی سروپا را ندادند؟" (۱۰۷)

در همان زمان که محمود افغان عرصه را بر شاه سلطان حسین و اصفهانیان تنگ کرده بود و ناله و فریاد کرسنگان تا درون حرمسرای پادشاه نیز می‌رفت، همین روحانیون درباری، و همین "علما و فضلا و فقها و عرفا و صلحا و زهاد هر روز به خدمت سلطان جمشید نشان، از روی تملق و مزاح‌گویی می‌آمدند و عرض می‌کردند که جهان پناها هیچ تشویش مکن که دولت تو مخلص به ظهور قائم آل محمد متصل خواهد بود و همه اهل ایران خصوصا "اهل اصفهان شب و روز دعا بدولت روزافزون تو می‌کنند، دشمنان تو ناگهان نیست و نابود و مانند قوم عاد و ثمود مفقود خواهند شد. و آن‌ها که این افسانه‌ها را به شاه عرض می‌نمودند آیه "جاهدو باالکرم و انفسکم فی سبیل‌الله را فراموش کرده بودند و از برای سلطان جمشید نشان، آیات جهاد را نمی‌خواندند و افسانه‌های نامعقول بر زبان می‌راندند، چون آن زبده ملوک به اندرون خانه بهشت‌آئین خود تشریف می‌برد زنان ماهروی مشکین‌بوی

۱۰۶ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۲۵۴

۱۰۷ - تاریخ سرگذشت مسعودی، زندگی‌نامه و خاطرات ظل‌السلطان، نوشته مسعود میرزا ظل‌السلطان،

لاله رخسار بقدر پنجهزار از خاتون و بانو و آتون (۱۰۸) و گیسو سفید و کنیزک و خدمتکار بدورش فراهم و جمع می‌آمدند و با هزار گونه تعلق و چالپوسی بخدمتش عرض می‌نمودند که ای قبله عالم، خدا جانهای ما را بقریان تو گرداند، چرا رنگ مبارک پریده و چرا زاغ غصه و غم در آشیان دلت به جای تذرو فرج آرمیده، خرم و خندان باش که ما هر یک برای تلف شدن دشمنانت نذرهای نیکو کرده‌ایم که شله‌زردی بپزیم که هفت هزار عدد نخود در آن باشد که هر نخودی را هزار مرتبه لاله‌الاله خوانده باشیم و بر آن دمیده باشیم و به چهل نفر فقیر بدهیم و دشمنانت را منهزم و متفرق و دربدر بکنیم، دیگر چرا مشوشی...

... اما بر عقلا پوشیده مباد که آن زنان حور نشان از باده عیش و عشرت سرمست، به ناز و نعمت پروریده مملو از شهوت، باطناً "بخون شاه تشنه بودند و تون تاب و کناس را بر شاه ترجیح می‌دادند و به جهت زوال دولت شاه نذرهای می‌نمودند که شاید به شوهری برسند، چه اگر تیمارچی یا قاطرچی یا ساربان باشد." (۱۰۹)

گویند محمود خان افغان، در گیرودار حمله به شهر اصفهان، نامهای به شاه سلطان حسین نوشته بود که در آن خیانت و فساد امرای درباری را بر شاه بی‌کفایت آشکار می‌کرد تا بلکه او را بخود آرد و بهش از این مخلوق خدا را در اصفهان عذاب ندهد و با تسلیم خود جان مردم را از خطر مرگ بزرهاند. از جمله در این نامه از قول محمود افغان آمده بود که "... ما شنیده‌ایم در اصفهان کسی اختیار زن و فرزند و مال خود را ندارد و امان از میان چون آب در غریبال شده و عدل و انصاف و حساب و احتساب و تمیز مانند صبر در دل عاشق بد حال می‌باشد. لاجرم تو با ما محاربه منما و ترک محاربه کن و با ما متفق شو و در احقاق حق نمودن با ما همدستان شو." (۱۱۰) آنچه را که در ابتدای کار محمود از شاه سلطان حسین می‌خواست تا باز گردد این بود که خطه قندهار و خراسان و کرمان را تسلماً به نسل به او واگذارند و دختر شاه سلطان حسین را در عقد ازدواج او درآورند و پنجاه هزار تومان وجه نقد به او بدهند. اما شاه جواب داده بود "مطالب شما که نوشتید، همه امکان دارد که صورت پذیرد، اما دختر دادن شیعه به سنی ممکن نیست، و شاه به رعیت خود دختر دادن صلاح نمی‌بیند." (۱۱۱) اما بعد از فتح کرمان، شاه سلطان حسین برای محمود پیغام فرستاد که هر چه از سابق می‌خواستی قبول دارم، ولی محمود در جواب نوشت دیگر چیزی در تصرف شما باقی نمانده است که به من ببخشید.

عاقبت چون محمود افغان اصفهان را به تصرف درآورد و شاه سلطان حسین با دست خود تاج و تخت را به او واگذار کرد، ناچار شد تا هر چه محمود می‌گوید تن در دهد و دم بر نیآورد.

۱۰۹ - رستم‌التواریخ، پیشین، ص ۱۲۲

۱۱۰ - همان، ص ۱۲۷ با اندکی تلخیص

۱۱۱ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۳۴۷ به نقل از منتظم ناصری، ج ۲، ص ۲۵۶

از جمله در مجلسی که برپا بود محمود افغان به شاه شکست خورده و سلطنت باخته صفوی گفت: "... شنیده‌ام که چهارصد زن در حباله نواب همایون می‌باشد، آن یگانه آفاق می‌باید زیاده از چهار زن را طلاق بفرمایند. سلطان جمشید نشان، هر چند به شیرین‌زبانی الحاح نمود که از این داستان بگذرد، نگذشت. آخر الامر به التماس بسیار پنجاه زن را درخواست کرد که طلاق دهد ایشان را. والا جاه محمود خان غلجی آن پنجاه زن را به سلطان جمشید نشان واگذاشت و مابقی چهارصد زن را مدت بخشیده و رها نمود." (۱۱۲) اما بعد از مدتی آن پنجاه زن نیز جز یکی، از اختیار شاه سلطان حسین بیرون آمد. در رستم‌التواریخ آمده است که "... پنجاه زن سلطان جمشید نشان را به تعدی و عنف از وی طلاق گرفتند و به امرای افغان بخشیدند و یک زن را به وی واگذاشتند، و از هزار نفر بیشتر اولاد و احفاد سلطان جمشید نشان را هلاک نمودند در دمرقابی. و ایشان را به درجه شهادت رسانیدند و زن‌های آبستن را در اتاق‌ها و حجره‌ها نمودند و درهای آنها را به گل مسدود کردند و سلطان جمشید نشان را با یک زن و یک کنیزک و یک خواجه در دو سه حجره جا دادند..." (۱۱۳) و کار به جایی رسید که پس از قتل محمود نیز برادرزاده وی اشرف افغان ماهی دویست تومان برای شاه اخراجات تعیین کرد و سه تن از زنان وی را نیز به او داد (۱۱۴) به قول دکتر باستانی پاریزی "... چنین بود سرنوشت مردم ایران که روزی پشت سر پادشاهی دوازده ساله یعنی شاه اسماعیل اول راه افتادند و دولت عظیم صفوی را بنیاد کردند، و روزی دیگر به همراه پادشاه پنجاه و شش ساله خود شاه سلطان حسین، ناچار شدند پشت سر جوان نوزده ساله افغانی راه بیفتند و کاخ‌ها و باغ‌ها را تسلیم کنند." (۱۱۵)

شاه طهمااسب ثانی فرزند خلف شاه سلطان حسین

وقتی بخت و اقبال از سلسله‌ای روی بگرداند و پسر راه پدر در پیش گیرد و در اندیشه رفع خطای گذشتگان نباشد، همان بر سرش خواهد آمد که بر سر سلسله‌هایی این چنین می‌آید. زمانی که شاه طهمااسب دوم در سال ۱۱۳۵ به تخت سلطنت نشست ایران وضع آشفته‌ای داشت. و چون پادشاه را اختیاری نبود قدرت در دست برخی سرداران مقتدر متمرکز شده بود که بارزترین آنها نادر قلی، یا نادر شاه بعدی است که سلسله افشاریه را پی می‌ریزد. در آن موقعیت پر آشوب و آن

۱۱۲ - رستم‌التواریخ، پیشین، ص ۱۶۱

۱۱۳ - همان، ص ۱۶۳

۱۱۴ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۳۵۳ به نقل از سقوط اصفهان، ص ۶۶

۱۱۵ - همان، ص ۳۵۱

مملکت ویرانه، شاه طهماسب همچنان بی‌خیال و فارغ از کار ملک در حرمسرای خود به عیش و نوش مشغول بود و علاوه بر زنباری، به امردبازی نیز علاقه بهم رسانیده بود. صاحب رستم‌التواریخ می‌نویسد: "در مجلس مینو مثال خاقانی در غایت عیش و کامرانی با امردان گلرخسار سمنبر سرودند نرگس‌چشم کرشمه‌ساز شکرلب و ساقیان لاله‌عذار ماهروی زهره‌جبین هلال ابروی چشم جادوی مشکین موی پر عشو و ناز بلورین غیغب با خنیاگران خوش‌آواز و مطربان خوش‌ساز نغمه‌پرداز، روز و شب به شرب باده، بی‌غش دلپذیر روحپرور و خوشگوار و لطیفه‌گوئی و ظرافت و هم‌آغوشی و بوس و کنار و کام گرفتن به طریقه خروس مذهبی، از شاهدان طنز پر ناز عشو‌پرداز خوش‌اطوار و به اکل و شرب اطعمه و اشربه، لذیذه سازگار مشغول بود..." (۱۱۶) که می‌شوند ندرقلی یا بگفته رستم‌التواریخ طهماسب قلی خان با فتحی که کرده است به اصفهان می‌آید. چون شاه طهماسب در کار اداره دولت صفوی سخت وامانده و بی‌چاره گشته بود در نتیجه نادرقلی که لقب طهماسب قلی یافته بود با شکست دادن اشرف افغان و از میان برداشتن رقیبش فتحعلی خان سردار شاه طهماسب، و دفع غائله، ملک محمود سیستانی و محمد حسن خان پسر فتحعلی خان، به دربار شاه صفوی آمد. در وقت ورود نادر "... آن سپهدار جم اقتدار (شاه طهماسب دوم) آن خسرو کامکار از باده، گلرنگ مخمور و مست و با دلبران طنز دست در دست و پیش روی مبارکش امردان شنگول شوخ و شنگ زیبای سمنبر، در زنده رود در اطراف پل حسن پاشا که بخوبی آن کسی ندیده و نشنیده و سی و سه چشمه فراخ دهنه می‌باشد و در زیر آن مکانهای خوب دلکش بقدر جا نمودن پنجاه شصت هزار نفر ساخته شده، همه مکتوف‌العوره به شانوری و آب‌بازی مشغول بودند و آن پادشاه کامران، از تماشای ایشان محفوظ و ملتذذ بود..." (۱۱۷)

نادر چون حرکات زشت شاه را بدید بسیار اندوهگین شد که چگونه پادشاهی در چنین موقعیتی، تمام همت خود را بر این کار بگمارد و اینگونه بی‌خیال به عیش و عشرت مشغول شود. نادر به خاطر آنکه اعمال زشت شاه طهماسب را به امرا و سران مملکت نشان دهد، او را به شراب خواند و مجلس بزمی برایش ترتیب داد و "... خواندین خراسان و صنادید (۱۱۸) عالی‌شان و باشیانی که با او اتفاق داشتند، ایشان را در پس پرده واداشت که از روزنه‌های پرده تماشا کنند. چون شاه جمجاه از باده، گلرنگ خوشگوار مخمور و سرمست شد و دین و دانشش از دست رفت، بی‌اختیار مستانه از جا بر جست و برهنه گردید و غلامان امر خود را فرمود همه برهنه شدند و دست‌ها بر زمین انداختند و دبرها برافراشتند و شخصی لعابچی ظرف طلایی پر لعابی در دست داشت و بر مقددهایشان لعاب می‌مالید و شاه سرمست به هر کدام میل می‌نمود در نهایت. از پس پرده، خوانین و سرهنگان

۱۱۶ - رستم‌التواریخ، پیشین، ص ۱۹۹

۱۱۷ - همان، ص ۲۰۰

۱۱۸ - (به فتح صاد) جمع صندید، مرد بزرگ و شجاع، دلاور، مهتر. فرهنگ عمید، ص ۷۰۳

تماشای این معامله نمودند و از دیدن این اطوار کمال تغییر در مزاجشان حدوث یافت و به عالیجاه طهماسب قلی خان عرض نمودند که این شاه به نادانی و بی تمیزی ایران را باز بدست دشمن خواهد داد چاره‌ای باید نمود. " (۱۱۹)

و خلاصه اینکه نادر با آشکار ساختن کارهای زشت و ناپسند شاه طهماسب، او را از سلطنت خلع کرد و پسر خردسال وی عباس میرزا را بنام شاه عباس سوم در گهواره به پادشاهی انتخاب کرد و تاج را در کنار گهواره او آویخت و خود زمام همه کارها را بدست گرفت. آنگاه شاه طهماسب دوم را به جانب شهر سبزوار روانه نمودند تا در قلعه‌ای ساکن گردد و به کار خود بپردازد و در آنجا نیز "... آن شاه جمجاه لیلا" و نهارا" به عیش و عشرت و لهو و لعب مشغول و به شرب باده خونیگوار و بوس و کنار و وطنی امردان ماه بطلعت گلرخسار آمل و واصل بکل ماء مول بوده و در خروس مذهبی فرد کامل بود. " (۱۲۰)

افشاریه

ظهور نادر شاه

نادر پسر امامقلی در سال ۱۱۰۰ هجری قمری در خانواده گمنامی در خراسان به دنیا آمد. پدر نادر دباغ بود و پوستین دوزی و گلهداری می کرد و نادر نیز ابتدا به همان شغل روی آورد. از آنجا که قصد ما بیان چگونگی به قدرت رسیدن وی، و جنگ و ستیزهایی که داشته نیست، لذا فقط اشاره می کنیم که او پس از روی آوردن به شاه طهماسب دوم، در اثر سستی و بی لیاقتی این پادشاه توانست چهره خود را هر چه بیشتر و بهتر نشان دهد و موقعیت های جالبی برای خویشتن کسب کند و پس از برانداختن سلسله صفویه قدرت را کاملاً بدست گیرد و سلسله جدیدی را به نام افشاریه بنیان نهد.

اجازه بدهید توضیح کوتاهی نیز در مورد نام هایی که بنیان گذار سلسله افشاریه داشته است بدهیم. جونس هنوی می نویسد: "... اسم واقعی او نادرقلی بود. هنگامیکه شاه طهماسب دوم به او لقب خان داد با افزودن نام خود به این لقب او را مفتخر ساخت و این یکی از افتخارات ارجمندی است که پادشاهان ایران می توانند به اتباع خود تفویض کنند. بنابراین نام نادر به صورت طهماسبقلی خان در آمد، و اگر چه کلمه قلی به معنی برده و بنده است، ولی در این مورد نشانه بزرگترین افتخار در مشرق است. بعدها هنگامی که وی بر تخت سلطنت ایران نشست، دوباره نام نادر را اختیار کرد و کلمه شاه را بر آن افزود." (۱)

لازم به توضیح است که چون نادر همیشه تبریزی به عنوان وسیله دفاع همراه داشت قبل از رسیدن به پادشاهی به تبریز خان نیز معروف بوده است.

زن در زندگی نادر

نادر در سن هیجده سالگی با مادرش به دست ازبکان مهاجم بخارا اسیر شد و پس از چندی از جنگ ازبکان فرار کرد و از سال ۱۷۰۸ میلادی در منطقه خراسان به راهزنی پرداخت وی که به اتفاق یاران خود در غارت کاروان‌ها و قافله‌ها نامی و شهرتی بهم رسانده بود، سرانجام به خدمت بیگی درآمد.

نخستین عشق نادر را به یک زن در همین زمان‌ها می‌بینیم که ازدواجی پر ماجرا بدنبال داشته است. نادر زمانی که در خدمت آن بیگ خراسانی بود سخت به دختر ارباب خود دل بست و از بیگ تقاضای ازدواج با دختر را نمود، اما ارباب که چنین وصلتی را نمی‌پسندید این خواهش نادر را رد کرد و همین عمل موجب شد تا نادر از او کینه‌ای شدید در دل بگیرد، تا آنجا که کمر به قتل ارباب خود بست و پس از کشتن وی، دختر او را برداشت و به کوهستان‌ها گریخت و به همسری خود درآمد. نتیجه این ازدواج جسارت‌آمیز، تولد رضاقلی میرزا نخستین فرزند اوست که از حیث نبوغ و اخلاق تند و خودسری شباهتی به همان دوران جوانی نادر داشته است. (۲)

در سال ۱۷۳۲ میلادی نیز که نادر، شاه طهماسب دوم را با آن حالت مستی و فضاحت بار به بزرگان کشور نشان داد و او را از سلطنت خلع کرد و فرزند خردسال وی را به نام شاه عباس سوم به پادشاهی برگزید، با عمه پادشاه مخلوع عقد زناشویی بست، که در حقیقت این زن باید خواهر شاه سلطان حسین صفوی باشد.

در زندگانی نادر نیز زنان متعددی وجود داشته است، اما از آنجا که همیشه افراد بنیان‌گذار هر سلسله‌ای مواجه با گرفتاریهای بسیار هستند، نادر نیز فرصتی آنچنان نداشت تا حرمسرای وسیع برای خود داشته باشد و مدام به عیش و عشرت بنشیند، چنانکه معروف است نادر شاه حقیقتاً "پایتخت خاصی برای اقامت مدتی طولانی نداشت، و اغلب پایتخت او و مقرر فرمانروایی‌اش را روی زمین اسبش دانستند. اما با اینحال در کتاب دولت نادر شاه آمده است "هنگامیکه برای سرکوبی قیام‌های سیستان و خبوشان (قوچان فعلی) روانه راه بود، حرمسرا و خزانه خود را به کلات فرستاد." (۳)

بهر صورت این مسلم است که وقتی پادشاهی قدرت و ثروتی بدست آورد، به یک زن قناعت نمی‌کند و برای تنوع بخشیدن به زندگی خود، به خصوص اگر توأم با خستگی مفرط ناشی از پیکار و

۲ - همان، ص ۹۰، با تغییر و تصرف

۳ - دولت نادر شاه افشار، ک. ز. اشرفیان و م. ر. آرنوا، ترجمه حمید امین، ص ۲۹۶

۴ - زندگی نادر شاه، پیشین، ص ۳۲۲

ستیز هم باشد، زنان متعددی برای خوش بودن انتخاب می‌کند. چنانکه نوشته‌اند "... نادر به زنان علاقه بسیار داشت و تا چند سال پیش از مرگش هر شب دختری به حضور او می‌بردند..." (۴) جونس هنوی با ذکر این مطلب که در باره نادر گفته شده است اظهار عقیده می‌کند که این حرف قصه مسخره‌ای بیش نباید باشد که نادر هر شب دختر باکره‌ای را به بستر خود بکشد. نویسنده کتاب زندگی نادرشاه با اینحال اشاره دارد که "وی در اواخر عمر به ۳۳ زن قناعت می‌کرد و بعضی از آنها را مدت‌ها دوست داشت." (۵)

گویند نادر از عشق‌بازی با پسران بی‌نهایت نفرت داشت، اما کرچه بارها می‌توانست با تنبیه مرتکبان این گناه درس عبرتی به مردم بدهد، فقط در یک مورد چنین کرده و دستور داده بود چشمان مردی خاطی را به جرم امردبازی از گاسه بیرون آورند و گوش و لب و بینی او را ببرند، و همین وضع ننگ‌آمیز باعث شد که آن مرد به زندگی خود خاتمه دهد.

زنان در لشکرکشی‌ها

نادر در لشکرکشی‌های خود زنانش را همراه می‌برد و اغلب اجازه می‌داد که دیگر سپاهیان نیز همسران یا احتمالاً زنان دیگری را همراه خود داشته باشند. در جنگ او با عثمانی هر ۳۳ زن نادر همراه وی بودند و زمانی هم که به هند لشکر کشید، شش‌هزار نفر از زنان همراه شصت هزار سپاهی بودند که به گفته جونس هنوی تمام این زنان مانند مردان نیم تنه ارغوانی پوشیده بودند تا از دور جنسیت آنان معلوم نباشد. (۶)

نادر و مسائل ناموسی

نادر همانگونه که به اجرای حق و عدالت توجه نداشت و حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی مردم را به چیزی نمی‌گرفت، ضمن استاد بودن در کار سلحشوری، از لحاظ سیاست و مملکت‌داری بسیار ضعیف بود. در مورد نگرش وی به موضوعات مربوط به هتک ناموس حکایت‌ها بسیار است، که گرچه در برخی موارد خاطی را به مجازات و کفر رسانده، اما این شدت عمل در جهت تعصب خاص او نسبت به این مسائل نبوده، بلکه فقط جنبه زهر چشم گرفتن داشته است، وگرنه موارد بسیاری نیز دیده می‌شود که از روی این مسائل بی‌توجه گذشته و گاهی نیز ظلم فراوانی نسبت به زنان روا

داشته است. وی وقتی پس از طرد افغانه پیروزمندانه وارد اصفهان شد: "... سربازی به یکی از زنان اشراف تجاوز کرد. شوهر آن زن به نزد نادر شکایت برد که پس از این ننگ دیگر نمی‌تواند زنده بماند. نادر در جواب گفت: آری نمی‌توانی زنده بمانی. و سپس بیدرنگ فرمان داد که او را خفه کنند. آنگاه رفتار خود را در نزد افسران توجیه کرد و گفت: تردیدی ندارم که شما مرا آدم بسیار ظالمی می‌دانید که حرف آن مرد را تکرار کردم، ولی در چنین مواقعی چه می‌توانم بکنم؟ جلو یک لشکر فاتح را همیشه نمی‌توان گرفت. اگر به داد این مرد رسیده بودم، صدها نفر دیگر چنان شکایتی می‌کردند و وقت من به جای آنکه صرف شکست دادن دشمنان مملکت شود، مصروف تنبیه سربازانم می‌شد." (۷)

اما در جای دیگر، زمانیکه نادر شاه کابل را بشدت محاصره کرده بود "... برای آنکه به هندی‌ها بفهماند که مصمم است انضباط را شدیداً برقرار سازد و همچنین قدرت خود را محفوظ دارد، فرمان داد که شکم هشتاد تن از سربازان را که یکی از آنها به زنی هندی دست درازی کرده بود پاره کنند." (۸) البته همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد این عمل نادر نه بخاطر حفظ ناموس دیگران، بلکه بخاطر ترساندن هندی‌ها و واداشتن آنان به اطاعت بیشتر و رعایت نظم و انضباط بوده است. چنانکه بعد از قتل عام معروف دهلی کار هتک ناموس زنان از سوی سربازان نادر حد و حصری نداشته است. "... شماره اسیرانی که به حضور پادشاه ایران برده شدند به چند هزار نفر می‌رسید. اکثر آنها زن بودند، و برخلاف انضباطی که قبلاً نادر به آن تظاهر کرده بود، از آنها هتک عصمت شده بود. نادر فرمان داد که آنها را به خانه‌های خود بازگردانند، و آن بیچارگان در نهایت بیچارگی و پیریشانی بازگشتند." (۹)

این حادثه و دیگر واقعیاتی که شرح خواهد آمد نشان می‌دهد که در دوره نادر نیز زنان از احترامی که در مورد یک انسان باید رعایت شود برخوردار نبودند و با آنان برخوردی بسیار تحقیرآمیز می‌شده است.

رفتار نادر با زنان لزگی

به گفته دکتر باستانی پاریزی، ریشه‌های جدایی گرجستان و نواحی قفقاز را باید آن روزی دانست که لشکریان نادر بر داغستان و لزگی تسلط یافتند و حمار ابهک را گرفتند. نادر در حملهای

۷- تاریخ اجتماعی ایران، بهمن، ج ۲، ص ۴۴۹

۸- زندگی نادر شاه، بهمن، ص ۱۸۶

۹- همان، ص ۲۱۹ با اندکی تصرف

که به سال ۱۱۵۳ هجری مطابق با ۱۷۴۰ میلادی به داغستان ولزگی داشت، آن قوم را مجازات کرد، اما چگونه مجازاتی؟

استاد پاریزی در کتاب خاتون هفت قلعه، از قول محمد کاظم بیگ مورخ نادر می‌نویسد: "جماعت لزگی بقدر سه چهار ساعت نجومی، لوازم پایداری و ایستادگی را به عمل آورده، طاقت صدمه عساکر منصور را نیاورده، به یک دفعه سلک اجتماعی ایشان از هم گسته، فرار بر قرار اختیار نمودند، و روی به حصار خویش آورده، در قلعه متحصن گشتند و حسب‌الفرمایش، لطفعلی خان دور و نواحی آن حصار تاخت و تاز کرده، اسیر و دواب بسیار گرفته، معاودت به اردوی فیروز شکوه کردند. اما خاقان دوران، اسرای جماعت لزگی را مقرر فرمود که به یکی سر جمع ساختند، و چند نفر از یساولان بهشت‌آقین را مقرر داشت که به میان اسرای مذکور رفته، موازی یک‌هزار و پانصد نفر از زنان حور لقا و نازنینان ماه‌سیما را انتخاب کرده و از میان اسرا جدا ساختند، و در یک جنب اردوی فیروز شکوه، خیمه و سراپرده به جهت خراباتیان بسیار برپا کرده، جمعی از سازندگان و نوازندگان کابلی و لاهوری و گجراتی و کردستانی و رومی و فرنگی و ایرانی را نیز بدان جانب گماشت، و آن یک‌هزار و پانصد نفر زنان را به لباس‌های زیبا و زربفت آرایش داده، در خرابات بنشانید، و چنان قرار داد که اعلای آن زنان که یک شب به نزد شخصی برود، سیصد دینار، و وسط دویست دینار، و ادنی یکصد دینار اضافه بگیرند!

چون مدت یک ماه، زنان لزگی در خرابات نشستند و رسوای خاص و عام گردیدند و آوازه آن در آفاق انتشار یافت، درین اوقات غنی خان افغان وارد اردوگاه آسمان جاه گردید، چون احوالات را چنان مشاهده کرد، وارد خدمت حضرت صاحبقران گشته، روی عجز و انکسار بر خاک مالیده ملتمس آن گردید که: فدای آستان معدلت بنیانست شوم، امروز گذار من برکنار اردوی آسمان شکوه افتاد، جمعی از زنان لزگی بدین نوا ترنم کرده می‌گفتند:

ای چرخ فلک ببین چها کردی تو ما را به اسیری مبتلا کردی تو
ما جمله‌ای بار خدایا، بی‌کس و کوی شدیم روی تو سفید، عجب دوا کردی تو (۱۰)

و از این مقوله سخنان گفته، جمعی در گریه و برخی در خنده بودند، و این غلام ملتسم آن می‌شود که زنان را تقصیری و گناهی نمی‌باشد، و ایشان معفایند، و صلاح دولت ابد پیوند در آن است که این اسم و رسم درین سلسله عالیه نباشد و این جمع ضعیقان را به پیرغلام تصدق فرما... پادشاه جرم بخش! نظر به التماس غنی خان افغان، جرایم آن گروه را به انعام او مقرر داشته، همگی آن زنان را مرخص فرمود. (۱۱)

۱۰ - البته شعر لفظاً "رسا نیست ولی معنا" نشانهای از اسارت و سختی‌های آن دارد.

۱۱ - خاتون هفت قلعه، پیشین، ص ۳۷۸، به نقل از عالم‌آرای نادری، دفتر دوم، ص ۶۳۵

یک مورد دیگر از دختران و زنان اسیر را در زمان آغاز سلطنت نادر می‌بینیم که پس از تاجگذاری در دشت مغان به شرکت کنندگان جشن، علاوه بر انعام مختلف از آن اسیران نیز هدیه داد، که از گرجستان آورده بودند. در پایان مراسم، نادر شاه نصف آن اسیران گرجی را بین مدعوین تقسیم کرد، به بعضی دختر و زن و برخی را پسر بخشید. بنا به نوشته خلیفه ارامنه که خود در مراسم تاجگذاری نادر شرکت داشته، در میان اسرا زنان حامله‌ای بودند که در منازل شوهرانشان پاردار شده، و برخی نیز در مغان بچه‌هایشان متولد شده بودند. (۱۲)

شرابخواری نادر

حال که به گوشه‌هایی از زندگی نادر و پیوند آن با زنان اشاره شد بهتر است نکته‌ای نیز در زمینه میخوارگی‌اش بیاوریم. به نوشته جونس هنوی: "... نادر در یک مرحله از عمر به آزادی شراب و عرق می‌خورد، ولی بعداً از نوشیدن عرق به کلی روگردان شد و فقط شراب به اندازه‌ای می‌نوشید که باعث ازدیاد قدرت جسمانی و فکری او بشود. استعمال شراب اگرچه طبق مذهب اسلام حرام است، ولی سربازان از وی پیروی می‌کردند." (۱۳)

* * *

۱۲ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۲۳۹، با کمی تغییر.

۱۳ - زندگی نادر شاه، پیشین، ص ۳۲۲

زندیه

نگاهی کوتاه به تشکیل سلسله

کریم خان بنیانگذار سلسله زندیه یکی از افراد ایل زند بود که در روستای پری از توابع ملاپیر زندگی می کرد. زمانی که نادر به اجبار گروهی از آنان را به خراسان کوچ داده و در دره گز مقیم ساخت کریم خان نیز در میان ایشان بود. از آنجا که نادر به نفرات بیشتری در لشکرکشی های خود احتیاج داشت افراد ورزیده ایل زند را در سلک سپاهیان خود درآورد که کریم خان از میان آنان بر اثر رشادت و تهور نام و نشانی کسب کرد. همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد، چون نادر شاه از اصول سیاست و کشورداری بی خبر بود و تنها با وحشت و ارعاب به حکومت خویش ادامه می داد، لذا پس از قتلش، سپاه او در هم پاشید و بنیان حکومتش یکباره از هم فرو ریخت.

در میان مردانی که در آن زمان نامی و نشانی داشتند و در عرصه گيرودار به حساب می آمدند به جز کریم خان و برادرش صادق خان زند، ابوالفتح خان بختیاری و علیمردان خان بختیاری نیز بودند که عاقبت پس از کشمکش بسیار، سران بختیاری و زند توافق کردند دخترزاده شاه سلطان حسین را به نام شاه اسماعیل سوم به پادشاهی انتخاب کنند و ریاست کل اردو به عهده کریم خان باشد، علیمردان خان نایب السلطنه گردد و ابوالفتح خان حکومت اصفهان را بدست گیرد. رفتار زمامداران جدید، به خصوص علیمردان خان در مورد مردم اصفهان شنیدنی است، اما چون مطالب مورد نظر در این کتاب پیرامون زنان و بیرحمی هایی است که در خصوص آنان اعمال می شود، لذا به یک گوشه از این حوادث اشاره می کنیم. علیمردان خان نایب السلطنه که قصد پرانداختن ابوالفتح خان حاکم اصفهان را داشت به سران سپاه ابوالفتح خان پیغام داد که "اگر در وقت محاربه نزد ما آئید و با ما متفق شوید و ما داخل شهر اصفهان شویم شرط آنست که تا سه روز و سه شب شهر اصفاهان

مال شما باشد، از غارت و تاراج و بی‌عرضی آنچه خواهید بکنید..." (۱)

و چون نبرد در گرفت، اغلب سپاهیان ابوالفتح‌خان به علیمردان‌خان پیوستند و او با پنجاه شصت هزار لر و کرد و ترک و تاجیک به جنب شهر اصفهان آمد و اشارت به غارتگری و تاراج نمود و آنان "... پرده" ناموس پرده‌نشینان مامروی گلرخسار را پاره کردند و چیزی که قیمت آن هزار تومان بود به صد دینار فروختند و دارچینی و قرنفل و جوزبویا (۲) و زردچوبه را به جای هیزم بلوط و سرگین گاو و گوسفند در زیر دیگ سوختند. زنان و دختران ماهروی حورطلعت در مسجدها و امامزاده‌ها و بقعه‌ها پناه بردند، آن‌بی‌تمیزان بی‌دیانت در آن اماکن مشرفه، شرم از خدا و رسول نکردند و هر چه خواستند با ایشان کردند..." (۳)

بعد از این واقعه به نوشته رستم‌التواریخ، علیمردان‌خان، شاه اسماعیل سوم را بر جای ابقاء نمود، ابوالفتح‌خان را ولیعهد ساخت و کریم‌خان را وکیل دولت قرار داد و خود همه کاره مملکت شد، آنچنانکه وقتی ضرورت پیدا می‌شد تا با شاه ملاقات کند، جارجی می‌فرستاد تا فریاد کند که ای شاه بیا که خان تو را می‌خواهد. (۴)

به نوشته راوندی: کریم‌خان در سال ۱۱۷۲ هجری بلامنازع گردید و پس از سالها مبارزه در سال ۱۱۷۹ هجری پس از طرد کلیه مخالفان و دشمنان خود وارد شیراز شد و تا زنده بود از این شهر خارج نشد. پس از آن همه لشکرکشی‌ها و غارت‌ها و کشتارها حقا "مردم ایران احتیاج به دوره آرامش و آسایش داشتند، و در زمان این پادشاه که خود را همیشه وکیل‌الرعا می‌دانست، مردم نفس راحتی کشیدند زیرا کریم‌خان در دوران قدرت و فرمانروایی خود هرگز گرد تعصب نمی‌گشت و مردی حقیقت‌بین و صریح بود. (۵)

۱ - رستم‌التواریخ، پیشین، ص ۲۴۸ بطور خلاصه

۲ - ثمر درختی است شبیه به بلوط و در غلافی مانند غلاف بلوط‌جا دارد. درخت آن به اندازه درخت گردو، اما برگهایش کوچکتر و باریکتر، در جاوه و بعضی شهرهای هندوستان به ثمر می‌رسد، در طب بکار می‌رود. فرهنگ عمید، ص ۳۸۶

۳ - همان، ص ۲۴۹

۴ - همان، ص ۲۵۲، به اختصار

۵ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۲ و ج ۳، ص ۷۱۳ به اختصار.

زن در زندگی کریم خان زند

کریم خان گرچه وکیل‌الرعا یا بود ولی از اینکه به خود هم برسد غافل نبود. حتی بنا به مدرک موجود در رستم‌التواریخ در عیاشی به توصیه برخی از اعیان اصفهان دست به کارهای تعجب‌آوری نیز می‌زده است. از جمله "... به وی عرض نمودند که اگر می‌خواهی جهانگیر بشوی باید ازاله بکارت چهل دختر باکره نمایی و خون ازاله بکارتشان را بر گرباس نازک هندی مالیده همیشه با خود نگاهداری که مجربست و در این باب از آن جهان سالار باده‌پرست سرمست رخصت یافتند و فاحشای را که به چکه زرد شهرت یافته، به خانه‌های شریف و وضع و غنی می‌فرستادند و از بسیاری کسها رشوه می‌گرفتند و از بعضی دیگر دختر جمیله دلا را می‌گرفتند و او را به حمام برده به حلی و حلل آراسته و به فنون مشاطگی پیراسته، به قانون شرع انور در حباله آن سرور درمی‌آوردند و او را به حریم پادشاهی می‌بردند و عروس وار او را به آن شاه داماد زند سرمست عیاری می‌سپردند و وی در حالت سرمستی آن زیبا صنم را در آغوش خود به شیرین‌زبانی و مهربانی کشیده و از جام وصال دلگشای جان‌بخش شراب کام چشیده و وی را خلعت داده و صداقتش را عطا می‌نمود و مرخص می‌فرمود و آن ناپاک‌ها که بانی این کار ناپسند بودند آن جمیله را به خانه خود می‌بردند و گاهی از او حاصل کرده بعد او را به خانه پدر و مادرش می‌فرستادند. چون این کار به حد کثرت رسید، علما بدیدنش رفته او را از این حرکت ناپسند و از این فعل زشت منع نمودند، از این عمل بد دست برداشت و از ایشان کمال خجلت و انفعال یافته و عذر خواست. "(۶) به اعتقاد نویسنده کتاب کریم خان زند مرد ایلی هرگز از زندگانی بدون زن لذت نمی‌برد، زیرا در طبیعت همه جا زن و مرد با همدیگر و موجودات زنده تقریبا "همه جا و همه وقت بصورت زن و مرد یا نر و ماده در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. کریم خان هم یک فرد ایلی و فرزند آزاد طبیعت بود و به حکم سنت طبیعی هیچوقت بی‌زن نمی‌توانست به سر برد. نیروی جسمی عجیبی که داشت وی را در این نوع زندگانی یعنی کامجویی از زنان کمک می‌کرد. سن او را بعضی هشتاد و بعضی هفتاد و پنج نوشته‌اند و با وجود چنین سن زیادی، طبق تواریخ مختلف، وی تا یک سال قبل از مرگ نیز از معاشرت با زنان نه تنها لذت می‌برد، بلکه بی‌معاشرت با آنان زندگی نمی‌توانست و درین امر بسیار حریص و توانا و خوش سلیقه بود.

کریم خان در همان ذهن ساده خود حساب احتیاج طبیعی را از حساب نظم اجتماع جدا کرده بود. او می‌دانست که هرگز اجتماع بی‌بند و بار و بی‌عفت پایدار نمی‌ماند و جامعه‌ای که در آن ناموس زنان و اصالت افراد خانواده محفوظ نماند بزودی به انحطاط و انقراض خواهد کشید.

بهمین خاطر وی نسبت به ناموس مردم بسیار غیور و متعصب و سخت بود و حتی از گناهان افراد نزدیک خاندان خود نیز در نمی‌گذشت. اما این مرد بدین غیرتمندی و ناموس‌پرستی، در خارج از حدود نظم جامعه و در خلوت خاص خویش در معاشرت زنان بی‌اختیار بود و همه شب بساط باده‌گساری داشت و بقول رضاقلی خان هدایت "لولیان به مجلس او رقصیدندی و شب خسبیدندی." کریم خان تا آخرین لحظات زندگی پابند مهر زیبارویان بود و با اینکه یک سال آخر عمر علیل و رنجور بود باز در همان حال دلش در گرو عشق ماه‌روی زیبا پیکری بود و از عشق آن زن مغرور آتش‌ها بر دل و جان داشت. شرح این داستان را عبدالرزاق بیگ دنبلی در کتاب حدایق الجنان خود با عباراتی نسبتاً سنگین و متکلف ولی به شیرینی و لطف تمام بیان کرده است. وی می‌نویسد: شهریار زند شب‌ها در شهبستان عشرت شراب را با کباب تیهو و بطو و خروش برپا با کبکی خرامان طاوس رفتاری خورشید طلعت می‌خورد. گلزار نشاطش از خار ناخواسته پیزاسته و بزم دلفروزش به خنیاگران پرپیچره آراسته. هر شام که از ایوان بار برخاستی در حريم عشرت بزم صهبا و خلوت صحبت آراستی. جریده حوراوشی در جریده جواری حرم نازش را به جان خریده شاخ نبات نام چون شاخ نبات از همه شیرین‌تر و در چابکی و دلفریبی از همه رنگین‌تر و از ادای نفعات غمزد او شیوه دلربا محسوس دیگر ماه‌رویان و دلش به کلی ربهوده آن سرو روان بود و مدتی بکام دل‌عشرتی داشت تا روزگارش به کینه برخاست و جسم محبوبه‌اش از عروض مرض بدرازا در محاق تب کاست. دواى اطبا سودمندش نبود. از دست ساقی دهر جرعه نوش جزع گشت. در شب رحلت که طاوس روحش بال افشان بود و بلبل از بذله‌گویی باز می‌ماند، همدمان دیرینه و یاران وفات‌آیین را به این غزل وحشی بافقی وداع می‌کرد:

ز شب‌های دگر دارم تب غم بیشتر امشب
و صیت می‌کنم باشید از من باخبر امشب
مگر در من نشان مرگ ظاهر شد که می‌بینم
رفیقان را نهانی آستین بر چشم تر امشب
داور زند از غایت محبت خوانین را به دور سر او می‌گردانید که شاید دردش بجان دیگران
آید و دردانه او از آن درد جان برد. این ادا مطلقاً اجل را مانع نشد. بالضروره رابطه محبت گسیخت و از الم مهاجرت جهان غبار غم بر سینه داور محتشم ریخت. کلماتی منثور در فراق آن غیرت حور به هم بافته بود و دل را از تکرار آن تسلی می‌نمود و می‌گریست.

... در اوایل قضیه هر چه متعش کردندی که دل از خیال جانانه بپردازد و شکل و رفتار یار رفته را فراموش سازد ممکن نبود. اما مشکین خالی را که هر شب جز افسانه و صالش‌نخواندی پس از سالی چنان شده که در سر از وی خیالی نماند و با آنکه سالش قریب به هفتاد بود و اعضا و ارکانش از کار باز مانده باز از شوق لذات جسمانی و استماع نغمات آغانی و شراب ریحانی وصال غوانی معرض نبود و می‌گفت "ما پیر شدیم و دل جوان است هنوز." بالجمله به تقاضای دل معشوق پرست در آخر شیخوخت دل به عشق شیرینی شکر ریز بست. وی را سر در گمندی بود و از تطاول دست

نگارینش چه دست‌ها بر خداوند. ولی سودای پیر با جوانان مشکل است. پیران را پای زندگانی فرو رفته در گل بهتر که در عشق جوانان دست حسرت بر دل. ولی کار افتاده عشق و محبت (یعنی کریم خان) با انحطاط پیری تن به عیب شیب در نمی‌داد. معشوقه اگر چه اسباب عشرت و کامرانی در ایوان سلطانی به اقصای الفایه آماده داشت اما چشمش بر قدرت و توان جسمانی بود نه به زر و زیور جهان بینی. لوله لالا سفتن خواهد و غنچه رعنا شکفتن. از دست مرتعش گهر سفتن نیاید و از پیران دم سرد با بتان سرو بالا به ناز خفتن و نیاز گفتن نشاید. یار طناز از سر بی نیازی و عتاب کبر آمیز سخن سرد می‌گفت و او جور دلدار می‌برد و از استغنائی معشوق خون دل می‌خورد. رخ زرد بر کف پایش می‌سود و تملقات عاشقانه می‌نمود و آن سرو سرکش را هیچ گونه این مقالات سودمند نبود. از حدیث آن دو قصه شیخ صمان و ترسازاده در افواه افتاده و آن دل داده آزاده خاطرش بسته او بود تا از دار غرور رحلت نمود. (۷)

خوشگذرانی مردم در عهد وکیل‌الرعایا

در زمان کریم خان زند مردم نیز به خاطر آسایش و رفاهی که داشتند به عیش و عشرت روی آوردند و کریم خان هم این چنین می‌خواست که مردم پس از آنهمه سختی‌هایی که دیده بودند، روزگاری را به خوشی و سرور بگذرانند.

در ایامش ایران طریخانه بود ز عهدش غم و غصه بیگانه بود چنانکه "والا جاه کریم خان وکیل الدوله" جم اقتدار دازاب رفتار دارا کردار بهرام اطوار، از روی مصلحت ملکی به جهت میگساران و باده کشان و درد نوشان، میخانه و خراباتی با لطف و صفا و پر نشو و نما فرمود بنا نمودند و آن محله را که جایگاه فواحش و شاهدان دلکش طناز پر عشوه و ناز قرار دادند خیل می‌خواندند. بقدر پنج شش هزار نفر زنان ماهروی گلرخسار مشکین موی دلربای خوش اطوار، همه خوش آواز و بازیگر و رقاصه و جمله رامشگر عام و خاص همه با ادب و کمال و معرفت و نکته پرداز، همه اشاره فهم و مونس جان و دل اهل راز و نیاز در آن خیل خوش و دارالذلت دلکش جا دادند. شاه و شان گردنکش و بهادران با کشمکش و وزیران با فضل و کمال و ادب و سرهنگان سلطنت طلب و امیران و گردان با حسب و نسب، بلکه همه ساکنین و متوطنین دارالعلم شیراز را شب و روز مقید به قید باده کشی و شاهد بازی و مشغول به شغل مجلس آرای و محفل پردازی نمود و چنان سرگرم این کار و شیفته اطوار گردیدند که اهل و عیال و یار و دیار فراموش و بالعبت غرور دمساز

۷ - به نقل از کتاب کریم خان زند، دکتر عبدالحسین نوائی، چاپ دوم، از صفحه ۲۴۳ به بعد، به اختصار و اندکی تعمیر.

و با شاهد غفلت هماغوش گردیدند... " (۸)

آنگاه صاحب رستم‌التواریخ اسامی بسیاری از فواحش را در کتاب خود آورده و در توصیف یکی از آنان می‌نویسد: "از آنجمله زنی بود میانه بالا و سیاه چرده، نزدیک به گندم‌گونی و لیمو پستان و باریک‌بینی و باریک‌بندان و چشم جادو و هلال‌ابرو و مشکین‌مو و عنبربو و با ملاحظه و آدیت و شیرین گفتگو بوده و در نغمه‌پردازی و خوش‌آوازی رشک بلبلان گلستانی و در جلوه‌گری و بازیگری و رقاصی غیرت طاوسان لبنانی و کبک‌روش و خوشخو و دلجو و نیکومنش بوده و هرگز به کسی تکبر نمی‌کرده و دل شاه و گدا را بی‌تفاوت بدست می‌آورده و هر کسی را از خود راضی می‌نمود. بقدر بیست هزار بیت از منتخبات اشعار شعرای قدیم و جدید در برداشت که در هر مجلسی آنها را به مناسبت و بموافقت آواز دف و نقاره و ناله، نی و نغمه، چنگ و بربط و صدای عود و رود و سرود و رباب می‌خواند و هزار دستان از شنیدن آواز خوش جانبخش از شاخه گلبن بیهوش می‌افتاد و طاووس مست در حالت جلوه‌گری از تماشای رقص آن سروقامت متحیر و مات می‌ایستاد." (۹)

گویند کریم‌خان... شب‌ها بر بام قصر خویش بر می‌آمد و گوش بصدای شهر فرا می‌داد. اگر در شهر صدای ساز و آواز و اسباب عیش و طرب می‌شنید خوشحال می‌شد که رعایا آسوده‌خاطر به شادی پرداخته‌اند و ملالی ندارند، اما اگر شبی آواز چنگ و ناله نمی‌شنید پریشان و افسرده می‌گردید و می‌گفت پیداست که امروز وزیر و کلانتر بر رعایای ما حوالتی کرده‌اند و چیزی صادر نموده‌اند که امشب ملالتی دارند و فردا تحقیق می‌کرد و رفع ظلم می‌نمود. رضاقلی‌خان هدایت در باره وی این داستان را آورده است: شبی در مجلس شراب خویش یکی از لولیان را که "روی و موی بایسته و خلق و خویی شایسته بود" بر خلاف شب‌های دیگر افسرده و در آواز و رقص سرد و دلمرده دید. علت را استفسار کرد. لولی گفت مردی سبزی فروش بازاری مدت یک سال است که گرفتار عشق من شده است و در این مدت دینار دینار از خرج خود کنار گذاشته و دو سه تومانی فراهم کرده و امشب به‌ساطی آراسته و مرا به خانه خود خواسته بود که گماشتگان شاهی رضا ندادند و مرا بدین جا آوردند. دلم بر آن عاشق سبزی فروش دلداده و حال ناامیدی و انتظار وی می‌سوزد و نمی‌دانم که چه کرده و چه می‌کند. کریم‌خان متأثر شد و دستور داد تا از شراب و کباب و اساس بزم و مقداری وجه نقد با همان لولی برای او بردند، چون غلامان شاهی بدین وضع به خانه او رسیدند وی از دیدن آنهمه شمع و چراغ و مردان خنجر بر کمر تصور کرد که شحنة بگرفتن او آمده روی بفرار نهاد و به زحمت و با هزار سوگند توانستند مراتب عنایت خان زند را بدو اعلام نمایند.

و شاهد شمع و شراب و سایر لوازم و اسباب را در خانه وی نهند و او را با معشوقه تنها گذارند. " (۱۰) کریم خان گرچه مردم را رفاه و آسایش بخشیده و اسباب عیش و عشرت را برای آنان فراهم ساخت، اما با اینحال با متجاوزان و زشتکاران بشدت مبارزه می‌کرد. از خصایص کریم خان این بود که "هرگز خود را قهر خدا نمی‌دانست که بر سر دیگران بتازد و هست و نیست آنان را به باد فنا دهد و اموال آنان را ببرد و بر ناموس آنان دست تجاوز دراز کند. " (۱۱) با غروب خورشید سلسله زندیه، طایفه قاجار که اصلاً "از نژاد مفلول بودند زمام امور را بدست گرفتند.

* * *

۱۰ - کریم خان زند، پیشین، ص ۲۴۸

۱۱ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۴، به نقل از کتاب کریم خان زند.

قاجاریه

نظری کوتاه به آغاز کار این سلسله

ایل قاجار، از زمان تشکیل سلسله صفویه نام و نشانی داشتند و در کنار سپاه قزلباش، در رکاب شاه اسماعیل شمشیر می‌زدند. در عهد شاه عباس کبیر، اینان عده‌ای به گرجستان و تعدادی نیز به دو سوی رودخانه گرگان کوچانده شدند. از این طایفه، آن گروه که در سمت راست گرگان فعلی یا استرآباد آن روز سکونت داشتند بنام یوخاری‌باش و آن عده که در ساحل چپ اقامت کردند بنام اشاقه‌باش معروف شدند.

ما با نام فتحعلی‌خان قاجار در بیان جریان بخشیدن کنیزی از جانب شاه سلطان حسین صفوی به او آشنا شدیم، که چگونه کنیز اهدایی حامله از آب درآمد و پس از چندی محمد حسن‌خان قاجار از این زن پا به عرصه وجود گذاشت. و در همان قسمت توضیح دادیم که در حقیقت محمد حسن‌خان فرزند فتحعلی‌خان قاجار نبوده بلکه پسر شاه سلطان حسین صفوی به حساب می‌آید و آقا محمدخان نیز بالطبع نوه شاه سلطان حسین می‌شود.

فتحعلی‌خان قاجار از قبیله اشاقه‌باش یکبار به یاری شاه سلطان حسین شتافت و بار دیگر در زمان شاه طهماسب دوم از سلسله صفویه حمایت کرد که بر اثر قدر ناشناسی این دوشاه، او به استرآباد باز گشت و در صفر ۱۱۳۹ هجری به دست یکی از افراد ایل قاجار، به تحریک نادر گشته شد. پس از کشته شدن فتحعلی‌خان قاجار، بخت از اشاقه‌باش برگشت و قبیله یوخاری‌باش مورد لطف نادر قرار گرفتند و چون محمد حسن‌خان، جان خود را در خطر دید از بیم، مدت‌ها متواری شد و پس از قتل نادر به استرآباد آمد و مناطقی را به تصرف خویش درآورد. و "در سال ۱۱۷۱ هجری در راه مخالفت با کریم‌خان زند گشته شد و کریم‌خان دختر وی را به زنی گرفت (۱) و از پسر محمد حسن‌خان،

دو تن یعنی آقا محمد خان و حسین قلی خان جهانموز را به شیراز برد، و چون مردی با صفا و نیک نفس بود، حسین قلی خان را به حکومت دامغان فرستاد ولی او راه عصیان پیش گرفت و به دست ترکمانان کشته شد و آقا محمد خان تا مرگ کریم خان، یعنی تا سال ۱۱۹۳ هجری در شیراز ماند. (۲)

زمانی که مرگ کریم خان زند نزدیک شد و حال وی رو به وخامت گذاشت، آقا محمد خان پیوسته در پی یافتن فرصت بود تا از شیراز بگریزد. بهمین سبب آن هنگام که خواهرش یا به روایتی عمه‌اش زوجه کریم خان، مرگ پادشاه زند را به اطلاع وی رسانید، آقا محمد خان بیدرنگ به مازندران رفت و با گرد آوردن افراد قبیله خود تلاشی همه جانبه را جهت به دست گرفتن قدرت آغاز کرد.

با پایان گرفتن کار مخالفان، به ویژه لطفعلی خان زند، آقا محمد خان در صحنه ایران به عنوان نخستین پادشاه سلسله قاجاریه شناخته شد و فعالیت را برای تحکیم موقعیت خود چه از نظر مسائل داخلی و چه از جهت مسائل خارجی دنبال نمود. تاریخ نشان می‌دهد که آقا محمد خان مقتدرترین و با کفایت‌ترین پادشاه سلسله قاجاریه بوده است، زیرا بعد از او جانشینانش چنانکه بموقع خواهیم آورد از تدبیر و سیاست و قدرتی برخوردار نبودند که از جهات سیاسی روی نام آنان تکیه شود، و جز در جهت ستی عقیده، شهوترانی و عیاشی و آلت دست این و آن بودن شهری بهم نرساندند. بقول حاج سیاح: "... از نصف زمان فتحعلی شاه، و تمام زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه، تاریخ ایران چیزی ندارد جز اینکه شاه به شکار رفت، یا کدام حاکم چه کرد؟ یا کدام عالم بر سر مردم چه بلا آورد؟ یا درباریان کدام دسته به دیگری غلبه کرد؟ یا چه قدر نموان در دستگاه سلطنت جمع شده‌اند؟" (۳)

و در مورد نابسامانی و هرج و مرج و آشفتگی وضع به گفته دکتر فووریه طبیب مخصوص ناصرالدین شاه باید توجه کرد که می‌گوید: "در این مملکت دائماً اوضاع و احوال به سهولت و به سرعت تغییر و تبدیل می‌یابد و بین تخت مقام، با تخته تابوت فاصله زیادی وجود ندارد." (۴) و این نشانه خودرایی و عدم ثبات فکری پادشاهان و دولتمردان زمان قاجار است، و چه خوب نظریه هولباک (۵)

دانسته‌اند، اما در کتاب خواجه تاجدار در بیان زندگی آقا محمد خان قاجار در شیراز آمده است که عمه وی زن کریم خان بوده است.

۲ - همان، ص ۴۸۳، با اندکی تغییر

۳ - خاطرات حاج سیاح با دوره خوف و وحشت، به کوشش حمید سیاح، به تصحیح سیف‌اله کلکار،

ص ۵۴۵

۴ - سه سال در دربار ایران، دکتر فووریه، ترجمه عباس اقبال، ص ۶۳

۵ - این فیلسوف بین سالهای ۱۷۲۳ تا ۱۷۸۹ زندگی می‌کرد.

فیلسوف و متفکر مادی فرانسه در قرن هیجدهم در مورد بسیاری از سلاطین قاجار صدق می‌کند. هولباک می‌گوید: "ما در روی زمین فقط پادشاهان و فرمانروایان نالایق و ظالمی را می‌بینیم که خوشگذرانی و عیاشی و تجمل در آنها ایجاد یک نوع رخوت و سستی نموده، تعلق و چاپلوسی اطرافیان آنها را گرفتار فساد و تباهی ساخته و به قدرت از آزادی سوء استفاده نموده‌اند و کسی آنها را مورد عتاب و مجازات قرار نداده که جز تشدید تباهی و فساد، نتیجه دیگری عاید آنان نشده است. بطور کلی، این فرمانروایان و سلاطین دارای استعداد، اخلاق و خصایص حسنه نمی‌باشند." (۶) نه سلسله قاجاریه، بلکه هر سلسله دیگر نیز دارای پادشاهانی بودند که به قول ابوالعلا معری شاعر آزاد اندیش عرب برگرسنگی مردم توجه نمی‌کردند، تمام شب را به عیش و نوش می‌گذراندند، و کارشان موسیقی و شراب و کار حکام آنها باج و خراج گرفتن و چپاول ثروت مردم و تجاوز به ناموس آنها بود.

ما در تاریخ نمونه‌های بسیاری داریم که سرسلسله در تحکیم قدرت، شب و روز در تلاش بوده، و اخلافت تمام موجودیت آن سلسله را به باد داده‌اند. حال که مطلب به اینجا رسید بد نیست اشاره کوتاهی نیز به آنها داشته باشیم تا به قاجاریه برسیم. چرا که این سلسله با عملکرد پادشاهانش بر کتاب حاضر نیز نقطه پایان می‌گذارد (در مورد ساسانیان "روزی که اردشیر بابکان به طرف اصطخر می‌رفت خودش بود و زنی که او را بر ترک اسب خود نشاندۀ بود، اما روزی که یزدگرد سوم از برابر اعراب می‌گریخت آنچه گوهر و زرینه و سیمینه داشت بر گرفت و با زنان خود و هزار طبایع و هزار سگبان و هزار یوزبان و ... به اصفهان و سپس به کرمان رفت.

و وقتی یعقوب لیث جواب خلیفه را می‌داد، مثنی نان خشک و شمیر در کنارش بود، و خلف بن احمد از بازماندگانش آنچنان ناخلف از آب در آمد ... و لشکریان طفل بزرگ سلجوقی روزی که نیشابور را گشودند کافورهایی را که در خانه مردم دیدند نمک پیدا شدند و می‌گفتند این نمک چه جد تلخ است؟ اما طفل سوم روزی که به میدان جنگ دشمن رفت چنان مست بود که از مستی، گریزی را که می‌بایستی بر سر دشمن بگوید بر پای اسب خود، یعنی در واقع بر سر خود کوفت ... و شاه اسماعیل صفوی روزی که در مرو بر شیبک خان ازبک دست یافت در کاسه سر او شراب نوشید و به فرمان او جسدش را صوفیان خوردند، اما شاه سلطان حسین صفوی در همان روزی که افغانه پشت سر هم شهرهای شرقی را گرفتند، او به اطرافیان، یعنی قزلباش‌های کاخ‌های بیستون، نه صوفیان ازبک‌خوار می‌گفت ما را همین اصفهان کافی است ... و بالاخره آقا محمد خان قاجار، شی که کریم خان در شیراز فوت کرد فاصله صد فرسخی بین شیراز و اصفهان را با اسب سه روزه پیمود اما صد و پنجاه سال بعد، احمد شاه آنقدر در اروپا ماند که قوم خودش شاهزاده جلال الممالک در باره‌اش گفت: (فکر شاه فطنی باید کرد شاه ما گنده و گول و خرف است

تخت و تاج و همه را ول کرده / در هتل‌های اروپ معتکف است
نشود منصرف از سیرفرنگ / این همان احمد لای‌نصرف است" (۷)

اما صد رحمت به احمد شاه قاجار، زیرا بسیاری از پادشاهان این سلسله، در موضوع مورد بحث ما در این کتاب هرگز پائین تنه را فراموش نکردند، و چون همه اوقاتشان مصروف خدمت به پائین تنه می‌شد، لذا صفحات شرح عیاشی‌هایشان نیز در این کتاب پر بارتر و سنگین‌تر از دیگر پادشاهان است. (۸)

وضع اجتماعی زنان

در دوره قاجاریه، زنان آهسته آهسته به راهی می‌رفتند که بتوانند تا حدی از آزادیهای فردی و اجتماعی برخوردار شوند. سختگیری و تعصب در این دوران مانند زمان صفویه نبود و رفت و آمد اروپائیان و مسافرت ایرانیان به خارج از کشور موجب شد تا فکر آزادی زنان در ذهن مردم ترقیخواه ایران راه یابد. پیش‌بینی حاجی پیرزاده در سفرنامه، خودش قابل توجه است که گفته بود مدتی نخواهد گذشت که زیر این درختان نارون، زنان با مردان می‌نشینند و جای می‌نوشند و دیگر حجاب و پردمای در کار نخواهد بود. با اینحال و با وجود کاسته شدن از تعصبات و حدود و قیود کهن، زنان راه درازی در پیش داشتند تا بتوانند موجودیت خود را به عنوان یک انسان به جامعه ثابت کنند، زیرا آنچه که از مطالعه تاریخ دوره قاجار دستگیر می‌شود این است که در زمان حکومت این سلسله نیز، بهترین مکان زن را گوشه خانه و حرم‌سرا می‌دانستند. محدودیت‌های رفت و آمد زنان در کوچه و بازار و رعایت شدید حجاب برای این طبقه، همچنان پا بر جا بود و عدم رعایت آن گناهی بزرگ به شمار می‌آمد.

"در دوره فتحعلی شاه و پس از آن، چادر خارج از منزل به رنگ سیاه یا بنفش بود که آن را روی چاقچور به سر می‌کردند و صورت را با روبنده می‌پوشاندند. در دوره ناصرالدین شاه نیز چادر و چاقچور باقی ماند و بعدها روبنده جای خود را به پیچه داد." (۹)

۷ - خاتون هفت قلعه، پیشین، ص ۲۹، با اندکی تلخیص و تغییر

۸ - البته این نکته نیز ناگفته نماند که چون زمان زندگانی پادشاهان سلسله قاجار به عصر ما نزدیکتر است، لذا شرح وقایع آن دوره را بیشتر در دسترس داریم، چه بسا که احتمال دارد در سایر سلسله‌ها نیز به اندازه این سلسله افرادی بوده‌اند که پائین تنه آنها بیشتر از مغزشان کار می‌کرده است.

۹ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۳، ص ۷۱۲، به اختصار

در روستاها و در میان ایلات زنان وضع بهتری داشتند و به خاطر زحمتی که زن برای اداره کارها می‌کشید در چشم مردان عزت و احترام بیشتری داشت و طلاق نیز بین آنان کمتر اتفاق می‌افتاد. در جشن‌ها و عروسیها نیز زنان همراه با مردان دست در دست هم به رقص و پایکوبی می‌پرداختند و ممنوعیتی از نظر ظاهر شدن در انظار برای زنان نبود. "افراد ایل به یک زن قناعت می‌کردند و کمتر دیده می‌شد که کسی دوزن بگیرد. صیغه کردن زن را نیز عملی زشت و مکروه می‌شمردند..." (۱۰) اما به نظر کنت گوبینو در عهد ناصرالدین شاه، حجاب زنان چندان جدی نبود و در گردشگاههای عمومی و باغ‌ها و مجالس روضه و تعزیه، زن و مرد تقریباً "خوب یکدیگر را می‌دیدند."

میرزا حسین خان در کتاب جغرافیای اصفهان، تحت عنوان صفت انانیه، وضع زنان اصفهان را در دوره ناصرالدین شاه بیان کرده و می‌نویسد "... اناث هر جماعتی در این شهر تابع خیال و احوال مردان و مطیع و منقاد شوهران و معتاد به عسرت‌گذران، الا قلیلی از آنها که بی‌صاحب و سالارند، همگی بعد از فراغت خانه‌داری، مشغول خیاطی و چرخ‌ریسی و سایر هنرها و کسب‌های یدی و اخذ مسائل شرعیه و مواظب نماز و روزه و معتقد به ختم و ادعیه، و تکاهل و تعیش و بطالت میان اینها تنگ است و عرصه از همه جهت برایشان تنگ. چندین سبب دارد که غالب زنهای این شهر خود سر به هوا نیستند، یکی اوامر و نواهی و مواظب علما و فضلا، یکی کثرت عیالواری و زحمت خانه‌داری، یکی قلت بضاعت و مکت و عدم وجاهت، یکی پرهیز از فساد و ولنگاری که زن‌های این شهر در باره هم حسودند و عیبجو، نمی‌شود گفت که این شهر بزرگ هیچ زن ضایع روزگار ندارد، شهوت در همه جا موجود است و جاهل در همه جمعیت، اما با این حالت نمی‌تواند کسی بیست زن متجاهر (۱۱) و مشهور بر این شهر بشمارد..." (۱۲)

آنچنانکه از مطالعه زندگی زنان در عهد قاجار بر می‌آید، وضع بانوان هر شهر و دیاری با هم تفاوت‌هایی داشته و حتی از نظر لباس و پوشاک و برخورد بین زنان و مردان، اختلاف‌هایی وجود داشته است. برای مثال در کاشان، زنان کاملاً "تابع شوهران خود بوده‌اند و بی‌رخصت و اجازه آنان حق انجام هیچ کاری را نداشتند، و از روزی که وارد خانه شوهر می‌شدند جز بریدن و دوختن و پختن و روختن کار دیگری نمی‌توانستند داشته باشند. حتی زنان ثروتمندان و بزرگان نیز که کاری برای انجام دادن در منزل نداشتند و امور خانه بدست کنیزان و نوکران بود، آنان نیز بی‌رضای مردان، قدمی نمی‌توانستند بردارند. اما در جای دیگر، در توصیف زنان گیلان، و زنان عرب خوزستان می‌بینیم که آنان در رفت و آمدهای خود در انظار عمومی آزادی بیشتر داشتند و

۱۰ - همان، ص ۷۱۵ با کمی تغییر

۱۱ - (به ضم مهم و فتح تا و کسر ها) کسی که عمداً " کار و عمل خود را آشکار سازد .

۱۲ - همان، ص ۷۲۲، به نقل از کتاب جغرافیای اصفهان، ص ۱۳۵

کثر به مساله و موضوع حجاب توجه می‌کردند، اما در نقاطی که رعایت حجاب سخت مورد توجه بود، متجددین، نقاب نازکی به نام پیچه به صورت می‌زدند و قدیمی‌ها رو بنده می‌بستند، و بعضی از زنان نیز در این پیچه زدن‌ها آنچنان مهارت داشتند که زیبایی‌های خود را گاهی به عموم نشان می‌دادند. در موقع گردش و تفریح در خیابان‌ها نیز مردان و زنان با هم حق گشت و گذار نداشتند و مردان از یک سو و زنان از طرف دیگر خیابان‌ها می‌بایستی حرکت کنند.

در دوره قاجاریه، وقتی زنان درباری از کوچه و خیابان می‌گذشتند، تشریفات خاصی در مورد آنان اجرا می‌شد. باین ترتیب که فراشان "... در موقع عبور حرم، در اطراف کالسکه می‌دویدند و مردان را با نهیب کور شو دور شو می‌کردند. گویی فراشان مرد نبودند. فریاد کور شو و دور شو به فلک می‌رفت. روزی مردی فرنگی از راه می‌گذشت، پشتش را به آنها کرد و کلاهش را برداشت که شرقی و غربی ادب بجا آورده باشد.

میرزا جعفر حکیم الهی به فراش‌ها گفت: مگر فلان من تفنگ حسن موسی است؟ (۱۳) اینگونه مضامین باعث شد که آنگونه توهین موقوف شود. (۱۴)

در عهد ناصرالدین شاه چندین تظاهرات نیز وسیله زنان علیه این پادشاه انجام شد که شاید این عمل از جمله قدم‌هایی بود که زنان را وادار به اعتراض در امری می‌نمود. یکی از این تظاهرات زنانه در اصفهان به دنبال کران شدن قیمت مس انجام گرفت، و چون زنان در زیر چادر از دید مأموران دولتی مخفی بودند و شرعا و عرفا "نیز کسی حق زدن آنان را نداشت، لذا به پیشنهاد شوهران خود به خیابانها ریختند و با تظاهرات اعتراض آمیز خود باعث شدند تا از قیمت مس کاسته شود. و باز می‌بینیم که در دوره قاجار زنان شهادت بیشتری می‌یابند و چند نفر زن خطاب به ناصرالدین شاه می‌گویند "شما بجای اینکه به حال رعایا برسید و تعدی نایب السلطنه را از سر ما کوناه کنید، جزیی زن‌ها دویس کار دیگری ندارید. مگر شما همان نیستید که چهل سال قبل از این، چند روزی در تهران قحطی شد و محمود خان کلانتر را کشتید..." (۱۵)

در این دوران اگر چه محدودیت‌هایی در مورد زنان اعمال می‌شد، اما بودند زنانی هم که در امور سیاسی مداخله می‌کردند و گاه از روی تدبیر و کاردانی و گاهی نیز از روی فتنه‌گری و توطئه‌چینی دست به اقداماتی می‌زدند. از جمله زنان دوره قاجاریه که "... در کار سیاست مداخله می‌کرد، مهد علیا مادر ناصرالدین شاه است. بقول اعتمادالسلطنه، امیرکبیر "... دو سه بار کرازا" به حضور شاهانه عرض و جسارت کرد که واسطت و شفاعت‌های مهد علیا و سترگیری، مغل سلطنت اعلیحضرت و نافی صدرات من است. تا ایشان هستند نمی‌گذارند که سلطنت قوام و ملک نظام

۱۳ - تفنگ حسن موسی لوله بسیار درازی داشت.

۱۴ - همان، ج ۳، ص ۲۲۷، به نقل از خاطرات و خطرات، ص ۹۲

۱۵ - روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، چاپ دوم، ص ۱۰۵۹

کرد. بهتر است که در وقت تفریح در باغ، به بهانه گنجشک زدن تفنگی بدست بگیرید و آن آیت رحمت را بکشید و آنوقت من در بیرون شهرت می‌دهم که تیر خطا شده است و به سینه مهد علیا درآمده است... (۱۶)

به زعم اعتماد السلطنه فرضاً "اگر چنین مخدره‌ای در امور سلطنتی اخلاص کند، باید پنهانی او را مسموم کرد که احدی ملفت نشود، ولی میرزا تقی خان بیشتر تفنگ را تجویز می‌کند. (۱۷) ولی عاقبت تیری که امیرکبیر در فکر آن بود به هدف ننشست، و این زن با آنکه امیر داماد وی بود، او را از صدارت عزل و به کاشان تبعید نمود و فرمان قتلش را نیز از پسرش ناصرالدین شاه گرفت و در باغ فین به حیات او خاتمه داد.

در مورد مهد علیا، این زن محیل دوران قاجاریه حرف و حدیث بسیار است. می‌گویند که "... در ایام ناخوشی محمد شاه، میرزا آقا خان نوری که رسواترین زمامدار این دوره است با جهان خانم مهد علیا روابط سری پیدا نمود و واسطه بین او و سفارت انگلیس شد. ولی حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم وقتی از روابط میرزا آقا خان با مهد علیا مطلع شد، برای اینکه اسرار فاش نگردد، قتل سکوت بر دهان زد و به اطرافیان خویش نیز دستور داد که به هیچوجه از آنچه می‌بینند و می‌شنوند مطلبی در جایی بازگو نکنند. رابطه مهد علیا با میرزا آقا خان نوری به تدریج به آنجا کشیده می‌شود که هر چه در اندرون شاه می‌گذشته او به میرزا آقا خان اطلاع می‌داده و میرزا نیز ماجرا را به اطلاع سفارت انگلیس می‌رسانیده است. همچنین میرزا آقا خان نوری آنچه را که می‌خواست به اطلاع شاه برساند به مهد علیا تلقین می‌کرد و او نظرات و اطلاعات او را به شاه بازگویی کرد. در زمان ناصرالدین شاه روابط غیر عادی میرزا آقا خان با مادرش مهد علیا باعث شد که او شاهزاده محمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه را مامور کرد که در اندرون مهد علیا مقیم شود، و دستور می‌دهد که کسی بدون اجازه او با نواب ملاقات نکند. و بعد نیز میرزا آقا خان تبعید شد. پس از مرگ محمد شاه و عزل میرزا آقاسی از مقام صدارت، میرزا آقا خان از کاشان به تهران آمد و مادر شاه از بازگشت مرد مطرود استقبال کرد." (۱۸)

بهتر است بعد از بیان مختصری از اعمال ناپسند مهد علیا، از زن دیگری نام ببریم که با علم و دانش خود جایی در زمان قاجار برای خود باز کرده است. "... بطوری که در تواریخ نوشته‌اند، فتحعلی شاه از همسر یهودی خود که به نام مریم خانم بود و پس از ازدواج به دین

۱۶ - صدرالتواریخ، تالیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه، به اهتمام محمد مشیری، ص ۲۱۶

۱۷ - البته باید توجه داشت که پدر اعتماد السلطنه، همان حاجی علی خان فراغیاشی ناصرالدین شاه است که امیرکبیر را در باغ فین کاشان بقتل رساند. به این خاطر اعتماد السلطنه در کتاب صدرالتواریخ، امیرکبیر را در مورد چنین پیشنهاداتی به شاه، سخت مورد حمله قرار می‌دهد.

۱۸ - حقوق بکیران انگلیس در ایران، اسماعیل راشین، ص ۲۴۹

اسلام مشرف شده بود دختری داشت که به او لقب ضیاء السلطنه داده بود، ضیاء السلطنه زشت‌رو، کوتاه قد، بدقواره، لوس و بدخوی بود. این خانم به علت داشتن این صفات تا چهل و پنج سالگی شوهر نکرد، یعنی کسی حاضر نبود با او سر کند و او را بگیرد. " (۱۹) با وجودی که عده‌ای از مورخان ضیاء السلطنه را صاحب چنین صفاتی می‌دانند، با اینحال شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله که خود از خاندان قاجاریه است می‌نویسد: شاه بیگم خانم ملقب به ضیاء السلطنه از بطن مریم خانم متولد شدند. ضیاء السلطنه را مهد علیا والده خاقان در نرد خود نگاهداشته بود، بعد از فوت مهد علیا جواهر و اسباب تجمل آن مرحومه به ضیاء السلطنه داده شد. تمام دستگاه او از هرمخانه خارج و جداگانه بود، از طویل و فراش‌خانه و غیره نوک‌هایی معتبر داشت. خاقان مغفور منتهای محبت را به ضیاء السلطنه داشت. در تحریر و تقریر یگانه بود و دستخطهای خاقان مرحوم را می‌نوشت و به خصوص نوشتجات محرمانه بهر کس مرقوم می‌شد به خط ضیاء السلطنه بود. نسخ را خوش می‌نوشت، مصاحف و کتب ادعیه و زیارات متعدد نوشته است، عموم برادرها از او احترام تام می‌کردند. ولیعهد مرحوم عباس میرزا این بیت را فرموده و به ضیاء السلطنه نوشته‌اند:

ای ضیاء السلطنه روحی فداک
صد گریبان کردم از هجر تو چاک
و خاقان مرحوم فرموده:

نور چشم من ضیاء السلطنه
یکشبه هجر تو بر ما یک سنه

در جشن میلاد خاقان همه ساله حضرت سلطنت و هرمخانه و تمام شاهزادگان ذکور و "وانا" همان ضیاء السلطنه بودند. یک پارچه جواهر ممتاز هم به ضیاء السلطنه در این روز مرحمت می‌شد، وجه معینی برای بازی و اشتغال شاهزادگان تحویل ضیاء السلطنه بود که بطور مراجعه قرض می‌گرفتند. سفرا "و حضرا" ملتزم حضرت بود و قصاید و اشعاری که گفته می‌شد در خدمت خاقان مرحوم قرائت می‌کرد. هر کس به خواستگاری او آمد تمکین ننمود تا بعد از رحلت خاقان، ضحیمه (۲۰) حاجی میرزا مسعود وزیر امور خارجه شد. نویسنده تاریخ عضدی در توصیف تسلط ضیاء السلطنه در شعر و ادب می‌نویسد: پرویز میرزا نیرالدوله که در اوقات فراغ خاطر و بزم نشاط ساقی خاقان مغفور بود وقتی سر برهنه جامی به حضرت خاقانی پیمود و در نظر پادشاه بسیار مطبوع افتاد این مصراع را

۱۹ - آنچنانکه در کتاب حقوق بگبران انگلیس در ایران آمده، درج این مطلب در سلسله مقالاتی و سلسله اسماعیل راثین، موجب اعتراض ناصر خدایار نویسنده و مترجم معاصر شده که خود یکی از بازماندگان این خانواده است و تمامی مطلب را کذب محض دانسته و از ضیاء السلطنه به عنوان بانویی با علم و فضیلت یاد کرده و از وی سخت دفاع کرده است.

۲۰ - (به فتح ضاد) مونت ضحیم، همخواب، همخواه، فرهنگ عمید، ص ۷۰۷ همرسا را نیز گویند.

در حق او فرمایش فرمودند:

قدح در کف ساقی بی حجاب

به ضیاء السلطنه اشاره شد که او مصراع دیگر را عرض کند. مرتجلا (فی البداهه) عرض کرد:

سهیلی است در پنجه افتاب

که اگر این مصراع از دیگران هم باشد ضیاء چنان آن را به موقع خوانده که حق او اولی از دیگرانست. (۲۱)

جیران، زوجه، محمد حسن خان قاجار، و مادر آقا محمد خان را هم باید در ردیف زنان برجسته دوره حیات این سلسله به حساب آورد. "جیران زنی دانشمند، دلیر، صرغجو و با استقامت بود و پسرش آقا محمد خان را طوری تربیت کرد که از تمام صفات خوب مادر برخوردار گردید، و اگر جیران نبود، نه محمد حسن خان، شوهرش دارای قدرت می شد، و نه پسرش آقا محمد خان به سلطنت ایران می رسید..." (۲۲)

البته زنان دیگری نیز در دوره قاجاریه نام و نشانی یافته‌اند که ما از میان آنان، به بیان همین موارد بسنده می‌کنیم و در صورت لزوم از برخی از آنان در جای خود مطالبی خواهیم آورد.

زن در تنگناهای اقتصادی خانواده

وضع عامه مردم ایران در دوران قاجاریه بسیار بد بود و آنان از وضع ناهنجار اقتصادی رنج بسیار می‌بردند. شاهزادگان و والیان و حکام چنان زندگی را بر مردم تنگ کرده بودند که در بسیاری از موارد چون پولی در مقابل خواسته‌های آنان موجود نداشتند، دختران خود را به این افراد بناچار تقدیم می‌داشتند. و چون آن زمان، دوره، زنجارگی قدرتمندان بود و در نزد آنان بهترین کالا به حساب می‌آمد، لذا زمانی که وضع بد اقتصادی بر گرده خانواده‌ای فشار می‌آورد، از دختران خود برای رها شدن از آن تنگناها مایه می‌گذاشتند.

از جمله در چهاردهم جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۴ یکی از وعاظ در جریان نهضت مشروطیت طی نطقی که ایراد داشت، اینگونه دردها را آشکارا بیان کرد. وی در جایی خطاب به مردم گفت: "... حکایت قوچان را مگر نشنیده‌اید که پارسال زراعت به عمل نیامد، و می‌بایست هر یک نفر مسلمان قوچانی سه ری گندم مالیات بدهد. چون نداشتند و کسی بداد آنها در رسید حاکم آنها سیصد نفر دختر مسلمان را در عوض گندم، مالیات گرفته و هر دختری را به ازاء دوازده من گندم محسوب، و به ترکمان فروخت. گویند بعضی از دخترها را در حالت خواب از مادرهایشان جدا

می‌کردند، زیرا که بیچاره‌ها راضی به تفرقه نبودند... (۲۳) و باز در جایی دیگر می‌گوید: "... این پادشاه مادام که حافظ رعیت باشد و ناظر به حال رعیت باشد باید مال و جان بدهد، اما اگر پادشاه بیحال و شهوت‌پرست و خود مغرض باشد، رعیت باید مال و جان را به کسی بدهد که حافظ رعیت باشد. حاکم وقتی دید که مردم کنیز و غلام اویند، معلوم است آن وقت هر جا زن خوشگل ببیند و هر جا مال و ملک خوبی دید تصرف می‌کند." (۲۴)

زنبارگی و نظربازی شاهان قاجار

یکی از مختصات شاهان قاجار، البته نه همه آنان بطور قاطع، داشتن زنان متعدد، و حریص بودن به شهوترانی و عیاشی است. "... ولیعهد معمولاً از همان سن و سال بسیار کم تعیین می‌شد و به مقام حکومت آذربایجان منصوب می‌گردید... در سن چهارده یا پانزده سالگی به او زنی می‌دادند که زود از او سیر می‌شد، و به تدریج بر شمار زن‌های او می‌افزودند... شاه و اطرافیان او بجای آنکه در فکر درمان دردهای اجتماعی باشند وقت خود را به عیاشی سپری می‌کردند." در مورد زنبارگی محمد شاه و مظفرالدین شاه و محمد علی شاه و احمد شاه و عیاشی‌ها آنان مطالب زیادی در دست نیست. شاید بیشتر به این علل باشد که بعضی از ایشان بیمار و برخی نیز دچار گرفتاریهای سیاسی بودند. اما از فتحعلی شاه که بگذریم، درباره سلطان صاحبقران ناصرالدین شاه، و اینکه به جنس زن علاقه زیاد داشت و شب و روز خود را در معاشرت با زنان می‌گذرانید استاد و مدارک فراوانی در دست است که مطالعه این نوشته‌ها گاه موجب حیرت و تعجب و گاه سبب برانگیخته شدن تآثر و آیدوه شدید می‌شود. تآثر و آیدوه از اینکه در همان دوران، اروپای قرن نوزدهم در حال پیشرفت سریع مدنی و فنی بود و تکنولوژی هر روز ابعاد تازه‌تری می‌یافت، و کشورهای اروپایی در سایه پیشرفت‌های علمی به رفاه و آسایش بیشتری دست می‌یافتند ولی پادشاهان قاجاریه با ملیجک‌ها و کرم‌های شیرمای‌ها سرگرم بودند و هر روز به تعداد زنان حرمرسای خویش می‌افزودند. "نظربازی نیز در اواخر دوره قاجاریه رواج فراوان یافته بود. تا آنجا که مردان زن‌دار نیز یکی دو تن پسر نگاه می‌داشتند. قبح این وقیح از زمان مظفرالدین شاه از میان رفته، میل آن در دلها رسوخ کرده بود، از آنجا که او رغبت به این عمل نشان داده بود. همانگونه که به مناسبت الناس علی دین ملوک در عهد ناصرالدین شاه که بیقرار زن بود، زن‌بازی و خانم‌بازی و تعدد زوجات رواج یافته بود. از جمله بخشش باغ عشرت‌آباد از جانب مظفرالدین شاه به عزیر جهود پسر یوسف

بود که صدراعظم بنا به مصلحت بخشش‌نامه آن را هنگامیکه پسرک از هوش رفته، به حالت اغما^{۲۵} در مریضخانه افتاده بوده است از جیب وی خارج می‌کند. (۲۵)

در سال ۱۲۴۶ هجری نیز رعیت ملایر و توپسرکان بر شاهزاده شیخ علی میرزا شوریدند و شکایت به دربار بردند که این شاهزاده در آن ولایات بر سنت مردم لوط رفتار می‌کند. (۲۶)

البته فتحعلی شاه بعد از احضار شاهزاده و استخاره در باب شکایت مردم، او را دوباره بر همان مردم گماشت.

اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود از جوانی به نام آقا وجیه مطالبی نوشته که مورد توجه میرزا حسین خان سپهسالار بوده است. اعتمادالسلطنه می‌نویسد: "... آقا وجیه جوانی است که بهست و هفت سال دارد، خوشگل در طفولیت بود حالا هم که سہلتین آویخته و کلفت دارد بی‌ملاحظه نیست. پدرش مجول میرزا ملقب به عضدالدوله ولد فتحعلی شاه است. این جوان که مادرش گلین خانم، صبیحه امیرخان قاجار دونلو یا دولو، سردار و همشیره میرزا محمدخان سپهسالار مرحوم است، در طفولیت بواسطه خواهرش که شمس‌الدوله از خدام حرم است غلامبچه شده بود. بعد پیشخدمت در سفر عتبات که میرزا حسین خان سپهسالار آن وقت مشیرالدوله بود ملحق به اردو شد و بنا شد طهران بیاید و وزیر عدلیه شود. از این جوان خوشش آمد... بعد از صدارت میرزا حسین خان، این جوان در نهایت خوشگلی بود ترقی‌ها کرد، اما نه ترقیات رسمی و دولتی. صدراعظم به واسطه افراط‌میلی که به او داشت از خود مبالغه‌ها (۲۷) نقداً "وجنسا" جواهر و نفایس داد. (۲۸)

لازم به توضیح است که همین آقا وجیه، مدتی هم وسیله حسن خان ملحق که نام زنی از ملحقان و جاکشان زمان بوده برای طالبان و مشتاقان برده می‌شده است.

۲۵ - تهران قدیم، جعفر شهری، ص ۹۴ - در مورد این کتاب باید به مقدمه‌ای که سید ابوالقاسم انجوی شیرازی بر آن نگاشته اشاره کنیم که طی این مقدمه به بیان امتراض نویسنده به قسمت‌هایی از نشر کتاب پرداخته است. جعفر شهری معترض بر این نکته بوده است که تا صفحه ۲۴۰ نشر شخص وی نیست و در پاره‌ای عبارات زیاده از حد دخل و تصرف و مغالطه کرده‌اند، اما بهر حال چون کتاب تهران قدیم به نام جعفر شهری شناخته شده، لذا ما نیز بهمین نام از مطالب استفاده می‌کنیم.

۲۶ - خاتون هفت قلعه، پیشین، ص ۸۳، به نقل از ناسخ التواریخ، جلد قاجاریه، ص ۲۳۹ و ۲۴۰ به اختصار.

۲۷ - بهمین صورت در نسخه اصلی نوشته شده است.

۲۸ - روزنامه خاطرات، اعتمادالسلطنه، ج ۲، ص ۸۹

وبازهم از فساد دربار قاجار

بودجهٔ مملکت در دوران سلطنت پادشاهان عیاش قاجار صرف زنان حرم‌سرا و فراهم ساختن بساط عیاشی و عشرت درباریان و شاهزادگان، وظیفهٔ دعاگویان و مقرری چاکران و متملقان فاسد درباری می‌شد. به‌خصوص در دورهٔ فتحعلی‌شاه که کار فساد بالا گرفت و مخارج دربار افزایش یافت، شاه ناچار شد تا کسری درآمد مملکت را با دریافت رشوه به عناوین مختلف تأمین کند و روز بروز فشار بیشتری بر مردم وارد آورد. نااهلان زمان و فاسدان دوران نیز چون مگس‌ان گرد شیرینی از سفره گستردهٔ دربار بی‌هیچ انصافی استفاده می‌کردند و روز بروز بر اعمال زشت خود می‌افزودند. دکتر یولاک اتریشی هم که پزشک ناصرالدین‌شاه بود در مورد آدم‌های فاسد دربار در جلد دوم کتابش به نام ایران، مملکت و مردمش مطالبی دارد که به نقل از خلسه یا خوابنامهٔ اعتمادالسلطنه آن را می‌آوریم. وی از کارهای ایلخانی ناپسری حاجی میرزا آقاسی در قسمتی از کتاب خود نوشته: "... طولی نکشید که قشون بالمره از میان رفت و خزینه شاهی و دار و ندار ایالات و ولایات دستخوش یکدسته ماکوئی که همه از دست نشاندگان همشهری خود حاج آقاسی بودند گردید و کار بجائی کشیده بود که ماکوئی‌ها به کلی مالک‌الرقاب مردم گردیده و از دایرهٔ قوانین مملکتی بیرون افتاده بودند. هر چه دلشان می‌خواست می‌کردند و در هر خانه‌ای زن و بچه خوشگل سراغ می‌کردند وارد می‌شدند و در هتک عرض و ناموس مردم از هیچ کاری روگردان نبودند. هنوز هم که سالها از آن تاریخ می‌گذرد مردم از افسارگریختگی آن جماعت و مخصوصاً از شایع اعمال ایلخانی نام که ناپسری حاج آقاسی بود و از ولخرجی‌های این شخص و از هنگامی که از بچه‌های بی‌مو، دور خود جمع کرده بود حکایت‌ها می‌کنند که مو بر بدن انسان راست می‌شود." (۲۹)

حاج سیاح منتقد دورهٔ قاجار نیز از ولخرجی‌های بسیار و صرف مالیات در راه عیش و نوش در خاطرات خود می‌نویسد: "... زندگی مملکت که بسته به وجود مالیات و صرف آن در امنیت و تربیت قشون است و از رعایا قطعا ده مقابل مالیات به اسم‌هایی که به شماره نمی‌آید و انسان شرم می‌کند بگوید گرفته شده، ده یک به خزینهٔ دولت نرفت و آنچه به خزینهٔ دولت رفت عطیهٔ عشایر شاه و بستگان ایشان و نساوان شاه و اقوام ایشان گردیده هر یک نفر که نفوذی داشت برای کسان و نوکران و اولاد و نساوان حقوق دیوانی مقرر کردند، بیت‌المال مسلمین به مصرف بازیگران و مسخرگان و شاعران مداح دروغگو و پسران خوشگل و زنان و باغها و قصرها و شکاریان و شکارگاه‌ها و عیش‌ها صرف گردید، مناصب بزرگ با پول به اسم نااهلان رقم شد، بچه‌های یکساله و ده ساله حاکم و امیر

و سرتیپ و سردار و سپهسالار و مرجع کار گردیدند. (۳۰)

قدرت خواجگان حرمسرا

از جمله کسانی که در دوره قاجاریه و دربار پادشاهان این سلسله قدرتی داشتند خواجگان اندرون بودند، و آنچنانکه در دوره صفویه نیز گفتیم، ایشان بخاطر نداشتن زن و فرزند و اقوام، و دور بودن از تمایلات نفسانی مورد اعتماد شاهان بودند. در دربار ناصرالدین شاه "... خواجه‌های حرمسرا از سفید و سیاه بالغ به نود تن بودند که آغا جوهرخان معتمدالحرم و حاجی سرورخان اعتمادالحرم به عنوان آغایاشی یا رئیس خواجه‌سرایان آنها را اداره می‌کردند. حاجی سرورخان از اهل حبشه بود و قدی باریک و بلند داشت و آنچنان کارآمد و کاردان بود که بزرگان و وزراء به وی احترام می‌کردند و چون حرکت می‌کرد لنگر مخصوصی بخود می‌داد و تمام خواجه‌سرایان پشت سرش به راه می‌افتادند. خود شاه هفت خواجه مخصوص داشت. از جمله خواجه‌های شاه عبارت بودند: آغا بشیر معروف به شمع قهوه‌خانه، مهرباب خان که همیشه بدنبال شاه بود و قدی بسیار کوتاه و صورتی سفید و پر چین و صدائی خشن داشت. آغا غلامعلی، مقبل، اسماعیل خان، و آغا صالح. زن‌های بزرگ شاه را هر یک سه‌الی چهار خواجه بود. دیگران از یک‌الی دو خواجه داشتند. زن‌های درجه سوم را خواجه نبود. آغا نورمحمد خان که نایب اعتمادالحرم و کلیددار اندرون بود همیشه یک دسته بزرگ کلید بر کمر آویخته داشت که در موقع حرکت صدای مخصوصی می‌کرد. اندرون، دالان بزرگ و طولیلی داشت که به اصطلاح باباها و قاپوچی‌ها در آنجا می‌نشستند. ایشان بیست نفر و همه از شصت سال به بالا داشتند و تمیز کردن باغ و حیاط‌های اندرون به عهده آنها بود. این دالان به حیاط در اندرون که چند اطاق وسط آن ساخته شده بود منتهی می‌شد و اعتمادالحرم در آنجا می‌نشست. آغا بهرام که از خواجه‌های شاه و در خدمت انیس‌الدوله بود محترم‌ترین خواجه‌ها بشمار می‌رفت. او هیبتی عجیب و صورتی مهیب داشت. چشم‌هایش درشت و قرمز، گونه‌هایش آویزان، لب‌هایش کلفت فرو هشته بود و در موقع خنده دندان‌های گراز مانند‌اش نمایان می‌شد. او کلاه پوستی بلند بر سر می‌نهاد و سرداری دراز و گشادی بر تن و شلواری از قصب سرخ بر پا داشت. آغا بهرام طرف توجه شاه و مورد احترام اعیان و وزراء بود و همه عرایض مهم خود را توسط وی به حضور می‌فرستادند و هرگز ناامید نمی‌شدند. منزل آغا بهرام بست محکمی بود و نیازمندان بدانجا روی می‌آوردند. (۳۱)

۳۰- خاطرات حاج سیاح، پیشین، ص ۲۷۸

۳۱- پادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، دوستعلی معیرالممالک ص ۲۰ به بعد.

حاج سیاح نیز در خاطرات خود به قدرت خواجه‌سرایان اشاره دارد و می‌نویسد: "... از جمله کسانی که بدیدم آمد، آغا جوهر، خواجه و آغای حرمخانه شاهی بود. سواد نداشت، از سیاهان و خصی (۳۲) است می‌گفت: من در نزد صاحب‌دیوان بودم نان و دیزی بازار می‌خوردم، حالا خدا به من مرحمت کرده صاحب اوضاع و تجملاتی هستم که بزرگان به من غبطه می‌کنند، راست هم می‌گفت، یکی از علائم استبداد همین است که این قبیل خواجه‌سرایان مقام وزارت را در نزد خود می‌بینند، زیرا بزرگان و شاهزادگان از ایشان تملق گفته واسطه کار قرار می‌دهند، چون غالباً "امور مملکتی به مداخله خلوت خانم‌هاست که این خواجه‌سرایان همصحبت خلوت آنانند و مقام بلند دارند، مردم از ایشان تملق گفته رشوه می‌دهند، کار می‌گذرانند. بدبختانه خواتین بی‌عقل و کسان ایشان و بسته بستگان ایشان نافذ فرمانند." (۳۳)

فتنه آغا یعقوب خواجه حرمسرا

یکی از خواجه‌های معروف دوران قاجار به شخصی است به نام آغا یعقوب که از خواجهگان مقرب حرمسرای فتحعلی شاه بود و سمت ناظر حرمخانه پادشاهی را به عهده داشت. این خواجه به واسطه اختلاف حساسی که پیدا کرده بود فرار کرد و به نزد گریبایدوف در سفارت روس پناهنده شد. گریبایدوف نیز که به بهانه وجود زنان گرجی در خانه تاجدار الخلافه آغاز بدرفتاری کرده بود، با کسب اجازه از فتحعلی شاه قصد داشت به تبریز و از آنجا به کشور خود بازگردد. "میرزا یعقوب یا آغا یعقوب از ارامنه گرجستان بود که بیست سی سال قبل از آن او را به اسارت به تهران آورده و پس از اخته کردن جزو خواجه‌های حرمسرا در آورده بودند. آغا یعقوب از وجوه سپرده بدستش چهل پنجاه هزار تومان کسر آورده بود وقتی خواستند به حسابهایش رسیدگی کنند به عنوان آنکه گرجستانی و از اتباع روسیه می‌باشد به نزد گریبایدوف رفت و متحصن شد و درخواست کرد او را به روسیه بفرستد. آغا یعقوب بواسطه اطلاعی که از داخل حرمسرای دربار فتحعلی شاه داشت و همچنین چون با شاهزادگان و رجال و معروفین آشنائی بهمرسانده بود و به اندرون رفت و آمد می‌کرد، صورتی از زنان گرجی تهیه کرد و به گریبایدوف داد. از جمله اسامی دو نفر از زنان ارمنی که در خانه اللهیار خان آصف‌الدوله بودند جزو این صورت بود. گریبایدوف به آصف‌الدوله و اشخاص دیگری که طبق آن صورت، زنان گرجی در خانه آنها بودند پیغام فرستاد و خواست زن‌ها را برای استعلام و بازجویی از اینکه آیا مایل برفتن هستند یا نه نزد او بفرستد. در این میان

۳۲ - (به فتح‌خا و کسر صاد و تشدید یا) مردی که خایه‌هایش را کشیده باشند بی‌خایه، اخته،

فرهنگ عمید، ص ۴۵۵

۳۳ - خاطرات حاج سیاح، پیشین، ص ۷۹

اصرار گریبایدوف در مراجعت دو نفر از زنان ارمنی خانه اللهیارخان آصف‌الدوله بیشتر بود. پافشاری او در مراجعت این زنان از آن جهت بود که اللهیارخان برادرزن فتحعلی‌شاه و دایی عباس‌میرزا نایب‌السلطنه و از همه مهمتر طرفدار علنی انگلیس‌ها بود. گریبایدوف برای اینکه با خانواده سلطنتی ایران و بخصوص مهره قوی سیاست انگلیس در ایران مبارزه کند اصرار در بازگشت این دو زن گرجی داشت. و خلاصه کار بجائی کشید که مردم در اثر فتوا و اجازه مذهبیون به سفارتخانه روس ریختند و گریبایدوف نیز آغا یعقوب را بیرون فرستاد و مردم غضب‌آلود او را در جلوی در سفارت با خنجر و شمشیر پاره پاره ساختند و عاقبت خود گریبایدوف نیز جان خود را بر سر این ماجرا گذاشت. (۳۴)

خدمه و ساکنان اندرون

خدمه و عمله اندرون را سه دسته تشکیل می‌دادند. فراش و سربازها که ارک و اطراف آن را حفاظت می‌کردند، کلفتها و نوکرها و دیگر کارکنان از قبیل جاروکش، باغبان، چراغچی، و سقا و غیره که در داخل ارک خدمت می‌کردند، و سیاه‌های غلام و کنیز که امور حفاظت زن‌ها و خواتین حرم را عهده‌دار بودند و از برخورد ایشان با اجنبی و نامحرم جلوگیری می‌کردند. دسته اخیر زن و مردهایی بودند که بصورت برده از حبشه و زنگبار خریداری می‌شدند، زن‌هایشان را آموزش می‌دادند و مردهایشان را خایه می‌کشیدند و به نگاهبانی خانم‌ها می‌گماشتند، مردمانی ساده‌دل و محل اعتماد که مگر بعضی ناپاکی‌ها را از معاشرت و همنشینی می‌آموختند و افرادی که تا آخر عمر دست از وفاداری به ولی‌نمعت خود نمی‌کشیدند. ددماشی نام افتخاری کنیزها بود و خواجماشی نام مردان این جماعت بود که در اثر خدمتگزاری‌های صادقانه و امانت و درستکاری به آن مفتخر می‌شدند. اگر چه کار این گروه پذیرائی خانم‌های اندرون و رسیدگی به غذا و نظافت منزل و امور روزمره آنها بود، اما در باطن تکلیفشان تفتیش و مواظبت رفتار و حرکات آنان با خویشان و بستگان و ملاقاتشان در معاشرت‌های همخانگی با یکدیگر بود و دقت در مکاتبات و مراسلات آنها که دقیقاً زیر نظر می‌گرفتند و به عرض خواجماشی می‌رساندند.

خواجماشی نیز وظیفه داشت که مانند سرپرستی مختار، حرکات کم‌اهمیت زنان را گوشزد کند و زشتی‌های ناهنجارشان را به سرپرست زنان اندرون که از مسن‌ترین و محترم‌ترین خواتین حرم انتخاب می‌شدند اطلاع دهد تا در صورت لزوم به سم شاه برسد و با هرگونه که خود صلاح می‌داند به وسیله پرده‌داری، تنبیه و توبیخ و اختفا عمل کند. این دقت و مواظبت در مراقبت زنان از آن

جهت بود که بانوان حرم شاه در زمرة نوامیس اکبر به شمار می‌آمدند و باید از دید هر نامحرم برکنار بمانند، و همین سنت بود که ایشان را در ردیف زندانیان سیاسی یا خطرناک قرار می‌داد و خدمه باید کمال توجه و امان نظر را درباره‌شان روا بدارند، تا آنجا که این محرومیت‌ها و محدودیت‌ها آنان را به طرف مرگ و انتحار می‌کشید. مخصوصاً "این سختگیری‌ها هنگامی به اوج می‌رسید که بخواهند جهت ملاقات پدر و مادر و خویشان، یا از اندرون بیرون گذارند، یا حرکت و سفری در پیش داشته باشند.

خانم اندرون حق نداشت از عمارتی رفت و آمد کند مگر با چادر سیاه و چاقچور و روبنده و حفظ و حمان تمام، همراه مواظبت کامل خواجه‌ها و دده‌ها که مستخدمین مردها را از مسیر او بر کنار کنند. حق رفت و آمد به خانه هیچ یک از اقوام و خویشان و حتی پدر و مادر خود را نداشت مگر با اجازه قبلی و اینکه کلفت و کنیز مطمئنی از طرف خواجه‌باشی همراه داشته باشد و اجازه خرید متاع از دکان و بازاری را تحصیل نمی‌کرد مگر در خلوت‌ترین ساعات روز و اینکه چند غلام و کنیز همراهش باشد و دستور اینکه جز از دکانی که فروشندهگان پیر فرتوت فرسوده داشته باشند خرید نکنند. (۳۵)

شام و ناهار اندرون

تامین غذای اندرونیان خود احتیاج به سازمان منظمی داشت که بتواند بموقع و با ترتیب خاصی این امر را انجام دهد. از تهیه سورت و سات و پختن و آماده کردن غذا که بگذریم موضوع تقسیم آن کار مشکلی بود که در زمان فتحعلی شاه این مهم را خانم کوچک دختر تقی خان و نبیره کریم خان زند به عهده داشت و نظارت خانه اندرونی شاه در دست او بود. "... روزی ده مجموعه و شبی ده مجموعه شام و ناهار که تمام مجموعه‌ها و سرپوش‌های آن نقره بود، از عمارت طنابی و طنبی، به عمارت خیمه که محل نشیمن خاقان مرحوم بود می‌آمد. وقت کشیدن غذا، صندلی بسیار بزرگی می‌گذارند. خانم کوچک ملقبه به ننه کوچک که برعکس نهند نام رنگی کافور، به قدری بزرگ بود که در کمال اشکال حرکتش می‌دادند، بر آن صندلی می‌نشست و سایرین دست به سینه برابزش می‌ایستادند. در حضورش این شام و ناهار کشیده می‌شد و مجموعه‌ها را در پارچه سفیدی می‌گذاشتند و ننه کوچک سرش را مهر می‌کرد. ده نفر از جمله حرم‌ها، که حاضر بودند و ذکر اسامی آنها لزومی ندارد، با لباس‌های فاخر و آلات جواهری که داشتند مجموعه را بر سر می‌گذاشتند اگر شب بود، کنیز هر یک در پیشاپیش خانم خود فانوس نقره‌ای در دست داشت و مجموعه بر سر خانم‌ها بود. بهمین هیأت شام را می‌پردند. این ده نفر با آنکه بعضی مادر شاهزاده بودند، تا وقتی که غذا

کشیده می‌شد روبروی ننه کوچک که هیچ اولادی نداشت می‌ایستادند. جای اینها هم که حمل مجموعه می‌نمودند، در حضور خاقان مرحوم به نوبه در میان دری اطاق بود. حق ایستادن در خود اطاق را نداشتند و مخصوصاً به اسم کنیزان میان دری پادشاه خطاب می‌شدند. " (۳۶)

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه نیز بردن شام و ناهار از ترتیبات ویژه‌ای برخوردار بود. بدین ترتیب که "... ظهر و غروب، ناهار و یا شام هر یک از زن‌های شاه را که در مجموعه‌های بزرگ می‌چیدند چند فراش بر سر نهاده به در اندرون می‌آوردند. در دالان قریب سیصد تن از کنیزان که هر چند نفر متعلق به یکی از خانم‌ها بودند برای بردن مجموعه‌ها گرد می‌آمدند. یکی از فراش‌ها فریاد می‌زد مثلاً "ناهار شمس‌الدوله، فوراً" خدمتکارانش پیش دیده، مجموعه‌ها (۳۷) را از فراش گرفته می‌بردند. بهمین ترتیب مدت یکساعت ولوله و غوغایی بر پا بود و غذای هر خانی را به منزلش می‌بردند. آشپزخانه (۳۸) انیس‌الدوله جداگانه بود و دری به خارج داشت. همه روز برای او سفرهای بس عالی و مزین می‌چیدند، آنچنانکه گویی آن سفره برای ضیافتی گسترده شده است.

شب‌هایی که شاه برای شام به اندرون می‌آمد، یا نزد انیس‌الدوله و یا در بالاخانه خود غذا صرف می‌کرد شام اندرون را غروب می‌دادند، زیرا سه ساعت از شب گذشته در آرک عبور و مرور ممنوع بود و درهای بزرگش که پنج در بود بسته می‌شد. آنهایی که در محوطه آرک منزل داشتند بدین جهت سخت در زحمت بودند. بیرون از آرک از ساعت پنج از شب گذشته عبور ممنوع بود و بالغ بر یکصد قراولخانه در هر کوی و برزن برای اینکار کشیک داشتند و پاسداران عابران مختلف را گرفته تا صبح در آنجا نگاه می‌داشتند. تعیین اسم شب با وزیر اعظم و تقسیم آن با نظمی بود که به توسط ماموران مخصوص برای بزرگان می‌فرستادند. چون پنج ساعت از شب می‌گذشت دیگر جنبه‌های در خیابان‌ها دیده نمی‌شد. بدین سبب شام اندرون را زودتر می‌دادند که پس از جمع‌آوری بساط آشپزخانه بعضی نوکرها بتوانند قبل از ساعت قرق آرک خود را به خانه برسانند، " (۳۹)

آبدارخانه شاه

آبدارخانه نیز برای خود نظم و ترتیبات و مقرراتی داشت و لایق‌ترین افراد را که در کار

۳۶ - تاریخ عسفی، شاهزاده عضدالدوله (سلطان احمد میرزا)، ص ۳۶ و ۳۷

۳۷ - مجموعه سینی بزرگی بود که به آن مجسمه هم می‌گفتند.

۳۸ - در آن زمان آشپزخانه را کارخانه می‌گفتند.

۳۹ - یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، بهمن، ص ۲۴ به بعد بطور خلاصه

اداره آن بسیار وارد بودند در آنجا به کار می‌گماشتند. "... در زمان فتحعلی شاه، ختایی خانم، و غنچه دهن خانم و چند نفر دیگر از خادمان حرم متصدی قهوه و غلیان و گلاب نبات و قهوه دارچینی و سایر امور متعلق به قهوه‌خانه خاقان بودند. غلیان‌های طلا و مرصع و قهوه‌خوری‌ها و پیاله‌های زیر مرصع و طلا و سینی‌های طلا و نقره و سایر ملزومات و اسباب جای‌خوری که در آن قهوه دارچینی و گلاب نبات صرف می‌شد و شرح آنها مطول می‌شود تمام تحویل این چند نفر خادمان حرم بود که بعضی صاحب اولاد هم بودند. از جمله آلاگوز خانم مادر صاحبقران میرزا ریاست بر این چند نفر داشت، اما خودش در اداره والدیه شجاع‌السلطنه بود. این خادمان قهوه‌خانه همه صاحب جواهر و خانه و اثاث جمل بودند. علاوه بر مقرری و مواجب و ملبوس که به آنها می‌رسید، تقریباً از انعامات شاهانه و شغل‌های قمار (۴۰) و تعارفات شاهزادگان، خصوص آنهايي که حکومت داشتند و به دارالخلافه می‌آمدند، در سالی پانزده هزار تومان، بل متجاوز به آنها می‌رسید. بسیار وقت شده بود که یک غلیان به موقع برای فرمانفرما و ملک‌آرا و آن طبقه از شاهزادگان برده، یکصد اشرفی بل زیادتر گرفته‌اند. بسا اوقات بود که غلیان و قهوه نمی‌دادند و می‌گفتند که شما حق ندارید که غلیان و قهوه از قهوه‌خانه شاه بخواهید. بهمین لطایف‌الحیل، شال و پول و جواهر می‌گرفتند. بردن منافع دیگر هم بود و عاید این چند نفر می‌شد. از جمله فقره سلطان حقی بود که به ازای هر یک تومان که به جهت شاهزادگان و اهل حرم به این اسم می‌پردند، گاهی می‌شد که برای خوشامد خاقان مرحوم و تملق به تاج‌الدوله، شاهزادگان و شاهزاده خانم‌ها و خانم‌ها ده تومان به آنها تعارف می‌دادند." (۴۱)

زن در زندگی آقا محمد خان

اگر چه بنیانگذار سلسله قاجاریه را همه به عنوان خواجه می‌شناسند، اما با این حال طبق مدارک موجود در کتب مختلف، زندگانی قبل از اخته شدن، و بعد از آن مطالبی را مطرح می‌کند که در زمینه مورد بحث درخور توجه است. قبل از آنکه علاقه وی را در زمان سلطنت به جنس زن بیان کنیم، اجازه بدهید ماجرای اخته شدن او را با استناد به چند مدرک از چند کتاب بازگو نمائیم. چرا که دانستن این موضوع و روایات متعددی در مورد این مسئله تا حدی می‌تواند روشنگر حقایقی باشد که مورد نظر ماست.

۴۰ - (به فتح شین و تا) آن قسمت از زری که از قمار برده باشند و بحاضران مجلس دهند، دست‌خوش، دست‌لاف. لغت‌نامه دهخدا، حرف شین، ص ۲۵۶

۴۱ - تاریخ عضدی، پیشین، ص ۸۹

اخته شدن آقا محمد خان قاجار را به صورت‌های گوناگون نقل کرده‌اند. از جمله جعفر شهری در کتاب تهران قدیم می‌نویسد: "... وقتی آقا محمد خان دستگیر و به مرگ محکوم می‌شود، کریم خان در مجازاتش تخفیف می‌دهد و قانع به خصی کردن او و ساقط کردن وی از مردی و تولید مثل می‌شود، و بهمین جهت تا زنده بوده است زیر نظرش نگاه می‌دارد و این خصومت در دل آقا محمد خان بر دشمنی سابق اضافه می‌شود." (۴۲) اما ژان گوره که کتاب *خواجه تاجدار* خود را در بیان زندگانی سرسلسله قاجاریه برشته تحریر درآورده مطالب مختلفی با روایت‌های گوناگون ارائه داده است و هر یک را با تکیه به دلایلی می‌پذیرد و یا مردود می‌شناسد. به گفته ژان گوره، مورخان دوره قاجاریه موضوع اخته شدن آقا محمد خان را مسکوت گذاشته‌اند و در نوشته‌های خود اشاره‌ای به این مطلب نکرده‌اند، و فقط نویسنده روضه‌الصفاس که به طور مختصر می‌گوید: "علی شاه یا عادل شاه، آقا محمد خان را در سن هفت یا هشت سالگی مجبوب (۴۳) کرد." (۴۴)

ژان گوره این مطلب را در بیان اخته شدن آقا محمد خان کافی و مستدل نمی‌داند و معتقد است که در روضه‌الصفاروشن نیست برای چه عادل شاه فقط به اخته کردن آقا محمد خان اکتفا کرد و به برادر وی حسین قلی خان آسیب نرساند. چون اگر منظور عادل شاه این بود که نسل محمد حسن خان رئیس طایفه اشاقه قطع شود، می‌باید حسین قلی خان را که بعد ملقب به جهان‌نوس شد و پدر فتحعلی شاه می‌باشد نیز *خواجه* نماید، در صورتی که عادل شاه در مورد وی به چنین عملی اقدام نکرد. ژان گوره این نکته را که آقا محمد خان در منزل سید مفید استرآبادی، به دستور عادل شاه اخته شده مردود می‌شناسد و به طرح روایتی دیگر از سرهنگ گولد اسمیت انگلیسی می‌پردازد که "... آقا محمد خان قاجار بر اثر اینکه ضمن زد و خورد با سربازان محمد خان سوادکوهی حاکم مازندران مجروح گردید *خواجه* شد." (۴۵) و در ادامه مطلب توضیح می‌دهد که بارها اتفاق افتاده جنگجویان در میدان کارزار، بر اثر ضربتی از شمشیر یا تبر اخته شده‌اند، و بعید نیست که آقا محمد خان قاجار در جنگ قریه تنگ سر *خواجه* شده باشد. اما اگر این روایت را بپذیریم که آقا محمد خان در جنگ تنگ سر بر اثر زخم جنگی *خواجه* شد، باید این مطلب را هم قبول کنیم که در زمان وقوع این جنگ آقا محمد خان بیست ساله بوده و بطور قطع با توجه به عادات و سنن امرا و بزرگان نمی‌بایستی تا تاریخ ۱۱۷۵ هجری مجرد باقی مانده باشد.

۴۲ - تهران قدیم، پیشین، ص ۴۴، باورقی

۴۳ - کلمه مجبوب از ریشه اجب است و کلمه اخیر در زبان عربی به شتری اطلاق می‌شود که کوهانش را بریده باشند و، هکذا به مردی اطلاق می‌کردند که طبق دستور حاکم، آلت جنسی او را قطع کرده باشند، و در قدیم این کیفر یکی از انواع مجازات‌ها بود - *خواجه تاجدار*، ص ۲۶۰

۴۴ - *خواجه تاجدار*، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۰

۴۵ - همان

ژان گوره، نظر و عقیده گولد اسمیت را هم نمی‌پذیرد و روایت دیگری از تیلور تامسون انگلیسی مطرح می‌کند و معتقد است که این مطلب با واقعیت‌های تاریخی مطابقت می‌نماید. خلاصه روایت تیلور تامسون این است که: "شیخ علی خان زند که مثل اکثر افراد دودمان زندیه زیبا بود، دختری داشت بسیار خوشگل، و آقا محمد خان قاجار عاشق آن دختر شد (۴۶) و چون خان جوان قاجار نیز زیبا بود، دختر شیخ علی خان زند دل را به جوان زیبای قاجار سپرد و آنگاه بدون اینکه عقد بین آن دو به عمل آمده باشد مراسم زفاف به عمل آمد. اقتران آن پسر و دختر جوان، بدون به انجام رسانیدن مراسم عقد، جنایتی بود بزرگ و در قدیم غیر قابل بخشایش. و اگر جوان جنایتکار را به چنگ می‌آوردند، مجازاتش این بود که مثله شود، یعنی خواجه گردد." (۴۷)

ژان گوره از قول تیلور تامسون انگلیسی می‌گوید: "هنگامی که محمد حسن خان قاجار در قرق اشرف با شیخ علی خان زند می‌جنگید، آقا محمد خان قاجار پسر ارشد محمد حسن خان با پدر بود و جیران هم در میدان جنگ حضور داشت و هر دو اسیر شدند، ولی محمد حسن خان گریخت و سبز علی - بیک او را تعقیب کرد تا اینکه وی را به قتل رسانید و سرش را از پیکر جدا نمود. شیخ علی خان زند همینکه آقا محمد خان قاجار را به چنگ آورد خواست به قتلش برساند، ولی جیران مادر آقا محمد خان زبان به التماس گشود و تضرع کرد و از شیخ علی خان زند خواست که از قتل یا کور کردن پسر ارشدش صرفنظر نماید. شیخ علی خان زند به جیران گفت پسر ارشد تو به دختر من تعرض کرده و حیثیت خانوادگی‌ام را متزلزل نموده و من نمی‌توانم از مجازات او صرفنظر نمایم، و خفیف‌ترین مجازات مردی که یک دختر متشخصی را از حیطة دوشیزگی عاری کرده این است که خواجه شود. جیران باز زبان به التماس گشود اما شیخ علی خان زند نپذیرفت و جلاد را احضار کرد و آقا محمد خان قاجار بدست دژخیم خواجه شد و چون آقا محمد خان قاجار به کیفر رسیده بود، شیخ علی خان زند او و مادرش جیران را آزاد نمود که هر جا می‌خواهند بروند." (۴۸)

ژان گوره توضیح می‌دهد که این روایت، با توجه به رسوم آن عهد و تعصبی که مردم نسبت به مسائل مربوط به ناموس داشتند منطقی جلوه می‌کند، ولی تاریخ در مورد مناسبات آقا محمد خان قاجار و دختر شیخ علی خان زند ساکت است، و نمی‌دانیم که اسم آن دختر چه بود و در کجا آقا محمد خان قاجار با وی آشنا گردید و به او رسید. ولی خواجه کردن آقا محمد خان قاجار در طفولیت برای اینکه نسل پدرش قطع شود روایتی است که موافق با منطق و عقل سلیم نمی‌باشد.

۴۶ - البته بار به اعتقاد ژان گوره، زمان این عشق را تیلور تامسون مبهم گذاشته است، و اینکه در چه تاریخی و در کجا آن پسر و دختر همدیگر را دیده‌اند سکوت مانده است.

۴۷ - همان، ص ۲۶۲

۴۸ - همان

تیلور طامسون می‌گوید: بعد از اینکه آقا محمد خان قاجار را خواجه کردند و سر محمد حسن خان اشاقه‌باش را از تن جدا نمودند و به تهران برای کریم خان زند بردند جیران از فرزند خود آقا محمد خان خواست که به قرآن و شمشیر سوگند یاد نماید که نسل زند را طوری معدوم کند که حتی از هفتمین خویشاوند سببی آنها هم یک طفل باقی نماند. وقتی آقا محمد خان قاجار به سلطنت رسید و لطفعلی خان زند را به قتل رساند، طوری نسل دودمان زند را برانداخت که نه فقط خویشاوندان سببی درجه هفتم زندیه را از بین برد بلکه تمام نوکران و زن‌های خدمتکار را که در منازل افراد طایفه زند خدمت می‌کردند نیز از بین برد و کودکان آنان را هم به قتل رسانید. معهذا کینه‌اش فرو ننشست، چون می‌اندیشید که شاید هنوز در بعضی از قسمت‌های ایران افرادی از دودمان زندیه هستند، و به قتل نرسیده‌اند به حکام ایران اخطار کرد که هر گاه در حوزه حکومت آنها فردی از طایفه زند زندگی کند ولو خویشاوند سببی درجه هفتم باشد و آنها وی را از وجود آن شخص مطلع نکرده باشند شقه خواهند شد. کینه آقا محمد خان قاجار نسبت به دودمان زندیه هم روایت تیلور طامسون انگلیسی را تقویت می‌نماید و نشان می‌دهد که آقا محمد خان قاجار بدست یکی از امرای زندیه خواجه شد نه بدست عادل شاه که از سلاطین دودمان نادری بود. با اینکه نادر شاه، فتحعلی خان اشاقه‌باش پدر محمد حسن خان را به قتل رسانید و جسدش را در آرامگاه خواجه ربیع در مشهد دفن کردند، آقا محمد خان قاجار نسبت به سلاطین نادری که در خراسان سلطنت یا حکومت می‌کردند و کرسی آنها مشهد بود خیلی کینه نداشت و بازماندگان نادر شاه تا زمان فتحعلی شاه در خراسان حکومت داشتند و فتحعلی شاه سلسله نادری را در خراسان برانداخت و به حکومت بازماندگان نادر در آن سرزمین خاتمه داد. اگر عادل شاه برادرزاده نادر شاه، آقا محمد خان قاجار را خواجه می‌کرد آیا ممکن بود که آن مرد یک دنده و با اراده و کینه‌توز بگذارد که بازماندگان نادر در خراسان حکومت کنند؟ (۴۹)

همانگونه که قبلاً نیز آمد، خواهر آقا محمد خان (۵۰) در عقد کریم خان زند بود، و چون بعد از کریم خان، دختر وی از ازدواج خواهر جلوه‌گیری می‌کرد و به این بهانه که این دختر فقط لایق همسری قاطرچی است نمی‌گذاشت که وی شوهر تازه اختیار کند، لذا وقتی که آقا محمد خان به قدرت رسید، از شدت کینه‌ای که نسبت به خاندان زندیه داشت، دختر کریم خان را به تهران خواند و او را به ازدواج یک قاطرچی درآورد.

۴۹- همان، ص ۲۶۲ به بعد.

۵۰- در مورد اختلاف میان اینکه خواهر آقا محمد خان زن کریم خان زند بوده یا عمه‌اش، قبلاً توضیح داده شد.

زنان حرمسرای آقا محمد خان

زمانی که آقا محمد خان به سلطنت رسید، با آنکه از قدرت مردی بی بهره بود و عضو مردی نداشت، زن‌های متعددی در حرمخانه او بودند. او "... هر زنی را که به خلوت می‌خواست از شدت شوق او را با دست و دندان، زیاد اذیت می‌کرد و هر وقت حالت خوشی از برایش دست می‌داد و دماهی داشت دوتار که زدن این ساز در میان تراکمه معمول است می‌زد." (۵۱) از آنجا که بنا به استناد مطالب تایلور طامسون، آقا محمد خان قاجار در جوانی مزه همخواهی و نزدیکی با زن را چشیده بود بعید بنظر نمی‌رسید که این چنین به جنس زن، اگر چه بدون هیچ رابطهای فقط در سطح خلوت کردن و شوخی نمودن باشد، علاقمندی نشان دهد. به خصوص اینکه در جدول اسامی زنان فتحعلی شاه، در کتاب تاریخ عضدی که به همت دکتر عبدالحسین نوائی فهرست یاد شده تنظیم یافته، گل بخت خانم از ترکمانان یموت از جمله زنان حرمسرای آقا محمد خان معرفی شده که پس از مرگ این پادشاه به زوجیت فتحعلی شاه درآمده است.

عقد‌های خواجه بودن

از آنجا که آقا محمد خان، از نعمت لذت جنسی برخوردار نبود لذا این کمبود را با دست زدن به کارهایی عجیب جبران می‌کرد. یکی از این اعمال همان بود که قبلاً "آمد، و آن احضار زنان به خلوت و اذیت کردن آنها بود. اما عجیب تر از این کاری بود که وی قبل از رسیدن به پادشاهی در زمان اقامت خود در شیراز انجام می‌داد. آقا محمد خان قاجار در زمان اسارت خود در شیراز علاوه بر تحصیل، اجازه داشت به شکار نیز برود. او به شکار روباه علاقه فراوان داشت و در این کار مهارت خاصی یافته بود. می‌گویند او گاه برای تفریح روباهی را می‌گرفت و به گردنش زنگی آویزان می‌کرد و رها می‌ساخت. چون آقا محمد خان، خواجه بود، بسیاری را عقیده بر این است که زنگوله بگردن روباه آویختن از عقده باطنی او ناشی می‌گردید. بعید نیست که او چون خود توانائی برخورداری از عشق را نداشت، زنگوله بر گردن روباه می‌آویخت که آن جانور هم نتواند از جفت‌گیری بهره‌مند شود. بطوری که خود آقا محمد خان نیز می‌گفته "... روباهی که زنگوله بر گردن دارد اگر نر باشد در صدد بر می‌آید که به روباه ماده نزدیک شود و اغلب هنگامی می‌رسد که دو روباه نر دیگر برای تملک روباه ماده مشغول نزاع هستند و روباه ماده هم در گوشه‌ای قرار گرفته، منتظر نتیجه جنگ می‌باشد، ولی همینکه صدای زنگوله روباه به گوش دو روباه نر و روباه ماده رسید، چون فکر می‌کنند

که خصم اصلی آنها یعنی انسان و سگ او فرا رسیده همه چیز را کنار می‌گذارند و می‌گریزند تا اینکه جان بدر ببرند. و یک روباه نریا یک روباه ماده که زنگوله برگردن دارد محکوم می‌شود که تا آخر عمر مجرد بماند، زیرا همینکه خود را به جفت نزدیک می‌کند صدای زنگوله‌اش باعث متواری شدن روباه ماده و روباهان دیگر می‌گردد." (۵۲)

از دیگر اعمال ننگین آقا محمد خان، بلائی است که بر سر زنان شهر کرمان آورد. در آن هنگام که وی این شهر را در محاصره خود گرفته بود، زن‌ها از فراز برج و بارو، با آهنگ، این تصنیف را خطاب به خواجه قاجار می‌خواندند:

آق‌م خان آخته

تا کی زنی شلخته

قدت میاد رو نخته

این هفته نه اون هفته

"... شاید کینه‌ای که آقا محمد خان از شنیدن این ابیات، آن هم از زبان زنان که حاکی از یک نقص بزرگ عضوی او بود در باب کرمانیان به دل می‌گرفت، برای نابودی کرمان از همه عوامل مهمتر و بزرگتر بوده است." (۵۳)

همین اهانت‌های دختران و زنان موجب شد که پس از تسخیر این شهر، ضمن ارتکاب هزاران ظلم و جنایت، آقا محمد خان به سربازان خود اجازه داد که به دختران و نوامیس مردم علناً تجاوز کنند. "... چنان شد که دختران و اطفال معصوم در وسط چهارسوق بازار، علناً در هنگام فرار مردم یا عبور و مرور سربازان مورد تجاوز قرار گرفته و همانجا به قتل می‌رسیدند. بسیاری از دختران را پدران و مادران در سوراخ‌های بخاری و کندوهای خانه‌ها نهادند و آن را تیفه کردند و به گل گرفتند و چون خود کشته شدند، کسی نبود که بعداً آنان را از داخل دیوار بیرون آورد. با همه اینها روایتی است ظاهراً "اغراق‌آمیز که روزی که لشکریان او از دروازه شهر بیرون می‌رفتند، هزارها دختر حامله را پشت سر نهاده بودند که ناچار شدند سقط جنین کنند!" (۵۴) و همین عقده آخته بودن و کینه شدید به خاندان زند، باعث شد وقتی که لطفعلی خان در مقابل او به خاک نیفتاد و سربلند و استوار قامت ایستاد به او بگوید که "... ای لطفعلی می‌بینیم که هنوز نخوت داری و غرور تو از بین نرفته، ولی من هم اکنون کاری می‌کنم که دیگر تو نتوانی سر بلند نمائی، آنوقت

۵۲ - خواجه تاجدار، پیشین، ۲۹۶

۵۳ - آسیای هفت سنگ، باستانی پاریزی، ص ۲۱۸

۵۴ - همان، ص ۲۲۶ به اختصار

خواجه دانشمند و متدین و متشرع قاجار فرمان داد که عدای از اصطیل بیایند. " (۵۵) و اصطیلیان آمدند و جوان رشید خاندان زند را در مقابل خواجه قاجار و دیگران مورد تجاوز قرار دادند و "تمام کسانی که این قسمت از سرگذشت لطفعلی خان زند را نقل کرده‌اند متفق القول هستند که آنچه سبب شد خواجه قاجار در آن موقع رذالت نفس خود را آشکار نماید خواجگی او بود." (۵۶)

خواجه قاجار یا به قولی دیگر اخته خان، راه‌های دیگری نیز برای فراموش کردن خواجگی خود در پیش گرفته بود و تلاش می‌کرد تا این نقیصه را به خوبی جبران کند. از جمله می‌گویند که چون وی "... خواجه بود، به امور جنسی توجه نمی‌کرد، ولی به پول و جواهرات دلبستگی فراوان داشت. او صندوقه‌ای سر به مهر داشت که می‌بایست هر شب روی رختخواب خان بگذارند. شبی معاشقه خان با صندوقچه بدرآزا کشید، هادی خان از گوشه پرده نظری به درون اطاق می‌اندازد، معلوم می‌شود که صندوقچه محتوی جواهر پیاده است که آقا محمد خان روی لحاف ریخته و صورت خودش را به آن می‌ساید. هراسان کنار می‌رود و چون آقا محمد خان آواز می‌دهد، قدری تامل می‌کند و سراسیمه به اطاق می‌دود و چنان وانمود می‌کند که خواب بوده است." (۵۷)

این سخن واقعیت دارد که هیچ کدام از مورخان دوره قاجار موضوع خواجه بودن سرسلسله این خاندان را در نوشته‌ها و تواریخ به میان نکشیده‌اند، چون در همان دوره، شاعران نیز جرات چنین کاری را نداشتند و ناچار بودند در اشعار مدحیه خود وی را به عنوان مردی سالم و توانا یاد کنند. چنانکه آقا محمد خان خود متوجه این اغراق‌گویی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها بوده و از چنین اعمالی رنج می‌برده است و شعرای دربار "... در هر نوبت به جای صلّه و تشریف جز چوب و کتک و پس‌گردنی نمی‌خورده‌اند و ناگزیر کار مدح و ثنا معطل می‌ماند و ناچار به طاق یا جفت و شیر یا خط و خیر و شر و قرعه متوسل می‌شدند تا قرعه فال به نام پیرمردی می‌افتد و بر خلاف دیگران اقدام به سرودن شعر می‌کند و این رباعی هجورا می‌گوید:

نه عقل ترا که وصف عالیت کنم نه فهم ترا که حرف عالیت کنم
نه ریش ترا که ریشخندت سازم نه خایه ترا که خایه مالیت کنم

و پس از اینکه می‌خواند، همه فکر می‌کنند که با این کار سر خود را به باد داده است، اما لبخندی بر لبان آقا محمد خان می‌آید و دنبال آن فرمان می‌دهد صلّه و انعامی به گوینده بدهند و می‌گوید: حرف اگر بود همین بود که این شاعر زد. اگر تریفم نکرد مسخرام هم نکرد. خود

۵۵ - خواجه تاجدار، پیشین، ص ۲۶۶

۵۶ - همان.

۵۷ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۴۸۵، به نقل از خاطرات و خطرات مهدیق‌لی خان هدایت، ص ۲۸

من بهتر از هر کس معایب ظاهر و باطن خود را می‌شناسم و وقتی که می‌دیدم پیشینیان با تعریف و توصیف بیجا در مورد عقل و شعور و حسن و جمال و فضل و کمال و سخاوت و شجاعتی که نداشته‌ام تا چه حد دستم انداخته‌اند و ریشخند می‌کنند ناراحت می‌شدم، و وقتی این شاعر حقیقت‌گویی کرد خوشحال شدم." (۵۸)

گرچه آقا محمد خان از زن در دوران سلطنتش بهره‌ای نبرد، اما در عوض جانشین وی، از همان زمان ولیعهدی میل شدیدی به زنان پیدا کرد و در زنجارگی و داشتن حرم‌سرائی وسیع نامی همیشه به یاد ماندنی در میان پادشاهان این سلسله به جا گذاشت.

گوشه‌هایی از صفات فتحعلی شاه

فتحعلی شاه، برادرزاده آقا محمد خان قاجار و جانشین وی را همه مورخان مردی عیاش و زنجار مغری کرده‌اند؛ داشتن زنان متعدد و فرزندان بسیار، مشکلات بزرگی را در راه اداره امور مملکت پیش پای او گذاشته بود، اما با اینحال همیشه طالب زن بود و عطشی سیری‌ناپذیر داشت. در زمان سلطنت این پادشاه، و حتی دیگر پادشاهان این سلسله مقام زن تا پائین‌ترین حد تصور و امکان نزول کرد و ارزش او در این دوره از تاریخ کشور آنقدر نقصان یافت که حتی در برخی موارد از یک خلال دندان هم که معمولاً "بعد از مصرف دور افکنده می‌شود بی‌مقدارتر شد، از جمله خصایص فتحعلی شاه این بود که زن را فقط یک لعبت و بازیچه می‌دانست که وسیله تعیش و خوشگذرانی به حساب می‌آید، و به حقیقت در این زمان، دومین شاه قاجار بزرگترین عامل و مشوق تخفیف زن ایرانی بود.

تمام هم و غم جانشین خواجه قاجار فقط مصروف نظم و نظام دادن به حرم‌سرای خود بود و از بام به اندیشه شام که کدامین زن‌ها را شبانگاه به بستر خود فرا خواند. واقعاً اگر اداره مملکت نیز در زمان فتحعلی شاه قاجار مانند حرم‌سرایش نظم و ترتیب و مدیریت خاصی داشت هرگز ناپسامانی‌ها و هرج و مرج‌ها تا آن حد بروز نمی‌کرد.

در زمان او "... هر کدام از فرزندان او که حکومت و فرمانروایی قسمتی از کشور را داشتند برای خود مستقل بودند و در موارد لزوم، علاوه بر آنکه هیچ‌گونه کمکی به پدر تاجدار خود و برادرشان عباس میرزا نایب‌السلطنه نمی‌نمودند، حتی از کارشکنی و موش‌کشی هم مضايقه نداشتند." (۵۹) فتحعلی شاه در عین زنجارگی فردی خودخواه، پول‌دوست و بسیار خسیس بود و "... بهترین

معرف روحیات او این است که خویشتن را مردی بسیار زیبا و جالبترین مردان روزگار خویش در شرق و غرب جهان می‌دانسته است (۶۰) و بهترین سندی که از این دعای بجا گذاشته این است که در اواخر زندگی خود به میرزا تقی علی‌آبادی ملقب به صاحب‌دیوان و متخلص به صاحب که از شاعران و منشیان زبردست زمان وی بوده و در اواخر پادشاهی‌ش منصب صاحب‌دیوانی یعنی به اصطلاح امروز ریاست دفتر مخصوص وی را داشته است دستور داده رسالهای مطابق دعای وی در شرح حالش بنویسد و او هم رساله کوچکی با انشای پر تکلف معمول آن زمان نوشته که شمایل خاقان نام گذاشته و در همان زمان نسخه‌های متعدد به خط خوشنویسان معروف آن روزگار نوشته و تذهیب کرده‌اند. دیگر از معایب اساسی کار او در پادشاهی و سیاست این بوده که گویا در مدت عمر بیش از دو هزار زن گرفته و در هر صورت ۱۵۸ تن از آنها را در کتاب‌ها نام بردماند و از این زنان ۲۶۲ پسر و دختر داشت که ۱۵۹ تن از آنها در حیات وی مردند و ۱۰۳ تن پس از مرگ او زنده بودند که ۵۷ تن پسر و ۴۶ تن دختر باشند. زنانی که داشته از نژادهای مختلف ترکمان و گرجی و کرد و ترک و چرکس و جز آن بوده‌اند و قهرا "فرزندانشان که از نژادها و مادرهای مختلف بوده و حتی هرگز خلطه و آمیزشی با یکدیگر نداشته‌اند، هیچگونه الفت و انس و یگانگی نمی‌توانسته‌اند با یکدیگر داشته باشند و حتی بالعکس دشمنی و رقابت سختی در میانشان بوده و در دربار وی همواره بر سر ولیعهدی در میان پسرانش آتش اختلاف به اندازه‌ای زبانه می‌زده که سراسر مملکت در این آتش می‌سوخته و دو دسته مخالف یکی به روس و دیگری به انگلیس متوسل می‌شده و قهرا "این دسیسه‌ها و فتنه‌ها عواقب بسیار وخیم در کارهای کشور داشته است." (۶۱)

مخارج دولت و دربار در عهد فتحعلی‌شاه به نحو وحشتناکی روبه افزایش گذاشت، زیرا بودجه مملکت صرف زنان حرمسرا و مقرری چاکران درباری می‌شد. "شاه قاجار که در زیر فشار کسر بودجه و مخارج سرسام‌آور حرمسرای خویش عاجز مانده بود، مجبور شد بتدریج کسری درآمد عمومی مملکت را با گرفتن رشوه به عناوین مختلف از قبیل تقدیمی، پیشکشی، مداخل، سیورسات، عایدی و غیره تامین نماید و روز بروز دامنه این نوع درآمدها را توسعه دهد." (۶۲)

هیچکس قدمی در راه اصلاح وضع موجود بر نمی‌داشت و به غیر از عباس‌میرزا، همه فرزندان و نزدیکان شاه، جز به خوردن و آشامیدن و عیاشی و ولخرجی عادت نکرده بودند و هیچکدام کوچکترین خدمتی حتی به پدر پادشاه خویش نیز نمی‌کردند، و هنری از خود نداشتند. تنها "... شاهزاده بهاء‌الدوله پسر فتحعلی‌شاه هنری که به خرج داد این بود که رساله بخیه را در

۶۰ - می‌گویند او خالی در زیر چانه داشت که دیده نمی‌شد، ولی به نقاش دربار اصرار می‌ورزید که آن را بر روی گونه‌اش بکشد.

۶۱ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، سعید نفیسی، ج ۱، ص ۷۶

۶۲ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۴۹۷

باب قوه باه نوشت. " (۶۳)

پادشاهی با زنان و فرزندان بسیار

شهرت خاص دومین شاه قاجار نه بخاطر مملکتداری، بلکه به علت عیاشی و پول‌پرستی و کثرت زنان و فرزندان، و وضع آشفته دربار و حرکات ساده لوحانه اوست، به روایت روضة الصفا " ... از آغاز پادشاهی کیومرث پیشدادی الی الان که یکهزار و دویست و هفتاد هجری است در هیچ تاریخی به نظر نرسیده که کثرت اولاد هیچ سلطانی بدین تعداد بوده باشد، چه که از بدو شباب تا ختم شب، ۲۶۰ اولاد ذکور و اناث از آن شاهنشاه جمجاه بوجود آمده و مساوی ۱۵۹ نفر در ایام حیات آن زبده، ممکنات متدرجا، وفات جستند. " (۶۴)

به اعتقاد نویسنده، روضة الصفا در قسمت دیگری از کتاب " ... از زمان باستان تا این روزگار هیچ سلطانی را این کثرت ازدواج و عدت اولاد و احقاد اتفاق نیفتاده است، زیرا که عدد زنان معینه مستمره چهارصد بوده و تعداد اولاد از عشایر و نبایر و اسباط اکتون که سال یکهزار و دویست و هفتاد رفته، غیر آنچه به مرور وفات یافته‌اند، چهار هزار کس موجودند. " (۶۵) تاریخ عضدی نیز به بیان آمار و ارقامی در مورد پسران و دختران فتحعلی شاه پرداخته و می‌نویسد: "... عمر خاقان مرحوم به هفتاد نرسید. سلطنت ایشان قریب چهل سال امتداد یافت. پسر و دختر خودش زمان رحلت خاقان مرحوم یکصد نفر بودند و با آنکه زیاده بر دویست تن از اولاد امجادش در زمان حیات آن حضرت وفات یافته‌اند. بعد از آنکه به سرای رضوان رحلت فرمود، قریب هفتصد نفر پسر و دختر و پسرزاده و دخترزاده داشت. زن‌های دائم و منقطعه آن حضرت که سر بر بستر خاقانی گذارده بودند، از نجبا و غیره گویا از پانصد زیاده باشند، هر چند سپهر در تاریخ قاجاریه تا هزار نفر به تخمین نوشته است. " (۶۶) بهر صورت، تا جایی که اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد، همه گواه بر این است که فتحعلی شاه قاجار خانواده‌ای تشکیل داده است که در تاریخ هیچ کشوری در هیچ زمانی مانند آن را نمی‌توان یافت.

سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی و سیاسی خود، از قول سپهر، صاحب ناسخ التواریخ که در جوانی معاصر فتحعلی شاه بوده می‌نویسد: "از روزی که پادشاه به حد رشد و بلوغ رسید و با زنان

۶۳- سیاست و اقتصاد عمر صفوی، پیشین، ص ۴۶۸

۶۴- روضة الصفا، تصنیف مرحوم رضا قلی خان متخلص به هدایت، ج ۱۵، ص ۹۹ به اختصار.

۶۵- همان، ص ۱۵۲

۶۶- تاریخ عضدی، پیشین، ص ۱۶۲

حضاجت (۶۷) توانست کرد و فرزند آورد تا این وقت که به جهان دیگر شتافت از چهل و هفت سال افزون نبود. درین مدت قلیل از صلب پاک او دو هزار تن فرزند و فرزندزاده به عرصه شهود خرامید و بیشتر از ایشان هم در حیات او وداع زندگانی گفتند و تا این زمان که پس از وفات او بیست و یکسال سپری شده، اگر فرزند و فرزندزادگان آن پادشاه را شماره کنیم عجب نباشد که با ده هزار تن راست آید. لکن راقم این حروف مردگان ایشان را رقم نکند، و نبیره فرزندانش را که نسبت به آن شهریار بطن سیم باشند نام نبرد، بلکه فرزند و فرزندزادگان را که هنگام وفات شهریار زندگانی داشتند بر نگارد. همانا دویست و شصت تن پسر و دختر بی واسطه، از پشت پادشاه پدید آمد و یکصد و پنجاه و نه تن از ایشان در زمان حیات پدر بمردند و یکصد و یک تن مخلف ماندند. ازین جمله پنجاه و هفت تن پسر و چهل و شش تن دختر بود و از پسرزادگان پانصد و هشتاد و هشت تن فرزند بجای ماند و این جمله دویست و نود و شش تن پسر و دویست و نود تن دختر بودند و از دخترزادگان نود و هفت تن به جای بود و از این جمله چهل و هفت تن دختر بود. پس معلوم شد که هنگام بیرون رفتن ازین جهان آن پادشاه را هفتصد و هشتاد و شش تن فرزند و فرزندزاده زندگانی داشت. " (۶۸) و بهمین خاطر، همیشه چند دستگی‌ها و نفاق‌ها در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار حاکم بود و اختلاف‌های خانوادگی، یکی از دشواریهای بزرگ این پادشاه به حساب می‌آید.

سنبل باجی یا فاطمه خانم راهبری

زمانیکه لطفعلی خان در اطراف کرمان بود، به دستور خواجه قاجار، باباخان آنروزی و فتحعلی شاه بعدی، در سال ۱۲۰۷ هجری ماموریت یافت تا از شمال غربی کرمان بطرف این شهر حرکت کند. باباخان در این لشکرکشی توانست گروهی از یاران و هواخواهان لطفعلی خان را دستگیر و به تهران بفرستد. در این یورش، خلاف استقبال روسای طوایف، قلعه‌ای به نام راه‌بر در به روی باباخان نگشود و مردم آن همچنان به مقاومت ایستادند. "... باباخان شنیده بود که دختران راه‌بری در کرمان به زیبایی معروفند، از طرفی مدتی بود که در کوهستان‌ها و بیابان‌های کرمان به نبرد پرداخته و جز صدای طبل و شیپور و تفنگ و بوی باروت نشنیده بود، در اینجا احتیاج خود را به سرگرمی تازه‌ای به اطرافیان محرم خود بیان داشت. روز فتح قلعه، سربازان به غارت خانه‌ها پرداختند، مردم تا ممکن بود زن و فرزند و اثاثیه سبک وزن سنگین قیمت خود را برداشته و هر که پایی و خری

۶۷ - (به ضم میم و فتح جیم و عین) همبستر شدن، با هم خوابیدن، هم خوابگی، فرهنگ عمید،

ص ۶۹۴

۶۸ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، پیشین، ج ۲، ص ۲

داشت، به حیلت بگریخت فقط عده‌یی باقی ماندند که امکان فرار برای آنها نبود. اطرافیان بابا خان در جستجوی دختری زیبا بودند که شایستگی همخوابگی او را داشته باشد، و درین وقت به فاطمه خانم دختر معصوم و خردسالی که پدرش عسکر نام داشت و کشفدوز آن قریه بود برخوردند. (۶۹) دختر سیمائی نجیب و معصوم ولی رنگی پریده داشت و بسیار لاغر بود، اما چشمان درشت و جذاب و بالاتر از آن سادگی و پاکی دهاتی که در نهادش بود، علاوه بر آن شور و شغب بابا خان که او را تحت فشار گذاشته بود! موجب شد که دختر مورد پسند قرار گیرد. دختر را به چادر مخصوص بردند و پرستارانی بر او گماشتند، اما در همان روزهای اول متوجه شدند که دختر خردسال بیمار و کم خون است و برای همبستری شاهزاده آماده نیست. در واقع عوارض مالاریا در وجود او بود فاطمه خانم تحت معالجه قرار گرفت و همه جا همراه اردو بود، اطباء بهر طبق اصول ابتدائی خود، نان بی‌نمک و جوشانده پوست بید می‌دادند و تجویزهای دیگر می‌کردند تا سلامت خود را باز یابد.

بابا خان نزدیک به چهار سال امکان زفاف برایش دست نداد. دختر جوان در این مدت رنگ و رویی تازه یافته، گونه‌هایش گلگون و برجسته، اندامش متناسب و بدنش گرم و لطیف شده بود و تعلیمات خواجه‌سرایان و همراهان، او را فغان‌تر و زیباتر ساخته بود. اواخر ماه ذیحجه نزدیک می‌شد و تا محرم فاصله زیادی نبود و بابا خان اصرار داشت که هر چه زودتر قبل از روزهای عزا مراسم زفاف برگزار شود، و بالاخره شبی از اوایل محرم را برای عروس انتخاب کردند. اوایل شب بود و هنوز انگشتان بابا خان از زلف پر چین فاطمه خانم جدا نشده بود که در حجله کوفته شد. این کار بسیار بیجا و خشمگین کننده بود، زیرا در این شب اگر ماه هم حلقه به در می‌گرفت می‌بایست او را جواب کنند. ولی معلوم بود که مطلب مهمی است، قاصدی تیزی‌ها به شیراز آمد و خبر قتل آقا محمد خان را که در قلعه شوشی در شب شنبه ۲۱ ذی حجه ۱۲۱۱ صورت گرفته بود آورده بود. البته این خبر خیلی خصوصی گفته شد، و کسی دیگر تا چند روز اطلاع نیافت. بابا خان شنیدن این خبر را در شب زفاف فاطمه خانم که نام او هم تغییر یافته و تبدیل به سنبل باجی شده بود، به فال نیک گرفت و بیشتر به این دختر که از اسرای کرمان بود تمایل و علاقه پیدا کرد و طولی نکشید که بابا خان به تهران آمد و به تخت نشست. " (۷۰) سنبل باجی از زنان مورد توجه فتحعلی شاه بود، و آنچنان در دل سلطان جای داشت که نه تنها در امور حرم بلکه در امور داخلی مملکت و سیاست نیز دخالت داشت.

۶۹ - باستانی پاریزی در صفحه ۷۱۲ کتاب تاریخ کرمان (سالاریه) تالیف احمد علی خان وزیری در توضیحات و اضافات نیز با اشاره به همین ماجرا می‌نویسد که گویا عسکر کور بوده که نگرینخته و دخترش هم ناچار در کنار پدر مانده است. نسخ التواریخ این زن را زوجه چهلم فتحعلی شاه می‌داند.

۷۰ - خاتون هفت قلعه، پیشین، ص ۱۳۷ به بعد.

زوجه‌های مورد احترام فتحعلی شاه

علاوه بر سنبل باجی که از او یاد شد، در تاریخ عضدی به درجات و اهمیت زوجه‌های فتحعلی شاه اشاراتی رفته است. به نوشته شاهزاده عضدالدوله، زنانی که بیشتر ارج و احترامی داشتند "از خانواده، سلطنت و سایر شعبه‌های قاجاریه و بزرگ‌زادگان معتبر ایران [بودند] که تعدادشان به چهل یا بیشتر می‌رسید و از احترام ویژه‌ای برخوردار بودند. این طبقه هر روز یک ساعت آنچنانکه در سلام رسمی شرکت کنند بحضور پادشاه می‌رسیدند. قاجاریه یک سمت می‌ایستادند و بقیه در صف دیگر به ترتیب شئون پدر خود قرار می‌گرفتند. آسپه خانم مادر نایب‌السلطنه عباس‌میرزا زن معقوده دائمی حضرت خاقان بسیار مورد احترام بود و در سر صف قاجاریه قرار می‌گرفت. بدرالنساء خانم که نمی‌پذیرفت زیر دست او بایستد عاقبت تن به جدائی و طلاق داد، اما با تمام این قهر و نازها و منازعه‌ها نتوانست بر آسپه خانم، مقدم بایستد. این بار یافتن‌های هر روزه تا سال دهم سلطنت فتحعلی‌شاه برقرار بود، اما به سبب وفات مهد علیای بزرگ مادر حضرت خاقان، و متفرق شدن بعضی از زوجه‌ها، از اعتبار افتاد و متروک شد.

فتحعلی شاه را عادت بر این بود که در حرمخانه همیشه یکی از زنان پشت او را می‌مالید. هرگاه تاج‌الدوله وارد مجلس می‌شد، خانمی که به مشیت و مال دادن شاه مشغول بود برمی‌خاست و نسبت به او ادای احترام می‌کرد و جای خود را به وی می‌داد. اما خود همین تاج‌الدوله هر زمان که آغا باجی یا آغا بیگم دختر ابراهیم خان شیشه‌ای به حرمخانه می‌آمد، با کمال اعتبار و جوانی که داشت، هنگام ورود این پیرزن محترمه برمی‌خاست تا آغا باجی بنشیند و او نیز دست تاج‌الدوله را می‌گرفت و به مهربانی تمام در پهلوی دیگر پادشاه می‌نشانید. آغا باجی دختر ابراهیم خان با تجمل بسیار بخانه فتحعلی شاه آمد، اما هیچگاه مورد تمایل او قرار نگرفت، و شب زفاف هم قبل از صبح، فتحعلی شاه بدون نزدیکی از اطاق بیرون آمد و اظهار داشت که دختر ابراهیم خان بنظرم مثل مار آمد. آغا باجی تا آخر همینطور باکره ماند. از جمله کسانی که از طبقه اول مورد مهر و محبت شاه قرار داشتند عبارت بودند از دختر امامقلی خان افشار بنام بیگم خانم، و نوش‌آفرین خانم دختر پدر خان زند. از این طبقه زنان دیگری آنچنان مورد لطف نبودند مگر اینکه محض جلب اطمینان ایل و عشیره آنها، مورد احترام قرار می‌گرفتند. برخی از زنان، خارج از حرمخانه برای خود دستگاهی داشتند که از جمله آنها آغا باجی و تاج‌الدوله بودند.

تاج‌الدوله تحت تعلیم میرزا عبدالوهاب نشاط، صاحب خط و کمال بود و در عرایض خاقانی مضامین خوبی می‌نوشت. تاج‌الدوله از زنان صیفی‌ای شاه بود. به نوشته شاهزاده عضدالدوله، تخت طاووس را که تخت مرصع و مشهوری است، ابتدا تخت خورشید می‌گفتند، اما در شب عروسی شاه با تاج‌الدوله، شجاع‌السلطنه مرحوم در حکومت تهران که مامور تدارک جشن بود، به عمارت

خاقانی رفت و تخت مزبور را برای خوابگاه خاقان مرحوم زدند و از آن شب به اسم آن مرحومه موسوم و به تخت طاووس مشهور شد. " (۷۱) باید اضافه شود که تاج‌الدوله ملقب به طاووس خانم از مردم اصفهان بود که از جمله سوگلی‌های فتحعلی‌شاه بشمار می‌رفت.

در مورد تخت طاووس دکتر فووریه پزشک ناصرالدین‌شاه مطلبی جز آنچه که یاد شد، در کتاب خود نوشته است. وی ضمن توصیف تخت طاووس در قسمتی از مطالب آورده است که: "بالای آن متکایی است که روی آن قرص آفتابی به صورت آئینه مستدیری قرار گرفته، و از یک قطعه الماسی که در میان آن نهاده‌اند اشعاعی به اطراف می‌تابد. در دو طرف این آفتاب صورت دو مرغی است و روبروی هم که درست نمی‌توان گفت از چه جنسند، مردم می‌گویند طاووسند، و علت اینکه تخت را هم طاووس نامیده‌اند همین است..." (۷۲)

آداب خوابگاه فتحعلی‌شاه

همانگونه که تمامی حرمسرا، بر خلاف مملکت، دارای سازمانی منظم بود، خوابگاه شاه نیز تشکیلات ویژه‌ای مرکب از ماموران و خدمه داشت که هر کدام وظیفه معلوم و مشخصی را به عهده گرفته بودند. یکی از زوجات فتحعلی‌شاه به نام بیگم جان خانم (۷۳) از اهالی قزوین، مامور گستردن رختخواب و لوازم راحت حضرت خاقان بود. زنانی را هم که می‌بایست به خوابگاه سلطان می‌آمدند او خبر می‌کرد، به این ترتیب که بیگم جان خانم قبل از صرف شام در یک تناس کوتاه، از میل و نظر فتحعلی‌شاه مطلع می‌شد و فوراً به وسیله خواجه‌باشی‌ها و کنیزان مخصوص، آنها را آگاه می‌ساخت. تمام زن‌های حرمسرا بدون استثناء در این یکساعت یا یکساعت و نیمه لحظات پر هیجان و پر اضطرابی را سپری می‌کردند. همه چشم به راه رسیدن خواجه‌باشی بودند و در تالارخانه خود، آراسته و پیراسته و جواهر آویخته و عطر زده می‌نشستند و در خانه را بازی می‌گذاشتند و لاله‌ها و مردنگی‌ها (۷۴) را روشن می‌کردند، و در حالیکه کنیزان در حیاط آب‌پاشی می‌کردند و با آفتابه گلدان‌ها را آب می‌دادند، دیده به راه داشتند که چه زمانی خواجه‌باشی برسد، و وقتی خواجه به حرمسرا می‌آمد شور و غلغلای برمی‌خاست، کنیزها می‌ریختند و خانمی را که فتحعلی‌شاه طلبیده

۷۱- تاریخ عضدی، پیشین، ص ۱۹ به اختصار

۷۲- سه سال در دربار ایران، پیشین، ص ۱۲۳

۷۳- از پسران شاه، رکن‌الدوله، امان‌اله میرزا، و سلطان ابراهیم میرزا را او بدینا آورد.

۷۴- (به فتح میم و دال) فانوس بزرگ و شیشه‌ای که سرو ته آن باز است و شمع با چراغ توی آن می‌گذارند، فرهنگ عمید، صفحه ۹۴۲

بود می‌آراستند، به او عطر و عنبر می‌زدند، و او که از شوق بر پای خویش بند نبود آماده رفتن می‌شد. اما در این مواقع خدا می‌داند در خانه‌های اطراف که سایر خانم‌های حرم انتظارشان به ناکامی گراشیده بود چه غمی حکمفرمایی می‌کرد. دیگران فوراً "چراغ‌ها را خاموش می‌کردند تا خانم غمین و افسرده و دل شکسته، که شاه او را نطلبیده بتواند بخوابد و با اعصاب ناراحت خویش بجنگد. بیگم جان خانم قبل از ورود به اطاق خواب، یک یک زن‌ها را بازدید می‌کرد. از پنهانی‌ترین اعضای بدنشان بازدید بعمل می‌آورد تا مبادا کثیف یا دچار عادت ماهیانه شده باشند. همچنین لباسهایشان را نیز به دقت می‌دید که سوزن و سنجاق نداشته باشد، و بدن آنها را می‌بوئید که بوی عرق و یا بوی ناخوشایند عطر تند ندهد. بیگم جان خانم در مورد آرایش آنها اظهار نظر می‌کرد و خودش نزد فتحعلی شاه و بدرون اطاق می‌رفت تا اینکه دستور ورود داده شود، تازه در این موقع نیز یک یک و به نوبه وارد می‌شدند. شاه با ایشان ساعتی را به شوخی و خنده و تفریح سپری می‌کرد و از حال بچه‌هایشان می‌پرسید. زن‌ها که از بخت خویش موقعیت استثنائی یافته بودند از شاه چیزهایی می‌خواستند و یا شفاعت گناهکاران را می‌کردند. عفو بسیاری از جنایتکاران و گناهکاران و امرایی را که مورد غضب قرار گرفته بودند همین زن‌های کشیک خوابگاه می‌توانستند شبانه بگیرند.

ساعت شوخی و تفریح که سپری می‌شد، بیگم جان خانم بستر بزرگی را که حتی ده نفر می‌توانستند در آن بخوابند آماده کرده بود. شاه در میان می‌خوابید و زن‌ها به ترتیب ارزش و اهمیت در طرفین و حتی در پائین پای او قرار می‌گرفتند. یکی از آنها که پشت فتحعلی شاه قرار می‌گرفت فقط وظیفه داشت که وقتی شاه غلتید و پشتش به طرف او قرار گرفت عضلات و پوست بدنش را نوازش کند و بغل بگیرد و ببوسد و چون از این دنده به آن دنده می‌غلطید، دیگری همین کار را می‌کرد. طبیعی است که زن‌ها در حضور هووهای خویش مورد لطف قرار می‌گرفتند.

شاهزاده عضدالدوله در تاریخ عضدی از آداب خوابگاه شاه چنین یاد می‌کند که "... علاوه بر دو نفر مامور بغل گردن شاه، دو نفر هم به نوبت پای شاه را می‌مالیدند. یک نفر هم قصه و نقل می‌گفت. یک نفر هم برای خدمت بیرون رفتن انجام فرمایشات در همان اطاق بسر می‌برد. زن‌های کشیک سه دسته بودند که از میان خادمان حرم برای این خدمت انتخاب شده بودند. زحمتشان زیاد بود. تمام در تحت حکم و دستور العمل بیگم جان خانم ...

در حقیقت خدمات شخصی خاقان یا بیگم جان خانم و فاطمه خانم مشهور به سنبل باجی، و ننه خانم مشهوره به حاجیه استاد بود و این سه نفر هم به حسب احترام و شئون در عرض یکدیگر بودند. در میان زن‌های کشیک سه نفر سرکشیک بودند. اول بیگم خانم، دوم مهرنسا خانم، و سوم نوش‌آفرین خانم. ننه خانم بارفروشی ملقبه به مهد علیا، گل‌پیرهن خانم و ملک سلطان خانم نیز از اهل کشیک هستند. این چند نفر زنانی بودند که در رختخواب می‌خوابیدند. شاه پرور خانم خانم قراچه داغی، نازک بدن خانم قراباغی، و زاغی اصفهانی نقال بودند. شش نفر هم برای

مالیدن پای حضرت خاقان و سه نفر برای رجوع خدمات که اسفشان ایاچی گفته می‌شد که تمام هیجده نفر و منقسم به سه کشیک بودند و شبها بر حسب اخبار بیگم جان خانم در اطاق خوابگاه سلطنت حاضر می‌شدند. " (۷۵)

شب فتحعلی شاه به این ترتیب سپری می‌شد، اما بسیار اتفاق می‌افتاد که نیمه شب فتحعلی شاه بیگم جان خانم را فرا می‌خواند و دستور تعویض زن‌ها را می‌داد. در این موقع آن شش نفر می‌بایست به سرعت خوابگاه را ترک کنند و بروند و بیگم جان خانم، شش نفر دیگر را به درون خوابگاه بفرستد، بسیار اتفاق افتاده بود که حتی هیجده نفر از همسران شاه در یک شب به خوابگاه رفته بودند. خوابگاه فتحعلی شاه، خوابگاه نمونه‌ای بود، زن در نظر فتحعلی شاه، صرفاً "یک لعبت بود، یک بازیچه، سرگرم کننده بود، و عامل مناسبی برای برانگیختن نوعی هیجان که او بیشتر از هیجانات دیگر به آن علاقه و توجه داشت.

دستگاه طرب

صاحب روضه‌الصفاء می‌گوید: فتحعلی شاه "... بعضی از شبها که به تنشیط مزاج و تفریح دماغ از مشاغل ملکی می‌آسود چهل تن از سوان صبیحه و حوران ملیحه با لباس‌های رنگین و طره‌های مشکین در مجلسی خاصی مهیا و آماده بودی، چنگ و رباب و برهط و نای ایشان بر چرخ، زهره را به رقص آوردی و در خاک، نکیس را به وجد برانگیختی، هاربد و بامشاد از نغمات قوالان خوش‌الحان حسد بردندی و سرکت و سرکش از غمزات ساقیان مهوش در آذر آرم سوختندی..." (۷۶)

شاهزاده عضدالدوله نیز در کتاب خود به طور مفصل‌تری از اهل طرب دربار فتحعلی شاه یاد کرده و وظایف آنان را جدا جدا بیان نموده است. صاحب تاریخ عضدی می‌نویسد: "... استاد مینا که زن مصطفی خان عمو و شاگرد مهرباب ارمنی اصفهانی بود، با استاد زهره که زوجه جعفرقلی خان عمو و شاگرد رستم یهودی شیرازی بود، و هر یک از آن دو زن در علم موسیقی بی‌نظیر و مهرباب و رستم، استادان آنها از معارف اهل این فن و بر آقا محمد رضا و رجبعلی خان و جالانچی خان مفتیان آن عصر سمت استادی داشتند، زوجه حضرت خاقانی نبودند، ولی خاقان مغفور آنها را به خانه خود آورده بودند. مقرری و مواجب و همه اسباب تجمل به جهت آنها مقرر بود. تمام بازیگرها که به حسب تعداد، البته پنجاه بل متجاوز بودند، سپرده به این دو استاد و در حقیقت دو دسته بودند که تمام اسباب طرب از تار و سفتار و کمانچه و سنتور زن و چینی زن و ضرب کبر

۷۵ - تاریخ عضدی، پیشین، ص ۳۵ به بعد به اختصار

۷۶ - روضه‌الصفاء، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۰۵

و خواننده و رقاصان دو قسمت بودند. نصف آن، دسته استاد مینا، و نصف دیگر دسته استاد زهره خوانده می‌شدند. این دو دسته هم پیوسته با هم رقابت و عداوت داشتند. بلکه در میان حرمخانه ضرب‌المثل بودند. اگر خصومتی در میان دو نفر می‌دیدند، می‌گفتند مثل دسته استاد مینا و استاد زهره منازعه می‌نمایند. دسته استاد مینا سپرده به گل بخت خانم و دسته استاد زهره سپرده به کوچک خانم بود. عمارت و مسکن و جیره و مواجب و نوکر و خواجه برای بازیگران، حتی اسب‌سواری و طویله و امیرآخور و جلودارشان از اهل حرمخانه خارج بود. کوچک خانم و گل بخت خانم در اداره خودشان همان تسلط خازن‌الدوله را نسبت به سایرین داشتند. (۷۷) مبلغ کلی در سال مواجب و مخارج بازیگرها و بازیگرخانه بود. هر وقت احضار می‌شدند، احدی از سایر اهل حرمخانه نخواست به حق حضور نداشتند. اکثر اوقات، باغ قرق می‌شد و بازیگران آنجا می‌رفتند، یا در اطاق بزرگ طنابی این مجلس فراهم می‌آمد. تمام رقاص‌ها یک قبای اشرفی که هزار عدد باجاقلی بر آن دوخته شده بود، داشتند. کمرها و عرقچین‌ها تمام جواهر، با گلویندهای خوب و گوشواره‌های ممتاز، لباس رقاصان این بود. سایر اهل طرب و بازیگرخانه مثل سایر اهل حرم جواهر بسیار خوب داشتند. در مجلس هم دو سمت می‌نشستند. استاد زهره و استاد مینا صرف بودند. گل بخت خانم و کوچک خانم در حضور ایستاده بودند. نسبت به هر یک از بازیگران اگر التفاتی می‌شد به دست آنها و به توسط آنها بود. اگر عرض داشتند آنها عرض می‌کردند. در قصر قاجار اکثر اوقات بازیگرها سوار می‌شدند و سر سواری می‌زدند و می‌خواندند. رقاص‌ها اسب می‌تاختند. ولی معه‌ها هر یک از دو دسته در یک خیابان حرکت می‌کردند. می‌گویند بازیگران هر وقت می‌خواستند از عمارت خودشان حرکت کنند، هاف و هوی آنها در عمارت‌های مجاوره بلکه در جایی که دو حیاط فاصله بود قسمی بلند می‌شد که قطع می‌نمودند پادشاه بازیگرها را احضار نموده. معلوم است پنجاه نفر خانم که اقلاً "پنجاه کنیز هم داشتند، یکصد زن همه کارشان منحصر در عیش باشد تا چه وجه قیل و قال خواهند داشت. خواجه‌هایی که برای خدمت آنها معین شده بودند پیش رو می‌افتادند. کنیزها پشت سر می‌رفتند. غالباً "چالمه‌هایی که تنگ‌های شراب و جام‌های طلا و نقره در آن بود به دوش برمی‌داشتند این وضع تا مدتی خیلی آراسته و پیراسته بود. کم‌کم بعضی از آنها که مادر شاهزاده شدند از حیاط بازیگرها بیرون می‌آمدند. بعضی را حضرت خاقان مطلقه نموده به امرای دربار تزویج فرمودند. اکثری از شوهران آنها خیلی معتبر بودند. مثل ذوالفقارخان سردار، و عیسی‌خان سردار و غیره. در اواخر دولت آن وضع به آن ترتیب باقی نمانده بود. " (۷۸)

۷۷ - کل بدن باجی که از کنیزان مهد علیا بود رتبه خازن‌الدوله داشت و از اختیارات و قدرت وسیعی برخوردار بود.

۷۸ - تاریخ عضدی، پیشین، ص ۳۸ به بعد.

گاه که شاه سر حال بود لطف و توجهی نیز به اطرافیان خود می‌کرد و از اهل طرب مامور می‌ساخت تا سرداران و امیران او را نیز از هنر خویش بهره‌مند سازند. از جمله "... شی خاقان مرحوم یکی از خواجهمسرایان را برای مطلبی نزد ذوالفقار خان که از سرداران و امیران مورد توجه دربار بود فرستادند. بعد از مراجعت آن خواجه پرسیدند که سردار چه می‌کرد. عرض کرد تنها نشسته و مشغول خوردن شراب بود. فرمودند چهار نفر از زنانی را که جزو عمله طرب هستند الان مطلقه کردم، با تمام جواهر آلاتی که دارند خودت پیش ذوالفقار خان برده بگو شاهنشاه فرمود روا نمی‌دارم بر تو بد بگذرد. حال که مشغول میگساری هستی، بنا بر مضمون اسبی که صفیرش نزنسی می نخورد آب نه مرد کم از اسب و نه می کمتر از آب است این چهار زن مطرب به تو بخشیده شد که اسباب و لوازم عیشت مهیا باشد." (۷۹)

سلطان حقی

سلطان حقی نیز از جالب‌ترین نکات زندگی شاهان قاجار است و آن "... وجهی بود که خاقان مرحوم هر وقت با یکی از حرم‌ها مضاجعت می‌فرمودند، برای زوجات و بنین و بنات سلطنت می‌فرستادند. دیگر کک یا امثال آن بود که اگر از پیراهن خاقان مرحوم هر گاه گرفته می‌شد، می‌فرمودند فلان کنیز قهوه‌خانه ببرد به فلان شاهزاده بدهد و فلان مبلغ را بگیرد و آن را شاهزادگان می‌گشتند که چرا بر بدن مبارک اذیت وارد آورده است. دیگر آنکه هر وقت موی زلف مبارک را می‌زدند، گاهی می‌فرمودند برای فلان زن از خادمان حرم یا شاهزاده خانم‌ها یا عروس‌های محترمه سلطنت ببرند. خادمان قهوه‌خانه که آن را می‌بردند، مبلغی از این باب تعارف می‌گرفتند. اما این امتیاز بسیار کم داده می‌شد، زیرا که به هر یک از خواتین که حضرت خاقان موی زلف خود را التفات می‌فرمود، مبلغی هم می‌داد که برود جواهر نفیسه و قیمتی بخرد و آن موی را در آن جواهر نشاندند بر سر خود نصب کند. فقره "موی سر خیلی مایه" افتخار بود. هر که از آن موی مبارک بر سر خود زده بود، بر همگان تفاخرها به خرج می‌داد و برای خود امتیاز کلی داشت." (۸۰)

وضع اهل حرم بعد از فوت شاه

فتحعلی شاه بعد از ۳۸ سال سلطنت در ۱۹ جمادی‌الآخر سال ۱۲۵۰ هجری در اثر بیماری ذات‌الجنب در شهر اصفهان فوت کرد و جسدش را به مقبره‌ای که در شهر قم برای خود در جوار

حضرت معصومه آماده کرده بود نقل کرده و مدفون ساختند. بعد از فوت فتحعلی شاه تعدادی از اهل حرم به خاطر حفظ شئون خود از حرمخانه بیرون نرفتند " ... خانم کوچک، طرلان خانم، بیگم خانم، خیرالنساء خانم، مهرنساء خانم، سنبل خانم، گل بدن خانم خازن الدوله، طاووس خانم تاج الدوله، ننه خانم ملقبه به استاد، ننه خانم ملقبه به مهد علیا، شاه پرور خانم، هما خانم، گل پیرهن خانم، این اشخاص که از حرمخانه سلطنتی بیرون نرفتند بر حرمت آنها بقدر مراتبشان افزوده شد و شاهنشاه خلد آرامگاه محمد شاه آنها را با خادمان حرم خود اهدا " فرقی نمی گذاشت و منتهای توجه ملوکانه را مبذول می داشت. لیکن آنهايي که از اندرون رفتند و در خارج، خانه و همارتي گرفتند یا در خانه پسرها و دخترهای خودشان مسکن نمودند، احترامشان بقدر طبقه سابقه که از همارت سلطنت خارج نشدند نبوده. آنهايي که شوهر اختیار کردند دیگر آن احترامی که باید داشته باشند از آنها منسوب شد. ولی موجب و جیره و مقرری در حق همگی به فراخور احوالشان برقرار بود. از خادمان حرم خاقانی که گفته شد در خانواده سلطنت ماندند و خارج نشدند مهرنساء خانم در سال دوم سلطنت شاهنشاه غازی [محمد شاه] مجاورت کربلای معلی را اختیار و دو مرتبه به زیارت بیتاله مشرف شده در کربلا با احترام زیست نمود. خانه و کاروانسرا و دکان خریداری و اهدائی بسیار داشت و در همان سرزمین مبارک وفات یافت. تاج الدوله که پس از رحلت خاقان جنت مکان در اصفهان، به خاطر حکومت پسرش در آنجا مکین شد به دعوت محمد شاه به تهران آمد و سپس در سال چهارم سلطنت شاه مبرور [محمد شاه] به زیارت عتبات رفت و دو مرتبه به حج بیتاله مشرف شد و مجاورت نجف اشرف اختیار نموده، سالها در نهایت احترام در آن سرزمین فیض آئین مجاور شد. عمارت خوب و بعضی املاک در نجف خرید و هم اکنون در دست اولاد اوست. مقبره او که در زمان حیات خود ساخته، در نجف اشرف معروف است. حاجیه استاد، جده ایلخانی هم در سال دهم سلطنت، مجاورت کربلا اختیار نموده با نهایت احترام در آنجا اقامت داشت و هم آنجا وفات یافت. و همچنین ملک سلطان خانم همشیره، ظهیرالدوله و بعضی دیگر از خادمان حرمخانه حضرت خاتون مجاورت عتبات عالیات را اختیار کردند که از معاریف نبودند. " (۸۱)

نام و برخی مشخصات تعدادی از زنان فتحعلی شاه

بر اساس فهرست ناسخ التواریخ و تکمیل آن بر مبنای تاریخ عضدی، لیستی از اسامی و مختصری از مشخصات زنان فتحعلی شاه بدست آمده است که به اعتراف محمد تقی سپهرکاشانی در ناسخ التواریخ، زوجات شاهنشاه ایران عجب نباشد که اگر کسی شمار کند با هزار تن راست آید.

بهر حال از صدها زنی که زوجه فتحعلی شاه دانستند، تعدادی از اسامی آنان را برای آگاهی علاقمندان در اینجا می‌آوریم. با این توضیح که کلمات و اسامی به همان صورت که در منبع اصلی بوده در این قسمت آمده است.

- ۱- آرزو خانم از جماعت شاهسون زرگر.
- ۲- آسیه خانم از زنان معقوده فتحعلی شاه. وی مادر عباس میرزا نایب السلطنه است.
- ۳- آسیه خانم دختر محمد خان قاجار که پس از مرگ شوهرش مهدقلی خان عموی فتحعلی شاه بدستور آقا محمد خان در حباله نکاح فتحعلی شاه درآمد.
- ۴- آغا بیگم از زنان عقدی فتحعلی شاه که همچنان باکره ماند. وی به آغا باجی شهرت داشت.
- ۵- آغا بیگم دختر سید مراد خان زند.
- ۶- آغا بیگم از اعقاب سلاطین صفوی.
- ۷- آلاکوز خانم از مردم بسطام.
- ۸- آهو خانم از آرامنه.
- ۹- بدرجهان خانم دختر محمد جعفر خان عرب حاکم بسطام.
- ۱۰- بدالینسا خانم دختر حاج مصطفی قلی خان عموی فتحعلی شاه.
- ۱۱- بنفشه بادم از آرامنه آذربایجان که در نسخ التواریخ بنفشه بادم و در تاریخ عضدی نام وی نقیه بادم ذکر شده که به اعتقاد دکتر عبدالحسین نوائی، نویسنده توضیحات تاریخ عضدی می‌بایست نقیه بادم به معنای بادم پوست کنده درست باشد.
- ۱۲- بی بی خانم دختر حاجی یوسف بارفروشی.
- ۱۳- بی بی کوچک خانم خواهر صادق خان بروجردی.
- ۱۴- بیگم خانم دختر امامقلی خان افشار.
- ۱۵- بیگم خانم دختر حاج الیاس تهریشی.
- ۱۶- بیگم خانم دختر صادق خان شقالی.
- ۱۷- بیگم خانم از مردم ورامین.
- ۱۸- بیگم خانم که در نسخ التواریخ قمرنساء بیگم آمده و دختر همینقلی خان افشار ارومی است.
- ۱۹- بیگم جان خانم دختر حاجی صادق قزوینی.
- ۲۰- پریزاد خانم از مردم قزوین.
- ۲۱- پری شاه خانم از مردم گرجستان.

- ۲۲- جان بیگم از اهلالی قم .
- ۲۳- جان جان خانم از مردم اصفهان .
- ۲۴- خان جان خانم از مردم اصفهان .
- ۲۵- جهان خانم از ایل باجلان .
- ۲۶- جهان افروز خانم مشخصاتی از وی در دست نیست ولی با جهان افروز خانم بعدی تفاوت دارد .
- ۲۷- جهان افروز خانم دختر صید نظر خان پیرانوند .
- ۲۸- جواهر خانم از قبایل ترکمان .
- ۲۹- جیران خانم از قبیله کولکان ترکمان .
- ۳۰- حاجیه خانم از اهلالی طالش .
- ۳۱- حسن ملک خانم از اقوام لرگی .
- ۳۲- خاتون باجی از مردم مازندران .
- ۳۳- خاتون جان خانم دختر لطفعلی بیگ اصفهانی .
- ۳۴- خاتون جان خانم دختر محمد علی خان زند فرزند کریم خان زند .
- ۳۵- خانم جان خانم دختر محمد علی خان زند فرزند کریم خان زند (۸۲) .
- ۳۶- خانم جانی خانم دختر ابراهیم خان طالش .
- ۳۷- خانم جانی خانم از سادات مازندران .
- ۳۸- خانم کوچک (ختائی خانم) دختر محمد تقی خان و نبیره کریم خان زند .
- ۳۹- خدیجه خانم از جماعت بنی اسرائیل .
- ۴۰- خدیجه خانم این زن نیز از جماعت بنی اسرائیل و با نفر قبلی فرق دارد اما هر دو یک نام دارند .
- ۴۱- خدیجه خانم دختر محمد خان عزالدینلو قاجار . وی بدست کنیز خود مسموم شد . زیرا کنیزک به اصرار شوهر می‌خواست و خدیجه خانم موافقت نمی‌کرد . خواهر ابوالقاسم خان تهرانی .
- ۴۲- خرده خانم مسئول بقچه و آینه و شانه فتحعلی شاه .
- ۴۳- خواجه باجی از مردم گرجستان .
- ۴۴- خوش‌نما خانم دختر مرتضی قلی خان عموی فتحعلی شاه .
- ۴۵- خیرالنساء خانم

۸۲- بنظر می‌رسد این دو یعنی خاتون جان خانم و خانم جان خانم با هم خواهر باشند . حال چگونه دو خواهر به عقد پادشاه درآمده بودند ، بعید نیست که بعد از طلاق یا مرگ یکی ، با دیگری ازدواج کرده یا شاید هر دوی آنها یک نفر باشد .

- ۴۶- خیرالنساء خانم
 ۴۷- خیرالنساء خانم
 ۴۸- خیرالنساء خانم
 ۴۹- خیرالنساء خانم
 ۵۰- خیرالنساء خانم
 ۵۱- دلارام خانم
 ۵۲- دل‌افروز خانم
 ۵۳- دل‌افروز خانم
 ۵۴- رعنا باجی
 ۵۵- زاغی اصفهانی
 ۵۶- زلیخا خانم
 ۵۷- زیبا چهر خانم
 ۵۸- زیبا چهر خانم
 ۵۹- زیبا نظر خانم
 ۶۰- زینب باجی
 ۶۱- زینب خانم
 ۶۲- زینب خانم
 ۶۳- زینب خانم
 ۶۴- زینب خانم
 ۶۵- سارا خاتون
 ۶۶- سارا خاتون
 ۶۷- ستاره خانم
 ۶۸- سروناز خانم
 ۶۹- سلطان خانم
 ۷۰- سکینه خانم
 ۷۱- سکینه خانم
 ۷۲- سکینه خانم
 ۷۳- سکینه خانم
 ۷۴- سمن بر خانم
- دختر شاهرخ شاه، پسر رضاقلی میرزا، پسر نادر شاه افشار.
 که در تاریخ عضدی آی باجی ذکر شده و دختر مجنون خان پازوکی است.
 از طایفه کرد بلباس.
 دختر ابوطالب بیک سنگسری.
 از ارامنه.
 از مردم گرجستان.
 از قبیله ترکمانان کوللان.
 از مردم ارمنستان.
 مامور مشق و مال فتحعلی شاه در حمام.
 از نقالان شبانه.
 از قبایل ترکمان.
 از مردم گرجستان.
 خواهر نصیر خان شیرکوهی رشتی.
 از ارامنه.
 از مردم مازندران.
 دختر احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه.
 خواهر علی خان بختیاری.
 از مردم مازندران.
 از ارامنه.
 از مردم اصفهان.
 از مردم دامغان.
 از مردم اصفهان.
 از مردم گرجستان.
 دختر اله‌قلی خان قاجار دولو.
 از مردم اصفهان.
 از مردم تهران.
 از ترکمانان.
 از جماعت ترکمان.
 از مردم چرخس ملقب به باش آچی که در ناسخ التواریخ صنم خانم از
 از جماعت عثمانلو ذکر شده است.

- ۷۵- سیدنا خانم از سادات کاشان.
- ۷۶- شاخ‌نیات خانم از مردم گرجستان.
- ۷۷- شاه‌پرور خانم از قبیله قراچورلو.
- ۷۸- شاه‌پری خانم ملقب به سردار که در موسیقی دستی تمام داشت.
- ۷۹- شاه‌پسند خانم شیرازی بود و مهارت فراوان در موسیقی داشت.
- ۸۰- شاه‌پسند خانم دختر رمضان بیگ از مردم خمسه (زنجان).
- ۸۱- شاه‌صنم خانم از قبیله بزچلو.
- ۸۲- شاه‌نبات خانم گرجی بود.
- ۸۳- شاه‌نواز خانم گرجی بود و مادر آقا بیگم خانم که در ناسخ‌التواریخ شاه‌فراز خانم آمده.
- ۸۴- شاه‌بردی خانم دختر استاد محمد رضای قارچی.
- ۸۵- شرف خانم از مردم زنجان.
- ۸۶- شکوفه خانم گرجی بود.
- ۸۷- شمشاد خانم از ترکمانان یموت.
- ۸۸- شهربانو خانم از قبیله خدابنده‌لو.
- ۸۹- شهربانو خانم از بنی اسرائیل.
- ۹۰- شهربانو خانم از مردم مازندران.
- ۹۱- شهناز خانم قزوینی بود.
- ۹۲- شهناز خانم از قبیله شقاقی.
- ۹۳- شیرین خانم از بنی اسرائیل.
- ۹۴- شیرین خانم از ارامنه ارمنستان.
- ۹۵- شیرین خانم از مردم اصفهان.
- ۹۶- صنم‌بر خانم از جماعت عثمانلو (۸۳).
- ۹۷- طاووس خانم ملقب به تاج‌الدوله از مردم اصفهان که سوگلی فتح‌علی شاه بود.
- ۹۸- طرلان خانم دختر اله‌پارخان قلیج‌ملو.
- ۹۹- طوطی خانم از ارامنه.
- ۱۰۰- طوطی خانم از طایفه کارخانه زند.
- ۱۰۱- غنچه‌دهان خانم از قبیله ترکمانان کولکلان.
- ۱۰۲- فاطمه خانم مشهور به سنبل‌باجی از بلوک کرمان.
- ۱۰۳- فاطمی خانم شیرازی بود.

- ۱۰۴ - فخرجهان خانم دختر آقا محمد جمفر کاشی .
- ۱۰۵ - کللیک خانم از آرامنه .
- ۱۰۶ - کلثوم خانم از سادات پازوار .
- ۱۰۷ - کوچک خانم قبلا " زن سلیمان خان اعتضادالدوله بود که فتحعلی شاه او را به زنی گرفت .
- ۱۰۸ - کوچک خانم از بنی اسرائیل .
- ۱۰۹ - کوچک خانم از مردم شیراز .
- ۱۱۰ - گلابی خانم از زندیه بود .
- ۱۱۱ - گل اندام خانم از بنی اسرائیل .
- ۱۱۲ - گل بخت خانم از ترکمانان یحوت . وی قبلا " در هرمسرای آقا محمد خان بود و پس از مرگ سرسلسله قاجار این زن به ازدواج فتحعلی شاه درآمد . همانگونه که قبلا " گفتیم آقا محمد خان نیز با وجود خواجه بودن به جنس زن علاقه‌ای داشت و در خلوت به آزار و اذیت آنان می پرداخت و بدینوسیله خود را ارضا می کرد .
- ۱۱۳ - گل بدن خانم ملقب به خازن الدوله از مردم گرجستان .
- ۱۱۴ - گل پری خانم گرجی بود .
- ۱۱۵ - گل پیرهن خانم گرجی بود .
- ۱۱۶ - گلی خانم مشهور به آلاگوز از مردم قراباغ .
- ۱۱۷ - گل صبا خانم از جماعت آرامنه .
- ۱۱۸ - گنجشکی خانم از مردم اصفهان .
- ۱۱۹ - گوهر خانم دختر ندرقلی خان زند .
- ۱۲۰ - گوهر خانم دختر فتحعلی خان پسر رضاقلی خان عموی فتحعلی شاه .
- ۱۲۱ - گوهر خانم دختر خانباها خان نانکلی .
- ۱۲۲ - گوهر خانم از طایفه کلیائی .
- ۱۲۳ - گوهر تاج خانم دختر میرزا محمد خان دولوبیگلربیگی تهران .
- ۱۲۴ - لولی خانم از آرامنه .
- ۱۲۵ - ماه آفرین خانم دختر گل محمد خان شیرازی .
- ۱۲۶ - ماهی خانم از جماعت بنی اسرائیل .
- ۱۲۷ - مرال خانم از ترکمانان بود .
- ۱۲۸ - مروارید خانم از قبیله بزچلو .

- ۱۲۹ - مریم بیگم از زنان عقدی فتحعلی شاه و دختر شیخ علی خان زند .
- ۱۳۰ - مریم بیگم دختر جعفرخان زند .
- ۱۳۱ - مریم خانم گرجی بود .
- ۱۳۲ - مریم خانم از بنی اسرائیل .
- ۱۳۳ - مریم خانم از مردم گرجستان که در ناسخ التواریخ نامش کربلائی مریم خانم آمده است .
- ۱۳۴ - مشتری باجی شیرازی بود و وقوفی تمام در موسیقی داشت .
- ۱۳۵ - معصومه خانم از بنی اسرائیل .
- ۱۳۶ - ملک جهان خانم شیرازی بود .
- ۱۳۷ - ملک سلطان خانم از ارامنه .
- ۱۳۸ - ملک سلطان خانم دختر ابراهیم خان دولوی قاجار .
- ۱۳۹ - منیژه خانم شیرازی بود .
- ۱۴۰ - مهرنسا خانم خواهر محمود خان قوریساول باشی دنبلی .
- ۱۴۱ - میرزا مریم دختر محمد تقی بیگ استرآبادی .
- ۱۴۲ - نازآفرین خانم از مردم شیراز .
- ۱۴۳ - نازک‌بدن خانم از مردم قراباغ .
- ۱۴۴ - نبات خانم دختر تقی خان قاجار .
- ۱۴۵ - نبات خانم از جماعت بنی اسرائیل . او نخست زن جعفرقلی خان عموی فتحعلی شاه بود ، سپس به زوجیت شاه در آمد . فتحعلی شاه نیز او را طلاق داد و پس از گذشتن ایام عده وی را به زنی با میرزا شفیع صدراعظم عقد بست . در ناسخ التواریخ نامش حاجیه نبات خانم آمده است .
- ۱۴۶ - نبات خانم قزوینی بود .
- ۱۴۷ - نبات خانم دختر کربلائی محمد مازندرانی .
- ۱۴۸ - نرگس خانم از ارامنه .
- ۱۴۹ - نرگس خانم از مردم گرجستان .
- ۱۵۰ - نرگس باجی از ارامنه .
- ۱۵۱ - نسا باجی از بزرگ‌زادگان طالش .
- ۱۵۲ - نسا خانم از مردم عرب .
- ۱۵۳ - نویهار خانم از مردم قرای تهران .
- ۱۵۴ - نورسلطان خانم از قبایل ترکمان .

- ۱۵۵ - نوش آفرین خانم دختر بدرخان زند.
 ۱۵۶ - ننه خانم خواهر محمد مهدی خان بازاری.
 ۱۵۷ - ننه خانم ملقب به مهد علیا از مردم ساری.
 ۱۵۸ - نیاز خانم از مردم مجوس (زرتشتیان) بود.
 ۱۵۹ - هما خانم از قبیله کرد جهان بیگلو.
 ۱۶۰ - یاسمن خانم از ارامنه.

محمد شاه قاجار سلطانی خسته و خمود

محمد شاه اخلاقی مخصوص داشت که هیچ کدام از ایرانیان و حتی محققان اروپائی نیز نتوانسته‌اند بدرستی به سجایا و صفات او پی ببرند. او در اوج وجود خشونت‌های سیاسی و محلی، بسیار ملایم و صبور و بردبار بود و حتی "هرج و مرج خانه‌اش را نادیده می‌گرفت، به درجه‌ای که در زمان فتحعلی شاه هم اهمال و عدم انضباط حرمخانه و بوالهوسی‌های خانم‌های اندرون به این اندازه نبود. معروف است که محمد شاه به زنان حرمخانه می‌گفتند: خانم، من نمی‌خواهم مانع عیش و نوش شما بشوم ولی قدری در پرده مشغول باشید." (۸۴)

شاه بسیار خسته و ملول بود و از نعمت صحت و سلامت بهره نداشت و بیماری نقرس او را تا آخرین درجه رنج می‌داد. او همیشه غمناک و نسبت به مسائل اطرافش بی‌اعتنا بود و مانند کودکان نیاز شدیدی به محبت داشت، و چون این عواطف را نزدیکانش احساس نمی‌کردند او تمام توجه خود را به وزیر پیر خود حاجی میرزا آقاسی معطوف داشته و او را معبود خود ساخته بود و برایش مقام الوهیت تصور می‌کرد. "... محمد شاه قلباً رثوف بود و از این لحاظ با سایر اعضای خانواده‌اش تفاوت داشت. محمد شاه مایل بود مورد محبت واقع گردد ولی اعضای خانواده‌اش این تمایل کودکانه او را ارضا نمی‌نمودند. پسرانش از این دربار بی‌ابته و جلال و فاقد نشاط و شغف به تنگ آمده بودند. زنان او هم که چندان زیاد نبودند و مخصوصاً "مادر ولیمهد ابد" از ملاطفت و خوش فطرتی او، همچنین از گذشت و بلند نظری وی قدردانی نمی‌کردند. محمد شاه از گفتگو و مباحثه نفرت داشت و نسبت به همه چیز مشکوک و از همه چیز اندوهناک بود و یک نوع حس تسمخری در او وجود داشت که سبب می‌شد همه چیز را بی‌اهمیت تلقی کند. اگر اتفاقاً با یکی از شاهزاده خانم‌ها صحبت می‌کرد بیشتر مانند کاسب‌ها و تجار بازار از انبار کردن آذوقه و از میوه‌های فصل و در باره بهترین طریقه تهیه خورش یا لبنیات گفتگو می‌نمود. اگر یکی از خانم‌ها در باره سلامتی مزاج شاه بیش از اندازه اظهار علاقه می‌نمود محمد شاه خمیازه می‌کشید و اظهار ناراحتی می‌کرد، زیرا می‌دانست

این مهربانی‌ها پیش درآمد خواهش و تقاضائی است. لابد این خانم یک توپ زری، یا یک جواهر، یا یک زینت قیمتی دیگر از او تقاضا خواهد نمود. هر قدر این اظهار محبت شدیدتر می‌شد، تبسمی که بر لبانش نقش بسته بود بیشتر ظاهر می‌گشت، زیرا در باطن می‌دانست که این مهربانی برایش گران تمام خواهد شد. محمد شاه می‌دانست که زنان حرم و سایر متقاضیان باو محبت واقعی ندارند و فقط برای منافع شخصی اظهار علاقه می‌نمایند، ولی معذالک همیشه تقاضای همه را برمی‌آورد، مگر اینکه وزیر مقتدرش حاج میرزا آقاسی با آن مخالفت نماید. " (۸۵)

زنان دربار محمد شاه

بیشترین تعداد زنان حرمسرای محمد شاه قاجار، بازماندگان حرم فتحعلی شاه بودند که اغلب آنها در سلام جمعه حضور می‌یافتند. از جمله این زنان "جده‌های محمد شاه، زوجمهای فتحعلی شاه، و دخترهای او، و عمه‌های محمد شاه، و عروس‌های خاقان مغفور، زوجمهای ولیعهد مرحوم عباس میرزا و بسیاری زنان دیگر بودند. " (۸۶)

آنگونه که قبلاً اشاره شد، مهد علیا زوجه محمد شاه از زنان مقتدر دربار بود و در امر عزل و نصب افراد دخالت کامل داشت و در اداره امور مملکت اعمال نفوذ می‌کرد، وی از زنان فاسد، کینه‌توز و توطئه‌گر سلسله قاجار بشمار می‌رود که با زد و بندهای سیاسی توانست مردان بزرگی را به ناحق از میدان سیاست به کناری زند و برخی از آنان را به دست جلاد بسپارد. بدین ترتیب با مختصری که از اخلاق این زن نابکار گفته شد، تردیدی نیست که از ازدواج‌های مکرر محمد شاه سخت ناخشنود می‌شد و به هیچ وجه خوش نداشت که در دربار رقیبان بسیاری داشته باشد. نمونه‌ای از مخالفت‌های او زمانی بود که محمد شاه با خدیجه خانم خواهر یحیی خان چهریقی از اکراد چهریق ازدواج کرد. این زن به موجب نوشته‌های تاریخی نسبش تا خلفای عباسی می‌رسید. " علت ازدواج محمد شاه با خدیجه خانم این بود که پدرش از مریدان شیوخ طریقه نقشبندی و مادرش از ارادتمندان شیخ طه پدر شیخ عبیدالله بشمار می‌رفت و چون محمد شاه صوفی منش بود و به علت ارادتی که به شیخ طه داشت و همه ساله برای او تحف و هدایائی می‌فرستاد، با خدیجه خانم آشنا گردید و با او ازدواج کرد، ولی این ازدواج موجب عصبانیت مهد علیا شد، و از آنجا که محمد شاه از مهد علیا ناراضی بود به خدیجه خانم و فرزندش عباس میرزا مهر می‌ورزید و نام پدر گرامی خود عباس میرزا و لقب نایب السلطنه را به این فرزند گذاشت. " (۸۷)

۸۵ - شاهزاده گننام، امینه پاکروان، ترجمه حسین کسائی، ص ۲

۸۶ - تاریخ عضدی، پیشین، ص ۱۶۵، به اختصار

۸۷ - حقوق بگیران انگلیس در ایران، پیشین، ص ۱۱۲ و ۱۱۵

اما آنچنانکه می‌دانیم عاقبت الامر فرزندی که محمد شاه از مهد علیا داشت به تخت سلطنت نشست، و بدین ترتیب دست مادر پادشاه بعدی در هر نوع امر و نهی و دستورات و خواسته‌های بیجا باز شد.

ناصرالدین شاه و خصایص او

همانگونه که قبلاً نیز آمد، محمد شاه سال‌ها بود که از بهیاری نقرس رنج می‌برد. او نه حال و حوصله سلطنت داشت و نه عشق و علاقه‌ای به زنان و خانواده‌اش. این پادشاه ضعیف‌النفس در دوران سلطنت چهارده ساله خود، نه تنها قدمی در راه سعادت مردم برنداشت، بلکه با قتل قائم مقام و روی کار آوردن حاجی میرزا آقاسی به آشفتگی اوضاع نیز افزود.

پس از مرگ محمد شاه در شوال ۱۲۴۶ هجری وضع آشفتۀ ایران آشفتۀ‌تر شد و پایتخت دچار هرج و مرج و بی‌نظمی بیشتر گردید. در چنین موقعیتی که حاجی میرزا آقاسی به علت ضعف در اداره امور، پناه به حضرت عبدالعظیم برده بود، ناصرالدین میرزا فرزند ۱۶ ساله محمد شاه به راهنمایی مردی کاردان عازم تهران شد. میرزا تقی‌امیر نظام که قبل از ورود به تهران لقب اتابک اعظم یافته بود، توانست با غلبه بر مخالفان، ناصرالدین شاه را بر تخت سلطنت نشاند و خود در سمت صدارت به رفع مشکلات بپردازد.

تینغ مهد علیا، مانند زمان سلطنت شوهرش، در این موقعیت نیز همچنان می‌برید و گروهی بی‌ایمان و بی‌وطن را پیرامون خود گرد آورده بود و دست به تحریکاتی علیه خادمان صادق ملک و ملت می‌زد. ناصرالدین شاه که در مقابل دسیسه‌های دشمنان و تحریکات مادر، مدتی ایستاده بود بعدها تسلیم مهد علیا شد و امیرکبیر را از صدارت معزول کرد و به قتل رساند و میدان را برای تاخت و تاز هر چه بیشتر فاسدان باز گذاشت.

از جمله خصایص و خصایل ناصرالدین شاه یکی هم تظاهر به دینداری بود. او هر بامداد در حمام چند صفحه از کلام ربانی تلاوت می‌کرد و نماز را به موقع می‌خواند. وی پیوسته مهری کوچک در جیب داشت، و چون هنگام ادای نماز می‌رسید، دستمال خود را بدل از سجاده بر زمین گسترده، مهر روی آن قرار می‌داد و به نیایش پروردگار می‌پرداخت. به گفته حاج سیاح، گرچه "ناصرالدین شاه عقیده مذهبی صافی داشت، لکن عمل به فروع نداشت، زن پرست بود و مرد دوست نبود، گاهی هم شعر می‌گفت، احساسات غلطی داشت که مردم را حیران می‌کرد، از قبیل اینکه گریه‌ای را ببری خان نامیده، برای آن گریه خرج و واجب و خادم و اسب و تخت و رخت ساخته بود، املیجک میرزا محمد غیر معروفی را محبوب قرار داد، با خود به فرنگ برد و دختر به او داد. امثال علاءالدوله و امیرخان سردار و غیر ایشان را که جوان و بی‌رحم و مغرور بودند مقرب‌تر می‌داشت و از مردمان

عادل کار آزموده و پیران مجرب خوش نداشت ... [برخی طبقات] محض اینکه تعرض به او نکنند در همه جا مسلط بر مردم شده، اقتدار زیاد پیدا کردند، گرچه بسیار از اقتدار آنان دلتنگ بود لکن مدارا می‌کرد چون مقصودش کار اساسی نبود همین قدر مایل بود که در زمان خودش خوش بگذراند و چیزی و کسی اسباب عیش و راحت او را منقص نگرداند. " (۸۸)

ناصرالدین شاه شخصیت دوگانهای داشت. پای‌بند مذهب بود، اما در عین حال از فساد نیز روی بر نمی‌تابفت. اغلب مورخان او را مردی باهوش و فراست خوانده‌اند، اما چه فایده که این زیرکی در جهت اصلاح امور و اداره مملکت بکار نمی‌رفت. حاج سیاح نیز با تأیید هوش او، تأکید می‌کند که ناصر با اینحال همیشه دچار یک سوءظن غریب و حسد عجیبی بود. "... دشمن آزادی و ترقی عموم بود و ابداً "مردم نام‌آور و بزرگی در مملکت نمی‌خواست. زیاد پرخوراک بوده، غالباً "یا دائماً" در غیر خواب و موقع رسمی مشغول خوردن تنقلات بود. سفر و شکار را دوست می‌داشت، در ایران چندین سفر نموده، به عتبات هم سفری کرد. در آخر یک بدبختی دیگر به ایران رو کرد که عشق سفر فرنگستان و عیاشی و تماشای آن مکان بود و تحمیلات فوق‌العاده برای ایران وارد کرد. در عوض اینکه اقتدا، به قوانین و عدل و ترقیات و اسلحه و قشون و صنایع و اختراعات جدید اروپائیان نمایند، پول ایران را برده به عیاشی‌های ناگفتنی صرف کرده، راه متاع‌های غیر لازم و تجملات آدم‌غریب را به ایران بازتر کردند. " (۸۹)

این چنین بود که ناصرالدین شاه، خزانه را هرچه بیشتر از پول مقام‌هایی که می‌بخشید و القایی که می‌داد پر می‌ساخت تا بتواند برای عیاشی‌های خود اندوخته‌ای داشته باشد. زیرا زنان متعدد او که شاید با بعضی از آنان فقط یک یا دو بار همبستر شده بود نیاز به دستگاهی جدا و خدمه و کنیزان و خواجه‌گان داشتند و مستمری بسیاری که بتواند اقوام و نزدیکان آن زنان را نیز کفاف دهد.

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، صاحب کتاب حیات یحیی نیز اعتراف می‌کند که این پادشاه "... باهوش و کارکن است. اگر این اطلاعات و کاردانی‌ها مقهور هوسناکی و شهوت‌رانی نمی‌گشت. به خوبی می‌توانست ایران را آباد نماید. " (۹۰)

ناصرالدین شاه علاوه بر اینکه مدتی میرزا تقی خان امیر نظام و میرزا حسین خان سپهسالار را در کنار داشت، و چندین نوبت به اروپا سفر کرده بود و از وضع کشورها و دولت‌های دیگر، و پیشرفت‌های آنان آگاهی داشت، و به علاوه پادشاهی باهوش نیز بود اما با اینحال از پیشرفت و ترقی هراس

داشت و آسودگی خیالش از طرف جنوب و شمال او را مغرور نموده بود این آسایش را غنیمتی می‌دانست تا عیاشی را به حد نهایت برساند و مجال و فرصتی برای دیگر کارها نداشته باشد. او در این آرامشی که معلوم نبود تا چه زمانی دوام یابد "... برای خود حرم‌سرای ترتیب داده بود که برای شرح دادن آن کتاب مخصوص لازم است. چند صد زن در آنجا جمع نموده، بدست خواجه‌سرایان سپرده، هر یک از آن خانم‌های بزرگ و کوچک برحسب شان و مرتبه‌ای که دارند دارای تبعه و لحقه بسیاریند. زنان و دختران و خواجگان و وزیر و دبیر اغلب در خارج حرم دارای خانه و زندگانی و تجملات مخصوص برای آتیه خود هستند. این اداره بزرگ با بودجه قابل اعتنا مخصوص خوشگذرانی اعلیحضرت است و تا یک حد هم برای تربیت خانم‌ها سودمند است، در گردشهای بیرون شهر جمعی از آن خواتین را غالباً با خود می‌برد، به این سبب مجبور شده در عمارتهای پیلایی هم برای آنها تدارک منزل بگیرد. در سفری که برای زیارت عتبات عالیات به عراق می‌رفته، از آنجا که بیشتر زن‌ها مقدسات و زیارت دوست هستند، خصوصاً "زیارت کربلا که مطلوبیت مخصوص دارد، به میل طبع و رقابت یکدیگر جمع‌کنیری از خانم ملتزم رکاب همایون بوده‌اند و این مسئله در انتظار مردم عراق عرب خوش‌نما نبوده او را شاه زنان می‌خوانده‌اند. خلاصه ناصرالدین‌شاه از آسایش خود و تا یک اندازه بی‌صدائی مملکت خوشحال است و از بروز افکار جدید که می‌داند بر هم شکننده عیش و عشرت است، تا آنجا که بتواند جلوگیری می‌نماید و رجال تحصیل‌کرده اروپا - دیده را از کارها دور می‌کند." (۹۱)

این چنین پادشاهی، وقتی گروهی از مفسدین هم پیرامونش را گرفته باشند، معلوم است که چه به روز مملکت می‌آید. میرزا آقاخان نوری که برای رسیدن به صدارت، میرزا تقی‌خان را از سر راه برداشته بود، از جمله افراد دوره ناصرالدین‌شاه است که در زمان ناخوشی و بی‌کفایتی محمدشاه با جهان خانم مهد علیا روابط سری داشت، و در زمان ناصرالدین‌شاه نیز از وجود این زن و پسر عیاشش برای رسیدن به هر مقامی استفاده می‌کرد و از بیان هر نوع تملق و چاپلوسی ابا نداشت. روزی که شاه می‌بایستی برای سان قشون به میدان مشق برود در عریضهای، میرزا آقاخان به شاه نوشت: "هوا سرد است، ممکن است به وجود مبارک صدمهای برسد، دو تا خانم بردارید ببرید ارغونیه (۹۲) عیش کنید." (۹۳) خلاف میرزا آقاخان نوری، میرزا تقی‌خان امیرکبیر در زمان صدارتش،

۹۱ - همان

۹۲ - بنا به توضیح خان ملک ساسانی در پاورقی، ج ۱ ص ۱۷ سیاستگران دوره قاجار، ارغونیه را در جنوب قلهک، ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه ساخته بود. بعد از آنکه او را با سایر شاهزادگان به اردبیل می‌برند و املاکش مصادره می‌شود، میرزا آقاخان آنجا را تصرف می‌کند و بعد از چندی به اسم پسرش داودیه می‌نامد.

۹۳ - سیاستگران دوره قاجار، پیشین، ج ۱ ص ۱۷

پیوسته به شاه توصیه می‌کرده که از حال لشکر دائم باخبر باشد و بداند که قورخانه و توپخانه به فلان جا باید برود رفته است یا نه، و آیا قشون اکنون در کجاست و سرکرده‌های آنها چه می‌کنند. از دیگر سفارش‌های امیر به ناصرالدین شاه یکی نیز این بود که "... هر روز از حال شهر چرا خبردار نمی‌شوید که چه واقع می‌شود، و بعد از استحضار چه حکم می‌فرمائید، از در خانه و مردم و اوضاع ولایات چه خبر می‌شود و چه حکم می‌فرمائید." (۹۴)

اتفاقاً یک چندی ناصرالدین شاه به این فکر افتاد تا بداند در شهر چه می‌گذرد و مردم چگونه روزگار می‌گذرانند. اما گویا شاه از این تفحص و تجسس قصد شوخی و تفریح داشته است. "... بدین معنی که یکی از اجزاء خلوت پادشاهی را گفت: چون تو با مطرب‌های شهر و مردم هرزه‌گرد هر جائی مأنوسی، هر هفته روزنامه، مشروح از همه جا و همه کس تحصیل کن و مخفیانه به من برسان. این مرد گزارش مفصل داد ولی روز بعد ناصرالدین شاه او را خواست و گفت: مقصود من این چیزهای متفرقه که مایه، پریشانی حواس است نبود، خواستم از اتفاقات بامزه، شهری، و اینکه کدام زن را به کدام مجلس بردند یا کدام امر را در کدام حوزه به کار گرفتند! در مستی‌ها چند منازعات شد، از خبرهایی که نشاط خاطر می‌آورد بنویسی که معرفتی به حال اشخاص پیدا شود." (۹۵) به اعتقاد استاد سید محمد علی جمالزاده، این گزارش و نوشته‌ها همان صورت تدوین شده رساله فجوریه است که مولف آن والی بن سهراب الکرجستانی نام دارد.

در یک مورد ناصرالدین شاه مانند پدرش که بدون چون و چرا تسلیم حاجی میرزا آقاسی می‌شد، وی نیز تابع محض و آلت دست مهد علیا و میرزا آقا خان نوری بود و این صدراعظم بی‌کفایت و متعلق از هر فرصتی برای تحکیم موقعیت خود نزد شاه استفاده می‌کرد، آنچنانکه بعد از مرگ امیرکبیر، وقتی به یاری مهد علیا به صدارت و قدرت رسید، چون "... بهمه چیز میرزا تقی خان دست انداخت، نخواست که زوجه، او از این تظاول مصون بماند، لذا ملکزاده خانم عزت‌الدوله را برای نظام‌الملک پسرش به توسط شاه و مهد علیا خواستگاری کرد. عزت‌الدوله به برادر والا گهرش پیغام فرستاد که معلوم می‌شود کمیته جزو اثاثه سلطنت و صدارتم که هر کس صدراعظم می‌شود من باید در خانه او زندگی کنم. پس از پا در میانی مهد علیا به عنوان اینکه می‌خواهد با میرزا آقا خان محرم باشد! با اصرار تمام از دخترش این تقاضا را کرده است. خلاصه پس از پیشکش‌های متوالی و گفتگوهای بسیار، عزت‌الدوله قبول کرد که به ظاهر زن میرزا کاظم خان (پسر میرزا آقا خان نوری که به نظام‌الملک مشهور بود) بشود ولی هرگز هم‌خواه او نباشد." (۹۶)

۹۴ - همان، ص ۱۸

۹۵ - خاتون هفت قلعه، پیشین، ص ۸۳، به نقل از خاطرات سیاسی امین‌الدوله.

۹۶ - سیاستگران دوره قاجار، پیشین، ج ۱، ص ۴۵

آیا با وصف مختصری که از ناصرالدین شاه آمد، می‌توان انتظار داشت که با این خصائل و ویژگی‌ها و با تشویقی که برای عیاشی‌ها از جانب اطرافیانش به او می‌شد، سلطانی مدیر و مدبر برای مملکت باشد؟ برآستی که او حاکم حرمسرای خویش و به قول مردم عراق عرب، شاه زنان خویش بوده است نه شاه ملک و ملت ایران.

زنان حرمسرای ناصرالدین شاه

رقم زنان ناصرالدین شاه نیز همچون شاهان دیگر کاملاً "معلوم نیست و در نوشته‌های مختلف اشاره به تعدادی از زنان شده است که نام و نشانی در حرمسرا داشته‌اند یا بر اثر وقوع ماجراجی به همسری سلطان درآمده‌اند. اما حرمسرا و اندرونی پادشاه فقط مختص زنان همخواه^۱ وی نبود، بلکه اندرونی دربار به شهری کوچک می‌مانست که به جز زنان عقدی و صیغهای تعدادی دیگر نیز به عناوین مختلف، آنجا زندگی می‌کرده‌اند. اعتمادالسلطنه می‌گوید: "... صبح که منزل اعتمادالحرم رفته بودم می‌گفت هفتصد نفر زن مدخوله و غیر مدخوله و کنیز و کلفت در اندرون شاه است و هفتصد و پنجاه نوکرهای درب اندرون است، غیر از اقوام خانم‌ها و سی و هشت خواجه است." (۹۲)

دکتر فوریه نیز در نوشته‌های خود با اشاره به تعداد زیاد زنان در حرمسرای شاه قاجار عقیده دارد، البته کسی که در چنین قصر آرام مجللی که هزار زن به پاسداری آن مشغولند می‌خواهد بهترین خوابها را می‌بیند، فوریه در بیان زندگانی این زنان در دربار و درجه و طبقه‌بندی آنان می‌نویسد: "... این عده زن که در اندرون زندگی می‌کنند مثل گله‌ای که به چوپانی سپرده باشند تحت نظر چهل تن خواجه‌سرای سفید و سیاه‌اند. شاهنشاه ایران با چنین جاه و جلال شاید حق داشته باشد که پادشاهان دیگری را که ساده و بدون این قیود و دستگاه‌ها زندگی می‌کنند بدیده تحقیر بنگرد. چنانکه ناصرالدین شاه در سفر اول خود به فرنگستان وقتی که ملتفت شد که ویلهلم اول امپراطور آلمان یک زن بیشتر ندارد و ملکه آگوستا را به او معرفی کردند گفت: عجب، امپراطور آلمان یک زن بیشتر ندارد آنهم به این پیری. در میان سوگلی‌های اندرون ناصرالدین شاه دو نفر نظر به مشاغلی که در عهده ایشان گذاشته اهمیت خاصی دارند. یکی انیس‌الدوله که مامور پذیرفتن خانم‌های فرنگی محترم است، دیگری امینه‌اقدس که کلیددار خزانه پادشاهی است. خانم‌های اندرونی به چند طبقه منقسمند: طبقه اول زنانی که شاهزاده‌خانم هستند و پسرانشان می‌توانند به سلطنت برسند. طبقه دیگر زنان سوگلی که بعضی از ایشان به ملاحظات بر شاهزاده خانم‌ها برتری یافته‌اند. زنان طبقه اول هر یک عمارتی مخصوص بخود دارند، در صورتیکه زنان

طبقه دیگر اکثر با هم در یکجا منزل می‌کنند یا اینکه هر یک به عنوانی به خدمت یکی از زنان سوگلی منتسابند. تمام این زنان به نسبت مقامی که در هر یک از دو طبقه دارند از شاه موجب می‌گیرند، مگر بعضی از زنان طبقه دوم که خرجشان با حرم‌های سوگلی است و شاه فقط به آنها گاهی انعام می‌دهد." (۹۸)

فوریه که قسمتی از کتاب خود را اختصاص به بیان وضع حرمرسا و گفت و شنود با بعضی از زنان دربار ناصرالدین شاه داده است، به دو تن از زنان اروپائی مقیم حرم نیز اشاره می‌کند. فوریه می‌نویسد: "... اولی که روزی مرا برای ناخوشی مختصری که داشت نزد خود خواند اصلاً اهل قسمت فرانسوی سوئیس است، این زن که در وینه پرستار بچه‌های منشی سفارت ایران شده با او به تهران آمده امروز تحمل این زندگانی محدود و محصور، بر او سخت ناگوار می‌آید. دیگر دختر خانمی فرانسوی است که برعکس از زندگانی خود به خدی راضی است که با وجود اصرار اقوامی که به بردن او آمده بودند حاضر به ترک ایران نشده. این دو زن کاملاً مثل زنان ایرانی در حرم مقید زندگی می‌کنند و هر وقت هم بیرون بیایند با چادر و روبنده است." (۹۹)

ناصرالدین شاه را در زمان ولیعهدی، هنگامی که چهارده سال بیشتر نداشت زن دادند. صاحب روضه‌الصفاء در ذکر زیبائی‌های ولایتعهد قاجار و اینکه او تمایلی به نوع زن نداشت می‌نویسد: "... زنان پارسا به امید یک نگاهش هنگام سواری، از بام تا شام بر لب بام چون نقش بر دیوار محو انتظار بودند و بنات جمیله هر قدر به صد هزار خدیعت و حیل چهره آراسته خود را بدو می‌نمودند ولی از آنجا که عفت ذیل آن حضرت بود ادا "به احدی رغبت و میل نمی‌فرمود..." (۱۰۰) اما با تمام اینها ناصرالدین، در ایام ولیعهدی به اصرار محمد شاه که او را وارث تاج و تخت می‌دانست تن به ازدواج داد و پدرش "... صبیبه مرضیه نواب شاهزاده احمد علی میرزا فرزند خاقان کبیر صاحبقران مغفور را در سلک ازدواج شاهزاده خورشید تاج مزدوج فرمود." (۱۰۱) گرچه این اولین زن ولیعهد آن روز، و شاه آینده ایران بود، ولی نمی‌توانست آخرین همسروی باشد، چرا که هنوز ناصرالدین میرزای آن زمان فرصت‌های بسیار داشت تا زنان بیشتری را در بستر خود بپذیرد. بعدها خواهیم دید چگونه کسی که به قول صاحب روضه‌الصفاء به احدی رغبت و میل نمی‌فرمود، از هست و عالی و از شهری و روستایی نمی‌گذشت و برای راحت کردن خویش، در مباشرت و مضاجعت روز بروز حریص‌تر می‌شد و آتش شهوتش بسیار شعله می‌کشید.

بعدها این فقط شاه نبود که زنی یا دختری را ببیند و بهپسندد و به اندرون آورد، بلکه بودند

۹۸ - سه سال در دربار ایران، پیشین، ص ۱۱۶

۹۹ - همان، ص ۱۳۶

۱۰۰ - روضه‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۲۸۷

۱۰۱ - همان، ص ۲۸۸

بسیاری از خواستاران و آرزومندان تقرب و جویندگان مقام که دخترانی را به شاه هدیه می‌نمودند، نه در دوره شاهی، بلکه در همان دوران ولیمهدی نیز دست پیش می‌گرفتند تا در آینده از قافله عقب نمانند. فووریه با اشاره به اینگونه هدایا می‌نویسد: "... یکی از کالسکه‌های سلطنتی با سه خانم از نزدیک ما گذشت. این سه خانم یکی همان کنیزک گرجی بود که در ایران لباس مردانه فرنگستان خود را به لباس زنانه مبدل کرده بود، دو خانم دیگر دو دختر جوانی بودند که خانواده‌های آنها برای تقرب و جلب منفعت، ایشان را در تبریز به شاه بخشیده بودند." (۱۵۲)

اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات، اشاره به اسامی تعدادی از زنان ناصرالدین شاه دارد که البته این فهرست، نام همه زنان وی نمی‌تواند باشد، ولی آشنایی با همین تعداد نیز ما را در شناختن برخی از آنان که شرح احوالشان باقی مانده کمک می‌کند. اسامی این زنان را اعتماد السلطنه این چنین آورده است:

- ۱- گلین خانم زن اول شاه که گفتیم در زمان ولیمهدی او را به عقد خود درآورد.
- ۲- لیلی یوشی از اهالی مازندران.
- ۳- ماه رخسار خانم
- ۴- ماه‌نسا خانم
- ۵- معصومه خانم
- ۶- نجم‌السر
- ۷- نوش‌آفرین خانم
- ۸- هما خانم کردستانی مشهور به والی‌زاده.
- ۹- جمال خانم
- ۱۰- خانم شاهزاده
- ۱۱- خاور سلطان
- ۱۲- زهرا سلطان
- ۱۳- زینت‌السلطنه دختر سالار معروف که چند سال با شاه جنگید. این زن از شاه پسری داشت بنام سالارالسلطنه که بعدها به فرنگستان رفت و در همانجا زیست.
- ۱۴- سکیه چیدری
- ۱۵- سلطان که ظاهراً "اهل تبریز بوده است.
- ۱۶- شکوه‌السلطنه

۱۷- شوکت

۱۸- صفرا خانم شاه عبدالعظیمی مادر اختراالدوله نامزد ملیجک ثانی .

۱۹- صفیه نوری دختر ملائی از اهل نور مازندران .

۲۰- عفت السلطنه از زنان صیفه‌ای شاه بود که دو فرزند آورد، یکی سلطان مسعود

میرزای ظل‌السلطان پسر ارشد شاه و دیگری بانو عظمی که به عقد

صارم‌الدوله در آمد .

۲۱- فروغ السلطنه جیران

۲۲- قمر تاج

۲۳- طوفان یا طوغان بی بی ترکمان

۲۴- عابده دختر قاسم میرزا .

۲۵- عالیہ خانم

۲۶- عایشه خانم یوشی

۲۷- فاطمه باغبان‌باشی

۲۸- بی قلع‌های

۲۹- بلقیس

۳۰- بدر السلطنه

از شاهزاده خانم‌های بزرگ بود که یک پسر آورد موسوم به رکن السلطنه

او هم مانند سالار السلطنه زیستن در اروپا را انتخاب کرد . بدر السلطنه

نیز مانند امینه اقدس ناراحتی چشم داشت که وسیله دگتر فووریه

که شاه او را در سفر سوم خود به فرنگ به معرفی حکیم باشی طولوزان

از فرانسه به تهران آورد عمل شد و سلامت خود را باز یافت .

که کنیز قهوه‌خانه شاه و صیفه اوست و شاه در سفر جاجرود در

سال ۱۳۰۳ هجری قمری او را به حرمسرا آورد . برادر این زن

رختخوابدار شاه بود .

کنیز ترکمان شاه، که حامله بوده اما شاه انکار کرده و او را بیرون

کرد . اما می‌گفتند محض خاطر امینه اقدس او را بیرون کرده به

خانه نایب السلطنه فرستادند و انکار بچه فرمودند .

۳۱- اقول بهگه خانم

۳۲- غنچه

۳۳- شیرازی کوچک

۳۴- فخری

که در سفر سال ۱۲۹۹ شاه به شهرستانک در بین راه انتخاب کرده

بودند که به حرمخانه برود .

از تعداد بسیار زنان ناصرالدین شاه به اسامی ۳۴ تن که در روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه آمده است اشاره شد، اما دوستعلی معیرالممالک که یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ارائه داده می‌نویسد: شاه روزی که کشته شد ۸۵ زن داشت که برخی از آنان عقدی و بسیاری دیگر زنان صیغه‌ای وی بودند.

او در یادداشت‌های خود به بیان احوال چند تن از خانم‌های بزرگ و محترمه اکتفا کرده است، اما برای آنکه در این کتاب شرح کلی‌تری از زنان ناصرالدین شاه داشته باشیم، مطالب معیرالممالک را همراه با مطالب دیگر که در آثار برخی از نویسندگان یافته‌ایم در اینجا می‌آوریم.

گلین خانم نخستین زن شاه

وی از زنان عقدی ناصرالدین شاه بود، و همانگونه که قبلاً نیز آمد، این دختر در سال ۱۲۶۱ هجری به اصرار محمد شاه و با کوشش میرزانی خان پدر حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله سیه‌سالار اعظم، به ازدواج ناصرالدین شاه درآمد. به روایتی در این زمان ولیعهد شانزده سال داشت و به گفته‌های دیگر او چهارده ساله بود که تن به نخستین ازدواج داد و دختر احمد علی میرزا را به زنی گرفت. "ناصرالدین شاه از گلین خانم سه فرزند داشت. یک پسر موسوم به سلطان محمود میرزا که در حقیقت ولیعهد بود و در سن دوسالگی درگذشت، و دو دختر بنام‌های افسرالدوله و فخرالملوک." (۱۰۳) که در میان دو دختر گلین خانم، فخرالملوک اندامی ریزه و چهره‌ای کوچک و زشت داشت.

خجسته خانم (تاج‌الدوله)

خجسته خانم، دختر سیف‌اله میرزا پسر فتح‌علی شاه، نخستین زنی بود که ناصرالدین شاه پس از استقرار به سلطنت اختیار نمود. این نکته نیز جالب است بدانید که نخستین همسر شاه در زمان جلوس به تخت سلطنت خجسته نام داشت و آخرین همسر وی نیز دختر میرزا عبدالمطلب مستشار پستخانه، خجسته خانم بود. گرچه نخستین زن در هنگام رسیدن به سلطنت برای شاه خجسته بود، لکن آخرین زن وی با خجسته بودن نامش چندان هم خجستگی برای شاه نداشت، زیرا مدتی بعد، تیری که از سلاح میرزا رضا کرمانی خارج شد، به زندگیش پایان داد.

خجسته خانم ملقب به تاج‌الدوله برای شاه "یک دختر و یک پسر آورد که دخترش عصمت‌الدوله مادر دوستعلی معیرالممالک (نویسنده کتاب یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه)

و پسرش سلطان معین الدین میرزا که او نیز چون از زن عقدی بود ولیعهد خوانده شد اما در نه سالگی درگذشت. وقتی خبر فتح هرات به تهران رسید شاه در شهر نبود، به امر او ولیعهد به سلام نشست. تربیت معین الدین میرزا ولیعهد را به ساسان میرزای بهاءالدوله نوه فتحعلی شاه، پسر عمو و هم شوهر خواهر بزرگ تاج الدوله سپرده بودند. " (۱۰۴)

شکوه السلطنه

این زن دختر شجاع السلطنه پسر فتحعلی شاه بود. او پسری آورد که خلاف دو پسر قبلی شاه که به سنین ۲ و ۹ سالگی مردند، باقی ماند و بعدها بنام مظفرالدین شاه به تخت سلطنت نشست. در حقیقت شکوه السلطنه از زنان عقدی شاه این بخت را داشت که مادر پادشاه آینده ایران باشد. سرور السلطنه دختر عمادالدوله و جیران ملقب به فروغ السلطنه و همچنین شکوه السلطنه نیز از زنان عقدی شاه بودند، منتها این توضیح لازم است که با توجه به شرع اسلام و با معتقدات دینی که ناصرالدین شاه داشت، ممکن نبوده هر شش زن عقدی یکجا در نکاح شاه باشند، و آنچنانکه دوستعلی معیرالممالک نیز بیان کرده "... فروغ السلطنه و سرور السلطنه به ترتیب در حیات شاه فوت نمودند. " (۱۰۵) بدین ترتیب روشن می‌شود که ناصرالدین شاه بعد از فوت یکی از زنان عقدی، دیگری را جانشین وی کرده است.

جیران زن آهوچشم شاه

جیران دختری از اهل تجریش بود و چشمانی داشت که هر بهیننده‌ای را واله و شیدا می‌کرد. چشمانی چون آهو، مناسب با نامش جیران. (۱۰۶) شاه نیز شیفته چشمان جیران شد و رفته رفته محبتش در باره او آنچنان تا سرحد جنون افزایش یافت که یکساعت دورتر از جیران زیستن برایش ممکن نبود، آنچنانکه او را فروغ السلطنه لقب داد. "جیران به هنگام سواری چکمه بپا می‌کرد و روپند را به دور سر پیچیده در نهایت چالاکی به روی زمین قرار می‌گرفت. دسته انبوهی از نوکر و قושچی و تفنگداران و چاپلوس و غیره در رکابش سوار می‌شدند و از دور همه کس را گمان می‌رفت که کبکبه شاهانه است. اغلب در شکارگاه‌ها قوش مخصوص خود را بدست می‌گرفت و بر قله کوه

۱۰۴- همان

۱۰۵- همان، ص ۱۵

۱۰۶- در ترکی به آهو، جیران می‌گویند.

برآمده به کبک می‌افکند و هر کس صیدش را سر می‌برد یک امپریال انعام داشت. " (۱۰۷) شاه روزی با جیران به قصد شکار سوار می‌شود. رفته رفته سوارها از دورش پاشیده به اطراف جیران گرد می‌آیند، چون [شاه] به پشت سر می‌نگرد بیش از دوسه سوار به همراه خویش نمی‌بیند، آنگاه خود نیز رکاب زده به جیران می‌پیوندد. " (۱۰۸) ناصرالدین شاه پس از فوت جیران نیز همیشه در اندیشه او بود و در روشن نگاهداشتن مقبره او توصیه‌های اکید می‌کرد، و حتی پرستار پیری را که به هنگام بیماری جیران خدمت کرده بود همیشه عزت و حرمت می‌نهاد.

ازدواج شاه با دختر باغبان‌باشی اقدسیه نیز که بعدها ملقب به خانم‌باشی شد به خاطر آن بود که چشمانش اندک شباهتی به جیران داشت. دختر باغبان‌باشی بارها کوشید تا شاه را به اعطای لقب فروغ‌السلطنه که پس از مرگ جیران به هیچ کدام از زنان حرم داده نشده بود وادار سازد اما موفقیتی بدست نیاورد و شاه تا زنده بود هرگز کسی را اجازه سکونت در عمارت جیران نیز نداد، و خود تنها بدان گوشه انس می‌رفت و مدتی دراز به فکر روزگار گذشته و یادگارهای شیرین یار از دست رفته می‌گذراند. تا شاه را جان در تن بود مهر جیران از دلش زایل نشد، و روزی که در حرم حضرت عبدالعظیم هدف تیر میرزا رضا کرمانی قرار گرفت، دست به روی زخم سینه نهاد و خود را به آرامگاه جیران رسانید و در کنار آن جان داد و بعد نیز در همانجا به خاک سپرده شد. جایی که شاه را زدند چهار پنج قدم بیشتر با قبر جیران فاصله نداشت.

زبیده خانم مشهوره به امینه اقدس

یکی دیگر از زنان محبوبه ناصرالدین شاه، امینه اقدس از اهالی کردستان بود. شاه به اندازه‌ای به وی اطمینان داشت که وجوه تقدیمی را نزد او می‌فرستاد تا جمع‌آوری کند و در آخر هر سال به خزانه بدهد. گرچه امینه اقدس از زنان صیغه‌ای شاه بود ولی در نزد سلطان بسیار عزیز و مورد احترام بود. در بازگشت ناصرالدین شاه از سفر سوم فرنگ، در قزوین که بود، از تهران چندین نفر از بزرگان به استقبال شاه رفتند که یکی از ایشان نایب‌السلطنه پسر سوم پادشاه و یکی نیز امینه اقدس از زنان حرم بود. به نوشته دکتر فوریه، این زن با یک عده کلفت و شش خواجه‌سرا به استقبال آمده بود. (۱۰۹)

۱۰۷ - به توضیح نویسنده، امپریال پول طلای روسی بود که هیجده قران آن روز ارزش داشت ولی اکنون نایاب است و بهائی باور نکردنی دارد.

۱۰۸ - همان، ص ۴۶

۱۰۹ - سه سال در دربار ایران، بهشتین، ص ۸۵

پزشک ناصرالدین شاه که دستگاه پر تجمل امینه اقدس را در اندرون دیده به توصیف از حمام مخصوص وی می‌پردازد و می‌گوید: "... روزی امینه اقدس مرا به تماشای حمام خود برد. این حمام دو قسمت دارد و تمام دیوارهای آن از مرمر است، قسمت اول محل رخت‌کن و آرایش، و قسمت دوم برای استحمام است. حوضی در میان سربینه است که فوارهای آن می‌جهد و با آب خود که بصورت گرد به اطراف پراکنده می‌شود فضا را خنک می‌کند، طاقچه‌هایی در آنجاست که در آنها هر قسم اسباب آرایش گذاشته و در دو طاق نمای قرینه عده‌ای قالی نهاده و از آنها بستر راحتی درست کرده‌اند. در این قسمت خانم لباس‌های خود را پیش از آنکه به گرمخانه داخل شود می‌کند، گرمخانه دو خزینه دارد پر از آب که درجه حرارت آنها با یکدیگر متفاوت است و ترتیب استحمام باین شکل است که استحمام کننده ابتدا ده دقیقه در خزینه آب سرد و ده دقیقه در خزینه آب گرم و ده دقیقه هم بیرون از هر دو داخل حمام که به بخار گرم شده می‌ماند. سپس برای او حوله‌های پشمی می‌آورند و او به سربینه می‌آید و تا مدتی در آنجا دراز می‌کشد و گاهی قریب به یک ساعت در آنجا می‌ماند تا خوب به حال بیاید. بعد از استراحت نوبت آرایش می‌رسد و این کار بسیار دقیق و طولانی است. با حنا ناخن‌های دست و پا را رنگ و با سرمه مژگان را سیاه و بزرگتر می‌کنند و آنها را مصنوعاً تا بالای بینی می‌کشند و واجبی نیز در مورد خود بکار می‌رود، گیسوان را مثل حصیر رشته رشته می‌بافند. خلاصه در آرایش زنی که شاه دستمال خود را قبلاً به سمت او انداخته و شب باید آماده همبستری باشد (۱۱۰) از رعایت هیچ نکته فروگذاری نمی‌شود، مدت دوام این آرایش نصف روز تمام است." (۱۱۱)

وضع امینه اقدس و تجملی که وی داشته نشان می‌دهد که شاه تنها در زمان سلامت زنان با آنان به مهر و محبت رفتار می‌کرد و هرگاه زنی از آن بهره‌دهی مورد نظر می‌افتاد، نشانه این بود که از چشم شاه نیز افتاده است. امینه اقدس نیز با دچار شدن به بیماری چشم که روز به روز وخیم‌تر می‌شد نزد شاه محبوبیت خود را از دست داد و به موجودی که فقط می‌توانست در اندرون زندگی کند تبدیل شد. فوریه در باره معالجه وی می‌گوید: "وقتی که این زن برای معالجه خود مجبور شد با من ملاقات کند در پشت پرده‌ای قرار گرفت تا من و او هیچ کدام همدیگر را نبینیم. غالباً زنان ایران تصورشان این است که طیبی از گرفتن نبض می‌تواند به هر دردی که دارند پی ببرد. ... امینه اقدس به کلی نابینا شده است. من از دو ماه پیش می‌خواستم چشم او را عمل کنم و نگذارم که کار به اینجا بکشد، ولی به من اجازه این عمل داده نشد و شاه که نمی‌خواست برخلاف رضای محبوبه خود رفتار کند او را کاملاً آزاد گذاشت و توطئه‌سازان درباری او را بی‌نهایت درجه

۱۱۰ - می‌گویند وقتی ناصرالدین شاه همه روزه از مقابل صف زنان می‌گذشته، دستمال خود را به طرف زن مورد نظر می‌انداخته، تا او را برای همبستری آنشب آماده سازند.

ترساندند و بعد از آنکه او را به تعقیب دستور من در باب عمل کردن مصمم دیدند، گفتند که باید در خارج عمل کند... امینه اقدس به همراهی سعدالسلطنه حاکم قزوین و آغا بهرام خواجه‌باشی به طرف وینه حرکت کردند... در اطیش پروفور فوکس او را عمل کرد، اما با اینکه خرج بسیار کرده، کور به ایران برمی‌گردد. امینه اقدس در ژوئن آن سال به تهران وارد شد، همینکه پیش امینه اقدس رفتم، دیدم غمگین و گرفته و از دنیا بیزار است. او هنگامی که به اندرون رسیده بود، گفته بود: دلم می‌خواست که چشم داشتم و رختشویی می‌کردم." (۱۱۲)

اما زنان که همیشه خواهان حفظ عزت و احترام و محبوبیت خود بودند، دست به کارهایی می‌زدند تا شاه ایشان را از یاد نبرد و توجه گذشته را نسبت به آنان حفظ کند. برای این کار امینه اقدس نیز مانند برخی دیگر دختران تازه و نورسیده‌ای را می‌یافت و همیستر ناصرالدین شاه می‌کرد، زیرا بعد از بیماری امینه اقدس، دیگر شاه با او همیستر نمی‌شد، و او هم به جز درد چشم از این موضوع نیز رنج می‌برد. اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود اشاره دارد که امینه اقدس همانند مادام دوپاری، همسر لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه عمل می‌کند، زیرا مادام دوپاری نیز در ایام پیری لوئی پانزدهم را برای حفظ اعتبار خودش مشغول هرزگی می‌کرد.

امینه اقدس بهانه دیگری نیز داشت که گاه و بیگاه، شاه را به عمارت خود بکشد و او را به خود نزدیک سازد و انس و الفت گذشته را حفظ کند و آن وجود خانم‌باشی، دختر باغبان‌باشی اقدسیه بود که یکی از زیباترین زنان حرم ناصرالدین شاه به شمار می‌آمد و پیش امینه اقدس زندگانی می‌کرد و این خانم مأمور تربیت آن ستاره نوزاد بود. فوریه می‌گوید "... امینه اقدس از این مأموریتی که به او داده شده کاملاً راضی است زیرا که تربیت یک دختر زیبا، آن هم دختری که منظور نظر اعلیحضرت است، وسیله خوبی است برای آنکه شاه را به عمارت خود بکشد و هر زنی که می‌بیند شاه کمتر به او توجهی دارد، از این قبیل وسایل برمی‌انگیزد." (۱۱۳) گذشته از این بیماری امینه اقدس، او عقیم نیز بود و نمی‌توانست برای شاه فرزندی بیاورد. به همین خاطر وقتی می‌دید از محبت شاه محروم می‌شود، بهترین کار را در این می‌دانست که چند دختر زیبا در خدمت خود داشته باشد تا شاید بدین حیل شاه را به طرف خود متمایل سازد.

دکتر فوریه با تمام اینکه می‌دیده امینه اقدس به چنین وسائلی دست می‌زند تا شاه دستی هم به سر و گوش او بکشد، اعتقاد دارد که "... امینه اقدس اگر چه پیر شده و فرزند هم ندارد، لیکن از این جنس زن‌ها نیست، و اگر به تربیت خانم‌باشی قیام کرده فقط از لحاظ علاقه و جان‌نثاری خاصی است که نسبت به شاه دارد. شغل مهم خزانهداری شاه و اعتماد تام و تمامی که اعلیحضرت

نسبت به او دارد او را از تشبث به این قبیل زمینه‌سازی‌ها بی‌نیاز می‌کند، چه علناً می‌بیند که طرف مهر و محبت شاه است." (۱۱۴)

گرچه شاه از فرط محبت او را به همراهی بهرام خان خواجه و چند پرستار زن و نوکر برای معالجه چشم به وین نیز فرستاد، اما با تمام این تلاش‌ها، امینه اقدس در اواخر عمر از دو چشم نابینا شد، و هر چه هم گفته شود که محبت شاه نسبت به وی همان محبت سابق بوده، دروغ گفتن است، زیرا کارهای شاه بعد از کوری امینه اقدس نشان می‌دهد که از وجود او دیگر بهرهای برای خود نمی‌دیده و در پی بازپیمایی تازه‌ای بوده است. از جمله در سفر شاه به لار اتفاقی افتاد که موبد این نظر است "... فاطمه نامی کنیز امینه اقدس که این سفر لار همراه بود، فخرالدوله برای شاه تلحیف کرده بود و شاه با او مواجهه فرموده بودند، لدی‌الورود امینه اقدس فرج ضعیفه را رسیده بود. معلوم شد که ازاله بکارت او شده است. کتک زیادی به او می‌زدند. فاطمه هم تریاک خورده بود. آن شب و آن روز خاطرهما بین مشغول معالجه فاطمه بود و شاه زیاد از فاطمه کنیز کرد تصحیدات می‌فرمود ..." (۱۱۵)

امینه اقدس با وجود پیری و نابینایی، هیچگاه خود را پائین‌تر و کمتر از زنان دیگر شاه نمی‌دانست و سعی می‌کرد همان جلال و شکوه گذشته را حفظ کند. فوروریه در خاطرات خود می‌گوید: "امروز به لشکرک که در دره‌ای تنگ و کنار رودخانه واقع است رفتیم. یکصد و پنجاه زن اندرون که امینه اقدس نابینا هم در میان ایشان است و سعی بسیار دارد که در هیچ نقطه جای خود را خالی نگذارد با ما همراهند این زن که همه وقت می‌کوشید که از دیگران ممتاز باشد در این سفر هم تنها با سر و صدای مخصوص مسافرت می‌کند و با اینکه تمام زن‌های اندرون حتی انیس‌الدوله بر اسب سوارند، او با کلفت‌های خود با پنج کالسکه و پنجاه سوار جلودار و یک شاطر که در مقابل در کالسکه او می‌دوید راه می‌پیماید، اما تمام این کوکبه و جاه و جلال فقط برای طی دو کیلومتر بیشتر نیست." (۱۱۶)

نابینا شدن امینه اقدس و بعدها فلج شدن او به خوبی نشان می‌دهد که شاه چگونه فقط در دوران شادابی زنان خود را مورد توجه قرار می‌داده است. زیرا وقتی امینه کور و گوشه‌گیر شد و به سکنه ناقص نیز دچار آمد و بعدها هر دو طرف بدن او فلج شد "... کدورت خاطر ناصرالدین شاه از بیماری امینه اقدس به شور و عشق دختر محمد حسین مشهور به باغبانباشی تسلی داشت." (۱۱۷)

اعتماد السلطنه که خود شاهد واپسین لحظات عمر امینه اقدس بوده، در خاطراتش می‌نویسد: "دیدم هنگامی است. متصل اطباء را می‌برند و می‌آورند. عمادالاطباء می‌گفت بعد از آنکه ما اظهار یاس کردیم که امینه اقدس معالجه نخواهد شد، فخرالاطباء مدعی شد که معالجه می‌کنم."

۱۱۴ - همان

۱۱۵ - روزنامه خاطرات، پیشین، ص ۳۷۵

۱۱۶ - سه سال در دربار ایران، پیشین، ص ۲۵۵

۱۱۷ - سیاستگران دوره قاجار، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۲

صدراعظم هم اجازه داده بود که این بی‌مروت آجر داغ کرده به کف پاهای این ضعیفه که در حال سكرات بود بسته بود. و کلاه نمدی داغ کرده به کلاهش گذاشته بود. به فاصله نیم ساعت مرد. صدراعظم مرا احضار کرد که در این حیص و بیص شریک زحمات او باشم. این ضعیفه که دو ساعت قبل خود را ملکه مسلطه ایران می‌دانست، مثل جماد متعفن روی تشک کثیف انداخته با چهار فراش که گوشه‌های تشک را گرفته بودند از اندرون بیرون کشیدند. نزدیک منزل عزیزالسلطان تجیر (۱۱۸) کشیدند و شستند، ملا محمد علی را خواستند نماز بخواند. من بطرف صاحبقرانیه رفتم.

به حضور شاه رسیدم به جهت ظاهر متالم دیدم. اما در باطن وجها "من الوجوه تالمی نداشتند. در سر شام هم کلیه آن تالم و کسالت ظاهری را فراموش فرمودند و طوری مشغوف بودند که دختر محمد علی، باغبان نایب‌السلطنه را به توسط مجدالدوله که امروز در راه دیدند خواستگار شدند. جنازه امینه اقدس در حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد." (۱۱۹)

و به گفته خان ملک ساسانی، ناصرالدین شاه که در مرگ فرزندان و عزیزان خود را گرفتار غم و اندوه نمی‌خواست و در هر مصیبت به ساز و صحبت کاری بست که غصه و ملالت، از سلامتیش نکاهد، به عزای امینه اقدس سخت اندوهگین گردید، وفای خود را به متوفی ظاهر نمود، مال گراف او که همه از سرقه نقد و جنس پادشاه و پیشکش‌های ناروا در حمایت ظالم و اهانت مظلوم فراهم شده بود به وارث و حید او یعنی برادرش تفویض کردند. (۱۲۰)

بهر حال هیچگاه ناصرالدین شاه نمی‌گذاشت غم و غصه‌ای مکدرش سازد، و اگر تالمی هم ابراز می‌داشته، غمی ظاهری می‌بود که به زودی فراموش می‌شد.

اموال امینه اقدس همانگونه که شاه دستور داده بود به برادرش منتقل شد، اما انتخاب یکی از زنان به جای وی که مصدر کارهای مربوط به امینه اقدس باشد خود مشکلی بزرگ بود و جنجالی به دنبال داشت. اعتمادالسلطنه در این مورد در خاطرات خود می‌نویسد: "... تفصیل ارث و میراث امینه اقدس را نقل می‌کردند. دهات و مخلفات و دکان و مزارع چه در تهران و چه در گروس تمام به ملیجک و آل او منتقل شد، قریب سیصد هزار تومان. خداوند پادشاه قدردان خدمت شناس ما را حفظ فرماید. کنیزی که شش تومان خریده بودند چشم به اموال او نداشته و به برادر موهومی و برادرزاده‌اش واگذار فرمودند. اما وراثت دولتی و رسمی‌اش بندگان همایون قانون‌نامه مبنی بر یازده فصل نوشته بودند. منجمله از فصول اغول بیگه باید به جای امینه اقدس باشد.

۱۱۸ - پرده بزرگی که در وسط حیاط یا اطاق بر پا کنند تا قسمتی از آن از قسمت دیگر جدا شود.

۱۱۹ - روزنامه خاطرات، پیشین، ص ۹۸۶

۱۲۰ - سیاستگران دوره قاجار، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۱

باغبان‌باشی و فاطمه صیفه‌های شاه که طرف میل و مرحمت هستند اغول بیگه را راه ندادند، بلکه با چه هیاهوی و هلهله از خانه امینه اقدس بیرونش کرده، به اندرون بزرگ فرستادندش. تریاک و آب گرم صبح، صابون و مسواک و غیره را به انیس الدوله دادند. از آنجائی که این خانم محترمه بسیار آدم خوبی است، اما ابله و دهاتی است، و فریب دوسه خواجه رذل پدرسوخته را دارد می‌خورد. در عوض اینکه در این موقع بر مدارج اعتبار خود افزاید و خانی کند شان خود را کاست. خدا اسبابی فراهم آورده بود که او ملکه مسلطه مقتدر حرمخانه باشد. شیطان به خلاف کرد. تمام اعتباراتی هم که خودش داشت روی این کار گذاشت و خلق مبارک پادشاه ما را که جان همه قربانش باشد به گله‌های بی‌معنی تلخ کرد و نیز شنیدیم که امینه اقدس از مخلصین خاص صدراعظم بود و میل صدراعظم این بود که وضع امینه اقدس را بعد از مردن او به هم نزنند. این دستگاه به همان شکل و ترتیب باشد. اما نایب‌السلطنه‌ها به خلاف می‌خواستند اغول بیگه را که دوست خودشان است رئیس خلوت اندرون بکنند. در معنی انیس الدوله و اغول بیگه و باغبان‌باشی در میان نیست، صدراعظم است و نایب‌السلطنه. همانطوری که به واسطه عداوت با هم زندگانی بیرون پادشاه ما را مختل و مشوش کرده‌اند و اساس سلطنت را معدوم نموده‌اند، همین قسم یک آسایش مختصری که پادشاه ما در اندرون داشت این دو وجود محترم به هم زدند. شنیدیم انیس الدوله، امین خاقان را وکیل و جاسوس خود خدمت شاه کرده است." (۱۲۱)

انیس الدوله

فاطمه ملقب به انیس الدوله، از زنان صیفه‌ای و سوغلی شاه بود. وی در روستای عمامه از قرای لواسان کوچک زندگی می‌کرد. در مورد اصل و نسب و چگونگی راه یافتن این دختر به حرمسرای شاه، اعتمادالسلطنه می‌نویسد: "... از قرار تقریر یکی از اهل قریه، پدر این خاتون محترمه، نورمحمد نام از طایفه گرجی بوده است. اگر چه دو نفر دیگر می‌گفتند آملی و از اهل مازندران بوده است. لیکن گمانم این است که بر فرض هم آملی بودماند از طایفه گرجی بودماند که صفویه کوچانده، مازندران سکنی داده بود می‌باشند. در هر صورت نورمحمد که رعیت بیچاره بی‌بضاعت مایه‌ای بود مرد، و سه اولاد از آن ماند، حبیب‌اله، محمد حسن، و آیندختر. والده اینها به یکی از سادات ناصرابادی شوهر کرد. دختر را عمه او که زوجه فتح‌اله نامی بود نزد خود نگاهداشت. مابین فتح‌اله و اهل عمامه نزاعی شد. فتح‌اله از عمامه قهر کرد، عیال خود را برداشت و به دولاپ تهران رفت. نبات خانم صبیحه مصطفی بیگ لواسانی که سمت للگی به شاه داشت در

حرمخانه بود، جهت پسر خود دختری می‌خواست وجیه باشد، این دختر را یافته خواستگار شد. شوهر عمه و عموی او که کربلای مهدی باشد ندادند. فوراً عمه را دید. نقد و جنس تعارف به او دادند دختر را آوردند همینکه وارد حرمخانه کردند جبران خانم فروغ السلطنه که آنوقت سوگلی بود این دختر را به خدمت خود نگاهداشت. کم‌کم در خدمت شاه طرف میل شد، ترقی کرد و تربیت شد. در سفر سلطانی در سال ۱۲۷۶ صیفی پادشاه شده، حالا از نسوان بزرگ عالم است. بسیار مقدسه و محترمه است و غالباً "غضب پادشاه را فرو می‌نشاند و توسل از بیچارگان می‌کند." (۱۲۲)

انیس الدوله را نیز شاه بسیار دوست می‌داشت، اما فرزندی نیاورد. با این حال چندین بار ناصرالدین شاه خواست او را عقد کند اما انیس الدوله نپذیرفت. "قبل از سفارول فرنگ ناصرالدین شاه، نشان حمایل آفتاب اختراع شده بود که در فرنگ به ملکه‌ها داده شد. این نشان در یکی از جشن‌ها که به مناسبت مولود شاه برگزار شده بود به انیس الدوله اعطا شد. انیس الدوله اول زنی است در ایران که دارای این نشان است." (۱۲۳)

دکتر فووریه که بعدها این زن را دیده می‌نویسد: "... انیس الدوله خانمی است به سنی قریب به پنجاه قدری سمین با صورتی گوشت‌آلود و پهن اما متناسب، و با این قیافه پیش ایرانیان نمونه کامل زیبایی محسوب می‌شود. می‌گویند زنی خیرخواه و زیرک است، بهر حال در لطف و خوش صحبتی او حرفی نمی‌رود و همه وقت متبسم و خوش‌احوال است. تنها موقعی که به یاد او می‌آید که به این سن رسیده و هنوز فرزندی نیاورده است بسیار مغموم می‌شود و درد بچه نداشتن درد عمومی اندرون شاهی است." (۱۲۴)

گفتیم که انیس الدوله طرف توجه شاه بود. محبت شاه نسبت به این زن موجب می‌شد تا متعلقان و چاپلوسان نیز فرصتی بدست آورند و زبان به مدح و ثنای آنچه که شاه به آن علاقه داشت بکشایند، حال می‌خواهد آن چیز انسان باشد یا حیوان. در مورد انیس الدوله نیز متعلقان چون می‌دانستند که شاه به او محبتی به هم رسانده آنچنان غلو می‌کردند که گویی این چنین زنی در دنیا همتا ندارد و اگر رشته عمر او از هم بگسلد رشته عمر شاه و رشته عمر ملتی از هم گسسته است. توجه کنید به مطلبی که اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود آورده: "... انیس الدوله ناخوش است. حکیم‌العمالک به واسطه فضولی، نه خودش قابل معالجه کردن است و نه می‌گذارد دیگری معالجه باشد. حرمخانه شاه منحصر به این زن است، آن هم بمیرد بدا به حال ملت ایران." (۱۲۵)

۱۲۲ - همان، ص ۱۱۵ به بعد.

۱۲۳ - همان، ص ۵۹۶

۱۲۴ - سه سال در دربار ایران، پیشین، ص ۱۵۵

۱۲۵ - روزنامه خاطرات، پیشین، ص ۲۴۶

و بعد اضافه می‌کند: "... صبح که به احوال‌پرسی انیس‌الدوله رفتم مزده دادند که الحمداله از خطر جسته. شکر خدا را کردم. این که من به این زن دعا می‌کنم بیشتر برای خاطر شاه است که اگر خدای نکرده این زن بمیرد کلیه وضع حرمخانه بهم می‌خورد." (۱۲۶)

آیا این گفته را می‌توان پذیرفت که اگر انیس‌الدوله می‌مرد ابران دچار فلاکت و بدبختی می‌گشت؟ اگر اینان به خاطر شاه چنین زبان به تملق می‌گشودند، نمونه علاقه شاه را هم به زنان سوگلی حرم دانستیم که چگونه غم از دست رفتن امیده اقدس را به شی‌فراموش کرد و بعد از چند ساعت که از فوت زن محبوبش گذشت دختری دیگر را پسندید و خواستگار شد. در مورد انیس‌الدوله هم شاه وقتی احساس می‌کند که دیگر آبی از او گرم نمی‌شود سراغ زنان جوانتری می‌رود، هر چند این زنان از کنیزان و خدمتکاران باشند. چنانکه به گفته اعتمادالسلطنه، ناصرالدین شاه مدتی دستور داده بود تا بعد از شام، اندرون قرق شود تا بتواند انیس‌الدوله را دست بسر کند و جو جوق داده ملیچک را احضار کند. (۱۲۷) اما از حق نباید گذشت که انیس‌الدوله علاقه‌ای تمام به شاه داشت، و باید نیز این چنین می‌بود، چرا که دختری گمنام از یکی روستاهای لواسان اینک مقام ملکه دربار را یافته و از جمله زنان سوگلی شاه شده بود. دلیل اینکه انیس، شاه را بسیار دوست می‌داشت، این است که پس از کشته شدن ناصرالدین شاه، روزی برای او مبلغی پول آوردند که تمثال شوهرش روی اسکناس‌ها بود. با مشاهده تصویر شوی از دست رفته آنقدر بر سر و سینه کوفت که سخت بیمار شد و پس از چند ماه بدرود زندگی گفت.

عایشه خانم و لیلی خانم

یکی از جالب‌ترین ازدواج‌های ناصرالدین شاه، صیغه کردن دو خواهر به نامهای عایشه و لیلی بود. این دو زن که خواهران میرزا عبدالله خان و از یوش مازندران بودند، خلاف دین اسلام که شاه خود را به آن معتقد نشان می‌داد به همسری وی درآمدند. دکتر فورری که پای صحبت عایشه خانم نشسته است از این ازدواج چنین یاد می‌کند: "... تا امروز عایشه هیچ وقت از خواهر خود که فرزندش غالباً در همین جا به بازی مشغول است صحبتی به میان نیاورده بود. امروز که حال چشمانش بهتر و نشاط سابقش قدری پایدارتر شده مدتی مرا به درد دل کردن پیش خود نگاهداشت و گفت: بیماری چشم من از روزی که دیدم شاه به خواهرم لیلی عشق می‌ورزد و جز گریه چاره‌ای نداشتم شروع شده است، زیرا که در مذهب ما گرفتن دو خواهر وقتی که هنوز یکی را طلاق نداده‌اند حرام است. شاه که این سنت و بسیاری از سنن دیگر را زیر پا گذاشته بود، هر دو خواهر را در

اندرون نگاه می‌داشت، و عایشه خانم بیچاره به همین سبب تصور می‌کرد که شاه هنوز نسبت به او محبتی دارد. " (۱۲۸)

اشتباه برخی از خانم‌های حرم این بود که خواهرانشان را به نزد خود در اندرون می‌آوردند، و اشتباه دومشان نیز نمایاندن او به شاه بود. چنانکه در حرم ناصرالدین شاه، این نخستین بار نبود که شاه به دو خواهر دل می‌باخت. مورد دیگری هم وجود دارد که به موقع از آن یاد خواهیم کرد. باز هم برای اینکه مطالب بیشتری در مورد این دو خواهر بدانیم به کتاب سه سال در دربار ایران مراجعه می‌کنیم. دکتر فووریه در همین موضوع می‌گوید: "... من مشغول معالجه یکی از نسلوان حرم که با وجود چشم درد بسیار شدید می‌خواهد به هر قیمتی باشد با شاه به مسافرت بیاید. این زن سابقاً "طرف محبت کلی شاه بوده و از سوغلی‌های مخصوص او بشمار می‌رفته است، اما جوانی کجائی که یادت بخیر، اگر چه هنوز چیز زیادی از سن او نگذشته ولی مدت‌هاست که برگشتن ورق روزگار را فهمیده و رسیدن دوره ادبار خود را احساس کرده است و این از آن روزی بوده است که ستاره بخت خواهر جوان او درخشیدن گرفته و آفتاب طلعت خواهر بزرگتر را تحت الشعاع قرار داده است. عایشه خانم و لیلی خانم خواهران میرزا عبدالله خان‌اند که مردی شریف است. این دو دختر مدت‌هاست که در حرمسرای شاهی سر می‌کنند و حالیه که آتش هوی و هوس‌های سابق فروکش کرده، به مهریانی با هم پسر می‌برند، حتی منزلشان نیز یکیست و هر دو پروانه وار گرد دختر لیلی خانم که دخترکی زیبا و موبور است و چشمانی درشت و سیاه و ابروانی پیوسته مثل مادر خود دارد و نمونه کامل زیبایی پیش ایرانیان بشمار می‌رود دور می‌زنند. (۱۲۹)

این دو خواهر، بالاخره در زندگی خود در حرمسرای شاه عاقبت بخیر نشدند و یک نزاع کوچک با زنی از زنان حرم باعث شد تا هر دوی آنان از حرمسرا اخراج شوند. بهتر است برای دانستن اصل قضیه نگاهی به روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه بیاندازیم. "... دو روز قبل یکی از صیغه‌های شاه موسوم به صفرا خانم عارض می‌شود که کنیز ترکان عایشه خانم مرا کتک زده است. شاه این کنیز را چوب زیاد زده به معتدل‌الحرم بخشید. شب در سر شام عایشه خانم و خواهرش لیلی خانم حضور شاه رفته آنچه لازمه وقاحت و جسارت و بی‌ادبی بود کردند. تا اینکه شاه را تهدید به مسموم کردن نمودند. شاه آن شب را ساکت بود. فردا صبح هر دو خواهر را به تبع آنها دختر حمامی چیدری را هم که او نیز از صیغه‌های شاه است بیرون کردند. لیلی خانم که مادر ایران‌الملوک است محض خاطر اولادش دوباره آمد. اما عایشه خانم مطلقه و موجب برادر و پدرش مقطوع شد. حتی جواهرات او را هم گرفتند. " (۱۳۰)

۱۲۸ - سه سال در دربار ایران، پیشین، ص ۲۶۵

۱۲۹ - همان، ص ۲۵۴

۱۳۰ - روزنامه خاطرات، پیشین، ص ۲۳۵

نجم السحر

یکی دیگر از زنان صیغهای شاه نجم السحر نام داشت. معلوم نیست که این اسم اصلی اوست، یا بعد از آمدن به حرمسرای شاه چنین نامی یافته است. زمانی که ناصرالدین شاه رهسپار سومین سفرش به اروپا بود، این دختر را که دوازده سال بیشتر نداشت، مشیرالدوله در استانبول به هفتصد لیره خرید و در هولاند به شاه تقدیم داشت، و چون کنیز یاد شده هنوز کاملاً "به سن رشد درسیده بود، شاه با او مثل بچه‌ای رفتار می‌کرد و در پاریس نیز وقتی شاه به دیدن تئاتری رفت که به افتخار او ترتیب یافته بود، این کنیزک هم با لباس مردانه تحت نظر خواجه‌سرایش در جای مخصوصی طرف چپ جایگاه اختصاصی شاه جا گرفته بود.

در سفر انگلیس مدت یکماه این دختر را به اعتمادالسلطنه سپرده بودند تا از او مراقبت کند. صاحب روزنامه خاطرات که قضیه خرید و همراه بردن این کنیز را بیان می‌کند مطلبی هم از عاقبت این دختر در تهران دارد.

او می‌نویسد "امروز صبح سلطنت‌آباد آدمم، معلوم شد بندگان همایون به وجیهیه که حالا به حدیقه معروف و متعلق به صدراعظم است تشریف می‌برند و ناهار را در آنجا میل می‌فرمایند. من هم آنجا رفتم. در بین راه از ادیب‌الممالک شنیدم که امروز صبح چند نفر از خدمه حرمخانه را که منجمله نجم السحر، در عداد مقصرات کتک خورده و از سلطنت‌آباد به شهر رانده شده. کسی دیگر به من گفت که جهت این تنبیه و غضب این بود که شب قبل که بندگان همایونی به سلامتی و میمنت بیرون شام میل می‌فرمودند یعنی در باغ، آقا عزیزالسلطان را دیده بودند که با نجم السحر و جمعی دیگر به عیش و عشرت مشغولند. به این واسطه آنها را غضب فرموده بودند." (۱۳۱) به این ترتیب دختری که چشم و گوش بسته خریداری می‌شود و به مردی که جای پدر اوست تقدیم می‌گردد، عاقبتی این چنین نیز باید داشته باشد که با بدست آوردن کوچکترین فرصتی با دیگران به عیش و نوش بنشیند.

خانم باشی

در بهار سال ۱۳۰۸ هجری، شاه در حالیکه از بیماری امینه اقدس سخت ملول بود به اقدسیه رفت. در این گشت و گذار چشمش به فاطمه دختر محمد حسین باغبانباشی افتاد و مهرش در دل جا گرفت و امر کرد تا این دختر را برایش صیغه کنند. چون پدر فاطمه، باغبانباشی اقدسیه بود نام

این دختر نیز بعدها به باغبانباشی و بتدریج به خانم‌باشی تبدیل شد. قبلاً هم اشاره کردیم که خانم‌باشی با امینه اقدس در یک جا زندگی می‌کرد و تربیت وی به عهده زن علیل شاه گذارده شده بود. و امینه اقدس نیز این فرصت را غنیمت می‌شمرد تا بدینوسیله شاه را به عمارتش بکشاند و خود را همچنان مورد توجه سلطان قرار دهد.

خانم‌باشی از شاه باردار هم شد اما در ذیحجه ۱۳۱۰ هجری، چنین را که پسری بود سقط کرد. شاه بعد از فوت امینه اقدس، دختر باغبان‌باشی را بیشتر مورد توجه قرار داد، زیرا وی چشمانی تقریباً شبیه جیران سولگی متوفی شاه داشت، و بهمین خاطر در دل شاه جایی برای خود باز کرد. "... رفته رفته خانم‌باشی مقامی بلند یافت و طرف رشک سایر خانم‌ها قرار گرفت. برخی برای آنکه او را از نظر شاه بیندازند چیزهایی به وی القا نمودند که در ظاهر خیر اندیشی و در باطن دسیسه کاری بود. از جمله به او گفتند لقب فروغ‌السلطنه را که پس از مرگ جیران، شاه به هیچ کس نمی‌داد خواستار شود. او نیز چند بار درخواست نمود و مورد قبول نیفتاد. بالاخره به وی گفتند که چون مکرر این لقب را از شاه خواستی و او امتناع ورزیده است برای تو سرافکنندگی و خفتی حاصل شده، بهتر آنست که نیم‌تنه زیبایی تهیه کرده، لقب مزبور را با سرمه و ملطیه روی سینه آن بدوزی و آن را بر تن نموده به حضور بروی تا شاه مجبوراً لقب را به تو ارزانی دارد. خانم‌باشی نیز چنین کرد و شبی که شاه در تالار برلیان نشسته و خانمها بر گردش حلقه بسته بودند به حضور رفت. شاه بدو "متوجه نشد، ولی از چشم دوربین خانم‌ها پوشیده نماند و دسته دسته پیش رفته لب به تبریک و تهنیت گشودند. چون شاه به سوی وی نگرست از دیدن نام بار از دست رفته و جسارت خانم‌باشی چشم‌های آرام و درخشانش را غبار اندوه فرا گرفت و از روی خشم گفت: به اجازه که اینکار را کردی؟ خانم‌باشی لب به پاسخ گشود ولی شاه سخن وی را بریده و با تشدد گفت: زود بیرون رو و نیم‌تنه را از تن بیرون کن. خانم‌باشی باز خواست چیزی بگوید اما نگاه غضب‌آلود شاهانه او را مجبور به اطاعت نمود." (۱۳۲)

شاید در اثر این بی‌مهری بود که خانم‌باشی با وجود علاقه شاه به وی، اعتنائی به عشق شوهر تاجدارش نمی‌کرد و پیوسته از او دوری می‌گزید. در کتاب سیاستگران قاجار نیز می‌خوانیم که "ناصرالدین شاه را ناز و اعراض خانم‌باشی بسیار پریشان داشت و شب‌ها که وصل از او می‌جست و دست نمی‌یافت به چه بهیچاری اشک حسرت می‌ریخت. حتی نزد پیشخدمتان بیرون خودداری نمی‌توانست و صدراعظم را به شفاعت می‌لنگیخت." (۱۳۳)

چه بسا به خاطر همین بی‌مهری‌ها و روی برتافتن‌ها بود که ناصرالدین شاه عاشق ماه رخساره خواهر خانم‌باشی شد. "رخساره در آنوقت پانزده شانزده سال داشت و توی اندرون پهلوی خواهرش

بود. شاه گاهی لپ‌هایش را می‌چلاند، گاهی بغلش می‌کرد. خانم‌باشی برای کوتاه کردن دست شاه، ماه رخساره را فرستاد خانه مادرش. شاه هم به امین همایون که صرف جیب‌دار بود پول داد که خانه آخر خیابان لختی (۱۳۴) را بخرد و روزهایی که از آن راه به شمیران می‌رفت، ماه رخساره در آن بالاخانه خودش را نشان شاه می‌داد.

چند هفته بعد شاه مصمم شد که روزهای جمعه باغ گلستان را قرق کند، دو نفر پیشخدمت محرم و دو نفر خواجه‌سرا بیشتر نمانند. یکی از خواجه‌سراهای محرم، مغرور خان بود. آنوقت از دیوار پشت شمس‌العماره ماه رخساره را می‌آوردند توی حیاط مریم خانی که از زمان سلطان احمد شاه آبدارخانه کردند. آن روز را تا عصر با او به خوشی می‌گذراند. بعد از چندی خانم‌باشی فهمید، فرستاد ماه رخساره را آوردند توی اندرون که مواظب باشد. و طوری او را در مضیقه گذاشت که او به شاه شکایت کرد، شاه به امین‌السلطان فرمود که تو خانم‌باشی را ببین و بگو دست از این کارها بکشد. بگو که شاه است و مختار همه چیز، اگر مخالفتی بکنی می‌تواند همه کار بکند. امین‌السلطان در ملاقات با خانم‌باشی طرح دوستی ریخت، در باغ سبز نشان داد خانم‌باشی هم شاه را با ماه رخساره آزاد گذاشت. ضمناً قرار شد خانم‌باشی همه اخبار اندرون را مرتباً به امین‌السلطان بدهد و هر اتفاقی که در اندرون می‌افتد و هر کاری که شاه می‌کند و هر حرفی که می‌زند امین‌السلطان را بهی‌خبر نگذارد. (۱۳۵)

و از اینجاست که عشق و حسادت، آن هم میان دو خواهر، نقشه قتل شاه را زودتر به موعد اجرا نزدیک می‌کند و تنبانی امین‌السلطان صدراعظم و خانم‌باشی به این برنامه کمک بسیار می‌نماید. گویند در همان دوران عشق‌بازی‌های شاه با ماه رخساره و ممانعت خانم‌باشی و مشاجره‌ها و بگویم‌گوهایی که در این زمینه پیش می‌آمد، بیشتر شب‌ها شاه بعد از خوردن شام یا پس از شب چره مونسش در اطاق تنها چراغی بود و دفتر و دواتی، آنچه که تحریر می‌کرد برای پنهان ماندن در کیف مخصوصی می‌نهاد و قفل می‌کرد و کلید آن را در جیب می‌گذاشت، و چون عادت داشت در هنگام خواب حتی در تابستان نیز از خالق و کلیجه‌ای را به تن داشته باشد، لذا اسرار خود را که می‌نوشت در کیف مخصوص قرار می‌داد و کلید را نیز در جیب می‌گذاشت.

”یکروز که شاه به حمام رفته بود کشیک خانم‌باشی بود، خانم‌باشی کلید را بدست آورده کتابچه را گشوده در آنجا شاه نوشته بود که بعد از قرن باید جزای خیانت‌های امین‌السلطان را بدهد، اعتمادالسلطنه را صدراعظم کند، دارائی حاج محمد حسن را ضبط و خودش را اعدام نماید

۱۳۴ - به توضیح جعفر شهری در کتاب تهران قدیم، ص ۱۹۲، در آن زمان خیابان سعدی فعلی را خیابان لختی می‌گفتند و نام لختی کاملترین اسم آن بود، زیرا که آنجا خلوت و لختی و عاری از سکه بودنش تا آن حد بود که روز روشن در آن آدم لخت می‌کردند.

۱۳۵ - همان، ص ۳۵۵ به بعد.

و در همه ایران مدارس جدید تاسیس کند و اندرون را تصفیه نماید. بهر حال جشن قرن پنجاهم نزدیک بود امین‌السلطان در صدد کشتن شاه برآمد. حاجی محمد حسن به استانبول نوشت که میرزا رضا نوکر سابقش را روانه کنند. خبر حرکت او را حاجی سیاح از استانبول به اتابک نوشت و میرزا رضا دوم شوال ۱۳۱۲ وارد طهران شد و در شاه عبدالعظیم منزل کرد. " (۱۳۶) البته ناگفته نماند که در اقدام میرزا رضا به قتل شاه و پیوند این جریان با ماجرای نقل شده جای تردید هست. در این مدت، ضمن توطئه علیه شاه، امین‌السلطان با خانم‌باشی نیز به خوبی کنار آمده بود و جای خالی شاه را در کنار این خانم پر می‌ساخت. برای روشن شدن این روابط به آنچه که انیس‌الدوله برای برادرش گفته بود باید اشاره کرد. "در اوایل تابستان ۱۳۱۲ موقع رفتن به مازندران، در لوانان برای شاه سراپرده زده بودند. رسم این بود که چادر صدراعظم و وزراء را نزدیک سراپرده شاه می‌زدند. از چادر امین‌السلطان تا سراپرده شاه خیلی نزدیک بود. در دست راست خوابگاه شاه چادر مرا می‌زدند و در دست چپ چادر خانم‌باشی را؛ شب بعد از آنکه شاه را خواباندم به چادر خودم رفتم و خوابیدیم. نصف شب ملتفت شدم در تاریکی کسی پای مرا می‌مالد. وحشت زده بیدار شدم دیدم شاه است سر و پای برهنه به چادر من آمده است. من با کمال تعجب جهتش را سؤال کردم. پس از چند دقیقه سکوت گفت صدای پائی در پشت سراپرده شنیدم، آهسته بیرون رفتم در مهتاب دیدم مردی تند می‌رود. صورتش را درست ندیدم ولی اندامش به چشم آشنا آمد من پرسیدم به کی حدس می‌زنید؟ گفت به نظرم امین‌السلطان آمد، فردای آن روز شاه، دسته قراولان سراپرده را، عوض کرد و قدغن فرمود در نزدیکی سراپرده چادر هیچکس را نزنند و همه ملازمین دور از چادر شاه باشند، از آن روز چادر امین‌السلطان را هم دیگر نزدیک سراپرده نزدند. از کلاردشت که برگشتیم هر شب شاه بعد از شام به اطاق خلوت می‌رفت و درب را روی خودش می‌بست فقط با روشنی یک شمع در کتابچه‌اش یادداشت می‌کرد، کتابچه‌اش را درون کیفی می‌گذاشت که قفل و بست داشت و کلید آن در جیب جلیقه‌اش بود که با آن می‌خوابید. امین‌السلطان از خانم‌باشی خواست که هر طور ممکن است از مطالب درون کیف مستحضر شود و او را مطلع سازد. خانم‌باشی هم در موقع کلید کیف را بدست آورد و مطالبش را به امین‌السلطان اطلاع داد. بعد از شهادت ناصرالدین شاه آن کیف و یادداشت‌ها به دست من افتاد اهم مطالبش اینها بود. اول مجازات امین‌السلطان بعد از برگزاری جشن پنجاهم، دوم مصادرّه اموال حاجی محمد حسن امین‌الضرب و اعدامش، سوم صدراعظم کردن اعتمادالسلطنه، (۱۳۷) چهارم باز کردن مدارس در همه ایران،

۱۳۶ - همان، ص ۲۰۲

۱۳۷ - البته اعتمادالسلطنه روز سیزده نوروز که نوزدهم شوال ۱۳۱۳ هجری قمری بود پس از بازگشت از حضرت عبدالعظیم و نوشیدن قهوه درگذشت. در همان ایام شایع بود که وی وسیله صدراعظم مسموم شده است. این واقعه درست ۲۸ روز قبل از کشته شدن ناصرالدین شاه اتفاق افتاد.

پنجم تصفیه اندرون." (۱۳۸)

به این ترتیب خیانت خانم‌باشی، و توطئه او علیه شاه که از همان عشق سلطان به رخساره و حسادت زنانه وی سرچشمه می‌گرفت کاملاً معلوم می‌شود. حال برای اینکه از خیانت توأم با چنایت این زن حرم‌نشین بیشتر مطلع شویم، بهتر است بمطالبی نیز که از قول مرجان خانم یکی از زنان شاه و مادر شاهزاده یحیی‌الدوله آمده توجه کنیم. "خانم‌باشی کلفتی داشت موسوم به عصمت قالبی که چارقد‌های اندرون را قالب‌می‌گرد، صبح روز جمعه گفته بود که دیشب خبر آورد مانند که خانماش آتش گرفته باید فوری به خانه برود، و از اندرون بیرون رفته خودش را به شاهزاده عبدالعظیم رسانده و به میرزا رضا آمدن شاه و شکستن قرق را خبر داده بود. بعد شنیدم که یک قسم خویشی هم با میرزا رضا داشته است. همان روز خانم شمس‌الدوله خواهر عین‌الدوله هم شاهزاده عبدالعظیم بود و عصمت قالبی را آنجا دیده بود." (۱۳۹)

شاه طبق برنامه‌ای که تنظیم کرده بود، تصمیم داشت روز جمعه ۱۷ ذیقعدۀ ناهار را در باغ بهارستان بخورد، اما شب قبل از آن که در اندرون مشغول صرف شام بود و با خانم‌ها از عیش و سرور جشن قرن سخن می‌گفت، همانجا بعضی رایش را زدند و اصرار کردند که فردا جمعه است و بهتر از همه این است که به زیارت عبدالعظیم بروید. آنچنانکه خان ملک ساسانی نیز در پاورقی صفحه ۳۰۲ جلد دوم سیاستگران دوره قاجار نوشته، سال‌ها بعد از قتل ناصرالدین شاه به تقریبی این مطالب از خانم‌باشی و خواجهمسراها تراوش کرده بود. حال بیشتر به این گفته باستانی پاریزی معتقد می‌شویم که پائین تنه را در تاریخ نباید فراموش کرد، و همچنین جای پای زن را در تاریخ. از دیگر زنان ناصرالدین شاه، در کتاب‌های موجود مطالب زیادی در دست نیست، و بیشتر در روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه به اسامی بعضی از آنان برمی‌خوریم که همراه با شرح مختصری در مورد زنان شاه است برای آنکه در شناختن سایر زنان پادشاه قاجار نیز مطالبی داشته باشیم، هر چند کوتاه از آنان هم یاد می‌کنیم.

شاخ گل

جمال خانم زن صیفی‌ای شاه کنیزی داشت به نام شاخ گل. شاه که این کنیز را دیده بود میلی به او پیدا کرد و به قیمت یکصد و پنجاه تومان او را از جمال خانم خرید و به امینه‌اقدس سپرد تا رموز دلبری را به او بیاموزد و تربیتش کند. پسر محمود بزاز که پسر دایی مادر ملیجک بود با

۱۳۸ - همان، ص ۳۰۲ به بعد

۱۳۹ - همان، ص ۳۵

شاخ گل رابطه برقرار می‌سازد و او را به خود متمایل می‌کند. و چون این پسر نایب ناظر امینہ اقدس نیز بود لذا برای عشق ورزی، راحتتر و آسانتر می‌توانست به دستگاه فامیلش در حرم رفت و آمد کند و به مطلوب خود نزدیکتر باشد، و چون خانہ امینہ اقدس نیز همه جا خارج از حرم بود، پسر یاد شده بهتر به معشوق دسترسی داشت. در سفری که شاه به شهرستانک داشت، این عشق و عاشقی برملا شد و مورد دست‌آویز زنان شاه قرار گرفت و موجب اوقات تلخی ناصرالدین شاه شد.

هما خانم

این زن دختر خسروخان والی کردستان بود و بهمین خاطر او را والیزاده خطاب می‌کردند. او از شاه دختری داشت به نام والیه. این زن را مادر اعتماد السلطنه برای شاه گرفته بود. در قریه شبان شاه با وی عروسی کرد. مدت‌ها بعد که شاه او را طلاق گفت، زن اعتمادالملک و پس از فوت وی، زن مهدقلی خان مجدالدوله شد. این زن بعدها دچار فلج گردید و در سال ۳۶ سلطنت ناصرالدین شاه فوت کرد و او را در قم دفن کردند. منزل هما خانم در حیاط چنار عباسعلی بود. (۱۴۰)

طوفان بی‌بی

طوفان بی‌بی که برخی نیز او را طوغان بی‌بی خوانده‌اند (۱۴۱) از زنان صیغه‌ای حرمرآی ناصرالدین شاه بود. "در سال ۱۲۸۲ هجری که شاه رهسپار خراسان بود به چاپیدن طایفه یموت فرمان داده بود که نتیجه آن، کشتار بسیاری از آن طایفه و به اسارت در آمدن عدای دیگر بود. در میان اسرا دختری بوده است چهارساله موسوم به طوفان بی‌بی که در تقسیم اسرا نصیب عین‌الملک شده بود، اما بعد که تملیف وجاهت او به شاه رسید او را خواست، و وارد حرمخانه کرد. تا اینکه سال ۱۲۹۲ به نکاح پادشاه درآمد و از زوجات سلطنت شد." (۱۴۲) در سال ۱۳۰۰ که ناصرالدین شاه در طی مسافرت خود به مازندران رسید یکی از ترکمن‌های طایفه کولکان در محل اردوی شاه که در کالپوش بود ادعا کرد که پدر طوفان بی‌بی است و بموت‌ها دخترش را دزدیده و بعد قشون

۱۴۰ - در مورد چنار عباسعلی بعداً توضیح داده خواهد شد.

۱۴۱ - طوغان بی‌بی بیشتر بنظر صحیح می‌آید، زیرا وی از ترکمنان بود و این نام به اسامی ترکمنی نزدیکتر است تا طوفان بی‌بی.

۱۴۲ - در این موقع ناصرالدین شاه حدود پنجاه سال داشت، در حالیکه این دختر نوزده ساله بود.

سلطنتی او را اسیر کرده است. بهر صورت آن مرد توانست بعد از سالها، راست یا دروغ، دختر خود را در حرم‌خانه ملاقات کند. (۱۴۳)

ستاره خانم

ستاره خانم در ابتدای ازدواج با شاه، در ردیف زنان عقدی بود و از شاه نیز سه اولاد داشت، اما از آنجا که جیران فروغ السلطنه مورد نظر شاه قرار گرفت و مایل به عقد او شد، چون نمی‌توانست بیش از چهار زن عقدی داشته باشد، به این سبب ستاره خانم را مطلقه و بعد به صیغه خود در آورد و عقد او را به فروغ السلطنه داد. ستاره خانم مدتی بعد از اندرون خارج شد و به همسری شیخ محمد پسر شیخ فارس‌خان درآمد. اما مدتی نگذشت که از او هم طلاق گرفت و زن مهدی‌موش شد (۱۴۴) و از مهدی صاحب اولاد نیز گردید. این زن بعدها با شوهرش به عتبات رفت و شش ماه در آنجا مقیم شد و بعد از فوت شوهر به تهران بازگشت. به گفته اعتماد السلطنه "... شاه گویا حکم فرموده بودند خانه او را مهر کنند، و ستاره خانم را گاهی اندرون خانه انیس‌الدوله، و گاهی خانه امین حضور می‌برند که ببینند چه دارد." (۱۴۵)

قمر تاج خانم

بنا بنوشته 'اعتماد السلطنه' قمر خانم در خانه شاه معروف به زیقوله است. او خواهرزاده صاحب سلطان خانم صیغه شاه است. خاله این دختر به التماس و رشوه به عزیز السلطان و اتباعش، خواهرزاده خود را پارسال به شاه داد. شاه فرمودند حالا که صاحب سلطان به این اصرار می‌خواهد زیقوله را به من بدهد پس التزام بدهد که هر وقت از من مخارج خواست به جهت این دختر، فی الفور مطلقه است و بیرون برود. صاحب سلطان هم قبول نمود. بهمین که خواهرزاده‌اش را شاه بگیرد و خرج نخواهد راضی بود. صاحب سلطان هم از صیغه‌های قدیم شاه است، اما رنگ و بوئی ندارد.

بعد از اینکه سه چهار ماه بود زیقوله را صیغه کرده بودند به التماس و توسط عزیز السلطان او را پیش شاه بردند، بقدر ده دقیقه خدمت شاه بوده است و ازاله بکارت او را نموده فی الفور به

۱۴۳ - روزنامه خاطرات، بهشتین، ص ۲۴۳

۱۴۴ - مهدی‌موش از فراشان فراشخانه شاه بود.

۱۴۵ - همان، ص ۵۲۸، با اندکی تلخیص و تغییر

اطاق خودش می‌رود. بهمین یک‌دفعه آبتن می‌شود و دختری می‌زاید. شاه از شدت حیرت فرموده بودند غیر قدرت نمائی خداوند هیچ تصور نمی‌شود که به زور زیقوله را به من بدهند، در ظرف ده دقیقه من او را درست ندیده آبتن شود و بزاید. باید اسم او را قدرت‌السلطنه بگذارند. این فرمایش شاه را خاله و دوستانش دست گرفته امشب شب به خیری برپا نمود. امام جمعه اسم او را فاطمه و لقب او را قدرت‌السلطنه گذاشتند قمر تاج در ۱۸ سالگی فوت کرد. " (۱۴۶)

تاج الملوک

خان ملک ساسانی در یادداشت‌های خود در مورد این زن می‌نویسد: تاج‌الملوک دختر میرزا عبدالمطلب مستشار پست است که صیغه ناصرالدین شاه بود. پس از کشته شدن ناصرالدین شاه، زن یک درشکه‌چی شد و سپس درازدواج محترم دیوان رشتی درآمد. حاجی حسین آقا پسر حاجی محمد حسن امین‌الضرب جدیدالاسلام عاشق او گردید. محترم دیوان با گرفتن چند هزار تومان از او دست کشیده و به حاج حسین آقا واگذار نمود. امین‌الضرب از او دارای دو پسر شد. (۱۴۷)

فهرست دیگر زنان صیغه‌ای ناصرالدین شاه

شاه به جز آنها که نامشان آمد، زنان صیغه‌ای دیگری نیز داشت که شرح احوالی از آنان بطور کامل بجای نمانده و یا در دسترس مؤلف نبوده. زنانی که اسامی‌شان بدست آمد عبارتند از:

خازن‌الدوله از زنان صیغه‌ای شاه که دو دختر نیز آورد موسوم به فخرالدوله و فروغ‌الدوله. فخرالدوله زنی بود بسیار زیبا، ادیبه و شاعره. شیرین سخن می‌گفت و خط خوش می‌نوشت. او شیفته مجدالدوله شده و به عقد او درآمد. فروغ‌الدوله نیز که بعدها او را ملکه نامیدند زن ظهیرالدوله شد.

وجیه‌الدوله که از شاه یک دختر آورد موسوم به اخترالدوله. شاه این دختر را برای عزیزالسلطان عروسی نمود.

۱۴۶ - همان، ص ۷۳۲، به اندکی تغییر

۱۴۷ - این زن را در منابعی خجسته خانم نیز نامیده‌اند و او غیر از خجسته خانم تاج‌الدوله اولین زن شاه پس از رسیدن به سلطنت است. بلکه خجسته خانم مورد بحث آخرین زن ناصرالدین شاه بود.

مرجان خانم	نیز یکی دیگر از زنان صیغه‌ای شاه بود که دو فرزند آورد به نام‌های یمین الدوله و فرح السلطنه.
توران السلطنه	نیز زن صیغه‌ای شاه بود. او دو فرزند آورد به نام‌های عضد السلطنه و تاج السلطنه.
حرمت السلطنه	از زنان صیغه‌ای که دختری آورد به نام افتخار السلطنه.
محبوب السلطنه	که مادر عز السلطنه و عزیز السلطنه بود.
وقار السلطنه	نیز از شاه صاحب فرزندی شد به نام شرف السلطنه.
فاطمه	یکی دیگر از زنان صیغه‌ای شاه بود که وظیفه عمده‌اش نگهداری مازاد پول انعام‌هایی بود که شاه هر روز در حمام بخش می‌کرد این زن اضافه پول‌ها را جمع می‌کرد و یک جا به خزانه می‌فرستاد.
بنیر السلطنه	که صاحب پسری از ناصرالدین شاه شد موسوم به کامران میرزا که نایب السلطنه و وزیر جنگ بود.
ندیم السلطنه	مادر ضیاء السلطنه بود. این دختر را شاه به سیدزین العابدین امام جمعه به زنی داد.
روشنک	دختر دهقانی بود که شاه بطور عبوری در سفر دماوند او را دید و پسندید و شاطرباشی را در آنجا گذاشت تا این دختر را به شهرستانک ببرد و جزو حرمسرا گرداند. این نام را ناصرالدین شاه برای آن دختر انتخاب کرد.
شمس الدوله	دختر عضدالدوله پسر فتحعلی شاه که برادرهایش عین الدوله صدراعظم مظفرالدین شاه و وجیه‌اله میرزای سپهسالار بودند. شمس الدوله هم از جمله زنانی بود که از شاه فرزندی نیاورد.

نحوه پرداخت حقوق زنان و فرزندان شاه

حقوق حرمخانه حواله به گمرک بود که همراهه تحویل اعتمادالحرم می‌شد و او بنا به قراردادی، برای زن‌های شاه می‌فرستاد. این کار برای وی سود بسیار داشت، زیرا از حقوق هر یک بنا به فراخور حال و مناسبات چیزی برمی‌داشت و در کیسه دخل خویش می‌انباشت. در میان زنان شاه، انیس الدوله دارای دستگاه جداگانه و عظیمی بود و ماهیانه معینی داشت. زن‌های درجه اول شاه، ماهی هفتصد و پنجاه تومان و زن‌های درجه دوم به تفاوت از پانصد الی دویست تومان حقوق ماهیانه می‌گرفتند. صیغه‌های درجه سوم از صد الی صد و پنجاه تومان مقرری داشتند. حقوق سالانه دخترهای بزرگ شاه نیز سالی چهار هزار تومان بود.

خوابگاه ناصرالدین شاه و آداب خواب

اطاق شاه آنچنانکه نوشتماند چندان بزرگ نبود، اما اطراف همین اطاق، چهار اطاق دیگر وجود داشت که هر کدام اختصاص به کسانی داشت که می‌بایست هنگام بودنش در خوابگاه در خدمتش باشند. از این اطاقها "... یکی مخصوص خدمه خلوت و طرب، یکی آبدارخانه و شرابخانه، یکی اختصاص به زنان داشت که در آن به آرایش و پیرایش خود می‌پرداختند و یکی خاص زنانی که باید خود را جهت همبستری آماده کنند." (۱۴۸) بر دیوارهای اطاق چهارم تصاویر و نقوش شهوت‌انگیز از مجالس عیش و عشرت و طرب و انواع مجالست‌ها و معانقت‌ها و مقاربت‌ها و نقش‌هایی از زنان لخت و نیمه عریان در حالات مختلف وسیله استاد بهرام نامی نقاشی شده بود. (۱۴۹)

دوستعلی معیرالممالک در بیان افراد کشیک خوابگاه، به رامشگران و دو خواجه که تا صبح می‌بایستی آنجا باشند اشاره می‌کند و در توضیح بیشتر نگهبانی و داستان‌سرایی و نوازندگی به هنگام خواب شاه می‌نویسد: "... صاری اصلاں که پیرمردی محترم و طرف اعتماد شاه بود با ناظم السلطنه کشیکچی باشی که بر یک‌هزار از غلامان کشیک‌خانه ریاست داشت، و امیر شکار شمشر بسته و تفنگ بدوش همه شب در اطاق خواجه‌های کشیک به پاسداری می‌آمدند و دوازده تن سرباز مسلح تا بامداد به دور خوابگاه در حرکت بودند.

نقیب‌الممالک که دارای بیانی شیرین و در فن داستان‌سرایی بی‌مانند بود در یکی از اطاق‌ها می‌نشست و در را اندکی باز می‌گذاشت تا شاه صدایش را بشنود، آنگاه پیشانی را به عصای خود نهاده آغاز سخن می‌کرد، قبل از آن یکی از نوازندگان مخصوص که جواد خان قزوینی بود و کمانچه بسیار کوچکی ترتیب داده و همیشه آن را زیر لیاده داشت چند پنجه نرم نواخته و ساکت می‌شد و در خلال داستان چون به قسمت‌های عشق‌بازی یا هجران می‌رسید نقیب‌الممالک بی‌تی چند مناسب حال به آهنگی خوش آهسته می‌سرود و جواد خان با ملاحی وی را به همان نرمی جواب می‌داد و اغلب در آن حال اشک از دیدگان فرو می‌ریخت، زیرا در روزگار جوانی به لیلی نامی دل‌باخته و پیش از آنکه وصل دست دهد معشوقه‌اش از دست رفته بود. با آنکه شاه هرگز نمی‌خواست آهنگ‌های حزن‌انگیز بشنود و پیوسته خاطر خود را شادمان می‌خواست شوریدگی جواد خان را دوست می‌داشت و بعضی شب‌ها هم به وی امر می‌کرد که تنها بزند و بخواند. نوازندگان موقع خواب، یکی سرورالملک که خداوند موسیقی و مشهور بود، دستمالی بر روی سنتور می‌گسترده و به قدری صدای ملیحی برای

۱۴۸ - تهران قدیم، پیشین، ص ۴۳

۱۴۹ - به نوشته جعفر شهری در صفحه ۴۳ کتاب تهران قدیم، بعدها روی این نقاشی‌ها را کچ گرفتند و سپس خراب کردند که جای آن وزارت دارایی کنونی بنا شد.

موقع خواب می‌داد که بهتر از آن نمی‌شد. دیگری آقا غلامحسین تارزن بود که در فن خود از اساتید دهر بود. دیگری اسماعیل خان کمانچه‌کش و دیگری حاجی حکیم آوازخوان بود که دودانگ را کسی بدان خوبی نخواند. اینان موقعی که جواب اشعار نقیب‌الممالک را می‌دادند گاه به هیئت اجتماع جواب داده و گاه تک، تقریبا "ساعتی می‌زدند و ساکت می‌شدند. هر گاه صدایی از شاه برمی‌آمد دوباره ادامه می‌دادند و هر گاه صدایی نمی‌آمد مرخص می‌شدند. فخرالدوله دختر شاه نیز هر شب هنگامی که نقیب‌الممالک برای شاه نقل می‌گفت اسباب نوشتن حاضر نموده، پشت در می‌نشست و گفته‌های وی را به روی کاغذ می‌آورد. (۱۵۰) از جمله داستان امیرارسلان است که بعدها به چاپ رسید و دیگر داستان زرین‌ملک. خلاصه داستان سرایی و نغمه‌پردازی آنقدر ادامه داشت تا شاه را خواب می‌ربود. (۱۵۱)

تا زمانی که امینه اقدس بیمار نبود و حالی داشت، مباشر خوابگاه پادشاه بود، اما بعد از مرگ او اقول بیگم خانم ترکان مباشر خوابگاه شد. دکتر فوریه نیز در مورد خواب ناصرالدین شاه می‌نویسد: "هنگام خواب شاه، چه در قصر سلطنتی، چه در زیر چادر، همیشه دو نفر بر بالین او کشیک می‌دهند.

در بیرونی دو پیشخدمت مرد و در اندرونی دو زن خدمتکار، و کار ایشان این است که دست و پای شاه را در حال خواب آرام آرام مالش دهند و با این عمل بفهمانند که از مراقبت غفلت ندارند. (۱۵۲)

چگونگی انتخاب همخوابگان

زمانی که شاه عزم خوابگاه می‌کرد، یکی از خواجه‌های کشیک را فرا می‌خواند و به او می‌گفت تا برود و فلان زنش را به خوابگاه جهت همبستری احضار کند. خانمی که برای همخوابگی آنشب دعوت شده بود از روی خوشحالی، فراخور حالش انعامی به خواجه می‌داد و آماده می‌شد تا رهنسار خوابگاه شود. معمولا "ناصرالدین شاه هر شب به همبستری با یک زن اکتفا می‌کرد اما بعضی شب‌ها، بعد از ساعتی زن دیگر و به ندرت سومی را برای همخوابگی احضار می‌نمود، اما هیچکدام از آنها تا صبح نزد شاه نمی‌ماندند و بعد از مقاربت مرخص می‌شدند و انیس‌الدوله به خوابگاه می‌آمد و شب را شاه

۱۵۰ - فخرالدوله که زن مجدالدوله و خانمی شایسته و ادیب و شاعره و در خط و نقاشی ماهر بود در جوانی به مرض سل درگذشت و در قم به خاک سپرده شد.

۱۵۱ - یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۳۵ به بعد با اندکی اختصار.

۱۵۲ - سه سال در دربار ایران، پیشین، ص ۱۴۳.

با وی تا صبح می‌گذرانید. "... بعضی از زن‌ها که به اصطلاح از نظر افتاده و میان همسران سرافکنده و بی‌مقدار شده بودند حیل‌های اندیشیده و اغلب آن را بکار می‌بستند. بدین‌طریق که به خواجه‌های کشیک انعام زیادی می‌دادند و می‌گفتند که آنها را به جای خانم‌های احضار شده به حضور ببرند، و نیز خواجه‌ها آموخته بودند که هر گاه طرف مواخذه قرار گیرند به شاه بگویند که چون تند یا آهسته فرمودید چنان تصور شد که مقصود این خانم بوده است. چند بار این کار تکرار شد و رفته رفته شاه سبب را دریافت و پس از آن نام خانم‌ها را به وضوح ادا می‌نمود، و تا خواجه آن نام را تکرار نمی‌کرد ماذون نبود از بی‌امز روان شود." (۱۵۳)

شیوه دیگری نیز برای انتخاب همخواب یا همخوابگان شب وجود داشت و آن بدین ترتیب بود که هر روز عصر زنان به صف، شانه به شانه هم می‌ایستادند و شاه از ایشان سان می‌دید و یک یا چند نفر از آنان را که مورد نظرش واقع می‌شد با اشاره، عضا یا به روایتی با انداختن دستمال انتخاب می‌کرد و جهت همبستری در اختیار مشاطه‌ها و عمله، خلوت قرار می‌گرفت. "... هر زن باید به اجازه، امین خلوت و ملکه، اول در سان و رژه، عصر به عصر حضور یابد مگر اینکه فرمان احضار همگانی و بسیج عمومی صادر شده باشد، و در اینجا باز هم آنهایی در صف اول واقع می‌شدند و رخصت آرایش و پیرایش و جلب نظر می‌یافتند که از خاتون اول حرم و دست‌اندرکاران اجازه داشته باشند، در غیر اینصورت نه تنها در صف آخر که محل زنان صاحب عذر و مانع و آبه‌ستن بود که رشوه نداده‌ها و بی‌پشت و پناه‌ها نیز داخل آنان می‌شدند قرار بگیرند، بلکه باید سر و روی خود را هم بدمنظر کنند و به جای بزرگ کلرنگ و زردچوبه و مثل آن بمالند و خود را نامطلوب جلوه دهند حتی حالت سلام و برخورد و تعظیم خودشان را نامطلوب و بدلعاب بدارند، و وای به حال زنی که در این صورت باز هم بتواند جلب نظر مبارک کند. در واقع هر دست‌یابی و بغل‌خواهی شوهر، مستلزم تملق‌گویی و چاپلوسی و کلفتی زنان پیش‌کسوت و رشوه دادن و پیشکش‌های مالی و بدنی به این و آن بود، از دده و کتب، خاتون خلوت و پیشخدمت حضور و امین حرم گرفته تا هر غلام و غلام‌بچه و حاجب و عمله، طرب و مثل آن که برای هر زنی میسر نبود." (۱۵۴)

خیانت زنان حرم

وقتی صدها زن در حرمسرا زندگی می‌کردند که حتی نام اغلب آنان را نیز شاه به یاد نداشت، و با مشکلاتی که این زنان در موضوع همبستری داشتند، تردیدی وجود ندارد که اینان برای ارضا

غریزه طبیعی خود می‌بایست راهی پیدا می‌کردند، گرچه محدودیت بسیار برای زنان حرمسرا در آمد و رفت به بیرون و حتی خرید کردن بود، اما با اینحال... از آنجا که:

پیری رو تاب مستوری ندارد در اربندی سر از روزن برآرد
با همه این سختگیری‌ها هر روز افتتاحی بود که بر افتتاحات گذشته این خواتین اضافه می‌شد و رسوایی‌هایی که از ارتباطشان با خادمان و نوکران و غلام‌بچه‌های داخل و عویش و بیگانه‌های خارج بر سر زبان‌ها می‌افتاد.

این ننگ‌ها همیشه از جانب زنان تازه‌وارد و ناشی و بی‌اطلاع به رموز کلفت و نوکرداری و دست به جیب‌نروها و مانند آنها بود که محارم خود را از انعام و هدیه و دهان شیرین کنگ محروم می‌داشتند یا از ترس رسوایی جرات در میان گذاشتن اسرار خویش را با آنها نمی‌کردند، در حالیکه اگر اندک اطلاعی از راه و روش چگونگی اندرون و زندگی با بزرگان داشتند در می‌یافتند که همان خدمه مستحفظ بهترین وسیله گامیابی آنها هستند و همین مراقبان غلیظ و شدید اگر دشمن را ببینند و خوشنواشان کنند می‌توانند بهترین نرمش‌ها را داشته باشند و قادرند نیکوترین وسیله ارتباطشان را با دنیای خارج فراهم آورند، چنانچه کارآموخته‌هایشان از این اصول پیروی می‌کردند و غلام و کنیز و دده و خواجه‌هایی بودند که با همه وفاداری به ولی نعمت، با چند اشرفی امپریال موم و مرهم می‌شدند و ریش خاطر خواتین را مرهم گذاری می‌کردند و عزرائیل‌های جان‌ستانی بودند که سفیدی سکه‌های نقره مردمک دیدگان‌شان را سیاه می‌کرد و صدای به هم خوردن سکه‌های زرد گوش‌هایشان را از شنوایی می‌انداخت و دیده‌ها را ندیده و شنیده‌ها را نشنیده می‌کرد. با پول چه جوانهای دلربائی که توسط همین مستحفظین ملبس به لباس زنانه می‌شدند و سرخاب و سفیداب می‌کردند و بدام خاله و خواهر خوانده به اندرون راه پیدا می‌کردند و وسیله کام‌گیری می‌شدند، و چه فراش‌ها و نوکرها که از طریق پول وسیله همین مومنین نیمه شب، خدمتگزاری خانم‌ها را می‌کردند و چه پول سفیدهایی که کارگذاری روزهای سیاه می‌کردند و سکه‌های زردی که جهنم اندرون را بهشت می‌کردند.

از انصاف نباید گذشت که غیر این احوال هم نمی‌توانستند داشته باشند که جز یکی دو نوبت رنگ همبستر نمی‌دیدند و کنار گذاشته می‌شدند. زن در نظر آن ولی نعمتان به منزله مبرز (آبریزگاه) و موالی بود که فقط باید خود را در آن سبک بکنند و بی‌اهمیت‌تر از میال که برای مرتبه ثانی و ثالث به کار می‌آمد، باید تجدید و تعویض می‌شدند. وقتی بیلاقی می‌رفتند و روستائیان به تماشایشان می‌آمدند چند تن مورد توجه‌شان قرار می‌گرفتند و کار راه‌انداز چند شبه می‌شدند، و وقتی قشلاق می‌رفتند و عده‌ای به پیشواشان می‌آمدند به همان کیفیت چند نفر افتخار تخلیه کمر آن چند شب قشلاق را پیدا می‌کردند و برای اینکه هو و جنجال و سر و صدا نداشته باشد و به حرام‌خواری و زناکاری متهم نشوند نام صیفی‌های بر آنها می‌گذاشتند و بدین خاطر که لمس وجود مبارک، مس و

آهن وجود آنان را کیمیا می‌کرد ناموس اکبر می‌شدند و جیره و مواجب و اطاقی در اختیارشان قرار می‌گرفت و در گوشه‌ای از اندرون زندانی می‌شدند و از همه آزادی‌ها و حق حیات محروم بودند، تا آنجا که بسیار اتفاق می‌افتاد که یک قل و دو قل و سه قل بچه می‌آوردند و شاه را از آن خبر نمی‌شد و حتی وقتی می‌مرد و دفن می‌شد برای اینکه گرد ملالی خاطر مبارکشان را آزرده نکند مطلع نمی‌شدند و نام زنانشان را باید امین خلوت و حاجب‌الدوله به عرض برساند و مرکز و مورد آشنایشان را خدمه سرور در اختیار بگذارند و مرتبه دوم خلوتشان منوط به این بود که چقدر توانایی مالی داشته باشند و بتوانند دست‌اندرکاران امور مباشرت را از خود خشنود کنند و اگر نمی‌توانستند کار خودشان را راه بیندازند ناچار باید در حسرت وصال بسوزند مگر دستی از غیب درآید و کمک کند و باغبان و فراش و آشپز یا عمله‌ای وظیفه ظل‌الله را انجام دهد و زحمتشان را کم کند. این اعمال جواب قانع کننده‌ای به دکتر فورریه می‌تواند باشد که نوشته است: "جای این سؤال باقی است که آیا با وجود دیوارهای بلند اندرون و زندگانی صومعه‌نشینان زنان حرم و چادر و روبنده و خواجه‌سرایان که دائما مواظب ایشانند، این زنان دست از پا خطا نمی‌کنند و مرتکب امری که این همه از آن وحشت دارند نمی‌شوند؟ من که در این باب شک دارم." (۱۵۵) و بعد خود فورریه از یکی از دختران شاه یاد می‌کند که به خاطر ارتکاب کار خلافی چون نسبت نزدیک به اعلیحضرت داشته از غضب ملوکانه نجات می‌یابد، اما طرفش جابجا به قتل می‌رسد، و زن دیگری از زنان که نتوانسته بود موجب حامله شدن خود را بیان کند تا نزدیک مرگ پیش می‌رود.

دختر به ما نمی‌دهند

یکی از جهات زیاد بودن زنان را در حرم‌های شاهان قاجار این امر می‌دانند که غیر از بی‌سر و پاها و درمانده‌ها و روستائیان فقیر و بی‌کس و کار کسی تن به صیغه شدن با شاه و یکبار همبستری و بعد زندانی شدن در حرمسرا نمی‌داد و چون خود شاه نیز به این نکته واقف بود لذا هر چند وقت یکبار تازه‌واردی را به بستر می‌کشید تا شاید بتواند یکی از آنها اقناعش کند. در این مورد حکایت گونه‌ای هست که روزی امام جمعه داماد ناصرالدین شاه از وی سؤال می‌کند که "... چرا یک زن پدر و مادر دار حسابی نمی‌گیرد که این همه کثافت به دور خود جمع نکند و نان‌خور زیاد نکند. ناصرالدین شاه می‌گوید: واقعیت این است که دختر به عمله، بینه‌دوز و خشت‌مال می‌دهند و به ما نمی‌دهند. از جمله یکی کلب علی چینی بند زن بود که چون صیت زیبایی دخترش به گوش شاه می‌رسد و از او خواستگاری می‌کند، جواب می‌فرستد: ای کاش می‌توانستیم من و زن و دخترم

اسم و آوازه و شکوه و جلال دستگاه سلطنت را بر نان و پنیر و اطاق کاه‌گلی چینی بند زنی خودمان ترجیح بدهیم و چشم‌گیرمان بشود. شبانه دخترش را به شاگرد خیاطی می‌دهد و خود را خلاص می‌کند. " (۱۵۶)

حمام رفتن هر روزه شاه

عیاشی‌ها و هم‌خواهی‌های هر شب، تردیدی نیست که حمام رفتن هر روزه را نیز به دنبال دارد، و اصولاً یکی از برنامه‌های ناصرالدین شاه این بوده که همه روزه ساعتی را نیز در حمام به گذراندن وقت بپردازد. دوست‌علی معیارالممالک در وصف حمام رفتن‌های شاه می‌نویسد: "... حمام مخصوص در انتهای دالان تنگ و تاریکی واقع و رخت‌کن آن دارای شاه‌نشین وصفه و سکوه‌ای قشنگ بود چون شاه به سر حمام می‌رفت، بعضی از خانم‌ها آمده دور می‌ایستادند. روی یکی از سکوها سمار و بساط صبحانه قرار می‌دادند و شاه در حین صرف صبحانه با خانم‌ها صحبت می‌داشت. اقل بیگم خانم که از صیغه‌های شاه و اهل ترکمان بود رئیس قهوه‌خانه مخصوص و کارهای سر حمام از لباس‌کندن و پوشاندن و غیره با او بود. هر روز شاه پیراهن و زیرشلواری نو بر تن می‌کرد و پیراهن و زیرشلواری روز قبل را اقل بیگم خانم ربوده به علی‌خان ترکمان برادر خود که رختخواب‌دار شاه بود می‌داد. از صرف جیب روزی سه بسته مسکوک زر کنار مسند شاهی می‌نهادند. در یک بسته چهل پنجه‌زاری، در بسته دیگر پنجاه دو هزار و در بسته سوم پانزده اشرفی بود که برای انعامات، آنها را در کیف زنجیری طلای خود می‌ریخت. بیشتر اوقات پس از دادن انعام‌های روزانه آنچه را باقی می‌ماند به فاطمه یکی از صیغه‌هایش می‌سپرد و او آنها را در کیف بزرگ چرمی جمع نموده و در پایان سال به حضور می‌آورد. شاه را چند غلام بچه مخصوص بود که هر مرتبه دو تن از آنها برای خدمت در حمام حاضر می‌شدند، از جمله شاه‌پلنگ خان که وی را به نام پدرش که از تفتگذاران مخصوص بود می‌خواندند. حاج حیدر خاصه تراش، قبل از آمدن خانم‌ها از نارنجستان به سر حمام آمده به درون می‌رفت و پس از آن که همه خارج می‌شدند بیرون می‌آمد. " (۱۵۷)

لباس و آرایش زنان اندرون

در زمینه آرایش خانم‌های اندرون، نوع لباس آنها، و علاقمندی‌شان به زر و زیور مطالب گوناگونی از زمان قاجاریه باقی مانده که ما به دو قسمت از نوشته‌ها که مستند بنظر می‌رسد اشاره می‌کنیم. دوستعلی معیرالممالک که خود زنان آن دوره اندرون را دیده می‌نویسد: "... در آنوقت مد از اندرون بیرون می‌آمد و زن‌های شهر پیوسته چشم بدانجا داشتند تا از آن میان چه تراوش کند و آنها پیروی نمایند. چهارقد‌ها معمولاً از زری و گارس و شمش بود. و چهارقد قالبی را در اندرون اختراع نمودند. بدین معنی که سر چهارقد‌ها را به زحمت زیاد و با آدابی مخصوص با نشاسته قالب می‌کردند، و مرغوب‌ترین انواع آن را آفتابگردانی می‌خواندند. این عمل کار هر کس نبود، بلکه برخی در این فن متخصص بودند و دیگران به آنها رجوع می‌کردند. بعضی روی چهارقد، کلاغی به سربسته زیر گلو گره می‌زدند. زن‌ها زلف‌ها را چین چین و حلقه حلقه نموده با لعاب و به‌دانه به پیشانی می‌چسباندند. با وسمه یا رنگ و حنا ابروهای پهن و پیوسته می‌کشیدند و گاه میان آن خالی کوچک می‌نهادند. چشم‌ها را سرمه کشیده، چهره را سفیداب و سرخاب زیاد می‌مالیدند. بر پشت لب سبیلی باریک می‌کشیدند و لب را اندکی با سرخاب رنگ می‌دادند. زنان در اوایل ابرخالق برتن می‌کردند که سردست بلندی داشت و دور آن را یراق دوخته، روی پیراهن برمی‌گرداندند. رفته رفته نیم تنه جای آن را گرفت که آن هم به انواع مختلف دوخته می‌شد. تنبان‌ها کوتاه و تا سر زانو نمی‌رسید، ولی بسیار گشاد و پر چین بود و در آن فنرها قرار می‌دادند تا به اصطلاح چتری بایستد، و برای آنکه این منظور بهتر عملی شود زیر تنبانی‌های آهار زده می‌پوشیدند، و تنبان دایره‌ای به شعاع نیم ذرع بلکه بیشتر به دور خانم‌ها تشکیل می‌داد. دور آنها را نیز کمر و یراق‌های پهن گرانبها می‌دوختند. هنگامی که دسته‌ای از خانم‌ها بدنبال شاه راه می‌رفتند تنبان‌هایشان به طرز خوشی حرکت می‌کرد و از عقب منظری تماشائی داشت. آن وقت در ایران جوراب بلند معمول نبود، و همه جوراب کوتاه بپا می‌کردند و ساق‌های سیمین تا بالای زانو نمایان بود، کفش‌ها هم نوعی از گالش بود که از دیوار فرنگ می‌آوردند و خانم‌های کشیک از آن می‌پوشیدند. بعدها که مسو پیلو تاجر فرانسوی با زرش به تهران آمد و چیزهای تازه با خود آورد، مد اندرون نیز با وارد شدن این اشیاء، تغییر یافت و شلوارهای کش‌جای جوراب‌های کوتاه، و کفش‌های چرمی گوناگون جای ارسی‌های مداد را گرفت. خانم‌ها در آرایش خود جواهر زیاد بکار می‌بردند. نیم تاج و بوته‌های زیبا به سر می‌زدند و گاه در گوشه زلف پره‌ای الوان نصب می‌کردند و سینرئیز می‌انداختند و بازوبند‌های بزرگ گرانبها می‌بستند که رشته‌های ابریشمی در زیرش آویزان و به هر رشته سکه‌ای زر آویخته بود. همچنین گل‌ها و اشیاء ظریف دیگر از طلا و سنگ‌های قیمتی به خود می‌زدند و

انگشترهای متعدد در انگشتان می کردند. " (۱۵۸)

دکتر فوروپه لباس زنان اندرون را نسبتاً ساده می داند و اشاره می کند به اینکه آنان "... یلی بر تن دارند که جلوی آن را از سینه به پائین با دکمه می بندند و تا پائین کمر می آید و از زیر آن پیراهن کوتاهی پیداست، و زیرجامه ای می پوشند که از زانو پائین تر نمی آید و روی آن شلیقه^۱ پر بادی است. نیم تنه و پیراهن بقدری کوتاه است که با هر تکان مختصری قسمتی از بالاتنه نمایان می شود. برای آنکه چیزی از قلم نیفتاده باشد، می گوئیم که این زننها غالباً "چهارقدی بر سر می اندازند و آن را در زیر چانه گره می زنند برای آنکه گیسوان زیاد و بافته^۲ ایشان را که روی دوش و پشت سرشان آویزان است مستور دارد. به علاوه بعضی از ایشان جوراب سفید نازکی نیز بپا می کنند. خلاصه لباس همه از پیر گرفته تا جوان بهمین وضع است. زنی که می خواهد در اندرون حرکت کند چادر نمازی بر سر می اندازد و دم در کفش خود را می پوشد و حرکت می کند. اما اگر بخواهد بیرون بیاید، حرکت صورتی دیگر دارد. به این معنا که به لباس مخصوص تمام زنهای مسلمان که اجباراً باید همان را در بر کنند درمی آید تا به آزادی بتواند در کوچه ها قدم بزند. در کوچه لباس همه زنها یکی است. تا آنجا که شناختن ایشان حتی بر شوهرانشان نیز ممکن نیست. زن بعد از آنکه شلوار بلندی را که آبی تیره و گاهی هم بنفش، و اگر سیده باشد سبز است و تا بند پا را می گیرد، پوشیده، چادری سیاه یا نیلی رنگ که آستین ندارد و تا مچ پائین می آید و همه اندام را می پوشاند بر سر می اندازد و صورت را در زیر روبندی مخفی می کند و از سوراخ های آن که بی شباهت به غریال کوچکی نیست می بیند و نفس می کشد. اگر چه این لباس رو برای همه زنان ایرانی از جهت شکل و رنگ و جنس پارچه یکی است، لیکن نباید تصور کرد که حال لباس زیر هم همین است. " (۱۵۹)

فوروپه، از اندرون شاهی به عنوان مرکز تفنن بازی و آرایشگری زن ها یاد می کند که از هر جا بیشتر در آنجا بازار آن رواج دارد و جایی است که نمایشگاه مخصوص جواهرات گرانقیمت و پارچه های نفیس و البسه^۳ زربفت محسوب می شود و هر زنی در بند این است که با چه آرایش و نمایی رقبای خود را سرافکنده و دوستان خود را شاد نماید. فوروپه آنگاه به حرصی که زنان اندرون از جهت جلوه کردن و منحصر بفرد بودن دارند اشاره می کند و می گوید: "... اگر زنی می خواهد که لباسش از جهت جلوه و جمال منحصر باشد می فرستد هر چه از آن پارچه در بازار بدست آید بخرد تا دیگری نتواند از همان لباس داشته باشد، و من زنی را می شناسم که در عرض یک ماه برای همین قبیل خریده ها سی هزار فرانک پول داده است. " (۱۶۰)

۱۵۸ - همان، ص ۲۲

۱۵۹ - سه سال در دربار ایران، پیشین، ص ۱۱۲

۱۶۰ - همان، ص ۱۱۹

ساختمان‌های اندرون

قبل از آنکه به ساختمانهای اندرونی ناصرالدین شاه بپردازیم بد نیست اشاره شود که بنای ساختمان فتحعلی شاه قاجار دارای وسعت زیادی نبود ولی طرز ساختمان خوشی داشت. ایوان‌های منقش به صورت‌های مختلف و زینت یافته به گچ‌بری‌های ظریف و طلا و لاجوردیش هر نظری را جلب می‌کرد، و در یک قسمت عمارت تالار آئینه فوق‌العاده زیبایی که دارای شام‌نشین‌ها، طاقت‌ها و گریختگی‌های قشنگ وجود داشت که به تالار منظر مشهور بود که آن قسمت بعدها به خجسته خانم تاج‌الدوله دختر سیف‌الدوله میرزا نوه خاقان و زن عقدی ناصرالدین شاه اختصاص داشت. در مورد گسترش یافتن بنای اندرونی در زمان ناصرالدین شاه، دوست‌علی معیرالممالک می‌نویسد: "... پس از آنکه زنهای ناصرالدین شاه رو به ازدیاد گذاشتند، رفته رفته جا تنگ و مجبور به بزرگ کردن اندرون شدند. در سال یکهزار و سیصد و یک قمری که ناصرالدین شاه به مشهد رضا علی‌ه‌السلام مشرف شد، به آقا ابراهیم امین‌السلطان پدر میرزا علی اصغر خان اتابک امر کرد که دستور دهد در زمان غیبت او اندرون وسیع و درخوری بنا کنند. او نیز معمارهای کاردان و بناهای زبردست را خواست و طرح بنای اندرون تازه را ریختند و در ظرف چند ماهی که شاه به مسافرت رفته بود بنای یاد شده را به پایان رسانیدند. البته نگفته نباید گذاشت که با وسعت دادن اندرونی و بناهای ساختمان‌های جدید قسمت‌هایی از ابنیه تاریخی قبلی ویران شد. با پایان گرفتن بنا شاه از سفر مشهد مراجعت کرده و با اهل حرم در آن قرار گرفتند.

اندرون، فضای مستطیلی بود که در چهار طرف آن بناهای دو طبقه بسیار بی‌تناسبی با تالارهای بزرگ ساخته شده و اطاقها از طرفی به فضای وسیع محصور بین بناها و از طرف دیگر به حیاط‌های کوچکی که هر یک متعلق به یکی از زنهای شاه و به نام مخصوصی از قبیل حیاط سروستان و انارستان و غیره نامیده می‌شدند راه داشت. در وسط، عمارت دو طبقه بسیار زیبایی بر خلاف بناهای دیگر از روی نقشه کاخ دلمه باغچه سلطان عثمانی ساخته شده بود که خوابگاه خوانده می‌شد و دور آن نرده‌های فلزی قرار داده بودند و در آهنی مخصوصی داشت. پس از آنکه یکی از سرایداران موزه، شهبانه از جواهر تخت سلطنتی دزدید، شاه تمام جواهر و اشیاء گرانبها را به اندرون برده در طبقه زیرین همین عمارت جای داد و خزانه و وجوه نقد را نیز به آنجا منتقل کرد.

اطاق‌های انیس‌الدوله که در واقع ملکه بود به حیاطی نگاه می‌کرد که حیاط طنبی نامیده می‌شد و تالاری داشت که به همین نام معروف بود و میدان‌های جنگ شاه با روس‌ها به دیوارهای آن منقوش بود. در اندرون دو چنار بزرگ کهنسال بود که هر دورا در دوره‌های بعد بریدند. یکی از آنها به چنار عباس‌علی معروف بود و دور آن نرده‌های سبز رنگ نصب و دری برای ورود در یک

طرف قرار داده بودند. زیارت‌نامه‌ها در آنجا آویخته بودند و هر شب شمع‌ها می‌افروختند و بنا بر عقیدت، کهنه‌ها به نرده‌ها و شاخ‌های درخت می‌بستند. نه‌ز بزرگی نیز همیشه به دور چنار عباسعلی می‌گردید و آنجا را مناسب برای بازی کودکان اندرون کرده بود. نکته جالب در مورد چنار عباسعلی در اندرون این بود که یکی از خدمه اندرون مرتکب خلافی شد و از آنجا که دانست مورد خشم و بازخواست خانم خود قرار خواهد گرفت، شبانگاه فرار کرد و در حضرت عبدالعظیم متحصن شد. چون این خبر بگوش شاه رسید سخت به رقت آمد و به خانم کلفت فراری گفت تا از تقصیر وی در گذرد. آنگاه برای آنکه اهل اندرون ملجاء و مامن نزدیکی داشته و هنگام ضرورت بدان پناه برند، در نهان به یکی از گیس‌سفیدان حرم دستور داد تا شهرت دهد که خواب‌نما شده و به وی گفته‌اند که در پای چنار کهنسال پر شاخ و برگ کنار مظهر قنات مهرگرد واقع در اندرون، امامزاده‌ای به نام عباسعلی مدفون است. همین که این آوازه در اندرون پیچید اهل حرم شادیه‌ها کردند و از شاه خواستند تا نرده‌های دور آن درخت کشیده شود. شاه به نصب نرده‌های امر نمود و آن را به رنگ سبز اندود کرد. از آن پس درخت یاد شده به چنار عباسعلی معروف شد و زیارت‌نامه مخصوصی به تنه آن آویختند و اطرافش شمع‌دان‌های نقره کوبیدند و هر شب شمع‌ها در آن افروختند. رفته رفته این چنار اهمیتی به سزا یافت و بست محکمی شد. اهل اندرون نذرهای خود را از قبیل حلوا و غیره در پای آن می‌پختند و به بدنه و پوستش دخیل‌ها می‌بستند. به این ترتیب با حیل، ناصرالدین شاه برای نیازمندان حرم نقطه توجه و مامن نزدیکی در اندرون به وجود آمد. (۱۶۱)

اطاق‌های بنای شمس‌العماره نیز که اکنون در خیابان ناصر خسرو تهران باقیست مخصوص اهل حرم بود و ایشان از اندرون و از دالان‌هایی که هیچ کس در آنها نبود به اینجا می‌آمدند و در پشت پنجره‌های محفوظ می‌نخستند و از بالای آن، باغ گلستان را از طرفی و خیابان پر جمعیت ناصریه را از طرفی دیگر تماشا می‌کردند. یک در بازار نیز در مقابل شمس‌العماره باز می‌شد، و از بالای این ساختمان علاوه بر نقاط نزدیک، اطراف تهران را هم می‌توانستند ببینند. (۱۶۲)

در توصیف ساختمان‌های اندرون دکتر فوریه نیز که آن نقاط را دیده مطالبی در یادداشت‌های خود آورده است. از جمله در مورد ساختمان اندرون و خوابگاه می‌نویسد: "... اندرون در قسمت شمالی قصر است و من تا کنون چند بار داخل آن شده‌ام، گاهی از در نارنجستان که مخصوص رفت و آمد شاه است، گاهی نیز از در معمولی که از راه خیابان به در العاسیه منتهی می‌شود. این در اخیر نیز که به اندرون راه دارد هیچ وقت باز نیست و اینکه آن را به این اسم موسوم ساخته‌اند به علت آئینه‌های کوچکی است که روی آن کار گذاشته‌اند و از دور مثل الماس می‌درخشد. هر وقت که

۱۶۱ - یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۱۰ تا ۱۲ و ص ۴۳

۱۶۲ - شمس‌العماره بناشی است هفت طبقه با معماری ایرانی و اسلوب فرنگی که پس از بازگشت ناصرالدین شاه از سفر اول فرنگ ساخته شد.

از در نارنجستان داخل شوم به دستور شاه است، و در این صورت خواجه‌سرایي به امر او مرا تا اندرون هدایت می‌کند، ولی اگر از اندرون مرا برای عیادت مریضی بخواهند از در خارج می‌روم تا به حیاطی که خواجه‌سرایان در آنجا منزل دارند می‌روم و پیش‌آغابایی که سیاهی بلند بالا و لاغر اندامی حبشی است می‌روم. جناب اعتمادالحریم اگر هم همیشه همراه من همه جا نیاید، اقلًا "مرا تا دری که آخر دالانی است هدایت می‌کند، و از آنجا به خواجه‌سرایان مخصوص خانمی که باید به عیادت او بروم تحویل می‌دهد، و من از دری که فوراً" از عقب به روی ما بسته می‌شود داخل حیاط بزرگی می‌شوم و می‌بینم که یک عده زیاد از زنانی که خود را در چادر سفیدی که مثل کفن پیچیده‌اند به فریاد خواجه‌سراها هر کدام به گوشه‌ای متواری می‌شوند و به اطاق‌های خود که همه طرف حیاط را گرفته جز طرف جنوبی که متکی به موزه و نارنجستان است یا به حیاط‌های کوچکتر دیگری می‌روند. در وسط این حیاط بزرگ که باغچه‌هایی مربع شکل دارند و درخت چنارهای بلند و پر برگ در آنها کاشته شده عمارت دو طبقه‌ایست بنام خوابگاه که شاه معمولاً" شیها در آنجا استراحت می‌کند. عمارت خوابگاه که مربع شکل است بر روی زمین کم ارتفاعی ساخته شده و دروازه‌های آن غلام گردشی است با ستون‌های عدیده و به توسط پلکانی به مرتبه اول راه دارد و در جلوی آن سردری است که به شکل طاق بر روی آن قرار گرفته و در وسط این سردر یک پلکان مرمری است با پانزده پله. عمارت خوابگاه از بالا منتهی می‌شود به بام مسطحی که در دور آن نرده کم ضخامت کشیده و روی آن گلدان‌هایی پر از گل گذاشته‌اند، و همین کیفیت نمایش و جلوه عمارت را بیشتر کرده است. چهار طرف عمارت با حجاری و سرستون‌های گچی و نقوش گچ‌بری تزئین شده و بر سردر پنجره‌های بیضی شکل آن از گل و بوته گچ‌بری‌های بسیار زیبایی ساخته‌اند و این ترتیب در تمام طبقات عمارت رعایت شده. البته کسی که در چنین قصر آرام مجلل که هزار زن به پاسداری آن مشغولند می‌خواهد، بهترین خوابها را می‌بیند و به خوشترین وضعی سر بر بالین استراحت می‌گذارد. " (۱۶۳)

به جز اندرونی و خوابگاه که در قصر شهری وجود داشت و وصف آن رفت، اندرونی‌هایی نیز در اطراف شهر و در نقاط خوش آب و هوا ساخته شده بود که در مواقع خصوصی شاه و اهل حرم بدانجاها می‌رفتند و مدتی را در آن مکانها می‌گذراندند. از جمله اینها یکی عمارت اندرون در عشرت‌آباد بود. فوریه در مورد این ساختمان و عمارت خوابگاه آن می‌گوید: "اندرون در قسمت آخر قصر واقع است و وضعی خاص دارد و عمارت خوابگاه آن به صورت یک برج واقعی است، دارای سه مرتبه روی یک طبقه زیر زمین، و هر قدر عمارات اهل حرم کوتاه و کوچک است، خوابگاه، بلند و بزرگ می‌نماید. عمارات اهل حرم، خانه‌های کوچک مجزائی است که آنها را در ردیف هم و به یک شکلی دور حوض ساخته‌اند و منظره هر یک از آنها از دور بی‌شابهت به قبر نیست. دیوار بلندی بر

آنها مشرف است و یک ردیف درخت تبریزی آنها را از نظر اشخاص نامحرم مستور می‌دارد. " (۱۶۴) فوریه، اندرونی صاحبقرانیه را یکی از بهترین اندرونی‌های سلطنتی می‌داند که ظاهراً " حرم شاه در آنجا از سایر مکان‌ها راحت‌تر و خوشتر بودماند. او می‌نویسد: "... در بالاتر از محلی که ناصرالدین شاه عمارت حالیه را ساخته سابقاً " قصر فتحعلی شاه بود و این شاه آن را خراب کرده و قصر خود را به عوض آن در میان این پارک وسیع بنا نموده قریب چهل منزل جدا جدا کرد که هر یک اقلاً سه اتاق دارند برای زنان حرم ساخته است و جلوی آن که از همه بزرگتر است ایوان بزرگی ترتیب داده. از این منازل گذشته، در طرف دست راست عمارت مجزائی است مخصوص به امینه اقدس و در طرف چپ عمارتی دیگر مخصوص به انیس‌الدوله که دیواری آنها را از منازل سایر اهل حرم جدا می‌کند. عمارت انیس‌الدوله را که چند دستگاه است سابقاً " برای مهد علیا مادر شاه ساخته بودند. " (۱۶۵) البته به جز ساختمان‌های یاد شده، بناهای دیگری نیز چه در نزدیک تهران و چه در شهرستان‌ها وجود داشت که کمتر مورد استفاده قرار می‌گرفت.

سفرهای شاه و زنانش

بهار که فرا می‌رسید، از اواسط این فصل گشت و گذارهای شاه در باغ‌ها و بیلاق‌ها آغاز می‌شد. ابتدا ناصرالدین شاه به باغشاه می‌رفت و پس از دو سه روز اقامت، از آنجا مرتباً " به عشرت‌آباد و قصر قاجار و سلطنت‌آباد و صاحبقرانیه و دیگر باغهای سلطنتی می‌رفت. علاوه بر اینها شاه به باغی موسوم به عیش‌آباد نیز می‌رفت که بین عشرت‌آباد و قصر قاجار قرار داشت و به سبک ساختمان‌های متاخر ساخته شده بود که چهار سال بعد از آبادی آن، شاه کشته شد و با رفتن او آثار باغ نیز رفته رفته از میان رفت. معیرالمالک در مورد این سفرها می‌نویسد: "... شاه پس از چند روز درنگ در قصر قاجار، به سلطنت‌آباد می‌رفت و در آنجا نسبتاً " بیشتر توقف می‌نمود. پس از آن یکماه هم در صاحبقرانیه مانده، آنگاه به مسافرت‌های پشت کوه می‌رفت. هر سال مسافرت بیلاقی را از سمتی آغاز و پیوسته به سرخ حصار ختم می‌نمود و پس از آتش‌پزان در آنجا به تهران بازمی‌گشت. در این سفرها، اردو از هفت الی ده هزار تن تشکیل می‌یافت. تقریباً " نصف زن‌های شاه همه جا در رکاب بودند و بقیه در صاحبقرانیه می‌ماندند. خانم‌هایی که در رکاب بودند به دودسته تقسیم می‌شدند. عدمای با چادر و چاقچور و روپنده بر اسب‌ها سوار شده، چترهای دسته مرصع یا آویزدار بر سر می‌گرفتند و با جلودارها و دیگر سوارهای مخصوص خود راهی می‌شدند. گروه دیگر که به اصطلاح

سوارکار بودند چهره را تا زیر چشم در کلاغی پیچیده، روی پیشانی آفتابگردان می‌زدند، (۱۶۶) بطوری که از رخساره جز دو چشم سیاه و درخشان بیرون نمی‌ماند. چکمه نیز بپا می‌کردند و به چالاکي بر پشت اسب‌ها بسته و در جاهای مناسب به تاخت و تاز می‌پرداختند. گاه شاه به تماشا می‌رفت و سواران خان‌ها می‌ایستاد و با هر یک به مناسبت حال، شوخی و مزاح می‌نمود. قبل از هر مسافرت چند مهندس و هزار عمده برای مرمت راه‌ها می‌رفتند و در حین مسافرت هم راه‌سازها با اردو حرکت می‌کردند. هر ساله هزار سرباز و دو دسته موزیک نظامی همراه و هر بامداد و شامگاه نزدیک سرپرده سلطنتی آهنگ‌های خوش می‌نواختند. هرگاه مسافرت با ایام عزامه می‌شد چند روضه‌خوان معروف با اردو همراه بودند و شبها در حضور شاه و چند نقطه دیگر اقامه عزاء به عمل می‌آمد. در چنین سفرهایی بالغ بر یکصد خیمه بزرگ و کوچک برای حرمخانه در کناری افراشته و از سه طرف آن را با تچیرهای قرمز محصور می‌کردند. جانب دیگر که پشت به اردوگاه بود باز و کسی را قدرت عبور از آن حدود نبود و شب‌ها چند قراول تا بامداد پاس می‌دادند. " (۱۶۷)

دکتر فوری به پزشک مخصوص ناصرالدین شاه که در اغلب سفرها همراه بوده می‌نویسد: "... با وجود اینکه مدتی زیاد از تهران دور نشده بودیم، ناصرالدین شاه قریب به پانصد زن را همراه خود داشت و منظرهٔ سان ایشان که در سی کالسکه و هفده تخت روان حرکت می‌کردند خالی از غرابت نبود. در این کالسکه‌های عهد عتیق، غالباً "چهار زن می‌نشینند، ولی تخت روان گنجایش دو نفر به حال چهار زانو دارد، و اگر پست و بلندی‌های راه و لغزیدن پای قاطرها نباشد یکنفر به راحت می‌تواند در آنها بخواهد..." (۱۶۸)

البته قبلاً نیز اشاره شد که شاه در چنین سفرها، علاوه بر زنان متعدد همراهش همیشه چشمش به دنبال طعمهٔ تازه‌ای در میان مستقبلین روستاهای سر راه نیز بود و گاهی چند تن از آنان را انتخاب می‌کرد تا در مسافرت آن نقاط وسیلهٔ اطفاء شهوتش باشند. اما در سفرهای خارجی، شاه علاقه‌ای بهمراه بردن زنان نداشت، زیرا در کشورهای که در فرنگ اقامت می‌کرد با پول‌های مملکت می‌توانست از زنان خارجی برای فرو نشاندن آتش شهوتش استفاده کند. فقط در سفر اول "... دو تن از زنان محبوبهٔ اندرون، یعنی انیس‌الدوله و عایشه خانم را همراه برد اما در مسکو مجبور شد که ایشان را به تهران باز گرداند." (۱۶۹)

در مورد سفرهای بی‌نتیجه شاه به فرنگ حاج سید محمد باقر میرزا می‌گوید: ناصرالدین شاه

۱۶۶ - لیه کلاه، تکه چرم یا پارچه ضخیم که آن را مانند لیهٔ کلاه درست می‌کنند که آفتاب به چهره نتابد.

۱۶۷ - یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۱۲۶ به بعد با اندکی تلخیص.

۱۶۸ - سه سال در دربار ایران، پیشین، ص ۱۵۴

۱۶۹ - همان، ص ۱۴۸

سفر و شکار را دوست می‌داشت. عشق سفر فرنگستان، تحمیلات فوق‌العاده بر ایران وارد کرد. در عوض اینکه اقتداء به قوانین و عدل و علم، و صنایع و اختراعات جدید اروپائیان نمایند، پول ایران را برده به عیاشی‌های ناگفتنی صرف کردند و راه متاع‌های غیر لازم را به ایران بازتر کردند. آنچنانکه ابراهیم تیموری نیز در کتاب عصر بی‌خبری آورده، سفرهای ناصرالدین شاه پر بوده از توصیف زن فلان آقا که در فلان شب‌نشینی فلان لباس را پوشیده و شاه مفتون زیبایی و خوشگلی او شده یا وقتی فلان رقاصه فلان سیرک مشغول بازی است تن و بدن سفید و اندام قشنگ و ظریفش شاه ایران را از حال برده. در سفرهای زیارتی نیز زنان به تکاپو می‌افتادند تا هم از سیاحت و هم از زیارت محروم نمانند. در این مسافرت‌ها بنا به خوی و خصلت زنان حرم، حسادت و چشم و همچشمی‌ها نیز آشکار می‌شد. اعتمادالسلطنه از این نوع مسافرت‌ها و زیارت‌ها که به مشهد انجام گرفته بود می‌نویسد: "... عصر از در خانه به مقصد زیارت آستان مبارک آدمم، معلوم شد حالا زیارت هم در میان حرمخانه یک نوع رقابت و چشم و همچشمی شده است. از صبح الی عصر به واسطه دستگاه انیس‌الدوله و غیره قرق می‌شود. مردم دو هزار فحش می‌دهند. بعد به جهت امینه‌اقدس." (۱۷۰)

تفریحات و سرگرمی‌های زنان اندرون

زندگی زنان قصر ناصرالدین شاه گرچه یکتا وخت و در بسیاری مواقع کسل‌کننده بود، اما در فرصت‌هایی که دست می‌داد، خانم‌ها و شاهزاده خانم‌ها از تفریحاتی که برایشان وجود داشت حداکثر استفاده را می‌کردند. از جمله این تفریح‌ها در اواسط بهار هر سال دعوت شاه از زن‌ها و دخترهای خود و اغلب خانم‌های شاهزادگان و اشراف و وزراء به قصر قاجار بود چون خانم‌ها به آتش‌رشته میلی وافر داشتند لذا غذای عمده آن روز را هم آتش‌رشته تشکیل می‌داد. آنگاه هر چند تن از خانم‌ها با کسانی که انس و الفتی داشتند در نقطه باصفائی کنار حوض‌ها و نهرها، یا روی سبزه‌زارها و زیر سایه درختان فرش می‌گسترده و گرد قدح‌های آتش‌رشته به خوردن می‌نشتند و در طول مدت صرف ناهار نوازندگان زنانه آن زمان از قبیل دسته گل‌رشتی، دسته طاووس، دسته مومن، و دسته ماشاءاله در نقاط مختلف باغ به نوازندگی و نواخوانی می‌پرداختند و شاه در این حال به گردش می‌آمد و نزدیک هر گروه از میهمانان اندک زمانی ایستاده صحبت و شوخی‌های مناسب می‌نمود.

بعد از ظهر همان روز برای سرگرمی و تفریح بیشتر خانم‌ها، یک مسابقه کشتی نیز برگزار می‌شد،

و زنان دعوت شده با شعف بسیار برای تماشا پشت پرده زنبوری فرار می‌گرفتند و مراسم کشتی را تماشا می‌کردند. چون کشتی به پایان می‌رسید، خواجه‌سرایان اسب‌های خوش‌روش، والاغ‌های آرام حاضر آورده، خانم‌ها با تنبان‌های چتری بر آنها سوار می‌شدند و در خیابان‌ها به تاخت و تاز می‌آمدند و هیاهو و قهقهه از هر سو برمی‌خاست. برخی از خانمها که در فن سواری کارآمد بودند و همه ساله در سفرهای پشت کوه خود را می‌ورزیدند، در حضور شاه شیرین کاری‌ها می‌کردند. از جمله فخرالدوله دختر شاه تفنگ بدست می‌تاخت و بعضی پرندگان را صید می‌کرد. (۱۷۱)

ناصرالدین شاه که مانند نیای بزرگوار خویش فتحعلی شاه قاجار به جنس زن زیاد دلبستگی داشت، به سرگرمی آنان نیز توجه می‌کرد تا زندگی زنان اندرون کسل‌کننده و ملال‌انگیز نباشد. "یکی از کارهای عجیب او این بود که در مجلس روضه‌خوانی مخصوص زنان حرم‌سرا شرکت می‌کرد و گهگاه نیز امرا و سرکردگان لشکری و کشوری را مجبور می‌کرد که سبزی و بنشن پاک کنند و دسته جمعی آتش رشته بپزند... و خودش ملاقه بدست می‌گرفت و آمتین‌ها را روی بازو جمع می‌نمود کاسه کاسه برای یک یک زنان حرم‌سرا آتش رشته می‌کشید و سینی‌ها را روی سر رجال مملکتی می‌نهاد و از آنها فراش و امریز می‌ساخت و هر کدام را با یک کاسه آتش به در خانه‌های متعدد محدوده حرم‌سرای شاهی می‌فرستاد." (۱۷۲)

البته این کار نه بخاطر ثواب بلکه صرفاً "بخاطر تفریح و سرگرمی خود و زنان حرم بود، اینگونه تفریحات شاه و بازی گرفتن رجال مملکت برای انبساط خاطر زنان اندرون، مقارن زمانی بود که در همسایگی غربی ایران، سلطان عثمانی قلمرو خویش را از غرب تا طرابلس و طبرق و از جنوب تا یمن و عمان و از شمال غربی تا مرزهای رومانی توسعه داده بود و کشورهای اروپائی به سرعت هر چه تمامتر از پیله‌های خویش بیرون می‌آمدند و خویشتن را برای طلوع خورشید درخشان قرن بیستم آماده می‌کردند.

برخی از زنان نیز همانند پادشاه، برای سرگرمی خود، اوقاتشان را از جهت اینکه خویش را مقدس و پرهیزگار جا بزنند، صرف بحث بر سر نماز و روزه و حلال و حرام و احادیث و اخبار می‌کردند. "... شیخ اسداله حافظ قرآن که در اثر ابتلا به آبله نابینا شده بود و بر مسائل دینی احاطه داشت و قرائت را نیکو می‌دانست، هر روز به اندرون می‌آمد و زن‌های شاه دورش گرد آمده مجلس تماشائی تشکیل می‌دادند. این شیخ، بسیار شوخ و لطیفه‌گو بود و هنگام صحبت کنایه‌های قشنگ بکار می‌برد. گاه که شاه اطراف اندرون در گردش بود به مجلس آنان وارد می‌شد و قدری ایستاده به بیانات شیخ گوش می‌داد و انعامی به وی مرحمت کرده، از پی کار خود می‌رفت.

۱۷۱ - یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، ص ۱۳۴ به بعد با تغییر و تلخیص

۱۷۲ - مجله زن روز، شماره ۶۷۳، به تاریخ شنبه ۱۲ فروردین ۱۳۵۷

کور دیگری هم بود از اهل کردستان که کمانچه کوچکی داشت و آن را بروی زانو نهاده خوش می‌نواخت. و چون امین‌القدس نیز کرد بود اغلب نزد وی می‌آمد. بعضی روزها که شاه سر کیف بود به نوازنده نابینا می‌گفت که به مجلس شیخ‌اسداله در آمده کمانچه بکش و به وی ایرادهای مذهبی بگیر، و او هر چه بدگویی کند تو بکار خویش مشغول باش. یکی از روزها که شیخ گرم مساله‌آموزی بود ناگهان صدای کمانچه برخاست. او ابروان را در هم کشید و گفت: این ملعون از شیاطین است و محضاً ما را نجس می‌کند، به او بگوئید که از اینجا دور شود. رفته رفته از طرفین کار به نزاع کشید و هر دو کور کورانه نزدیک یکدیگر شده به هم درآویختند. سارنده به شیخ بهینا غالب آمد و مشت‌های درشت بگارش می‌برد. بالاخره به امر شاه، خواجه‌سرایان پیش دویده آنها را از هم جدا ساخته و به هر دو انعامی شایان مرحمت شد. " (۱۷۳)

علاوه بر آنچه که آمد در سایر موارد نیز بیشتر تفریحات ناصرالدین شاه به بازیهای بچگانه می‌مانست، و نه درخور یک پادشاه و فرمانروای مملکتی بود که باید متانت و وقار خویش را حفظ کند. از جمله سرگرمی‌های ناصرالدین شاه یکی نیز این بود که بیشتر شب‌ها، بعد از شام تنها در اندرون راه می‌افتاد و با عصائی که در دست داشت به در اطاق هر یک از زنهایش می‌کوید. خانم وقتی در را می‌گشود از دیدن شاه خوشحال می‌شد، تعظیمی می‌کرد و می‌ایستاد، شاه گاه دست به زیر زنج آن خانم برده و شوخی‌های مناسب می‌کرد، جالبتر اینکه گاهی بعد از گفتن در، خود را گوشه‌ای مخفی می‌داشت. چون خانم از اطاق بیرون می‌آمد و کسی را نمی‌دید، به گمان آنکه یکی از خدمه با وی نیرنگ باخته است، فحش زیادی، به صاحب عمل می‌داد. هر گاه فحش‌ها خیلی آبدار بود، شاه خود را ظاهر نمی‌ساخت و از کناری فرار می‌کرد، و اگر فحش‌ها چندان درشت نبود خنده‌کنان از کمین‌گاه بیرون می‌آمد و به خانم جواب‌های مناسب می‌داد. در چنین مواقع هر زمان که به اطاق خانمهای محترمه می‌رسید، داخل می‌شد و می‌نشست و بعد از قدری صحبت از آنجا برمی‌خاست "... پس از پایان گردش شاه به قصر خود می‌رفت. زن‌ها خود را به بهترین وجهی آراسته، دسته‌دسته به حضور می‌رفتند و تعظیمی کرده به دور تالار می‌ایستادند، آخرا همه آنیس‌الدوله دامن‌کشان وارد می‌شد و تمام خانمها برابرش سر به احترام فرو می‌آوردند و شاه او را نزد خود می‌نشانند. بعضی شب‌ها که شاه به نوشتن نامه‌های لازم مشغول بود خانم‌ها ساکت می‌ایستادند و برخی با هم آهسته صحبت می‌داشتند تا تحریر تمام شود. آنگاه یکی از خواجها را به حضور می‌خواند و پاکت‌ها را نزد وی پرتاب می‌کرد و دستور رساندن آنها را می‌داد. بعد برخاسته، دور می‌افتاد و برابر بعضی خانم‌ها که از خارج آمده بودند (۱۷۴) می‌ایستاد و با هر یک به فراخور

۱۷۳ - یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۳۸

۱۷۴ - همیشه در اندرون قریب دوستان تن از زنان وزرا و بزرگان و شهبازان بودند که هر دسته مربوط و آشنا با خانمی بودند و چند شب نزد وی می‌ماندند و برای بعضی عرایض یکی از شب‌ها برای شرفیابی می‌آمدند.

حال، احوال‌پرسی و اظهار التفات می‌نمود و آنها نیز عرایض خود را به عرض می‌رساندند که غالباً حاجاتشان برآورده می‌شد. پس از ساعتی بهترین میوه‌های فصل را در ظرف طلا به حضور می‌آوردند. بیشتر اوقات به انیس‌الدوله امر می‌کرد که میوه‌ها را درست کند، گاه هم به امینه‌اقدس و فخرالدوله می‌فرمود که در حضور نشسته، آنها را پوست بکنند یا بشکافند. " (۱۷۵)

دستگاه اندرون برای تفریح بیشتر خانم‌ها از عمله طرب نیز خالی نبود، و زنان علاقه بسیاری به شنیدن موسیقی و گاه به شرکت در خواندن آواز داشتند. "... در بالاخانه انیس‌الدوله پیانوئی بود، ولی هیچ کس از اهل اندرون زدن آن را نمی‌دانستند، در آن زمان پنج یا شش پیانو در تهران بیش نبود و کمتر کسی از فن نواختن آن سر رشته داشت. محمد صادق خان که استاد سنتور بود و در اواخر ملقب به سرورالملک شد پیانو را نیز خوش می‌زد، عصمت‌الدوله، تبسم نامی از کنیزانش را بر آن داشت تا نزد سرورالملک پیانو بیاموزد، و او هر چه مشق می‌کند به عصمت‌الدوله نیز بیاموزد. این کار بین خانم‌های اندرونی شهرتی به سزا یافت و شاه را نیز خوش آمد، از آن پس هر شب که عصمت‌الدوله خدمت شاه می‌ماند حسب الامر باید پیانو بزند. او نیز با ممانعت و قاری پشت پیانو قرار می‌گرفت و مشغول زدن می‌شد و چون دستگاه آواز به پایان می‌رسید یکی از خانم‌ها که از عهده خواندن تصنیف برمی‌آمد آغاز خواندن می‌کرد. در این موقع غوغای عجیبی برپا می‌شد و دستمای از خدمه به اطراف اندرون می‌دویدند و به خانم‌هایی که نیامده بودند می‌گفتند زود بروید که عصمت‌الدوله پیانو می‌زند و مثلاً "فلان خانم می‌خواند، شاه کنار عصمت‌الدوله می‌ایستاد و زنبایش هجوم آورده، سرها را از لای گردنهای یکدیگر بهیرون می‌آوردند و صدای احسنت و آفرین از همه بلند بود و عقب‌ماندگان از هر گوشه و کنار می‌دویدند. مادر عصمت‌الدوله نیز که ماه‌نساء خانم نام داشت، بدستور شاه تعدادی دختر زیبا حاضر و آنها را به عمله طرب سپرده بود تا انواع ساز و آواز و رقصها بیاموزند و پس از تکمیل به اندرون فرستاده شود. ماه‌نساء خانم امر شاهانه را اطاعت می‌کند و در ظرف چند ماه دخترها را گرد آورده و آنها را به اساتید موسیقی آن زمان از جمله سنتور خان، خوشنواز خان، آقا علی اکبر، (۱۷۶) آقا غلامحسین، اسماعیل خان، جواد خان و غیره می‌سپارد و مدت دو سال دخترها به آموختن فن موسیقی و انواع سازها مشغول می‌شوند. روزی ماه‌نساء خانم بزمی ترتیب می‌دهد و شاه را از صبح به منزل خود دعوت می‌کند و بعد از ناهار در اطاق آئینه، رامشگران ماه‌پیکر در حضور شاه به سازندگی مشغول می‌شوند، این حال سخت پسند خاطر شاه را فراهم می‌آورد و انگشتی بس گرانبها که در انگشت داشت به ماه‌نساء خانم مرحمت می‌کند و انعام شایانی در حق اساتید نوازندگان مبدول داشته، دخترها را به اندرون می‌فرستد. ناگفته نماند که در اندرون وقتی این دوشیزگان بکار پرداختند، برخی از آنها را که ناصرالدین شاه

مطبوع طبعش واقع شد به صیغه خود درآورد و آنها در جرگه خانم‌های حرم‌سرا درآمدند. " (۱۷۷) یکی از تفریحات ناصرالدین شاه و زنانش گردش شبانه‌ای بود که ترتیب می‌یافت. این گردش که در پایانش مجلس عیش و بزمی نیز بود از عصر روزی که شاه اراده کرده بود تدارک می‌شد، به این ترتیب که "... غروب چند تن از خواجهمرایان در اندرون راه افتاده، ندا می‌دادند: گردش شبانه خبر فرمودند، این اصطلاح مخصوص اندرون بود و به محض آنکه صدا داده می‌شد، زن‌ها از خادم و خدمه، به جنب و جوش درآمده خود را آراسته و مهیای گردش می‌کردند. چند چراغ بزرگ برق باغ را چون روز روشن می‌داشت. زمزمه انهار به باغ منظری شاعرانه می‌داد و میان هر خیابان و کنار هر باغچه دور حوض دسته دسته خانم‌ها با آرایش‌های دلپسند و جامه‌های رنگارنگ با چهره‌های شکفته و لبان خندان می‌خرامیدند و شاه در میان آنان مانند خسرو پرویز یا هر یک از ماهروی‌ان به طرز خوشی می‌چمید و سخن‌های خوشایند می‌گفت. پس از پایان تفرج زن‌ها گروه گروه قهقه زن‌ان رو به عمارت می‌آوردند. در اطاق برلیان پرده‌ای زیبا می‌کشیدند. در یک طرف نوازندگان و در طرف دیگر خانم‌ها می‌نشستند و صندلی شاه را چنان می‌گذاشتند که به هر دو سوئگران باشد. آنگاه شاه با لنگری که مخصوص او بود بر آن قرار می‌گرفت و به اشاره وی بساط بزم آغاز می‌گشت. آقا جان، پدر سماع حضور که جد آقا حبیب سماعی باشد سازی اختراع کرده بود به ترکیب کمانچه با سیم‌ها و پیچ‌های زیاد و دستمای بلند. بهمین جهت آن را ایستاده می‌زد و مجلس آراء نام نهاده بود. در این شبها آن را در حضور شاه به صدا درمی‌آورد و انصافاً "خوش می‌نواخت. گاهی شاه میل می‌کرد که شام را همانجا بین زنهایش صرف کند. لذا سفره را به آداب مخصوصی در طرفی که خانم‌ها قرار داشتند می‌گسترند، و در بخاری اطاق آئینه که متصل به اطاق برلیان بود، یکی از خدمه شاه که سلطان کیایی نامیده می‌شد و حقیقتاً "در این فن استاد بود به کباب کردن چند جوجه می‌پرداخت. مجدالدوله که سمت خان سالاری (خوانسالاری) داشت در جلو، و چند فرش از عقب وی شام شاه را می‌آوردند. ظروف غذا تمام در پارچه‌های سپید پیچیده و مهمور به مهر خان سالار بود و می‌بایستی در حضور شاه مهر از سر آنها برگیرند. و نیز انواع ماست و مرباجات و شربت و غیره که در آبدارخانه ساخته می‌شد سر به مهر اعتماد حضرت آبدارباشی می‌آوردند. چالمه بلفاری پر از یخی که دوسه مینای می از بهترین شراب‌های قزوین و شیراز و اصفهان در آن بود کنار سفره قرار می‌دادند و گاهی شاه یکی دو پیاله از آنها می‌نوشید، و در شام فقط انیس‌الدوله را می‌نشانده که برایش سینه و ران‌های جوجه را حاضر نماید و گاه هم می‌شد که می‌فرمود: انیس‌الدوله بخور. او هم با ظرافت و کرشمه چند لقمه صرف می‌کرد. سایر زن‌ها تماماً "دور اطاق ایستاده بودند. گاهی هم دختر خود فخرالدوله را که معقوده مجدالدوله بود برای درست کردن و کشیدن غذا اجازه نشستن به سر سفره می‌داد. ناصرالدین شاه پر خور و شکم‌باز نبود، اما دوست داشت

از هر خوردنی بجشد و تفاله، هر چیز حتی سینه، جوجه و میوه‌جات را هم پس از جویدن بسیار بیرون می‌آورد. چند قسم ماست‌های عالی برایش ترتیب می‌دادند با گلپر تازه یا پسته یا چاتلانقوش یا کرفس. پس از شام یک فنجان کوچک قهوه، در قهوه‌خوری طلای مینا صرف می‌کرد و یک قلیان می‌کشید. قلیانش بسیار کوچک و ظریف و مرصع به احجار گرانبها بود. بالاخره پس از اتمام همه، این برنامه‌ها، با سرخوشی و تردماغی، با زن‌ها به صحبت و شوخی می‌پرداخت و سپس نوازندگان را مرخص و خود به خوابگاه می‌رفت. " (۱۷۸)

بهترین و مورد پسندترین نوازندگان در اندرون، نوازندگان و خوانندگان ناپینا بودند که ضمن طرب‌افزایی مجلس، چیزی هم نمی‌دیدند و در حقیقت محرم نیز بودند. بهمین خاطر نوازندگان کور در محافل اندرونی و حرمسرا بهتر راه باز می‌کردند تا سایر عمده، طرب. در زمان ناصرالدین شاه نیز برای تفریح خاطر اهل حرم دو دسته از این نوازندگان بودند که یک گروه را بطور مطلق دسته کورها و دیگری را دسته مومن کور می‌نامیدند. دسته اولی یا دسته کورها که رئیس‌شان کریم نام داشت و خود تار و کمانچه می‌زد و با تار نیز می‌رقصید، چند نفر دیگر همراه داشت که یکی ضرب‌گیر بود و دو نفر دیگر دف می‌زدند دختر کریم در این گروه کمانچه می‌کشید و زن دیگری آواز می‌خواند.

و اما دسته مومن عبارت بودند نخست از خودش که دایره می‌زد و می‌خواند و در علم موسیقی و درست خواندن مهارتی بسزا داشت، و دو دخترش نیز در گروه مومن کور ضرب می‌گرفت و در حقیقت اعضای این دسته همه از یک خانواده بودند.

علاوه بر اینها "... یکی دیگر از دستجات نوازندگان دربار ناصری دسته کوه‌ر خماری بوده‌اند که دسته مطرب زنانه به حساب می‌آمدند و در جشن‌ها و عروسی‌ها به ویژه در اندرون به اجرای برنامه می‌پرداختند. " (۱۷۹)

خواجه فندق و بی بی نقلی

از تفریحات دیگر ناصرالدین شاه، یکی هم شوخی با زندگی برخی افراد اندرون بود که این اعمال وی را ته شوخی و تفریح، بلکه باید جنایت نامید، و آن داستانی خواندنی دارد که عیناً می‌آوریم. "ناصرالدین شاه به مسخرگی و لودگی زیاد علاقه نشان می‌داد و بهمین علت دربار او کانونی جهت رشد و قبول دلقک‌ها و مسخره‌هایی مانند کریم شیرهای شده بود. از دلقک‌ها گذشته،

ناصرالدین شاه آدم‌های استثنائی را نیز برای خندیدن و سرگرم شدن جذب دربار می‌کرد و حتی آنها را به زنان حرمسرا می‌بخشید. این انسان‌های استثنائی به قول مردم آن زمان گوزاده‌ها یا کوتوله‌ها بودند. در قدیم آدم‌های کوتوله را که اکنون نیز تعداد آنها کم نیست گوزاد می‌نامیدند و معتقد بودند زن‌های بارداری که می‌میرند آنها را در گور بدنیا آورده‌اند که البته قصه‌ای است بسیار مفصل اما باور نکردنی. این آدم‌های کوتوله در دربار ناصرالدین شاه از همه امکانات سود می‌بردند و در رفاه و آسودگی کامل زندگی می‌کردند و در عمل نیز هیچ کاری انجام نمی‌دادند. تعداد آنها کم نبود و برخی عده این کوتوله‌ها را تا سی و هفت نفر نقل کرده‌اند. یکی از آنها مردی بود هشتاد و شش سانتی متری که او را خواجه فندقی نامیده بودند. خواجه فندقی مردی بود سی و دو ساله و کوتاه قد که کلاهش به اندازه طبیعی بود و از نظر جسمانی و مردانگی هم نقصی نداشت و یک مرد کامل محسوب می‌گردید، بطوریکه بارها به شوخی از ناصرالدین شاه تقاضا کرده بود که اجازه بدهد او زن بگیرد و شاه نیز قهقهه می‌زد و می‌خندید و می‌گفت. پدر سوخته کی زن تو انچوچک می‌شه.

در خانه یکی از زنهای قدیمی و سالخورده ناصرالدین شاه نیز که شاید مادر ولیعهد بود کوتوله دیگری می‌زیست که مهد علیا او را بی‌بی نقلی صدا می‌کرد. او زنی بود نود سانتی متری و تقریباً جوان، خودش می‌گفت بیست ساله‌ام اما آنها که او را می‌شناختند می‌گفتند بیست سال پیش هم بی‌بی نقلی را همان قد و اندازه و در همان خانه و خدمت همان خانم دیده‌اند، بی‌بی نقلی دختری باکره و بسیار متدین و نمازخوان و روزه‌گیر و اهل دین و ایمان بود، بطوری که هرگز نمازش ترک نمی‌شد. یکی از روزهای جمعه پائیزی، ناصرالدین شاه به قصر فیروزه رفته و جمعی از زنان حرمسرا و بزرگان لشکری و کشوری را نیز همراه برده بود. در این قبیل مواقع برای شاه قاجار در آفتاب فرش می‌گسترند و مخده می‌نهادند و او در آفتاب نیم گرم پائیزی می‌نشست و همگان را نیز در همانجا می‌پذیرفت. حتی اگر سفیر روس و انگلیس در چنین روزی می‌خواستند شرفیاب شوند ناگزیر همانجا می‌رفتند و با اینکه بلد نبودند روی زمین بنشینند، دوزانو مقابل شاه قاجار می‌نشستند. آن روز یکی از جمعهای آفتابی پائیزی و هوا بسیار دلچسب و آفتاب نیم گرم و مطبوع بود. برای شاه قاجار قالی گسترده و مخده نهاده بودند و ناصرالدین شاه در آفتاب ولو شده بود و سر بسر اطرافیان خویش می‌گذاشت و می‌خندید. تصادفاً خواجه فندقی نیز در آن حدود می‌پلکید و با آن پاهای کوتاه سی سانتی متری این طرف و آن طرف می‌رفت و تلوتلو می‌خورد. همینکه شاه چشمش به او افتاد به یکی از نوکران اشارهای کرد و آن مرد نیز خود را به خواجه فندقی رسانید و گفت، سلطان احضارت کرده، مواظب باش بی‌ادبی نکنی، (۱۸۰) وقتی به خواجه فندقی اطلاع

دادند سلطان او را احضار کرده خوشحال شد. قبا‌ی خویشرا صاف کرد و قل‌قل راه افتاد و چون به حاشیه قالی رسید ایستاد و تعظیم کرد. ناصرالدین شاه به فهقه می‌خندید و چون از خندیدن باز ایستاد گفت: خواجه، برات می‌خواهم زن بگیرم، موافقی؟ باز خواجه فندقی تعظیم کرد و گفت: البته قربان، این آرزوی منه، اما چه کسی را در نظر گرفتین؟ ناصرالدین شاه گفت: گفتیم با خانمش بیاد اینجا، حتماً" اومده. و بلافاصله دستور داد بروند و خیلی فوری بی‌بی نقلی را بیاورند. کسی که برای همراه آوردن بی‌بی نقلی رفته بود چون می‌خواست فرمان سلطان را انجام دهد بی‌بی نقلی را بغل گرفت و هر چه او گریه کرد و نفرین و لعنت فرستاد و استغفار گفت موثر واقع نشد و آن مرد دوان دوان رفت و چون به محل مورد نظر رسید بی‌بی نقلی را کنار خواجه فندقی به زمین نهاد. بی‌بی نقلی که چادر از سرش افتاده بود عجولانه خم شد و چادر را به سر افکند و این حرکت او باعث خنده شاه قاجار و اطرافیان و عده‌ای که به مناسبت‌های مختلف شرفیاب بودند شد. ناصرالدین شاه قاه‌قاه می‌خندید و خواجه فندقی، با تعجب به بی‌بی نقلی نگاه می‌کرد و از خود می‌پرسید آیا این است زنی که برای او در نظر گرفته‌اند؟ شاه قاجار بعد از دقایقی خنده گفت: خوب خواجه، اراده ما بر این قرار گرفته که تو با بی‌بی نقلی ازدواج بکنی و زن و شوهر بشینی. دستور میدیم براتون یک خونه متناسب قد و هیكل خودتون بسازند و تمام اسباب و اثاثه خونه هم به اندازه و تناسب قد شماها باید ساخته بشه.

خواجه فندقی از این ازدواج ناراضی بنظر می‌رسید. او یک زن به اندازه طبیعی می‌خواست. یکی از همان کوتوله‌ها زنی طبیعی گرفته و صاحب یک پسر طبیعی و تصادفاً" بلند قامت شده بود که اینک جزو قراولان خدمت می‌کرد. او هم می‌خواست زن طبیعی داشته باشد اما چون فرمان شاه قاجار بود ناگزیر اطاعت کرد و همان موقع فرمان صادر گردید که خانه‌ای متناسب برای بی‌بی نقلی و خواجه فندقی ساخته شود. معماری‌اشی ساختمان این خانه را فردای همان روز شروع کرد. دسته دسته درباریان و خود ناصرالدین شاه و زنهای حرمسرا برای تماشا می‌آمدند. خانه‌ای که برای آنها در محدوده اندرون می‌ساختند فقط یک متر و نیم ارتفاع داشت و دارای دو اطاق و یک حیاط به وسعت سی متر بود، اطاق‌ها یک ذرع و یک چارکی بلندی داشتند و پله‌هایی که اطاق‌ها و ایوان را از حیاط جدا می‌کرد ده سانتی متر بودند. این خانه که به یک خانه عروسکی بیشتر شبیه بود تا خانه‌ای که دو انسان باید در آن زندگی کنند سبب سرگرمی درباریان و خود سلطان صاحبقران شده بود. به موازات ساختمان خانه، تهیه اسباب و اثاثه خانه نیز ادامه داشت. به طوریکه وقتی خانه آماده شد فوراً" آن را مفروش و از اسباب زندگی پر کردند. همه خوشحال بودند و همه می‌گفتند و می‌خندیدند

را سلطان و خاقان می‌نامیدند. مثلاً" ناصرالدین شاه روی سکه‌های خود جمله سلطان صاحبقران و یا سلطان ابن السلطان و خاقان ابن خاقان حک کرده بود و فتحعلی شاه نیز خود را خاقان و عموش سرسلسله قاجاریه را خاقان شهید می‌نامید.

و به تماشای خانه عروسی خواجه فندقی و بی‌بی نقلی می‌رفتند. اما هیچکس توجه نداشت که این شوخی و سرگرمی جالب خیلی زود به یک فاجعه مبدل می‌گردد. تنها کسی که وقتی این خبر را شنید آسینه‌سر از جای جست و خود را به دربار رسانید دکتر طولوزان طبیب فرانسوی‌الصل ناصرالدین شاه بود. وقتی این خبر را به دکتر طولوزان دادند وحشت زده برجست و لباسش پوشید و دستور داد کالسکه را حاضر کنند و چون سوار شد گفت: زود منو به دربار برسون. شب بود و ناصرالدین شاه بطرف خلوت می‌رفت و در آن ساعت هیچکس را نمی‌پذیرفت مگر اینکه خودش احضار کرده و کاری فوری پیش آمده باشد، اما وقتی شنید که دکتر طولوزان اجازه شرفیابی می‌خواهد راه خود را کج کرد و به طرف جنوب یعنی کاخ گلستان براه افتاد و در همانجا دکتر را پذیرفت. هوا سرد بود. ناصرالدین شاه نمی‌خواست زیاد در هوای آزاد بماند دکتر طولوزان نیز در اثر تعجیلی که داشت لباس گرم و مناسب نپوشیده بود اما چون موضوع با اهمیت جلوه می‌کرد دکتر که فارسی را خوب و روان حرف می‌زد گفت: قربان شنیدم که امر فرمودین خواجه فندقی و بی‌بی نقلی با هم ازدواج بکنن. ناصرالدین شاه گفت: هله ما اینطور مصلحت دانستیم، مگر این کار عیبی داره؟ دکتر طولوزان پاسخ داد: بلی اعلیحضرتا، خیلی هم عیب داره، منو می‌بخشین جسارت می‌کنم. خواجه فندقی و بی‌بی نقلی هر دو بیمار من بودند و من با وضع جسمانی هر دو آشنا هستم. این دو نفر هیچ عیب و نقصی ندارند فقط قد آنها کوتاه است. ناصرالدین شاه گفت: یعنی چی؟ دکتر طولوزان در جواب گفت یعنی اینکه هم خواجه فندقی مرد است و هم بی‌بی نقلی زن. طبعاً وقتی ازدواج کردند روابط جنسی خواهند داشت. و چون روابط جنسی داشته باشند بی‌بی نقلی باردار میشه و چون باردار شد باید روزی وضع حمل بکنه، اما بی‌بی نقلی قادر به وضع حمل نیست و چون لگن خاصرماش کوچک است در نتیجه هنگام زایمان دچار خونریزی میشه و می‌میره. ناصرالدین شاه که از این خبر خوشحال نشده بود با خشونت و صدائی بلند پرسید: چرا؟ مگه موش نمی‌زاد؟ مگه خرگوش بچه بدنیا نمی‌آره؟ دکتر طولوزان گفت: چرا اعلیحضرتا، موش و خرگوش هم وضع حمل می‌کنند اما آنها موش و خرگوش بدنیا می‌آرن. اگر قرار باشه موش شیر بزاید طبعاً می‌میره! ناصرالدین شاه گفت. حرف نامناسی می‌زنی دکتر طولوزان، خوب از خواجه فندقی و بی‌بی نقلی هم یک آدم کوتوله دیگر زائیده میشه. دکتر گفت: اینطور نیست قربان به تجربه ثابت شده که بچه‌های این جور آدم‌ها طبیعی بدنیا میان. حالا قیاس بفرمائین که یک زن که خودش فقط شش من وزن داره چطور می‌تونه حمل یک طفل چهار منی یا شش منی را تحمل بکنه و یک بچه یک من و نیم بدنیا بباره؟ هر چه دکتر طولوزان دلیل و برهان ارائه داد و حرف زد موش واقع نشد و در پایان ناصرالدین شاه گفت: نه انشاءاله که بچه آنها هم کوتوله میشه، فکر بند نکن، بعد روی را برگردانید و به اندرون رفت. آن شب دکتر طولوزان تا صبح نتوانست از فرط ناراحتی وجدان خواب آرام داشته باشد. فردا هم هر چه این و آن را واسطه قرار داد که شاید ناصرالدین شاه فسخ عزم کند

و کوتوله‌ها را به حال خود بگذارد موفق نشد رای او را تغییر دهد و در نتیجه یک روز با ساز و دهل بی‌بی نقلی و خواجه فندقی را روی اسب‌هایی از نژاد کوچک نشانیدند و بخانه جدید بردند و عروسی را با شکوه و جلال کامل انجام دادند و خود ناصرالدین شاه که به قهقهه می‌خندید آنها را دست به دست داد و بدرون خانه‌شان فرستاد. همانطور که دکتر طولوزان فرانسوی پیش‌بینی کرده بود، بی‌بی نقلی باردار شد و می‌گفتند در ماه‌های آخر حاملگی وزن بی‌بی نقلی چنان زیاد شد و شکمش چنان بالا آمد که روی زمین کشیده می‌شد و دیگر قدرت راه رفتن نداشت و به‌چاره خواجه فندقی او را سر پا می‌گرفت چون قادر نبود به دست‌شویی برود و روی دو پا بنشیند. بی‌بی نقلی بالاخره هم نتوانست دوران بارداری را تمام کند، و یکشب خواجه فندقی توی سر زنان از خانه عروسی خودش بیرون دوید و دیگران را خبر کرد که زنش دارد خفه می‌شود. خبر را به شاه قاجار رسانیدند و شاه شخصی را به دنبال دکتر طولوزان فرستاد اما وقتی دکتر رسید که بی‌بی نقلی خفه شده و قلبش در اثر فشار جنین و شکمش از کار باز ایستاده بود. گفته‌اند که پس از مرگ بی‌بی نقلی، خواجه فندقی دیگر لباس سیاه را از تن بیرون نیاورد و هرگز نخندید و پس از یکسال و نیم هم در یک شب سرد زمستان جسد سیاه شده‌اش را کنار گور بی‌بی نقلی یافتند. ظاهراً "او هر شب جمعه به کورستان می‌رفت و برای همسرش دعا می‌خواند و آتش که هوا خیلی سرد بود در سرما یخ زد و از شدت سرما خشک شد و مرد." (۱۸۱)

نعل کردن حاجیه قدمشاد

ناصرالدین شاه برای تفریح خاطر دوست می‌داشت که سر بسر همه بگذارد و با شوخی‌های بیجا و نامناسب خود حتی با جان افرادی مانند بی‌بی نقلی و خواجه فندقی نیز بازی کند اما اگر کسی قصد مزاح با سلطان قاجار را می‌کرد بر سرش همان می‌آمد که به سر حاجیه قدمشاد آمد. قبل از بیان ماجرا باید توضیح داد که در ایران در دوره ناصرالدین شاه از نظر قانونی بندگی و برده‌فروشی هنوز لغو نشده بود اما کسی به برده‌فروشی و خریدن برده رغبت نشان نمی‌داد. در اروپا این کار حرفه‌ای زشت محسوب می‌شد و دیگر کسی برده نمی‌خرید و نمی‌فروخت و این موج که نمودی از انسانیت و نودوستی بود به ایران هم رسیده و همه‌گیر شده بود. در محدوده دربار و حرمسرای ناصرالدین شاه نیز برده و بنده جدیدی وارد نگردیده و خریداری نشده بود، ولی قراولان و سیاهانی بودند که آنها را خانه‌زاد می‌نامیدند. این خانه‌زادان، نه تنها در دربار بلکه در خانواده‌های اعیان نیز فراوان یافت می‌شدند، لیکن در سال‌های آخر زندگی ناصرالدین شاه و بخصوص بعد از

انقلاب مشروطیت، این خانزاده‌ها نیز خانه و زندگی مستقل تشکیل دادند و در جامعه جذب و مستحیل شدند. خانزاده‌های دربار ناصری از اعقاب برده‌های سیاهی بودند که از زمان آقامحمدخان در دربار می‌زیستند و نسل به نسل مانند دیگر ماترک به وراث رسیده و از خدمت نسلی به خدمت نسل دیگر در آمده بودند. "... یکی از اینها زن سیاهپوست جوانی بود که چون در روز عید قربان متولد شده بود او را حاجیه قدمشاد نام نهاده بودند که بطور مختصر او را حاج قدمشاد می‌گفتند. انسان‌شناسان نوشتند که در نژاد سیاه و در آفریقا، حبشی‌ها زیبا و خوش‌نما هستند با این تفاوت که پوست بدنشان سیاه است. اقوامی از حبشی‌ها بر خلاف دیگر آفریقاییان بجز رنگ پوست چهره، اندامی درست مانند سفید پوستان دارند. بینی قلمی کوچک، دهان شکیل و چهره‌ای خوش‌تراش و موی سیاه و صاف و گاه موج. با ذکر این مقدمه به دربار ناصرالدین‌شاه قاجار بر می‌گردیم و به سراغ حاج قدمشاد می‌رویم. او نیز ظاهراً "بازمانده یک یا دو برده" حبشی بود زیرا پوستی قهوه‌ای و چهره‌ای زیبا و قدی بلند و متناسب داشت، به اضافه گیسوی موج و سیاه و درخشنده که بسیار مورد توجه بود و حتی عده‌ای از خدمتگزاران دربار مثل آبدارباشی، مهترباشی، میرآخورباشی و حاجب دیوان خواهان ازدواج با او بودند. اما خانمش که گویا مهد علیا بود اجازه چنین پیوندی را نمی‌داد و مصلحت نمی‌دانست که نژاد دو رگه پیدا بشود. شخص صاحبقران ناصرالدین‌شاه نیز به او توجه داشت و در مهمانی‌ها که پیش می‌آمد قدمشاد را اجازه می‌داد تا به او خدمت کند. شاه که گاه سر بسر قدمشاد می‌گذاشت و از جواب‌هایی که او می‌داد به صدای بلند می‌خندید. حاج قدمشاد بهمین نسبت که دوست داشت، دشمن هم داشت. کسانی بودند که می‌خواستند او را از چشم مهد علیا و ناصرالدین‌شاه بیندازند و خوار و خفیف کنند. مهد علیا هر جا می‌رفت او را همراه می‌برد. حتی در سفر کربلا و نجف، قدمشاد ملازم خاص او بود و همین بیشتر خشم دشمنانش را برانگیخت، زیرا با مهد علیا همسفر بودن علاوه بر جنبه زیارتی سفر، امتیازی بزرگ محسوب می‌گردید که نصیب هر کسی نمی‌شد. در مهمانی‌های اندرون دربار که همسران شاه قاجار ترتیب می‌دادند و به مناسبت‌های مختلف هووهای خویش را دعوت می‌کردند، خود ناصرالدین‌شاه نیز حضور می‌یافت و بالای تالار می‌نشست، در حالی که غیر از خواجها تمام یا اکثریت قریب به اتفاق حاضران زن بودند و قیل و قال بی‌سابقه‌ای به راه می‌انداختند. در این مجلس حتی خنیاگران نیز از دسته عمده طرب‌نشان انتخاب می‌گردیدند. نوازندگان و رقصندگان را عملجات طرب می‌گفتند و این اصطلاح در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه بوجود آمد و با مرگ او نیز فراموش شد، زیرا می‌بینیم که در آثار مکتوبی که از دوران مشروطیت و مظفرالدین‌شاه باقی مانده به جای عملجات طرب، مطرب پکار رفته است. گاهی کسانی که اصلت ذاتی ندارند و تربیت صحیح نیافتاده موضع خویش را نمی‌شناسند و موقعیت‌ها را درک نمی‌کنند و از همه مهمتر و بدتر آنکه از محبت و علاقه و توجه دیگران سرمست می‌شوند و سوء استفاده می‌کنند و به قول معروف

خودشان را گم می‌کنند. حاج قدمشاد نیز موجود استثنائی نبود. او یک خانه‌زاد بود و با اینکه دیگر برده نبود اما بهر حال کنیز آزاد شده بود و نمی‌بایست در حضور بزرگان مخصوصاً "شخص صاحبقران کاری خلاف ادب انجام دهد. متأسفانه قدمشاد چنین کاری کرد و سخت‌ترین مجازات را نیز دید. روزی یکی از همسران ناصرالدین شاه برای پسرش مجلس ختنه‌سوران ترتیب داده و جشن گرفته بود. بیشتر خانمهای درباری در جشن دعوت داشتند و از صبح خیلی زود خدمتکاران و آبدارباشی و خواجه‌ها و گیس‌سفیدان فعالیت می‌کردند تا بهترین سفره را بگسترانند و عالیه‌ترین جشن شادمانی را برگزار کنند که شایسته شاهزاده‌ای مانند پسر ناصرالدین شاه باشد. در این تاریخ ناصرالدین شاه برای شکار و گردش به حدود دماوند رفته در بازگشت سری به قصر فیروزه زده و تصمیم گرفته بود چند روزی آنجا بماند. قصر فیروزه هم اکنون نیز در شرق تهران و در زاویه شمال شرقی دوشان تپه هست و قسمت‌هایی از ساختمان آن باقی مانده که جزو آثار حفاظت شده تاریخی در آمده است. قصر فیروزه در زمان ناصرالدین شاه محل عیش و نوش و خوشگذرانی شاه قاجار به حساب می‌آمد و عوام‌الناس خیلی قصه‌ها در باره صاحبقران و قصر فیروزه و مجالس عیش و عشرت پنهانی در این قصر می‌گفتند. ضمناً ناصرالدین شاه در همین قصر یک باغ وحش خصوصی ایجاد کرده بود که یک شیر پیر و یک خرس و دو پلنگ و چند حیوان دیگر را در قفسهای آهنی نگهدارید و هر گاه به قصر فیروزه می‌رفت ساعتی را به غذا دادن حیوانات می‌گذرانید. آن روز که مجلس جشن ختنه‌سوران برپا شد تصادفاً ناصرالدین شاه نیز از قصر فیروزه آمد و چون شنید که جشنی برپاست با اینکه خسته و خاک‌آلود بود پیاده و قدم زنان باغ را پیمود و از کاخ گلستان به خانه‌ای که جشن برپا بود رفت و در جشن حضور یافت. ورود شاه بر اهمیت جشن صد چندان افزود و موجب شد جمعی دیگر از خانم‌های درباری که قصد شرکت در جشن نداشتند با عجله خود را به آنجا برسانند و در نتیجه ساعتی بعد تقریباً هیچ خانمی از خانمهای دربار نبود که آنجا حاضر نشده باشد. مثل همیشه چند دسته عملجات طرب زن نیز دعوت شده بودند که در اطاق مجاور تالار نشسته و همانجا می‌زدند و می‌خواندند و می‌رقصیدند و چون درها باز بود صدا به تالار هم می‌رسید. از بخت بد حاجی قدمشاد، مهد علیا دو سال قبل مرحوم شده بود و او دیگر حامی و مدافعی مثل مادر شاه نداشت و آن روز که اجل بالای سرش پرواز می‌کرد او نیز طبق معمول در حاشیه تالار ایستاده و دستها را مودبانه به سینه نهاده بود. ساعتی گذشت در حالیکه مطربها همچنان می‌زدند و می‌گرفتند و آواز می‌خواندند چشم تیزبین ناصرالدین شاه به حاجی قدمشاد افتاد و او را با اشاره دست صدا کرد. زن زیبایی سیاه پوشت دوان دوان پیش رفت و تعظیم کرد و مودبانه ایستاد. شاه قاجار که از شادی به وجد آمده بود و می‌خندید گفت. حاج قدمشاد برقص. او قبلاً نیز در این نوع مجالس رقصیده بود و سابقه داشت و همه می‌دانستند که او خوب می‌رقصد، لذا فوراً به آهنگ رنگ ساز و ضرب مطربها به رقصیدن پرداخت ولی در گرم‌اگر می‌رقصیدن،

ناصرالدین شاه بر سبیل شوخی چیزی به او گفت، که بخت برگشته حاج قدمشاد پاسخی نامناسب و زشت داد و صدائی زشت‌تر و قبیح از خود بروز داد. ناگهان مجلس منقلب شد حالت چشمان ناصرالدین شاه برگشت و آثار خشم و غضب در سیمایش آشکار گردید. مطربها خاموش شدند، تالار که پیش از دویست نفر جمعیت در آن موج می‌زد چنان به سکوت نشست که گوئی هیچکس در آن نیست. حتی اگر مگس در آن لحظات پرواز می‌کرد صدای بال‌هایش شنیده می‌شد. همه انتظار حادثائی را داشتند و خود حاج قدمشاد نیز متوجه عمل زشت خود شده و سرافکنده ایستاده بود که ناگهان ناصرالدین شاه از جای جست و فریادی خشمگین کشیده و گفت: جلاد... میرغضب. حاج قدمشاد بخاک افتاد اما قبل از اینکه بتواند حرفی بزند بیهوش شد. میرغضب در آن لحظه حاضر نبود لذا شاه قاجار از تالار بیرون رفت و فرمان داد: او را نعل کنید... او الاغ است، انسان نیست... الاغ باید نعل شود. خبر بگوش بزرگان قوم رسید. دشمنان از یک طرف علیه حاج قدمشاد تحریک می‌کردند و دوستان از سوی دیگر می‌کوشیدند عفو او را بگیرند. حتی صدراعظم و چند تن از شاهزادگان و بعد از همه آنها آیت‌اله کتبی را به حضور شاه فرستادند که بلکه سلطان او را ببخشد، اما ناصرالدین شاه از عقیده خود باز نگشت و فرمانی را که صادر کرده بود فسخ ننمود. فردای آن روز حاج قدمشاد را نعل کردند و زن سیاه‌پوست زیبا در زیر رنج و درد ناشی از کوبیدن میخ‌های نعل که به استخوانهای کف پایش فرو رفته بود جان سپرد و از دنیا رفت. (۱۸۲)

شرکت زنان در عزاداری محرم و صفر

با اینکه دوره قاجاریه، تهران کوچک آن روزگار با فرارسیدن ماه محرم تبدیل به یک عزاخانه واقعی می‌شد و بیش از دویست مجلس سوگواری در آن ترتیب می‌یافت، اما در اندرون و میان زنان حرم و حتی سایر افراد دربار در برگزاری این گونه مجالس عزا و شرکت در آن نیز چشم و همچشمی و رقابت‌های شدید وجود داشت. دربار ناصری برای آنکه معتقدات خود را هر چه بیشتر در انظار جلوه دهد تکیه دولت را برپا می‌کرد و خانم‌های اندرون برای خود و مدعویشان به تکاپوی ترتیب دادن جا و مکان بهتری می‌افتادند، زیرا در دهه اول ماه محرم بیش از دو هزار زن از خانم‌های وزراء و اشراف و همراهانشان به اندرون می‌آمدند.

طبقه اول تا سوم طاق‌نماهای تکیه دولت مخصوص زنان اندرون بود که در طبقه اول و دوم خانم‌ها، و در طبقه سوم خدمه آنان قرار می‌گرفتند، برای عبور اهل حرم، از در بزرگ نارنجستان تا در تکیه، در دو طرف، تجیر قرمز رنگی می‌کشیدند و خیابانی بوجود می‌آوردند. وقتی که خانم‌ها و مهمانشان دسته دسته از این راه می‌گذشتند تا برای شرکت در مجلس عزاداری به تکیه دولت

بروند، کنیزان آنان نیز سینی‌های عدس و برنج بوده‌اند. و لوازم چای بدست از دنبالشان روان می‌شدند. شاه که از هر فرصتی برای مزاح‌گویی با زنان استفاده می‌کرد، گاه در ابتدای تجیر به تماشا می‌ایستاد و با هر دسته از خانمها و مهمانان آنان احوالپرسی و شوخی می‌کرد.

وقتی اهل حرمسرا در مکان‌های خود قرار می‌گرفتند، آغا نورمحمد خان کلیددار در را پشت سر آنان قفل می‌کرد تا نامحرمی بدانجا راه نیابد. "... تعزیه‌داری صبح و عصر در تکیه دولت ادامه داشت و برخی از خانم‌ها یا زن‌های تماشاچی که صبح به تکیه آمده بودند، حوصله به خرج می‌دادند و برای استفاده از تعزیه‌داری عصر نیز می‌ماندند. بعضی از روزها یا شبها پیش از آغاز، یا در حین تعزیه، شاه به دالان طاق‌نماهای خانم‌ها می‌آمد و بدون هر یک رفته زمانی صحبت می‌داشت و نسبت به میهمانان به فراخور حال اظهار التفات می‌نمود. علاوه بر تکیه دولت، انیس‌الدوله و شکوه‌الدوله و امثال آنها در حیاط و تالار طنبی مجلس تعزیه‌داری باشکوهی منعقد می‌نمودند و بسیاری از خانم‌های دیگر نیز در خانه خود روضه‌خوانیهای مختصر برپا می‌کردند. اهل اندرون و خانم‌هایی که از خارج دعوت می‌شدند به نوبت در هر یک از مجالس یاد شده برای استماع ذکر مصیبت حاضر و پس از ختم مجلس به خوردن قاهوت و برنج و عدس بوده‌اند و صرف قلیان می‌نشتند." (۱۸۳)

غرفه شاه در تکیه دولت مشرف بر همه جای تکیه بود. او با دوربین علاوه بر تماشای تعزیه‌خوانی، به دید زدن خانم‌های حاضر در مجلس نیز می‌پرداخت. به نوشته حاج سیاح "... در این بین جوانان خود را به نسلوان و نسلوان خود را به جوانان می‌نمایانند. مخصوصاً معروف است، شاه تماشای خانم‌های رجال را می‌کند و خانم‌ها مکلف هستند که صورت خود را از شاه نبوشانند. بعضی هم از غمزه و کرشمه فروگذار نمی‌کنند، شاید شاه او را پسندیده، تمجید کرده به شوهرش مرحمتی کند." (۱۸۴)

عزیزالسلطان معروف به ملیجک، عزیز دردانه ناصرالدین شاه و ناز پرورده سلطان قاجار که بعد بطور مفصل او را معرفی خواهیم کرد نیز از قافله عقب نمی‌ماند و برای خود مجلس عزرا و تعزیه‌خوانی جداگانه‌ای راه می‌انداخت و بساط تکیه دولت را بطور مختصر در اندرون برپا می‌ساخت. برای ترتیب دادن این مجلس، روبروی اطاق‌های آمینه اقدس که عمه ملیجک بود چند چادر بزرگ برپا می‌کردند و درویشان را می‌آراستند. "... کارکنان از قبیل فراش و سینه‌زن و تعزیه‌خوان و موزیک و غیره بین ده تا پانزده سال انتخاب می‌شدند، شاهزاده خانم دختر فتحعلی شاه بهجای معین‌البتکا سمت تعزیه‌گردانی داشت. عصای بلندی بدست می‌گرفت و لوله‌های اشعار تعزیه را بر کمر زده با آب و تابی وارد تکیه می‌شد، صندلی و نیمکت بسیاری برای زنهای شاه و مدعوین دور

۱۸۳ - یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۹۲ به بعد با اختصار.

۱۸۴ - خاطرات حاج سیاح، پیشین، ص ۹۳

چادرها می‌چیدند و خانم‌ها با وقار تمام بالای آن جا می‌گرفتند و پس از سینه‌زنی و مختصر ذکر مصیبتی، تعزیه‌خوانی آغاز می‌شد، گاه شاه از پشت تجیر زمانی دراز به تماشا می‌ایستاد. " (۱۸۵)

ماه رمضان در اندرون

در ماه رمضان نیز در اندرون مجلس مفصلی برای وعظ و نماز تشکیل می‌یافت، گرچه ناصرالدین شاه بجز سالهای اول سلطنت در سالیان دیگر روزه نمی‌گرفت، اما همچنانکه در مورد ماههای محرم و صفر نیز چنین بود، برای تظاهر هم شده، آداب ماه صیام را با تعصب بسیار بکار می‌بست. در ماه رمضان "... میان تالار طنابی بوده، زنبوری می‌کشیدند. آن سوی پرده منبری نهاده و ترتیب محرابی می‌دادند و شیخ سیف‌الدین برادر شیخ الرئیس که از شاهزادگان و به لباس اهل علم در آمده بود به نماز می‌ایستاد. این سوی زنبوری زن‌ها صف می‌بستند و به اوقات می‌کردند. پس از نماز شیخ سیف‌الدین به منبر می‌رفت و خانم‌ها اغلب از پس پرده سئوالات مذهبی از او می‌کردند. شیخ نیز که در حرکت دادن سر و دست و ابرو ماهرتر از بیان و تقریر بود جواب‌های عجیبی که تقریباً چیزی از آن مفهوم نمی‌شد می‌داد و مقارن غروب مجلس خاتمه می‌یافت. شب‌ها زن‌های پیر شاه در منزل یکدیگر محفل تماشایی برای مقابله، قرآن و طرح مسائل شرعی برپا می‌ساختند و شیخ اسداله قاری نابینا اصلاح قرائت و حل مسائل می‌نمود. زن‌های به اصطلاح عاقله پس از ادای مختصر آدابی بدور هم گرد آمده پیچاز بازی می‌کردند و زن‌های جوان پس از افطار و نماز، تا سحرگاهان به صحبت‌های مناسب سن و شوخی می‌گذرانند. در سه شب احیا، اهل اندرون در تالار طنابی نماز قضا به جا آورده و قرآن سر می‌گرفتند و الغوث می‌خواندند و هر بندی از آن را به شیشه گلاب یا چند شاخ نبات و حب قند می‌دمیدند. شب‌ها چون اهل اندرون تا سحر بیدار بودند و چراغ‌ها روشن بود، گاهی شاه سرزده به اطاق خانم‌ها می‌آمد و اندک زمانی به تماشای هر محفل می‌ایستاد. در اندرون از افطار تا سحر چهار نوبت خوردنی صرف می‌شد از این قرار: پیش افطاری که عبارت بود از میوه‌های فصل و انواع پالوده و انگشت پیچ (۱۸۶) و غیره. افطار که از انواع آش و کوفته و کوکو و شامی و شیربرنج و فرنی و لرزانک و یخ در بهشت تشکیل می‌شد. شب چره که نیمه شب صرف می‌شد و زولبیا و بامیه و پشمک از لوازم آن بود. بالاخره سحری که اغلب چند نوع پلو و جلوخورشتهای مختلف بود. آوردن افطار و سحری خانم‌ها به ترتیبی که در دادن ناهار و شام معمول بود انجام می‌شد. " (۱۸۷)

۱۸۵ - یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۱۶۱

۱۸۶ - هر چیز غلیظ و سفت نظیر عمل و شیره که دور انگشت پیچیده شود. فرهنگ عمید، ص ۱۶۸

۱۸۷ - همان، ص ۱۱۱ به بعد به اختصار.

برگزاری اعیاد در اندرون

در زمان ناصرالدین شاه، اعیاد نوروز، مولود حضرت رسول (ص)، میلاد حضرت امیر (ع)، غدیر، میث، قربان، فطر و نیمه شعبان را جشن می‌گرفتند. یکی دیگر از جشن‌ها نیز به مناسبت تولد ناصرالدین شاه برگزار می‌شد. عید نوروز با مراسم باشکوه‌تر و مفصل‌تری جشن گرفته می‌شد و شاه در خلوت سال نو به سلام می‌نشست بعد از سلام اول که هنگام تحویل بود، ناصرالدین شاه به طرف اندرون می‌رفت. "... همینکه شاه وارد اندرون می‌شد، خانم‌ها بر یکدیگر سبقت جسته به پا بوس شوهر تاجدار می‌شتافتند و غوغای عجیبی برمی‌خاست. پس از دادن و ستاندن بوسه‌های آبدار، شاه به بالاخانه، قصر سلطان خانم شیرازی که از زن‌های محبوبه‌اش بود روان می‌شد، مشرف به حوض کم عرض و طولی که در پای بالاخانه بود پشت میز قرار می‌گرفت و دو سینی بزرگ طلا پر از مسکوک نقره و کیسه‌های شاهی سپید برابرش می‌نهادند. این حوض یک ذرع عمق داشت و کف آن از کاشی‌های الوان مغروش و آتش چنان صاف بود که کوچکترین چیزی در قمرش دیده می‌شد. خدمه اندرون از خرد و بزرگ اطراف حوض گرد می‌آمدند و شاه مشت مشت پول‌ها را میان آنها می‌پاشید. آنگاه شاه کیسه‌های شاهی سپید را برداشته و در حوض پرتاب می‌نمود. خدمه با جامه‌های نواز پی آنها خود را در آب افکنده بدست و پا زدن می‌آمدند و آب به اطراف ترشح کرده به مقدار زیاد در پا شویه‌ها می‌ریخت. کنیزکان سیاه چالاک و مهارت شگفتی از خود بروز میدادند و هریک چند کیسه می‌ریبوند. گاه کار به زد و خورد و کشمکش می‌رسید و صدای فریاد خدمه با قهقهه خانم‌ها در هم آمیخته، سراسر اندرون را فرا می‌گرفت. تا روز سیزده اوضاع دید و بازدید در اندرون ادامه داشت. دست کم روزی هزار تن از خانم‌های محترمه شهر با آرایش‌های از حد فزون به آنجا آمده هر دسته بنا به سوابق، نزدیکی از زن‌های شاه می‌رفتند. بازار ماچ و بوسه رواج داشت و صدای تبریک و قهقهه در فضا طنین‌انداز بود. جامه‌های سرخ و زرد و بنفش در هم آمیخته، گلستان عجیبی بوجود می‌آورد. روز سیزده شاه با اهل حرم از صبح به یکی از باغ‌های دولتی می‌رفت و تا غروب را به عیش و نوش می‌گذراند.

و اما در عید میلاد شاه، انیس‌الدوله از خانم‌های سفرا و دیگر بانوان اروپایی مقیم تهران و وزراء و اعیان و اشراف دعوت می‌نمود و خود حمایل افکنده و نیم تاج زده، غرق در نشان‌هایی که سلاطین معظم دنیا برایش فرستاده بودند از میهمانان پذیرایی می‌کرد. هرگاه هوا خوب و مساعد بود مجلس را کنار حوض مدوری که روبروی عمارت خوابگاه و دارای شصت فواره بود می‌آراست. در بحبوحه جشن، شاه در حلقه پری‌رویای درمی‌آمد و پس از احوالپرسی و صحبت با هر یک، کیف زنجیری طلای خود را از جیب بیرون آورده، شروع بدادن عیدی می‌نمود. هنگام دریافت مسکوک زر، خانم‌های اروپایی با رفتاری دلنشین زانو به احترام خم نموده، چهره لطیفشان را سرخی

شدیدی فرا می‌گرفت و به آوازی موزون و کلماتی مودب و نمکین شکرگزاری می‌کردند. (۱۸۸)

ملیجک عشق بزرگ شاه

در دربار ناصرالدین شاه آدم‌های مشخصی وجود داشتند که شهرشان قابل توجه و نامشان بیاد ماندنی بود و گاه نفوذ برخی از اینان در حد نفوذ شاه و ارج و احترامشان بر عموم واجب و لازم بود. یکی از این افراد عزیزالسلطان مشهور به ملیجک بود که در دربار ناصری برای خود قدرتی داشت و شاه او را از همه شاهزادگان و فرزندان برتر و بخود نزدیکتر می‌دانست. قضیه راه یافتن ملیجک به دربار شاه از این قرار بود که امینه‌اقدس زن صیفی‌ای شاه برادری داشت کوتاه‌قد و سیه‌چهره موسوم به میرزا محمد خان که بعد ها ملقب به امین خاقان شد و او را شاه ملیجک می‌نامید. (۱۸۹) همین میرزا محمد خان چند فرزند داشت که یکی از آنها غلامعلی بود. روزی که این طفل نزد عمه‌اش به اندرون آمده بود شاه او را دید و میل مرموزی نسبت به وی پیدا کرد و از آن پس غلامعلی را نزد خود نگاهداشت و به اعتبار پدر او را نیز ملیجک نامید.

در مورد ملیجک اول که وجودش باعث ظهور پسرش ملیجک دوم در دربار شد، اعتمادالسلطنه می‌نویسد: "... ملیجک موسوم به محمد است. می‌گویند برادر زبیده که ملقب به امینه‌اقدس است از رعایای گروس. اما میرزا عیسی خان گروس می‌گفت برادرش نیست، نسبت دوری با هم دارند، مولد ایشان در قریه حلوئی حوالی بیجار پایتخت گروس است. میرزا عیسی خان می‌گفت حلوئی تیول ماست و این یک زوج که الحال خیلی معتبر هستند از رعایای من هستند. خلاصه پدر آقا میرزا محمد چوپان بود. به واسطه نسبت به زبیده خانم که حالا امینه‌اقدس است از قرار تقریر جمعی، با لباس کهنه و پاره و پای گیوه و کلاه نم‌د او را از گروس آوردند اندرون شاه کم‌کم غلام بچه شد. چون اکراد گنجشک را ملیج می‌گویند، این جوان هم در حضور شاه گنجشک را ملیج گفته بود به ملیجک موسوم شد. بعد از چند سال غلام بچه بودن بیرون آمد، فراش خلوت شد. بسیاری‌شان، گاهی حالت جنون در او دیده می‌شود. می‌گفت شب گذشته پیاده کربلا رفتم، یا در آسمان با ملائکه چنین و چنان گفتم. مدت‌ها طرف تمسخر عمله خلوت بود و ماموریتش این بود که آفتابه به مبال جهت پندگان همایون می‌گذاشت. به این واسطه خود شاه و سایرین او را امین ظرفه ملقب کرده بودند. بیچاره خیلی بدبختی دید. خواهر یا منسوبه‌اش به او بد بود. ناتش نمی‌داد.

۱۸۸ - همان، ص ۷۹ به بعد، به اختصار

۱۸۹ - این شخص در حقیقت ملیجک اول است و پسر وی که محبوب شاه بود ملیجک ثانی بحساب می‌آید.

اعتناء نمی‌کرد. سید ابوالقاسم کاشانی الاصل تهرانی المسکن، بزاز سابق که مدتی نظارت امینه اقدس را داشت و بعد از آنجا رانده شد، به واسطه امینه اقدس فراش خلوت گردید اسباب ترقی ملیجک را سبب شد. به لجاجت امینه اقدس که با برادر بد بود سید مزبور دختر خود موسوم به زهرا بیگم را به مناکحت ملیجک درآورد. از او پرستاری کرد. کم‌کم بعضی آداب معاش و معاشرت را تعلیم او کرد، تا سفر فرنگ ثانی شاه سرگرفت. کنار ارس که جمعیت معدودی باید در رکاب باشند و باقی خیل و خشم مراجعت کنند ملیجک مرا دید، (۱۹۰) عجز کرد که اسباب آمدن او را به فرنگ سبب شوم. بزحمت زیاد خاطر مبارک را راضی کردم ملیجک را از ارس عبور داده به فرنگ بردیم. در این سفر بیچاره خیلی زحمت کشید. همراهان که غالباً "به تفرج و عیش بودند، این بیچاره از اطاق شاه حرکت نکرد. رنجش از دیگران سبب ترقی او شد. مراجعت از فرنگ تغذی مخصوص شاه را به او دادند که در شکارگاه‌ها همراه او باشد و ابتدای ترقی او همین شد. آنی از خدمت غفلت نکرد. پسری از او بوجود آمد موسوم به غلامعلی خان، شاه که بالقطره خوش نفس و پاک طینت و دل‌رحم هستند طفل او را روزی در اندرون دیدند خوششان آمد. فرمودند غالباً "اندرون بیاورند. کم‌کم این طفل به زبان آمد و طرف میل شاه شد. طوری که حالا اغلب اوقاتش صرف این طفل است و درجه میل به عشق کشیده. این است تقدیر آسمانی که نواده چوپان و بزاز از ولیعهد و ظل‌السلطان زیادتر طرف میل مالک‌الرقاب ایران است. اما هیولی و ترکیب ظاهری ملیجک اول، چرا که پسرش موسوم به ملیجک دوم است. الحال باید بیست و پنج سال داشته باشد. تمام قد و قامتش زیاده از یک ذرع نیست. صورت بسیار زشت و جبهه‌ای دارد بسیار سبزه، ابروی سیاه از هم گشوده، دهان بی‌اندازه گشاد، کله از تناسب بزرگتر، چند سالک در صورت، دماغ چون برج و کثافت لباس و بدن بحدی است که غالباً "از عفونت بخصوص در تابستان کسی نمی‌تواند نزدیک او عبور کند. هر قدر پاشنه کفش را بلندتر می‌کند و کلاه را بلندتر، همان کوتاه‌قد ناقص‌اندام است. خلقاً "آدم بدی نیست اگر سید ابوالقاسم بگذارد، والا حرص سید بدرجه‌ایست که به زودی اسباب فتنای این بیچاره را فراهم می‌آورد. تقدس ظاهری دارد. خط و سواد جزئی تحصیل کرده است. امید دارد که پادشاه ولایت‌مهد امین‌السلطان را به او بدهد. چنانچه برای همین او را تربیت می‌فرمایند که روزی بجای امین‌السلطان بگذارندش." (۱۹۱)

آنچه را که از روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه آوردیم در توصیف پدر عزیزالسلطان بود که ملیجک اول نامیده می‌شد. دکتر فووریه نیز در یادداشت‌های خود از عزیزالسلطان به عنوان سوگلی شاه یاد کرده است که برادرزاده امینه اقدس می‌باشد. فووریه می‌نویسد: "... این زن

با کفایت (امینه اقدس) که از کلفتی به این مقام بلند رسیده چون فرزند ندارد توانسته است با تردستی تمام برادرزاده خود ملیجک را که بعدها عزیزالسلطان لقب یافت و پسر میرزا محمد خان از مردم گمنام بیقدر است مقرب شاه کند. این مرد یعنی میرزا محمد خان تمام جهدش این است که از سعادت‌ی که به وضعی غیر متربقب نصیب پسرش شده است استفاده کامل کند و نگذارد که از این نعمت بی نصیب شود. امینه اقدس به شاه چنین فهمانده است که عزیزالسلطان دعای بیوقتی شاه است و مصاحبت او اعلیحضرت را از هر خطر و چشم زخمی حفظ می‌کند. بهمین جهت است که شاه همانطور که از سایه خود جدا نیست از او نیز جدائی نمی‌کند. چه شاه به این طلسم جاندار معتقد باشد چه نباشد چیزی که در آن شکی نیست اینکه اعلیحضرت چنان در برابر این بچه بی‌ریخت تسلیم است که هر چه او بخواهد از او مضایقه ندارد و هر چه او بکند معفو است. " (۱۹۲)

آنچنانکه از نوشته‌های دوره قاجار برمی‌آید اغلب افراد از این بچه زشت‌رو و کنیف که ناز پرورده شاه بود دل خوشی نداشتند، چرا که ملیجک ثانی را در حد نشست و برخاست و الفت و موانست با شاه نمی‌دانستند یا نسبت به پیشرفت وی حسادت می‌کردند. دوست‌علی معیرالممالک نیز که ملیجک را از نزدیک می‌شناسد در یادداشت‌های خود آورده:

"... روزی که عزیزالسلطان نزد شاه ماند سه سال داشت و هر روز مهرش در دل شاه افزون گشته، بر شکوه و وسعت دستگاهش افزوده می‌شد. طفلی بود زشت‌رو، زرد رنگ و الکن و چشم‌هایش پیوسته قرمز و بر هم خورده بود. مجدالدوله که در پیشگاه همایونی گستاخ و جور بود می‌گفت: در اوانی که پایه محبت شاه نسبت به عزیزالسلطان به منتهی درجه رسیده بود روزی در خلوت به وی گفتم ما ندانستیم که چرا باید این طفل را آنقدر بخواهی، در صورتی که اولاد و نوه‌های زیبا و خواستنی بسیار داری؟ شاه جواب داد: غیر از تو هر کس این سؤال را کرده بود سخت تنبیه و مورد عتاب واقع می‌شد. ولی باید بتو بگویم که من خود بهتر می‌دانم این طفل خواستنی نیست، اما از آنجا که می‌باید کسی بدون چند یا لااقل یک عیب نباشد، این را خداوند برای من عیب قرار داده و در محبتش بی‌اختیارم ساخته است مگر خواستام از خواستش بگذرم ولی نه تنها نتوانستم بلکه بیشتر به وی مایل گشتم."

... عبدالله خان و آغا بشیر خواجه‌های مخصوص عزیزالسلطان بودند. دو پرستار زن داشت، یکی سبید بنام جووگ و دیگری سیاه که گلچهره‌اش می‌نامیدند و هر دو طرف احترام و تلقی اهل اندرون بودند. سی تن غلام بچه و دوازده فراش قرمزپوش از سن نه الی دوازده سال داشت، و ارشدالدوله که در دوره مشروطیت کشته شد رئیس بر پنجاه تن گارد مخصوصش بود. یکدسته موزیک که نوازندگان آن از ده الی چهارده سال داشتند در اختیارش بود و بیست تن لاله و نوکر خدمتش می‌کردند. فیل کوچکی را که مانوس و رام بود اغلب روزها برای تفریح عزیزالسلطان به

اندرون می‌آوردند و کنیزان و غلام بچه‌ها سوار شده غوغاتی برپا می‌ساختند. اسب تاتوی (۱۹۳) کوچکی نیز داشت که گلچهره بر آن سوار شده داخل اطاق زن‌های شاه می‌شد و کسی را جرات اعتراض نبود. چند اطاق از اسباب بازیهای گرانبهای ملیجک پر بود. "... (۱۹۴)

اعمال بی‌رویه عزیزالسلطان و اطرافیان موجب ناراحتی همه اندرونیان و درباریان شده بود، و شاه با دانستن همه این کارها باز دست از مهر و محبت به ملیجک برنمی‌داشت. فوریه نیز که چون سایرین دل خوشی از ملیجک و کار ناشایست شاه نداشت در قسمتی دیگر از یادداشت‌هایش می‌نویسد: "... وجود این بچه کثیف خود را در دربار، گذشته از اینکه چیزی بر شان شاه نمی‌افزاید باعث سر شکستگی او نیز شده و همه این کار را تقبیح می‌کنند. بنظر من محبتی که اعلیحضرت به این بچه حیوان چشم دریده دارد به کلی غیر طبیعی است، در صورتیکه انسان از دیدن اطفال نازنین خود شاه حظ می‌برد و تعجب می‌کند که او چرا آن همه محبت را از اطفال خود برمی‌گیرد و به این عزیز دردانه بی‌جهت متوجه می‌سازد. "... (۱۹۵)

هر چه عزیزالسلطان بزرگتر می‌شد، بهمان نسبت بر حشمت و جلال او افزون می‌گشت و نزد شاه بیشتر تقرب می‌یافت، تا آنجا که در پانزده سالگی "... شاه عمارت قمرالسلطنه زن میرزا حسن خان سپهسالار را به وی بخشید و عزیزه‌اش نام نهادند. از آن پس بساط شکفت‌انگیز عزیزالسلطان بدانجا منتقل شد و پیوسته مجلس سور و سرور برپا بود. شاهزاده مقبل‌الدوله پسر تیمور میرزا سمت ریاست دستگاه تازه را داشت و آجودان حضور معروف به آقا مردک خان شخص دوم بود. دو سال پس از بیرون رفتن عزیزالسلطان از اندرون، شاه جشن باشکوهی برپا ساخت و دختر خود اختراالدوله را که از کودکی نامزد ملیجک کرده بود به وی ارزانی داشت و از راه مال‌اندیشی که مبدا پس از خودش روزگار عزیزالسلطان پریشان شود باغ خاص واقع در ورامین را که حاج میرزا آقاسی تقدیم کرده بود به وی بخشید. با مقام بلندی که عزیزالسلطان را در سایه مهر شاه بود و نایب‌السلطنه و صدراعظم از وی ملاحظه داشتند نه تنها سر موئی نخوت و سرگرانی نداشت بلکه بسیار متواضع و فروتن بود. هرگز بد کسی را نخواست و نزد شاه جز حاجت نیازمندان را برنیاورد. پناه درماندگان و دستگیر مستمندان بود و هیچگاه کسی از در وی آزرده و مایوس برنگشت. "... (۱۹۶)

برعکس تعریف و توصیفی که معیرالمالک از ملیجک کرده، بسیاری دیگر از درباریان و اندرونیان از این ناز پرورده شاه تنفر شدید داشتند. از جمله این افراد یکی اعتمادالسلطنه بود که قسمتی

۱۹۳ - اسب کوتوله و پربال و دم و تندر را تاتو می‌گویند.

۱۹۴ - یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۱۵۹ به بعد به اختصار

۱۹۵ - سه سال در دربار ایران، پیشین، ص ۱۹۸

۱۹۶ - یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۱۶۱.

از مطالب او را در وصف ملیجک خواندید. اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود به مناسبت‌های بسیاری از عزیزالسلطان سخن گفته که ما قسمت‌هایی را خواهیم آورد. اما جالب‌ترین بخش مطالب روزنامه خاطرات گفتگویی است که اعتمادالسلطنه با ملیجک داشته است. "... هر چیز در دنیا مبنی بر حکمتی است. عشق با ملیجک به این شدت چه دلیل دارد که پادشاه قادری مدتی وقت عزیز خود را صرف بچه ملیجک کند و ترتیب خانه، ییلاق او را فراهم بیاورد. از خود ملیجک سؤال کردم که سبب عشق شاه با توجه است؟ جواب داد: محمود چرا ایاز را می‌خواست؟ نخواستم بگویم آقا جان به قول بعضی، ایاز خوشگل بود و محمود لاطی. به قول دیگر واضح روایات، ایاز از سرداران خیلی رشید بود، تو با قد رعنا و لب‌های زیبا که داری نه این هستی نه آن." (۱۹۷) و اینک قسمت‌هایی دیگر از روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه در مورد ملیجک را که خواندنش خالی از لطف نیست به ترتیب مسطور در روزنامه می‌آوریم.

صفحه ۸۵ شاه از ملیجک (منظور ملیجک اول پدر عزیزالسلطان است) سؤال کرد پسر، امسال ییلاق کجا خواهی رفت؟ مبادا شهر بهمانی، از گرمای هوا پست ناخوش خواهد شد. ملیجک بعد از آنکه چند مرتبه گردن رفت و پوزخند زد، به ماها نگاه کرد که یعنی خاک بر سرتان! می‌بینید که شاه ایران چقدر التفات با من دارد که ملاحظه هوای گرم تهران را فرموده نمی‌خواهد پسر من در گرما باشد. بالاخره گفت جا ندارم ییلاق بروم، همین شهر خوب است. شاه فرمود خیر ابداً "پست خواهد مرد. باید حتماً" ییلاق بیایی. کرایه‌خانه را من خواهم داد. خلاصه دو ساعت صحبت ییلاق ملیجک بود. روزنامه و غیر از میان رفت. (۱۹۸) در این بین پسر ملیجک را که موسوم به ملیجک ثانی است از اندرون بیرون آوردند. در همان صفای که پادشاه نشسته بود در پهلوی خود نشانده. نان و پنیر بدست خودشان بدهان این بچه کثیف و زشت می‌گذاشت. العجب این پادشاه مقتدر که انصافاً در تمیزی اول شخص است دست خود را تا مرفق بدهان این بچه می‌کرد دوباره به همان دست آلوده به آب دهان، نان و پنیر بدهان طیب و ظاهر مبارک خود می‌گذاشت ...

صفحه ۱۲۷ دیشب تازه اصلاح شده بود میان انیس‌الدوله و شاه. باز در سرشام انیس‌الدوله به شاه متغیر شده بود که پسر ملیجک مثل گه‌چه است که هر شب در سرشام

حاضر می‌کنی؟ شاه برآشفته بود و همان شبانه بچه را از اندرون بیرون کردند. (۱۹۹)

صفحه ۲۳۱ شنیدم امروز ملیجک که در اطاق شاه، بازی می‌کرد به بالای تخت طاووس رفته بود. سید ابوالقاسم بزاز جد او را حکم فرمودند که تعاقب او بالای تخت رود، او را محافظت نماید که نیفتد، در این پایه تختی که آقامحمد شاه و فتحعلی شاه و محمد شاه و سی و شش سال ناصرالدین شاه پا گذاشته‌اند. سید ابوالقاسم بزاز از همان پایه تخت بالا رفت ...

صفحه ۳۱۱ مجدالدوله تفصیلی از عشق شاه نسبت به ملیجک می‌کرد. از قرار گفته او، حواس شاه امروز مختل بود که این طفل از کوه شکرآب بالا آمده و هر ربع ساعت یکنفر به پرسش حال او می‌فرستادند. نتیجه سلطنت مستقله چنین است.

صفحه ۴۰۶ ملیجک دوم با یک دسته خانه‌شاگرد و خواجه وارد شد. آفتابه لکن و اسباب آبخوری او را تعاقبش آوردند، در این بین ادرارش گرفت. گلدان نقره مخصوص همایونی که در آن ادرار می‌فرمایند آوردند. بدست مبارک آلت ملیجک را بیرون آوردند میان گلدان گذاشت که بشاشد. پناه بر خدا از این محبت. بعد از شام ملیجک، شام شاه را آوردند ...

صفحه ۴۱۵ از تفصیلات تازه اینکه به ملیجک دوم نشان حمایل سرتیپی اول و منصب سرتیپی اول داده شد. در فرمان خطاب معتمدالسلطانی به او دادند. در صورتی که این طفل هشت سال زیاده‌تر ندارد ... انشاء‌الله سلامت باشند. صلاح مملکت خویش خسروان دانند. ما را به چون و چرا چه کار است. شنیدم از مجدالدوله، که عزیزالسلطان به شاه عرض کرده است چرا نوکرهای شما به پسرهای که شما تعظیم می‌کنند و از برای من کسی تواضع نمی‌کنند. شاه فرمود هر کس پتو تکریم نمی‌کند با شمشیرت شکمش را پاره کن.

صفحه ۷۲۰ شنیدم در این چند شب که عزیزالسلطان ناخوش بود، دو سه مرتبه لحاف

۱۹۹ - البته در میان این مرافعه‌ها همیشه شاه اقدام به عذرخواهی از ملیجک می‌کرد. در این مواقع جمعی از اهل حرم نیز جانب انیس‌الدوله را نگه می‌داشتند و شاه به جهت همین مرافعه، زیادتر به ملیجک مرحمت و محبت می‌کرد و حتی به دست خود، شام می‌کشید و برای طفل می‌فرستاده و او را در حضور دیگران بیشتر مورد عنایت قرار می‌داد و می‌پوسید تا ناراحتی را از دلش بیرون بیاورد.

دوش می‌گرفتند و نصف شب به عیادت ملیجک می‌رفتند. خدا عاقبت شاه را با این عشق حفظ کند...

صفحه ۲۲۰ امروز شنیدم هر کس پسر خوشگلی دارد، آقا مردک دائی عزیزالسلطان میل می‌کند به زور باید او را بدستگاه عزیزالسلطان بیاورند چنانچه میرزا شفیع نام که همه کاره وزیر دفتر است پسر خوشگلی میرزا آقا نام دارد که در مدرسه نظامی درس می‌خواند. به حکم عزیزالسلطان او را آوردند که رفیع میل آقا مردک و شیر به شود. خداوند رحم کند که آقا مردک میل به زن‌های مردم نکند...

صفحه ۲۲۲ چند روز است عزیزالسلطان تعزیه می‌خواند. هم روز و هم شب. در حقیقت عزاداری اولاد پینمبر (ص) هم به واسطه این پسر به بازی شده است...
صفحه ۸۸۷ عزیزالسلطان حالا شانزده سال دارد اگر قدش کوتاه است دلیل بر کمی سنش نیست. شبق (۲۰۰) و شهوتش هم به درجه‌ایست که سه سال قبل از این لواط می‌کرده است. این نابکار چشم طمع به شوکت، صیغه شاه انداخته بود و مدت‌ها بود که با او سرو سری داشت. اغول بیگی خانم، رئیس قهوه‌خانه اندرون که این صیغه‌ها و خدمتکارها سپرده به اوست دیده بود که کار به افتضاح کشید، به امینه اقدس عمه عزیزالسلطان شکایت کرد. او بجای اینکه پرده‌پوشی کند و برادرزاده را منع نماید، بحضور همایون شکوه کرد. عزیزالسلطان هم گریه کرد و عجالتا کار به این منوال گذشت. البته عصمت و غیرت همایونی، اگر این فقره صحت داشته باشد مقتضی تنبیه این طفل نابکار خواهد بود...

صفحه ۹۴۷ از قراری که دیشب شنیدم، حضرت عزیزالسلطان چند نفر جنده در باغچه خودشان که به عزیزیه معروف است دعوت نموده بودند. گلین نامی که قوادی می‌کرد و از خودش هم آبی گرم می‌شد حالا چهار پنج نفر دخترهای چهارده پانزده ساله دور خود جمع کرده و آنها را با لباس‌های عاریه زینت داده برای عزیزالسلطان می‌برد. شوهر این قواده که سابقا "کالسه‌چی صدیق الدوله بود بعضی اطفال امرد نیز تربیت کرده به آن مکان شریف می‌برد. دیشب یکی از آن شب‌های عیش بود. سید محمد بن سید ابوالقاسم الشهیر به مردک که حالا آجودان حضور و دائی عزیزالسلطان است و با شاه در یک کاسه

۲۰۰ - (به فتح شین و با) آرزومند شدن به جماع، شدت شهوت، آزمندی به مقاربت، فرهنگ عمید،

فالوده نمی‌خورد و خود را اتابک همشیره‌زاده خود قرار داده است ظاهراً " به عزیزالسلطان، آتش بی ادبی کرده و فحش داده بود، عزیز با عزت آن شب را سکوت کرده، صبح زودی به حضور پادشاه رفته از خان دانی شکایت نمودند. از مصدر جلالت حکم به قتل و نهب و تنبیه و حبس آقا مردک صادر شد و تمام امروز خاطر مبارک از این عمل آقا مردک متغیر بود. مصری مصلحین خیر اندیش میانجی شدند و آقا مردک را مردانه از حبس بیرون آوردند...

صفحه ۹۶۱ امروز ختنه سوران عزیزالسلطان است و تفصیل از این قرار است. این پسر هفده الی هیجده سال دارد. از شدت مرحمتی که شاه نسبت به او داشتند تا بحال ختنه نشده و هر وقت هم پدر و مادرش عجز می‌کردند که پسر ما باید آخر مسلمان باشد و ختنه نکرده از ملت حنیف محسوب نیست، می‌فرمودند امپراطور روس که ختنه نکرده مگر پادشاه مملکت روس نیست؟ تا در این اواخر عزیزالسلطان عریضه‌ای به شاه نوشته بودند که اگر من داماد شما هستم پس چرا دختر خودتان اختراالدوله را به من نمی‌دهید؟ قرار شد که در ماه ربیع الاول عروسی بکنند. صغرا خانم مادر دختر پیغام داده بود اگر می‌خواهی داماد من بشوی اول باید ختنه بکنی. حب جاه و میل به دختر واداشت عزیزالسلطان را که تمکین به ختنه بکند. مدتی مشاوزه این بود که این عمل در کجا واقع شود. خانه صدراعظم را معین کردند. پسر تمکین نکرد. آخر قرار شد که در اندرون باغ سهسالار که به عزیزیه موسوم و به او بخشیده شده، آنجا اینکار را بکنند.

بهر حال انسان می‌ماند که چه اسمی بر این نوع عشق و علاقه‌ها بگذارد، زیرا با توصیفی که از رابطه ناصرالدین شاه و ملیچک رفت در حقیقت وجود این بچه همه مسائل را تحت الشعاع قرار داده بود و شاه هر کاری را به خاطر او معلق می‌گذاشت تا از حال ملیچک باخبر شود. و از آن تاریخ هر عزیز بی‌جهتی را در ایران ملیچک نامیدند.

ببری خان عزیز کرده دیگر شاه

در اندرون شاهی، فقط زن‌ها و ملیچک‌ها نبودند که بی‌جهت یا با جهت عزیز دردانه شاه می‌شدند، بلکه گاه حیوانات نیز بر اثر حادثه یا تصادفی آنچنان مورد علاقه و محبت واقع می‌شدند که برایشان ارج و قربی بالاتر از یک انسان قائل می‌گردیدند. و این نیز حکایتی است در ردیف

عزیز کرده‌ای مانند ملیجک .

"... ببری خان به غلط نام گربه‌ای بود ماده و آلاپلنگ که شاه او را دوست می‌داشته . در آن اوان ، شاه را تبی سخت عارض می‌شود و روزی چند در بستر بیماری و ناتوانی می‌خوابد . از قضا این گربه بچه می‌آورد و روز بعد به اقتضای طبیعت خود به تغییر مکان آنها می‌پردازد . هنگامی که یکی از بچه‌ها را به دندان گرفته و از کنار بستر می‌گذشته ، زبیده خانم ملقبه به امینه اقدس وارد اطاق شده ، در را که گربه از همان بدرون آمده بود از پشت خود می‌بندد ، گربه همینکه راه خروج را مسدود می‌بیند چند دور بدور بستر می‌گردد و چون راه بیرون رفتن نمی‌یابد پائین پای شاه سرگردان می‌ایستد . زبیده خانم از مشاهده این حال رو به شاه نموده می‌گوید : قربان امشب عرق خواهید کرد . تصادفاً همان شب تب شاه قطع می‌شود . پس از این واقعه ببری خان مقام خاصی پیدا کرده و دارای تشک اطلس و پرستار مخصوص می‌شود ." (۲۰۱)

حاج سیاح نیز که در زمان اقامت خود در تهران بدعوت شاه در یکی از شکارهای او شرکت کرده بود در مورد ببری خان می‌نویسد : "... شب هوا منقلب شده برف می‌بارید لکن روز هوا صاف شده آفتاب درآمد ، زیاد مشعوف شدند که برف زیاد نبوده مانع شکار نیست ، بناگاه رحیم بیک محلاتی ، سراغ کتان آمده مرا یافت و بعد از تعارفات گفتم : تو هم عضو اردوئی ؟ کارت چیست ؟ گفت : از اردوی شاهم و خدمت ببری خان به عهده من است ! گفتم : ببری خان کیست ؟ گفت : این لقب گربه مخصوص شاه است که شاه آن را دوست داشته با خود می‌گرداند و برای او لباسهای مخصوص و اسب و خدمتکار و موجب مقرر کرده ، به این لقب ملقب گردانیده است . بسیار حیرت کردم که گربه ، خان است و لقب و منصب دارد و انسان‌های بیچاره چه گرفتاریها دارند . بعد از سوار شدن شاه برای شکار ، نزد حکیم طولوزان رفتم . در میان صحبت از لقب خانی گربه تعجب نمودم . گفت : تعجب ندارد لقب شغالی به کسی و خرسی بکسی داده موجب می‌دهند و آنان افتخار دارند که شغال و خرس اند . بدتر از اینها ملیجک و میرزاالملک است ! از این امور هر قدر انسان ببیند باید سکوت کند . میرزا محمد گروسی ، برادر امینه اقدس حرم شاه پسر کشیفی دارد که از حلیه جمال و هوش عاری است . شاه او را عزیز گردانیده بر تمام بزرگان و اولاد و نوادگان ترجیح داده بطوری که محسود بزرگان شده . همچنین در میان اطرافیان ، بسیاری اشخاص پست و کثیف هستند که مقدم بر خوبانند و فایده اینها را کسی جز شاه نمی‌داند . گفتم : فایده این کار واضح است ، گفت : چیست ؟ گفتم : در جهان هر چه شده به سبب غیرت شده وقتی که مردمان پست و نادان را بر بزرگان و صاحبان هنر قدر نمی‌ماند ، شاه با این کار خواسته بفهماند که در مملکت غیر او کسی اهمیت ندارد ، و نباید کسی در هیچ چیز معروف و سرآمد شمرده شود ." (۲۰۲)

سلطنت مظفرالدین شاه و دوره بیداری

صدای گلوله، میرزا رضا کرمانی در حرم حضرت عبدالعظیم، گرچه ناصرالدین شاه را به خواب ابدی فرو برد اما موجب بیداری بسیاری شد. در حالیکه بسیاری از رجال مستبد درباری سعی در سرکوب کردن آزادیخواهان و اصلاح طلبان داشتند، لکن با تمام این احوال مردم ایران با کشته شدن ناصرالدین شاه، سدی را که در راه رشد آزادی وجود داشت کم‌کم از میان برمی داشتند. چرا که در دوره مظفرالدین شاه، علاوه بر اقدام مشخصه، زمان سلطنت وی، یعنی امضای فرمان مشروطیت، مدارس بسیاری نیز در جهت آگاهی مردم گشوده شد. مظفرالدین شاه، خلاف پدرش که از بیداری مردم به شدت هراس داشت، "... مردی سلیم‌النفس و علیل‌المزاج بود. با اینکه از تعلیم و تربیت صحیح برخوردار نشده و از اوضاع دنیا به کلی بی‌خبر بود، بیش از پدر خود به آرزوها و افکار عمومی توجه می‌کرد..." (۲۰۲)

عیاشی در دوران طولانی ولیعهدی

ناصرالدین شاه به ولیعهدی که در تبریز مکان داشت، چندان توجهی نمی‌کرد، اما در مقابل، مسعود میرزا و کامران میرزا آنقدر پر و بال یافته بودند و قدرت داشتند که هوای سلطنت در سر می‌پروراندند. سالهای طولانی سلطنت ناصرالدین شاه ولیعهد را به کلی خسته کرده بود و پنجاه سال سلطنت پدرش کم‌کم او را به دوران پیری می‌گشید و در نتیجه چاره‌ای نداشت که قبل از رسیدن به پادشاهی بخود مشغول شود و از لذات دنیوی بهره بگیرد. به گفته صاحب حیات یحیی "... ولیعهد در سالهای آخر عمر پدرش با نهایت فلاکت و پریشان روزگاری، در تبریز امرار حیات می‌نماید. در این صورت چندان هم نمی‌توان او را ملامت کرد اگر خود را در آغوش عیاشی و شهوترانی انداخته باشد." (۲۰۴) گویند علاوه بر کم حالی و ادراک محدودی که مظفرالدین شاه داشت، عیاشی‌ها و خوشگذرانی‌های بی‌حد او در زمان ولايتعهدی نیز سلامت بدن وی را از بین می‌برد، آنچنانکه کم‌کم بدن خود را فدای شهوترانی می‌نمود.

یحیی دولت‌آبادی در بیان خصایص او می‌نویسد: "... ولیعهد با آن عالم عیاشی که در خلوت از هیچگونه ارتکابی خودداری ندارد، در ظاهر نمازگزار و دعاخوان، روضه‌شنو، دعاگیر، نذرو نیاز ده می‌باشد، چونکه شنیده است به این توسل می‌تواند تمام گناهان خود را آمرزیده شده

بداند. ولیعهد اخلاق خود را از هر جهت به خلوتیان و نوکرهای مقربش نیز سرایت داده، و این طبیعی است که زبردستان در اخلاق و آداب پیرو زبردستان خویشند. (۲۵۵)

مظفرالدین شاه پس از رسیدن به سلطنت، علاوه بر بیماری دائم که گریبانگیرش بود، توقع مردم نیز که در راه بیداری و آگاهی قدم برمی‌داشتند بیشتر بر او فشار می‌آورد. گرچه فرصتی آنچنان به او دست نمی‌داد تا مانند پدر خویش به عیش و نوش بنشیند، ولی با این همه زنباره بود و برای تفریح خاطر بساطی فراهم می‌ساخت. می‌گویند که او در زمان سلطنت نیز... طبیعت بچه ده ساله را داشت. بعد از دیدن فرنگستان در سفر اول، همیشه دلش برای آن عیش و نوش و تماشا و دیدن نسوان دلربا غش می‌کرد. اتابیک (۲۵۶) هم برای اغفال و سرگرمی او و جلب اعتماد شاه بخودش برای او پول و اسباب غفلت و عیاشی و تماشا مهیا می‌نمود. این پادشاه بچه طبیعت، در مجالس شوخی و بازی از چه چیزها حظ می‌کرد قلم حیا می‌کند. لکن عادت تاریخ و صفحه روزگار، نگاهداشتن یادگاره‌است. در تمام ایران معروف است که یک پسر کوچک خوشگل یهودی را به چگونه شیفته‌اش شده و چقدر عطاها به او کرده، قریب صد هزار تومان مال ملت به‌چاره ایران را به پدر و مادر و خود او بخشید. واقعا "انسان چگونه بنویسد؟ معروف است گاهی در عالم نشاط و سرگرمی حکم می‌کرد خنجر مجلسیان هم در حضور او مشغول عیش شوند. بالجملة اصرار او به سفر فرنگستان به بهانه معالجه و حرص اتابیک بر تقرب نزد این خاقان، دوباره ایران را زیر بار قرض دیگری آورده، سفر دوم را به فرنگستان به اسم معالجه، شاه شهرت دادند. (۲۵۷) پاولی (Paoli) که مدت ۲۵ سال از طرف وزارت داخله فرانسه ماموریت داشته است تا از پادشاهان و شاهزادگانی که به عنوان گردش یا مهمانی به آن کشور می‌آمدند پذیرائی کند خاطرات خود را از مصاحبت با این گونه مهمانان در کتابی به نام اغلب حضرت‌ها جمع‌آوری کرده که بخشی از آن به برخوردی که با مظفرالدین شاه داشته اختصاص یافته. پاولی می‌نویسد: "... یک روز بعد از ظهر که در بوادوبولنی می‌گشتم، مظفرالدین شاه در نزدیکی دریاچه‌ها محلی را پسندید و امر داد کالسکه‌ها توقف کنند تا شاه از مناظر اطراف و اشخاص همراه چند عکس‌فوری بردارد. همه پائین آمدیم، قدردی دورتر چند تن خانم بسیار آراسته بدون آنکه به ما اعتنائی کنند مشغول صحبت با یکدیگر بودند. من با اینکه هیچ آن جماعت را نمی‌شناختم نزدیک رفتم و با کمال عذرخواهی تفنن شاهانه را به اطلاعشان رساندم. خانم‌ها هم تفنن خود را در این داشتند که دعوت را به لطف بپذیرند. شاه از ایشان عکسی برداشت و با هریک تبسمی کرد. و چون کار عکاسی تمام شد، مرا پیش خواند و گفت: پاولی، خانم‌های زیبای دل‌انگیزی هستند برو به ایشان بگو که با من بیایند تهران، لابد حال زار مرا در

۲۵۵ - همان، ص ۱۴۹

۲۵۶ - منظور همان امین‌السلطان است

۲۵۷ - خاطرات حاج سیاح، پیشین، ص ۵۲۲

آن موقع حدس خواهید زد. هر چه فصاحت و عبارت‌پردازی در چنته خود داشتیم بکار بردم تا به شاهنشاه بفهمانم که یک زن را نمی‌توان به آسانی مثل یک پیانو، یک دستگاه سینما، یا اتومبیل به تهران برد. همانکه معمول شاهنشاه در معاملات است، در مورد یک زن هم با ادای من این را می‌خرم کار را تمام کرد. " (۲۰۸)

در این سفر ظاهراً "سعی پاولی در اینکه مظفالدین شاه را با حقوق مردم در جامعه فرانسه آشنا کند موثر نبوده است، چون موارد دیگری از توقعات بیجای شاه از زنان آن دیار وجود داشته که موجبات رسوائی را فراهم می‌ساخته است. در همان سفر زمانی که شاه در یکی از نمایشهای اپرا که در جایگاه رئیس‌جمهور جلوس کرده بود، به جای آنکه به نمایش و رقص‌های دلاویز رقصه‌ها توجه کند. در طبقه چهارم به زنی زیبا توجه کرده بود و به وسیله وزیر دربار از پاولی خواسته بود که موجبات آشنائی او را با آن زن فراهم کند. پاولی با رعایت نزاکت یکی از همکاران خود را مامور این کار کرده بود. وی پس از مدتی معطلی می‌بیند که مامور او با سبیل‌های آویخته پیش می‌آید به او می‌گوید چه شده و خانم در جواب چه گفته است؟ مامور پاسخ می‌دهد که هیچ، فقط سیلی آبداری بصورت من نواخت. صدراعظم هم این خبر ملالت اثر را به شاه می‌رساند و اعلیحضرت ابروهای پر پشت خود را در هم می‌کشد و می‌گوید کالسه‌که مرا حاضر کنید که خستام و می‌خواهم بروم. (۲۰۹) البته با اینکه در پاریس خانمهای زیبا و دلربائی برای استفاده از ثروت و ولخرجی‌های مظفالدین شاه با او همبستر می‌شدند، ولی با تمام این احوال باز هم شاه دست از هرزگی و چشم به این زن و آن زن داشتن بر نمی‌داشت و بجای توجه به پیشرفت‌ها و ترقیات آن روز اروپا، پیوسته در این فکر بود تا چگونه و از چه راهی زنائی را به بستر خود بکشاند. پادشاهی که در کشور خود زنائی نه در حد پدرش بلکه به اندازه توانائی و رغبت خود در حرمسرا داشت، که از مباشرت با آنان به قول صاحب روضه‌الصفاء "... بیست و شش اولاد ذکور و بیست و یک نفر اناث از آن حضرت در عالم بماند که درین واقعه هایلده (موقع مرگ شاه) الا پنج تن همه رشید و کبیر و در کمال تمیز بودند..." (۲۱۰)

۲۰۸ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۴ (بخش اول) ص ۲۳۰، به نقل از مقاله "مظفالدین شاه در پاریس، مجله یادگار، سال اول، شماره ۰۱، ص ۱۴ به بعد.

۲۰۹ - همان، ص ۲۳۱، با اندکی تغییر

۲۱۰ - روضه‌الصفاء، تصنیف مرحوم رضاقلی خان متخلص به هدایت، ج ۱، ص ۶۳.

از محمد علی شاه تا پایان کار قاجاریه

بعد از مظفرالدین شاه پسرش گرفتار بحران‌های متعددی در زندگی خود بود و سلطنت پیوسته در مخاطره قرار داشت، و استبدادی که وی اعمال می‌کرد برای ایرانیان تحمل ناپذیر شده بود. آنچه از دوران سلطنت محمد علی شاه باقی است، شکم پاره کردن، طناب انداختن و مردم را زنده زنده در چاه دفن کردن از یکسو و خرافاتی بودن وی از سوی دیگر که تکلیف ملت تشنه آزادی را به استخاره معین می‌کرد. پول دوست، مستبد، خودرای و پادشاهی بدون توجه به رعایت حال زیردستان بود و گویا این خصایل و اینکه مردم از آگاهی بیشتری برخوردار می‌شدند برای او فرصتی آنچنانی در تشکیل حرم‌سرا نمی‌داد و از زنان او نیز بدرستی مطالبی در دست نیست.

در مورد احمد شاه پسر محمد علی شاه هم از مطالبی که در یکی از مجله‌های تهران بصورت خبر بچاپ رسیده بود بهره می‌گیریم تا در پایان، اطلاعی نیز در مورد وی داده باشیم.

سحرگاه سه‌شنبه اول خرداد ماه ۱۳۵۸ در اطاق شماره ۲۳۱ بیمارستان الوند، بدرالملوک والا همسر احمد شاه قاجار بدرود حیات گفت و صبح چهارشنبه تنها دختر او و چند تن از خواهران و برادرانش جسد او را به بهشت زهرا بردند و به خاک سپردند. بدرالملوک دختر شاهزاده ظهیرالسلطان نوه عباس میرزا و همسر اول سلطان احمد شاه قاجار آخرین پادشاه سلسله قاجاریه بود. بدرالملوک در ۱۲ سالگی در تنها مدرسه دخترانه تهران درس می‌خواند که در آن ایام برای احمد شاه که در حدود هفده سال داشت در صدد پیدا کردن همسری از خانواده قاجار برمی‌آیند. (۲۱۱) زیرا طبق قانون خانواده قاجار، ولیعهد می‌بایستی از مادر هم قاجار باشد. مادر احمد شاه تصمیم می‌گیرد به این مدرسه که بهشت‌شان از شاهزادگان آن زمان بودند برود و دختری برای پسرش انتخاب کند. مادر احمد شاه در میان دختران، بدرالملوک را که دختری بی‌نهایت زیبا بود برای ازدواج با پسرش انتخاب می‌کند و به ظهیرالسلطان پیغام می‌فرستد که به اتفاق دخترک برای دیدار احمد شاه به دربار بیاید. احمد شاه پس از دیدن بدرالملوک او را که دارای پوستی سفید و چهره‌ای زیبا بود می‌پسندد و او با تشریفات مفصلی به عقد احمد شاه درمی‌آید. بدرالملوک از احمد شاه دارای دختری می‌شود که نامش را ایران‌دخت می‌گذارند، اما چون احمد شاه صاحب پسر نمی‌شود،

۲۱۱ - باید توضیح داد که برابر نوشته‌های دیگر، سن بدرالملوک را در موقع ازدواج هفده سال و سن احمد شاه را ۱۶ سال قید کرده‌اند که با این حساب احمد شاه پکسال از بدرالملوک کوچکتر بوده، اما خبری که در مجله سپید و سیاه چاپ شده، بخاطر قرابت مدیریت مجله با خانم بدرالملوک می‌تواند صحیح‌تر باشد.

برادرش محمد حسن میرزا به ولیعهدی انتخاب می‌شود. به هنگام تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی، بدرالملوک هم مانند سایر افراد این خانواده که به احمد شاه و محمد حسن میرزا ولیعهد نزدیک بودند به اتفاق برادر بزرگتر، محمود میرزا که سرهنگ زمان قاجار بود و همواره با احمد شاه زندگی می‌کرد به پاریس رفت. پس از فوت احمد شاه و تا شهریور ۱۳۲۰ پس از رفتن رضا شاه از ایران، بدرالملوک همسر احمد شاه مانند بسیاری از شاهزادگان درجه یک قاجار به ایران آمد و در میدان ۲۴ اسفند در طبقه سوم آپارتمانی بطور بسیار ساده‌ای زندگی می‌کرد و جالب اینکه پنجره‌های این آپارتمان بطرف میدان ۲۴ اسفند باز می‌شد و مجسمه رضا شاه از آنجا به خوبی دیده می‌شد. خانم بدرالملوک برای آنکه چشمش به آن مجسمه نیافتد حتی در تابستان هم پنجره‌ها را باز نمی‌کرد و پرده‌ها را کنار نمی‌زد. خانم بدرالملوک مدتی هم در هتل کاروان در اتاقی پانسیون بود و یکشب چند دزد که قبلاً او را شناسائی کرده بودند و می‌دانستند همسر احمد شاه است و حتماً دارای جواهرات گرانبهایی است، با تهدید وارد اتاق او شدند، و همه جا را گشتند ولی فقط یک ساعت با زنجیر طلا که به گردن می‌انداخت و تنها یادگاری احمد شاه بود همراه یک رادیو ترانزیستوری را بسرقت می‌برند. بدرالملوک چند سالی از ناحیه پا ناراحتی داشت و نمی‌توانست حرکت کند، به این جهت در منزل یکی از خواهرانش پرستاری می‌شد تا اینکه روز جمعه ۲۱ اردیبهشت در اثر سکته مغزی به حالت اغما افتاده و سپس به بیمارستان الوند انتقال یافت و در سحرگاه سه‌شنبه اول خرداد بدرود حیات گفت.

* * *

فهرست نامها و مکانها

۲

۱۲۷	آزاده خانم	۶۱	آباندخت
	آسیا	۱۷۳	آبگون
	آستارا		آپام
-۴۳	آستیاگس، آزدهاک، آستیاگ، ایشتوویگو	۶۱	آپریس
۷۰-۴۹-۴۷-۴۵		۱۲۷	آتاتورک
-۷۸-۷۷-۷۶-۶۶-۵۲-۵۱	آسیا	۷۹	آتروپات
۲۷۹		۱۷۳	آتسز
۳۵۳-۳۲۶	آسیه خانم	۲۶	آتن
۷۶	اشکانیان	-۶۳-۶۱-۵۸-۵۷-۵۳	آتوسا، آتسا
۴۹-۴۳	آشور	۶۶	
۷۹	آشیل	۷۶	آتیک
۳۵۳-۳۲۶	آغاباجی	-۱۸۰-۱۱۰-۷۹-۴۵	آذربایجان
۴۲۰-۳۲۹	آغابشیر	-۲۱۵-۲۰۳-۱۹۹-۱۹۱-۱۸۲-۱۸۱	
۳۷۲-۳۲۹	آغابهرام	۳۵۳-۳۲۵-۲۵۵	
۳۵۳-۳۲۶	آغابگم	۵۷	آذرگشسب - اردشیر
۳۳۰-۳۲۹	آغا جوهرخان معتمدالحرم	۱۱۵-۹۳	آذر میدخت
۳۲۹	آغاصالح	۹۱	آذر نرسی
۳۲۹	آغا غلامعلی	۶۱	آریام
۴۱۵-۳۲۹	آغانور محمدخان	۶۰	آرتاشسته
۴۱۲	آفریقا		آرتور کریستن سن
۳۹۷	آقا ابراهیم	۵۰	آریارمن
۳۵۶	آقابگم خانم	۳۵۳	آرزو خانم
۴۰۶	آقاجان	۳۰۴	آرنوا

۸۰-۷۹	اکازون	۴۰۶	آقا حبیب سماعی
۶۵	آماسیس	۴۰۵	آقا علی اکبر
۱۲۰-۳۳	آمریکا	۴۰۵-۳۹۰	آقا غلامحسین تارزن
۵۴	آمستریدا		آقا کبیر صراف
۶۷-۶۱	آمس تریس، آمس تریس	۳۵۷	آقا محمدجعفر کاشی
۱۱۷	آمنه	۳۱۷-۲۹۶	آقا محمدخان، آقا محمدخان
۶۰-۵۹	آمی تیس	۳۱۸-۳۱۹-۳۲۵-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶	
۴۷	آمی تیدا	۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۵	
۱۰۷	آمین مارسلون	۳۵۳-۳۵۷-۴۱۲-۴۲۳	
۲۲۵	آناطولی	۲۰-۲۱-۳۴۹	آقا محمد رضا
۸۸	آنتی کونوس	۴۲۱-۴۲۴-۴۲۵	آقا مردک خان
۶۱	آندیا، اندریا	۳۲۷	آقا وجیه
۲۱۷	آنقره	۲۲۳-۲۲۴-۲۲۷-۲۴۵	آق قویونلو
۱۷۱	آوه		آگوستا
۳۵۳	آهوخانم	۳۱	آلاسکا
۳۵۵	آی باجی	۳۳۴-۳۵۳-۳۵۷	آلاگوز خانم
۴۱۴	آیت الله کنی	۲۲۹	آل بویه
		۲۰۰-۲۰۳-۲۰۴	آل جلایر
		۱۳۳	آل سفیان
			آل عثمان
۲۱۱-۱۹۳-۱۸۶	اباقا	۱۹۸-۲۰۳-۲۰۸	آل کرت
۲۴۶-۲۳۶	ابراهیم		آلکساندر دوم
۱۲۷	ابراهیم بصری	۲۵۵	آلکساندرخان
۳۵۸	ابراهیم خان دولوی قاجار	۲۲۵	آلکسیس چهارم
۳۲۷	ابراهیم خان شیشای	۳۶۵	آلمان
۳۵۴	ابراهیم خان طالش	۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶	آل مظفر
۱۵۱	ابراهیم موصلی	۲۰۷-۲۰۸	
۱۰۹	ابرشهر	۱۳۳	آل مروان
۱۱۷	ابرره	۶۱	آلوگون
۲۱۰-۲۰۵	ابش خاتون	۲۷	آلیات

۱۷۹	خاموش	اتابک	۱۵۰	ابن ابومریم مدنی
۲۱۰ - ۱۸۰ - ۱۷۹	زنگی	اتابک سعد بن زنگی	۲۱۳ - ۲۰۸ - ۱۸۹	ابن بطوطه
۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۷۹		اتابک ظفر	۱۷۷	ابن بی‌بی
۲۰۹		اتابک محمدشاه	۲۰۱ - ۱۷ - ۱۶	ابن خلدون
۱۸۵		اترار	۱۵۹	ابن سینا
۲۳۴	اردلان	احمدخان	۱۳۵	ابن طولون
۳۵۵		احمدخان مقدم	۱۸	ابن فضلان
- ۳۲۶ - ۳۲۰ - ۳۱۹		احمدشاه قاجار	۱۲۵	ابن مستوره
۲۳۱ - ۴۳۰ - ۳۸۱			۱۹۱	ابن مقله
۳۴۵		احمد علی‌خان وزیر	۱۵۹	ابوالحسن سیمجور
۶۱		اخابا	۱۵۱	ابواحمد عبدالله (المستعصم بالله)
۱۳۴		اخت‌الحفید اندلیسی	۳۱۹ - ۱۸ - ۱۷	ابوالعلاء معری
۴۲۵ - ۴۲۱ - ۳۸۷ - ۳۶۸		اخت‌الدوله	۳۱۰ - ۳۰۹	ابوالفتح‌خان بختیاری
۱۷۱		اختیارالدین جوهر التاجی	۱۶۱	ابوالقاسم رازی
۶۸		اخشورش (خشایارشا)	۱۲۵	ابودلف
۱۳۶		اخشید	۱۸۷ - ۱۸۶	ابوسعید، سلطان ابوسعید
۱۸۲ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۷		اخلاط	۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۲	
۲۴۸		ادرته	۲۱۳ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۱ - ۱۲۰	
۲۲۷ - ۲۱۷ - ۱۳۶		ادوارد براون	۱۱۹	ابوسعید السمعی
۳۸۰		ادیب‌الممالک	۱۳۸	ابوسفیان
۲۰۳ - ۱۹۹		اران	۱۱۷	ابوظالب
۸۳ - ۷۲		ارتیان (اردوان)	۳۵۵	ابوظالب بیگ سنگری
۶۱		ارتیستون	۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱	ابونصر مشکان
۸۸ - ۸۷ - ۸۴ - ۸۳		ارد	۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۷۹	اتابک ازبک
۳۶۳ - ۲۶۹ - ۲۴۵		اردبیل	۱۹۸ - ۱۸۳	اتابکان
۹۱ - ۶۴		اردشیر	۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۰۳	اتابکان سلفوری
۷۲ - ۶۴ - ۶۱		اردشیر اول (دراز دست)	۲۱۰ - ۲۰۶ - ۲۰۳	اتابکان فارس
- ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۸۸ - ۸۴		اردشیر بابکان	۲۰۳	اتابکان لرستان
۳۱۹			۲۱۰ - ۲۰۳	اتابکان یزد
۹۱		اردشیر دوم ساسانی	۱۸۱ - ۱۷۹	اتابک جهان پهلوان

۳۵۰-۳۴۹	استاد مینا	اردشیر دوم (با حافظه) ۵۴-۵۵-۵۸
۶۸-۶۷	آستر	۷۰-۶۲-۶۱-۶۰
۳۱۷-۲۹۶	آستریاد	۷۷-۶۱ اردشیر سوم (اخص)
۶۰	آسترابون	۱۴۰ اردن
۹۱	آستخر	۸۴-۷۲ اردوان
۲۳	اسحق	۸۸-۸۴ اردوان پنجم
۱۶۳	اسفراین	۱۹۸ ارزنجان
اسکندر، اسکندر مقدونی ۷۱-۷۲-۷۳		۴۱۹ ارس
۸۱-۸۰-۷۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵		۲۶ ارسطو
۸۱	اسکندر دوم	۵۰ ارشام
۷۱	آسکندرون	۴۲۰ ارشادالدوله
۲۲۱	اسلام‌آغا	۸۳ ارشک
اسلامبول، استامبول، استانبول ۱۲۷		۱۹۱ ارغون‌خان
۳۸۳-۳۸۰-۲۴۸-۲۴۷		۳۶۳ ارغون‌میرزا
۳۲۹	اسماعیل‌خان	۳۶۳ ارغونیه
۴۰۵-۳۹۰	اسماعیل‌خان کمانچه‌کش	۱۲۰-۲۲۳-۲۵۶-۳۵۵ ارمنستان
۲۵۰-۲۳۳	اسماعیل‌میرزا	۳۵۶
۱۸۲	اسمعیلیه	۳۸۰-۳۶۸-۳۶۳+۳۶۲-۳۱۹ اروپا
۱۳۶	اشبیلیه	۴۲۹-۴۱۱
۳۳۶-۲۷۳-۲۶۲	اشرف	۷۹ اریان
۳۰۰-۲۹۹	اشرف افغان	۴۵ اژدهاک
۳۰۴	اشرفیان	۲۷ اسپارت
۱۰۸	اشک بن اشکان	۱۲۰ اسپارتاکوس
۸۶-۸۵-۸۴-۸۳-۸۱	اشکانیان	۲۳۱-۶۱ اسپاسیا
۱۸۵-۹۱-۸۷		۲۶۶-۲۶۵ اسپانیا
۲۳۳-۲۳۱-۲۱۵-۲۰۵-۱۷۱	اصفهان	۴۷ اسپیتام
۲۳۵-۲۳۶-۲۴۸-۲۵۸-۲۶۳-۲۶۴		۶۲-۵۴ استاتیرا
۲۶۵-۲۶۶-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۳		۳۸۹ استاد بهرام
۲۷۷-۲۸۷-۲۸۹-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹		۳۵۰-۳۴۹ استاد زهره
۳۰۰-۳۰۶-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۹		۳۵۶ استاد محمد رضا قاجری

۱۷۸	الجزیره	۲۲۰-۲۲۲-۲۴۷-۲۵۱-۲۵۴-۲۵۵
۲۰۸	الحاکم بامرالله	۳۵۶-۳۵۷-۴۰۶
۱۵۳-۱۲۱	الحاکم بالله	۳۷۳
۱۷۴	الخ ترکان	۳۸۵
۲۱۲	الخ سلطان	۱۳۶-۱۴۷
۱۵۸	القادر بالله	۳۸۸
۱۲۰	الکساندر دوم	۳۲۲-۳۲۷-۳۲۸
۱۳۶	المعزالدین الله فاطمی	۳۶۵-۳۶۷-۳۶۹-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵
۱۵۱-۱۴۵	المقتدر	۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۲
۱۸۵	الناصرالدین الله	۳۸۵-۳۸۶-۴۰۲-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۱
۱۸۳	التنجق	۴۲۲
۲۲۰	الوس آغا	۲۵۲
۶۴	الوگونه	۳۸۸
۱۵۱	المستعصم بالله	۱۲۱
۳۵۵	الله قلی خان قاجار دولو	۳۶۹
۳۳۱-۳۳۰	الهیاریخان آصف‌الدوله	۲۵۰
۳۵۵	اله یارخان قلبجه‌لو	۲۹۹-۳۰۳
۳۴۷	امان الله میرزا	۲۱۵
۱۳۸	ام‌الحکم	۴۹-۱۵۲-۱۷۶
۱۳۱-۱۲۸-۹۷	امام جعفر صادق (ع)	۱۸۱-۲۲۰-۳۱۸
۱۹۹-۱۳۸	امام حسن (ع)	۳۷۱-۳۷۳-۳۸۰
۱۳۸	امام حسین (ع)	۲۲-۲۳
۳۰۳	امامقلی	۳۶۸
۳۵۲-۳۴۶-۲۵۹	امامقلی خان	۳۷۵-۳۷۶-۳۹۰-۳۹۴-۴۲۴
۱۴۶-۱۴۱-۱۳۴-۱۲۳	امویان	۶۶
۱۳۶	ام هشام	۷۸
۱۵۹	امیر ابوالحسن	۱۷۳
۳۹۰	امیر ارسلان	۱۴۴
۱۵۹	امیر اسماعیل	۲۱۰
۲۰۴	امیر بدرالدین ابوبکر	۷۱
	اطریش	
	اعتضادالملک	
	اعتماد	
	اعتمادالحرم	
	اعتمادالسلطنه	
	اغلان پاشا خانم	
	افتخارالسلطنه	
	افریقیه	
	افسرالدوله	
	افشار	
	افشاریه	
	افغانستان	
	اقبال آشتیانی - عباس	
	اقدسیه	
	اقلیما	
	اقول بیگه خانم، اغول بیگه خانم	
	اکباتانا	
	اکسپارتس	
	البارسلان	
	التاج	
	التاجو	
	الجزایر	

۲۲۴-۲۰۰	امیر یعقوب شاه	۲۱۳-۲۰۳	امیر تیمور گورکان
۱۵۱-۱۳۵-۱۲۱	امین	۲۲۱	امیر چاکو
۳۶۴	امین الدوله	۱۹۷-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۲	امیر چوپان
۱۸۶	امین الدین	۱۹۸	
۲۲۸-۴۱۹-۳۸۳-۳۸۲	امین السلطان	۱۹۷	امیر حسن
۳۸۶	امین حضور	۲۲۱-۲۱۵	امیر حسین
۳۰۴	امین - حمید	۲۲۰	امیر حسین قرغنی
۱۸۰-۱۷۹	امین ملک	۱۹۶	امیر حسین گورکان جلایر
-۳۷۲-۳۷۱-۳۶۸-۳۶۵	امینه اقدس	۳۶۱-۳۲۷	امیر خان (قاجار دولو)
-۳۸۱-۳۷۸-۳۷۶-۳۷۵-۳۷۴-۳۷۳		۲۲۱	امیر خضر یسوری
-۴۰۴-۴۰۲-۴۰۰-۳۹۰-۳۸۵-۳۸۴		۲۲۱	امیر سلدوز
-۴۲۴-۴۲۰-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۵-۴۰۵		۲۱۰	امیر شیخ ابواسحاق اینجو
۴۲۶		-۱۹۸-۱۹۵-۱۹۲	امیر شیخ حسن بزرگ
۳۸۲	امین همایون	۲۰۴-۲۰۰-۱۹۹	
۱۳۳	امیه	۲۰۰-۱۹۲	امیر شیخ حسن کوچک
۳۲۷	انجوی شیرازی - سید ابوالقاسم	۲۱۲	امیر عبدالرزاق
۲۲۰	اندراپه	۲۱۰	امیر علاء الدوله علی
۱۳۶	اندلس	۲۰۵	امیر غیاث الدین بن کیخسرو اینجو
۵۱	آنزان	۲۱۱-۲۱۰	امیر قرامرز
-۲۴۱-۲۴۰-۲۳۹-۲۳۷	انگلبرت کمبفر	۱۹۱	امیر قداق
۲۸۹-۲۸۴-۲۷۹-۲۷۸-۲۷۴-۲۷۲		۳۶۴-۳۶۱-۳۲۳-۳۲۱	امیر کبیر
-۳۳۱-۳۲۳-۱۲۰	انگلستان، انگلیس	۱۷۷	امیر کمال الدین کامیار
۴۰۸-۳۸۰-۳۴۲		۲۰۸-۲۰۴	امیر مبارزالدین محمد
۱۷۳	انوشکین	۲۹۰	امیر محمد حسن خوش حکایت
۱۶۳-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹	انوشیروان	۱۹۷	امیر محمود
۶۲	انیتافرن	۲۰۴	امیر مظفر
-۳۷۴-۳۶۵-۳۳۳-۳۲۹	انیس الدوله	۱۶۹	امیر معزی
-۳۸۸-۳۸۶-۳۸۳-۳۷۸-۳۷۷-۳۷۶			امیر ناصرالدین ابن مجدالدین محمد ترجمان
-۴۰۴-۴۰۲-۴۰۱-۳۹۹-۳۹۶-۳۹۰		۱۷۷	
۴۲۳-۴۲۱-۴۱۷-۴۱۵-۴۰۶-۴۰۵		۲۱۲	امیر وجیه‌الدین مسعود

۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵	۶۱-۶۳	اوتان، اوتانه، اوتانس
۱۱۷-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۵	۱۸۰	اوجه
۱۲۷-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۹-۱۴۳-۱۴۵	۸۰	اورال
۱۴۷-۱۴۸-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۵-۱۵۶	۸۹	اورامان
۱۵۷-۱۶۲-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۴	۱۸۱	اورمیه
۱۷۶-۱۷۷-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۸	۱۹۸	اوزیک‌خان
۱۹۰-۱۹۴-۱۹۵-۲۰۶-۲۱۱-۲۱۳	۱۷۵	اوزلاغ‌شاه
۲۱۵-۲۱۶-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۴	۲۲۷-۲۲۶-۲۲۵-۲۲۴	اوزون حسن
۲۲۵-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲	۲۴۶-۲۴۵-۲۳۰-۲۲۸	
۲۳۳-۲۳۵-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۱-۲۴۳	۱۹۴-۱۹۰	اوگتای قان
۲۴۴-۲۴۵-۲۴۷-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲	۸۸	اوگوستوس
۲۵۴-۲۵۵-۲۵۷-۲۶۰-۲۶۲-۲۶۴	۲۲۰	اولجای ترکان آغا
۲۶۵-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۱-۲۷۲	۱۹۲-۱۹۴-۱۹۵-۲۰۴	اولجایتو
۲۷۳-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۹-۲۸۹-۲۹۰	۲۰۵	
۲۹۷-۲۹۹-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۶-۳۱۰	۱۹۷	اولوس جفتای
۳۱۳-۳۱۵-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۴	۲۳۱	اولثاریوس
۳۲۵-۳۲۸-۳۳۱-۳۳۷-۳۴۰-۳۴۲	۸۹	اولیز
۳۴۴-۳۴۶-۳۴۷-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲	۶۸-۶۶-۶۵-۵۳	اومستد
۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳	۲۴	اهریا
۳۷۴-۳۷۵-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۳	۱۲۵	اهواز
۳۹۰-۳۹۳-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۹-۴۰۱	۱۱۴	ایاس بن قبیصه طائی
۴۰۲-۴۰۳-۴۰۵-۴۱۱-۴۱۹-۴۲۰	۴۲۲-۱۶۳-۱۶۲	ایاز
۴۲۱-۴۲۲-۴۲۵-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹	۳۰۶	ایبک
۳۷۹	۲۵۷	ایتالیا
ایران الطوک		
۳۷۹	۱۳-۱۴-۲۰-۲۷-۳۱-۳۷	ایران
ایراندخت	۴۳-۴۴-۴۷-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴	
ایروان	۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۵-۷۰-۷۱	
ایسوس	۷۲-۷۳-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰	
ایلاریام بیگم	۸۱-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۹۲-۹۴	
ایلخانار	۹۶-۹۷-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۶	
۱۸۶-۱۸۸-۱۹۲-۱۹۴-۱۹۵		
۱۲۰-۲۰۱		

۳۵۳-۳۴۶	بدر النساء خانم	۲۰۴	ایلکانیان
۳۵۳	بدرجهان خانم	۲۵۴	ایمرتیا
۳۵۹-۳۴۶	بدرخان	۱۸۶	ایناالجق
۲۱۷	بدخشان	۲۰۵-۲۰۳	اینجو
۲۱۱-۱۸۰-۱۷۹	براق حاجب	۱۸۱-۱۷۹	ایوانی گرجی
۲۱۱	براق خان	۱۸۰	ایوه
۶۶-۶۳-۶۲-۶۱-۵۹	بردیا		
۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸	برکیارق		
۱۴۹	برمکیان		
۳۵۷-۳۵۶	بزچلو	۳۴۵-۳۴۴	باباخان
۳۵۳	بسطام	۸۱-۶۵-۴۳-۲۶	بایل
۸۹	بسیرتا	۳۴۹-۹۳	باربد
۷۶	بظلمیوس	۹۱	بایک ساسانی
۱۸۰-۱۵۳-۱۵۲-۱۴۹-۱۳۵	بغداد	۲۱۶	بارتولد
۲۰۳-۱۹۶		۱۵-۱۳	باستانی پاریزی-محمدابراهیم
۱۹۶-۱۹۵-۱۸۷-۱۸۶	بغداد خاتون	۱۶۴-۱۵۹-۱۲۳-۱۱۹-۱۱۳-۷۷-۱۶	
۲۰۴-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸		-۲۹۹-۲۴۹-۲۳۵-۲۱۰-۲۰۷-۱۸۳	
۱۶۵	بغراتکین	۳۸۴-۳۴۵-۳۳۹-۳۰۷-۳۰۶	
۳۵۲	بکرات میرزا	۳۵۵	باش آجق
۱۰۹	بلادی	۸۰	باطوم
۸۴	بلاش دوم	۳۸۱-۳۷۶	باغبانهای (خانم هاشی)
۸۴	بلاش سوم	۳۹۹	باغشاه
۲۷۳-۱۵۲-۱۵۱	بلخ	۷۵	باگواس
۱۱۴-۱۱۱-۹۳	بلعی	۳۴۹	بامشاد
۳۶۸-۲۱۰	بلقیس	۳۶۸	بانو عظمی
۱۳۴	بنت دھین اللوز دمشقی	۴۲۶-۴۲۵-۳۶۱	ببری خان
۳۵۳	بنفشه بادام	۸۳	بحرخزر
۳۵۸-۳۵۷-۳۵۶-۳۵۴	بنی اسرائیل	۳۰۴	بخارا
-۱۳۶-۱۳۴-۱۳۳-۱۲۱	بنی امیه	۱۸۱	بدرالدین هلال
۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۱		۳۶۸	بدرالسلطنه

پ

بی‌بی نقلی ۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰	۱۳۴	بنی اود
۴۱۱	۱۱۹	بنی تمیم بن مر
بی‌بقی ۱۶۱-۱۶۲-۱۶۴	۱۱۴	بنی سعد
	۱۱۴	بنی شیبان
پ	۱۴۴-۱۴۶	بنی عباس
	۱۴۴	بنی هاشم
پادشاه خاتون ۱۹۱-۲۱۱-۲۱۲	۴۲۸	بوادوبولنی
پارت ۷۶-۸۰-۸۴-۸۶-۸۷-۸۸	۱۰۴	بوندرس
پارتیا ۷۶-۸۳	۱۴۵	بوراندخت، پوراندخت
پارتیان ۸۱-۸۳-۸۷	۹۱	بهرام اول
پارس ۴۴-۴۹-۵۱-۵۶-۶۳-۶۹	۱۰۸-۹۱	بهرام پنجم
۷۵-۷۸-۷۹-۹۱	۲۲۱	بهرام جلالیر
پارسوماش ۴۹	۹۳-۹۸-۱۱۳	بهرام چوبین
پارسیس ۶۱	۹۲	بهرام چهارم
پاریس ۱۲۷-۲۴۸-۲۸۰-۴۲۹-۴۳۱	۳۷۴	بهرام خان خواجه
پاریساتیدا ۵۸	۱۱۱	بهرام دخت
پازوار ۳۵۷	۹۱	بهرام دوم
پاسارگاد ۵۴-۶۶	۹۱	بهرام سوم
پاکر ۸۷	۱۶۳	بهرام گور
پاکروان - امینه ۳۶۰	۲۶۲	بهشهر
پاولی ۴۲۸-۴۲۹	۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸	بهروزه خانم
پاینده - ابوالقاسم ۲۴-۱۳۵	۱۴۰	بیت راس
پرثو ۸۳	۴۱۸	بیجار
پرسپولیس ۶۶	۵۰-۸۳	بیستون
پرویز میرزا نیرالدوله ۳۲۴	۸۹	بیستی باناپس
پرسی ۳۰۹	۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۳	بیگم جان خانم
پریخان خانم ۲۳۳-۲۳۴-۲۵۰-۲۵۱	۲۴۶-۲۴۸-۲۵۲-۲۵۳	بیگم خانم
پری رخسار بیگم ۲۸۱	۲۵۳	بی‌بی خانم
پریزاد ۵۸	۲۵۳	بی‌بی کوچک خانم
پریزاد خانم ۳۵۳	۱۷۷	بی‌بی منجمه

۳۸۸-۳۶۷	تاج السلطنه	۵۴	پریساتیس
۳۸۷	تاج الملوک	۳۵۳	پری شاه خانم
۲۲۹	تاجبخش - احمد	۳۶۸	پس قلعه‌ای
۲۴۷	تاجلی خانم	۵۱	پطروتفسکی
۳۱۰-۲۹۰	تاجیک	۸۸	پکوروس
۸۰	تالس تریس	۷۱	پلاتنا
۲۷۱-۲۳۶-۲۳۳-۲۳۲	تاورنیه	۸۷-۷۵-۶۲-۵۸	پلوتارک
۷۶	تائیس	۱۱۴-۹۳	پوران
۱۸۹	تبت	۳۲۸	پولاک
۳۰۳	تبریزین خان	۲۰۶	پهلوان اسد
۱۹۰-۱۸۷-۱۸۳-۱۸۱-۱۲۷	تبریز	۲۰۶	پهلوان علی سرخ
-۲۲۴-۲۲۳-۲۱۱-۲۱۰-۲۰۵-۱۹۲		۲۰۸	پهلوان محمود
-۲۵۵-۲۴۵-۲۳۵-۲۳۰-۳۲۷-۲۲۶		۴۳۱	پهلوی
۳۶۷-۳۳۰		۲۵۶-۲۵۵-۲۴۳-۲۴۲	پیترودلاواله
۴۰۵	تبسم	-۲۶۲-۲۶۱-۲۶۰-۲۵۹-۲۵۸-۲۵۷	
۳۷۰	تجربش	۲۶۶-۲۶۵-۲۶۳	
۷۶-۶۶	تخت جمشید	۱۸۲	پیرشاه
۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳-۱۶۸	ترکان خاتون	۱۲۷	پیرلوتی
۲۱۰-۲۰۹-۱۸۶-۱۷۶		-۵۴-۴۹	پیرنیا - حسن (مشیرالدوله)
۲۴۷-۱۹۸-۱۶۱-۱۲۱	ترکستان	۸۷-۸۰-۶۵	
۲۵۴-۲۴۴	ترکیه	۹۲	پیروز
۱۶۴	ترمد	۴۲-۳۹	پیشدادیان
۸۰	ترمودون	۲۵۸	پیکرخان
۲۲۱	ترمه شیرین خان		
۲۷۶	تغضی - تقی		
۳۵۸	تقی خان قاجار		
۲۲۰	تکله خانم		
۱۸۶-۱۸۵	تموچین		
۲۱۰	تمور		
۸۰	تمیس سیر		

ت

۲۶۷-۲۵۷-۲۵۲-۱۷۸-۱۷۷	تاتار
-۳۵۲-۳۴۷-۳۴۶-۳۳۴	تاج الدوله
۳۹۷-۳۷۰-۳۶۹-۳۵۶	
۱۸۱	تاج الدین قلیچ

ث	۳۳۵	تنگ‌سر
	۱۸۵	توران
۱۰۱	ثعالبی	توراکینا خاتون
	۱۹۱-۱۹۰	توران السلطنه
	۳۸۸	تولوی خان
ج	۱۹۱	تومان آقا
	۲۲۰	تویسرکان
۳۶۸	جاجرود	تدآموز اورانیا
۱۰۸	جاحظ	۸۵
۱۰۶	جاماسب	تهران ۱۲۷-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۲
۶۱	جاماسپه	۲۳۵-۲۲۷-۲۴۱-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶
۳۵۴	جان بیگم	۲۵۵-۲۵۷-۲۵۷-۲۶۶-۲۶۸-۲۷۰
۳۵۴	جان جان خانم	۲۷۱-۲۷۲-۲۷۶-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۶
۳۱۰	جاوه	۲۸۸-۲۸۹-۲۹۱-۲۹۵-۲۹۸-۴۰۰
۱۴۰-۱۳۵-۱۲۲-۱۲۱	جرجی زیدان	۴۰۱-۴۰۵-۴۱۲-۴۱۴-۴۱۷-۴۲۱
۱۵۳-۱۲۷		۴۲۶-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰
۲۹	جروم	تیمورس خان گرجی ۲۵۶-۲۵۸
۱۵۱	جعفر	تی تی فال، دی دی پال ۲۵۵
۱۵۰-۱۴۹	جعفر برمکی	تیرداد ۸۳-۸۴
۳۵۸	جعفرخان زند	تیسافرن ۵۸
۳۵۸	جعفرقلی خان	تیسفون ۹۲-۹۴-۱۱۵-۱۱۸
۳۴۹	جعفرقلی خان عمو	تیلور نامسون ۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸
۲۲۰-۱۷۶	جغتای	تیمور، تیمورلنگ ۲۰۸-۲۱۶-۲۱۷
۲۱۰	جغری بیگ	۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۳
۲۱۱	جلال الدین سیورغتمش	تیمورتاش ۱۹۷
۲۶۸	جلال الدین منجم	تیمور میرزا ۴۲۱
جلال الدین منکبرنی، سلطان جلال الدین		تیموری - ابراهیم ۴۰۱
۱۷۴-۱۷۵-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰		تیموریان ۱۸۷-۲۰۴-۲۱۵-۲۱۷
۱۸۴-۱۸۲-۱۸۱		۲۱۹-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۹
۲۰۶	جلال الاسلام	تینا تین ۲۵۵-۲۵۸
۱۹۹-۱۹۸	جلالوحان	تقوبومپوس ۲۶

چرخس ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۷ - ۲۶۷
 ۲۶۸ - ۲۷۶ - ۲۴۲ - ۳۵۵
 چلیان ملک آغا ۲۲۰
 چنگیز ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۰ - ۱۸۵
 ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۹۳ - ۲۱۹
 چوبانیان ۱۹۲ - ۱۹۷
 چهاریق ۳۶۰
 چیش پیش، چش پیش اول ۴۹ - ۵۰
 چین ۲۵ - ۱۸۵

ح

حاج الیاس تجربی ۳۵۳
 حاج حیدر خاصه تراش ۳۹۴
 حاج سیاح ۳۱۸ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۲۰
 ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۸۲ - ۴۰۱ - ۴۱۵ - ۴۲۶
 ۴۲۸
 حاج صادق قزوینی ۳۵۳
 حاج محمد حسن امین الضرب ۳۸۲ - ۳۸۳
 ۳۸۷
 حاج مصطفی قلی خان ۳۵۳
 حاج میرزا یحیی دولت آبادی ۳۶۱
 حاج یوسف بارفروشی ۳۵۳
 حاج پیرزاده ۳۲۰
 حاجب علی حسام الدین ۱۸۲
 حاجی حسین آقا ۳۸۷
 حاجی حکیم آوازه خوان ۳۹۰
 حاجی سرور خان اعتماد الحرم ۳۲۹
 حاجی علی خان فراشباهی ۳۲۳
 حاجی محمد ۲۱۷

جلفا ۲۴۰ - ۲۴۳ - ۲۶۳ - ۲۶۸ - ۲۷۶ - ۲۹۷
 جمال خانم ۳۶۷ - ۳۸۴
 جمال زاده - سید محمد علی ۳۶۲
 جمشید جم ۴۲
 جمیله ۱۳۴
 جنتی - احمد ۱۲۸
 جنید بن عبدالرحمن ۱۴۱
 جواد خان قزوینی ۳۸۹ - ۴۰۵
 جواهر خانم ۳۵۴
 جواهر کلام - علی ۱۱۵
 جوجوق، جوجوغ ۳۷۸ - ۴۲۰
 جوجی ۱۷۵ - ۱۷۶
 جونس هنوی ۳۰۳ - ۳۰۵ - ۳۰۸
 جوهر ۱۳۶
 جهان افروز خانم ۳۵۴
 جهان خانم ۳۵۴
 جهان خانم مهد علیا ۳۲۳
 جهان داری - کیکوس ۲۲۳ - ۲۲۹
 جهان شاه بن قره یوسف ۲۲۸
 جهان شاه قره قویونلو ۲۲۸
 جیحون ۱۶۴ - ۱۷۷ - ۲۱۶
 جیران ۳۲۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۸۱ - ۳۸۶
 جیران خانم (فروغ السلطنه) ۳۵۲ - ۳۷۰
 ۳۷۱ - ۳۷۷

چ

چالدران ۲۲۷ - ۲۴۸
 چالانچی خان ۲۵۰

حضرت عبدالعظیم (ع) ۲۶۱-۲۷۱-

۲۷۵-۲۸۲-۲۸۴-۲۹۸-۳۲۷

حضرت معصومه (ع) ۲۵۲

حکمت - علی اصغر ۸۴

حکیم الممالک ۳۷۷

حلیمه ۱۱۷

حلیمه بیگی آغا ۲۴۶

حلوانی ۴۱۸

حوا ۲۲

حیدر ۲۳۰-۲۴۵

حیدری - علیرضا ۱۹۳

حیره ۹۲-۱۱۳-۱۱۴

خ

خاتون ارسلان ۱۶۱

خاتون باجی ۳۵۴

خاتون جان خانم ۳۵۴

خازن الدوله ۳۸۷

خاقانی ۱۱۴

خان احمد گیلانی ۲۵۲-۲۵۲

خانباها خان ناندکی ۳۵۷

خانزاده خانم ۲۱۸

خان جان خانم ۳۵۴

خان سلطان ۱۷۶-۲۰۵

خانقین ۱۱۴

خانم باشی ۳۷۱-۳۷۲-۳۸۰-۳۸۱-

۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴

خانم جان خانم ۳۵۴

خانم شاهزاده ۳۶۷

حاجی میرزا آقاسی ۲۲۲-۲۲۸-۲۵۹-

۳۶۰-۳۶۱-۳۶۴-۳۲۱

حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله ۳۶۹

حاجی میرزا مسعود ۳۲۴

حافظ ۲۰۷

حاجیه استاد ۳۴۸-۳۵۲

حاجیه قدمشاد ۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴

حاجیه خانم ۳۵۴

حاجیه نبات خانم ۳۵۸

حبابه ۱۳۴-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱

حبشه ۳۲۹-۳۳۱

حبیب الله ۳۷۶

حجاز ۱۹۹

حدیقه ۱۱۴-۱۱۳

حرمت السلطنه ۳۸۸

حره ختلی ۱۶۵

حسن آباد ۳۸۸

حسن بن سهل ۱۴۵

حسن بیگ ۳۵۰

حسن خان ملحف ۳۲۷

حسن شاه ۲۱۱

حسنعلی میرزا شجاع السلطنه ۳۶۳

حسن ملک خانم ۳۵۴

حسنیه ۱۴۷

حسینقلی خان افشار ارومی ۳۵۳

حسینقلی خان جهانسوز ۳۱۸-۳۳۵

حضرت امیر (ع) ۴۱۷

حضرت رسول (ص) ۴۱۷

حضرت رضا (ع) ۳۹۷

حضرت صادق (ع) ۱۳۰

۶۰-۶۶-۶۷-۶۸-۷۲	خشیارشا اول	۲۲۲-۲۲۳-۲۵۲-۲۵۲	خانم کوچک
۷۲		۳۵۴	خانم جانی خانم
۶۴	خشیارشا دوم	۲۹۶-۳۶۳-۳۷۵	خان ملک ساسانی
۳۱۹	خلف بن احمد	۲۸۷	۲۸۴
۲۲۶	خلیل	۳۶۷	خاور سلطان
۱۳۶	خمارویه	۳۰۴	خبوشان
۳۵۶	خمسه	۳۳۴-۳۵۴	ختائی خانم
۳۵۴	خواجه باجی	۳۶۹-۳۹۷	خجسته خانم (تاج الدوله)
۳۳۷	خواجه ربیع	۳۸۷	خجسته خانم (تاج الملوك)
۱۹۲-۱۷	خواجه رشیدالدین فضل‌الله	۲۳۴	خدابنده
۲۰۰	خواجه سلمان ساوجی	۱۹۸	خداوندگار (بغداد خاتون)
۲۶۳	خواجه صفر	۳۲۴	خدایار - ناصر
۱۹۲	خواجه علیشاه	۲۴۵	خدیجه بیگم
۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰	خواجه فندقی	۱۱۷-۱۱۸-۱۲۴	خدیجه بنت خویلد
۴۱۱		۳۵۴-۳۶۰	خدیجه خانم
۱۵۲-۱۹۲	خواجه نصیرالدین طوسی	۸۳-۱۱۰-۱۴۳-۱۵۹-۱۷۳	خراسان
۱۹۳		۱۷۴-۱۹۲-۱۹۵-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹	
۱۵۶-۱۶۸-۱۷۰	خواجه نظام‌الملک	۲۱۰-۲۱۵-۲۵۲-۲۹۸-۳۰۰-۳۰۳	
۱۷۱		۳۰۴-۳۰۹-۳۲۷-۳۸۵	
۱۷۳-۱۲۵	خوارزم	۳۵۴	خرده خانم
۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶	خوارزمشاه	۱۵۹	خرمک
۱۷۷-۱۷۹-۱۷۱		۱۸-۱۷۳-۲۷۳	خزد
۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶	خوارزمشاهیان	۲۷۳	خسروآباد
۱۹۰	خواندمیر		خسروانوشیروان (خسرو اول)
۱۱۳-۳۲۱	خوزستان	۹۲-۱۰۶	
۳۵۴	خوش‌نما خانم	۱۰۹-۱۱۱	
۴۰۵	خوشنواز خان	۸۴-۸۸	خسروین بلاش
۱۸۱-۱۸۲	خوی	۳۸۵	خسروخان
۲۹۶-۳۵۲-۳۵۴-۳۵۵	خیرانساء خانم	۹۳-۱۱۱-۱۱۲	خسرودوم (خسرو پرویز)
۱۴۶	خیزران	۱۱۴-۱۱۵-۴۰۶	

د

۲۷	دموستنس
۶۶	دموکدس
۱۵۰	دنایز
۲۶۵	دن گارسیا دوسیلوفیگوه
۳۷۰-۳۶۹-۳۲۹	دوستعلی معیرالمالکه
۳۸۹-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۷-۴۰۰-۴۲۰	
۴۲۱	
۴۱۳	دوشان تپه
۱۹۲	دوقوز خاتون
۳۷۶	دولاب
۴۲۷	دولت آبادی - یحیی
۲۱۱	دولت خاتون
۳۰۳	دولت‌شاهی - اسماعیل
۱۹۶	دولندی
۹۳-۷۹-۷۲-۴۴-۴۱-۳۸	دهخدا
۱۰۵-۱۰۷-۱۶۳-۲۰۵-۲۹۳-۳۳۴	
۳۰۶	دهلی
۱۷۸-۲۲۵	دیاربکر
۴۴	دیاکو، دیوکس، دیوک
۷۰-۸۶	دیاکونوف
۱۱۹	دیان بن منذر
۱۵۸	دیلمیان
۹۴	دنیک
۸۰	دیودور

ذ

۳۵۱-۳۵۰	ذوالفقارخان
۱۵۷	ذوالیمینین

۱۴۵	دارالشجره
۵۹-۵۷-۵۴-۵۲-۵۰	داریوش اول
۶۰-۶۱-۶۲-۶۵-۶۶-۶۷-۶۹	
۷۰-۷۱-۷۲-۷۵-۸۳	
۷۲-۷۰-۶۱-۵۷	داریوش دوم
۶۲-۶۱-۵۶	داریوش سوم (کدمان)
۷۳-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۱	
۸۷	
۲۰۷-۳۰۶-۳۷۵-۴۱۵	داغستان
۶۴	داماسیا
۳۵۵-۳۱۸-۳۷۳-۸۳	دامغان
۲۴-۲۳	داود پیامبر
۳۶۳	داودیه
۱۸۲-۱۷۵-۱۷۴	دبیر سیاقی - محمد
۸۱-۷۱-۴۹	دجله
۲۳۰	دربند
۳۰۹	دره‌گز
۲۴۸	دره‌گزین، درجزین
۲۴۶-۲۳۰-۲۲۶-۲۲۵	دسپینا خاتون
۳۵۵	دلارام خانم
۲۲۱	دلشاد آغا
۲۰۴-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۵	دلشاد خاتون
۳۵۵	دل افروز خانم
۲۶۴-۲۶۳	دلاله قزی
۲۵۹	دلو محمد خان، دلی محمد خان
۴۱۳-۳۸۸	دماوند
۲۲۰-۱۹۶-۱۷۷-۱۳۹-۷۵	دمشق
۱۹۷-۱۹۶-۱۹۵	دمشق خواجه

۳۵۹	ساری	زندیه ۳۰۹-۳۱۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۵۷
۹۱	ساسان	زنگبار ۳۳۱
۹۸-۹۶-۹۵-۹۴-۹۱-۸۴	ساسانیان	زهرابیکم ۴۱۹
۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۱		زهراسلطان ۳۶۷
۱۰۸-۱۰۹-۱۱۳-۱۱۵-۱۸۵-۲۲۹		زهرة ۵۶
۳۱۹		زیباچهره خانم ۳۵۵
۳۶۸-۳۶۷	سالارالسلطنه	زیهانظرخانم ۳۵۵
۳۷۰	ساسان میرزابهاء الدوله	زیدبن عدی ۱۱۳-۱۱۴
۷۲-۷۱	سالامیس	زیقوله ۳۸۷-۳۸۶
۲۱۶	سالوگر	زینا ۲۳۵
۱۵۹	سامانیان	زینب ۱۳۴
۲۸۷-۲۸۶-۲۸۱-۲۷۸-۲۶۹	سانسون	زینب حاجی ۳۵۵
۲۸۸		زینب بیگم ۲۵۷-۲۵۸-۲۶۶-۲۶۷
۸۰-۷۹	ساورومات	۲۶۹-۲۹۵
۱۷۱	ساوه	زینب خانم ۳۵۵
۳۳۶	سبزعلی بیگ	زینت ۳۴۲
۳۰۱-۲۱۲-۲۰۳	سبزوار	زینت السلطنه ۳۶۷
۱۱۱	سبثوس	زینل ۲۲۷
۵۱	سپاگو	
۲۴۱	سپیده	ژ
۳۵۲-۳۴۳-۱۳۷	سپهر-محمد تقی	
۶۱-۵۶	ستاتیرا	زاین ۲۵
۲۴۲	ستاره	زان گوره ۳۲۵-۳۲۵-۳۳۶
۳۸۶-۳۵۵	ستاره خانم	
۱۵۳	ست الملک	س
۲۲۰	سرای ملک خانم	
۲۱۲-۲۰۳	سربداریان	ساباط ۱۱۴
۴۰۰	سرخ حصار	ساتی بیگ ۱۹۸-۱۹۲
۱۹۱	سرقویتی بیگی	ساراخاتون ۲۲۴-۳۵۵
۳۳۹	سرکت	سارونقی ۲۳۵

۳۵۵	سلطان خانم	۹۳ - ۲۴۹	سرکش
۲۱۰	سلطان سنجر	۳۷۰	سرور السلطنه
۲۴۸ - ۲۴۷	سلطان سلیم خان اول	۳۸۹ - ۴۰۵	سرور الملک
۱۸۳	سلطان طغرل سلجوقی	۳۵۵	سروناز خانم
۱۲۷	سلطان عبدالحمید	۲۵۲ - ۲۸۷	سعادت آباد
۱۷۶	سلطان عثمان	۳۷۳	سعد السلطنه
۲۴۶	سلطان علی	۱۳۸ - ۱۶۸ - ۳۸۲	سعدی
۱۸۲ - ۱۷۰	سلطان غیاث الدین	۱۲۱	سعید
۱۹۱	سلطان قطب الدین	۷۸	سغد
۲۲۴ - ۱۷۵	سلطان محمد	۱۴۸ - ۱۴۹	سفاح
۲۵۱ - ۲۳۳	سلطان محمد خداپنده	۶۴	سکیدیانوس
۱۷۶ - ۱۷۴ - ۱۷۳	سلطان محمد خوارزمشاه	۳۵۵	سکینه خانم
۱۸۵		۳۶۷	سکینه چیدری
۲۲۵	سلطان محمد فاتح	۱۳۴ - ۱۳۹	سلامه
۱۶۳ - ۱۶۱ - ۱۵۸	سلطان محمود غزنوی	۲۰۹ - ۲۱۰	سلجوقشاه
۴۲۲ - ۱۶۵		۲۲۴ - ۲۲۶	سلجوقشاه بیگم
۳۶۹	سلطان محمود میرزا	۱۶۷ - ۱۷۳	سلجوقیان
۲۴۷	سلطان مرتضی	۳۶۷	سلطان
۳۶۸	سلطان مسعود میرزای ظل السلطان	۳۴۷	سلطان ابراهیم میرزا
۱۶۴ - ۱۶۳	سلطان مسعود غزنوی	۲۰۸	سلطان ابواسحاق
۲۵۲	سلطان مصطفی میرزا	۲۱۱	سلطان احمد خان
۲۴۷ - ۲۲۷	سلطان یعقوب آق قویونلو		سلطان احمد میرزا (شاهزاده عضدالدوله)
۳۷۰	سلطان معین الدین میرزا	۳۳۳	
۱۹۹ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵	سلطانیه	۱۶۸	سلطان ارسلان
۳۷۷ - ۲۶۳ - ۲۱۵		۲۰۵	سلطان اویس
۴۰۰ - ۳۸۰	سلطنت آباد	۱۷۳	سلطان تکش
۸۱	سلوکوس اول	۲۱۱	سلطان حجاج
۸۱	سلوکیان	۱۹۱	سلطان حسن شاه (پادشاه خاتون)
۱۸۱	سلباس	۲۲۳	سلطان حسن بیگ آق قویونلو
۲۰۴	سلمان ساوجی	۲۵۲	سلطان حمزه میرزا

ش

۹۱	شاپور	۲۱۰-۱۲۶	سلیمان
۱۰۸-۹۱	شاپور اول	۱۲۱	سلیمان بن عبدالملک
۹۲	شاپور دوم (ذوالاکتاف)	۲۰۰	سلیمان خان
۹۲	شاپور سوم	۳۵۷	سلیمان خان اعتضادالدوله
۳۸۵-۳۸۴	شاخ گل	۱۷۹	سلیمان شاه
۳۵۶-۴۱۲	شاخ نبات خانم	۴۰۶	سماع حضور
۲۴۳-۲۳۷-۲۳۵-۲۳۲	شاردن	۶۴-۶۳	سمردیز
۲۸۱-۲۷۱-۲۶۹-۲۵۴-۲۵۳	شام	۲۲۰-۲۱۶-۲۱۵	سمرقند
۱۷۸-۱۳۴-۸۸-۸۶	شاه	۱۹۷	سمنان
۲۱۳	شاه	۳۵۵	سمن برخانم
۲۲۶-۱۹۰-۱۸۷-۱۸۶	شاه اسماعیل اول	۳۵۵	سنبل باجی (فاطمه خانم راه بری) - ۳۴۴-
۲۳۰-۲۳۱-۲۳۷-۲۴۱-۲۴۶-۲۴۷	شاه اسماعیل دوم	۳۵۶-۳۴۸-۳۴۶-۳۴۵	سنبل خانم
۳۱۹-۳۱۷-۲۹۹-۲۴۹-۲۴۸	شاه اسماعیل سوم	۳۵۲	سنتور خان
۲۵۳-۲۵۱	شاه بیگم خانم	۴۰۵	سنجر
۳۱۰-۳۰۹	شاه پرویز خانم	۱۷۱-۱۶۹	سند
۳۲۴	شاه پری خانم	۱۸۰-۱۷۵	سنقر
۳۵۶-۳۵۲-۳۴۸	شاه پسند خانم	۱۷۱	سورن، سورنا
۳۵۶	شاه پلنگ خان	۸۷-۸۳	سونج قتلغ آغا
۳۹۴	شاهرخشاه	۲۴۱	سویس
۳۵۵	شاهزاده احمد علی میرزا	۳۶۶	سیاح - حمید
۳۶۹	شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله	۳۱۸	سبیری
۳۲۴	شاهزاده بهاء الدوله	۱۸۵	سید ابوالقاسم کاشانی
۳۴۲	شاهزاده جلال الممالک	۴۲۳-۴۱۹	سید زین العابدین امام جمعه
۳۱۹	شاهزاده خانم	۳۸۸	سید مفید استرآبادی
۴۱۵	شاهزاده شیخعلی میرزا	۳۳۵	سید نساء خانم
۳۲۷		۳۵۶	سیده خاتون
		۱۵۸	سیف الله میرزا
		۳۹۶-۳۶۹	سیور غمش قراخانی
		۲۱۱-۲۰۵	سیستان
		۳۰۴-۲۱۵-۱۵۷	

۲۱۰	شاه محمود اینجو	شاهزاده عضدالدوله (سلطان احمد میرزا)	۳۳۳-۳۳۶-۳۴۸-۳۴۹-۳۶۶
۲۰۸	شاه منصور	شاهزاده ظهیرالسلطان	۴۳۰
۳۵۶	شاه نبات خانم	شاهزاده محمد ولی میرزا	۳۲۳
۳۵۶	شاهنواز خانم	شاهزاده مقبل‌الدوله	۴۲۱
۲۵۲	شاهوردی خان عباسی	شاهزاده پیمین‌الدوله	۳۸۴
۳۵۶	شاهوردی خانم	شاه سلطان حسین	۲۳۴-۲۸۹-۲۹۰
۳۸۵	شبان		۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۶-۲۹۷
۹۳	شبدیز		۲۹۸-۲۹۹-۳۰۴-۳۰۹-۳۱۷-۳۱۹
۳۴۶	شجاع‌السلطنه	شاه سلیمان	۲۳۳-۲۳۶-۲۳۷-۲۴۷
۳۸۸	شرف‌السلطنه		۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۸۱
۳۵۶	شرف خانم		۲۸۵-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۴
۲۷۵-۲۵۶-۱۹۹	شروان	شاه شجاع	۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸
۳۷۰-۳۳۴	شجاع‌السلطنه	شاه صفی اول	۲۳۲-۲۳۶-۲۵۸-۲۷۰
۶۸	شعشاز	شاه صفی دوم	۲۷۴
۲۴۲	شفا	شاه صنم خانم	۳۵۶
۴۱۵	شکوه‌الدوله	شاه طهماسب اول	۲۳۱-۲۳۲-۲۳۷-۲۴۹
۳۷۰-۳۶۷	شکوه‌السلطنه		۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۶۹-۲۷۲
۳۵۶	شکوفه خانم	شاه طهماسب ثانی	۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱
۳۸۸-۳۸۴-۳۳۳-۳۲۷	شمس‌الدوله		۳۰۴-۳۰۴-۳۱۷
۱۶۸	شمس‌الدین اصفهانی	شاه عالم	۲۱۲
۱۸۱	شمس‌الدین طغرائی	شاه عباس اول	۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۴
۲۰۹	شمس‌الدین قادسی		۲۳۵-۲۳۶-۲۴۷-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲
۲۱۰-۲۰۹	شمس‌الدین میاق		۲۵۳-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹
۳۵۶	شمشاد خانم		۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵
۳۸۲	شمیران		۲۶۶-۲۶۷-۲۶۹-۲۷۰-۳۱۷
۳۴۵-۷۷-۶۸-۶۶	شوش	شاه عباس دوم	۲۳۳-۲۳۵-۲۳۶-۲۷۱
۴۹	شوشتر		۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۸۱
۳۴۵	شوشی	شاه عباس سوم	۳۰۱-۳۰۴
۴۲۴-۳۶۸	شوکت	شاه قراز خانم	۳۵۶
۱۸۰	شهاب‌الدین سلیمان شاه		

۴۰۶-۳۵۸-۳۵۷-۳۴۵	شیرازی کوچک	۱۳۴	شهده دینوی
۳۶۸	شیرین	۳۵۶	شهربانو خانم
۱۱۲	شیرین بیانی	۳۸۸-۳۸۵-۳۶۸	شهرستانک
۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱-۹۳	شیرین خانم	۳۸۹-۳۸۲-۳۴۵-۳۲۷	شهری - جعفر
۱۶۲	شیلی	۳۵۶	شهنار خانم
۳۵۶		۴۰۵	شهنازی
۳۴		۳۱۹	شیبک خان
		۱۸۷	شیخ ابراهیم زاهد گیلانی
		۲۰۸	شیخ ابواسحق
		۱۵۰	شیخ ابوالحسن خلیع دمشق
		۱۲۵	شیخ احمد جام
		۴۱۶-۴۰۴-۴۰۳	شیخ اسدالله حافظ قرآن
		۴۱۶	شیخ رئیس
		۲۱۳	شیخ جمال‌الدین مروی
		۲۴۵	شیخ جنید
		۲۰۰	شیخ حسن چوپانی
		۲۰۸	شیخ حسین
		۲۴۶-۲۴۵	شیخ حیدر
		۱۹۷	شیخ رکن‌الدین علاء‌الدوله سمنانی
		۴۱۶	شیخ سیف‌الدین
		۲۶۹-۱۸۷	شیخ صفی‌الدین اردبیلی
		۳۱۳	شیخ صغان
		۳۶۰	شیخ طه
		۳۶۰	شیخ عبیدالله
		۳۸۶	شیخ فارس خان
		۳۵۸-۳۳۶	شیخ علی خان رند
		۳۸۶	شیخ محمد
		۳۱۰	شیخ مرشد ابواسحاق
		۲۱۵-۲۱۰-۲۰۸-۲۰۶-۲۰۰	شیراز
		۲۳۸-۳۱۹-۳۱۸-۳۱۳-۲۷۲-۲۲۶	

ص

۹۸-۹۵	صاحب‌الزمانی - ناصرالدین
۳۸۶	صاحب سلطان
۳۳۴	صاحبقران میرزا
۴۰۰-۳۷۵	صاحبقرانیه
۳۵۳	صادق خان بروجردی
۳۰۹	صادق خان زند
۳۵۳	صادق خان شقاقی
۳۶۸	صارم الدوله
۱۹	صارمی - ابوطالب
۳۸۹	صارمی اصلان
۱۵۰	صالح
۱۹۶	صائن وزیر
۸۳	صد دروازه
۴۲۴	صدیق الدوله
۱۱۹	صمصعه بن ناجیه
۳۲۹-۳۶۸	صفرا خانم شاه عبدالعظیمی
۴۲۵	
۱۵۸	صفاریان
۱۹۱	صفوة‌الدین (پادشاه خاتون)
۲۳۲-۲۳۰-۲۲۹-۲۲۶-۲۱۰	صفویه

۴۰۳	طرابلس	۲۲۳-۲۳۵-۲۳۷-۲۴۵-۲۵۲-۲۶۲	
۲۲۵	طرابوزان	۲۹۰-۲۹۶-۳۰۳-۳۱۷-۳۲۰-۳۲۹	
۳۵۶-۳۵۲	طرلان خانم	۲۷۶	
۲۲۱	طفای ترکان خاتون	۲۶۲	صفی آباد
۳۱۹	طفرل بزرگ سلجوقی	۲۵۹	صفی قلیخان
۳۱۹-۱۸۱	طفرل سوم	۲۵۳	صفی میرزا
۱۹۷	طوس	۳۶۸	صفیه نوری
۳۵۶	طوطی خانم	۱۵۳	صلاح الدین ایوبی
۳۸۵-۳۶۸	طوغان بی بی، طوفان بی بی	۳۵۵-۳۵۶	صنم برخانم
۴۲۶-۴۱۱-۴۰۸-۳۶۸	طولوزان	۳۵۳	سید مراد خان
۳۰۳-۳۰۱-۳۰۰	طهماسب قلی خان	۳۵۴	سید نظر خان بیرانوند
۴۲-۴۱	طهمورث دیوبند		

ط

ض

۳۸۷-۳۵۲ ظهیرالدوله

ضیاء السلطنه (شاه بیگم خانم) ۳۲۴-۳۲۵

۳۸۸

ع

ط

۳۶۸ عابده
 ۳۳۷-۳۳۵ عادلشاه
 ۲۲۱ عادل بیگ
 ۲۴۶ عالمشاه بیگم
 ۳۶۸ عالییه خانم
 ۳۴۱-۳۷۹-۳۷۸-۳۶۸ عایشه خانم یوشی
 ۳۹۸-۳۹۶-۳۸۵ عباسعلی
 -۳۴۲-۳۴۱-۳۳۱-۳۲۴ عباس میرزا
 ۴۳۰-۳۶۰-۳۵۳-۳۴۶
 ۱۴۹ عباسه
 -۱۴۴-۱۴۳-۱۴۲-۱۲۳ عباسیان

۲۰۸ طاش خاتون
 ۳۵۴-۳۵۸ طالش
 ۱۷۵ طالقان
 ۴۰۲-۳۵۶-۳۵۲-۳۴۷ طاووس خانم
 ۱۵۷ طاهر (ذوالیمینین)
 ۱۵۷ طاهریان
 ۱۸ طباطبائی - ابوالفضل
 ۲۷۳ طبرستان
 ۲۵۵ طبرسران
 ۱۹۸-۱۲۵ طبس
 ۴۰۳ طبرق

۳۹۷-۳۹۹-۳۲۶	عشرت آباد	۱۵۴-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶	عبدالرزاق بیگ دنبلی
۴۰۵-۳۶۹	عصمت الدوله	۴۱۲	عبدالشمس
۳۸۴	عصمت قالی	۱۳۳	عبدالغفار
۳۸۸-۳۲۷	عضدالدوله	۲۶۰	عبدال مطلب بن هاشم
۳۸۸	عضد السلطنه	۱۱۷	عبدالله بن جعفر
۳۶۸	عفت السلطنه	۱۳۸	عبدالله بن طاهر
۱۳۴	عقیله	۱۵۲	عبدالله بن عبدال مطلب
۳۶۱-۱۹۸	علاء الدوله	۱۱۷	عبدالله خان
۲۱۰	علاء الدوله علی بن فرامرز	۴۲۰	عبدالله سلطان
۱۷۵-۱۷۳	علاء الدین تکش	۲۸۲-۲۸۱	عثمانی
۱۷۷	علاء الدین کیکباد سلجوقی	۴۰۳	عراق
۱۷۳	علاء الدین محمد	۱۹۷-۱۲۰-۱۴۵-۱۱۴-۱۱۰	۲۰۰-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۸-۲۱۵-۳۶۳
۲۱۲-۱۲۹	علی	۳۶۵	عربستان
۱۶۹	علی بن ابو علی قمی	۱۱۹	عزالدین
۱۴۸	علی بن یعقوب	۲۱۰	عزالدین حسین
۳۵۵	علیخان بختیاری	۲۱۲	عزالدین قزوینی
۳۹۴	علیخان ترکمان	۱۸۳-۱۸۱	عزالدین محمد
۳۳۵	علیشاه (عادلشاه)	۲۱۲	عز السلطنه
۳۱۰-۳۰۹	علیمردان خان	۳۸۸	عزالملک ابو عبدالله حسین بن نظام الملک
۳۷۴	عمادالاطباء	۱۶۹	عزت الدوله
۱۲۶	عمادالدین حسین اصفهانی	۳۶۴	عزت ملک
۳۷۰	عمادالدوله	۲۰۰	عزیز السلطان (ملیچک ثانی)
۱۲۶-۳۰-۲۴	عمادزاده - حسین	۳۸۰-۳۷۵	۳۸۶-۳۸۷-۴۱۵-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰
۳۷۶	عمامه	۴۲۵-۴۲۴-۴۲۳-۴۲۲-۴۲۱	عزیز السلطنه
۴۰۳	عمان	۳۸۸	عزیز جهود
۲۲۶	عمر بیگ بن حسن بیگ	۳۲۶	عسکر
۱۳۹	عمر بن عبدالعزیز	۳۴۵	
۱۵۹	عمرولیت		
۸۸-۷۲-۳۹-۳۸-۳۷	عمید - حسن		
۱۰۷-۱۱۲-۱۶۳-۱۷۱-۲۰۵-۲۸۶			

فارس ۸۴-۱۷۹-۱۸۰-۱۹۷-۱۹۸-

۲۵۹-۲۱۵-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۵-۲۰۳

۶۳ فارتاسب

۶۴ فارتاکاس

۱۶۸ فاریابی

۸۰ فار

۱۲۴ فاطمه (س)

۳۶۸ فاطمه باغبانباشی

۲۰۷ فاطمه خاتون

فاطمه خانم راه بری (سنبل باجی) ۳۲۴-

۳۵۶-۳۲۵

۲۵۵ فاطمه سلطان

۱۵۳-۱۳۶-۱۲۱ فاطمیان

۳۵۶ فاطی خانم

۶۱ فایديم

۳۷۶ فتح‌الله

۳۲۶-۳۲۳-۳۲۰-۳۱۸-۲۰ فتح‌الشیاه

۳۲۴-۳۲۲-۳۲۱-۳۲۰-۳۲۸-۳۲۷

۳۲۳-۳۲۲-۳۲۱-۳۲۸-۳۲۷-۳۲۵

۳۲۹-۳۲۸-۳۲۷-۳۲۶-۳۲۵-۳۲۴

۳۵۸-۳۵۷-۳۵۵-۳۵۳-۳۵۲-۳۵۱

۳۹۷-۳۸۸-۳۷۰-۳۶۹-۳۶۰-۳۵۹

۴۲۳-۴۰۵-۴۰۹-۴۰۳-۴۰۰

۳۵۷ فتح‌الخان

فتح‌الخان قاجار قوانلو ۳۰۰-۲۹۶

۳۳۷-۳۲۰

۳۷۴ فخرالاطباء

۳۹۰-۳۸۷-۳۷۴-۱۵۸ فخرالدوله

۴۰۶-۴۰۵-۴۰۳

۳۶۹ فخرالملوک

۲۹۳-۳۰۰-۳۱۰-۳۲۴-۳۳۰-۳۴۴

۲۲۴-۲۱۶-۳۴۷

۲۶۳ عنایت کچل

۱۷۱ عنصرالمعالی

۳۵۰ همیسی خان سردار

۲۵۹ همیسی خان قورچی باشی

۳۴۰ عیش‌آباد

۳۸۸-۳۸۴ عین‌الدوله

۳۸۵ عین‌الملک

۶۶-۴۹-۴۷ عیلام

ع

غازان خان ۲۰۰-۱۹۲-۱۸۸-۱۸۷

۲۲۰

۱۸۶ غایرخان

۱۲۸ غزالی

۱۶۹-۱۶۵-۱۶۱-۱۵۷ غزنویان

۱۶۴ غزنین

۴۱۹-۴۱۶ غلامعلی (ملیجک ثانی)

۳۶۸ غنچه

۳۵۶-۳۳۴ غنچه دهن خانم

۳۰۷ غنی خان افغان

۱۹۸-۱۸۷ غیاث‌الدین

۱۶۸-۱۶۷ غیاث‌الدین کیخسرو دوم

۱۹۲ غیاث‌الدین محمد

ف

۱۵۰ فارده

۳۶۷-۳۶۶-۳۶۵-۳۴۷-۳۱۸ فوریه
 -۳۷۷-۳۷۴-۳۷۳-۳۷۲-۳۷۱-۳۶۸
 -۳۹۸-۳۹۶-۳۹۳-۳۹۰-۳۷۹-۳۷۸
 ۴۲۱-۴۱۹-۴۰۱-۴۰۰-۳۹۹
 ۳۷۳ فوکس
 ۸۸ فیروز
 ۲۶۴ فیروزکوه
 ۷۸-۷۵-۷۲-۷۱ فیلیپ

ق

۲۴-۲۲ قابیل
 ۳۲۰-۳۱۹-۳۱۸-۳۱۷-۲۹۶ قاجاریه
 -۳۲۹-۳۲۶-۳۲۵-۳۲۴-۳۲۳-۳۲۱
 -۳۹۵-۳۴۶-۳۴۳-۳۳۵-۳۳۴-۳۳۰
 ۴۳۱-۴۳۰-۴۱۴-۴۰۹
 ۳۶۸ قاسم میرزا
 ۱۶۱ قاضی بوالهیتم
 ۱۹۵ قاضی عضالدین ایجی
 ۱۸۳ قاضی قوام‌الدین بغدادی
 ۱۵۳-۱۳۵ قاهره
 ۱۷۱ قایماز کج کلاه
 ۳۶۱ قائم مقام
 ۱۸۰ قباچه
 ۱۶۳-۱۰۹-۱۰۶-۱۰۵-۹۲ قباد
 ۲۵۶-۲۵۵ قبادخان مکری
 ۱۹۹-۱۷۳ قبیاق
 ۲۱۱ قتلغ ترکان
 ۱۶۸ قتیبه خاتون
 ۳۸۷ قدرت السلطنه

۸۶ فخرالدین اسعد گرگانی
 ۳۵۷ فخرجهان خانم
 ۳۶۸ فخری
 ۶۴-۶۳-۶۱ قدیمه
 ۸۸ فراتاسیس
 ۶۱ فراتاکونه
 -۳۶۸-۳۱۹-۱۲۰-۲۹-۱۸ فرانسه
 ۴۲۸-۴۲۹-۳۷۳
 ۶۱ فرت‌گون
 ۲۹۱ فرح‌آباد
 ۳۸۸ فرح‌السلطنه
 ۱۱۱ فردوسی
 ۳۳۴ فرمانفرما
 ۶۱ فرناکسی
 ۴۲۸-۴۰۲ فرنک، فرنکستان
 ۳۸۷ فروغ‌الدوله
 -۳۷۰-۳۶۸ فروغ‌السلطنه (جبران)
 ۳۸۶-۳۸۱-۳۷۷-۳۷۱
 ۱۱۱-۸۸-۸۶-۸۳ فرهاد
 ۸۳ فرهاد اول
 ۸۹-۸۸-۸۶-۸۵-۸۴ فرهاد پنجم
 ۸۹-۸۴ فرهاد چهارم
 ۲۵۲ فرهاد خان قرمانلو
 ۸۴-۸۳ فرهاد دوم
 ۸۸-۸۶-۸۵ فرهادک
 ۸۳ قری‌پاپیت
 ۴۲ فریدون
 ۱۳۵ فسطاط
 ۱۵۰-۱۴۵ فضل‌بن سهل
 ۲۶۷-۲۵۰-۲۴۷-۲۳۱ فلسفی - نصراله

۱۵۹	قهبستان	۱۶۴	قدرخان
۱۸۵	قیات	۱۹۸-۲۵۹-۲۵۷-۲۵۸	قواباغ
۱۱۹	قیس بن عاصم	۲۵۶	قراچورلو
		۱۶۲-۲۰۱-۲۰۲	قرختائیان
		۱۳۵	قرطبه
		۱۷۵-۱۸۶	قره قروم
۳۰۶	کابل	۲۲۳-۲۲۵	قره قویونلو
۲۲۵	کاپادوکیه	۱۱۷	قریش
۲۲۵-۲۲۴	کابرینوزنو	۲۲۰	قزان سلطان
۲۵۸-۲۵۵	کاختی	۱۶۸	قزل ارسلان
۲۵۸-۲۵۶-۲۵۵	کارتنلی	۱۹۷-۲۲۴-۲۵۰-۲۵۲-۲۵۳	قزوین
۲۷۱-۲۵۶-۲۴۴-۲۳۲	کاری-جملی	۲۵۸-۲۶۵-۲۶۷-۲۴۷-۲۵۳-۲۷۱	
۲۸۵-۲۷۵-۲۷۴		۳۲۳-۴۰۶	
۲۳۲	کارنگ - عبدالعلی	۱۷۵	قطب‌الدین اوزلاغ شاه
۵۴	کاریه	۱۷۳-۲۱۱	قطب‌الدین محمد
۲۱۰	کازرون	۲۲۰	قطوان
۶۰-۵۹	کاسان‌دان	۶۵-۸۰-۲۴۴-۲۷۵-۲۷۹	قفقاز
۲۱۷	کاستیل	۳۰۶	
۲۵۶-۲۲۳-۲۲۱-۲۴۹-۲۳۲	کاشان	۱۸۴-۱۸۳	قلج
۲۸۵	کالیپوش	۳۶۳	قلهک
۲۲۵	کالیویانس	۳۵۱-۳۵۴-۳۸۵-۳۹۰	قم
۲۸۸	کامران میرزا	۴۲۱	قمرالسلطنه
۱۸۹	کامول، خامیل	۳۶۸-۳۸۶-۳۸۷	قمرتاج
۲۵۵	کتابیون	۴۱۷	قمرسلطان خانم شیرازی
۵۸	کنزیاس	۳۵۳	قمرنساء بیگم
۸۷	کراسوس	۲۶۴-۲۷۹-۲۹۸	قندهار
۴۱۸-۴۱۲-۳۶۳-۳۵۲	کربلا	۱۷۵	قنقلی
۳۵۸	کربلائی محمد مازندرانی	۲۶-۱۹۴	قوبیلای قاتان
۳۵۸	کربلائی مریم خانم	۳۰۴-۳۲۵	قوچان
۳۷۷	کربلائی مهدی	۲۵۰	قهقهه

ک

۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۵ -

۶۶

۶۱ کمبوجیه سوم

۸۰ - ۷۸ - ۷۷ کنت کورث

۳۲۱ کنت گوبینو

۱۲۴ کنستان ویرژیل گیورگیو

۲۶ کنفوسیوس

۱۰۶ کواز (قباد)

۳۵۷ - ۳۵۰ - ۲۶۷ کوچ‌خانم

۲۴۶ - ۲۲۵ کوراکاترینا

- ۵۶ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۷ - ۴۴ کورش اول

- ۶۸ - ۶۶ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۵۹ - ۵۷

۸۳ - ۷۲ - ۷۰ - ۶۹

۶۰ کورش سوم

۳۸۵ - ۳۵۶ - ۳۵۵ - ۳۵۳ کوکلان

۷۸ کوهورتانوس

۴۷ - ۴۵ کیاکار

۴۲ کیقباد

۲۲۱ کیقباد ختلانی

۳۴۳ - ۴۲ - ۴۱ کیومرث پیشدادی

ک

۱۵ گاندی

۶۱ گبرياس

۷۱ گرانیک

۲۱۵ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۸۰ - ۶۵ گرجستان

- ۲۷۵ - ۲۷۲ - ۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۳ - ۲۵۲

- ۳۵۳ - ۳۳۰ - ۳۱۷ - ۳۰۸ - ۳۰۶ - ۲۷۶

۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۶ - ۳۵۵ - ۳۵۴

۲۳۴ - ۲۲۳ - ۱۸۰ - ۸۹ - ۴۵ کردستان

۴۰۴ - ۳۸۵ - ۳۷۱

۳۱۲ - ۲۰۵ کردوجین

۲۰۴ - ۲۰۳ - ۱۹۷ - ۱۹۱ - ۱۸۰ کرمان

- ۳۳۹ - ۳۱۹ - ۲۹۸ - ۲۱۲ - ۲۱۱ - ۲۰۶

۳۵۶ - ۳۴۵ - ۳۴۴

۱۰۸ - ۹۸ - ۹۴ - ۹۳ کریمتن سن

۹۵ کریمتیان بارتلمه

۴۰۷ کریم

۴۰۷ - ۳۲۶ کریم شیرامی

۳۱۳ - ۳۱۱ - ۳۱۰ - ۳۰۹ کریم‌خان زند

- ۳۳۲ - ۳۱۹ - ۳۱۸ - ۳۱۷ - ۳۱۵ - ۳۱۴

۳۵۴ - ۳۳۷

۶۱ کسارتی‌دن

۳۶۰ کسائی - حسین

۲۱۵ کش

۳۵۷ تکلیک‌خانم

۳۰۴ کلات

۲۲۰ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶ - ۱۸۷ کلاویخو

۲۲۱

۳۸۳ کلاردشت

۳۹۳ کلب علی چینی بندزن

۳۵۷ کلثوم‌خانم

۲۶۳ کل‌عنایت

۳۵۷ کلپائی

۱۵۳ - ۸۹ - ۲۷ کلثویاترا

۱۹۹ کفاخ

۱۷۵ کماخی‌شاه

۱۷۶ کمال‌الدین سمنانی

- ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ کمبوجیه، کامبوزیا

۳۳۶-۳۳۵	کولدا سمیت	۱۶۷-۱۷۰	گرچی خاتون
۳۵۷	گوهر تاج خانم	۱۵۹	گردیزی
۳۵۷	گوهر خانم	۱۱۳-۹۸	گردیک (گردیه)
۴۰۷	گوهر خمار	۱۱۱	گردویه (گردیک)
۲۱۲-۱۹۵-۱۹۱	گیخاتوخان	۳۹	گوشاسب پیشدادی
۹۳-۸۳	گیرشمن	۸۰-۸۳-۳۱۷	گروگان
۲۵۳-۲۳۶-۲۳۰-۲۱۵-۱۲۵	گیلان	۲۵۵	گرگین خان
۳۲۱		۴۱۸-۳۷۵	گروس
۶۷	کیلگمش	۲۳۱-۲۳۰	گریبایدوف
۶۱	گنوبرو	۶۹	گزنغون
۵۷	گنوماتا	۴۲	گستهم
۱۹۱-۱۹۰	کیوک	۳۵۷	گلایی خانم
		۳۵۷	گل اندام خانم
		۳۵۷-۳۵۰-۳۳۸	گل بخت خانم
		۳۵۰	گلبدن باجی
		۳۵۷-۳۵۲	گلبدن خانم خازن الدوله
		۳۵۲	گلپری خانم
		۳۵۷-۳۴۸	گل پیرهن خانم
		۴۲۱-۴۲۰	گلچهره
		۲۴۲	گل حرم
		۴۰۲	گل رشتی
		۳۵۷	گل صبا خانم
		۳۱۸	گلکار - سیف‌الله
		۳۵۷	گل محمد خان شیرازی
		۳۵۷	گلی خانم
		۳۶۹-۳۶۷-۳۲۷	گلین خانم
		۱۷۱-۱۶۹	گمشتنکین
		۱۷	گنابادی
		۳۵۷	گنجشکی خانم
		۲۵۸-۲۵۲-۱۸۱	گنجه

ل

۳۷۴	لار
۱۷۵	لاریجان
۱۷۴	لال (ایلال)
۱۸۷	لاهیجان
۱۸۰	لاهور
۲۲	لیودا
۳۸۲	لختی (نام خیابان)
۲۳۱	لرداستانی
۲۷۶-۲۵۲-۲۰۳	لورستان
۳۰۷-۳۰۶	لرکی
۳۷۴	لشگرک
۳۵۴	لطفعلی بیگ اصفهانی
۳۰۷	لطفعلیخان
۳۴۰-۳۳۹-۳۳۷-۳۱۸	لطفعلیخان زند
۳۴۴	

۳۵۷	ماه‌آفرین خانم	۲۵۸	لوارسب خان
۳۸۲-۳۸۱-۳۶۷	ماه رخساره خانم	۳۸۳-۳۷۸-۳۷۶	لوانان
۴۰۵-۳۶۷	ماه نساء خانم	۱۲۷	لوس آنجلس
۳۵۷	ماه‌ی خانم	۳۵۷	لولی خانم
۱۵۲-۱۳۵	متوکل	۳۷۳	لوئی پانزدهم
۳۹۰-۳۸۷-۳۷۵-۱۵۸	مجدالدوله	۲۵۶	لهراسب خان دوم
۴۲۳-۴۲۰-۴۰۶	مجدالدین محمد ترجمان (ابن بی بی)	۴۷	لیدی
۱۷۷	مجنون خان پازوکی	۲۵۵	لیلی
۳۵۵	مچول میرزا	۳۷۹-۳۷۸-۲۵۸	لیلی خانم
۳۲۷	محتشم دیوان رشتی	۳۶۷	لیلی یوشی
۳۸۷	محبعلی لله بیگ		
۲۶۸-۲۶۵	محبوب‌الملطنه	م	
۳۸۸	محدث - میرهاشم		
۲۲۱	محمد (ص) ۱۱۷-۱۲۴-۱۲۹-۱۳۵	۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳	ماد
۲۱۷	محمد القاضی	۷۹-۷۰-۵۹-۵۷-۵۱-۵۰	
۲۵۲	محمد باقر میرزا	۳۷۳	مادام دوپاری
۱۴۹-۲۵	محمد بن جریر طبری	۷۱	ماراتون
۲۰۹	محمد بن سعد بن ابی بکر	۲۵۸-۲۴۶-۲۳۰	مارتا
۲۰۹	محمد بن سلفوزین سعد بن زنگی	۳۰	مارشل
۱۵۸	محمد بن عمرو	۱۹۴-۱۸۹-۱۸۸-۲۶	مارکوپولو
۱۵۷	محمد بن ظاهر	۱۵۰	ماریه
۱۳۱	محمد بن مسلم	۱۲۵-۱۲۴-۲۱۵-۲۳۰	مازندران
۳۵۸	محمد تقی بیگ استرآبادی	۲۶۲-۲۶۴-۲۷۳-۳۱۸-۳۳۵-۳۵۴	
۳۵۴	محمد تقی خان	۳۵۵-۳۶۷-۳۶۸-۳۷۶-۳۷۸-۳۸۳	
۳۵۳	محمد جعفر خان عرب	۳۸۵	
۳۷۶	محمد حسن	۴۰۲	ماشاء الله
۳۳۵-۳۲۵-۳۱۸-۳۰۰	محمد حسن خان	۱۴۵	مأمون
۳۳۷-۳۳۶		۵۱	ماندانا
۴۳۱-۲۹۶	محمد حسن میرزا	۱۰۴	مانی
		۱۹۸-۱۴۳	ماوراءالنهر

۳۸۸-۳۸۲	مرجان خانم	۳۸۰-۳۷۴	محمد حسین باغبان‌باشی
۱۵۸	مردآویج	۳۳۵	محمد خان سوادکوهی
۲۵۲	موشد قلیخان استاجلو	۲۵۹	محمد خان شمس‌الدین لو
۱۹۸	مرغاب	۳۵۴	محمد خان عزالدینلو قاجار
۳۲	مرگان	۳۵۳	محمد خان قاجار
۱۸۲	مروند	۳۵۲-۳۲۶-۳۲۳-۳۱۸	محمد شاه
۳۱۹-۱۶۹	مرو	۳۶۹-۳۶۶-۳۶۳-۳۶۱-۳۶۰	۳۵۹
۳۵۷	مروارید خانم	۴۲۳	
۱۳۸-۱۳۷	مروان	۴۰۵	محمد صادق خان (سرورالملک)
۱۳۳	مروان بن الحکم	۳۷۵	محمد علی باغبان
۱۱۲-۱۱۱	مریم	۳۵۴	محمد علی خان زند
۳۵۸-۲۹۳-۲۵۷-۲۳۴	مریم بیگم	۴۳۰-۳۲۶	محمد علی‌شاه
۳۵۸-۳۲۵-۳۲۳-۲۸۱	مریم خانم	۳۰۷	محمد کاظم بیگ
۶۱	مرئه	۳۵۹	محمد مهدی خان پازواری
۱۰۹-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۹۲	مزدک	۲۰-۱۹	محمد هاشم آصف رستم‌الحکماء
۱۵۲	مستعصم	۲۹۴-۲۹۳-۲۹۱-۲۹۰-۲۱	
۴۲۷-۲۹۷	مسعود میرزا	۲۲۸	محمدی
۱۵۲	مسعودی	۲۹۹-۲۹۸-۲۹۷-۲۷۶	محمود افغان
۴۰۱-۲۱۵	مسکو	۳۸۴	محمود بزاز
۲۶۳-۲۲۵-۱۹۱-۱۲۵-۲۶	مسیح	۱۷۱	محمود بن ملک‌شاه
۳۹۵	مسیو پیلو	۳۵۸	محمود خان قوریساول باشی دنبلی
۱۴۰-۱۳۹	مسیلمه	۴۳۱	محمود میرزا
۳۵۸	مشتی باجی	۲۰۶	مخدوم‌شاه
۱۲۸	مشکینی - علی	۱۱۴-۱۱۲	مداین
۴۰۱-۳۹۶-۳۳۷	مشهد	۸۸	مد پترانه
۵۱	مشهد مرغاب	۱۹۹-۱۹۸-۱۵۰-۱۴۳-۱۳۹	مدینه
۳۸۰	مشیرالدوله	۱۵۰	مراجل
۳۲۳-۱۹	مشیری - محمد	۱۹۰	مراغه
۱۵۳-۱۳۶-۱۲۱-۶۵-۶۳-۲۷	مصر	۳۵۷	مرال خانم
۲۰۸-۱۹۶-۱۵۴		۳۵۴	مرتضی قلیخان

۱۸۲-۱۷۹	ملک اشرف	۳۷۶	مصطفی بیگ لواسانی
۳۵۸	ملک جهان خانم	۳۴۹	مصطفی خان عمو
۳۵۸-۳۵۲-۳۴۸	ملک سلطان خانم	۴۲۷-۴۱۲-۳۸۸-۳۲۶	مظفرالدین شاه
۱۶۹-۱۶۸	ملکشاه	۴۳۰-۴۲۹-۴۲۸	
۲۰۹	ملک فخرالدین کُرت	۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۳	معاویه
۳۰۰	ملک محمود سیستانی	۱۳۳	معاویه ثانی
۳۶۵	ملکه آگوستا	۱۵۰	معتمد
۱۸۰	ملکه خاتون	۱۳۶	معتمد
۳۷۸-۳۷۵-۳۶۸-۳۶۱-۳۲۶	ملیجک	۲۰۰	میرالدین اویس
۳۸۴-۴۲۱-۴۲۰-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۵		۲۵۵	معصوم خان
۴۲۶-۴۲۵-۴۲۴-۴۲۳-۴۲۲		۳۶۷-۳۵۸	معصومه خانم
۱۵۲	منتصر	۳۸۲	مغرورخان
۱۱۴	منذر بزرگ	۳۰۸-۱۷۸	مغان
۱۱۰	منذر بن ماء السماء (منذر سوم)	۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳-۱۵۳-۱۵۲	مغول
۱۱۰	منذر سوم	۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۲	
۱۳۶	منصور بن ابوعامر	۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۹۰	
۱۴۹-۱۴۶-۱۴۴	منصور عباسی	۱۹۱-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۸-۲۰۰	
۳۲۵-۱۲۴	منصوری - ذبیح الله	۲۰۱-۲۰۲-۳۱۲	
۱۸۹	منکوقاآن	۱۸۰-۱۸۵-۱۸۶-۱۹۱	مغولستان
۲۰۵	منگوتیمور	۱۹۴-۲۱۵	
۴۲	منوچهر پیشدادی	۳۲۹	مقبل
۳۸۸	منیر السلطنه	۵۳-۵۷	مقدم - محمد
۳۵۸	منیژه خانم	۷۵	مقدونیه
۱۶۵	مودود	۲۲۶	مقصود
۸۹-۸۸-۸۶	موزا	۱۴۷	مقنع
۱۲۱	موسی بن نصیر	۱۱۷-۲۳۷	مکه
۴۰۷-۴۰۲	مویه بن	۲۵۳	ملا جلال الدین محمد منجم
۲۲۰	موند ساغا خانم	۳۷۵	ملا محمد علی
۳۴۸-۳۳۴	مهد علیا	۳۰۹-۳۲۷	ملایر
۲۵۲	مهد علیا خانم	۳۳۴	ملک آراء

۵

۹

۲۴-۲۲ هابیل
 ۱۴۶ هادی
 ۳۴۰ هادی‌خان
 ۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۲۱ هارون الرشید
 ۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹
 ۵۱ هاریاک
 ۲۱۷ هانری
 ۱۱۴ هانی بن مسعود
 ۵۰-۴۹ هخامنش
 -۵۲-۵۱-۴۹-۴۴-۲۳ هخامنشیان
 -۶۴-۵۹-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۵۳
 ۹۱-۸۷-۷۹-۷۱-۶۸-۶۶-۶۵
 ۶۵ هدیش
 ۲۰۳-۱۹۸-۱۹۵-۱۹۰-۱۶۴ هرات
 ۳۷۰
 ۴۶ هرتسفلد
 ۱۱۲ هرقل (هراکلیوس)
 ۱۱۱ هرمز
 ۹۱ هرمز اول
 ۹۳-۹۲ هرمزد چهارم
 ۹۱ هرمز دوم
 ۶۱-۵۹-۵۸-۵۶-۵۰-۲۹ هرودوت
 ۸۰-۷۹-۷۰-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳
 ۱۴۱ هشام بن عبدالملک
 ۷۷ هفس تیون
 ۴۴ حکمتانه
 ۲۰۹-۱۹۳-۱۹۲-۱۸۶-۱۵۲ هلاکو
 ۲۱۱-۲۱۰

۱۵۰ واثق
 ۲۳۹ وارینوس
 ۴۳۱-۴۳۰ والا - بدرالملوک
 ۲۴۶-۲۲۳ والترهینتس
 ۲۸ والنتیان دوم
 ۳۶۴ والی بن سهراب الکرجستانی
 ۳۸۵-۳۶۷ والی زاده (هما خانم)
 ۳۸۵ والیه
 ۱۸۰ وان
 ۳۸۷ وجیه الدوله
 ۳۸۸ وجیه‌الله میرزا
 ۳۸۰ وجیهیه
 ۳۱۲ وحشی بافقی
 ۴۲۱-۳۵۳ ورامین
 ۱۸۱ ورزقان
 ۱۱۳ وستهم
 ۳۸۸ وقار السلطنه
 ۸۰ ولکا
 ۱۴۱-۱۲۱ ولید بن عبدالملک
 ولید بن یزید بن عبدالملک
 ۲۲۰ ونگراغا خانم
 ۱۰۹ وهرام (بهرام)
 ۸۶ ویس
 ۷۷-۵۰ ویشناسب، وشتاسب
 -۴۷-۴۴-۲۸-۲۷-۱۹ ویل دورانت
 ۷۱-۷۰-۶۶-۵۹-۵۵-۵۳-۵۲
 ۳۶۵ ویلهلم اول
 ۳۷۲-۳۷۳-۳۶۶ وینه، وین

۱۸۵	یسوکاری بهادر	۲۳۲	ملشتاین
۲۴	یعقوب	۳۸۵-۳۶۷-۳۵۹-۳۵۲	هما خانم
۳۱۹-۱۵۸	یعقوب لیث	۲۲۸-۴۴	همدان
۴۰۳	یمن	هند، هندوستان ۲۰-۳۲-۷۷-۱۰۱-	
۳۸۸	یمین الدوله	۱۰۹-۱۱۴-۱۶۱-۱۸۰-۲۱۱-۲۱۶-	
۳۳۸	یموت	۳۱۰-۳۰۵-۲۶۴-۲۴۷-۲۲۰	
۲۲۰	یواکا آغا	۶۴-۶۳	هوتانه، اوتانه
۲۲۰	یوریاقا	۵۷	هوتائوسا
۳۲۶-۲۲۸-۲۴	یوسف	۴۳	هوشنگ پیشدادی
۲۱۰	یوسف شاه	۳۱۹-۳۱۸-۱۸	هولباک
۳۷۸	یوش	۳۸۰	هولاند
-۷۵-۶۶-۵۸-۳۰-۲۸-۲۷	یونان	۱۰۹-۹۲	هیتالیان
۱۲۰-۱۰۰-۷۹-۷۷-۷۶		۶۱	هیدارنس
۸۸	یهودیه		

ی

۳۵۹	یاسمن
۲۱۷	یاسمی - رشید
۲۲۰	یاقوت آغا
۲۲۰	یاقوت خانم
۱۵۰-۱۴۹-۱۴۷	یحیی برمکی
۳۶۰	یحیی خان چهارقی
۲۱۵	یرلاس
۲۱۱-۲۱۰-۲۰۴-۲۰۳	یزد
۹۲	یزدگرد اول
-۱۱۸-۱۱۵-۹۴-۹۳	یزدگرد سوم
۳۱۹	
۱۴۱-۱۴۰-۱۳۸-۱۳۳	یزید
۱۴۰-۱۳۹	یزید بن عبدالملک
۱۹۳	یسوجین بیگی